



علیه «محافظة کاری» در سال چهارم



۴	علیه «محافظه کاری» در سال چهلم/انقلاب زنده است، زنده باد انتقاد
۷	چپ و راست ندارد، همه محافظه کار شدند!
۱۲	انقلاب خواص گران بود/انحصار فرهنگی و رسانه ای، نتیجه انحصار اقتصادی
۱۸	لاریجانی، مهر و نعلین، تلو و داستان جوانان انقلابی خسته
۱۹	نیروی حیاتی انقلاب ربطی به این رئیس جمهور و آن نماینده مجلس ندارد
۲۶	قرار بود خودمان را فدای انقلاب کنیم، نه انقلاب را فدای خودمان!
۳۱	مدیران جوان انقلابی در معرض خطر تلفن، قدرت طلبی و محافظه کاری
۳۳	زائری در تلویزیون؛ مطالعه موردی محافظه کار شدن در ایران
۳۴	چرا صاحبان انقلاب هیچ وقت صاحب رسانه نشدند؟
۳۶	چالش «ریش و انگشتر» با «حفظ وضع موجود»/راستی ها انقلابی هستند؟
۳۷	بزدلان سیاسی به بهانه حفظ نظام، ترمز جمهوری اسلامی شده اند
۴۱	سکوت و محافظه کاری حزب اللهی ها، از عوامل نابسامانی های جامعه است
۴۶	انتقام محافظه کاران از انقلاب/کار به تحقیر آرمان انقلاب کشیده است
۵۰	اتحاد ثروت و قدرت علیه آرمان/سیاسیون عدالت را به حاشیه بردند
۵۳	خروجی «معرفت شناسی محافظه کاری»؛ اضمحلال سوژه انقلابی
۵۴	شرایط حساس کنونی بهانه سرپوش فساد شده است/هتاک عدالتخواهی نیست
۵۷	تفکیک بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی/انقلاب با سرعت پیش می رود
۶۱	انقلابی گری، پرخاشگری نیست/محافظه کاری، ضد واقعیت و عقل است
۶۴	همه فقط مطالبه گر شده اند/احساس بی عدالتی بیشتر از بی عدالتی است
۶۷	خدای امروز همان خدای ۵۷ است، مدیران جمهوری اسلامی چه؟
۷۵	۴۰ سال گذشت، عاقل تر شدیم یا محافظه کار تر؟/اعتدال، تجسم محافظه کاری
۸۵	نقد احترام عمودی؛ وقتی صفت ولی نعمتی از پابرها پاره شده
۸۶	رفتارهای رسانه ای ما را «بی بی سی» تعیین می کند/پیشنهاد من گفتگوست
۹۲	بی بی سی یا صداوسیما، کدام خطرناک تر است؟/حزب اللهی زینت المجلس است
۹۵	محافظه کاری؛ زیرساخت انحراف از آرمانهای فرهنگی انقلاب
۹۸	پس از جنگ آرمان های انقلاب بیش از پیش به فراموشی سپرده شد
۱۰۱	خطر رئالیسم سیاه در ایران/دوره کنونی ضد عدالت است
۱۰۴	پایان رسمی بزرگترین ایدئولوژی رقیب انقلاب در جشن چهل سالگی
۱۰۷	آرمان های انقلاب فراموش نشده اند/وطن بادشمن بیرونی از بین نمی رود
۱۱۳	محافظه کاری یعنی انتقاد از بخشدار، مساوی انتقاد از جمهوری اسلامی
۱۲۳	ذهنیت بدنه حزب اللهی ها دین حداقلی است/حوزه راه حل ایجابی ندارد
۱۲۴	دین داران مناسکی، عامل اصلی بی اعتنایی به آرمان های انقلاب هستند
۱۲۹	جرات ریسک نقادی نداریم/محافظه کاران واقعی مدیران دهه ۶۰ و ۷۰ هستند
۱۴۲	روشنفکران ایرانی محبوب بودن را بر حقیقت طلبی ترجیح داده اند
۱۴۷	جشنواره های ایرانی؛ دورهمی محافظه کاران در پاسداشت فراموشی
۱۴۸	انحراف در مسیر رسانه های انقلابی/کلیک خورها، انقلاب را می بلعند
۱۵۰	گزارشی از مواجهه بایک مدیر فرهنگی/خدای روی دلار، انقلابی محافظه کار
۱۵۱	آخرین «علیه محافظه کاری در سال چهلم» با امیدیه/امیدوارانه می جنگیم

مهر مجله فرهنگی



شناسنامه مجله

- مدیر مسئول: علی عسگری
- شورای سردبیری: سید امیرحسین دهقانی، محمد مهدی رحیمی، حمیدرضا بوالی
- دبیر تحریریه: علیرضا جباری دارستانی
- همکاران این شماره: مریم علی بابایی، شیما دنیادار رستمی، محمد آسیابانی
- مدیر هنری: محبوبه عزیز

شماره تماس: ۴۳۰۵۱۳۴۰
پست الکترونیک: culture@mehrnews.com

آدرس: ایران، تهران، خیابان استاد نجات الهی، کوچه بیمه، پلاک ۱۸

علاقتمندان می توانند مقالات و مطالب خود را برای مجله فرهنگی مهر ارسال کنند.

علیه «محافظه کاری» در سال چهارم / انقلاب زنده است، زنده باد انتقاد



به گزارش خبرگزاری‌های رسمی کشور در جریان سفر استانی رهبر معظم انقلاب اسلامی به کردستان و اطلاع ایشان از عدم پخش اذان اهل سنت از سیمای استان کردستان، معظم له فوراً دستور به پخش اذان دادند و برای اولین بار اذان مغرب مسلمانان اهل سنت منطقه از شبکه سیمای استانی پخش شد. در پی دستور رهبر معظم انقلاب، شورای فتوای علمای اهل سنت کردستان نیز با انتشار اطلاعیه‌ای، از موافقت ولی امر مسلمین با پخش اذان اهل سنت بر اساس فقه شافعی از سیمای مرکز کردستان قهرمانی کردند.

دقت در کلماتی که در متن این خبر که چیزی در حدود یک دهه پیش به روی سایت‌ها و خبرگزاری‌های ایرانی رفته است آمده است، شاید مطلع مناسبی برای ورود به مقدمه پرونده «علیه محافظه کاری» باشد. تصمیم‌گیران امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و رسانه‌ای مرتبط با این امر به مدت دو دهه مانع از پخش اذان اهل سنت از سیمای کردستان بوده‌اند و حالا رهبری به محض اطلاع از این اتفاق، شخصا و به سرعت دستور به پخش این اذان می‌دهند. فاصله ذهنیتی که پخش اذان اهل سنت از سیمای کردستان را باعث تفرقه، پدید آوردن زمینه‌های ناامنی و... می‌دانسته است تا ذهنیت رهبری که بدون معطلی «دستور» به پخش اذان می‌دهند، همه آن چیزی است که پرونده «علیه محافظه کاری» قرار است درباره آن صحبت کند.

این ماجرای جدیدی نیست. در نمونه‌ای دیگر سه سال پیش دستور رهبر معظم انقلاب برای تحصیل همه کودکان افغانستانی در مدارس ایرانی منتشر می‌شود. نکته جالب این ماجرا اما این است که دستور رهبر انقلاب برای ثبت‌نام از همه کودکان افغانستانی حتی آنهایی که به صورت غیرقانونی در ایران زندگی می‌کنند؛ چند سال پیش در توصیه به مرتبطین ماجرا اعلام شده بود و به مدت چند سال با توجه به رسانه‌های نشدن‌اش، معطل نگه داشته شده بود و حالا با اعلام غیرمنتظره رسانه‌ای آن، همه دستگاه‌های و عوامل اجرایی به کار

فاصله ذهنیتی که پخش اذان اهل سنت را باعث تفرقه، پدید آوردن زمینه‌های ناامنی و... می‌دانسته است تا ذهنیت رهبری که بدون معطلی «دستور» به پخش اذان می‌دهند، همه آن چیزی است که پرونده «علیه محافظه کاری» قرار است درباره آن صحبت کند

می‌افتند و ۲۰۰ هزار کودک افغانستانی که از تحصیل بازمانده بودند روانه مدارس ایرانی می‌شوند. فاصله ذهنیتی که مهاجر افغانستانی راه عنصری محل امنیت ملی، به وجود آورنده بزهکاری‌های مختلف اجتماعی و باری بر دوش مملکت می‌داند تا ذهنیت رهبری که حتی برای فرزندان آنهایی که به صورت غیرقانونی وارد ایران شده‌اند نیز تسهیلاتی قائل می‌شوند؛ ایده مرکزی به وجود آورنده این پرونده است.

رخداد، «مکانی» از پیش نامرئی و نااندیشیده را آشکار

می‌کند. خلق یک «مکان» است و نشان می‌دهد که امکانی وجود دارد که تا پیش از این نادیده انگاشته شده است. بعد از رخداد همه چیز بستگی به کوششی دارد که در جهت واقعی کردن این امکان صورت می‌گیرد و انقلاب بزرگترین رخداد آرمانگرایانه تاریخ ایران است. با هر تفسیر و با چارچوب هر نگاهی که انقلاب را بنگریم، این رخداد دعوت به آرمانگرایی بود؛ دعوت به آزادی، جمهوریت، اسلام، عدالت، استقلال و...

اگر سطرها و کتاب‌ها در مدح و ستایش انقلاب اسلامی ایران نگاشته شود و اگر روزها و سالها به طرفداری از آن رخداد عجیب سال ۵۷ هیاهو کنیم؛ باز هم حق آن رخداد ادا نمی‌شود. مقایسه وضعیت پیش از انقلاب با وضعیت امروز ما به یک شوخی شبیه است؛ روزگار زیست تحقیرآمیز و رنجور و حقارت‌بار ایرانی‌ها سرانجام با این رخداد پایان پذیرفته است و حتی امروز با وجود همه کاستی‌ها و ناراستی‌ها، پیشرفت‌ها و دستاوردهای معنوی و مادی انقلاب به نسبت تاریخ ایران بی‌سابقه و غیرقابل‌شمارش است. اما صاحبان همین انقلاب به ما آموخته‌اند که افق دید ما آنجایی است که صلاح و سعادت بشری در آن رقم خورده است. اکنون چهل سال از انقلاب گذشته است و موقعیت مناسبی برای بازخوانی انتقادی وضعیت امروز آرمان‌های انقلاب سال ۵۷ سرزمین ایران که روزگاری قرار بود نجات‌دهنده جهان باشد با تکیه بر ایده محوری محافظه کاری است. رخداد انقلاب ۵۷ چگونه در جهت واقعی کردن آرمان‌های آن دوره قدم برداشت و چگونه محافظه کاران در ۴۰ سال تلاش کردند که آرمان‌های انقلاب خمینی(ره) را متوقف کنند و در مرزهای زمینی این سرزمین محدود کنند و چگونه راهبران بعضاً نادیده و ناشناخته انقلاب، این مسیر را بدون درگیر شدن در ساختارهای سفت و سخت به پیش بردند. پرونده «علیه محافظه کاری» تلاشی برای پاسخ به این سوالات محوری است.

اکنون چهل سال از انقلاب گذشته است و موقعیت مناسبی برای بازخوانی انتقادی وضعیت امروز آرمان‌های انقلاب سال ۵۷ سرزمین ایران که روزگاری قرار بود نجات‌دهنده جهان باشد با تکیه بر ایده محوری محافظه کاری است

وقتی از انقلاب حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم؟ «شاهین انور زیب» پاکستانی اهل سنتی که به واسطه انقلاب شیعه می‌شود چند هفته پیش به مهر آمد و برایمان ماجرای را این گونه تعریف می‌کند:

روز رحلت امام(ره)، روز باورنکردنی‌ای برای همه ما بود. از دو سه روز پیش که امام(ره) در بیمارستان بستری شده بود و خبرش به ما رسیده بود؛ ترس برمان داشته بود که نکند امام(ره) را از دست بدهیم. اصلاً نمی‌توانستیم دنیای بعد از امام(ره) را تصور کنیم. اما گریزی از سرنوشت نبود و بالاخره این اتفاق افتاد. به محض اینکه خبر به ما رسید، همه دور هم جمع شدیم و گریه‌کنان و سینه‌زنان راه افتادیم سمت دفتر کنسولگری ایران. دوست داشتیم برویم پیش ایرانی‌ها و غم و غصه این فاجعه را با هم قسمت کنیم. یاد می‌آید که فاصله‌مان هم کم نبود. سر راه مردمی که ما را می‌دیدند و متوجه می‌شدند که چه خبر است و کجا می‌رویم به ما می‌پیوستند، جمعیت عظیمی گرد هم آمدند و یک راهپیمایی چند کیلومتری راه‌انداختیم تا کنسولگری ایران. خیلی از اهل سنت هم در جمع ما بودند. این قدر فضا غمبار و مصیبت‌زده بود که من در فاصله مسیر، یک مرثیه در مدح امام(ره) به زبان پشتو آماده کردم و در مراسمی که بعداً آنجا برگزار شد، خواندم.

اما به آنجا که رسیدیم توقع چیزهای دیگری را داشتیم. این مشاهده عینی خود من بود؛ دیدم که

مسئولین ایرانی وقتی دوربین برای فیلم‌برداری آمد، شروع به سینه‌زنی و گریه کردند و وقتی دوربین رفت کل قضیه تمام شد، یک جا دور هم جمع شدند و سیگار می‌کشیدند و حرف می‌زدند و انگار نه انگار. آن تاثرات غم و اندوهی که در مردم شیعه و سنی اهل پیشاور دیده می‌شد، اصلاً در آنها مشاهده نمی‌شد این خیلی برای ما برخوردارنده بود. واقعیتش را بگویم اگر عشق ما به خود امام خمینی (ره) اینقدر عمیق و ریشه‌دار نبود، شاید خیلی‌ها برمی‌گشتند و از این به بعد جور دیگری فکر می‌کردند. مسئولین ایرانی، نمایندگان جمهوری اسلامی، این جور واکنش نشان دادند به رحلت امام و آن وقت من یک پیرمرد اهل تسنن را نمی‌توانستم آرام کنم از گریه. این واقعیت تلخی برای همه ما پاکستانی‌های حاضر در آن جا بود و خاطره تلخ ۱۴ خرداد سال ۶۸ را تلخ‌تر و گزنده‌تر کرد.

یکی دو سال پیش بخش پربیننده‌ای در اخبار صداوسیما ایران به نام «صرفاً جهت اطلاع» پخش می‌شد. این بخش خبری حاوی انتقادات کنایه‌آمیز و بعضاً تند از مسئولین رده‌های مختلف بود که با زبان معمولاً طنز بیان می‌شد. صراحت و کنار زدن پیرایه‌های معمول خبرگویی در تلویزیون سبب شده بود تا این

گرفته در این آیتام خبری، به مسئولین ارشد تلویزیون آغاز می‌شد و برش تیغ محافظه‌کاری آنها و پذیرش محافظه کارانه‌تر مسئولین ارشد تلویزیون به اندازه‌ای بود که در همین زمان کوتاه برنامه‌ای را که یک بار مجوز پخش گرفته است و از نظر تلویزیونی‌ها قابل‌پخش بوده است را جرح و تعدیل کند. این شاید نمادین‌ترین اتفاق برای گفت‌وگو از چیزی به نام محافظه‌کاری در سیستم مدیریتی و رسانه‌ای ایرانی است. برنامه «صرفاً جهت اطلاع» بعدها کلاً تعطیل شد!

برای محافظه کاران شرایط همواره استثنائی است. ۴۰ سال پیش انقلابی بزرگ در مرزهای سرزمینی کشوری به نام ایران اتفاق افتاد. عالم و آدم زیر و زبر شد، آدم‌ها تعریف دیگری گرفتند و معیارهای نگاه به فرد و جامعه و دین دگرگون شد.

خیلی زود، در شرایط پیچیده و البته قابل‌حدس، تعدد و تنوع قومیتی و مذهبی در مناطق پریسک مرزی، بزرگترین تهدید برای سرزمینی شد که کودکانش از دوران ابتدایی با حسرتی بدوی به نقشه‌هایی از کشورشان در کتاب‌های درسی خیره می‌شدند که مرزهای سرزمینی را به تدریج، هر چه به دوران حال نزدیکتر می‌شدیم، تنگ و تنگ‌تر نشان می‌داد. از اعراب در



بخش خبری به سرعت تبدیل به یکی از پرطرفدارترین بخش‌های خبری تلویزیون شود. این آیتام خبری در روزهای پنج‌شنبه در انتهای بخش خبری ۲۰:۳۰ از شبکه دوم پخش می‌شد. یعنی در حدود ساعت ۲۰:۴۵ دقیقه. «صرفاً جهت اطلاع» یک بار دیگر هم از تلویزیون ایران پخش می‌شد؛ در انتهای بخش خبری ساعت ۲۲ شبکه سوم. یعنی چیزی در حدود یک ساعت تا یک ساعت و نیم بین پخش اولین بار آیتام و پخش دوباره آن فاصله می‌افتاد.

همه کسانی که موفق می‌شدند هر دو بار این آیتام کوتاه ده دقیقه‌ای را از تلویزیون ببینند متوجه یک ماجرای جالب می‌شدند؛ در اکثر موارد زمان پخش دوم آیتام «صرفاً جهت اطلاع» کوتاه‌تر شده بود. یعنی بخش‌هایی از این آیتام کوتاه خبری حذف شده بود. این یک معنای واضح بیشتر برای داستان ما نداشت؛ در فاصله یک ساعت، یک ساعت و نیم فاصله زمان پخش دوباره آیتام، تلفن‌های مسئولین مورد عنایت قرار

می‌گیرد و حالا ریشه‌های سست «فقط آرام ماندن» فقط نظاره‌گر ماجرایند در شرایطی که همه چیز جز امنیت رها شده است. از همان دری که هراس وارد می‌شود، آرمان بیرون می‌رود و سیاست «هراس از نآرام شدن»، ضدانقلابی‌ترین ایده تمام این سالهای جمهوری اسلامی است. هراس از ناامنی، به طرز مشخصی با اصیل‌ترین گزاره انقلاب اسلامی ایران، اینکه جز مشغول بودن به اداره صرف زندگی، آرمانی هم وجود دارد که لایق جان باختن است، در تناقض بود. گویا در ایران هیچ چیزی وجود ندارد که مانع «ناآرامی» شود، آرمان تعهد به ایران، به نظام جمهوری اسلامی، به حفظ وحدت، به همزیستی مسالمت‌آمیز و... همه، چیزی جز شعار حکومتی برای یک ظاهرسازی مبتنی بر فریب نیست و حالا فقط باید ترسید و مراقب بود!

واضح است که در موقعیتی که آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های بزرگ، پایان یافته تصور می‌شوند، برای انسجام اجتماعی و شوربخشیدن به حفظ حداقلی جامعه در دوران مرزهای خودمان، چیزی جز «ترس» باقی نمی‌ماند و گویی در ایران تصور از این دیار و مردمانش این بود که این مردم لایق آرمان‌گرا بودن نیستند و جمهوری اسلامی چاره‌ای ندارد جز اینکه به قیمت اداره کردن زندگی، آن‌هم با کیفیت حذقلی، به ترساندن همه متوسل شود و این برای انقلابی با مختصات انقلاب ایران که تک شعار اساسی‌اش ترجیح آرمانگرایی به همه شئون دیگر زندگی است، بسیار ناامیدکننده است.

از همان دری که هراس وارد می‌شود، آرمان بیرون می‌رود و سیاست «هراس از نآرام شدن»، ضدانقلابی‌ترین ایده تمام این سالهای جمهوری اسلامی است. هراس از ناامنی، به طرز مشخصی با اصیل‌ترین گزاره انقلاب اسلامی ایران، اینکه جز مشغول بودن به اداره صرف زندگی، آرمانی هم وجود دارد که لایق جان باختن است، در تناقض بود

پیرمرد سالهاست که در شهر کوچکی در اطراف کرمان زندگی می‌کند. از اول انقلاب تا امسال. چندین بار حکمش برای امام جمعه شدن کرمان آمده و قبول نکرده است که مردمان شهرش را رها کند. آنهايي که از وضعیت سالهای پیش این شهرستان کوچک خبر دارند، از مخروبه‌هایی صحبت می‌کنند که نام خانه بر آنها نهاده بودند و مردمانی مستضعف که قوت غالبشان میوه نخل‌هایی بود که به صورت خودرو در آن منطقه روییده بود. حاج آقا، انقلاب که می‌شود یک وانت می‌خرد، وانت می‌شود اسباب‌آبادانی این سرزمین و پیرمرد که آن موقع‌ها جوان رعنايي بوده است می‌شود حاجی آقای روستا. زندگی‌اش را وقف مردمان منطقه‌اش می‌کند و حالا او یکی از کانون‌های کوچک، اما به شدت انقلابی ایران را آن قدری ساخته است که به شهر شبیه شده است. مردمان این منطقه هر سال، موقع هر انتخابات انقلابی‌ترین لیست و نامزدها را انتخاب می‌کنند و هر سال شمارش آرا در این منطقه کار راحتی است. صد در صد اهالی شهر، جوانان و میانسال‌ها و

جنوب، کردها در غرب و آذری‌ها در شمال غرب، در اوایل انقلاب هر از چند گاهی به شکلی سنتی و البته بی‌رمق صدای جدایی برمی‌خاست. آرام نگه داشتن منطقه البته کار سختی نبود، اما ترس از جدایی، ریشه بر اندام می‌انداخت و این ترس، کم کم جای منشأ ترس را گرفت و «کشور باید آرام بماند» ثمره این ترس بود و جاری شد در زیر پوست همه برنامه‌ریزی‌های استانی و ملی و منطقه‌ای و شهری... زیرپوست همه برنامه‌های تلویزیونی و یادداشت‌های روزنامه‌ای و...

اینجا منطقه‌ای استثنائی است و وضعیتی استثنائی بر آن حاکم است! هدف بزرگی به نام «آرام ماندن» خیلی زود اولویت‌های دیگر را به حاشیه می‌برد. همه چیز موقتی می‌شود، ترسی بزرگ بر هر چیزی که از ناحیه حکومت قرار است در کشور جاری شود، سایه می‌اندازد، شیوه‌های اعمال سیاست «آرام ماندن» نابخردانه است و نامتناسب با تغییرات سریع جامعه ایرانی، لاجرم مدام تغییر می‌کند و تبعات اجتماعی تغییرات بالادستی بالا

این طریق می‌توان اعاده و بازگشت امکانات فرهنگی نهفته در آن رخدادهای آرمانخواهانه‌ی جمعی و همه‌جانبه را به نحوی ملموس و عینی درک کرد و سپس بر مبنای آنها زیست.

پرونده «علیه محافظه‌کاری؛ بازخوانی انتقادی آرمان‌های انقلاب» که همین روزها در سرویس انقلاب اسلامی و دفاع مقدس خبرگزاری مهر منتشر خواهد شد، چنین دغدغه‌ای دارد و هدف آن دامن زدن به کنشی سیاسی - اجتماعی در خصوص نسبت‌سنجی ما با آرمانها و امکانات فرهنگی - معنوی موجود در رخدادهای است که همه شئون زندگی مردم ایران تحت تاثیر قرار داد و همه کنشگران آن تصور می‌کردند بعد از اتمام چنین رویداد عظیمی، جامعه ایرانی برای همیشه تکلیف خود را با آرمان‌های اخلاقی و سیاسی نهفته در آن روشن و آشکار خواهد دید. اینطور نشد و امروز بیش از هر روز دیگری فاصله تلخ ما با آن روزهای درخشان آرمان، مقاومت و معنویت بیشتر از هر زمانی است. واقعا چه شد که تنها بعد از ۴۰ سال از گذشت چنان سرچشمه‌ای، رود فرهنگ انسانی، اخلاق و معنویت اینارگرانه دینی و آرمانخواهی سیاسی اجتماعی آن دوران بی‌خروش شده است؟

این وضعیت را بیش از همه، کسانی می‌توانند تشریح و واکاوی کنند که در بطن رویدادهای گذشته و حال حضوری فعال داشتند و فارغ از قالب‌های سازمانی و مدیریتی جزئیات و جوانب آن فاصله فرهنگی معنوی را با پوست و خون و گوشت‌شان درک کرده‌اند. در این پرونده هم با روایت این فاصله توسط کسانی مواجه خواهیم بود که خودشان با تجربه امر گذشته، به نحو تاریخمند همواره تلاش کرده‌اند از حجم این شکاف کم کنند، ولی به هر ترتیب خودشان هم معترفند در این راه چندان موفق نبوده‌اند.

از قضا تشریح همین عدم‌موفقیت، خود بهترین راه و گواه برای بیان و نشان دادن آن شکاف عمیق میان دیروز و امروز است و بررسی دلایل این ناکامی خود ما را به مقصد خواهد رساند. چرا اصلا شبیه دیروز نیستیم؟ و چرا عموماً تلاش‌ها و بودجه‌های صرف‌شده امروز برای تشبه جستن جامعه کنونی به جامعه‌ای که به صورت همه‌جانبه آرمان‌خواه بوده، تا حد زیادی ناکام مانده است؟ تلاش و بودجه صرف می‌کنیم تا کمی شبیه به آن دوره افتخارآمیز شویم، همچنان ناکام می‌مانیم؟ اینها مسائل اصلی و متن محوری «علیه محافظه‌کاری» است که پیش‌بینی می‌شود حواشی بسیاری به همراه داشته باشد.



برگزیدن یک مواجهه‌ی نمادین، یادبودی و نوستالژیک با گذشته و امر تاریخی، کمترین و احتمالاً مبتذل‌ترین کاری است که یک نسل می‌تواند با تاریخش بکند. این نوع از مواجهه کمترین بهره از تاریخ را برای زمان حال و اکنون به همراه دارد و می‌تواند همه‌ی دستاوردهای گذشته در مقام امور سرنویس‌ساز تاریخی را به مشتی دستاورد زیباشناسانه، احساسی و هیجانی تقلیل دهد. این نوع تخفیف‌یافته از مواجهه با امر گذشته، امکان اعاده و بازگشت محتوای اصیل تاریخی و تاریخمند به دوران کنونی را به حداقل می‌رساند و در نتیجه مسیر بهره‌گرفتن از آن امکانات تاریخی برای ساختن آینده مطلوب را هم به میزان زیادی مسدود می‌کنند.

در مقابل این مواجهه، مواجهه انتقادی مبتنی بر نوعی بازخوانی و حتی بازسازی گذشته قرار دارد که می‌تواند امر کهنه را به نحوی بدیع و سرزنده به یکی از مهمترین امکانات موجود در جهان نو و حیات کنونی بدل سازد. اگر چه نیل به این نوع از مواجهه انتقادی و واسازانه بسیار دشوار است، ولی به هر حال حرکت کردن به سمت آن اگر امروز اتفاق بیفتد، بهتر از فردا است. لازمه چنین حرکتی تن دادن به نوعی از عقلانیت انتقادی در برابر خوانش تسلط‌یافته یادبودی از امر گذشته و مواجه شدن با گفتارهای متنوع کنونی در خصوص همان امر تاریخی است.

انقلاب سال ۵۷ در ایران فارغ از همه جنبه‌های نوستالژیک و یادبودی و احساس‌گرایانه‌اش که در جای خود کاملاً پذیرفته‌شده و قابل قبول است، نیازمند چنین مواجهه‌ای است تا بتواند به نحو حداکثری نسبت جامعه کنونی ما را با آن رویداد تاریخی که در کنار همه یادبودهای شیرینش واجد ارزش‌های فرهنگی و معنوی و آرمانی بسیاری بود به سنجش بگذارد و در این معنا تکلیف «امروز» را با آن «دیروز» نسبتاً فراموش شده، مشخص کند.

همچنین این مواجهه باید بتواند تا حد ممکن با یادآوری رخدادهای اصیل اینارگرانه و آرمانخواهانه، آن واقعه تاریخی را به بستری برای تلنگرزدن‌های مداوم به خویش‌تن خویش و بازگشت به خود تبدیل کند. از

انقلاب سال ۵۷ در ایران فارغ از همه جنبه‌های نوستالژیک و یادبودی و احساس‌گرایانه‌اش که در جای خود کاملاً پذیرفته‌شده و قابل قبول است، نیازمند چنین مواجهه‌ای است تا بتواند به نحو حداکثری نسبت جامعه کنونی ما را با آن رویداد تاریخی که در کنار همه یادبودهای شیرینش واجد ارزش‌های فرهنگی و معنوی و آرمانی بسیاری بود به سنجش بگذارد و در این معنا تکلیف «امروز» را با آن «دیروز» نسبتاً فراموش شده، مشخص کند

پیرترها در شرایط مانور قدرت رسانه‌هایی مثل ماهواره و تلگرام و... فقط به شخصی رای می‌دهند که از نظرشان از همه انقلابی‌تر و غیرمحافظه‌کارتر است.

حاج آقا این روزها تکثیر شده است. چیزی به نام اردوهای جهادی به وجود می‌آیند و جهادی‌کارانی که به دور از وسوسه‌های مدیریتی؛ فراری از ساختارهای بوروکراتیک محافظه‌کار که تا آنجایی پیش رفته‌اند که آبادی یک سرزمین را سبب افزایش مطالبات و پرتوقع شدن آنها می‌دانند بجنگند و آن چیزی را که انقلاب ۵۷ با نفس خمینی (ره) بر سرزمین ایران جاری کرد؛ حالا به دست بگیرند و روستا به روستا خرابه به خرابه؛ به دنبال آبادی مستضعفان باشند. یک جوان جهادی کار، یک کانون فرهنگی در یک مسجد، یک پایگاه بسیج سرحال و پای کار که جلسات مطهری خوانی به راه انداخته است، یک کتابخانه در یک کوچه باریک که کودکان را دور خودش جمع کرده است؛ یک کارگردان تئاتر که نوجوانان مدرسه رویرو را برای سالگرد آزادی خرمشهر تمرین می‌دهد؛ یک تیم خاطرات شفاهی که شهر به شهر خاطرات مادران شهدا را ضبط می‌کنند؛ یک تیم دانشجویی که کودکان کار را آموزش می‌دهند؛ جمعی از طلاب که به کوره‌های اطراف تهران آب رسانده‌اند؛ یک گروه از دانشجویان که برای کارگران هفت‌تپه تجمع زدند و... همه و همه راهبران اصلی انقلاب هستند؛ به دور از هر گونه ساختار کمرشکن ایرانی و فاصله گرفته از محافظه‌کاری‌های معمول مدیریت فرهنگی در ایران و انقلاب به یمن وجود آنها زنده است.



عماد افروغ:

چپ و راست ندارد، همه محافظه کار شدند!



عماد افروغ، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در سال‌های اخیر، یک طرف خیلی از جدال‌های فکری جامعه ایران بوده است. حضور او در مجلس هفتم و ریاست کمیسیون فرهنگی پرمجازی این مجلس، درست در زمانه اوج گرفتن نام او در جامعه فکری ایران، نام او را با سیاست‌زدگی آن سال‌ها همراه ساخت. اما حالا با فاصله گرفتن از فضای سیاسی پرتنش این سال‌ها، دوباره در حال ورود جدی‌تر به فضای فکری جامعه است. «نقد درون گفتمانی» یکی از مهم‌ترین مباحثی است که از سمت او در سال‌های گذشته مطرح کرده است.

***پیش‌فرض حقیر این است که بعد از وقوع انقلاب اسلامی و گذشت چند سالی از انقلاب ما دچار نوعی محافظه‌کاری شدید که به نوعی تحقق عینی آرمان‌هایی مانند آزادی و عدالت را دچار مشکل کرد و هنوز هم نیاز جامعه ما در خصوص تحقق این دو آرمان برآورده نشده است. شاید یکی از مهمترین موانع تحقق عینی اینها بروز نوعی محافظه‌کاری بود که اشکال مختلفی هم پیدا کرد و در ادامه به آن خواهیم پرداخت. حالا تا اینجا شما تا چه میزان با این پیش‌فرض موافقت می‌کنید؟**

اگر بخواهم کمی نظری‌تر و ریشه‌ای‌تر صحبت کنم باید به این واقعیت محرز و غیرقابل تردید اشاره کنم که متأسفانه به رغم‌های و هوئی‌های زیادی که شنیده و طرح می‌شود، انقلاب اسلامی هنوز به خوبی تئوریزه نشده است و مبانی فلسفی، نظری، هویتی و تاریخی آن روشن و شفاف نشده و ما فاقد یک نگرش منظومه‌ای به تبع همین عدم تئوریزه کردن انقلاب اسلامی هستیم. به اعتقاد من گفتمان انقلاب اسلامی در ابعاد و لایه‌های مختلف روشن نشده و جایگاه هر مبنا و مؤلفه بر حسب همین عدم نگاه منظومه‌ای به انقلاب اسلامی، معلوم نگشته و ما دچار روزمرگی شده‌ایم. یکی از آفات بی‌توجهی به آرمان‌های انقلاب اسلامی همین روزمرگی‌هاست؛ تازه در بهترین حالت ممکن اینگونه است؛ یعنی در بهترین حالت می‌توانیم بگوییم که دچار روزمرگی و عمل‌زدگی هستیم. چه بسا حالات بسیار بدتر و ناموجه‌تری هم داشته‌ایم که باید درباره آنها هم بحث کنیم؛ حالات ناموجهی که یکی از آنها مثلاً بی‌توجهی به جایگاه «تغییر» است و این وضعیتی است که مطمئناً و مسلماً وقتی یک حرکت و انقلابی تبدیل به «نظام مستقر» می‌شود، خواه‌ناخواه این حالت به سراغش می‌آید. ما باید این «خواه‌ناخواه» سراغش آمدن را از قبل پیش‌بینی می‌کردیم که البته این پیش‌بینی در فکر و گفتار بسیاری از روشنفکران ما بود، اما ما به آن اهمیتی ندادیم. مثلاً در پیش‌بینی مرحوم مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی بود (آنجا که تعبیر «نهضت» و «نظام» را مطرح می‌کردند). ولی ما برای جلوگیری از آفات «تبدیل نهضت به نظام»، چاره‌اندیشی نکردیم و اسیر نظام‌گرایی

مشکلات جامعه ما کم نیست، یکی از دلایل آن این است که اهمیت و ظرفیت بالای حقیقت‌گرایانه گفتمان انقلاب اسلامی تحت الشعاع این تقلیل‌ها و فروکاستن‌ها قرار گرفته است. در حالی که اصالت گفتمان حقیقت‌گرایانه انقلاب اسلامی از اساس با حق تقدم هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی و تقدم حقیقت بر افراد گره خورده است. اگر از این زاویه به قضیه نگاه کنید، می‌بینیم که خیلی از تفاسیر و تعبیری که امروز شایع شده، غلط است. ما باید انقلاب اسلامی را به آن مبانی حقیقت‌گرایانه آن برگردانیم و باید بفهمیم تشیع چیست؛ باید بفهمیم حضرت امیر(ع) چرا

شدیم. وقتی اسیر نظام‌گرایی می‌شویم یعنی اسیر مصلحت‌اندیشی‌های کاذب و محافظه‌کاری می‌شویم. البته ما در طول انقلاب اسلامی کلمه محافظه‌کاری را هم خوب تفسیر نکردیم. مثلاً ما بعضاً به تفکرات انقلابی می‌گفتیم «محافظه‌کاری»! این مسئله را حتی در محافل آکادمیک هم می‌بینید. عجیب‌تر اینکه ما در محافل آکادمیک‌مان تمسک و توسل به یک جامعه‌شناسی را می‌بینیم که اصلاً معروف به محافظه‌کاری است، ولی به اصطلاح نیروهای چپ، متمسک به این جامعه‌شناس محافظه‌کار می‌شوند و خود را رادیکال و چپ نامگذاری می‌کنند، از آن طرف جامعه‌شناسی رادیکال را محافظه‌کار می‌دانند و می‌خوانند. این واقعیت تلخی است که حتی در رادیکال‌ترین رشته علوم انسانی و جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران هم آن را می‌بینید. یعنی طرفداران «پارسونز» خودشان را چپ و مخالفان او خود را راست و محافظه‌کار می‌دانند! در حالی که در دنیا این‌طور نیست و در واقع برعکس این است. همه جا چپ و راست برای خودش تعریف و جایگاهی دارد و این‌طور نیست که هر جور خواستیم و هر طور که خواستیم از آن استفاده کنیم. در واقع ما یک خلط بزرگ کرده‌ایم: «خلط نظریه با جایگاه افراد»! این خیلی نکته ظریفی است؛ یعنی «تقلیل یک گفتمان به منافع و دیدگاه افراد». «تقلیل حقیقت به برداشت» و «تقلیل هستی به معرفت‌شناسی»! این درد و آفتی است که اگر در معرفت‌شناسی‌های دنیا هم وجود دارد، در کشور ما به درد محتوایی عمیقی تبدیل شده است؛ این یعنی «تقلیل هستی به حقیقت از نگاه افراد». یعنی افراد معلوم می‌کنند در حقیقت چه می‌گذرد، در حالی که حقیقت مستقل از افراد وجود دارد و به حد توانایی بشر قابل فهم و قابل تبیین است. ما نباید بگوییم چون فلائی می‌گوید عدالت یعنی این، پس عدالت یعنی این؛ چون فلائی می‌گوید آزادی یعنی این، پس آزادی یعنی این. این شخصیت‌گرایی‌ها باعث بسیاری از آفات نظام ما شده است. مثلاً افرادی یک روزی واقعا سابقه چپ داشتند، بعد به تدریج مستحیل شدند، و استحالته آن‌ها به رهنمودی برای دیگران تبدیل شد؛ یعنی چون دیگران به این‌ها اعتماد داشتند بر حسب آن اعتماد، آن‌ها هم تغییر مسیر دادند بدون اینکه بدانند دارند تغییر مسیر می‌دهند!

ما باید انقلاب اسلامی را به آن مبانی حقیقت‌گرایانه آن برگردانیم و باید بفهمیم تشیع چیست؛ باید بفهمیم حضرت امیر(ع) چرا می‌فرمایند حق را با افراد می‌زنید و می‌سنجید یا افراد را با حق؟ چرا ایشان می‌فرمایند حق بر افراد تقدم دارد، هر فردی که می‌خواهد باشد. اگر از این زاویه نگاه کنید این فرد نیست که تعیین‌کننده است، این حق است که تعیین‌کننده است

می‌فرمایند حق را با افراد می‌زنید و می‌سنجید یا افراد را با حق؟ چرا ایشان می‌فرمایند حق بر افراد تقدم دارد، هر فردی که می‌خواهد باشد. اگر از این زاویه نگاه کنید این فرد نیست که تعیین‌کننده است، این حق است که تعیین‌کننده است و به میزانی که افراد منطبق با حق باشند احترام، منزلت و قرب دارند؛ ولی اگر برعکس شود شاهد داستانی می‌شویم که هستیم. یعنی این بحثی که تحت عنوان محافظه‌کاری مطرح کردید که گفتم در بهترین حالتش می‌توانیم بگوییم ناشی از روزمرگی است، اما در شرایط بدتری هم می‌توانیم آن را برگردانیم به اینکه ما هیچ تفکر منظومه‌ای نداریم، تفکر تقدم «حقیقت» بر «فهم حقیقت» نداریم و... از همین مسائل شکل می‌گیرد. اگر

انقلابی باشد، آیا امکان تظاهر وجود خواهد داشت؟ قطعاً خیر. اساساً امکان تظاهر در شرایط محافظه کاری وجود دارد. امکان تظاهر در شرایط مصلحت‌اندیشی‌هایی که ویژگی‌هایش را گفتم وجود دارد. اگر فضا، فضای روشن و آگاهانه باشد، فضای حقیقت‌گرایانه باشد، فضای سؤال و پاسخ باشد، هیچ متظاهری قدرت مانور تظاهر پیدا نمی‌کند. بنابراین تمام این‌ها را بگذارید در کنار این وجه آخری که از آن به‌عنوان تظاهر و ریا نام بردم. عده‌ای متظاهرانه خیلی راحت می‌توانند منافع خودشان را در چنین فضایی پیش ببرند، این پیشبرد متظاهرانه منافع را زیر سایه همان مصلحت‌اندیشی و محافظه کاری ببینید.

واقعیت این است که حتی محافل آکادمیک ما هم قلب مفهوم می‌کنند و مثلاً یک تصویر انقلابی و رادیکال از اصلاح‌طلبی لیبرالیستی و سکولاریستی به دست می‌دهند! آخر کجای دنیا این را می‌پذیرد؟! ببینید بینی و بین الله، چقدر در این مملکت جفا صورت گرفته است، حتی جفای علمی شده است. جفای دیگری هم که شده این است که متأسفانه همه آن نیروهای تاریخی انقلابی ما، همه آن نهادهای انقلابی و دینی که روزی انقلابی بودند و وجه نظارتی پررنگی داشتند و همین‌ها اهرمی برای امام خمینی (ره) شدند که انقلاب صورت بگیرد، این‌ها هم به محافظه کاری، عدم نظارت و بعضاً به تصدی‌گری روی آورده‌اند. منظور من هم مشخص است که این‌ها چه کسانی هستند. کسانی که تصدی‌گر شده‌اند، و گویی اصلاً مترصد یک فرصتی بودند تا عقده‌های تاریخی اقتصادی خود را به نوعی تسلی ببخشند! در این شرایط است که این‌ها همه چرکی و زشتی رخ می‌دهد، ولی نهاد ناظری وجود ندارد که بیاید فریاد بزند، چون آقایان نظارت خود را قربانی تصدی‌گری کرده‌اند!

***به نظر می‌رسد با وجود اینکه سیاست در جامعه ما در سه دهه اخیر به سمت دو قطبی شدن پیش رفت، و این دو قطبی مصلحت‌اندیشی‌های کاذب در یکی از قطبها را می‌داد، اما عملاً این اتفاق رخ نداد و ما شاهد دو نوع از محافظه کاری و مصلحت‌اندیشی در دو قطب، جریان یا جناح شدیم؛ در یک سو عده‌ای که انقلابی شناخته می‌شدند در پی حفظ وضعیتی شدند که در دهه هفتاد انحرافات صریحی را در خصوص آرمانهای انقلاب نشان می‌داد و تصورشان هم این بود که در حال پیگیری فرمایش امام (ره) مبنی بر «حفظ نظام» هستند. این نوع محافظه کاری تا همین امروز هم کم و بیش وجود داشته و دارد. اما در سوی دیگر هم همان نوع محافظه کاری لیبرالیستی و جناح راستی را که در سطح جهانی وجود داشته، در ایران شکل می‌گیرد و به قول شما با یک قلب مفهوم به عنوان جناح چپ شناخته می‌شود. بدین ترتیب ما با دو جریان اصلی مواجه بوده‌ایم که هر دو به شکلی خاص محافظه کاری را دامن زده‌اند. شما تا چه حد با این تفسیر موافقت و تحلیلتان از وضعیتی که در آن مردم از هر دوی این محافظه کاریها خسته شده‌اند چیست؟**



بنده عدالت را ارجح از آزادی می‌دانم. چون آزادی یک ارزش ثانوی دارد، اما عدالت ارزش اولیه دارد.

آزادی توده‌ها برای رسیدن به عدالت اجتماعی است؟ این عدالت اجتماعی که یکی از آرمان‌های ذاتی انقلاب اسلامی بوده و ارزشی بالذات دارد، امروز اصلاً وضع خوبی ندارد. اتفاقاً من معتقدم اگر بخواهیم بین آزادی و عدالت مقایسه کنیم، باز آزادی وضع بهتری نسبت به عدالت دارد. این عدالت است که امروز اصلاً وضع خوبی ندارد.

نظرسنجی‌ها و مراجعات به مردم نشان می‌دهد که مردم همواره درد عدالت داشتند. حتی زمانی که به دولت دوم خرداد رأی می‌دهند و دادند، نظرسنجی‌ای که در همان سال‌ها انجام می‌شود ۵۱٪ معتقدند ما برای رفع مشکلات اقتصادی و تبعیض‌ها به این دولت رأی دادیم، ولی تفسیر دیگری از رأی مردم می‌شود!

بنابراین مقوله عدالت و عدالت اجتماعی مقوله‌ی جدی‌تری است و متأسفانه ما اصلاً کارنامه موقعی نداریم. ما حتی می‌توانستیم از گفتمان انقلاب اسلامی استفاده و یک مفهوم جدیدی را برای عدالت به نام «عدالت در تولید» خلق کنیم، چون الان دنیا با «عدالت در توزیع» آشناست، اما با عدالت در تولید آشنا نیست. ما می‌توانستیم عطف به مبانی انقلاب اسلامی و ملزومات آن، عدالت در تولید را طرح و بالنده و بارور کنیم که این کار را هم نکردیم. بنابراین با شما موافقم که اگر در زمینه عدالت اجتماعی و آزادی کارنامه خوبی نداریم، این به دلیل محافظه کاری است. این محافظه کاری هم با مصلحت‌های فردی، گروهی و جناحی گره خورده است و باعث می‌شود قلب مفاهیم و واقعیت صورت بگیرد. قلب واقعیت به این معناست که واقعیت چیز دیگری است و شعارها چیز دیگری و این مسئله در خصوص آزادی و عدالت هم بروز و ظهور بسیاری داشته است. اما بگذارید در این بین چیز دیگری را عرض کنم که از آفات این محافظه کاری است: در کنار همه این دردها، ما با درد دیگری به نام ریا و تظاهر روبه‌رو هستیم. عده‌ای ریاکارانه و متظاهرانه در واقع منافع خودشان را در چنین فضایی که شرار از قلب مفاهیم و واقعیات است، پیش می‌برند و چیز دیگری وانمود می‌کنند، غیر از آنچه هستند. بنده یک سؤال می‌کنم، اگر فضا، فضای انقلابی و حقیقت‌گرایانه باشد، اگر رصدها، رصدهای

این‌ها را داشتیم خیلی راحت می‌توانستیم بگوییم آزادی و عدالت ما چنین وضعی دارد! یعنی می‌توانستیم بگوییم وضع آزادی و عدالت ما منوط و مربوط به تشخیص یک فرد و دو فرد و یک گروه... نیست و لذا دارای این شاخصه‌های عینی است. چون برای تشخیص تحقق عینی این آرمانها باید شاخص‌های عینی وسط بیابند و به ما بگویند وضع آزادی و عدالت چیست.

***شما بروز و ظهور محافظه کاری در دوران پس‌انقلابی را با مصلحت‌اندیشی شخصی و گروهی و جناحی گره زدید و معتقدید که حقیقت‌گرایی نهفته در گفتمان انقلاب اسلامی خودش متضمن بالاترین مصلحت‌ها است؛ درست است؟**

بحث محافظه کاری از نظر من یک آفت بزرگ است. من می‌خواهم بگویم از محافظه کاری بدتر هم یک چیزی داریم؛ در محافظه کاری می‌گوییم یک مصلحت‌اندیشی نهفته است و بالأخره نظام است و با انواع و اقسام تهدیدهای داخلی و خارجی روبه‌رو است؛ می‌گوییم اینجا باب مصلحت را باز می‌کنیم و اشکال ندارد. یک وقت می‌گوییم مصلحت نظام اقتضاء می‌کند فعلاً چنین تصمیمی بگیریم. اما مصلحت نظام هم برای خودش راهکار دارد! به عبارت دیگر سنجش تشخیص مصلحت نظام عطف به راهکارهایی است. مثلاً می‌گوییم اهم و مهم این است و امروز به این نتیجه رسیدیم که اهم ما با توجه به شرایط زمانی و مکانی این است؛ اما این اهمی که انتخاب می‌کنیم باید با مشورت با سایر نخبگان به دست آمده است، یا ذیل احکام فلسفه احکام به آن رسیده باشیم و یا یک قدر محدودی داشته باشد؛ یعنی به محض اینکه از این شرایط خارج شدیم به اصل قضیه برمی‌گردیم. اگر اینها رعایت شود، این مصلحت‌اندیشی قابل قبول است، ولی درد ما این است که این مراحل پشت سر گذاشته نمی‌شود و اتفاقاً به نام مصلحت نظام، منافع گروه و فرد اعمال می‌شود! این است که دردآورتر است؛ یعنی عده‌ای به نام مصالح نظام، مصلحت جناحی خود را مطرح می‌کنند، اصلاً نظامی در کار نیست! یعنی حتی اگر قرار است مصلحت نظام باشد و آن مراحل را پشت سر گذاشته باشد، درد بزرگ این است که آنچه پیگیری می‌شود منافع شخص و گروه و جناح و حکمرانان است، نه مصلحت مردم! این‌ها دلایلی است که باعث می‌شود وقتی سرجمع نگاه می‌کنید می‌بینید عطف به آن گفتمان حقیقت‌گرایانه انقلاب اسلامی، ما وضع خوبی در عدالت اجتماعی نداریم.

***به طور انضمامی ارزیابی و تحلیل شما از وضعیت دو آرمان مهم انقلاب اسلامی یعنی همین عدالت و آزادی در شرایط کنونی چیست؟** ابتدا عرض می‌کنم که بنده عدالت را ارجح از آزادی می‌دانم. چون آزادی یک ارزش ثانوی دارد، اما عدالت ارزش اولیه دارد، چون در آزادی سؤالی که مطرح می‌شود این است که «آزادی برای چه؟» یعنی جهت آزادی، ارزش آزادی را تعیین می‌کند و این مغایرتی ندارد که «آزادی از چه؟» هم مطرح شود. پس می‌توانیم بگوییم «آزادی از چه؟ برای چه؟» یعنی از چه چیزی و برای چه چیزی آزاد شوید؟ همچنین در آزادی یک شعار سومی هم هست: «آزادی برای چه؟» یعنی چه کسانی باید آزاد باشند؟ یعنی آزادی لیبرالیستی سرمایه‌دارانه است یا

جریان وقتی به قدرت دولتی می‌رسند از یک مدیریت اصطلاحاً واگنی استفاده می‌کنند و تمام نیروهای قبلی را کنار می‌گذارند و نیروهای خود را جایگزین می‌کنند. بدین ترتیب الگوی رفتاری هر دو جناح یکی است، منافشان هم یکی است، ایدئولوژی و فلسفه سیاسی هم که ندارند و لاقبل من ندیدم. پس تحلیل مردم در خصوص این دو جناح واقع‌گرایانه است و تحلیل شما هم از شرایط کاملاً درست است.

پس از آنجا که نبض مواضع گروه‌های شناخته‌شده سیاسی ما با این رابطه «قدرت - ثروت» زده می‌شود و این رابطه «قدرت - ثروت» بستگی به شرایط زمانی و مکانی دارد، می‌بینید که چقدر راحت گروه‌ها تغییر موضع داده و می‌دهند. من از شما سؤال می‌کنم این چه چپی است که طرفدار «اقتصاد بازار آزاد» می‌شود و این چه راستی است که طرفدار «عدالت اجتماعی» است؟! ما واقعاً از این نظر رنج می‌بریم. اگر اینها خیلی در جریان بازی سیاسی جدی هستند و طرفدار حزب و رقابت‌های سیاسی هستند، بیایند فلسفه سیاسی خود را معلوم کنند و منشورشان را به دست بدهند؛ نه اینکه موقع انتخابات بلافاصله لیست انتخاباتی بدهند و همه هم با هم شریک باشند! بعد می‌دانید این لیست‌ها چطور بسته می‌شود؟! یکی از

فلسفه سیاسی مکتوبی داشته باشند، اگر شما چنین چیزی را پیدا کردید و به من هم نشان دادید، من همه حرف‌هایم را پس می‌گیرم. واقعاً چنین چیزی وجود ندارد و این‌ها اساساً «ابن الوقت» هستند؛ یعنی بر حسب شرایط زمانی و مکانی موضع عوض می‌کنند. در واقع فقط یک چیز هست که محرک اصلی تغییر این مواضع است و آن هم رسیدن به قدرت دولتی، برای استفاده از ثروت‌های در پس قدرت دولتی است؛ یعنی قدرت دولتی مقدمه رسیدن به سرمایه‌های اقتصادی بیشتر، سرمایه‌های سیاسی بیشتر و سرمایه‌های فرهنگی بیشتر است.

ما بارها این واقعیت درآورد و دردناک را گفتیم و نوشتیم و مکتوب کردیم؛ این یک واقعیت است که افراد برای رسیدن به قدرت دولتی دست به رقابت می‌زنند، نه فقط برای اینکه قدرت سیاسی داشته باشند، بلکه برای اینکه هم قدرت سیاسی‌شان افزوده شود، هم به ثروت‌های آن چنانی برسند، هم به سرمایه‌های فرهنگی برسند. به محض اینکه فرد یا گروهی به یک قدرت دولتی می‌رسد، می‌بینیم برای خود بورسیه تحصیلی تعریف می‌کند، برای خود مجله و امتیاز مجله تعریف می‌کند، و علاوه بر این‌ها کلی موافقت اصولی و... می‌گیرد و به رانت‌ها و اطلاعات

کاملاً با تفسیر شما موافق هستم و معتقدم به رغم اینکه ما کارنامه خوبی را در مجموع از جناح‌ها و احزاب سیاسی شناخته‌شده نداریم و نمی‌بینیم، ولی یک آگاهی فزاینده‌ای را در مردم می‌بینیم. چون این آگاهی از عرصه عینی و انضمامی جامعه باید صورت می‌گیرد که اتفاقاً متعلق به مردم است. مردم داوران خوبی هستند. یعنی به رغم اینکه ممکن است مردم در کوتاه‌مدت اسیر دام‌های اغوا و فریب گروه‌های قدرت و به تبع بدفهمی شوند، ولی چون با نیازهای واقعی خود گریبان گیر هستند، نهایتاً آن نیازها و خواسته‌های واقعی برای آنان معلوم می‌کند که این گروه‌های حاکم به نیازها و خواسته‌ها واقعی آنان توجه دارند، یا یکسری نیازها و خواسته‌های کاذبی را برایشان تراشیدند. به عبارتی چون مردم خودشان دست‌اندر کار این نیازها هستند و با زندگی روزمره در حال کلنجار رفتن هستند و با واقعیات میانه بهتری دارند و دمخو تر هستند، تشخیص می‌دهند که جناح‌ها در حال حفظ وضعیت موجودند. به همین دلیل هم در سال ۹۶ به راحتی می‌آیند، دو گروه شناخته شده جناحی را کنار می‌زنند و حتی در نظرسنجی که بعد از اتفاقات سال گذشته اتفاق می‌افتد، مشخص می‌شود که روی هم رفته نزدیک به ۶۲٪ مردم گرایش اصلاح طلبانه و اصولگرایانه دارند و

گروه‌های سیاسی، متناسب به شرایط زمانی و مکانی سعی می‌کنند مواضع خود را جوری پیش ببرند که بتوانند به این رابطه «قدرت - ثروت» چنگ اندازی بیشتری داشته باشند. یعنی اینها اساساً فاقد ایدئولوژی و فلسفه سیاسی مدونی هستند، بلکه غایت نوعاً نیل به همان رابطه «قدرت - ثروت» است



یکی از دلایلی که من در مجلس هشتم کاندید نشدم این بود که من باید در چه لیست و فهرستی بروم؟! ما که دیگر نمی‌خواهیم وارد سیاست شویم، ولی یک فردی که می‌خواهد وارد مبارزه سیاسی شود، باید بداند مر امانه و فلسفه سیاسی اش چیست، یعنی باید برای خود اصول ثابت و شرایط متغیر را تعریف کرده باشد.

دلایلی که من در مجلس هشتم کاندید نشدم این بود که من باید در چه لیست و فهرستی بروم؟! ما که دیگر نمی‌خواهیم وارد سیاست شویم، ولی یک فردی که می‌خواهد وارد مبارزه سیاسی شود، باید بداند مر امانه و فلسفه سیاسی اش چیست، یعنی باید برای خود اصول ثابت و شرایط متغیر را تعریف کرده باشد که این‌ها آن را ندارند.

ما زمانی می‌خواستیم کار پایان‌نامه‌ای انجام دهیم و من استاد راهنما بودم؛ می‌خواستیم ببینیم فرهنگ سیاسی چند گروه سیاسی شناخته‌شده در کشور چیست؟ باید از کجا بررسی می‌کردیم؟ می‌رقیم می‌دیدم منشور و بیانیه‌هایشان چیست و تحلیل محتوا می‌کردیم تا به نتیجه برسیم. دانشجوی ما سراغ همه این‌ها رفت؛ اولاً هیچ آرشویی نداشتند و دانشجو مجبور شد به آرشيو روزنامه‌ها و رسانه‌ها رجوع کند و از طریق بیانیه‌های آن‌ها چیزهایی به دست بیاورد. ثانیاً تحلیل محتواها نشان می‌داد که گروه‌ها هر روز به رنگ و موضعی هستند؛ چون اساساً گروه‌های ما آن عقلانیت لازم سیاسی اولیه را هم ندارند و چگونه چنین گروه‌هایی می‌توانند طلاهدار روشنگری مربوط به فعالیت‌های خود باشند؟

عجیب و غریب هم دست پیدا می‌کند. این ساختاراً یک اشکال اساسی است که باید با آن مقابله کرد، یعنی باید این ساختار را دگرگون کرد و آن را از حالت رابطه «قدرت - ثروت» درآورد و به سمت یک تمرکززدایی حرکت کرد تا بستر و ظرف برای تحقق عدالت در تولید و استفاده از تمام قابلیت‌های کشور فراهم شود.

این بحثی است که **X** و **Y** ندارد؛ بنده بارها این را گفتم که جریانات سیاسی شناخته شده در کشور ما اشتراکاتشان در خوبی‌ها و بدیها کاملاً معلوم است و لذا **X** و **Y** ندارد و همه در یکسری از فرایندها عیناً مانند هم هستند؛ به‌عنوان کسی که سال‌ها این فرایندها را رصد می‌کنم و در کنار بحث‌های آکادمیک، همیشه مسائل داخلی سیاسی را رصد می‌کردم و از نزدیک با همه این‌ها حضورنشر داشتم، اعلام می‌کنم که تفاوت‌های این‌ها را نفهمیدم، اشتراکات مثبت و منفی این‌ها را می‌دانم، ولی تفاوت‌های آن‌ها را نفهمیدم! چون الگوی رفتاری هر دو یکی است، یعنی تلاش این دو این است که قدرت دولتی برسند و از قبل قدرت دولتی به سرمایه‌ها و ثروت‌های کلانی برسند، به سرمایه‌های فرهنگی و سیاسی برسند. بنابراین من فرقی بین اینها ندیده و نمی‌بینم، هر دو

الباقی یعنی ۷۴٪ تقریباً هیچ گرایش سیاسی جناحی خاصی ندارند و زندگی خود را جور دیگری تعریف کرده‌اند و به دور از سیاست‌زدگی‌ها زندگی واقعی و ملموس خود را طی می‌کنند. این واقعیتی است که ما داریم می‌بینیم و این‌طور نباید تفسیر کرد که نظرسنجی‌های آن‌ها ناشی از اغواثات و اوهامات است، اصلاً چنین نیست و این واقعیت دارد و با واقعیات ساختاری و عینی هم سازگار است.

اما نکته‌ای را باید در مورد تحلیل شما بگویم؛ ما در ایران بعد از انقلاب اسلامی از یک رابطه «قدرت - ثروت» رنج می‌بریم، این به این معنی نیست که من مدافع رابطه «ثروت - قدرت» هستم، من منتقد جدی آن هم هستم. اما واقعیت امروز ایران رابطه «قدرت - ثروت» را نشان می‌دهد. گروه‌های سیاسی، متناسب به شرایط زمانی و مکانی سعی می‌کنند مواضع خود را جوری پیش ببرند که بتوانند به این رابطه «قدرت - ثروت» چنگ‌اندازی بیشتری داشته باشند. یعنی اینها اساساً فاقد ایدئولوژی و فلسفه سیاسی مدونی هستند، بلکه غایت نوعاً نیل به همان رابطه «قدرت - ثروت» است. شما بروید ببینید فلسفه سیاسی، مسلک سیاسی و ایدئولوژی‌های این‌ها چیست! بالأخره این‌ها باید یک ایدئولوژی مدون و



من از نزدیک دیدم که قدرت سیاسی روز به روز دارد با اهرم‌های در اختیار خودش و به صورت خود آگاه، فاصله‌اش را با قدرت مدنی بیشتر می‌کند. در این بین وقتی دیدم قدرت مدنی و اجتماعی دارد تضعیف می‌شود، احساس کردم که حداقل اگر نمی‌توانم بر قدرت اجتماعی بیفزایم، حداقل جزء کسانی نباشم که دارند قدرت سیاسی را به قیمت تقویت این شکاف، افزایش می‌دهند.

***چیزی که می‌فرمایید دقیقاً معنایی غیرانقلابی یا حتی ضدانقلابی از کار سیاسی را به ذهن متبادر می‌کند؛ چهره‌ها و مرام‌هایی که گاهی این طرف خط هستند و گاهی آن طرف، و این همان رویه محافظه‌کارانه برای حفظ وضعیت موجود به هر قیمتی است؛ سوالی که برای شخص من ایجاد می‌شود این است چرا شما به عنوان نیرویی فکری و انقلابی که با این فضا مخالف بوده و هستید، در جریان قدرت باقی نماندید و ادامه ندادید تا به سهم خودتان از درون به نفی این مرام و مسلک محافظه‌کارانه و غیرانقلابی بپردازید؟**

نکته خوبی است؛ من در آن زمان احساس کردم که به تدریج چیزی در نظام دارد اتفاق می‌افتد و آن شکاف بین نظام نظم رسمی و نظم مدنی و اجتماعی است. با شناختی که از انقلاب اسلامی داشتم، اگر انقلاب اسلامی قدرت مدنی و اجتماعی را نمی‌داشت، پیروز نمی‌شد و این یک نقض غرض است که به نام اتفاقی که مرتبط با انقلاب اسلامی است، سیاست‌ها و رفتارهای ما، هیچ نسبتی با نظم مدنی و اجتماعی نداشته باشد؛ بنابراین من باید بجا را بگیرم؟! من به مجلس آمدم تا بلکه به نوعی این شکاف بین قدرت رسمی و قدرت مدنی پل بزنم و آن را در حد توانم پر کنم.

ما نمی‌خواهیم بگوییم دوگانه بین قدرت سیاسی و قدرت مدنی! من چنین حرفی نمی‌زنم، ما می‌گوییم دیالکتیک بین قدرت رسمی و قدرت مدنی. این دیالکتیک اقتضای یک ارتباط دوسویه دارد، نه اینکه ما فقط در قدرت مدنی یا قدرت سیاسی باشیم، ولی من از نزدیک دیدم که قدرت سیاسی روز به روز دارد با اهرم‌های در اختیار خودش و به صورت خود آگاه، فاصله‌اش را با قدرت مدنی بیشتر می‌کند. در این بین وقتی دیدم قدرت مدنی و اجتماعی دارد تضعیف می‌شود، احساس کردم که حداقل اگر نمی‌توانم بر قدرت اجتماعی بیفزایم، حداقل جزء کسانی نباشم که دارند قدرت سیاسی را به قیمت تقویت این شکاف، افزایش می‌دهند. امروز هم همان بحث و مسئله را به صورت تخصصی در عرصه مدنی دارم دنبال می‌کنم و معتقدم باید همچنان به این مسئله پرداخت.

بحث من این است که ما یک نظم منطقی داریم که باید رعایت شود. ما یک «عرصه دلیل» داریم و یک «عرصه علت». نظام جمهوری اسلامی را عمدتاً

این‌گونه تحلیل می‌کنیم که بیشتر دل‌مشغولی عرصه دلیل است، یعنی عرصه باید و نباید است و هیچ کاری به عرصه تأثیرات واقعی مردم ندارد و از این رو انسانی در نظم منطقی آن اتفاق نمی‌افتد. اگر ما خواهیم این انبساط اتفاق بیفتد، باید دیالکتیکی بین عرصه دلیل و عرصه علت وجود داشته باشد. امروز عرصه علت از عرصه دلیل دور است. عرصه علت یعنی عرصه حیات اجتماعی و تأثیر و تأثرات مردم که الزاماً تابع باید و نباید نیست، الزاماً مخالفی هم با باید و نباید ندارد. به عبارت دیگر زندگی مردم مغایرتی با ارزش‌های ما ندارد. دقت کنید که آن‌ها با همه ارزش‌های ما میانه خوبی دارند ولی زندگی که الزاماً تابع ارزش‌ها نیست، اساساً فرهنگ یک جعبه‌آچار است و مردم از داخل این جعبه، آچاری انتخاب می‌کنند تا استراتژی و کنش خود را معلوم کنند. استراتژی کنش هم لزوماً مخالفی با ارزش‌ها ندارد. استراتژی کنش به نیازها، امکانات، فرصت‌ها، محدودیت‌ها و موانع برمی‌گردد. این‌ها در واقعیت و عرصه اجتماعی هستند و کسی که می‌خواهد برای مردم تحولی ایجاد کند، باید در مردم باشد و باید خواسته‌ها و نیازها و واقعیات آن‌ها را بفهمد.

من احساس کردم شکاف بین عرصه دلیل و عرصه علت و نقد منطقی و سطوح اجتماعی و فرهنگی آنها روز به روز در حال افزایش است و اشکالات ساختاری خیلی زیادی وجود دارد که حل نشده باقی مانده است. یکی از دلایلی که ما از ضرورت تغییر در ساختار مجلس خبرگان بحث کردیم همین بود که فاصله عرصه دلیل به عرصه علت کم شده و به حداقل برسد. به هر حال الان که کشور شرایط کشور بحرانی و نامستقری دارد و موقعیتی برای طرح این مباحث نیست و ما ترجیح می‌دادیم که این حرف‌ها را در شرایط دیگر بزنیم و زدیم و گفتیم.

امروز می‌خواهم بگویم که هیچ منافاتی بین تن دادن به این تغییرات ساختاری، با آن «مرگ بر آمریکا» ما وجود ندارد. اتفاقاً این دو کاملاً با هم قابل جمع است و ایستادگی در برابر آمریکا و متحد بودن در برابر دشمنان باید در از همین مسیر پیگیری شود. اتفاقاً این حرف‌های انقلابی است که تقابل ما با دشمنی مثل آمریکا را پررنگ می‌کند، وحدت ما را پررنگ‌تر می‌کند. ما نباید فرافکنانه برخورد کنیم و همه مسائل را به خارج محول کنیم. این‌ها مسائل خودمان است و

الحمدلله ریشه در گفتمان ما و گفتمان انقلاب اسلامی دارد. الحمدلله ما یک گفتمان داریم که با همان گفتمان، حرکت، نقد و مقابله می‌کنیم؛ حالا اگر این گفتمان را نداشتیم چه کار می‌کردیم؟ یا باید به این اسیسم‌هایی مثل لیبرالیسم، سوسیالیسم و امثال آن پناه می‌بردیم، یا از ترس قالب تهی می‌کردیم. الحمدلله این حرف‌های انقلابی حکایت از این می‌کند که انقلاب کماکان زنده است. البته نمی‌خواهم مثل برخی‌ها این‌گونه بحث کنم که «در کنار همه این بحث‌ها دستاوردهای زیادی داشتیم». نمی‌خواهم وارد آن بحث شود که «لا ماشاالله دستاورد زیاد است». برای من مهم آن دستاورد گفتمانی است؛ اینکه همین الان دارم از منظر گفتمان انقلاب اسلامی با شما مصاحبه می‌کنم و پرشور هستم و امیدم را از دست نداده‌ام؛ اتفاقاً پرشورتر و پرامیدتر از همیشه هم هستم و این از این حکایت می‌کند که هم آزادی گفتمانی دارم، حرف بزنم و هم دل مشغول این انقلاب اسلامی و گفتمان غنی و گران‌سنگ آن هستم.

***سؤال آخرم این است که با همه شرایطی که تا اینجا شرح دادید و به نظرم بستر را برای کار انقلابی شدیداً تنگ و محدود کرده است، امروز راه بازگشت به آرمانهای انقلاب اسلامی چیست و اساساً انقلابی بودن در شرایط محافظه‌کار کنونی چه معنایی باید داشته باشد؟**

متأسفانه اتفاقاتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جمهوری اسلامی رخ داده که اولاً نباید آنها را به اسم انقلاب اسلامی نوشت. حتی برخی از آن‌ها هم نباید به اسم جمهوری اسلامی نوشته شود، چون ریشه‌های تاریخی تری دارد. ولی البته برخی از آن قطعاً به اسم جمهوری اسلامی، نظام، سیاست‌ها و رفتارهای آن نوشته می‌شود. اما مسئله این است که یک خلط بزرگی انجام می‌دهیم و آن هم این خلط انقلاب اسلامی با جمهوری اسلامی است.

من از این مسئله استفاده می‌کنم و با مقایسه بین قیام حضرت اباعبدالله و شرایط حاضر تلاش می‌کنم به سؤال شما پاسخ دهم. اگر ما می‌خواستیم دچار این بدفهمی شویم که آنچه در نظام جمهوری اسلامی رخ داده، عین آرمانهای انقلاب اسلامی است،

آن وقت باید امام حسین (ع) هم سکوت می کرد و می فرمود تمام چیزهایی که در دوران یزید رخ داده، عین اسلام است، پس چرا ما دست به کار اصلاح و مقاومت بزنیم؟ اتفاقاً یکی از روشنفکران همین حرف را می زد و با کمک گرفتن از اصل ابطال پذیری «پوپر» - که آن هم جای بحث دارد - می گفت یک مکتب و یک انقلاب امتحان خود را پس داده است! اگر اینطور باشد، بنابراین یک کسی هم می تواند بگوید اسلام هم امتحان خود را پس داده، پس امام حسین (ع) دیگر چرا باید برای اصلاح شرایط کاری انجام دهد! اتفاقاً امام حسین (ع) می خواهد بگوید این تز و تئوری غلط است، این انحراف است، واقعیت را به امر بالفعل تقلیل ندهید، واقعیت را به امر ثابت و حاضر تقلیل ندهید. واقعیت لایه لایه است. یک لایه واقعیت دیده نمی شود و من از این لایه برای انقلاب استفاده می کنم.

حالا هم باید بگوییم واقعیت انقلاب را تقلیل ندهید به

بنابراین با این تئوری که در سیاستها و رفتارها وجود داشته ما می توانیم ببینیم که این انواع سیاستها و رفتارها و چیزی که به طور واقع در جمهوری اسلامی حادث شده است، لزوماً ربطی به آن جوهر واحد گفتمان انقلاب اسلامی ندارد. همچنین می توانیم به خودمان این اجازه را بدهیم که حتی اگر سیاستها واحد بوده باشند، که نیستند، باز این حق را به خودمان بدهیم که دوری کنیم که این لایه بالفعل تا چه اندازه با آن لایه اصیل و واقعی سازگار است. ولی حالا چون تنوع و تکرار می بینیم ما باید چه چیزی را با چه چیزی دوری کنیم؟ پس از جنگ تحمیلی، آیا دولت های جمهوری اسلامی هر کدام پس از دیگری سیاست واحدی را اتخاذ کردند؟ نکردند و ای کاش می کردند. سیاست های متکثر، متنوع و متناقض و ضدونقیض و ناسازگار با هم و البته با انقلاب اسلامی. من در اینجا چه را با چه دوری کنم؟ من فقط می توانم بگویم گفتمان انقلاب اسلامی می تواند برای تمام این سیاستها داور باشد.

موضع بگیرید و هر جا که فاصله دیدید فریاد بزنید، انقلابی بودن یعنی منافع خود را اصالت ندهید، بلکه حقیقت را اصالت بدهید. انقلابی بودن یعنی اصالت حقیقت بر مصلحت، یعنی اصالت هستی بر روش شناسی، یعنی اصالت منافع و مصالح مردم بر گروه، شخص، حکمران و... در یک کلام، من می گویم اگر کسی امروز می خواهد انقلابی باشد، یک دور نهج البلاغه را بخواند. یک بار به طور عمیق به حکمرانی امام علی (ع) رجوع کند، همین را بخواند، بعد ببیند انقلابی بودن یعنی چه! بطور امام علی (ع) از کوچک ترین تخلفات عمرای خودش نمی گذرد، ولی به مالک اشتر می فرماید اگر خطایی از مردم سر زد، عبور کن، ببخش و نادیده بگیر! آن افشایی که امام هم به حساب حکومت داری می کنند، هم کار روشنفکر را انجام می دهند، هم حکومت داری می کنند. این طور نیست که به نام حفظ حکومت و نظام، خیلی از چیزها را رد کنیم برود.

من می گویم اگر می خواهیم انقلابی باشیم راهش این است؛ نه اینکه انقلابی بودن و رفتار انقلابی داشتن



متاسفانه اتفاقاتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری جمهوری اسلامی رخ داده که اولاً نباید آنها را به اسم انقلاب اسلامی نوشت. حتی برخی از آنها هم نباید به اسم جمهوری اسلامی نوشته شود، چون ریشه های تاریخی تری دارد. ولی البته برخی از آن قطعاً به اسم جمهوری اسلامی، نظام، سیاستها و رفتارهای آن نوشته می شود.

معنایش این باشد که بیایم در خیابان و شیشه بشکنیم و... انقلابی بودن یعنی بینش و قلب انقلابی داشتن، یعنی رفتار متناظر بینش و قلب انقلابی داشتن. در کل اگر بگویند خلاصه تر بگویم، انقلابی یعنی کسی که «تئوری تغییر» دارد. کسی که تئوری تغییر ندارد، نمی تواند انقلابی باشد، چون انقلاب با مفهوم تغییر و «شدن» گره خورده است. آنهایی که دل مشغول «داشتن» و «ماندن» خودشان هستند، انقلابی نیستند، آنهایی که دل مشغول شدن خویش هستند؛ یعنی به فعلیت رساندن قابلیت های الهی خودشانند، انقلابی اند. این خودش کلی معنا دارد که دیگر جای بسط آن اینجا نیست. یعنی کسانی انقلابی اند که یک ظرف وجودی و قابلیت های الهی دارند و می خواهند آن ها را به واقعیت برسانند. حالا هم برای به فعلیت رساندن این قابلیت ها ذیل گفتمان اسلامی، ما هر گونه رابطه ارباب رعیتی در حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... مقابله می کنند، این کار را هم برای شکوفایی خودشان که در گرو شکوفایی دیگران است، انجام می دهند؛ برای سعادت خودشان که گره خورده با سعادت دیگران است در این مسیر گام برمی دارند. اینها انقلابی هستند.

حالا در لایه لایه اینها بخشی موجه است، آن را تأیید می کنیم، بخشی ناموجه است و آن را رد می کنیم.

***حالا با همه این اوصاف و در این شرایط، انقلابی بودن چه معنا و چه ویژگی هایی دارد؟**

من پیشتر یک مصاحبه مفصلی کرده ام و در آن گفتم که انقلابی بودن چه معنایی دارد. به نظر من انقلابی بودن به اصطلاح «رگ گردن کلفت کردن از سر جهل و شور صرف» نیست. انقلابی بودن یعنی اول «فهم انقلابی» داشتن. یعنی ابتدا باید انقلاب اسلامی را خوب فهم کنیم. مبانی فلسفی و ریشه های تاریخی و هویتی و شعارهای انقلاب اسلامی را بدانیم. شعارهای انقلاب اسلامی چیست؟ آزادی، عدالت، معنویت و اخلاق. اخلاق و معنویت نباید فراموش شود، اتفاقاً آزادی و عدالت بدون اخلاق نمی توانند جمع شوند. اخلاق وجه ممیزه انقلاب اسلامی است. اولاً اگر می خواهید انقلابی باشید اینها را خوب فهم و درک کنید، وقت بگذارید و مطالعه و اندیشه ورزی کنید و متناسب با درکتان

آنچه در جمهوری اسلامی رخ داده است، واقعیت انقلاب لایه لایه است، یک لایه ای آن لایه ای بوده که محقق شده است و اینها وجوه انحرافی از آن لایه است. ما می گویم انقلاب اسلامی چراغ سیاستها و رفتارهای جمهوری اسلامی است. هر سیاست و اتفاق و رفتاری که با این گفتمان انقلاب اسلامی خواند و منطبق بود، مورد تأیید ماست، هر کدام که نخواند و منطبق نبود، مورد نقد ماست.

اگر بگویید این جای اشکال دارد، من از شما سؤال می کنم که با فرض بر اینکه گفتمان برای خودش انسجام و وحدت رویه و وحدت جوهر دارد، چگونه می شود سیاستهای متناقض در جمهوری اسلامی را متناسب با آن بافت و جوهر واحد دانست؟ ما بعد از جنگ، سیاستهای متنوع و متضاد با هم داشته و داریم؛ کدامشان تراز انقلاب اسلامی هستند؟ وقتی در اینجا شما تنوع و تکرار می بینید، مقایسه کدام تنوع و تکرار با آن جوهر واحد ملاک است؟ بماند که اگر حتی سیاستها/ رفتارها واحد هم می بود باز جای دوری را برای خود داشتیم که از انطباق این سیاستها و رفتارهای واحد با آن گفتمان جوهری بپرسیم.

انقلاب خواص گران بود / انحصار فرهنگی و رسانه‌ای، نتیجه انحصار اقتصادی



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Majid Asgari

امروزه ابزار رسانه‌ای در خدمت انحصارات است. هر گروه و هر جریان سیاسی یک سری از این ابزارها را در دست دارند و اگر در همه زمینه‌ها شما با آنها همراه شدید، تریبون در اختیارشان می‌گذارد اما اگر در کنار انتقادشان به رقبای آنها به نقد خودشان نیز پردازید، تریبون را از شما خواهند گرفت

یک نزاع دائمی شکل می‌گیرد. در این نزاع از ابزارهای مختلف استفاده می‌شود. کسی که در عرصه اقتصاد زیاده‌خواه است، برای رسیدن به مقصود خود قطعاً از ابزارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هم بهره می‌برد. اگر این عرصه‌ها دچار آفت بی‌عدالتی شده باشند و توزیع عادلانه‌ای در این عرصه‌ها صورت نگرفته باشد آیا تحقق عدالت در زمینه اقتصاد ممکن خواهد بود؟ پاسخ قطعاً منفی است. بنابراین اشتباه است که در ضمن صحبت درباره عدالت عموماً ذهنمان به طرف عدالت اقتصادی سوق پیدا می‌کند. به عنوان مثال اگر در زمینه توزیع ابزارهای فرهنگی و همچنین ابزار ارتباط با مردم در عرصه اجتماعی عدالت وجود نداشته باشد، آیا می‌توان عدالت اقتصادی ایجاد کرد؟ کسی که بتواند به راحتی از ابزارهای ارتباطی استفاده کرده و با اقشار مختلف جامعه صحبت کند، وضعیتش بسیار متفاوت‌تر از کسی خواهد بود که صدایش به جامعه نمی‌رسد.

بحث آسیب‌شناسی یک نهضت بزرگ و پرداختن به نقاط قوت و ضعف آن، بسیار دامنه‌دار و وسیع است. بعید می‌دانم در این فرصت محدود بتوان به آن پرداخت. شاید بهتر باشد بحث را جزئی‌تر کرده و به بحث عدالت بپردازیم.

***البته به نظر همین بحث محافظه‌کاری باعث شده تا به نوعی روی بحث عدالت هم سرپوش گذاشته شود.**

محافظه‌کاری یکی از آفاتی است که همه نهضت‌ها، خیزش‌ها و حرکت‌ها دچارش می‌شوند. حتی حرکت‌های علمی هم از این بلیه مصون نیستند. اگر بخواهیم به همه این موضوعات بپردازیم بحث در نهایت سطحی خواهد شد، چرا که عدالت موضوعی یک وجهی نیست که عدالت را فقط در عرصه اقتصاد و سیاست یا در عرصه فرهنگ و مسائل اجتماعی و قضایی ببینیم. عدالت موضوع چندوجهی است که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. در زمان بحث از عدالت اقتصادی، نمی‌توان عدالت قضایی، سیاسی، فرهنگی و... را فراموش کرد. نمی‌توان این وجوه انضمامی از عدالت را نداشت، اما عدالت اقتصادی را داشت، اینها تکمیل کننده هم هستند. اگر امروزه شما ضعف‌هایی در حوزه اقتصاد می‌بینید، بدان معنا نیست که ما فقط در زمینه توزیع ثروت یا به حقوق مردم در زمینه مالی، برنامه‌ریزی درستی نداشته‌ایم. با عدالت هر چیزی در جای درست خود قرار می‌گیرد و وقتی قرار است هر چیزی در جایگاه خود قرار بگیرد، طبیعتاً یکسری انتفاع و همچنین محدودیت ایجاد می‌کند. محدودیتش برای زیاده‌طلبان است و انتفاع آن هم برای کسانی که حق خود را می‌گیرند. در این میان

عباس سلیمی نمین از روزنامه‌نگاران و مورخان انقلابی است که وابستگی خاصی به جریان‌های سیاسی متعارف ندارد. رویکرد نقادی او چه در دوره روزنامه‌نگاری‌اش و چه در دوره فعلی که در جایگاهی به نام مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران حضور دارد و به بازخوانی رخدادهای مهم تاریخ معاصر بویژه جریان‌ها و رخدادهای انقلاب اسلامی می‌پردازد، می‌تواند به عنوان الگویی از نقد درون‌گفتمانی و بازخوانی انتقادی از درون جریان‌های انقلابی مورد توجه قرار گیرد. بخش نخست گفت‌وگوی مهر با او به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران را مطالعه خواهید کرد.

***پس از گذشت ۴۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اکنون زمان مناسبی است تا به بازخوانی انقلاب و آرمان‌های آن بپردازیم. ذات انقلاب اسلامی بر مبنای شعارهایی پیرامون عدالت اجتماعی شکل گرفت. جمهوری‌تبی که قرار بود ایرانیان برای نخستین بار در تاریخ تجربه کنند مبنایش این عدالت بود و البته مولف‌هایی چون آزادی در اشکال مختلف خودش چون آزادی بیان و دیدن گروه‌های جانبی و گروه‌های «دیگری شده». جایگاه و نسبت این گروه‌ها با حاکمیت می‌تواند شکلی از نقد درون‌گفتمانی در وضعیت فعلی باشد. به نظر میرسد گونهای از محافظه‌کاری باعث شد تا ما از آرمان‌های انقلاب کمی عقب‌نشینی کنیم. اگر موافق باشید بحث را با همین مساله محافظه‌کاری نهادینه شده شروع کنیم.**

در این حالت حتی اگر حق با کسی باشد که ابزار ارتباطی و رسانه‌ای در دستش نیست، اصلاً اهمیتی ندارد. در انتخابات‌ها اگر شما صاحب صلاحیت بوده و طرح و برنامه برای جامعه باشید، اما اگر نتوانید کارشناسان خبره‌ای که قابلیت‌های شما را به جامعه معرفی کنند، استخدام کنید، آیا می‌توانید به حق خود که آوردن رای در انتخابات است، برسید؟ قطعاً خیر. من در سال ۶۰ کار روزنامه‌نگاری را با مدیرمسئولی کیهان هوایی آغاز کردم، هدف ما در رسانه دفاع از حق بود نه اینکه شمر را امام حسین کنیم و امام حسین را شمر!

*به نکته خوبی اشاره کردید. بحث عدالت رسانه‌ای در این میان چه می‌شود؟

منی خواهم درباره یک ابزار رسانه‌ای خاص قضاوتی کنم، اما توجه داشته باشید که در آستانه انتخابات‌ها هر کسی پول بیشتری بدهد تعداد روزنامه‌های بیشتری را می‌تواند، به‌عنوان ابزار در خدمت خود بگیرد. اگر شما یک میلیون پول بدهید و من ۱۰ میلیون آن روزنامه‌نگار حتی اگر شما را برحق هم بدانند، هرگز طرف شما نمی‌آید. بنابراین نمی‌گذارد عدالت محقق شود. این روند نشان می‌دهد که همه از ابزارهای مساوی در عرصه اجتماع برای عرضه خود برخوردار نیستند. آیا می‌توانیم ادعا کنیم که این رسانه‌ها تأثیر ندارند؟ انتخابات گذشته جنگ حرفه‌ای‌ها و کسانی بود که می‌توانستند خوب تخریب کنند. در این میان مهم نبود که بعدها مخاطب بفهمد این حرف‌ها غلط بوده، مهم این بود که در مقطعی در مخاطب ایجاد کند که نکند این تخریب‌ها درست باشد؛ یک فعال حرفه‌ای رسانه می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های مقطعی افراد تردید و یا شوک ایجاد کند تا افراد تغییر مسیر بدهند، بنابراین در بررسی این موضوع به این نتیجه می‌رسیم که عدالت در بسیاری از زمینه‌ها وجود ندارد. منی که این مقدار توانایی مالی را کسب کرده‌ام که می‌توانم برای فریب جامعه متخصصانی را به کار بگیرم، در حال زیرسوال بردن عدالت هستم.

بنابراین بی‌عدالتی رسانه‌ای ناشی از بی‌عدالتی در عرصه اقتصاد یا بی‌عدالتی در عرصه قضایی و سیاسی است و همه اینها ناشی از بی‌عدالتی امروز در عرصه تمرکز ثروت است. این باعث شده که تا جامعه نتواند نظرات عده‌ای را بشنود. وقتی صاحب هنری از کسی چهره وحشتناکی ترسیم کرد دیگر حرف او ولو اینکه مستقیم هم با مردم سخن بگوید، شنیده نمی‌شود. مثال عینی این جریان در انتخابات گذشته رخ داد. طیف خاصی اعلام کرد که اگر فلانی رییس جمهور شود، پیاده‌روها را دیوار کشیده و زاننه و مردانه می‌کند. منی خواهم به یقین بگویم که جامعه این را پذیرفت یا خیر؟ اما قطعاً مردم را دچار تردید کرد. همه گفتند که ما در قابلیت‌های اجرایی او که تردید داریم و منی شناسیم و در قابلیت سیاسی نیز شناختی از او نداریم، اما نکند که بیاید و این امکانات جزئی اجتماعی و آزادی مختصری را هم که داریم حذف کند؟ این تردید را یک کارشناس حرفه‌ای و خیره می‌تواند ایجاد کند. به همین دلیل می‌گویم که انتخابات‌ها در جمهوری اسلامی بدل به جنگ کارشناسان شده و هر کس پول بیشتری در استخدام و جذب داشته باشد در عرصه اجتماعی توفیق بیشتری دارد.

امروزه ابزار رسانه‌ای در خدمت انحصارات است. هر گروه و هر جریان سیاسی یک سری از این ابزارها را در دست دارند و اگر در همه زمینه‌ها شما با آنها همراه شدید، تریبون در اختیاران می‌گذارد اما اگر در کنار انتقاداتان به رقبای آنها به نقد خودشان نیز بپردازید، تریبون را از شما خواهند گرفت. آیا شما در این میان توانایی استفاده عادلانه از فرصت‌های فرهنگی را دارید؟ این بی‌عدالتی خطرات بسیار مهمی برای جامعه دربر دارد. متأسفانه امروز برخی انحصارات در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی توانستند انحصارات فرهنگی هم ایجاد کنند. کسی سال‌ها پیش شهردار بود و امکانات فوق‌العاده‌ای را در اختیار گرفت و انحصارات ایجاد کرد. امروزه شهر کتاب به‌عنوان یک انحصار است و می‌تواند یک کتابی را بالا بکشد و کتاب دیگری را از حیز انتفاع ساقط کند. امروزه قوی‌ترین مجله‌های کشور برای همان انحصارات است و جالب اینکه این موارد را ما اصلاً به‌عنوان بی‌عدالتی نمی‌شناسیم، این در صورتی

حقوق اجتماعی چیست؟ اینکه من چون در انقلاب زحمت کشیدم، با اطرافیان من نباید مثل دیگران برخورد شود. دعوی آقای منتظری با مرحوم امام هم بر سر همین موضوع است. منتظری می‌گفت هر چند مهدی هاشمی قتل انجام داده اما اگر با او برخورد شود اعتبار من زیر سوال می‌رود

است که منشأ بسیاری از بی‌عدالتی‌ها همین عدم توازن توزیع امکانات است.

*بنابراین مراد شما از عدالت و جبهه برجسته‌تری دارد که ما آن را نمی‌بینیم و بی‌عدالتی بسیار عمیق‌تر از چیزی است که در ظاهر وجود دارد. این بی‌عدالتی عمیق از کجای انقلاب اسلامی بیرون آمد؟ یعنی از کجای قصه گسست و دوری ما از آرمان‌های انقلاب پیش آمد که به این بی‌عدالتی گسترده در توزیع امکانات، در تولید، در مسائل فرهنگی، سیاست و اجتماع رسیدیم. فرمایش شما نه تنها تصدیق بی‌عدالتی موجود است بلکه این بی‌عدالتی را در جبهه مختلف جامعه و کشور نشان می‌دهد. انقلابی که بر مبنای شعار مهم عدالت به پیروزی رسید چه شد که کمتر از ۴۰ سال به یک حجم قابل توجهی از بی‌عدالتی در همه حوزه‌ها رسید؟

همواره هر نهضتی، چه نهضت انبیاء الهی، چه اوصیاء، چه صلحا با این آفات مواجه هستند و این گونه نیست که این آفات انحصار در جمهوری اسلامی داشته باشد. در زمان پیامبر هم بین کسانی که در مدینه و مکه مسلمان شدند یک نزاعی بر سر برخورداری از امکانات بیشتر شکل گرفت. یعنی در زمانی که پیامبر حضور داشت آن کسی که در مکه بود می‌گفت که شرایط

من فرق دارد و در سختی هستیم و در شعب ابی‌طالب شکنجه شدم در صورتی که شما بدون زحمت مسلمان شدید و نمی‌شود ما برابر باشیم. این روند منشا زیاد خواهی است. این زیاد خواهی در ابتدا اجتماعی است و بعدها سیاسی و اقتصادی می‌شود. این دیدگاه منشا تفاوت‌هایی می‌شود و حق‌هایی که عده‌ای برای خود قائل هستند ولو اینکه امام معصوم حتی بخواند جلوی شان را بگیرد.

حال خوشبختانه جمهوری اسلامی توانسته از بسیاری از این آفات عبور کند. ما در مطالعه برخی از نهضت‌ها متوجه می‌شویم که خواص گرا بوده و برای خواص حقوق ویژه‌ای قائل هستند. تعدادی هم عام‌گرا هستند برای همه جامعه حقوق برابر در نظر می‌گیرند. به عنوان مثال در انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) عام‌گرا بود و آقایان بازرگان و هاشمی خواص گرا. این حقوق هم الزام مادی نیست. ببینید آقای منتظری خواص گرا بودند، اما خود بسیار ساده‌زیست بود و به هیچ عنوان منافع اقتصادی برای خود نمی‌خواست، اما به دنبال حقوق اجتماعی ویژه برای خود بود. حقوق اجتماعی چیست؟ اینکه من چون در انقلاب زحمت کشیدم، با اطرافیان من نباید مثل دیگران برخورد شود. دعوی آقای منتظری با مرحوم امام هم بر سر همین موضوع است. منتظری می‌گفت هر چند مهدی هاشمی قتل انجام داده اما اگر با او برخورد شود اعتبار من زیر سوال می‌رود. آقای منتظری خود به دنبال منفعت طلبی و زندگی اشرافی نبود، اما قائل شدن به این تفاوت می‌توانست زمینه سوءاستفاده‌های اقتصادی، سیاسی و... را نیز فراهم کند.

خوشبختانه جمهوری اسلامی از این آفات عبور کرد و گرنه همین آفت ممکن بود انقلاب را در همان روزهای نخست از بین ببرد. اگر این آفات ادامه پیدا می‌کرد نسل می‌گفت که قانون اساسی به چه دردی می‌خورد؟ ما انقلاب کردیم باید مدتی خودمان آن را اداره کنیم تا مردم رشد کرده و به فهم ما برسند! یعنی نباید حق رای ما با مردم برابر باشد، آنها باید رشد کرده و وقتی فهم‌شان به اندازه ما شد، حقوق‌ها برابر شود. بسیاری از انقلاب‌های بزرگ این گونه زمین‌گیر شدند، اما در انقلاب ما امام قاطعانه ایستاد و آقای منتظری را مجبور کرد که حقوقش باید با دیگران برابر باشد. به طریق اولی زیاد خواهی مرحوم هاشمی رفسنجانی هم کنترل شد. یعنی اگر امام جلوی آقای منتظری را نمی‌گیرد بعدها ما نمی‌توانستیم در مقابل آقای هاشمی بایستیم.

اما زمینه‌های این آفات وجود دارد و یک وجه‌اش را می‌توانیم در زمینه رانت امروزی که برای آقا‌زاده‌ها فراهم است، ببینیم.

طبیعتاً در مدت زمان رسیدن به قاعده‌ای که بتواند همه چیز را در جای خود قرار دهد، فرصت‌هایی برای تعدادی از افراد ایجاد شد. یعنی مدت زمانی صرف شد تا توانستیم آقای هاشمی را به نقطه‌ای برسانیم که شخصیت بزرگ و زحمت‌های شما دلیلی نمی‌شود که مهدی هاشمی را برای گرفتن رشوه از یک شرکت خارجی مجازات نکرد. در مدت این زمان مهدی هاشمی منشا انحرافات شد و چند سال طول کشید تا محاکمه شود و آن مبلغ رشوه دریافتی هم منشا لغزش‌های دیگری در کشور شد. نبود عدالت

برای مدافعان حرم سروده است. نظری فساد گسترده فضات دادگستری در شهر کرد را افشا کرد، اما قدرت آن فضات باعث شد تا قوه قضائیه نظری را بازداشت و زندانی کند!

این شبکه فساد است نه فساد سیستماتیک. تردیدی در فساد شبکه‌ای نیست. اگر از همان ابتدا به بی‌عدالتی در قوه قضائیه واکنش نشان می‌دادیم دیگر کسی جرات نمی‌کرد که در این قوه مهم شبکه فساد ایجاد کند. قطعاً ایرادات اساسی در این زمینه وجود دارد، اما فراموش نکنیم که فساد شبکه‌ای با فساد سیستمی تفاوت فاحش دارد.

*** بیان کردید که نظام توانسته از بسیاری از آفت‌ها عبور کند، اما اشاره شد که امروزه هم آقا زاده‌ها و وابستگان به کانون قدرت، بسیاری از رانت‌ها را در اختیار دارند. یک نمونه آن همین امسال در جریان ارز ۴۲۰۰ تومانی رخ داد و یکی از وابستگان رییس جمهور توانست مبلغ کلانی ارز دولتی برای واردات موز بگیرد و انتقادی هم نمی‌شود. به عنوان مثال مراجع تقلید و برخی از روحانیون ذی نفوذ درباره کوچکترین مسائل مانند ورود زنان به ورزشگاه‌ها اعلام موضع و قدرت می‌کنند، اما هیچکدام از آنها بر فرض نگفته‌اند که به خاطر سیستم بانکداری**

برگرداند. البته زمان بسیاری برای اصلاح صرف شد. با قوت در چهلمین سالگرد انقلاب می‌گوییم که غفلت‌هایی موجب شد تا شبکه‌هایی از بی‌عدالتی شکل بگیرد.

*** باور شما به فساد شبکه‌ای یعنی اینکه فسادها در کشور سیستماتیک نیست؟**

به باور من آنها که اعتقاد به فساد سیستماتیک در کشور دارند، برداشت‌شان از تعریف سیستماتیک غلط است. فساد سیستماتیک یعنی سیستمی بر اساس روالی فساد انجام می‌دهد و از رأس تا ذیلش به‌صورت یک سیستم مدون کار می‌کند. این در صورتی است که ما به دلیل غفلت‌هایمان بی‌عدالتی شبکه‌ای داریم. یعنی یعنی یک نفر از قوه قضائیه، یک نفر از قوه مجریه، یک نفر از قوه مقننه و یک نفر از فلان دستگاه امنیتی با هم پیوند خورده و همدیگر را برای مقابله با عدالت پوشش می‌دهند.

دانشگاه آزاد ۳۰ سال تلاش کرد تا یک فساد شبکه‌ای ایجاد کند، اما اراده رهبری این شبکه را منهدم کرد. در فساد سیستمی اگر کسی مصداقی از فساد را کشف کند، پس زده می‌شود، اما امروزه مطمئن هستیم که اگر فسادی را بر فرض به رییس قوه قضائیه اطلاع دهید او آدم سالمی است و آن را پیگیری می‌کند. حال امکان دارد به شدت مسائل را پیگیری نکرده و مثلاً قاضی فاسد را اعدام نکند، اما حتماً او را از خدمت به

قضایی بر عدالت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هم تاثیر می‌گذارد.

گاهی من فرهنگی یک حقیقتی را یافته و با آن برخورد می‌کنم و چون عدالت قضایی نبوده، بجای برخورد با آدم متخلف با منی که خود را با مخاطره انداخته و با یک مرکز قدرت درگیر شده‌ام، با من برخورد قهرآمیز می‌شود. در این حالت که نمی‌توان عدالت را اجرا کرد. ما در بحث قضا این روند را شاهد بودیم که بحثی طولانی دارد. چگونه شد که برخی از قضات ما آلوده شدند؟ آیا امروزه رویکرد درست ریاست قوه قضائیه در مسیر اصلاح می‌تواند به راحتی این آفت را از بین ببرد؟ قطعاً خیر. پول، ابزار و توانمندی‌هایی در جایی جمع شده که قدرت حاصل از آن می‌تواند به راحتی یک قاضی را بخرد.

حضور بسیاری از انقلابیون در راس کارهای اجرایی به بی‌عدالتی باز نمی‌گردد، بلکه مساله آفت توقف در نسل‌هاست که باعث تقابل نسلی می‌شود. تقابل بین نسل‌ها آفتی است که خود به‌طور مستقل یک موضوع است و البته از داخل آن بی‌عدالتی هم درمی‌آید



زمانی که من با دانشگاه آزاد درگیر شدم، این نهاد مدیر و قاضی می‌خرید و آلوده می‌کرد. این برای چند دهه پیش است. آن زمان من به این نتیجه رسیدم که تجمع امکاناتی که هیچ قانونی بر آن نظارت ندارد توانسته قضات یا مدیران فراوانی را آلوده کند؛ حال چه از طریق مدرک‌گرایی و استخدام و چه از طریق ابزارهای دیگر. ما در زمانی که لازم است در مقابل مصلحت‌طلبی‌ها واکنش نشان نمی‌دهیم و می‌گذاریم که تبدیل به آفت شوند و پس از شیوع این آفت تلاش برای رفع و رجوعش داریم. این مساله یک آفت جدی در جامعه ماست و تهدیدی برای زندگی ما شده است. ما معمولاً تصور داریم که وجود بی‌عدالتی در حوزه‌های گریبان ما را نخواهد گرفت بنابراین درصدی مقابله با آن بر نمی‌آییم.

یکی از فسادهای جدی جامعه ما در چند دهه گذشته دانشگاه آزاد بود که خود فساد را گسترش هم می‌داد. این دانشگاه بسیاری از قضات، نمایندگان مجلس و وزرا را آلوده کرد. من در آن دوران از صاحبان روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها دعوت به افشاگری تخلفات دانشگاه آزاد کردم، اما آقایان به صراحت می‌گفتند چرا بیخودی خودمان را با این قانون و قدرت درگیر کنیم؟! قانون و قدرتی که اگر شکایت کند محکومیت ما قطعی است. صراحتاً به من گفتند که برای چه وقتی کسانی چون قاضی مرتضوی و دیگران در خدمت این مجموعه قدرتمند هستند ما خود را با آن درگیر کنیم؟ قاضی مرتضوی هم در آن دوران قدرت بسیاری داشت. در نهایت جمهوری اسلامی توانست پس از ۳۰ سال تلاش زایویه‌های انحراف در دانشگاه آزاد را به سمت مصالح مردم

غیراسلامی فعلی کفن می‌پوشم و به خیابان می‌آیم. بسیاری از انقلابیون با وجود سن بالا هنوز در مصدر کارند این در صورتی که حتی در ابتدای انقلاب نیز آنها بازنشسته به حساب می‌آمدند. این در صورتی است که رهبری بارها بر جوان‌گرایی تاکید کرده‌اند. این مسائل را چگونه می‌شود برای مردم تبیین کرد؟ آیا حضور آنها در راس قدرت این فکر را به اذهان نمی‌آورد که چون انقلاب کردند حق خود می‌دانند که کماکان در راس قدرت حضور داشته باشند؟

کناری می‌گذارد.

*** قبول دارید برخی از روزنامه‌نگارانی که اسناد فساد شخصی را افشا کرده‌اند، آن شخص با رابطه‌ای که در سیستم قضایی داشت توانسته آن روزنامه‌نگار را محدود و یا حتی زندانی کند؟**

بله کاملاً قبول دارم.

*** سیستم قضایی ما از این برخوردها زیاد داشته. بهترین مثالش منصور نظری است که شاعری انقلابی است و اشعار مهمی**


 MEHR NEWSAGENCY
 Photo: Mafid Asgaripour

قوه قضائیه باید یکی از منابع بالا کشیدن جایگاه خود را مطبوعات بداند. عقلانیت یعنی اینکه قوه قضائیه مطبوعات را چشم و چراغ خود بداند و تشویق کند

فقط باید این محاکمه را انعکاس دهند و خودشان حق ندارند بگویند که کسی متخلف است. در حالی که در قانون روند این گونه نیست. در قانون صراحتاً درج شده که مطبوعات می‌توانند پیش از قوه قضائیه بگویند که فلان فرد متخلف است. بعد شکایتی صورت می‌گیرد اگر نتوانستند اثبات کنند با آن‌ها برخورد می‌شود، اما اگر نتوانستند اثبات کنند طبیعتاً وظیفه انسانی، ملی و دینی خود را که امر به معروف و نهی از منکر است انجام دادند و نزد مردم روسفید هستند.

قوه قضائیه باید یکی از منابع بالا کشیدن جایگاه خود را مطبوعات بداند. عقلانیت یعنی اینکه قوه قضائیه مطبوعات را چشم و چراغ خود بداند و تشویق کند. البته اکنون قوه قضائیه بر اساس دستورات رهبری در این مسیر افتاده است که با این مفاسد برخی از قضات برخورد کند و البته به نظرم این برخوردها قانع کننده نیست. به نظرم اگر قوه قضائیه قصد برخورد جدی با مفاسد را می‌داشت نخستین قدمش باید برخورد با قضات متخلف می‌بود. یعنی برای مبارزه با مفاسد اقتصادی قوه قضائیه ابتدا باید بحث اعدام را از برخی از قضات شروع کند. من این جریان را در فساد دانشگاه آزاد به عینه دیدم و به عنوان تجربه روزنامه‌نگاری‌ام برای شما بیان می‌کنم. در پیگیری پرونده دانشگاه آزاد دقیقاً مشاهده کردم و دریافتم که در بسیاری از برنامه‌ها آقای جاسبی کاملاً به سعید مرتضوی متکی است. سعید مرتضوی دادستانی بود که می‌توانست همه پرونده‌های جاسبی و دانشگاه آزاد را در مسیری قرار دهد که هیچ زمانی با او برخورد قضایی صورت نگیرد. به همین دلیل هم بود که جاسبی به راحتی تخلف می‌کرد و قوانین را زیر پا می‌گذاشت

پیدا می‌کنند و البته با برنامه‌های دیگران نیز گزینه‌های مختلف پیش‌روی‌شان است.

امروزه اما روند انتخابات‌ها در جمهوری اسلامی بی‌عدالتی کامل است، فقط سرمایه سالاری است تا تلاش یک جریان برای اثبات خود و قطعاً این روند باید تغییر کند و اگر تغییر نکند ما در ارتباطات با انتخابات عدالتی نخواهیم داشت و این یعنی هدر رفتن سرمایه‌های جامعه. مطبوعات امروزه دچار یاس شده‌اند. آنها بارها تلاش کرده و فسادی را معرفی کردند، اما نه تنها آنها مورد تشویق قرار نگرفتند بلکه به سختی مواخذه شده‌اند. گویی آنها مرتکب خطا شده بودند. البته این روند فقط به این سال‌ها باز نمی‌گردد. ما در دهه ۶۰ هم گرفتار این مشکلات بودیم.

ما در آن دوران پرونده‌ای را دنبال می‌کردیم که مقام مسئولی که فساد آن پرونده به آنها برمی‌گشت از ما شکایت می‌کرد و جالب اینجاست بود که هیات منصفه شکایت آن مقام را وارد ندانسته و پرونده ما را عاری از خطا معرفی می‌کرد. یعنی هیات منصفه رای می‌داد که ما تخلف نکرده‌ایم و تخلف در آن سوی ماجرا یعنی در آن نهاد دولتی یا شبه دولتی بود. متأسفانه پس از اعلام نظر هیات منصفه بر عدم تخلف از سوی روزنامه‌نگار هیچگاه خطای آن مقام دولتی یا مثلاً وزیر را پیگیری نمی‌کردند و مدارک تخلف آنها را از روزنامه‌نگار نمی‌خواستند. شاید این روند صرفاً ناشی از حس رقابتی باشد که بین برخی با مطبوعات وجود دارد. برخی متأسفانه این تفکر را در باره مطبوعات دارند که خبرنگاران در کار آنها دخالت می‌کنند و تشخیص فساد و متخلفان کار مقام‌های مسئول است و یک خبرنگار یا روزنامه‌نگار نباید اعلام کنند که فلان وزیر متخلف است. من بارها با مسئولانی صحبت کردم که طرز تلقی‌شان این بود.

متأسفانه در برخی مسئولان این اعتقاد وجود دارد که وظیفه خبرنگاران و اهالی رسانه فقط گزارش و انعکاس رای و کارهای ما در زمینه مبارزه با فساد است و نه بیشتر. یعنی اگر ما وزیر یا مقام مسئولی را محاکمه کردیم روزنامه‌ها و رسانه‌ها

بحث دیگری که دوست داریم با شما مطرح کنیم، توریزه کردن عدالت‌خواهی و انقلابی‌گری در رسانه‌های جمهوری اسلامی است. شما از انقلابیونی بودید که در رسانه فعالیت داشتید. پیش‌فرض من این است که ما در این دوران با یک اختگی رسانه‌ای در حوزه توریزه کردن انقلابی‌گری و عدالت‌خواهی بویژه در دهه اخیر مواجه هستیم. البته یکی از اثراتش همین دولت‌های نولیبرالی است که خود محافظه‌کاری را عملاً ترویج می‌کنند. در دوره بی‌دغدغه بودن رسانه‌ها در حوزه عدالت رو شدن فساد نیز با موج‌سواری رسانه‌ای یک جریان مواجه می‌شود. مثلاً در افشای فساد خاوری جریان سیاسی خاص سعی می‌کند جریان مقابل را بکوبد. در این میان خود مساله عدالت و نابرابری در این رسانه‌های ذبح می‌شود و ما تاکنون نتوانسته‌ایم عدالت‌طلبی را توریزه کنیم. اینکه مردم ما پای عدالت ایستاده و از مسئولان بویژه مسئولان قضایی مطالبه‌گری کنند کمتر رخ داده است. چرا رسانه‌های انقلابی در جمهوری اسلامی به این وضعیت دچار شده‌اند؟

امروزه بیشتر دعوای قدرت است تا دعوای دفاع از مصالح جامعه و عجیب آنکه می‌گویند اگر ما به قدرت برسیم بهتر می‌توانیم از مصالح جامعه دفاع کنیم. من این ادعاها را صادق نمی‌دانم. وقتی شما در راستای دغدغه‌هایتان به دنبال این باشید که طرف مقابل را برای اثبات خود تخریب کنید معلوم نیست که نتیجه حاصله چیزی به عایدی جامعه اضافه کند. اکنون رقابت بین جریان‌های سیاسی عمدتاً از طریق تخریب است. در این تخریب صرفاً یکسری اطلاعات پوچ به جامعه می‌رسد.

امروزه رقابت بین جریان‌های سیاسی، حتی اگر یک جریان خود را به حق برتر بداند رقابت ناسالم و غیر اسلامی است. چرا غیر اسلامی است؟ چون معنای رقابت اسلامی این است که در ازای هزینه‌ای که برای مردم ایجاد می‌کنید دست مردم را هم پر

مطبوعات امروزه دچار یاس شده‌اند. آنها بارها تلاش کرده و فسادی را معرفی کردند، اما نه تنها آنها را مورد تشویق قرار ندادند بلکه به سختی مواخذه‌شان کردند

کنید. انتخابات برای جامعه هزینه دارد. وقتی جامعه برای مدتی تعطیل می‌شود، خدمت‌گزاری به جامعه در ازای این مدت باید بیشتر شده و چیز بیشتری در سبب مردم قرار بگیرد. اشخاص با اثبات خود صرفاً میزان، اطلاعات و فرمول‌های مختلف را با برنامه‌ها به مردم ارائه می‌دهند. این برنامه نزد مردم میزان شده و آنها در آینده شما را می‌سنجند که با این برنامه حرکت کرده‌اید یا خیر؟ آن برنامه به مردم در اصل یک راه‌حل برای برون‌رفت از مشکلات است و مردم با گرفتن آن راهی برای رشد خود

و فساد شبکه‌ای ایجاد می‌کرد.

***امروزه بسیاری از نسل جدید دغدغه انقلاب و آرمان‌های انقلاب را ندارند. در این شرایط که شما بهتر از ما آن را می‌شناسید چه میزانی از بی‌عدالتی و چه مقدار از محدودیت‌ها برای آزادی بیان و مطبوعات وجود دارد؟ کنش انقلابی داشتن برای زنده کردن یا بازسازی آن آرمان‌ها چه شکلی باید داشته باشد و نسل جدید انقلابی چه کند تا آن ارزش‌ها دوباره بازسازی شود؟**
هر تلاشی برای برای تقویت قانونمندی قطعاً سعادت کشور را تضمین می‌کند. امروز انقلابی بودن و به نفع جامعه گام برداشتن، ارتباط تنگاتنگی با تلاش برای تقویت شفافیت در جامعه دارد. شفافیت هم با قانونمندی شکل می‌گیرد. اینکه بعد از سال‌ها، امروز شستا دارد اعلام می‌کند که ما اعضای هیئت‌مدیره را معرفی می‌کنیم برای کشور بد است. تاکنون ضربه جدی به صندوق‌های تأمین اجتماعی زده شده و سایر صندوق‌های بازنشستگی در دیگر مراکز نیز دچار مشکلات جدی هستند؛ چون این صندوق‌ها محل خروج سرمایه‌های مردم هستند. حالا پس از ۴۰ سال تازه داریم اعلام

را به مجلس کشانده و استیضاح می‌کنم. سوال اینجاست که آیا گرفتن نظرات از نمایندگان راه حل درستی است؟ به نظر من خیر و نباید قانون اساسی را تغییر داد. ما باید بحث شفافیت را بویژه در ارتباط با موسسات دولتی دنبال کنیم.
یک‌سوم بودجه کشور برای مؤسسات عام‌المنفعه است مثل وزارتخانه‌ها. دوسوم دیگر برای شرکت‌های دولتی و بانک‌هاست و عدم شفافیت نیز در همین حوزه است که دادوستدها عادلانه نیست. یعنی شما اگر صاحب قدرت باشید می‌توانید عضو هیات‌مدیره یک شرکت بشوید و عضویت در فقط یکی از این هیات‌مدیره‌ها برای هفت پست شما کافی است. اگر عضو باشید بجز حقوق ماهانه آخر سال برای شما ۵۰۰ میلیون تومان پاداش سالانه می‌نویسند و این باعث تفاوت فاحش وضعیت مالی شما با دیگران می‌شود.

***وجوه این شفافیت چگونه باید باشد؟ پس از اعتراضاتی که از سال گذشته صورت گرفت، تعدادی از نهادها و همچنین اشخاص خواستند راه شفافیت در پیش بگیرند. عملکرد آنها را چگونه می‌بینید؟**
بینید شفافیت این نیست که در مؤسسه شما فلان

به طور جد پیگیری کنید و البته بدانید که مقاومت مسئولان در این حوزه بسیار جدی است و به راحتی تن به شفافیت نخواهند داد. بسیاری از آقایان به ظاهر شفافیت را تبلیغ می‌کنند، اما آن را برنتافته و بر علیه خود می‌بینند. باز هم تاکید می‌کنم که دستاورهای انقلاب در مسیر عدالت بسیار بزرگ هستند. به دلیل آنکه فساد سیستماتیک نبود ما توانستیم بسیاری از آفات را که در حال تغییر جهت جامعه بودند برطرف کنیم. امروزه بسیار راحت می‌توانیم درباره فسادها و درباره اشخاص فاسد مانند قاضی، وزیر و حتی مراکز فساد صحبت کنیم. اگر فساد سیستماتیک بود دستگاه‌های اطلاعاتی پدر افشا کنندگان فساد را درمی‌آوردند.

سیستم در مقابل این شبکه‌های فساد ظاهر را اقماع‌کننده عمل نکرده است. امروز حس بی‌عدالتی در خیلی از مردم ما وجود دارد.

باید در اینجا از تجربه‌های خودم در عرصه مطبوعات بگویم. زمانی من اولین کسی بودم که در مطبوعات که از آقای هاشمی انتقاد کردم. در آن هنگام وقتی به برخی از مراکز قدم می‌گذاشتم همه با انگشت به من اشاره می‌کردند. زمانی در این کشور انتقاد از آقای هاشمی نوعی تقدس شکنی بود. ایشان یک شخصیت با سابقه در انقلاب بود که تاریخ فعالیت‌هایشان هاله‌ای از تقدس را برای ما ایجاد می‌کرد و ما سعی کردیم آن را بشکنیم. حرف من این نیست که آقای هاشمی به خاطر زحماتش مورد احترام نبود. خیر! اما به هر حال او وارد عرصه اجرا شده بود و در این عرصه هم در اطراف شخص انسان‌های سوءاستفاده‌گر به هر حال قرار می‌گیرند. در اینجا دیگر نباید برای او تقدس قائل می‌شدیم. نباید بگذاریم که در ذیل اشخاص مخفیگاهی برای تخلف ایجاد شود. متأسفانه ما اینکار را کردیم و گذاشتیم سواستفاده‌ها نهادینه شود.

تا مدت‌ها با ما که منتقدان یک شخصیتی بودیم که سابقه انقلابی مثبتی داشت برخورد می‌کردند و نمی‌گذاشتند ما کارمان را ادامه بدهیم. این کار فرصتی برای سوءاستفاده‌گران ایجاد کرد. بینید خود شخصیت‌های بزرگ که دنبال تخلف نبودند، حاشیه امنیتی که نام آنها ایجاد می‌کرد باعث شد تا دور و بری‌های آنها فرصت را برای فساد مهیا ببینند. بنابراین این ضعفی که شما می‌گویید وجود داشته، اما اکنون به نقطه صفر رسیده است. زمان آقای هاشمی ما با ۱۰ سال تأخیر می‌توانستیم به فسادها بپردازیم. در زمان آقای خاتمی با ۲ سال تأخیر. در دوره آقای احمدی‌نژاد در روز پس از کنار رفتنش از قدرت و اکنون در دوره آقای روحانی در زمان قدرتش داریم انتقاد می‌کنیم. به نظر شما این حرکتی رو به جلو نیست؟

***پس شما دورنما را روشن می‌بینید.**

قطعاً، من روند را در مسیر پاسخگویی می‌بینم. زمانی برای شورای نگهبان پاسخگویی هیچ موضوعیتی نداشت، اما امروزه برای این شورا تبدیل به یکی از مسائل اساسی شده است. ما نباید خودمان را با کشورهای غربی در این زمینه مقایسه کنیم. ما سال‌ها تحت تسلط بیگانگان بودیم و طرفا چهل سال است که داریم خودمان کشورمان را اداره می‌کنیم. غربی‌ها

شما به عنوان فعالان رسانه‌ای باید مطالبه شفافیت را به طور جد پیگیری کنید و البته بدانید که مقاومت مسئولان در این حوزه بسیار جدی است و به راحتی تن به شفافیت نخواهند داد. بسیاری از آقایان به ظاهر شفافیت را تبلیغ می‌کنند، اما آن را برنتافته و بر علیه خود می‌بینند



شخص چقدر حقوق می‌گیرد... بسیار بالاتر از این چیزهاست. شفافیت این است که جامعه بدانند فلان مساله در کجا گیر کرده و متوقف شده است. از اینجاست که می‌تواند فساد را که باعث این توقف شده است، متوجه شود. مثلاً نامه‌ای را که در یک سیستم می‌چرخد، اگر در میز مسئولی متوقف شود، ملت باید متوجه شود که اینجا فساد در حال رخ دادن است و باعث این توقف درخواستی است که آن مسئول دارد.

شفافیت یعنی تمام چرخش‌ها در کشور برای همه آشکار و روشن باشد. اگر می‌خواهیم بی‌عدالتی را در کشور تا حد زیادی مهار کنیم و جلوی لغزش انسان‌ها را بگیریم، به نظرم باید در این وادی گام برداریم و این مطالبه ما باشد. تنها در این صورت است که خواهیم دید مسئولان مثل انسان‌های مومنی که خدا را همیشه ناظر بر خود می‌بینند، عمل می‌کنند. مردم شفافیت باشد و مردم بدانند که فلان دستور در کجا متوقف شده، طبیعی است که بسیاری از بی‌عدالتی‌ها و مشکلات حل خواهند شد.
شما به عنوان فعالان رسانه‌ای باید این مساله را

می‌کنیم که هیات مدیره شرکت‌هایی که محل توزیع ثروت مردم بین نخبگان بوده‌اند، چه کسانی هستند؟

نماینده مجلسی اگر به وزیری رای اعتماد می‌داد در عوض عضویت در هیات مدیره این صندوق‌ها را طلب می‌کرد. اگر شفافیت در کشور رواج پیدا کند دیگر این مطالبات پشت‌صحنه معنا نمی‌دهد. بنابراین امروزه نیروهای انقلابی و دلسوز باید به دنبال قانونمند کردن باشند که مدیران امکان سوءاستفاده از قدرتش را پیدا نکنند. در این سال‌ها یک نماینده مجلس می‌تواند قدرتش را تبدیل به ابزاری برای زیاده‌خواهی‌هایش کند، البته او می‌تواند قدرت خود را در مسیر مردم نیز قرار دهد.

برخی این ایده را دارند که ما باید تغییراتی در قانون اساسی بدهیم که بر مبنای آن نمایندگان مجلس فقط قانون‌گذار باشند و عنصر نظارت را از آنها بگیریم. چرا؟ چون نظارت ابزاری برای فساد شده است و متأسفانه حرف‌شان درست است. نماینده مجلس به فلان وزیر پیغام می‌دهد که اگر فلان امکان را در فلان جا به من ندهی تو

شما دو سه دهه به عقب برگردید و مطالعه کنید که همین آقای روحانی که اکنون رییس جمهور و در راس قدرت است، چه حرف‌هایی را در لزوم مطالبه تغییر قانون اساسی برای حضور بیشتر آقای هاشمی در پست ریاست جمهوری می‌زد؟ روحانی در آن زمان اعتقاد داشت که قانون برای نخبگان است نه نخبگان برای قانون

حتی سابقه استعمار شدن هم نداشته‌اند. ملتی که سال‌ها تحت تسلط و تحقیر بیگانه بوده، حالا می‌خواهد خود را بالا بکشد و انصافاً در این ۴۰ سال هم دستاوردهای خوبی داشته است.

این سخن من اصلاً تبلیغاتی نیست. سفیر اسرائیل در ایران دوره پهلوی دوم در خاطرات خود می‌نویسد که روزی هویدا من را به صبحانه کاری دعوت کرد و در حین صبحانه آرام آرام این سوال را پرسید که من برای شما بهتر کار می‌کنم یا اعلم؟ که سفیر در پاسخ گفت هر دوی شما، یعنی نخبگان و صاحبان قدرت در آن دوران بجای عرضه خود به مردم، عملکردشان را به بیگانه عرضه می‌کردند.

بله اکنون ما رقابت‌های ناسالم بسیار داریم و زمان لازم است تا به آن رشد فرهنگی برسیم که رقابت‌های خود را سالم کنیم. جریان‌های سیاسی امور به دلیل آنکه رقابت ناسالمی باهم دارند، آدم‌های فاسد را از خود نمی‌رانند و زیر چتر حمایتی خود حفظ می‌کنند. تا به این نکته برسند که این حمایت در درازمدت به نفعشان نیست و بالاخره یکجا آبروی‌شان نزد مردم می‌رود، زمان

زیادی می‌طلبد و همانطور که گفتم این روند یکی از دلایل بی‌عدالتی است. زمان زیادی لازم است تا این جریان‌ها پی ببرند که خود باید با بی‌عدالتی درون حزبشان مقابله کنند.

ما باید انتظارات خود را به واقعیت‌ها نزدیک کنیم. انقلاب اسلامی در عرض ۴ دهه، کشور را بسیار جابه‌جا کرده است. امروز کسی نمی‌تواند بگوید که ما رای مردم را قبول نداریم و ارزشی برای ما ندارد. این در صورتی است که در اوایل انقلاب بسیاری از نخبگان به امام فشار می‌آوردند که چه تلاشی برای تدوین قانون اساسی دارید؟ اجازه بدهید ما به عنوان نخبگان مدتی کشور را اداره کنیم تا مردم به بلوغ برسند، اما آیا امروز یک صاحب قدرت می‌تواند این حرف را بزند؟ در جامعه هوو نمی‌شود؟!

شما دو سه دهه به عقب برگردید و مطالعه کنید که همین آقای روحانی که اکنون رییس جمهور و در راس قدرت است، چه حرف‌هایی را در لزوم مطالبه تغییر قانون اساسی برای حضور بیشتر آقای هاشمی در پست ریاست جمهوری می‌زد؟ روحانی در آن زمان اعتقاد داشت که قانون برای نخبگان است نه نخبگان برای قانون. آیا آقای روحانی امروز می‌تواند این حرف را بزند؟ قطعاً خیر. چون مردم قدرت گرفته‌اند و باید قدر این قدرت گرفتن را دانست. بسیاری از صاحبان قدرت سیاسی امروزه جرات بیان باورهایشان را به دلیل همین قدرت گرفتن مردم ندارند. اگر منشأ قدرت مردم نباشند این روند مجدد می‌تواند تغییر کند.

بنابراین جمهوری اسلامی توانسته در عرض ۴ دهه مردم را به جایگاهی برساند که چه مدیرانی که واقعاً به مردم باور دارند و ندارند، خودشان را به مردم عرضه و مردم را منشأ قدرت خود بدانند، این تحول بزرگی در عرض ۴ دهه است. این تحول هم اگر پافشاری رهبران انقلاب بر لزوم قانونمند کردن کشور نبود به

هیچ عنوان به دست نمی‌آمد. امروزه هم اگر می‌خواهیم در مسیر امام و رهبری حرکت کنیم باید هدف ما قانونمند کردن کشور باشد. قانونمند کردن کشور مردم را بر مدیرانش مسلط می‌کند. جامعه‌ای که بتواند مردم را بر مدیرانش مسلط کند از خطرات مصون می‌ماند. زمانی باید احساس خطر کرد که فعالان سیاسی و صاحبان قدرت از نظر مالی و شخصیتی بزرگ و غول شوند و مردم در هنگام نگاه به آنها کلاه از سرشان بیفتد. انقلاب ما دارد روز به روز به برابری شأنی مردم و مسئولان نزدیک‌تر می‌شود.

شما اگر امروز در خیابان به یک کارگر توهین کنید بلافاصله با شما برخورد می‌کند. اگر رئیس قوه قضائیه یا مجریه هم به یک کارگر توهین کنند، جامعه آنها را پس می‌زند. این نشان می‌دهد که ما داریم به عدالت اجتماعی نزدیک می‌شویم. اگر عدالت اجتماعی در وجود خود ما نهادینه شود باعث افزایش حس مطالبه‌گری می‌شود. مطالبه‌گری ما قوه قضائیه را هم به در پیش گرفتن عدالت نزدیک می‌کند. البته این مطالبه‌گری باید منطقی بوده و بیجا و ناممکن نباشد. جامعه باید با مطالبه‌گری روبه جلو حرکت کند نه اینکه به بن‌بست برسد.

به نظرم اگر قوه قضائیه قصد بر خورد جدی با مفاسد را می‌داشت نخستین قدمش باید برخورد با قضات متخلف می‌بود. یعنی برای مبارزه با مفاسد اقتصادی قوه قضائیه ابتدا باید بحث اعدام را از برخی از قضات شروع کند



لاریجانی، مهر و نعلین، تلو و داستان جوانان انقلابی خسته

طرد خواهند کرد و هیئت برای آن‌ها تنها جایی خواهد بود که به دور از چیزی که دیگر حرف‌های سیاسی می‌خوانندش، دمی بیاسایند؛ اگر مباح‌ها و سخنران‌های سیاسی اجازه دهند.

انتخابات مجلس شورای اسلامی در دو سال گذشته، شاید اولین بروز منسجم‌تر و البته بدون هماهنگی این طبقه بود. برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران در مناطقی از شهر که رأی سنتی انقلابیون و وفاداران به انقلاب را همیشه به بار می‌آورد، آدم‌های پیدا می‌شدند که در انتخابات شرکت نکرده بودند یا این که رأی سفید داده بودند و یا این که نام رهبری، تنها شخص وفادار به انقلاب از منظرشان را روی آن نوشته بودند و بعد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ آن‌ها به یک بروز رسمی‌تر رسیده‌اند. روحانی را قبول نداشتند و دیدار رقیب با یک خواننده زیرزمینی، آن‌ها را مجاب کرد که بحث فقط قدرت است. حال آن که، آن‌ها حالا در معرض طوفان افشای اسرار نظام قرار گرفته‌اند و در میان دو طرف دعوی سر لحاف نظام، که تخلفات و سوءاستفاده‌های تمام این سال‌های یکدیگر را رو می‌کنند و این افشاگری‌ها، مخاطبان جزی همین قشر ندارد.

آن‌ها به طور مداوم شاهد حمله‌های عربستان سعودی به یمن هستند و در مقابل واکنش درخوری از جمهوری اسلامی و موشک‌هایش نمی‌بینند؛ تجربه مذاکره با آمریکا سرانجام در دوران زندگی آن‌ها به وقوع پیوسته است و سرنای ناامیدی از سوی چهره‌های بنام و شناخته شده آرمانگرایان روز به روز بلندتر نواخته می‌شود.

مرکز اصلی طیف گناهکاران جدید در یک ماجرای جالب تاریخی در تهران است. شهر پرماجراری دوران معاصر تهران، حالا برخی جوانان انقلابی را یأس و ناامیدی فرا گرفته است. جوانان طبقه متوسط و پایینی که آرزوهای انقلابی‌شان را له شده زیر پای سیاست‌مداران می‌دانند، حالا دیگر تصمیم‌شان را گرفته‌اند. سونامی افشای مفاسد اقتصادی، املاک نجومی و حقوق‌های نجومی، زمین‌های گرفته شده و داده شده، پاداش‌های رده شده، یک مخاطب اصلی دارد. نامه‌ای است که سرانجام به مقصد می‌رسد و توسط گیرنده اصلی اش خوانده می‌شود. طبقه انقلابیون جوانی که زندگی‌شان را در راه آرمان انقلاب گذاشته‌اند و حالا که به گذشته می‌نگرند چیزی جز این‌ها نمی‌بینند. این طبقه در تهران در حال زیاد شدن هستند و راه ساختارهای رسمی در مواجهه با آن‌ها فعلاً انکار است. درست است که آن‌ها فعلاً وجود ندارند، اما به زودی وجودشان عینی‌تر از چیزی خواهد شد که در صندوق‌های رأی قابل شمارش باشد.

این جماعت جوان انقلابی و آمانگرا در فضای رسانه‌های ایرانی غایب هستند. نمایندگان ظاهرین آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی، سلبریتی‌های پرفرندار انقلابیون به تدریج خود محافظه‌کار می‌شوند و از این جماعت فاصله می‌گیرند. آن‌ها قابل شناسایی و شمارش نیستند. محافظه‌کاری در حال به زانو در آوردن آنهاست و اگر سخنرانی‌های گاه بیگانه رهبری نباشد و رمق دوباره ای که به جان نیمه‌نفس آنها می‌دهد؛ آنها کم‌کم در حال محو شدن هستند. آیا کسی به آنها فکر کرده است؟



نمی‌بیند. کلیشه‌های همیشگی در پاسخ به ناراستی‌ها و بی‌عدالتی‌های نظام که طوطی‌وار حفظ کرده بودند و در بحث‌ها و مناظره‌ها تکرار می‌کردند، دیگر برای خودشان هم قانع‌کننده نیست. فاصله بین آرمان و واقعیتی که امروز در اطرافشان می‌بینند، حالا به اندازه‌ای شده است که تحملش را خطری برای آرمانگرایی‌شان می‌دانند و این فاصله رهايشان نمی‌کند، خموده و پزمرده‌شان می‌کند و لاجرم اگر آن‌ها را به اعتراض نکشاند؛ به سکوت فرا می‌خواند؛ آن‌ها منفعل می‌شوند و سرمایه اجتماعی بزرگ آن‌ها به زیر لایه‌های عمیق تردید دفن می‌شود. زیر لایه‌های پرنرنگ محافظه‌کاری ساختاری.

این اتفاق چگونه رخ می‌دهد؟ انگشت اصلی اتهام به سمت محافظه‌کاری است. آرمانگرایان انقلابی دیگر فضایی برای آرمانی بودن و انقلابی ماندن نمی‌بینند. ساختارهای دولتی همه با ندانم‌کاری‌های بزرگان‌شان به دست گروه‌های رقیب غریبگرا افتاده است و انتظاری از آنها نیست؛ دیگر ساختارها نیز تقدیری محافظه‌کار شده‌اند که انقلابیون جوان و جدید را به شکل تردیدآمیزی نگاه می‌کنند و در بزنگاه‌ها، در ماجرای ده و نیک، ماجرای کارگران هفت‌تپه و ... پشت سرشان نمی‌ایستند.

کژکاری‌ها آن قدری زیاد می‌شود که قابل توجیه در دایره بزرگ انقلابی ماندن نیست. فامیل سوءاستفاده‌گر منصب‌دارشان دیگر بیش از حد جلوی چشمشان است و کارمند اداره‌ای که وقت ناهارش را آن قدر طول می‌دهد تا کارش را به فردا بیندازد برایش دیگر نمادی از خیانت به نظام نیست، پیچ رسانه‌ها را که باز می‌کند هر روز خبری درباره سوءاستفاده مالی رده‌های مختلف نظام است. ناامیدی بر همه رسانه‌های خودی و مرجع آنها سایه انداخته است و رهبران گروه‌های همفکر و همسان آنها چیزی جز نقد نمی‌گویند. آینده برای آنها تیره و تار است. در رسانه‌های همیشگی‌شان پاسخی برای این تردیدهایشان نمی‌بینند. گروه‌های مرجع سابقشان آن‌ها را بعد از مدتی سکوت و عدم همراهی

در ۲۲ بهمن سال ۱۳۹۳، به سنت هر سال، جشن باشکوه و بزرگی به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی ایران در شهر قم برگزار می‌شود. سخنران ویژه این مراسم «علی لاریجانی»، رئیس مجلس و یکی از چهره‌های پرسابقه در نظام است. مراسم به روال عادی پیش می‌رود که در میانه سخنرانی عده‌ای از جوانان قمی که بنا به سنت قدیمی اعتراض مذهبیون در ایران کفن پوشیده‌اند، خروش می‌کنند، شعارهای اعتراضی به او سر می‌دهند و آن‌طور که شاهدان عینی و رسانه‌ها می‌گویند با مهرهای نماز و نعلین‌های از پا خارج شده به تریبون مراسم حمله می‌کنند. سخنرانی لاریجانی نیمه‌کاره باقی می‌ماند و با حرکت حلقه معترضان به سمت تریبون، محافظان او را از سالن مراسم خارج می‌کنند و پخش زنده مراسم از شبکه استانی قم متوقف می‌شود. شاید ماجرای نمادین‌تر از این اتفاق برای توصیف یک وضعیت حاشیه‌ای، اما بسیار مهم، در جمهوری اسلامی پیدا نشود. در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کفن‌پوشان با مهر و نعلین به یک چهره پرسابقه در جمهوری اسلامی ایران حمله می‌کنند. وضعیتی حاشیه‌ای که گمان می‌رود در سال‌های آینده، هر چند سال‌هایی نه چندان نزدیک سرنوست انقلاب ایران را به شدت تحت تاثیر قرار خواهد داد.

به شکلی کم‌رنج، طیف ایدئولوژیک جدیدی در حال ظهور در ایران است که در محاسبات روتین مدیران جمهوری اسلامی نخواهد گنجید؛ معتقدان به شدت مذهبی و پایبند و وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی و رهبران ارشد آن که حالا دیگر نمی‌توانند به شک‌های خود درباره حقانیت کارکرد سیستم اعتنا می‌کنند و پاسخ‌های همیشگی راضی‌شان نمی‌کند؛ کسانی که تردیدها آن قدر جانشان را خورده است که حالا دیگر واقعاً به شک افتاده‌اند که نکند جمهوری اسلامی مسیر دیگری انتخاب کرده است. محافظه‌کارها در پاسخ به انحرافات دولتی، آن‌ها را به سرعت دلزده و خسته می‌کند. آنها متوقع برخورد انقلابی با دولتی هستند که نگاهش به غرب است و این را

موسی نجفی:

نیروی حیاتی انقلاب ربطی به این رئیس جمهور و آن نماینده مجلس ندارد



دکتر موسی نجفی، استاد تمام رشته علوم سیاسی (با گرایش اندیشه سیاسی) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. او همچنین رئیس پژوهشگاه اندیشه سیاسی و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی است و در زمینه تاریخ و اندیشه سیاسی اسلام و ایران و تمدن سازی بعد از انقلاب اسلامی به نظریه پردازی مشغول است. نظریه او با عنوان «تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان» در دهه هشتاد شمسی مطرح شد و مباحثات زیادی را در پی داشت. او معتقد است تنها راه تحقق آرمانهای انقلاب اسلامی و فعلیت بخشیدن به امکانات نهفته در انقلاب سال ۵۷، حرکت به سمت تمدن سازی برای این دوران جدید است. در مصاحبه پیش رو تلاش شده به مسائل حول این موضوع و بررسی نسبت آنها با محافظه کاری در دوران پس از انقلاب اسلامی پرداخته شود.

***چندی پیش در قالب یک سخنرانی به طور گذرا فرمودید اگر ما در جمهوری اسلامی نتوانیم تمدن سازی بعد از دوران انقلاب اسلامی را اثبات کنیم، ناگزیر برای تحلیل وضعیت امروز باید به دو مسئله «فروپاشی» و «استحاله» فکر کنیم. قصد من دست گذاشتن روی موضوع دوم یعنی «استحاله» است. وقتی تاریخ انقلاب اسلامی را می خوانیم و در ادامه وضعیت امروز را بررسی می کنیم، به وضوح شکاف و گسستی را میان آنها تشخیص می دهیم. در سرآغاز آرمانها و شعارهایی وجود داشته که سال ۵۷ همه طیفها را گرد هم جمع می کند و آن رخداد شکوهمند و عظیم را به ثمر می رساند، ولی امروز با خیلی از آرمانها کماکان فاصله زیادی داریم. به اعتباری می توان گفت که امکانات عظیمی که در دل آن انقلاب وجود داشت تا حد زیادی نادیده گرفته می شود و انقلابی که قرار است انقلاب مستضعفان و پابرهنگان باشد، در بخشی هایی از تاریخش به ضد خود بدل می شود و رسماً سیاست های لیبرالی را انتخاب می کند. به عبارت دیگر در انقلابی که قرار بود بر مبنای عدالت اجتماعی فراگیر، بر دوش پابرهنگان راه خود را طی کند و از این نظر گسستی اساسی در سیاست های لیبرالیستی سرمایه سالار در جهان غرب و امپریالیسم باشد، حالا کسانی سر کار آمده اند که انگار اعتقاد دارند انقلاب نیز به شکلی عمیق باید در همان سیستم جهانی هضم شود و به باز تولید سیستم سرمایه داری از نوع جهان سومی اش بپردازد و نتیجه اش هم فاصله طبقاتی و تبعیضی است که امروز مشاهده می کنیم. را دامن می زند. سوال من به طور مشخص این است که چرا ما نباید به طور جدی به «استحاله» فکر کنیم و اساساً چرا شما به سادگی از مسئله استحاله گذشته و به تمدن سازی پرداخته می کنید؟**

اگر شما احساس بیماری داشته باشید و بروید دکتر

نیست و خود این نوع بحثها چنین اقتضائاتی را دارد. تا این مشکلات را حل نکنیم، من هر جوابی به شما بدهم، یک جواب سلیقه ای است.

یکی از این مشکلات آن است که باید ببینیم شاخص بیماری و سلامت چیست، و آیا ما این شاخصها را در دست داریم؟! «استحاله» یک بیماری است؛ سوال این است که شاخص اینکه بفهمیم جامعه ای در این زمینه بیمار است، چیست؟ برخی شاخصها برای تشخیص بیماری در یک جامعه، شاخصهایی جهانی است و برای همه کشورها هم مشترک است، مثل توسعه، فقر، بهداشت، امنیت و... که همه جوامع آن را می خواهند و کاری به کشور اسلامی و غیر اسلامی، یا توسعه یافته و توسعه نیافته و جهات اول و جهات سوم و... ندارد. همه باید اینها را داشته باشند و شاخص اینها نشان می دهد که یک جامعه تا چه حد بیمار یا سالم است. ما الان این نوع از شاخصها را به طور دقیق نداریم و هر کسی هم یک چیزی می گوید.

دومین نوع شاخص که ما آن را هم نداریم، این است که حالا یک کشوری که اسلامی است و جامعه ای که فرهنگش دینی است، بر چه مبنایی دچار استحاله است و بر چه مبنایی دچار آن نیست؟ مثلاً یک جامعه غربی را فرض کنید که در آن هزار تا مشروب فروشی و مرکز فساد و... باشد، اینها برای آنها استحاله تلقی نمی شود، چون خط قرمز آنها این چیزها نیست، ولی اینها اگر در یک جامعه دینی وجود داشته باشد، برای جامعه اسلامی به معنای استحاله است. مثلاً اینکه در سواحل فلان کشور، زن ها و مردان برهنه باشند و با هم شنا کنند و... برای جامعه آنها در حکم استحاله نیست، ولی ما اینها را برای جمهوری اسلامی استحاله می دانیم. در آن جوامع اگر کسی نماز نخواند، یا به کلیسا نرود، مهم نیست، ولی برای جامعه ما اینها جزء ملاکهاست و مهم است. چون یک جامعه اسلامی نرمهای خودش را دارد و شاخصهای استحاله را هم باید بر مبنای همین نرمها تعیین کرد.

بنابراین بحث استحاله دو ملاک کم دارد. اصلاً و اولاً

و بگویید آقای دکتر من مریض هستم یا خیر؟ او به شما می گوید باید آزمایش دهید، یا مثلاً عکس برداری کنید تا من نشانهها را ببینم و بتوانم بر مبنای نشانهها تشخیص بدهم. البته خود نشانهها و شاخصها هم یک حساب و کتاب خاصی دارند، ولی به هر حال اینها باید مشخص باشند تا بتوان رای داد. گاهی ممکن است شما ظاهراً سالم باشید، ولی وقتی دکتر جواب آزمایش را می بیند می گوید مثلاً چربی بالاست، مثلاً قند شما پایین است و... و باید درمان کنید. از سوی دیگر ممکن است شما به دکتر بگویید سرم خیلی درد می کند، پای من درد می کند، شبها خواب ندارم و... ولی وقتی پزشک به آزمایشها نگاه می کند، می بیند چیزی نیست. یعنی نه این ناراحتیها و دردها و شب نخوابیدن شما، نشان دهنده بیماری است، و نه آن سالم به نظر رسیدن و دویدن و غذا خوردن و عادی بودن شما نشانه سلامت است.

مسئله این است که پزشک تا برگه جواب آزمایش، یا رادیولوژی و سی تی اسکن و... را نبیند، نمی تواند نظری بدهد. این هم به دلیل همان شاخصهاست، یعنی وقتی جواب آزمایش بیاید، او شاخص دارد و می تواند بر مبنای شاخصها که مثلاً حداقل و حداکثر دارد منطقه بحران را مشخص کرده و... درباره بیماری و سلامت اظهار نظر می کند. در جامعه هم همین طور است؛ بحثی که شما باز کردید و به طور کلی همه این نوع از بحثها دو اشکال عمده دارند، البته اشکال از شما

برخی چیزها گفتنش ساده است، ولی تحققش به غایت دشوار است. برخی از چیزهایی که انقلاب عنوان کرد، گفتنش ساده بود، ولی عمل کردن و تحقق آن بسیار مشکل است. مثلاً می گوید انقلاب گفت همه باید سواد داشته باشند، حرف خوبی است، ولی شدنی است؟!!

شاخص خود استحاله به طور کلی که بر مبنای آن بتوانیم بگوییم یک جامعه متوقف شده، یا به ضد خودش تبدیل شده است. یعنی اولاً اینکه شاخص استحاله به طور کلی چیست و این باید برای ما روشن باشد تا بتوانیم بگوییم این جامعه استحاله شده است یا نه. دوم اینکه آیا در جامعه دینی، ما می‌توانیم از شاخص‌هایی که به طور کلی پذیرفته شده است تبعیت کنیم، یا علاوه بر آن شاخص‌ها، شاخص‌های دیگر هم باید باشد و آنها دقیقاً چیست؟ تا این‌ها را به طور روشن و دقیق معین نکنیم، نمی‌توانید بگوییم این جامعه سالم است یا دچار بیماری استحاله شده است. تازه، خود سلامت نداشتن درجه دارد؛ یک وقت دکتر به شما می‌گوید اگر از این به بعد نمک و چربی و... نخورید، خوب می‌شوید، ولی یک وقت هم می‌گوید الآن وضع شما در حد سگته و سرطان است و باید روی عمل جراحی شما فکر کنیم. خود این درجه و سطح بیماری هم در مراحل بعد معلوم می‌شود. بنابراین به طور آنی و کوتاه‌مدت و عجولانه نمی‌شود درباره یک جامعه حکم کرد و گفت دچار استحاله شده است.

***موافقم، ولی به هر حال ما می‌توانیم بعد از ۴۰ سال وضعیتی را که بر مبنای برخی آرمانها و اهداف و نقشه‌های راه در سال ۵۷ و اوایل انقلاب تعیین شده بود را با وضعیتی که امروز در آن قرار گرفته‌ایم مقایسه کنیم و به عدم تحقق بسیاری از آن آرمانها و اهداف پی ببریم. کما اینکه یک پزشک هم می‌تواند بدون جواب آزمایش بسیاری از مشکلاتی که یک بیمار با آن مواجه است را به طور تلویحی در یابد ولی برای دقت بیشتر در اظهار نظر و تجویز دارو یا درمان نیاز به آن شاخص‌ها دارد. اینطور نیست؟**

همینطور است؛ الان دهه پنجم انقلاب است و ۴۰ سال از پیروزی انقلاب گذشته است و ۴۰ سال فرصت خوبی است که ما به عقب برگردیم و مسائل را نگاه کنیم. اما چند مسئله را در نظر بگیرید؛ اولاً دلیل نمی‌شود هر چه اول انقلاب گفتیم، یا به آن شدتی که گفتیم، عملی و اساساً شدنی باشد. ممکن است شرایط و مواردی باشد که ما روی چیزهایی دست گذاشتیم که شاید گفتشان آسان باشد ولی در تحقق بسیار مشکل و دور از دسترس است. از سویی هم ممکن است اساساً نیاز به تجدیدنظر داشته باشند. برای مثال در دوره‌ای تاکید شد که زاد و ولد کنترل شود و و کنترل هم شد، یعنی حتی خود رهبری هم فرمودند در مورد زاد و ولد چیزهایی گفتیم که دیدیم اشتباه است و باید تصحیح کنیم. ما از این موارد زیاد داریم، علتش هم این است که وقتی شما اجمالاً یک حرفی را می‌زنید، این خیلی متفاوت است با زمانی که وارد تفصیل می‌شوید. مثلاً شما به فرزندان می‌گویید «برو دکتر شو!»، یا «برو خارج درس بخوان» و... این حرف اجمالی است و کسی هم نمی‌گوید بد است. ولی اگر بخواهید آن را عملی کنید، می‌دانید چقدر در دسر دارد؟ باید زبان یاد بگیرد، برایش ویزا بگیرد، امنیتش را حفظ کنید، دانشگاه برود، فکر مسکن و خورد و خوراکش باشید و... یعنی چند صد میلیون تومان پیاده شوید تا یک بچه برود خارج درس بخواند و دکتر شود.

بنابراین باید در نظر بگیرید که برخی چیزها گفتنش ساده است، ولی تحقیقش به‌غایت دشوار است. برخی

از چیزهایی که انقلاب عنوان کرد، گفتنش ساده بود، ولی عمل کردن و تحقق آن بسیار مشکل است. مثلاً می‌گویید انقلاب گفت همه باید سواد داشته باشند، حرف خوبی است، ولی شدنی است؟! یعنی شما باید آن پیرزن ته روستا را هم بسواد کنید و آیا به نظر شما این کار شدنی است؟! مثلاً گفته شد که همه باید در رفاه عمومی باشند! حرف خوبی است ولی نباید اینگونه به موضوع نگاه کرد که وقتی همه رفاه ندارند، جامعه ما ضد آن حرف و شعار حرکت کرده و قرار است با این هدف ضدیت داشته باشد. گاهی برخی شعارها که محقق نمی‌شود نه اینکه نخواهند بشوند، یا اینکه مسئولان به آن بی‌ربط هستند. بلکه گاهی به این دلیل است که آن شعارها و اهداف بزرگ هستند؛ مثلاً می‌گویید تیم فوتبال ما باید قهرمان جام جهانی شود! این شعار نباید شرایطی را ایجاد کند که اگر تیم ملی ما قهرمان جهان نشد، بگوییم این از اهمال کاری وزارت ورزش است. خیر، کسی که بخواهد قهرمان جام جهانی شود شرایط ویژه‌ای نیاز دارد اعم از مربیان بسیار خوب، بازیکنان بسیار خوب، امکانات بدون نقص و... صرف اراده شما که شما را قهرمان جام جهانی نمی‌کند؛ این هدف و شعار توان و امکانات بسیار زیادی می‌خواهد.

***ولی بررسی شرایط به نوعی نشان می‌دهد که در بدنه مسئولان جمهوری اسلامی هم آن اعتقاد و باور به آرمانهای اصلی انقلاب کمتر دیده می‌شود و گویی بسیاری از آنها در برخی موارد حتی از آن آرمانخواهی و انقلابی‌گری نخستین پشیمان هستند! به نظر شما اینطور نیست؟**

نرسیدن به برخی اهداف و چیزها دلیل بر این نیست که کسی پشیمان شده باشد. بعد هم هیچ مسئولی نمی‌تواند جلوی روند یک انقلاب را بگیرد؛ ما حتی تجربه بالاتر از این هم داریم، در صدر اسلام هم عده‌ای مسیر را به سمتی بردند که نباید می‌رفت و اتفاقاتی را رقم زدند که نباید رقم می‌خورد. حق ائمه را ضایع کردند و این نقد به آن دوران وارد است. اما آیا آنها توانستند مسیر اسلام را عوض کنند؟ خیر! آنها مانع شدند، برخی احکام تعطیل شد، کم و زیاد شد، برداشته‌های شخصی شد و... ولی اصل قضیه دین سر جایش ماند. بنابراین اینطور نیست که انقلاب با این مشکلات و مسائل از بین برود. ولو اینکه حتی یک حاکمیتی بخواهد نمی‌تواند انقلاب را از بین ببرد، چون مثل درخت تووندی است که ریشه کرده و کسی نمی‌تواند آن را در بیاورد؛ ممکن است شاخه‌هایش را ببرند و یا جلوی رشدش را بگیرند و نگذارند قد بکشد، ولی ریشه، کار خود را می‌کند. انقلاب دقیقاً چنین چیزی است و ره خود را طی خواهد کرد.

اینکه من در آن سخنرانی آن دو راه دیگر را گفتم و از آن گذشتم و به نوعی اظهار کردم دچار آن دو گزینه نیستیم، ناظر به همین تحلیل است. چون وقتی به تاریخ کشور نگاه کنید مثلاً نمی‌توانید بگویید با آمدن رضاخان، یا از بین رفتن نظام پهلوی، «مشروطه» هم از بین رفت. من هیچ وقت چنین تحلیلی ندارم و آن را قبول نمی‌کنم؛ مشروطه هنوز هم هست، شاید آن جنبش و اعضای جنبش نباشند، ولی پارلمان و قانون اساسی آن هست. در دوره مشروطه یک قانون اساسی نوشتند، در جمهوری اسلامی هم دومی آن را نوشتند؛ به عبارتی ما

همه چیز را از صفر شروع نکردیم. خود قانون اساسی که یک کشور به آن احتیاج دارد، همان میراث مشروطه است. اینکه امروز مملکت پارلمان و مجلس دارد، یعنی مشروطه همچنان هست و از بین نرفته است. اینکه رأی باید رأی ملت باشد، روزنامه‌ها باید آزاد باشند، این‌ها با رضاخان از بین نرفت. او می‌خواست محدود کند و نهایتاً می‌توانست مجلس را در کنترل خود بگیرد، یا در نهایت می‌توانست قانون اساسی را نادیده بگیرد، اما نمی‌توانست جلوی مشروطه را بگیرد. ولو اینکه انحراف ایجاد کرد ولی این انحرافات ذاتی نبود؛ یعنی نهضت‌ها اگر ریشه کنند و واقعی باشند، جلو می‌روند و در این مسیر افراد، اشخاص و حتی کلیت مردم هم آنقدرها نقش ندارند.

آیا اگر باغبانی که یک درخت را می‌کارد، خودش بعد از مدتی بمیرد، درخت هم خواهد مرد؟ خیر. من معتقدم اگر تمام این مردم هم از انقلاب برگردند، این انقلاب ریشه خود را کرده است و پیش خواهد رفت. چون انقلاب وابسته به این مردم نیست. مردم یکی از

اینکه یک جامعه بصیرت را از دست بدهد، دلیل بر این نیست که آن حرکتی که در گذشته صورت گرفته، اشتباه است. شاخص را مردم تعیین نمی‌کنند. اگر مردم با شاخص‌ها حرکت کنند، موفق می‌شوند. نه اینکه صرفاً بگوییم مردم می‌خواهند یا نمی‌خواهند و این ملاک درست بودن یا درست نبودن است.

علل به وجود آمدن آن هستند، اما همه علتش نیستند. علت‌های عمیق‌تر است و مردم فقط یکی از علل آن هستند و حتی نمی‌توانیم بگوییم علت اصلی انقلاب، مردم هستند که حالا اگر بخواهند برگردند، انقلاب هم برمی‌گردد، اصلاً این‌طور نیست. در صدر اسلام هم مردمی که در غدیر خم با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند، چند نفرشان آمدند قحشان را پس بگیرند؟ پنج نفر! آیا اسلام از بین رفت؟ اسلام جای خود هست، ولی خیلی از مردم مدینه و عربستان بصیرت را از دست دادند. اینکه یک جامعه بصیرت را از دست بدهد، دلیل بر این نیست که آن حرکتی که در گذشته صورت گرفته، اشتباه است. شاخص را مردم تعیین نمی‌کنند. اگر مردم با شاخص‌ها حرکت کنند، موفق می‌شوند. نه اینکه صرفاً بگوییم مردم می‌خواهند یا نمی‌خواهند و این ملاک درست بودن یا درست نبودن است. گرچه اگر مردم نباشند انقلاب فقط در ذهن باقی می‌ماند و این مردم هستند که انقلاب را از آسمان به زمین می‌آورند و تحقیق می‌دهند، ولی همه چیز انقلاب، آن‌ها و داوری‌شان نیست. این مثل همان باغبانی است که درخت را کاشته و به آن آب داده ولی اگر باغبان مرد، درخت نمی‌میرد. نسلی که انقلاب کرده و با انقلاب همراه می‌شود هم همینطور است؛ اگر لیاقت آن را داشته باشند، همگام با درخت انقلاب رشد می‌کند، نه اینکه اگر نخواست همراه انقلاب بماند، انقلاب از بین برود. بنابراین معتقدم که در مورد انقلاب اسلامی، آن دو راه دیگر یعنی «فروپاشی» و «استحاله» محقق نمی‌شود؛

«فروپاشی» رخ نمی‌دهد، چون این درخت ریشه کرده و می‌ماند، همانطور که درخت مشروطه و صغویه و جنبش‌های واقعی قبلی از بین نرفتند، بلکه صرفاً آدم‌ها عوض شدند. شاید به محاق یا ظاهراً به زیر زمین رفته باشند ولی در مقطعی، با اندیشه‌ای دیگر از زمین سر بلند کرده و می‌کنند. «استحاله» هم رخ نمی‌دهد، زیرا تجربه دوره رضاخانی و مشروطه به ما این نوید را می‌دهد که دیگر تکرارش نکنیم، البته برخی هشدار و زنگ خطرها در طول این ۴۰ سال رخ داده است، اما اینها

دلار بالا و پایین برود، این دولت برود و آن دولت بیاید، یکی لیبرال باشد، دیگری نباشد و...؛ اینها به نظر من اساس قضیه نیستند. به طور کلی از آنجا که کلیت مردم یک جامعه نزدیک‌بین هستند و چون من تاریخ خوانده‌ام و کارم، کار فکری و نظری در خصوص تاریخ است، نمی‌توانم خیلی نزدیک‌بین باشم، من هم همه این مسائل و مشکلات و تناقض‌هایی که مردم می‌بینند، می‌بینم، گرانی و تورم و... را می‌بینم و لمس می‌کنم، ولی



کشور ما امروز پر از بحران‌های اعتیاد، فحشا و فقر است و من منکر این وضعیت نیستم. اما تفاوت من با دیگران شاید این باشد که من با اینکه اینها را می‌بینم، معتقد نیستم این بیمار سرطان دارد و مرگش رسیده است؛ خیر، این‌ها قابل علاج است

استحاله نیست؛ می‌تواند تجربه تاریخی باشد، می‌تواند بصیرت باشد، می‌تواند روندی تکاملی یا هر چه دیگری باشد. شاید صدها آسیب هم به همراه داشته است. اما انقلاب نمی‌تواند متوقف شود، زیرا تحولات دنیا و تحولات جامعه هیچ‌کدام متوقف نمی‌شود. چون اگر انقلابی متوقف شود، یعنی مرگ خود را رقم زده است.

بنابر این شما معتقدید که تنها راهی که پیش روی ماست «تمدن» و «تمدن‌سازی» است و این ناگزیر رخ خواهد داد؟

مدلی که ترسیم کرده‌ام یعنی «تمدن»، «استحاله» و «فروپاشی»، هر ۳ مدل‌های تحول هستند. فروپاشی که یک تحول بنیادی منفی است و استحاله که یک تحول غیرذاتی و انحرافی است دو مدل انحطاط هستند. اما تمدن یک تحول بنیادی مثبت است. آن دو مدل‌های انحطاط هستند و این یکی مدل تکامل. با این ملاک، من معتقدم که ما باید به سمت تکامل و تمدن‌سازی پیش برویم. حالا ممکن است در این میانه

این‌ها به نظر من ذاتی نیست. البته نمی‌گویم آسیبی به همراه ندارند؛ ممکن است به حدی به انقلاب ضربه بزنند و بهانه دست دشمن خارجی هم بدهد، ولی این‌ها یک انقلاب را از بین نمی‌برد. مخصوصاً این انقلاب که ظرفیت بالایی را از خود نشان داده است؛ این حجم بالای ظرفیت را هم از دشمنانش می‌شود فهمید، از اینکه توانسته با تمام قلدرهای جهان به معنای واقعی در بیفتند و تا حالا زمین نخورده است و خود را سرپا نگه داشته است، نشان از یک ظرفیت بالا دارد. حالا به اهدافش نرسیده است، باشد، ولی در نظر بگیرد که شما یک‌وقت به جایی می‌روید که شما را به رگبار توپ و تانک می‌بندند، همه جوره شما را کتک می‌زنند، شما هم نمی‌توانید آن‌ها را بزنید، ولی لاقط کشته هم نمی‌شوید و همچنان زنده می‌مانید. می‌گویند این دیگر کیست، این همه او را زدیم، ولی هنوز ایستاده است.

مثل قهرمان بوکسی که مدام ضربه می‌خورد و بر زمین می‌افتد ولی تا داور می‌خواهد اعداد را بشمارد و او را بازنده اعلام کند، او باز هم بلند می‌شود؛ درست است که شما توانسته‌اید حریف و دشمن را بزنید و پیروز شوید ولی خودتان هم زمین نمی‌خورید و از بین نمی‌روید. قصه این نارسایی‌ها و انحرافات که ذاتی نیست هم همین است. یک‌وقت یک مسئولی یک چیزی گفته و کارهایی انجام شده که با اهداف و آرمانهای انقلاب فاصله زیادی دارد، ولی این دلیل نمی‌شود که جهت‌گیری‌های اصلی انقلاب، جهت‌گیری‌هایی در نظر گرفته شوند که موفق نبوده و نیست.

* آیا این برداشت و تحلیل خودش منجر به محافظه‌کاری نمی‌شود؟ یعنی اینکه هنوز زنده مانده‌ایم و ادامه می‌دهیم را به شیوه‌ای محافظه‌کارانه کافی بدانیم و وضعیت موجود را توجیه کنیم؟

توجه داشته باشید، من توجیه‌گر هیچ نهاد و دولتی نیستم، چون در این‌ها نبوده‌ام و نخواهم بود. اما در نظر بگیرید که کشور را با جنگ و تحریم‌هایی مواجه کردند که خودشان برای یک کشور بزرگ موانعی ایجاد می‌کند که ادامه حیات را ناممکن می‌سازد. جنگ و تقابلی که رسانه‌های غربی و شبکه‌های مجازی و... به راه انداخته‌اند شوخی نیست؛ هر کدام این‌ها برای کشور دیگری اعمال می‌شد، بواسطه بحران‌های فرهنگی و اجتماعی‌ای که ایجاد می‌کرد پدر آن کشور را درمی‌آورد، کما اینکه کشور ما هم امروز پر از بحران‌های اعتیاد، فحشا و فقر هست و من منکر این وضعیت نیستم، اما تفاوت من با دیگران شاید این باشد که من با اینکه اینها را می‌بینم، معتقد نیستم این بیمار سرطان دارد و مرگش رسیده است؛ خیر، این‌ها قابل علاج است و همین که یک پزشک به بیمارش بگوید قند و فشار و چربی خون داری و در عین حال او فعلاً زنده است و می‌تواند با مراقبت و پرهیز سلامت خود را تضمین کند، به این معناست که هنوز سرطان ندارد و قند یا فشار خون او را از پا نینداخته و همچنان حیات غلبه دارد و این نشان‌دهنده آن است که این بیمار بر سرطان و سکنه پیروز است. این زنده بودن فعلاً هست و نشانه غلبه عوامل مثبت بر عوامل منفی است. حالا شما هر چقدر هم لیست بیماری را افزایش دهید می‌گوییم درست است، ولی فعلاً سرپا است.

* تا حد زیادی با فرمایش شما موافقم؛ اما در این وضعیت برخی اقتضائات ممکن است برای روندهای مسبوق به انقلاب ایجاد شود. سوال من این است اگر ما چنین چیزی را مطلوب یا طبیعی تلقی کنیم آیا به این معنا نیست که داریم وارد فرایندی می‌شویم که مثلاً برای انقلاب اکتبر روسیه هم رخ داد و طی آن تقریباً امکانات موجود و منطقی در آن انقلاب بزرگ از دست رفت؟ این روند هم چیزی نیست جز حفظ وضعیت موجود و طرد امکانات انقلابی برای تغییر و پیشرفت بر مبنای آرمانهای خود انقلاب است. این سوال از این جهت مهم است که برخی کارشناسان معتقدند در وضعیت نظام‌سازی و به نوعی حفظ نظام مانده‌ایم و این نوعی از محافظه‌کاری را دامن زده است. به نظر می‌رسد بعد از جنگ تحمیلی و تن دادن به اقتصاد سیاسی دست‌راستی که شدیداً محافظه‌کار است ما را در چنین روندی قرار داده است. اینطور نیست؟

بنده مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب اکتبر را اصلاً قبول ندارم؛ به نظر من چیزی که در روسیه اتفاق افتاد اساساً و به معنای واقعی انقلاب نبود؛ چون من از انقلاب تفسیری برای خودم دارم و بر این مبنای آن حرکتی که در روسیه اتفاق افتاده نمی‌تواند یک انقلاب واقعی

باشد. آن اتفاق بیشتر حرکت یک گروه اقلیت بود که از تضادهای جامعه استفاده کرد و حرکتی را شروع کرد که بعد از ۷۰ سال هم به نتیجه نرسید و ما نتیجه آن را دیدیم. هر چند نتایج آن حرکت خیلی بسط پیدا کرد، ولی دیدیم که خیلی زود با آن همه قدرتش از بین رفت و امروز تقریباً اثری از آن نیست. به نظر من اسم این انقلاب نیست، اگر انقلاب باشد باید در تار و پود جهان و انسانها نفوذ داشته باشد و بماند، نه اینکه وقتی قدرت از پشت سرش برداشته شد، ناپود شود. بنابراین من انقلاب اسلامی را با آن مقایسه نمی‌کنم. انقلاب ما مثل انقلاب فرانسه هم نیست. البته یک تحول بزرگ مثل آن هاست و در این شکی نیست اما تفاوت‌های بسیاری با این انقلاب‌ها دارد.

اگر یک انقلاب، واقعا انقلاب باشد باید در تار و پود جهان و انسانها نفوذ داشته باشد و بماند، نه اینکه وقتی قدرت از پشت سرش برداشته شد، ناپود شود.

انقلاب اسلامی یک جنس مقدس در خود دارد و به همین علت هم یک انقلاب ناسوتی و مادی صرف نیست؛ یعنی مثلاً وقتی از عدالت و آزادی حرف می‌زند، از آن‌ها صرفاً تفسیر مادی نمی‌شود. مثلاً شما فرزند یک خانواده هستید، وقتی بچه هستید محبت خانواده این است که به شما شیر دهند، یا مادر بالای سر شما باشد و... ولی وقتی به دبیرستان یا دانشگاه می‌روید، محبت دیگر شیر دادن نیست، مصادیق محبت تغییر می‌کند، مثلاً باید برای شما همسر، خانه و ماشین خوب انتخاب کنند؛ محبت همان محبت است، ولی مصادیق آن فرق می‌کند. عدالت و آزادی هم در دهه‌های مختلف انقلاب فرق می‌کند؛ این طور نیست که شعارش فراموش شده باشد، شعارش اجمالاً در انقلاب بوده و امروز هم هست ولی مصادیقش تغییر کرده است. شعارهای دیگر مثل «استقلال»، «آزادی»، «جمهوری اسلامی» هم همینطور هستند. حالا عدالت را ما کمتر در شعارها شنیدیم، شعار اصلی همان آزادی بود که می‌شود گفت با عدالت هم‌سنگ است.

اما حالا در خصوص تحقق همین عدالت، اینگونه نیست که به طور کلی و مبهم از آن سخن بگوییم و اظهار کنیم که عدالت محقق نشده است. مثلاً عدالت در آموزش و پرورش یا بهداشت، یا امکانات و... باید هر کدام را با شاخص‌هایی بررسی کنیم و مثلاً ببینیم در عدالت آموزشی تا چه حد همه می‌توانند از مدرسه خوب برخوردار باشند. این طور کلی نمی‌شود نظر داد و گفت عدالت هست یا نیست. من به شخصه نمی‌توانم کلی نظر بدهم؛ نه می‌گویم هست، نه می‌گویم نیست.

مثلاً شاید در بخش بهداشت، عدالت ۷۰ درصد محقق شده باشد، در بخش آموزش و پرورش ۸۰ درصد، در مصرف آب ۴۰ درصد و... به طور فرضی می‌گویم، نمی‌دانم دقیق چطور است. در هر صورت شاخص این‌ها با هم فرق می‌کند و ما باید بر مبنای این شاخص‌ها نظر بدهیم. مثل کارنامه یک بچه محصل است؛ ممکن است نمره انشایش خوب باشد و ریاضی‌اش بد باشد. اما ما نهایتاً باید یک معدل بگیریم و بر این مبنای دوری کنیم. نمی‌توانید بگویید اینکه انشایش ۲۰ اس و ریاضی ۱۰ شده، خیلی خوب یا خیلی بد است. تازه

وقتی هم تجدید یاد شود، باید همان درسی را امتحان بدهد که نمره کمی دارد، نه همه درس‌ها را. بررسی وضعیت عدالت هم این طور است. باید ببریم تحقق عدالت در چه مواردی نمره زیر ۱۰ دارد تا برود همان‌ها را تقویت کند و دوباره امتحان بدهد، نه اینکه به طور کلی بگوییم رد شده و باید همه را از اول امتحان بدهد. یا مثل ماشینی که یک قطعه آن خراب شده است، آن قطعه خراب را باید بردارید، یکی دیگر بگذارید. البته من قبول دارم که جامعه ارگانیک است و همه اعضا به هم مربوط هستند؛ ولی به هر حال باید شاخصی وجود داشته باشد و شما بر مبنای شاخص‌ها روی مواردی که دچار ضعف و بیماری است دست بگذارید. مرحوم شهید مطهری هم می‌فرمایند وحدت در جامعه مثل وحدت اجزای یک ماشین نیست، یعنی ارتباط من با شما و بقیه، مثل ارتباط سیلندر و پیستون و کاربراتور و... نیست که اگر یکی از آنها خراب شود بدون ارتباطش با دیگر اجزا آن را عوض می‌کنید. این وحدت مانند وحدن اعضای بدن است، یعنی وقتی گوش شما درد می‌گیرد، انگار همه بدنتان درد می‌کند. حالا سوال اینجاست چرا دندان، چشم و گوش به هم ربط دارند؟ چون یک نیروی عالی‌تری به نام «حیات» این‌ها را به هم وصل می‌کند. «حیات»، چشم یا گوش یا دندان شما نیست، بلکه چیزی است که به همه این‌ها معنا می‌دهد. وقتی می‌گویند وحدت یا جمع ارگانیکی، منظور این است. به همین دلیل است که وقتی انسانی می‌میرد، همه این‌ها را دارد، ولی در حقیقت آنها ندارد. یعنی چشم دارد، ولی چشمش نمی‌بیند، گوشش نمی‌شنود و... چرا؟ چون حیات رفته است. پس حیات است که به این اعضا و اجزا معنا می‌دهد. جامعه هم همین طور است، بهداشت، شهرداری، زمامدار، ارگان، نهاد و... دارد، ولی یک «حیات» می‌خواهد، تا این‌ها را به هم وصل کند. درست است که جامعه از جمع عدالت و آزادی و مطبوعات و نهادها و قانون و آموزش و پرورش و بازار و... ساخته می‌شود، ولی اصلش چیز دیگری است که بر این‌ها اشراف پیدا می‌کند. مثل یک خانواده که از یک زن و مرد و چند بچه تشکیل شده است، ولی هر جایی که یک زن، یک مرد و دو بچه حاضر باشند ما با خانواده مواجه نیستیم. ممکن است این‌ها در یک اتوبوس جمع شده باشند و خانواده نباشند. خانواده فراتر از چند انسان است، یک رابطه زن و شوهری و پدر و فرزندی بر آن حاکم است که در حکم همان «حیات» است. اگر این باشد می‌تواند در هر جایی خانواده شکل بگیرد، چه در خانه، چه در باغ یا در آپارتمان و حتی در اتوبوس! اما اگر این رابطه و حیات نباشد، هر چقدر این اجزاء جمع شوند، فایده‌ای ندارد. یعنی درست است که ابتدا این‌ها باید باشند، ولی در انتها این‌ها نیستند که خانواده را می‌سازند. جامعه هم درست همینطور است.

من معتقدم یک نیروی حیاتی در انقلاب وجود داشته و هنوز هم وجود دارد که این دیگر ربطی به آقای احمدی‌نژاد و روحانی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و فلان نهاد و سازمان و... ندارد؛ این نیرو برای خود انقلاب است. حتی این نیرو برای مردم هم نیست، بلکه از جای دیگری است. مردم فقط توانستند به این نیرو و حیات پی ببرند و در یک مقطعی این را به راه انداختند. من معتقدم این نیرو و حیات است که دارد جلو می‌رود و جلو می‌برد. وقتی اعضا و اجزای جامعه با این هماهنگ شوند، پیش می‌روند و می‌شود گفت که یک شعور نامرئی و مرموزی در هستی این جامعه وجود دارد.

برای همین است که انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌ها فرق می‌کند. وقتی شما به این شعور، حیات و هستی نزدیک می‌شوید، به شما جواب مثبت می‌دهد؛ وقتی از آن دور می‌شوید، دیگر جواب نمی‌دهد. این یک نوع فلسفه تاریخ است. درباره انقلاب اکتبر که کمونیستی بود، ابتدا تا حدی جواب داد، ولی وقتی خدا از جامعه حذف شد و مادیت تسلط پیدا کرد، دیگر جواب نداد و شما دیدید که خواستند مساوات را برقرار کنند، اما نشد.

***بر این مبنای است که شما معتقدید ما باید تعریف و پارادایم جدیدی از انقلاب، نظام‌سازی و به تبع تحقق عدالت و آزادی و دیگر آرمانها که مبتنی بر ارزش‌های دینی و بومی خودمان است شکل بدهیم و این همان شق سوم است که محورش «تمدن‌سازی» در جریان انقلاب اسلامی است؟**

همینطور است. عدالت و آزادی که به طور نسبی در جامعه هست، ولی ما باید ببینیم در چه یکجایی و با چه الگویی آن را نگاه می‌کنیم. ما نمی‌توانیم همین آزادی و حدودش را با یک جامعه غربی یا کمونیستی بسنجیم، بلکه باید با ملاک‌های خودمان به آن نگاه کنیم و این هم شاخص می‌خواهد. وقتی ما سراغ آن تمدن می‌رویم شاخص‌های خاص خودش را دارد، و ما هم باید شاخص‌های تمدن خودمان را داشته باشیم. بر این مبنای طبیعتاً آزادی و عدالت در یک ترکیب جدید دیده می‌شود که هم میراث گذشته ما را دارد، هم تأثیراتی که ممکن است تمدن غربی بر ما داشته باشد. منتها این یک ترکیب جدید است. بگذارید یک مثال بزنم؛ از نظر ما، ولی فقیه نمی‌تواند دیکتاتور باشد، چون به محض اینکه به هوای نفس رجوع کند و دیکتاتور شود از ولایت ساقط می‌شود. فرهنگ غرب نمی‌تواند این را بفهمد و مثلاً ممکن است این وضعیت را با رهبر یک کشور کمونیستی مقایسه کند و این نشان می‌دهد که اصلاً این موضوع را نمی‌فهمد. رهبر یک کشور کمونیستی نمی‌فهمد «عدالت» در معنایی که برای ما مطرح است، چیست؛ او حتی نمی‌فهمد ظلم در معنایی که ما می‌فهمیم، یعنی چه. این‌ها را باید در یک مجموعه فکری دینی فهم کنید تا بدانید چگونه است که اگر ولی فقیه ظلم یا فساد کرد، اصلاً از ولایتش ساقط می‌شود. چنین چیزی در تمدن غرب قابل فهم

معتقدم یک نیروی حیاتی در انقلاب وجود داشته و هنوز هم وجود دارد که این دیگر ربطی به آقای احمدی‌نژاد و روحانی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و فلان نهاد و سازمان و... ندارد؛ این نیرو برای خود انقلاب است. حتی این نیرو برای مردم هم نیست، بلکه از جای دیگری است. مردم فقط توانستند به این نیرو و حیات پی ببرند و در یک مقطعی این را به راه انداختند. معتقدم این نیرو و حیات است که دارد جلو می‌رود و جلو می‌برد.



در زندگی اجتماعی انسان، برخی چیزهایی که اسمش را محافظه کاری می گذاریم، در حقیقت لازمه آن زندگی شهری و اجتماعی است. مثلاً شما در زندگی روستایی اصلاً کاری به محافظه کاری ندارید و از آن صحبت نمی شود. یکی از دلایل همین داشتن نهاد در جامعه شهری است

نیست. بنابراین هر چیزی را باید با معیارهای خودش بسنجیم.

البته یکسری معیارها جهانی و عام است، اما یکسری معیار هم برای خودمان است و اصطلاحاً بومی است؛ برای جوامع غربی هم همین طور است و معیارهای خاص خودشان را دارند که به ما ربطی ندارد و شاید ما هم نتوانیم جزئیات آن را بفهمیم. منتهی هنری که آن‌ها دارند این است که می‌توانند معیارها و شاخص‌های خودشان را به شکلی تحمیلی همه‌جایی و جهانی کنند. مثلاً در جامعه غرب بیماری ایدز، یک واقعیت وحشتناک است که خودشان به شکل خطرناکی به این معضل گرفتار هستند. اما در جامعه ما ایدز مشکل اصلی نیست؛ نه اینکه وجود ندارد، هست، ولی مهم‌ترین مشکل ما بیماری ایدز نیست. علتش هم شاید مدل روابط خانوادگی و زناشویی ما است که اجازه نمی‌دهد به ایدز تبدیل به مسئله‌ای اصلی شود. اگر هم ایدز در جامعه ما شکل گرفته بیشتر در سطح معتادان است، اما شما می‌بینید که در کشورهای غربی روی درب و دیوارها پر از اعلامیه‌های مربوط به ایدز و جلوگیری از شیوع این بیماری است و حتی آنها می‌توانند از طریق فرهنگ‌سازی و رسانه، آسیب بزرگ خودشان را جهانی کنند، در حالی که این مسئله به ما ربطی ندارد. یا مثلاً آنجا ازدواج هم‌جنس‌بازان آزاد است و یکی از علت‌های شیوع ایدز هم همین است، اما در

جامعه ما همجنس‌بازی یک چیز منفور و نادر است. مثلاً در آنجا انجمن‌های همجنس‌بازان وجود دارد و این را آزادی می‌دانند؛ ولی فرهنگ عمومی ما در مقابل این مسئله موضع تنیدی دارد و این را ضدارزش می‌داند و ما نمی‌توانیم بگوییم چیزی را که آن‌ها ملاک آزادی می‌دانند، تنها و درست‌ترین ملاک برای آزادی است. طبیعتاً این ملاک در ایران کاربردی ندارد و طبیعی و عقلانی هم نیست.

بحث از تمدن همین است که وقتی در مقابل غرب قرار می‌گیرید، اگر تمدن خودتان را نداشته باشید، یعنی ملاک و شاخص خود را ندارید. این شاخص برای ما چیست و کجاست؟ مثلاً سعادت، فیلسوفان بزرگی مثل فارابی، خواجه نصیر و بزرگان ما این ملاک را مطرح کرده‌اند و اصلاً دین آمده که شاخص بدهد برای همین سعادت. یعنی همه دعوی ما روی همین مسئله سعادت است؛ حتی آن عدالت و آزادی هم با و برای سعادت تعریف می‌شود، نه به عنوان چیزی فی‌نفسه. یعنی جامعه باید آزاد باشد تا سعادت معنی شود؛ نه اینکه آزاد شود که آزاد شده باشد. همچنین جامعه باید عدالت داشته باشد تا سعادت معنا شود، نه اینکه عدالت داشته باشد تا عدالت داشته باشد! یک اثری باید بر آن مترتب شود و نوعی خوشبختی که در پشت آن قرار گرفته این را تأیید کند. هر چیزی باید یک فایده‌ای داشته باشد، این هم همین طور است. آزادی و عدالت را در یک دورنمایی باید به نام سعادت گره بزنید. حالا طبیعتاً سعادت که یک جامعه دینی به دنبالش است با سعادت که یک جامعه مادی دنبال می‌کند، تفاوت اساسی دارد؛ اگر چه ممکن است تا یکجایی مشترک باشند و مثلاً هر دو امنیت و رفاه و بهداشت و... را بخواهند، ولی این‌ها نیازهای اولیه است و به جز اینها یکسری نیازهای ثانویه هم وجود دارد که بسیار مهم است. مثلاً همه بگویند بقای نسل می‌خواهیم، اما برای ما بقای نسل فرمولی به نام ازدواج دارد ولی مثلاً برای غرب این فرمول ضرورتی ندارد و حتی در برخی جاها می‌بینید که آنها با محرام خود هم ازدواج می‌کنند!

*** ما ایلم در ادامه روی نسبت این روندی که هدفش نیل به وضعیت تمدنی است و بحث محافظه کاری بیشتر تأکید کنیم. من معتقدم می‌توان این پرسش را طرح کرد که از یک سو خود روند تمدن‌سازی می‌تواند به شکلی محافظه‌کارانه طی شود و از سوی دیگر خود تمدن هم به نوعی شکل بگیرد که یک تمدن محافظه‌کار تلقی باشد. مثلاً به نظر حقیر، تمدن مبتنی بر سرمایه‌داری متاخر در غرب یک تمدن محافظه‌کار است و دوره‌های اخیر در کشور ما هم میل عجیبی به نزدیک شدن به دورنمای‌های این تمدن متاخر دیده می‌شود؛ البته در یک شکل کاملاً تصنعی، تقلیدی و مصرفی‌اش! مسئله این است که نهادینه شدن این**

رویکردهای محافظه کار، چه در حوزه سیاست و چه اقتصاد و فرهنگ موجب موانعی برای یک رویکرد انقلابی است. امروز بسیاری از چهره‌ها و جوانان انقلابی هستند که بر مبنای همان آرمانهای انقلاب اسلامی تلاش می‌کنند، به شیوه‌ای انقلابی اولاً به نقد ساختار محافظه کار موجود بپردازند و ثانیاً کار را به شکل مردمی، اجتماعی و غیر نهادی و غیر دولتی پیش ببرند؛ زیرا به نوعی از این نهادها و ساختارها شددیدنا امیدند. مثالهای زیادی از اردوهای جهادی و کمپهای مردمی وجود دارد که بن‌مایه‌های فکری آنها هم پیوند عجیبی با فرمایشات امام راحل دارد. آیا می‌پذیرید در روندی که ما به سمت تمدن‌سازی در پیش گرفته‌ایم، نوعی محافظه کاری در حال نهادینه شدن است که با روح اصلی انقلاب اسلامی در تضاد است؟ سؤال شما دو قسمت دارد؛ یک قسمت مثال‌هایی که می‌گویید گروه‌های انقلابی در حال انجام کار جهادی و انقلابی هستند و کارهای خوبی هم انجام داده‌اند؛ و یک قسمت اصل بحث شماست که یک بحث نظری است. در مورد مثال‌های گروه‌های انقلابی فرض کنید در یک محله زندگی می‌کنید، اولین نکته که برای شما مهم است این است می‌خواهید از خانه‌تان محافظت شود و مثلاً دزد نیاید اموال شما را غارت کند. می‌توانید یک چماق بردارید و شب‌ها دم در خانه کشیک بدهید. یا مثلاً بگویید من خودم می‌خواهم در محله راه بروم و امنیت را خودم حفظ کنم. اما راه دیگر این است که اینجا کلاتری داشته باشید و او امنیت را تامین کند. مهمتر از خود امنیت هم احساس امنیت است؛ شما احساس امنیت را نمی‌توانید با چماق به مردم محله بدهید، حتماً باید به‌صورت نهادی و سازمانی این احساس را به آنها بدهید. یعنی مثلاً نیروی انتظامی و... باشد و شما احساس کنید آنها مراقب هستند و دیگر دزدها جرئت نمی‌کنند بیایند. اساساً چرا دزد شبانه و با ترس می‌آید؟ چون می‌داند کارش بد است و اگر او را بگیرند، پدرش را درمی‌آوردند، یعنی احساس خطر می‌کند و این همان احساس امنیت را به مردم می‌دهد.

حالا در این وضعیت، خودم یا خودمان باید این امنیت را تامین کنیم؛ به نظر من نه، نهادها باید این کار را انجام دهند. حالا اینکه آدم یا آدم‌هایی در فلان نهاد یا نهادها، آدم‌های خوبی نیستند، این حرف دیگری است. اما به طور کلی می‌توان گفت که نهاد از شخص بهتر است، اینکه در کلاتری رئیس کلاتری خودش دزد است، دلیل نمی‌شود بگوییم نهاد بد است، در این شرایط باید آن رئیس کلاتری را عوض کنند، نه اینکه کلاتری را ببندند. پس گریزی از نهاد نیست. بنابراین در زندگی اجتماعی انسان، برخی چیزهایی که اسمش را محافظه کاری می‌گذاریم، در حقیقت لازمه آن زندگی شهری و اجتماعی است. مثلاً شما در زندگی روستایی اصلاً کاری به محافظه کاری ندارید و از آن صحبت نمی‌شود. یکی از دلایلی همین داشتن نهاد در جامعه شهری است، شما چرا هنگام شب در شهر بیشتر از روستا، احساس امنیت می‌کنید؟ یا مثلاً چرا شما اگر شب در جنگل باشید، می‌ترسید؟ چون پلیس ندارد و آن نهادهای مدنی اطراف شما نیست. پس خود بودن نهادهای مدنی در زندگی شهری یک آرامشی به شما می‌دهد. باز تاکید می‌کنم که نهاد مسلماً از فرد بهتر است و اهداف ثانویه زندگی مردم را بهتر برآورده

می‌کند و ما گریزی از آن نداریم. بنابراین نباید انقلابی بودن را در تقابل با نهادها و نهادهای تعریف کرد.

*بنده چنین قصدی نداشتیم؛ منظور رسوخ نوعی محافظه کاری در کل سیستم نهادی است.

قصد من این است که با شاخص برای شما صحبت کنم. یک جامعه متمدن، حتی تمدن غربی را در نظر بگیرید - چون درباره تمدن غرب راحت‌تر می‌توانیم صحبت کنیم - این را مقایسه کنید با انسان‌هایی مثل داعشی‌ها و وحشی‌ها که بویی از تمدن نبرده‌اند. قطعاً شرایط تمدنی بهتر از شرایط غیرمتمدن و هرج و مرج است. برای همین اساساً ما معتقدیم که عصر ظهور، عصر تمدن است. یعنی حضرت مهدی (عج) در دوره مهدویت و ظهورشان، با منطق صحبت می‌کنند و آدمی هیچ‌گاه از منطق نمی‌ترسد. لذا گسترش دانشگاه‌ها، مدارس و مطبوعات و به طور کلی نهادها برای هیچ نظام دینی، عقلانی و منطقی، خطرناک نیست، ولو اینکه افرادی در آنها باشند که از این امکانات استفاده سوء کنند.

مثال دیگر تشکیل خانواده است. ممکن است یک مرد یا یک زن در دل یک خانواده آدم‌های بدی از آب دربیایند،

یک ایرادی دارد، اینکه انتظام اجتماعی زندگی مردم در آن به‌هم‌ریخته است و هیچ‌چیز سر جای خودش نیست. یعنی هنوز هم نتوانسته‌اند شهرها و روابط اجتماعی زندگی‌شان را کنترل کنند و شما یک بی‌نظمی خاصی را در آنجا می‌بینید که خوشبختانه در کشور ما نیست. از سوی دیگر، در نظر داشته باشید یکی از چیزهایی که کشور را پیشرفته می‌کند و همان انتظام اجتماعی را به جامعه می‌دهد، قانون است و قانون در تمدن نقش مهمی دارد. اینکه فلان روحانی یا امام جمعه یا گروه جهادی و انقلابی می‌خواهد منطقه‌ای را به شیوه‌ای خودجوش سامان دهد کند و کرده است، این هم قطعاً باید بر مبنای قانون انجام شود. و الا اینکه درست نیست بگوییم فلان کشنگر انقلابی و اجتماعی و امام جمعه و... به صلاح‌دید خودش، فلان زمین را بگیرد بدهد برای انجام فلان کار یا سرمایه و نیروها را به فلان کار مردمی اختصاص دهد که درست نیست، این هرج‌ومرج ایجاد می‌کند و بسط این مسئله جامعه را دچار مشکلات اساسی می‌کند. مثلاً یکی می‌گوید من از زندگی آن‌ها بیشتر خوشم می‌آید و می‌روم مال آن را برمی‌دارم؛ اینکه نمی‌شود! حدود من و شما و هر کسی باید رعایت شود و این با قانون امکان‌پذیر است. بنابراین اگر نمونه‌های انقلابی و خودجوش موفق

الآن جامعه ما از آقای روحانی راضی نیستند و هر جا می‌روید علیه ایشان حرف می‌زنند و می‌گویند وعده‌های انتخاباتی‌اش دروغ بوده است. درست هم می‌گویند، به معنای واقعی به مردم دروغ گفته شد و این شهامت هم وجود ندارد که بیایند بگویند اشتباه کردیم یا شکست خوردیم و استعفا می‌دهیم... با این وجود آیا ما که این رئیس جمهور را انتخاب کرده‌ایم باید بگوییم شما را نمی‌خواهیم؟! نمی‌توانیم این کار را بکنیم؛ چون مردم تا ۴ سال ریاست جمهوری ایشان را تعیین کرده‌اند و باید تا ۴ سال تحملش کنند

داشته‌ایم به دلیل نوعی خودسری نبوده، بلکه او که این کار را کرده است، توانسته از اساس با ضوابط و قوانین این کار را انجام دهد. اساساً اگر غیر از این باشد اصلاً کار درستی نیست؛ اگر قانونی و قانونمند کار کرده است، درست است. قانون حتی اگر بد باشد، بهتر از بی‌قانونی است؛ این هم حرف من نیست، همه متفکران و فلاسفه این را می‌گویند.

نکته دیگر این است که خود نهادها با انتخاب اصلح انتخاب شده‌اند. مثلاً الآن جامعه ما از آقای روحانی راضی نیستند و هر جا می‌روید علیه ایشان حرف می‌زنند و می‌گویند وعده‌های انتخاباتی‌اش عمل نکرده است راست هم می‌گویند و حتی این شهامت هم وجود ندارد که بیایند بگویند اشتباه کردیم یا شکست خوردیم و استعفا می‌دهیم. اگر برای مثال در ژاپن، ارزش پول ملی کشور یک‌شبه نصف می‌شد، لاقبل وزیر خودکشی می‌کرد. اما بسیاری از مسئولان ما با کمال پرویی می‌ایستند و یک چیزی هم طلبکارند. حالا با این وجود آیا ما که این رئیس جمهور را انتخاب کرده‌ایم باید بگوییم شما را نمی‌خواهیم؟! نمی‌توانیم این کار را بکنیم؛ چون مردم تا ۴ سال ریاست جمهوری ایشان را تعیین کرده‌اند و باید تا ۴ سال تحملش کنند. ولی از یک مجرای قانونی می‌توانند عکس‌العمل نشان دهند، مثلاً به نمایندگانشان در مجلس فشار بیاورند تا رئیس جمهور را استیضاح کنند.

امروز در خود کشوری که ادعا می‌شود «مهد

آیا دیگری باید بگوید ما دیگر خانواده نمی‌خواهیم؟! نخیر، تجربه شما اشتباه بوده، ولی خانواده به خودی خود چیز خوبی است. یا مثلاً ممکن است بچه یک نفر، معتاد شود، آیا آن پدر باید بگوید داشتن بچه یعنی مصیبت؟! خیر، داشتن بچه مصیبت نیست، بچه شما بد درآمده یا بد تربیت شده است. پس بودن نهاد اهدافی مثل امنیت، سواد، بهداشت، و... را بهتر برآورده می‌کند. حتی هدفی مثل «مردمی بودن» با وجود نهاد بهتر برآورده می‌شود. یک شهر بیشتر از یک روستا ابعاد اجتماعی وجود آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای همین است که مردم متمایل‌اند بیشتر به شهر رجوع کنند؛ این یک احساس فطری و اجتماعی است؛ در شهر شما می‌توانید به استخر، کتابخانه، پارک و... بروید و با مردم تعامل و مشارکت بیشتری داشته باشید، ولی در روستا فقط نیازهای اولیه خود را برآورده می‌کنید. همچنین در شهر انسان امنیت بیشتری احساس می‌کند و به طور کلی یک جامعه شهری حتی اگر بد باشد، از جهات متعددی از یک جامعه روستایی و بدوی بهتر است. شما در خانواده و محله و شهر باشید، بهتر از این است که رها باشید.

شما مثلاً جامعه عراق فعلی را ببینید، خود من چند بار به عراق رفته‌ام؛ هم در دوره حاکمیت صدام ۳ بار به آنجا رفتم و هم بعد از سقوط صدام رفته‌ام. قطعاً الان وضعیت بهتر از دوره صدام است، چون صدام واقعا جانور وحشتناکی بود. ولی با این حال، عراق امروز هم

می‌شویم و معیارهای و ملاک‌های خود را متوقف و فراموش کرده و به وضعیت موجود راضی می‌شویم.

با این تعریف از محافظه‌کاری، قطعاً تعریف انقلابی بودن و انقلابی‌گری هم تعیین خاصی پیدا می‌کند. تعریفان از انقلابی بودن در این شرایط چیست؟

حتماً. انقلابی بودن در بستر آن رشد معنا می‌شود. چون جامعه در حال رشد است و یک انسان انقلابی هم باید رشد کند. از نظر من انقلابی بودن دو مرحله است: یک وقت «تخریب» است و یک وقت «سازندگی» است. انقلاب در مرحله تخریب می‌خواهد یک چیزی «نباشد» ولی در مرحله سازندگی می‌خواهد یک چیزی «باشد».

* یعنی دارای وجوه دوگانه سلب و ایجاب است!

بله. انقلابی که فقط سلب بخواهد و ایجاب را نخواهد به جایی نمی‌رسد؛ اصلاً بحث تمدن‌سازی من همین است. وقتی یک جامعه‌ای دارای تمدن نباشد، انقلابش فقط یک انقلاب سلبی است. اگر هم ایجابی دارد خیلی محدود است. اصلاً بحث تمدن به سلب و ایجاب برمی‌گردد. تا ایجابی نباشد، سلب معنی نمی‌دهد. نه اینکه بگوییم اول سلب را انجام می‌دهیم، ایجاب خودش می‌آید؛ اصلاً این‌طور نیست.

* بر این اساس، امروز به کسی می‌توانیم بگوییم «انقلابی» که دارد بستر را برای تمدن‌سازی در مبتنی بر آرمانهای انقلاب اسلامی مهیا می‌کند؟

بله؛ و اینکه این فرهنگ و تمدن هم از وجه مادی و هم معنوی پیش ببریم و به طول کلی بسط آن سعادت را در ابعاد مختلف جامعه محقق کنیم. چه در حوزه اقتصاد، چه بازار، چه آموزش و پرورش و فرهنگ و... خود این تلاش همان تمدن شدن و تمدن‌سازی است. دقت بفرمایید که خود این تلاش، تمدن است. نقل است که به آیت‌الله بروجردی گفته بودند «ما طلبه‌ها از کی به حقیقت می‌رسیم؟» ایشان فرموده بودند «از همان وقتی که عمایه را می‌گذارید، کارتان شروع می‌شود». یعنی از همان موقعی که یک روحانی معمم می‌شود، سربازی دینی‌اش شروع شده و هم باید خودش را بسازد، هم دیگران را؛ این برای او یعنی اتصال به حقیقت. نه اینکه تصور کند هر وقت که آیت‌الله شد تازه به حقیقت رسیده است و حالا ویژگی خاصی پیدا کرده است.

درباره تمدن‌سازی هم همین‌طور است؛ شما از همان زمانی که برنامه‌ای می‌ریزید، تمدن آغاز می‌شود، نه اینکه وقتی به تمدن رسیدید، خود این فکر و تلاش، تمدن است. مثل مسافرت است، وقتی عزم مسافرت کردید، از خانه که بیرون رفتید، مسافرتی نه اینکه فکر کنید وقتی به مقصد رسید، مسافر هستید. به همین خاطر است که وقتی چمدانتان را بسته‌اید و هنوز در خانه خودتان هستید و کسی از شما پرسد «کجا دارید می‌روید؟» شما در جواب می‌گویید «من مسافر هستم!» هنوز در خانه خودتان هستید، ولی چون بارتان را بسته‌اید و چمدانتان را در دست گرفته‌اید، می‌گویید طرف مسافر است. یعنی چون قصد رفتن دارید، مسافر می‌شوید. تمدن هم همین است، همین که عزمش را می‌کنید تمدن می‌شوید نه اینکه وقتی رسیدید به تمدن، تمدن شده باشید.

وضعیت محافظه‌کار به این معنی است که سیطره یک تمدن دیگر را قبول کنیم و مانع رشد تمدنی در جامعه خودمان بشویم. محافظه‌کاری وضعیت است که این حرکت درونی را رشد ندهند. شما اگر فرهنگ ملی و امکانات خود را رشد ندهید در یکجا متوقف می‌شوید و اسم این توقف از نظر من محافظه‌کاری است

تمدن دیگر را محافظه‌کاری بزرگتری می‌دانم. مثلاً وقتی شما یک استاندار یا وزیر ضعیف را می‌پذیرید و او بر خودتان تحمیل می‌کنید و کاری از پیش نمی‌برید، شما محافظه‌کار هستید. بنابراین محافظه‌کاری زمانی پیش می‌آید که ما خود را به یکی از ابعاد وجودمان محدود می‌کنیم و اجازه رشد به همه ابعاد را نمی‌دهیم. یا مثلاً مسئولی می‌آید و به ما لگامی می‌زند و نمی‌گذارد جلوتر برویم و ابعاد مختلف وجودی‌مان را رشد دهیم و همچنان با او مماشات می‌کنیم! اینها از نظر من محافظه‌کاری است.

* این همان چیزی نیست که من با عنوان پذیرش سلطه لیبرالیسم و نئولیبرالیسم در عرصه اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری به آن اشاره کرد؟

در حوزه سیاست و فرهنگ هم هست. فقط لیبرال‌ها هم نیستند، پذیرش سلطه کمونیست‌ها هم همین‌طور است، فرقی نمی‌کند. پذیرش سیطره یک تمدن دیگر بر تمدن اسلامی، از نظر من محافظه‌کاری و انحراف است. شما نمی‌توانید با یک فرهنگ که به دنبال سعادت دینی است و این را به عنوان یک اصل پذیرفته است، به دنبال سعادت نهایی موجود در یک تمدن یک وجهی و صرفاً مادی - تازه همان مادیتش هم در جهات خاصی است - باشید؛ شما بسیاری از وجوه تمدنی غرب را نمی‌توانید بپذیرید، چون پذیرش آنها یعنی کنار گذاشتن ارزش‌ها و اصول فرهنگی خودمان؛ چون آنها با ملاک‌های دیگر به قضایا نگاه می‌کنند؛ وقتی شما آنها را بپذیرید یعنی از اصول خودتان صرف‌نظر کرده‌اید و این یعنی محافظه‌کاری. شما باید با ملاک خودتان رشد کنید، با آنها در همه سطوح و حوزه‌ها برنامه‌ریزی کنید و به پیش بروید.

آن نیروی حیات که پیشتر درباره‌اش حرف زدم یعنی همین. آن نیروی حیات یک «شایط تمدنی» است که اگر این بین اجزای جامعه وجود نداشته باشد، معنا و مفهوم سعادت جمعی از بین می‌رود و شما ملاک و شاخص خود را از دست می‌دهید.

من محافظه‌کاری را حتی در خود این ملاک‌ها می‌دانم و معتقدم محافظه‌کاری گاهی ملاک‌های یک جامعه را خیلی تنزل می‌دهد؛ چون زمانی که نمی‌تواند به برخی از اهداف برسد، یا اصلاً آن اهداف را قبول ندارد، لذا می‌آید ملاک‌های جامعه را در حد همان ۴ مورد معیشتی و سیر شدن شکم و سرگرم شدن و خیابان‌سازی و لوله‌کشی و... تقلیل می‌دهد و تلاش می‌کند سر مردم را گرم کند! در صورتی که قرار بود جامعه خیلی بیش از این‌ها رشد و توسعه پیدا کند. بنابراین گاهی ما حتی در ملاک‌ها و معیارها محافظه‌کار

دموکراسی» است، عهده می‌گیرند ما «ماکرون» را نمی‌خواهیم، - من اصلاً وارد ماهیت کار آن‌ها نمی‌شوم - ولی خود همان‌جا هم این اعتراضات را سرکوب می‌کنند و می‌گویند ما راه‌های قانونی داریم، انتخابات، احزاب، مطبوعات و... را داریم. یعنی در کشوری که به عنوان مهد دموکراسی شناخته می‌شود هم اجازه نمی‌دهد هرج و مرج به خیابان‌هایشان کشیده شود. ما هم نمی‌توانیم و حق نداریم به طور دلخواهانه راه بیفتیم در خیابان راهپیمایی و هرج و مرج کنیم. حتی حزب‌اللهی‌ها اگر بخواهند جلوی مجلس صف بکشند و اعتراض کنند، حق ندارند! بالاخره قانونی هست و باید به آن پایبند بود. مردمی بودند که به هر دلیلی به این آقا برای ۴ سال رأی داده‌اند، حالا هم پشیمان هستند؛ ولی ابزار پشیمانی هم راه‌کار خودش را دارد. برای مثال فرض کنید شخصی خانواده و همسرش را نمی‌خواهد، ایرادی ندارد، برود طلاق بگیرد، ولی حق ندارد همسرش را بکشد. طلاق هم قاعده دارد باید مهریه و اثاث منزل را به او بدهد و... جامعه هم همین است و هر چیزی برای خودش حساب دارد.

* تصور می‌کنم هنوز نسبت وضعیت کنونی با محافظه‌کاری روشن نشده است. شما این وضعیت را محافظه‌کار نمی‌دانید و یا همان‌طور که فرمودید محافظه‌کاری امری است که اقتضای یک جامعه مدنی و شهری است. در هیچ صورتی به محافظه‌کاری در وضعیت امروز قائل نیستید؟

من محافظه‌کاری‌ها را یک جور دیگری می‌بینم و معنا می‌کنم، یعنی آن را در بسته تمدنی نگاه می‌کنم. محافظه‌کاری از نظر من این است که یک جامعه‌ای که دارد رشد می‌کند که از قضا جامعه‌ای است که فرهنگش دینی است و مردمش دیندار هستند و می‌خواهند این فرهنگ را بسط بدهند و داشته باشند و... اما اجازه ندهند این بسط پیدا کند. یعنی بیایند بر سر این رشد و تعالی موانعی بگذارند. در این شرایط، وضعیت محافظه‌کار به این معنی است که سیطره یک تمدن دیگر را قبول کنیم و مانع رشد تمدنی در جامعه خودمان بشویم. محافظه‌کاری وضعیت است که این حرکت درونی را رشد ندهند. شما اگر فرهنگ ملی و امکانات خود را رشد ندهید در یکجا متوقف می‌شوید و اسم این توقف از نظر من محافظه‌کاری است.

محافظه‌کاری هم فقط در سیاست نیست، بلکه در فرهنگ و جامعه هم هست که باز تعیین میزان آن هم شاخص می‌خواهد. وقتی شما توسعه را فقط در یک جهت متمرکز کردید و مثلاً فقط به شکم مردم می‌رسید و کاری به آموزش و پرورش و بهداشت و فرهنگ و... ندارید، این محافظه‌کاری است، چون ابعاد مختلف یک انسان را محدود به یک بعد کرده‌اید و مانع رشد همه‌جانبه او شده‌اید. شما هر چه به ساخت وجودی انسان‌ها که باید از یک فرهنگ متعالی نشأت بگیرد و به یک تمدن متعالی برسد، غافل شدید و این را ندیدید معنایش این است که محافظه‌کار شده‌اید. محافظه‌کاری به این نیست که بگوییم این شعار تند انقلابی داده است و باید اینگونه بود تا محافظه‌کار نبود. من به این وجه اصلاً باور ندارم. البته محافظه‌کاری به عدول از آرمانها و ارزش‌ها و شعارها و... هم ارتباط دارد و بسیاری از کرختی‌ها و سستی‌ها را هم شامل می‌شود؛ ولی به نظر من مهمتر از این‌ها پذیرش سیطره یک



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Shahab Ghayoumi

مهدی چمران:

قرار بود خودمان را فدای انقلاب کنیم، نه انقلاب را فدای خودمان!

محافظه کاری نسبت تنگاتنگی با منفعت طلبی دارد، اساساً آنچه انگیزه حفظ وضعیت موجود را برای محافظه کاران فراهم می کند منفعتی است که این وضعیت برای آنان به همراه دارد. در گفت و گو پیش رو، مهدی چمران، رئیس سابق شورای شهر تهران این نوع منفعت طلبی را در تقابل با روحیه و فرهنگ انقلابی گری توصیف کرده و مصادیقی از آن را در دوران بعد از انقلاب اسلامی پیگیری می کند. او می گوید علی رغم اینکه قرار بود ما خودمان را فدای انقلاب کنیم، عده ای با منفعت طلبی و اشرافی گری انقلاب در حال فدا کردن انقلاب برای منافع خودشان هستند. آنچه در ادامه می آید بخش نخست گفت و گو با مهدی چمران در پرونده «علیه محافظه کاری در سال چهلیم» است.

***آقای چمران در پرونده ای که به مناسبت چهلیمین سالگرد انقلاب اسلامی ترتیب داده شده، به بررسی فاصله ای می پردازیم که از یک سو با آرمانهای محوری انقلاب اسلامی و از سوی دیگر با روحیه انقلابی و انتقادی آن دوران، پیدا کرده ایم. این پرونده با عنوان «علیه محافظه کاری در سال چهلیم» قصد دارد از مجرای خوانش نوعی محافظه کاری منفعت طلبانه، با رویکردی انتقادی به تحلیل وضعیت امروز و نسبتش با آرمانهای انقلاب اسلامی بپردازد. در این راستا با توجه به اینکه شما مدتها از مدیران طراز اول شهر تهران بوده اید، فکر می کنید چه عواملی در ساختارهای مدیریتی ما موجب این فاصله گرفتن از آرمانها و روحیه انقلابی گری شدند؟**

این بحث و موضوع بسیار پیچیده است و نیاز به یک آسیب شناسی عمیق دارد. اما اگر ما بخواهیم به این وضعیت نگاه بیندازیم بهترین راه سنجش آن با همان دوران انقلاب است. اول انقلاب یک روحیه کاملاً انقلابی بر کشور حاکم شد و این تحول هم یک تحول درونی بود و در مدت کوتاهی بوجود آمد.

در اواخر جنگ از طرف دانشگاه به من گفتند شما زیاد به جنگ

می روید و نباید بروید. من گفتم اگر نمی خواهید استعفا می دهم. بعد دیدم برای چنین چیزی نباید استعفا بدهم و گفتم اگر می خواهید حکم مرا لغو کنید که همین کار را هم کردند

من گفت یکی دو نفر از اساتید معماری دانشگاه تهران را هم با خودت بیاور و ساختن بقعه را از نظر معماری هم بررسی کنید. من هم به ۲ نفر از دوستانم زنگ زدم و با هم رفتیم و آنجا را دیدیم و در نماز جمعه آمدیم هم شرکت کردیم. هنگام ظهر ما را به روستایی در نزدیکی آمدن بردند که خیلی زیبا بود و بالای یک کوه، خانه ای بود که قرار بود آنجا ناهار بخوریم. من دیدم کشتاری کرده اند و غذای مفصلی جلوی ما گذاشتند که بر مبنای روحیه مهمان نوازی، عادتشان بود و اتفاقاً از آن غذا به همه اهالی روستا هم می دادند. برای من که تازه از جبهه آمده بودم و گاهی اوقات در آنجا مجبور بودیم نان و حلوا ارده بخوریم و به طور کلی غذاهای جبهه خیلی ساده و محدود بود، دیدن آن سفره و آن غذاهای مفصل، خیلی سنگین بود و راستش را بخواهید اصلاً نتوانستم غذا بخورم؛ البته چیزی هم نگفتم ولی نتوانستم دست به غذا بزنم. یکی از آن دوستان من که خیلی آدم تیزی بود و هست، متوجه شد و پرسید جریان چیست؟ گفتم راستش دیروز آنجا بودم و آن فضا را دیدم، امروز اینجا آمدم و این فضا، نمی توانم هضمش کنم. بعد یکی از آقایان میزبان آمد و گفت این رسم ما است که برای مهمان گوسفندی می کشیم و از غذای آن به همه اهالی روستا هم می دهیم. اتفاقاً خودشان هم از افرادی بودند که به جبهه و جنگ کمک می کردند و خیلی هم پولدار و اهل بریز و بیاش نبودند، ولی به هر حال برای ما چیزی که می دیدیم با آن چیزی که در یک فضای انقلابی در جبهه ها می دیدیم همخوانی نداشت و این آدم را ناراحت می کرد.

عرض کردم که حتی وقتی من به خیابان های شهر می آمدم این تفاوت فضاها من را ناراحت می کرد و حالت خاصی به من دست می داد. بنابراین این شرایط، همان موقع هم در عده ای وجود داشت، ولی اکثریت جامعه ما آن حالت انقلابی و غیرمنفعت طلبانه را داشتند.

البته هنوز هم آن روحیه انقلابی وجود دارد. اما بعداً اتفاقی که افتاد این بود که بعد از اتمام جنگ و دوران سازندگی، متأسفانه تلاش شد این روحیه عوض شود. حتی یادم هست که تلاش می شد خیلی از مسائل صورت نمایشی و شیک و تا حدی هم غربی به خود بگیرد. مثلاً ما یک کنفرانس بین المللی برای بازسازی مناطق جنگ زده برگزار کردیم و من چون طبق معمول،

می شود گفت این تحول در خیلی ها عمیق بود، به خصوص کسانی که بعد از انقلاب به جنگ و جبهه رفتند، زندگی را رها کردند و بسیاری از آنها به درجه شهادت رسیدند. این ها کسانی بودند که تحول درونی آنها واقعاً عمیق بود. مثلاً ما شاهد بودیم که طرف دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا بود و درسش را رها می کرد و به جبهه می رفت و شهید می شد. یا مثلاً خود شهید آوینی و دیگران چنان تحولی را تجربه کرده بودند که تا آخر عمر شریفشان به مجاهده و ایشار و مقاومت پرداختند. این ها نشان می دهد که آن تحول چقدر عمیق بوده که توانسته آنها را اینگونه دگرگون کند و به آن سو بکشانند تا بدون هیچ چشم داشتی تا پایان جنگ خود را وقف کنند و جانفشانی کنند.

اما در همان زمان هم عده ای بودند که به گونه ای دیگر رفتار می کردند؛ با تفکرات دیگری غیر از آنچه در انقلاب اسلامی وجود داشت، دنبال زراندوزی بودند و از شرایطی که پیش آمده بود، سوءاستفاده می کردند. همان موقع، برخی ها دست به احتکار زده بودند و در خانه هایشان سوپرمارکت داشتند! من یکی از این ها را دیده بودم که در زیرزمین خانه اش سوپرمارکت درست کرده بود و من وقتی شنیدم تعجب کردم. چندی بعد هم فوت کرد و آن همه جنسی که انبار کرده بود ماند و او نتوانست از آنها استفاده کند. این هم نشان می دهد که آن تحول برای بسیاری درونی نبود و نشد.

به هر حال آن روحیه انقلابی خیلی ارزشمند بود و در زمان جنگ هم ادامه داشت و ما را متاثر می کرد؛ مثلاً وقتی وقتی من از جبهه به تهران می آمدم و در خیابان ولیعصر که در آن زمان هم مغازه ها بوتیک های زیادی در آن وجود داشت، قدم می زدم عصبانی می شدم؛ یعنی فضای شهر و پایتخت با آن فضای معنوی و غیرمنفعت طلبانه جبهه ها اصلاً قابل قیاس نبود و این ناراحت کننده بود.

***به طور عینی تر، خاطراتی از این تقابل دارید؟**

یک روز به آمدن رفتیم. یعنی برادرم که در آن دوران در اوقاف فعالیت می کرد و معاونت امامزاده ها و بقاع متبرکه را برعهده داشت، به من گفت در آمدن امامزاده ای است که می خواهند آن را بسازند بیا با هم برویم و آنجا را ببینیم. من تازه از جبهه آمده بودم و برادرم به

باید پذیرفت که داشتن زندگی انقلابی، کار سخت تری است از داشتن زندگی اشرافی. در یک زندگی انقلابی آدمی باید از خیلی چیزها که میل باطنی اش است، بگذرد و دنبال وسوسه‌های شیطنی خود نرود و متأسفانه این اتفاق در جامعه ما افتاد و گسترش و تعمیم پیدا کرد. یعنی در بین مردم روحیه منفعت طلبانه و دنیاطلبی رواج پیدا کرد

کاپشن به تن می‌کردم، از من می‌خواستند این کاپشن را بنوشم و مثلاً کت و شلوار به تن کنم، نه اینکه حرفشان درست نباشد، ولی این‌ها از نظر ما اهمیتی نداشت، آنچه مهم بد کار کردن در یک فضای جدی و علمی بود تا بتوانیم مشکلات را حل کنیم. یا مثلاً در اواخر جنگ از طرف دانشگاه به من گفتند شما زیاد به جنگ می‌روید و نباید بروید. من گفتم اگر نمی‌خواهید استعفا می‌دهم، بعد دیدم برای چنین چیزی نباید استعفا بدهم و گفتم اگر می‌خواهید حکم مرا لغو کنید که همین کار را هم کردند. حکم ما را رئیس دانشکده بودیم، با هماهنگی آقای نخست‌وزیر لغو کردند و ما بعد از آن فقط درس می‌دادم و بیشتر وقت‌م را در کارهای علمی و نظامی صرف می‌کردم. به نوعی احساس می‌کردم که گرایش به آن سمت زیاد شده است و در بسیاری از موارد حفظ روحیه انقلابی اصلاً ممنوع شده بود! مثلاً اگر می‌خواستیم مسافرت خارجی برویم می‌گفتند نباید ساده بروید و حتماً باید لباس خاصی بپوشید. حالا شاید حرفشان درست هم بود، ولی این روحیه کم‌کم حاکم شد به این صورت بعد از جنگ ما شاهد شیوع یک نوع دنیاطلبی بودیم؛ یعنی یک عده دنبال دنیا افتادند دنبال دنیا افتادند هم عدالت را زیر پا می‌گذاشتند. چون می‌خواستند خانه و اتومبیل فلان داشته باشند، زندگی و درآمد بیشتری داشته باشند و می‌افتند دنبال آلاف و اولوف دنیا، کما اینکه می‌بینیم عده‌ای افتاده‌اند.

*این مسئله را اگر به عنوان یک مسئله فرهنگی درک کنیم، به نظر می‌رسد نوعی نغی فرهنگی بود که بعد از انقلاب اسلامی قرار بود نهادینه و تثبیت شود. چرا در دل جمهوری اسلامی روحیه و فرهنگ انقلابی نغی شد؟

این مسئله فرهنگی در قالب تهاجم فرهنگی از درون و بیرون شکل گرفت. تهاجم فرهنگی‌ای بسیار قدرتمندی که حتی خدا و پیامبر (ص) و ائمه (ع) ما را هم هدف قرار داده بود، چه برسد به روحیات و عناصر موجود در انقلاب اسلامی را. مهاجمان فرهنگی که به نظر من هم داخلی بودند و هم خارجی، شروع کردن به زدن همه ارزش‌های ما از خدا بگیرد تا پایین. نتیجه همه این حملاتی که به تفکرات و ایدئولوژی ما شد توجه همه، اعم از مردم عادی و مسئولان را به زندگانی دنیوی معطوف کرد و آنها را از حالت انقلابی خارج کرد. در این شرایط مردم و مسئولان از قناعت، ایثار، گذشت، فداکاری و... دور می‌شوند و به خودخواهی، خودپسندی، تکبر، غرور و اشرافی‌گری می‌رسند و این‌ها سبب می‌شود دنبال راحت‌طلبی و منفعت‌طلبی و دنیاطلبی بروند.

به‌رحال باید پذیرفت که داشتن زندگی انقلابی، کار سخت‌تری است از داشتن زندگی اشرافی. در یک زندگی انقلابی آدمی باید از خیلی چیزها که میل باطنی اش است، بگذرد و دنبال وسوسه‌های شیطنی خود نرود و متأسفانه این اتفاق در جامعه ما افتاد و گسترش و تعمیم پیدا کرد. یعنی در بین مردم روحیه منفعت‌طلبانه و دنیاطلبی رواج پیدا کرد و ما امروز می‌بینیم مردم هم این روحیه را دارند و مثلاً روحیه ایثارگری و گذشت کمتر در جامعه دیده می‌شود؛ مگر در شرایطی خاص که به شدت اوج می‌گیرد.

البته آن روحیه انقلابی هم در بسترهای خاص خود وجود دارد و اتفاقاً به‌شدت هم تشدید شده است؛ یعنی مثلاً جوانان متدین و انقلابی ما قطعاً از اول انقلاب

بیشتر و معتقدتر شده‌اند. یعنی با اینکه این‌ها آن موقع را ندیده‌اند و درک نکرده‌اند ولی کاملاً روحیه انقلابی و مومنانه دارند و نباید این‌ها را نادیده گرفت. ولی با این حال، از سوی دیگر می‌بینیم که عده‌ای آمده‌اند و یک روحیه مصرفی و و فرنگی و دنیاطلبانه را رواج داده‌اند. مثلاً الان نزدیک کریسمس است، شما ببینید چه کارهایی می‌کنند! رواج این روحیات یعنی کنار گذاشتن روحیه اعتقادی، اسلامی، مکتبی، انقلابی، از خودگذشتگی، ایثار، خودسازی و کشورسازی.

این روحیه که به قول شما می‌توان آن را محافظه‌کاری هم نامید، بیشترین آسیب را اتفاقاً به کشورسازی می‌زند. مثلاً هویدا می‌گفت مگر ما بیکاریم، بیاییم تلاش کنیم و بسازیم و تولید کنیم، پول داریم از خارج وارد می‌کنیم! برای چه بیاییم تلاش کنیم؟ پول داریم، نفت داریم، می‌فروشیم و هر چه احتیاج داری از خارج وارد می‌کنیم. زمانی ما از دانشگاه دستگیر و سرباز صفر کردند و به ژاندارمری تحویل دادند تا ما را به بندر لنگه و بندر بوشهر و بندرعباس بفرستند؛ یعنی ما را تبعید کردند. هویدا برای بازدید به بندر لنگه آمد و گفت شما برای چه اینجا مانده‌اید، اینجا که جای زندگی نیست؟! گفت بروید یک جای درست و درمان زندگی کنید! یعنی به جای اینکه نخست‌وزیر کشور سربازان و کارگران را تشویق و ترغیب کند که کار کنند و آنجا را آباد کنند، می‌گفت اینجا که جای زندگی نیست، نه آبادی و نه آبادانی دارد، بروید یک جای خوب زندگی کنید! این روحیه‌ای است که جامعه را به جایی نمی‌رساند. بر مبنای این دیدگاه همیشه باید یک فرد پولدار باشد که پول‌ها را خرج کند و دیگران هم از او بهره ببرند و خودش هم تبدیل به یک نوکر شود. متأسفانه این رویکرد در طول این سال‌ها و دهه‌ها رشد کرد و این چیزی نیست جز همان اشرافی‌گری یا بهتر بگویم گاو شیرده بودن.

علاوه بر این روحیه، یک روحیه فرهنگی ضد دین و مکتب، یک روحیه سکولار و پلورال هم در کنارش قرار گرفت و یک عده‌ای از تئورسین‌ها هم آمدند و اینها را تئوریزه کردند؛ کسانی که پیشتر ما آنها را متخصص و شارح نهج‌البلاغه و سخنرانان بزرگ مکتبی و مذهبی می‌شناختیم به این تئوریه‌ها دامن زدند و ریشه‌های اعتقادات دینی و مکتبی را در بین مردم سست کردند و تا اندازه‌ای هم توفیق داشتند.

از طرف دیگر رسانه‌های بیگانه هم فضاهای غیرمذهبی و غیر مکتبی و ضد دین را بیشتر و بیشتر برجسته کردند؛ مجموعه این‌ها سبب می‌شود که عده زیادی، هر کسی که دستش به جایی می‌رسد با خودش می‌گوید من به اینجا رسیده‌ام و چند صیاحی اینجا هستم، باید بار خودم و پشت خودم را ببندم و وضعیت چیزی می‌شود که امروز مشاهده می‌کنید. متأسفانه این چیزی که می‌گویم را از خیلی‌ها شنیده‌ام؛ از کسانی که در جاهای مختلفی مدیر بودند. می‌گویند مگر من چند سال اینجا هستم! باید وقتی بیرون رفتم پشت خودم را بسته باشم.

*این همان منفعت‌طلبی محافظه‌کارانه‌ای نیست که شدیداً با آرمان‌خواهی و فضای کلی انقلاب اسلامی فاصله دارد و متأسفانه در عرصه‌های مختلفی جریان پیدا کرده؟ یعنی نه تنها در حوزه اقتصاد این اندیشه وجود دارد، بلکه در عرصه‌های سیاست و فرهنگ و... هم دیده می‌شود!

همین‌طور است. ما آمدیم خودمان را برای انقلاب فدا کنیم، نه اینکه انقلاب را فدای خودمان کنیم. شهید دکتر چمران یک دست نگاشته زیبایی دارد که وقتی ایامی که وارد ایران می‌شود، این را نوشته است. شاید این سومین دست نگاشته‌ای است که نوشته بودند؛ اولین دست‌نوشته را به مادرمان در فرودگاه نوشتند، دومی را بر سر مزار شهدای بهشت‌زهر نوشتند و این هم سومی بود که در آن می‌گوید «من آمدم همه‌چیزم را فدای انقلاب کنم، ولی چیزی ندارم، مالی ندارم و درویش و بی‌چیزم، قلم را هم که نثار انقلاب کرده‌ام و جانم هم که چیزی نیست که بخوام بدهم!» بعد در همان نوشته با خدا راز و نیاز می‌کند و می‌گوید آرزو دارم که وقتی چشم از جهان فرو می‌بندم همه‌چیزم را برای انقلاب داده باشم و هیچ چیز نداشته باشم! که همین‌طور هم شد و دعایش مستجاب شد. زمانی که به شهادت رسید فقط ۳۵ هزار تومان پول داشت که مجموعه حقوق‌هایش بود که در طول چند ماه در بانک جمع شده بود. ما هنوز هم آن را نگه داشته‌ایم. چون ایشان به‌عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی در بانک ملی شعبه پاستور در باجه مجلس شورای اسلامی حسابی برایش باز کرده بودند و چون رفته بود جبهه، حقوق ماهانه نمایندگی مجلسش را نگرفته بود؛ ماهی ۷ هزار تومان حقوق می‌گرفت که در طول پنج ماه شده بود ۳۵ هزار تومان.

ما این را نگه داشته‌ایم تا هم برای خود من و هم برای همه نمایندگان مجلس ما درس باشد؛ کسانی که می‌آیند نماینده می‌شوند و می‌گویند ما پیش از نمایندگی ماهی ۲۰ میلیون تومان درآمد داشتیم و الان حقوق مجلس برای ما کم است! می‌گویند حق ما چه می‌شود؟! ما باید حق فلان و بهمان بگیریم و... که واقعاً تعجب‌آور است. در حالی که ما آمدیم همه چیزمان را برای انقلاب بدهیم، نه اینکه از انقلاب چیزی بخواهیم و حتی بدتر همه چیزمان را از انقلاب به دست آوریم! اگر انقلاب اسلامی پیروز شد، به دلیل این روحیه بود، نه چیزی که امروز داریم می‌بینیم. شهید چمران در یک دست‌نگاشته دیگری می‌گوید هیچ منطقی قبول نمی‌کند که دشمن بیاید سرزمین ما را تسخیر کند، وقتی که ما حاضریم برای کشورمان خون و جان‌مان را بدهیم! این یک اصل است. اگر ما این‌طور نباشیم، می‌شویم مثل کویت که بعد از حمله عراق بسیاری از سران کشور و سرمایه‌دارهایشان حاضر نشدند مال و جانشان را برای کشورشان بدهند. حتی حاضر نبودند وقت بگذارند، چه برسد به فداکاری و

جانفشانی! ما دیدیم که طی آن حمله، در عرض یک روز همه‌شان کوییت را خالی کردند و با هلی کوپتر و هواپیما و اتومبیل شخصی ... تلاش کردند از مرزها خارج شوند. برخی از تجار و مردمشان هم به مرز آبادان آمدند و با کلی پول و طلا در خودروهایشان می‌خواستند وارد ایران شوند و وارد هم شدند. نتیجه هم این شد که صدام در یک روز همه آنجا را گرفت. در حالی که سلاح هم داشتند و می‌توانستند بجنگند ولی آن انگیزه را نداشتند و حاضر نبودند حتی یک زخم بردارند. این فرق می‌کرد با کسانی که آماده بودند به جبهه بروند و بارشادت و صلابت تمام مقابل دشمن بایستند و بجنگند و هیچ بیمی از شهادت هم نداشته باشند. حتی بسیاری از اینها آرزو می‌کردند که شهید بشوند؛ یعنی وقتی خدمت امام (ره) می‌آمدند می‌گفتند دعا کنید ما شهید شویم! فیلمهایش هنوز هم وجود دارد، که امام می‌فرمودند هر چه صلاح شما باشد، خدا نصیبتان کند.

بنابراین ما امروز شاهد روحیه‌ای منفعت‌طلب هستیم که می‌خواهد از انقلاب و ارزش‌های دینی و فرهنگی اسلام و انقلاب اسلامی بگیرد و پشت خود را ببندد و برود! یا مثلاً دوستان دیگری را دیده‌ام که مدام تلاش می‌کردند وزیر و نماینده بشوند، یک‌بار به یکی از این‌ها که از دوستان ماست گفتم چرا این کار را می‌کنید؟ گفت عمرم دارد تمام می‌شود، سنم دارد به ۵۰ سالگی می‌رسد ولی هنوز به جایی نرسیده‌ام! این‌ها فکر نمی‌کنند که هر کسی باید در هر کجا که هست وظیفه خود را انجام دهد، نه اینکه حتماً

است، نکته عجیب این است که بسیاری از این رویکردها و منفعت‌طلبی‌ها به عنوان حقوقی که باید و لازم است به مدیران و مسئولان اختصاص یابد، توجیه می‌شود و خود این منفعت‌طلبی و محافظه‌کاری را نهادینه می‌کند.

به همین دلیل است که کسانی که می‌خواهند بیایند و به مقام برسند و از آن مقام چیزی عاید خود یا خانواده‌شان بشود، برای خود حق قائل می‌شوند و می‌گویند من شهردار یا فرماندار یا استاندار، یا نماینده مجلس ... بوده‌ام و حالا باید به خاطر من فلان قانون را نادیده بگیرد یا فلان امتیاز را به من بدهد، من خودم دیده‌ام که می‌گویم، مثلاً گفته می‌شود حالا ما می‌خواهیم یک نیم‌طبقه یا دو اتاق روی پشت‌بام خانه خود اضافه بسازیم، شما چرا می‌گویید نه!

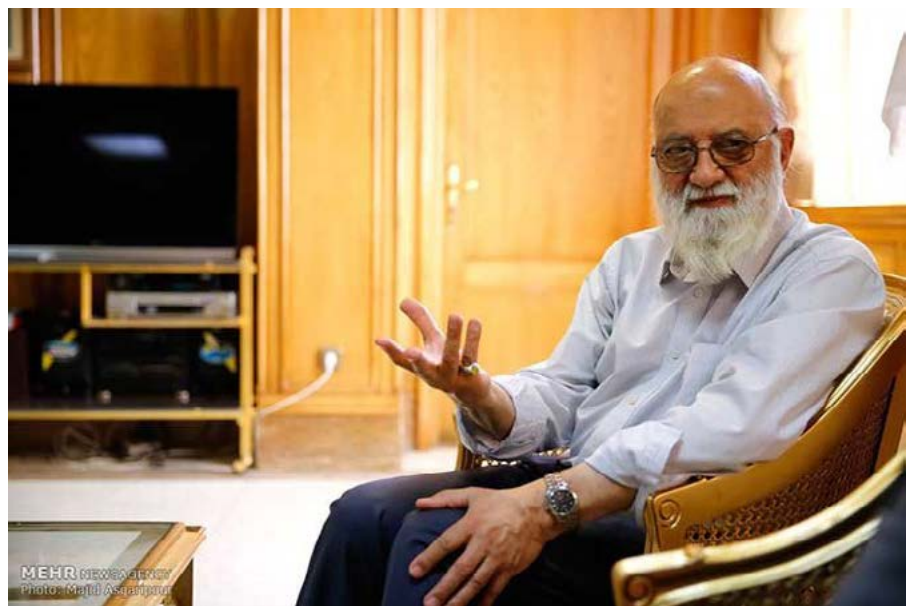
پرسش ما این است که چه کسی یا کدام قانونی این حق را برای شما ایجاد کرده است؟ چه کسی این حق را به شما داده که وقتی می‌خواهید، حقوق بگیرید، نجومی حقوق بگیرید؟ هیچ کسی در جمهوری اسلامی این حق را ایجاد نکرده است. حتی در کشورهای غیراسلامی هم این‌طور نیست، چرا باید در کشور ما که دینی و مذهبی و مکتبی است اینگونه باشد؟ من خانه لنین را در شوروی دیده‌ام، یک اتاق درازی بود که یک بخش خیلی کوچکی داشت که با چوب جدا کرده بودند و یک تخت خیلی ساده و یک صندلی چوبی داشت. آن طرف هم یک میز بود و چند تا صندلی، که دفتر کار کسی بود که در روسیه انقلاب کبیر را راه

ما بیاییم بگوییم که بنده وزیر و کیل و رئیس‌جمهور و فلان شده‌ام و طبیعی یا موجه است که فلان حق را داشته باشم! یا دیگر خوب نیست در یک خانه معمولی و آپارتمانی زندگی کنم و باید خانه ویلایی چند میلیاردی داشته باشم! این‌ها چیزهایی است که ما را به انحراف می‌کشاند و متأسفانه امروز پیش آمده است و بین ما و آرمانها و جامعه مطلوب انقلابی فاصله انداخته است. ما امروز با یک دوگانگی مواجه هستیم؛ دوگانگی بین نسل انقلابی امروز، و نسل انقلابی دیروز ما. اینها خیلی از هم فاصله دارند که حالا نمی‌خواهم از کسی اسم بیاورم ولی آنچه دیروز از مختصات انقلابی‌گری بود، امروز رها شده است. نسل دیروز انقلابی ما مانند مرحوم لاجوردی که با آن همه ددبیه و کبکبه با دوچرخه در شهر رفت و آمد می‌کردند؛ یا یکی دیگر

اینها همه چیز را برای خودشان می‌خواهند و فکرهایشان را هم کرده‌اند و مسیرها و پاسپورت‌هایشان آماده است. حتی برخی‌شان در خارج از کشور برای خودشان زندگی درست کرده‌اند؛ مثل آن رئیس بانکی که اختلاس و فرار کرد و رفت و الان در آنجا زندگی می‌کند و فکر می‌کند که آدم موفق است! اگر زندگی و موفقیت این است که موفق تر از این‌ها یزید و معاویه بودند

از انقلابیون قدیم که امروز را نمی‌دانم به علت کهولت سن هنوز دوچرخه سوار می‌شوند یا نه، ولی منزلشان در امیریه بود و تا همین چند سال پیش با دوچرخه به محل کارشان که در خیابان شهید استاد نجات‌اللهی بود می‌رفتند. تا به حال هم کسی از آنها و استفاده از دوچرخه در حمل و نقل عکس و فیلم نگرفته است؛ در حالی که اینها هم مسئول بودند و مسئولیت‌های مهم هم داشتند. یا مثلاً بسیاری دیگر از انقلابیون که هنوز هم با همین سادگی زندگی می‌کنند، ولی از طرف دیگر کسانی را امروز می‌بینیم که تا می‌رسند مهلت نمی‌دهند، می‌خواهند چپاول کنند و انقلاب را فدای خودشان و منافعشان کنند.

اینها همه چیز را برای خودشان می‌خواهند و فکرهایشان را هم کرده‌اند و مسیرها و پاسپورت‌هایشان آماده است. حتی برخی‌شان در خارج از کشور برای خودشان زندگی درست کرده‌اند؛ مثل آن رئیس بانکی که اختلاس و فرار کرد و رفت و الان در آنجا زندگی می‌کند و فکر می‌کند که آدم موفق است! اگر زندگی و موفقیت این است که موفق‌تر از این‌ها یزید و معاویه بودند، ولی آیا موفقیت واقعاً این است؟ یا موفقیت آن است که ما یک کشور آباد، آزاد، توانمند و نیرومند را بسازیم؟ و در عین حال اگر به خانه خودمان رفتیم، روی تشک معمولی بخوابیم و برآیمان مهم نباشد چه غذایی می‌خوریم، یا چه خودرویی سوار هستیم؟ من فکر می‌کنم این لذت دارد، نه اینکه در پر قو زندگی کنیم، ولی یک اختلاف طبقاتی شدید را در جامعه ایجاد نکنیم. خودمان لای پر قو بخوابیم و یکی دیگر روی کارتن بخوابد. دیدن کارتن‌خواب در خیابان همه آن لذت‌ها را از بین می‌برد و اگر کسی می‌تواند با وجود آنها، خودش از این زندگی لذت ببرد، قطعاً و یقیناً از انسانیت به دور



انداخته بود، ولی زندگی‌اش این‌طور ساده بود. اتفاقاً همین سادگی سبب می‌شود که آن‌ها موفق شوند، چون مردمشان می‌دیدند یک آدم ساده‌زیست رهبری جنبش و انقلاب را به دوش گرفته از او پیروی می‌کردند و تبعیت داشتند.

حالا ما که اعتقادات مکتبی و مذهبی داریم و سرلوحه ما باید حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد - که هیچ‌کسی را نمی‌توانیم مثال بزیم که از پیامبر (ص) و علی (ع) ساده‌زیست‌تر باشد - چرا باید دچار چنین وضعیتی شویم؟ حضرت امیر (ع) کفشان را خودشان وصله می‌زدند و لباس و غذایشان در سطح پایین‌ترین افراد جامعه آن زمان بوده است. ما که چنین الگو و امامی داریم که هیچکس به مقامات ایشان نمی‌رسد، حالا

به مقام و پستی برسد! وقتی با این دیدی که برخی از دوستان دارند بخوابیم نگاه کنیم، بله بعدش به اختلاس هم ختم خواهد شد! چون گویی این‌ها نیامده‌اند خدمت کنند، بلکه آمده‌اند به جایی برسند و بار خودشان را ببندند. انقلاب اسلامی و آرمانهای انقلاب را کسانی رشد و تحقق می‌دهند که با نگاه خدمت آمده باشند و مانند شهدا حتی حاضر باشند جانشان را برای انقلاب و دین بدهند، نه اینکه بخوانند انقلاب اسلامی را فدا کنند تا خودشان به جایی برسند.

✳️ فارغ از اینکه چنین رویکرد منفعت‌طلبانه‌ای تا حدی در مدیریت جامعه ایجاد شده

در خاطر دارم که اوایل انقلاب یکی از چهره‌هایی که در دولت موقت بودند می‌گفت انقلاب تمام شد، و الآن دیگر باید پیمانکاران ببینند و کارها را توزیع کنیم و نفت را بفروشیم و سرمایه‌گذاری کنیم و زندگی راحتی را برای مردم فراهم کنیم و اینها. یعنی دوباره همان لفت و لیس‌ها و سبک زندگی‌ای را که پیش از انقلاب وجود داشت ایجاد کنیم. حتی در همان دولت، به رئیس برنامه بودجه می‌گفت چرا شما نفت را کم می‌فروشید؟

است و نمی‌توان نام انسان را بر او گذاشت. حتی دنیای غرب که یک جهان غیردینی است هم این را نمی‌پذیرند، حتی لیبرالیسم و کاپیتالیسم هم معتقد است، اگر خودش می‌خواهد در این شهر راحت زندگی کند، به تنهایی نمی‌تواند این کار را بکند و فقط موقعی می‌تواند راحت باشد که این راحتی به نوعی بین همه توزیع شده باشد؛ یعنی یک عدالت اجتماعی نسبی به وجود آمده باشد و ما خودمان باید این عدالت اجتماعی را به وجود بیاوریم و گرنه هر چقدر به طور شخصی در ثروت و ناز و نعمت باشیم، زندگی راحتی نخواهیم داشت.

*** به یک تمایز و گسست در میان نسل‌های انقلابی اشاره کردید؛ مایلیم روی این نسل متاخر بیشتر تأمل کنیم. شما مدت‌ها رئیس شورای شهر تهران، یعنی پایتخت کشور بودید و طبعاً باید این فضای غیرانقلابی و محافظه‌کارانه و منفعت‌طلبانه را از نزدیک درک کرده باشید. به عنوان چهره‌ای که انقلابی شناخته می‌شود چقدر با این فضای چالش داشتید و مصادیق آن چالش‌ها چه بوده است؟**

متأسفانه از همان اوایل انقلاب تا به امروز، یک عده از ما فکر می‌کردند که انقلاب صرفاً یک رفرم سیاسی است، نه یک رفرم اساسی زیرساختی در حوزه‌های فرهنگی و معنوی و روحی. البته انقلاب اسلامی یک رفرم سیاسی و اقتصادی، هم است، ولی اصلش همان رفرم معنوی و فرهنگی است. اتفاقاً دکتر چمران در این زمینه چند سخنرانی دارند و خیلی جالب است که می‌گویند بله رفرم سیاسی در انقلاب هست و ما این کار را کردیم و شاه را به زیر کشیدیم و یک عده به‌عنوان چهره‌های انقلابی سرکار آمدند، ولی اصل قضیه چیز دیگری است.

من در خاطر دارم که اوایل انقلاب یکی از چهره‌هایی که در دولت موقت بودند می‌گفت انقلاب تمام شد، و الآن دیگر باید پیمانکاران ببینند و کارها را توزیع کنیم و نفت را بفروشیم و سرمایه‌گذاری کنیم و زندگی راحتی را برای مردم فراهم کنیم و اینها. یعنی دوباره همان لفت و لیس‌ها و سبک زندگی‌ای را که پیش از انقلاب وجود داشت ایجاد کنیم، حتی در همان دولت، به رئیس برنامه بودجه می‌گفت چرا شما نفت را کم می‌فروشید؟ رئیس برنامه بودجه هم جواب داد این نفت سرمایه‌ای

برای آیندگان است و ما باید هر چقدر که نیاز داریم، بفروشیم و مجاز نیستیم هر چقدر دلمان خواست مفت بفروشیم؛ اما این آقا نه، باید بفروشیم و ریخت و پاش کنیم و همه را راضی نماییم.

البته سازندگی و آبادانی خوب است ولی راهش این نیست. یعنی نباید دوباره به همان زمانی برگردیم که اندکی از مردم خوش باشند و بچاپند و کشور مدام وابسته باشد. خوشی و شاد بودن خوب است، اما شادمانی واقعی، نه الکی خوش بودن. شادی امری درونی است، ولی متأسفانه مردم ما گاهی اوقات الکی خوش بودن را با شادی و نشاط واقعی اشتباه می‌گیرند. خلاصه اینکه آن دو مسئول در دولت موقت و آن دو دیدگاه همواره با هم درگیر بوده‌اند و تا همین امروز هم این درگیری ادامه دارد.

الآن هم این تفکر در جامعه ما و میان مسئولان وجود دارد و به‌خصوص شما موقع انتخابات این را می‌بینید. عده‌ای می‌خواهند همه مردم را راضی نگه دارند و با دادن یکسری شعارها و وعده‌ها تلاش می‌کنند همه را راضی کنند و رای بیاورند. هر جایی می‌روند؛ برای مثال در جمع جوانان می‌گویند دانشجوی برای کنکور زیاد داریم و باید دانشگاه‌ها را زیاد کنیم که همه بتوانند راحت درس بخوانند. این را می‌گویند تا جوانان راضی شوند.

باز مثالی را که خود شاهدش بودم را به شما بگویم؛ یک‌زمانی شورایی در وزارت علوم بود که می‌خواستند برای رشته هنر، زیررشته‌ها و مقاطع تحصیلات تکمیلی را تصویب کنند و من را هم به عنوان آدمی که در دانشکده هنر و معماری فعالیت داشتم و مقداری به این فضاها وارد بودم دعوت کردند. من در آن جلسه گفتم چرا می‌خواهید این‌ها را گسترش دهید، در حالی که تعداد دانشجویان معماری ما الآن با تعداد دانشجویان معماری در کشور آمریکا برابر است؛ این‌ها کجا می‌خواهند کار کنند؟ آیا واقعاً ما به این میزان دانشجوی معماری نیاز داریم؟ آیا فکری برای توزیع عادلانه کار برای این حجم از دانشجوی که فارغ‌التحصیل می‌شوند، کرده‌اید؟ به من گفتند به خاطر اینکه این‌ها را «راضی نگه داریم» فعلاً فوق لیسانس و دکتری بگذاریم تا «سر این‌ها گرم شود». این یک دیدگاه کاملاً اشتباه است. این کارها را باید بر اساس طرح جامع و چشم‌اندازهای دقیق و بلندمدت انجام دهیم. این‌ها، نه اینکه بگوییم «سرشان فعلاً گرم باشد!».

این دیدگاه که می‌گوید سر ملت را گرم نگه داریم، در حوزه‌های دیگر هم هست و بر همین مبنا، شخصی که رئیس جمهور هم می‌شود می‌گوید سر ملت را گرم کنیم تا این دوره ۴ ساله ما بگذرد و تمام شود و در انتها هم بگوییم که ما کاری کردیم و ملت را هم راضی نگه داشتیم. این متأسفانه دیدگاهی است که به ما ضربه زده و می‌زند. در مقابل دیدگاهی قرار داد که می‌گوید ما مقاوم هستیم و باید با استقامت و محکم جلو برویم و کارها را درست و دقیق انجام دهیم. مثلاً حضرت آقا خیلی محکم می‌گویند من انقلابی هستم! این را با سستی و پنهانی هم نمی‌گویند، در حالی که بسیاری با نوعی رودربایستی و با ترس و لرز می‌گویند ما انقلابی هستیم، یا مثلاً وقتی می‌خواهند «مرگ بر آمریکا» بگویند، از ته دل نیست، بلکه ظاهرسازی است. این انقلابی بودن محکم، یعنی من به اصول انقلاب پایبند هستم و دارم جلو می‌روم. ما نباید پس بزنیم و پا پس بکشیم، اما این تفکر وجود دارد و همه‌جا هست.

*** در شورای شهر و شهرداری تهران هم با این فضا درگیر بودید؟**

ما که به شورای شهر آمدیم، تفکری که در شهرداری باب شده بود، تفکری به جا مانده از دهه ۷۰ بود، تفکری مبتنی بر نوع خاصی از اشرافی‌گری و پولدارمحوری بود و متأسفانه این در جاهای دیگر هم رسوخ کرده بود. حتی شاید بتوان گفت که این تفکر اساساً از شهرداری باب شد و به جاهای دیگر نفوذ و رسوخ کرد. حتی بر مبنای این دیدگاه عده‌ای گفتند «کسانی که نمی‌توانند و پول ندارند در تهران بمانند، تهران را ترک کنند!» گفتند «تهران را شهر گرانی می‌کنیم تا کسانی که توان مالی ندارند از تهران بروند!» و اصل این نگاه مینایش این بود که ما باید در کشور یک‌عده فدایی بدهیم، یک‌عده باید خرد شوند، تا ما بتوانیم اقتصاد شهرمان را رشد دهیم. این تفکر غلط و غیرانقلابی و محافظه‌کارانه متأسفانه در دولت هم بود و می‌خواست اقشار کم‌برخوردار و مستضعف را خرد کند تا تهران تبدیل به یک شهر مرفه و مثلاً توسعه‌یافته بشود. این در حالی بود که انقلاب ما، انقلاب مستضعفان بوده است. اگر همین مردم معمولی و اقشار مستضعف نباشند، چه کسانی می‌توانند ببینند کشور را حفاظت و نگهداری کنند؟ آن اشراف، پولدارها و خارج‌نشین‌ها که حاضر نیستند از خودشان بگذرند و از کشور محافظت کنند؛ اینها نمی‌توانند روحیه انقلابی را در کشور زنده نگه دارند، بلکه اتفاقاً باعث موت آن می‌شوند.

ما هم وقتی به شورای شهر و شهرداری آمدیم، با یک شرایط اشرافی مواجه شدیم. یاد هست به اتاق شهردار رفتیم و وقتی فضای آنجا را دیدیم، گفتیم هر چه فرش در اینجا هست جمع کنید و ببرید جایی که از آن استفاده

این دیدگاه که می‌گوید سر ملت را گرم نگه داریم، در حوزه‌های دیگر هم هست و بر همین مبنا، شخصی که رئیس جمهور هم می‌شود می‌گوید سر ملت را گرم کنیم تا این دوره ۴ ساله ما بگذرد و تمام شود و در انتها هم بگوییم که ما کاری کردیم و ملت را هم راضی نگه داشتیم. این متأسفانه دیدگاهی است که به ما ضربه زده و می‌زند

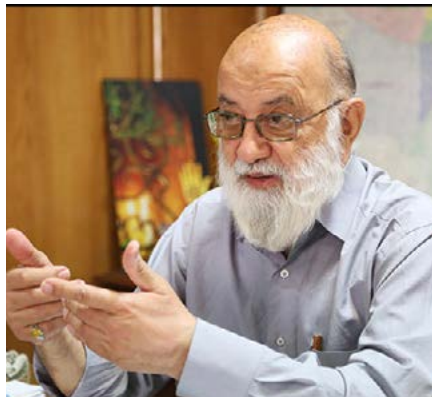
شود. چون کف آن اتاق سنگ مرمر گران‌قیمتی بود و در دیوار پوشیده از چوب‌های خالص ارزشمندی بود و ... گفتیم دیگر این فرش‌ها را می‌توانیم نداشته باشیم و جای دیگری از آنها استفاده بهترش شود.

یادم هست که روی میز یک طبق میوه گذاشته بودند که نیم‌متر ارتفاع میوه‌ها بودا همان روز گفتم از این به بعد در تمام شهرداری و شورای شهر، گذاشتن میوه در جلسات ممنوع است. جلسه که جای میوه خوردن نیست، کجای دنیا این‌طور است؟! فقط شاید در برخی شیخ‌نشین سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس این‌طور باشد که مردم و مسئولان‌شان از مسرف‌ترین آدم‌های روی زمین هستند و ما نباید خودمان را با آنها مقایسه کنیم. خلاصه اینکه وجود میوه در جلسات ممنوع کردم و تا آخر شورای سوم هم در جلسات چیزی جز یکسری شکلات‌های کوچک و خاصی که معروف شده بود، برای خوردن پیدا نمی‌شد. گاهی هم

ندارد. در همین انتخابات شورا یکی می‌آمد میلیاری تبلیغ می‌کرد و کف خیابان‌ها را هم پوستر می‌چسباند و می‌دیدیم نفر ششم یا هفتم شده است! تازه آن هم برای این بود که اسمش در لیست فلان و بهمان بوده که رای آورده. یعنی اگر اسمش در آن لیست نبود، قطعاً با این پول خرج کردن‌ها، رای نمی‌آورد. پس این خرج‌ها به درد نخورد.

خود ما هم اگر لیست نمی‌دادیم و مردم این لیست‌ها را نمی‌شناختند و به آنها رای نمی‌دادند، هر قدر هم پول خرج می‌کردیم رای نمی‌آوردیم. نه پوسترها و بیلبوردها و نه پلاکاردها و هدیه دادن‌ها رای جمع نمی‌کند. ما در انتخابات دوم که سال ۸۱ برگزار شد، پشت یک تقویم که اندازه کف دست بود اسم اعضای لیستمان را نوشتیم و آن طرفش هم تصویر تقویم سال ۸۲ را چاپ کردیم، همین. رقبای ما بنرهای گران‌قیمتی چاپ می‌کردند و آن موقع هم بنر مثل حالا نبود که ارزان باشد، چون کم بود، خیلی گران بود. اتفاقاً یک نفری که تمام بزرگراه شهید مدرس را پر از بنر کرده بود و الان هم ایران نیست و جزء خارج‌نشین‌هاست و در رادیو و تلویزیون‌های بیگانه کار می‌کند، همان موقع با آن همه خرج کردن برای تبلیغ، نتوانست رای بیاورد. نمی‌خواهم بگویم تبلیغات تأثیری ندارد، ولی تبلیغ صرف، چیزی نیست که واقعا مؤثر باشد.

من خودم چون پولی برای این کار نداشتم، چیزی هزینه نمی‌کردم، ولی هزینه‌هایی هم که بود، تقسیم می‌کردیم و به هر کدام هزینه اندکی می‌افتاد و پرداخت می‌کردیم. به نظر من این رفتارها تأثیرات خود را می‌گذارد؛ اگر یک مسئولی بیاورد پای این سازه‌ریستی و قناعت بایستد و مقاومت کند و از متلک گفتن‌ها و غیره، ترسد، تأثیر می‌گذارد و روال تا حد زیادی اصلاح می‌شود. به خود ما که در شورا بودیم خیلی متلک‌ها گفته شد، مثلاً به ما می‌گفتند اینجا را کرده «شعب ابی‌طالب»! اینجا را کرده «رئذ»! و... من هم هر وقت اینها را می‌شنیدم، می‌گفتم «الحمدلله!»! اینکه بتوانیم قناعت کنیم و اسراف نکنیم، واقعا جای شکر دارد. من معتقدم همین امروز بسیاری از دردهای جامعه ما با «قناعت» درمان می‌شود. چشم‌وهم‌چشمی‌هایی که در عرصه‌های اقتصادی و مصرف در کشور ما رواج پیدا کرده است واقعا اسف‌بار است و قناعت اینها را تا حد زیادی درمان می‌کند. چرا یک مسئول باید برود یکجا صبحانه‌ای بخورد و میلیونی خرج بشود؟ چرا برای کنگره‌ها و اجلاس‌ها و همایش‌ها باید چنین پول‌هایی خرج بشود؟ وقتی آدم زندگی حضرت امام (ره) و حضرت آقا را می‌بیند که به آن صورت ساده و مبتنی بر قناعت است، این رفتارها چه معنایی دارند؟ به همین خاطر است که منش و رفتار آن بزرگواران بر دیگران تأثیر دارد، ولی بسیاری از مسئولان دیگر حتی بر خانواده خودشان هم تأثیری ندارند. البته در حد معمول و نرمال‌ش و به میزانی که حفظ آبروی کشور ما باشد، باید وجود داشته باشد. ولی آبرو که فقط به این چیزها نیست. ما باید بدانیم که آن‌گونه اشرافی زندگی کردن معنایی ندارد جز اینکه در سوی دیگر این داستان، عده‌ای از زندگی عادی و معمولی محروم شده‌اند. چون قاعدتاً وقتی این کفه ترازو بالا می‌رود، آن کفه دیگر ترازو پایین می‌آید و عده‌ای در شهر و کشور ما هستند که باید زندگی عادی و معمولی‌ای داشته باشند ولی به خاطر زیاده‌خواهی ما از حداقل زندگی هم برخوردار نیستند.



آن یک مراسم افتتاحیه می‌گرفتند! ما گفتیم اینکه نمی‌شود، یک‌دفعه بیاید پل را افتتاح کنید و تمام شود، نه اینکه بیاید یک پروژه را چهار بار افتتاح کنید و کار تبلیغاتی انجام دهید. این اعتراضات و تذکرات به هر حال تغییراتی را در برخی روندهای غلط ایجاد کرد.

***یکی از ویژگی‌های جریان محافظه‌کار همین بحث تبلیغاتی و نمایشی است. محافظه‌کاری از آنجا که یک جریان منفعت‌طلبانه است، استفاده‌اش از رسانه اولاً حداکثری و حتی افراطی است و ثانیاً این استفاده عموماً مبنی بر ارائه واقعیت کاذب است. در این معنا ما با یک پرنیت‌سازی کاذب که معمولاً اصل موضوع و واقعیت را پنهان می‌کند طرفیم. مایلیم در پایان این بحث به این نکته هم اشاره کنیم؛ بویژه که نهادهای متولی کلان‌شهرها در این خصوص جایگاه برجسته‌ای هم دارند.**

انصافاً زمانی که ما در شورای شهر و شهرداری بودیم، دنبال تبلیغات نبودیم؛ اینطور نبودیم که مثلاً وقتی می‌خواهیم کاری کنیم کلی خبرنگار را بیاوریم که جار بزنند، ما داریم این کار را انجام می‌دهیم. چون واقعا در برخی کارها نیازی به بردن خبرنگار نیست. حتی بسیاری از بازدیدهایی که ما می‌رفتیم، اصلاً خبرنگار نمی‌بردیم و اعتقادی هم به این کار نداشتم. اتفاقاً خیلی بازدید داشتیم ولی اینها رسانه‌ای نمی‌شد. تا جایی که رسانه‌ها مدام به ما گلایه می‌کردند که چرا ما را خبر نمی‌کنید.

من اگر خودم بودم و خودم هیچگاه خبرنگاری را خبر نمی‌کردم، اما حالا دوستان دیگری بودند که می‌گفتم بد است، شاید به آن‌ها ظلم شود و بر این مبنا به روابط عمومی خبر می‌دادم که اطلاع‌رسانی کنند تا خبرنگاران بیایند. اگر رسانه‌ها را رصد کنیم هیچ‌وقت در صفحات اول رسانه‌ها هم نبودیم. به نظرم این روحیه را باید حفظ کنیم، نه اینکه همیشه دنبال مطرح کردن خودمان باشیم. من نمی‌خواهم ادعا کنم انقلابی هستیم، و هنوز در خود نمی‌بینم که این را درباره خود بگویم. وقتی خودم را با شهدا و انقلابیون واقعی مقایسه می‌کنم می‌بینم هنوز فاصله زیادی با آنها دارم.

حتی در جریان تبلیغات انتخاباتی هم ما هیچ‌گاه از این برنامه‌های شام و ناهار دادن و پول خرج کردن و... حتی یک بار هم نداشتم. حتی برای چاپ پلاکارد و پوستر، سرمایه‌ای نگذاشتم، چون فکر می‌کردم به درد نمی‌خورد و واقعا هم به درد نمی‌خورد. این کارها، کارهایی است که عادت شده، وگرنه تأثیری روی مردم

که اعضا خسته و گرسنه می‌شدند یکسری بیسکوئیت می‌آوردند که با چای بخورند. چون عموماً جلسات ما چهار ساعت طول می‌کشید و برخی واقعا خسته و گرسنه می‌شدند.

شاید پول این میوه و شیرینی و در قبال بودجه شهرداری به آن صورت اهمیتی نداشت، اگر چه همان هم اگر در طول سال جمع می‌کردید مبلغ قابل توجهی می‌شد، ولی ما اگر با این مخالف بودیم به خاطر مقابله با همان رواج روحیه مصرفی و بریز و بپاش‌ها در نهادها بود. چون ما نیامده‌ایم اینجا بخوریم یا از امکانات استفاده کنیم، بلکه هدف ما خدمت است و حتی گاهی باید از خودمان بزنیم و کار را با هزینه خودمان پیش ببریم. حتی اگر برای بازدید یا شرکت در جلسات به مناطق می‌رفتیم و می‌دیدیم میوه آورده‌اند، اعتراض می‌کردیم. برخی اوقات می‌گفتند برای پذیرایی از شما آوردیم، می‌گفتم اشتباه کردید! این کار غلط است و نباید می‌آوردید. من چه رئیس شورا باشم چه آدم دیگری باشم، معنی ندارد میوه بیاورید؛ مگر من برای مهمانی آمده‌ام؟ برای کار آمده‌ام.

***چقدر این رفتارهای شما در تغییر وضعیتی که حاکم شده بود مؤثر واقع شد؟**

به هر حال تأثیر می‌گذارد. ما سعی‌مان را کردیم و تلاش ما هم حاکم کردن سادگی و قناعت در قبال آن روحیه اشرافی‌گری در شورا و شهرداری بود. مثلاً گفتیم اتومبیل‌ها همه باید معمولی ساخت ایران باشد، کسی حق ندارد اتومبیل دیگری غیر از خودروهایی معمولی داخلی سوار شود؛ یا مثلاً مسافرت‌ها را کنترل کردیم و اینها چیزهایی بود که روی مردم تأثیر می‌گذارد و باید اصلاح شود.

در این شرایط دوستانی بودند که شب و روز، به طور جهادی کار می‌کردند و خود ما مرتب در شورای شهر بودیم. یا مثلاً شهرداران مناطق، مدیران و معاونان شب و روز نداشتند و مدام درگیر کار بودند. مثلاً بسیاری از بازدیدهای ما نصف شب، یا صبح خیلی زود انجام می‌گرفت و شاهد تلاش مدیران و شهرداران مناطق بودیم. شاید این‌ها گفتنی نباشد، ولی خیلی از جاها را که می‌خواستند صبح افتتاح کنند، من خودم آخر شب می‌رفتم، ببینم این‌ها چه کار می‌کنند؛ چون دیده بودم گل را می‌آوردند و همین‌طور رویش خاک می‌ریزند و یا گل‌دان‌ها را می‌کارند و می‌گویند اینجا گل کاشتیم و افتتاح می‌کنند و بعد هم رها می‌شود. یا مثلاً یک آسفالت عجله‌ای را برای روز افتتاحیه، یک‌شبه می‌ریزند و دو ماه و شش ماه دیگر هم خراب می‌شود. یعنی شب قبلش معلوم می‌شود که یک عده دارند تند تند کار می‌کنند که فردا صبح که شهردار، اعضای شورا یا رئیس مجلس یا وزیر می‌خواهد بیاید، مراسم افتتاحیه خوب برگزار شود.

به همین دلیل من بدون هماهنگی و پنهانی و تنهایی می‌رفتم می‌دیدم و اگر می‌فهمیدم قضیه این‌طوری است، فردا می‌گفتم که آن گل‌ها گل نیست، گل‌دان است که زیر خاک گذاشتید. این آسفالت را دیشب ریخته‌اید که هنوز گرم است و دوامی نخواهد داشت. می‌گفتم این‌ها یعنی پول حرام کردن، یعنی نابود کردن بیت‌المال و همه سعی‌مان را می‌کردیم که این اتفاقات نیفتد.

یا مثلاً گاهی می‌خواستند یک پل را افتتاح کنند که چهار تا رمپ و لوپ داشت، هر دفعه برای یک رمپ



مدیران جوان انقلابی در معرض خطر تلفن، قدرت طلبی و محافظه کاری

۴۰ سال بعد از رخداد بی سابقه انقلاب اسلامی سال ۵۷؛ حالا در مرحله شتاب گرفته تغییر افراد در ساختار قدرت در بخش‌های مختلف اداره جمهوری اسلامی ایران، خطر جدی گرفته نشده رابطه قدرت و محافظه کاری به صورت جدی در کمین مدیران جوانی قرار گرفته است که به یکباره در معرض اداره بخش‌های بزرگی از جامعه قرار گرفته‌اند؛ در حالی که در شرایط بسیار پیچیده‌تری از انقلابیون نسل اول و دوم قرار گرفته‌اند.

نسل اول و دوم مدیران جمهوری اسلامی که به ساختار قدرت وارد شدند؛ در شرایطی استثنائی و خاص اداره جامعه انقلابی و بحرانی به عهده‌شان قرار گرفت. آنها در دو موقعیت ویژه وارد ساختار شدند اول آنکه اکثر آنها ارمانگرایانی غلیظ با اراده‌ها و انگیزه‌های الهی و غیرمادی بودند که ابایی از هزینه دادن در راه انقلاب نداشتند؛ چه هزینه‌های مادی و چه هزینه‌هایی معنوی همچون آبرو و تهمت و... آنها معتقد بودند که مدیریت و وظیفه‌ای الهی است که بر حسب تکلیفی شرعی بر دوشان گذاشته شده است و حالا باید در برابر مردمی که به حق تقدیس می‌شدند و مستضعفین خوانده می‌شدند ادای وظیفه کنند. قرار گرفتن در هر موقعیت بالاتر در هرم قدرت جمهوری اسلامی برای اکثر مدیران انقلابی نسل اول نه تنها فضیلتی به شمار نمی‌رفت بلکه وظیفه‌های سنگین‌تر و سخت‌تر متوجه‌شان می‌کرد که از پس آن برآمدن تنها دغدغه جدی پذیرش آن بود. این افتخاری برای آنها بود که می‌توانستند در موقعیت ایران بعد از انقلاب چرخاندن یک پیچ کوچک بعد از انقلاب نصیب‌شان شود؛ قدر می‌دانستند و ولایت خود بر زیرمجموعه‌شان را ادامه‌ای بر ولایت الهی امام بر جامعه می‌دانستند. اما موقعیت خاص دوم آن بود که شرایط پیچیده اوایل انقلاب و جامعه بحران‌زده ایران که بلافاصله

توان غلبه مدیریت ایرانی بر شرایط طبیعی محافظه کاری نیز وجود دارد.

در این شرایط پیچیده که بنابه تعبیر رهبر این انقلاب پرچمی که از هزارو چهارصد سال پیش رسول‌الله برافراشته کرده بود بالاخره به دست مردمانی در این سرزمین افتاده بود و اگر این انقلاب در آن شرایط شکست می‌خورد «اسلام چنان سلی می‌خورد» که تا سالهای سال بلند شدنش بسیار بعید بود؛ طبیعی است که عقلا و شرعا حفظ شرایط موجود بر ریسک بهبود شتابزده شرایط فعلی غلبه پیدا می‌کند. اما این محافظه کاری شرایط ویژه‌ای داشت؛ اولاً در برابر هر نوع عقب‌نشینی از آرمان‌های اصلی انقلاب به سختی مقاومت می‌کرد؛ آرمان‌گریز و ضدآرمان نبود و دوما خود این نوع تلاش برای حفظ شرایط موجود معمولاً از چهارچوب‌های انسانی و اخلاقی موجود در انقلاب فراتر نمی‌رفت جز مواردی خاص که اجازه آن شرعا از رهبر جامعه گرفته می‌شد.

شرایط اما به سرعت تغییر کرد. پایان جنگ و آغاز دوره‌ای موسوم به سازندگی یا مدیریت بعضاً ارشد و عموماً میانی جامعه را تغییر داد و یا چارچوب‌های ذهنی آن‌ها را دگرگون کرد و نسلی از مدیران را وارد ساختار اداری کشور کرد که حدی به نام آرمان برای خود نمی‌شناختند و به این ترتیب نوعی از محافظه کاری مصلحت‌گرایانه وارد کشور شد که با رویه‌ای امنیتی پوشانده شده بود و تلاش ویژه‌ای برای اثبات استثنائی بودن شرایط کشور و استفاده از این شرایط برای افزایش شدت محافظه کاری‌های موجود داشت و در عین حال از شرط دوم محافظه کاری‌های اوایل انقلاب یعنی محدود بودن آن به دایره اخلاقی و انسانی نیز صرف‌نظر کرده بود. این همان سد بلند محافظه کاری در برابر آرمان‌های انقلاب بود که تاریخ آرمانگرایی بعد از انقلاب را دگرگون کرد.

جنگی فرسایشی و طولانی بر مصائبش افزود مستلزم لحاظ کردن شرایطی خاص در مدیریت جامعه بود که بخشی از شرایط محافظه کارانه در مدیریت را به این ترتیب الزام می‌کرد. حفظ تمامیت ارضی در زمانه‌ای که از غرب و شرق و جنوب و شمال کشور ندای ضعیف و قوی تجزیه طلبی برمی‌خواست و جنوب و غرب کشور همزمان درگیر جنگی ناعادلانه بود که بخش مهمی از توان اداره کشور را معطوف به خود می‌کرد و حفظ اصل انقلاب در شرایطی که یاران پیشین انقلاب علیه‌اش بر خاسته بودند و دشمنان داخلی برای زمین زدنش هم‌قسم شده بودند و دو ابرقدرت خارجی بیخ گوش کشور، حیات انقلاب را به شدت تهدید می‌کرد؛ قرار گرفتن محافظه کاری در اولویت‌گذاری ارزش‌های جامعه را تا اندازه‌ای طبیعی و مستلزم می‌ساخت. این گزاره‌ای صحیح و قابل استناد بود که حفظ مجموعه‌ای به نام ایران و اتفاقی به نام انقلاب، فعلاً بر هر چیز دیگری اولویت دارد. اما در همین شرایط نیز مدیریت غیرمحافظه کارانه امام خمینی و دیگر مدیران جوان انقلابی مثلاً در حوزه دفاع مقدس نشان می‌داد که

حلقه جدیدی از مدیران در حال ورود به ساختار اداری کشور هستند که در آرمانگرا بودن شباهت زیادی با مدیران نسل اول انقلاب دارند. انقلابی هستند و برای اصلاح سیستم و کارکرد نظام وارد گود شده‌اند؛ اما آنها به سرعت و به شدت آماده تاثیر پذیرفتن از شرایطی هستند که نهایت آن تبدیل آنها به محافظه کارانی تایید کننده وضع موجود است

حالا امروز در شرایطی که اعتراضات به محافظه‌کاری شدت یافته است و انقلابیون به شدت از شرایط فعلی ناراضی هستند؛ حلقه جدیدی از مدیران در حال ورود به ساختار اداری کشور هستند که در آلمانگرا بودن شباهت زیادی با مدیران نسل اول انقلاب دارند. انقلابی هستند و برای اصلاح سیستم و کارکرد نظام وارد گود شده‌اند؛ اما آنها به سرعت و به شدت آماده تأثیرپذیرفتن از شرایطی هستند که نهایت آن تبدیل آنها به محافظه‌کارانی تأییدکننده وضع موجود است. مدیران جوان انقلابی تازه سکان به دست گرفته‌اند و معروض قرار گرفتن در شرایط طبیعی دیالکتیک قدرت و محافظه‌کاری هستند. حتی اگر تجربه نسل سوم مدیران جمهوری اسلامی که محافظه‌کارانی عمیق بودند نیز وجود نداشت؛ شکل به قدرت رسیدن افراد در جامعه ایران که اندکی غیرسیستماتیک و اتفاقی است؛ در شرایطی که میزان طمع‌کنندگان به قدرت به حد اکثر شرایط قابل تصور در جامعه ایران رسیده‌است؛ رابطه متناسبی میان قدرت و محافظه‌کاری به وجود می‌آورد. مدیر جوان انقلابی داستان ما

کاملا قابل پیش بینی است که هر کار ساختارشکن و ضد محافظه کارانه‌ای که در ایران انجام شود و سروصدایی کند بلافاصله تلفن‌های مدیران جوان قصه ما شروع به زنگ خوردن می‌کند. آن طرف خط، مدیران رده بالایی هستند که مدیر جوان را انداز می‌دهند از نزدیک شدن به کاری که انجام گرفته است

به شدت در معرض قرار گرفتن در شرایطی است که تصور کند برای از دست ندادن این سنگر از انقلاب فعلا لازم است که به اولویت محافظه‌کاری روی آورد تا حداقل

این سنگر به دست غربگرایان نیفتد؛ این اولین خطری است که یک مدیر جوان انقلابی در شرایط فعلی جامعه ایران را تهدید می‌کند. در شرایطی که همه رقبای فکری و حتی هم‌گروهان فکری منتظر نشستند تا مدیر جوان انقلابی اشتباهی کند و او را از صدر به ذیل آورند؛ محافظه‌کاری و تثبیت وضع موجود و رسیک نکردن برای بهبودهای ساختاری اولین گزینه هر کسی است که برای رفتار و عملکردش از آرمانش دستور نمی‌گیرد. اما در چنین شرایطی انتظارها از مدیران انقلابی جوان این است که اولاً علم جنگ علیه همه دوستداران حفظ وضع موجود بلند که چیزی جز آرمان‌های زوده شده نیست بردارند و انقلابی در ساختارهای فعلی موجود به وجود آورند.

از طرف دیگر سنت نهادینه شده در نسل دوم مدیران بعد از انقلاب؛ مدیرانی که با دوره سازندگی به روی

کار آمدند؛ محافظه‌کاری‌ای عمیق و طبیعی جلوه داده شده است. مدیران نسل دوم انقلاب که اصرار زیادی بر تداوم وضع جنگ و تحریم و ابتدای انقلاب برای اثبات وضعیت استثنائی جامعه و تداوم محافظه‌کاری مستلزم آن داشتند؛ آن‌چنان در طبیعی کردن این محافظه‌کاری کوشیدند که به تدریج یکی از سرلیست‌های وظایف مدیران در ایران؛ تلاش برای بلند نشدن سروصدا از هر جای ممکن شد؛ جایی را که به دست شما داده‌اند جوری اداره کنید که کسی اعتراض نکند و همه اجزای دولت و حکومت راضی از عملکرد شما به خانه‌هایشان بروند. چنین تلقی تاسف‌برانگیزی از مدیریت در جمهوری اسلامی به تدریج آنقدر ریشه دواند که هم اکنون در کمین مدیران جوان و آلمانگرای انقلابی ماست. بهم خوردن آرامش مدیریتی در جامعه ایران به این ترتیب به یکی از سرفصل‌های مدیریتی در ایران تبدیل شد. صدایی از جایی بلند نشود و کسی دادر در نیاید و

حد بهم زدن ساختار آرشیو یک سازمان. اضافه کنید به همه این شرایط بحث پیچیده تلفن‌های مدیریتی در ایران را. کاملاً قابل پیش‌بینی است که هر کار ساختارشکن و ضد محافظه کارانه‌ای که در ایران انجام شود و سروصدایی کند بلافاصله تلفن‌های مدیران جوان قصه ما شروع به زنگ خوردن می‌کند. آن طرف خط، مدیران رده بالایی هستند که مدیر جوان را انداز می‌دهند از نزدیک شدن به کاری که انجام گرفته است و تشویق می‌کنند به بازگشت به مرزهای آرامش و بی‌خیالی و حجم این تلفن‌ها در مواقعی آنقدر زیاد می‌شود که مدیر جوان واقعا تصور می‌کند که حیات انقلاب را به خطر انداخته است؛ همه چیز را دگرگون کرده است و حالا بازگشت او به مرزهای قبلی، سند ادامه حیات نظام است. معضل تلفن‌های مدیریتی اگر چه به نظر بسیار ساده می‌آید اما بخش مهمی از محافظه‌کاری‌های ناخواسته مدیران انقلابی در این سالهای اخیر به این تلفن‌ها بستگی دارد.



اما آنچه در نکته سوم به شدت حائز اهمیت است و به شدت تاسف‌برانگیز است اما اگر یاد نشود در ب‌های محافظه‌کاری به روی این متن نیز باز می‌شود؛ تغییر در شرایط اخلاقی و انگیزه‌های پررنگ آرمانی در بین جوانان انقلابی‌ای است که مدیر می‌شوند. جوانان انقلابی نسل اول انقلاب که مدیریت جامعه را در بخش‌های گوناگون به دست گرفتند در طوفان‌های انقلاب و کودتا و رزم آبدیده شده بودند و آرمان‌گرایی آنها اولاً وابسته به بودن یا در مقابل جناحی بودن نبود و دوماً نشان داده بودند که از هزینه دادن برای این آرمان به هیچ وجه کوتاه نخواهند آمد و این آن چیزی است که نشانه‌های بعضاً قدرت‌طلبی در بین مدیران جوان انقلابی و تمایلات آنها برای سریع‌تر طی کردن پله‌ها یا اتوبوسی آوردن و بردن زبردستان تردیدهایی در شباهت‌های این شکل از آرمان‌گرایی با آرمان‌گرایی اصیل انقلابی به وجود می‌آورد.

همه در آرامش در کنار هم زندگی کنیم و این دومین خطری است که در کمین مدیران جوان انقلابی است. این کار سخت اما آلمانگرایانه‌ای است که مدیران جوان انقلابی در برابر همه وسوسه‌های تولیدکننده توهم «استثنائی بودن» وضعیت فعلی ایران بایستند و به محافظه‌کاری مولد آن اهمیتی ندهند. امروز ایران در یکی از پرثبات‌ترین دوره‌های تمام تاریخش قرار دارد و با وجود همه تهدیدها علیه ایران، همگان می‌دانند که قدرت فرامرزی ایران که هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای سرزمینی را نیز تحت تأثیر قرار داده است، ثبات و قدرت حکومت ایران را تثبیت‌شده تر از هر وضع دیگری کرده است. این فریب وضعیت استثنائی و توهم ناامیدی همه مردم از حکومت که تبعات سیاسی و اجتماعی فراوانی دارد اینجا درست در خدمت محافظه‌کاری و جلوگیری از هر نوع اقدام سیاسی و انقلابی ساختارشکن قرار می‌دهد؛ حتی در

زائری در تلویزیون؛ مطالعه موردی محافظه کار شدن در ایران



۱. درست یک هفته پیش برنامه‌های شب یلدای تلویزیون به سبک و سیاق هر سال پر از سلبریتی‌هایی می‌شود که فقط سالی دوبار، شب سال نو و شب یلدا گذرشان به تلویزیون می‌افتد. خواننده‌ها و بازیگران و ورزشکاران معروف و پرطرفدار از این شبکه تلویزیونی به آن شبکه تلویزیونی، لایه لای تعریف خاطرانی بی‌مزه سلبریتی‌ها از شب یلدا و کرسی و مادر بزرگشان، روحانیون هم مثل همیشه در نقش سرعت‌گیر سلبریتی‌ها حاضر می‌شوند و چند کلامی درباره صله رحم و مودت با خانواده و... سخن می‌گویند، اما یکی از روحانیونی که قرار است مثل همیشه نقش روحانی مهربان و خوشرو ماجرا را بازی کند از نقشش بیرون می‌آید. حجت‌اسلام زائری، روحانی میان‌سالی که انتقادات درست و غلطش به روند مدیریت جامعه و اتفاقات فرهنگی و اجتماعی در سال‌های اخیر به شدت سررودا کرده است و جنجال‌ساز شده است این بار میهمان برنامه «فرمول یک» به مجری‌گری علی ضیاء مجری جوان و شهرت‌طلب تلویزیون ایران است. زائری درباره شب یلدا هم حرف می‌زند، اما طبق پیش‌بینی، گذری هم به مهمترین اتفاق آن روزهای جامعه می‌زند. فیلمی از یک نماینده مجلس که خواستار ورود به گمرک شده بود و بعد از ایستادگی کارمند حراست بابت ناهماهنگی ورود او به داخل ساختمان دادش به هوا بلند شده بود و با درشت‌گویی خواستار ورود سریع‌تر شده بود. این فیلم کوتاه با تلاش یک شهروند کاپشن‌مشکی که بعدها به هشتگ پرطرفداری در فضای مجازی تبدیل شد - برای بیرون انداختن نماینده مجلس پایان می‌یافت. اما این تازه آغاز ماجرا بود.

این فیلم یک دقیقه‌ای جنجالی و وحشتناک در فضای عمومی جامعه ایرانی به راه انداخت و در یکی از معدود موارد اتفاقات فضای مجازی از مردم عادی تا نخبگان اجتماعی، اصلاح طلب و اصولگرا و کانال گیزمیز و خبر فوری و... به صورتی کاملاً منفی به این رفتار نماینده مجلس واکنش نشان دادند. اما این پایان ماجرا هم نبود. بلافاصله بعد از آن روز یک ویدئوی کوتاه از سخن علنی مجلس منتشر شد که نماینده مذکور به سایر نمایندگان اعلام می‌کرد که اگر به مورد بنده رسیدگی نشود نوبت تک تک شماها خواهد شد. و بعد رئیس مجلس اعلام می‌کرد که باید مشخص شود که چه کسی این فیلم را بیرون داده است. قبل از پخش این فیلم در فضای مجازی، خبری منتشر شده بود مبنی بر اینکه نمایندگان مجلس خواستار استیضاح وزیر اقتصاد و پاسخگویی او درباره اتفاق رخ داده شده بودند. و به این ترتیب جامعه ایران در بهتی بزرگ فرو رفت. در حالی که همه تصور می‌کردند که بعد از پخش فیلم اول از همه نماینده مذکور عذرخواهی خواهد کرد و بقیه نمایندگان نیز به سرعت از ماجرا کناره خواهند گرفت؛ به یکباره موقعیت همه چیز دگرگون شده بود. جای ظالم و مظلوم در کمال تعجب جا به جا شده بود و اخباری مبنی بر برخورد با کارمند گمرک و دستگیری مردی که نماینده مجلس را به بیرون انداخته بود و کسی که فیلم را گرفته بود هم در فضای مجازی دست به دست می‌چرخید. در چنین شرایطی که خشم اجتماعی از عملکرد آن نماینده مجلس و نمایندگان دیگر به شدت فوران کرده بود حجت‌الاسلام زائری در برنامه

سالهاست که انعکاس صدای اعتراضی مردم در رسانه ملی آسیب و خدشه به اعتماد عمومی مردمی خوانده می‌شود که سالها جلوتر از رسانه‌های محافظه کار جمهوری اسلامی در حال نقادی مداوم عملکرد نهادهای مختلف نظام و در عین حال نمایش اعتماد به اصل جمهوری اسلامی هستند و با آمدن یا نیامدن یک روحانی به تلویزیون هم چیزی از نقادی یا اعتمادش کم نخواهد شد.

۳. این سرنوشت عبور از مرزهای خودساخته محافظه‌کاری در رسانه‌های ایرانی است و این نمونه ساده، نمایش بسیار واضحی از فرآینده ساده و پیچیده نمای محافظه کار شدن رسانه‌ها در ایران است. به محض عبور از مرزهایی که معلوم نیست کی و کجا در جمهوری اسلامی ایران ساخته شده است سکانداران این نهادها خود را با کلیت نظام یکی فرض و طرح می‌کنند و با هر ابزار قانونی یا عرفی که دم دستشان برای فشار به رسانه مذکور داشته باشند سریعاً به میدان می‌آیند و ماجرا را به در بالاترین سطح ممکن به زعم خودشان حل می‌کنند. رئیس صداوسیما باید در جلسه ای با حضور نمایندگان مجلس شرکت کند و درباره ۱۵ دقیقه از یک برنامه در هفته‌ها پیش توضیح ارائه کند و بعد به نمایندگان قول دهد که یک روحانی را دیگر از درب جام جم راه ندهند تا دست از سرش بردارند و رئیس صداوسیما حتماً از این به بعد حواس جمع تر خواهد بود و به مدیران و کارمندان توصیه خواهد کرد که دنبال در دسر نگردند و آرام‌تر رد شوند. مردم بیرون از مرزهایی که نمایندگان مجلس یا باقی سکانداران نهادها و اداره‌های مختلف دولتی برای خود ساخته اند فارغ از تصویری که آنها درباره مردم می‌کنند در حال پیش رفتن هستند. مثل همیشه منابع رسانه‌ای خود را درست یا غلط از بین آنهایی که حرف‌های ناگفته‌شان را بیشتر می‌زند انتخاب خواهد کرد و ما همچنان به دنبال اعتماد عمومی آنهایی هستیم که روز به روز در حال دورتر شدن از آنها هستیم. این همان محافظه‌کاری است.

شب یلدای علی ضیاء به شدت به مجلس تاخته بود و این عملکرد را باعث شرم مجلس خوانده بود. واکنش حجت‌الاسلام زائری به اقدامات مجلس یک دهم واکنش واقعی مردم ایران - حتی متدین‌ترین و حزب‌اللهی‌ترین آنها - به ماجرای اخیر مجلس نبود. نمایشی کوچک و محدود شده و مودبانه از آنچه بیرون از قاب‌های تلویزیون در جامعه واقعی در جریان بود و در یکی از معدود موارد تاریخ اتفاقات اجتماعی معاصر، تلویزیون به آن نزدیک شده بود و مردم نشانه‌ای از انعکاس واقعی ذهنیات و افکارشان را در تلویزیون می‌دیدند.

۲. دیروز ظهر خبری مبنی بر احضار علی ضیاء مجری این برنامه به خاطر این گفتگو در رسانه‌های غیررسمی دست به دست چرخید و سرانجام رنجبرزاده عضو هیئت رئیسه مجلس به میان رسانه‌ها آمد و از نتایج نشست نمایندگان مجلس با مدیران صداوسیما و تهیه‌کننده برنامه فرمول یک سخن گفت. نتایجی که جز بیان بدیهیاتی همیشگی درباره حفظ حرمت مجلس و شهدای مجلس حاوی یک نکته اساسی بود: رئیس صداوسیما قول داده است که از این پس حضور حجت‌الاسلام زائری در تلویزیون ممنوع شود. استدلالی که این نماینده مجلس برای این اقدام آورده بود البته آشنا بود: مطمئن باشید هر برنامه‌ای که منجر به آسیب به سطوح نظام و اعتماد عمومی مردم شده و تخریب چهره‌های خدمت نظام جمهوری اسلامی را تخریب کند حتماً آن مجریان هم به حاشیه رانده خواهند شد، البته در جلسه روز گذشته هم صدا و سیما به ما قول داد که این اقدام را خواهد کرد. به این ترتیب انعکاس اعتراض صریح زائری به اتفاقات مجلس، چیزی که اکثریت مردم در فضای مجازی و واقعی با آن همراه‌است و هم‌منظر بودند آسیب به سطوح نظام و اعتماد عمومی مردم خوانده شده بود. چنانچه گفتیم این البته استدلال جدیدی نیست. سالهاست که اتکا به استدلال کاملاً مغالطه‌آمیز مساوی بودن هر نماینده و وزیر و کیل و رئیس اداره با کلیت نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از تریبون‌ها تکرار می‌شود و

چرا صاحبان انقلاب هیچ وقت صاحب رسانه نشدند؟

وقتی گفته می‌شود رسانه‌های «محافظه‌کار» یا «حافظ وضعیت موجود» است، نخستین پرسشی که به ذهن می‌آید این است که محافظه‌کار نسبت به چه وضعیتی؟ کدام وضعیت است که آن رسانه می‌خواهد حفظش کند؟ برای پاسخ ممکن است هر شکلی از جامعه را در نظر گرفت که از شرایط عقلانی فاصله گرفته و در عین حال رسانه‌ها به جای آنکه این فاصله رو کمتر و کمتر کنند، همچنان تلاش می‌کنند وضعیت ناعقلانی آن را توجیه یا تثبیت کنند.

ولی قضیه به همین سادگی هم نیست و باید بر روی برخی پیچیدگی‌ها دست گذاشت و لایه‌های زیرین محافظه‌کاری و همچنین مناسبت‌ها و اقتضات چندلایه آن را بر آفتاب افکند؛ ما امروزه در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن انواع مختلفی از تملک، انحصارگرایی و منفعت‌طلبی همه حوزه‌ها را درنور دیده و پیوند با همین عناصر ایدئولوژیک و تمامیت‌خواه است که تعینات اساسی آن حوزه‌ها را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر همین پیوندها هستند که نقش‌های اساسی این حوزه‌ها و نهادهای مرتبط با آن را معین کرده و حتی ماهیت و فلسفه وجودی آنها را برمی‌سازد.

در این وضعیت، به نظر می‌رسد اگر رسانه‌های محافظه‌کار نباشد، اساساً نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا فاقد آن فلسفه وجودی خواهد بود که امکان ایجادش را از پیش فراهم کرده است. در این معنا، بحث بر سر این نیست که رسانه‌هایی داریم که به جای انتقال حرف‌ها و انتقادات مردم و احیاناً محرومان و مستضعفان و به حاشیه رانده شده‌ها که به قول امام راحل «صاحبان اصلی انقلاب و مملکت هستند»، در حال انتقال حرف‌های منفعت‌طلبانه و محافظه‌کارانه مسئولان و جناح‌های درگیر بر سر قدرند، بلکه مسئله اصلی این است که این رسانه‌ها - بر مبنای فلسفه وجودیشان - ماهیتاً توان تبدیل شدن به رسانه مردم و مستضعفان و محذوفان و از این رو مبدل شدن به رسانه‌هایی انتقادی، انقلابی و رادیکال را ندارد. به عبارتی مصداقی‌تر، چنین رسانه‌هایی اساساً ناتوان از طرح مفهوم و مصادیق «توزیع ناعادلانه» در جامعه و به چالش کشیدن آن هستند، چرا که خودشان هم بر مبنای همین مفهوم و مصداق ظهور یافته‌اند و همچنین برای توجیه و تبیین همین امر است که فعالیت می‌کنند، نه نقد و به چالش کشیدن آن.

بیا بیاید به یک نمونه رسانه‌ای نگاه کرده و با توجه به این معنا مقتضیات محافظه‌کارانه آن را بررسی کنیم؛ نمونه‌ای چون «سینما»! ممکن است در صدها فیلم با روایت زندگی و مسائل «حاشیه‌نشین‌ها»، «طرزدرشده‌ها»، «مستضعفان» و کسانی که به نوعی قرار بود در دوران پس از انقلاب اسلامی از وضعیت اسفناک‌شان فاصله بگیرند و ما می‌دانیم که هنوز خبری از چنین فاصله‌ای نیست، روبرو می‌شویم؛ همان موضوعات کلیشه‌ای موجود در سینمای موسوم به «سینمای اجتماعی» در دهه‌ها ۸۰ و ۹۰ با این وجود آیا می‌توان گفت این سینما در شرایط موجود، رویکردی رادیکال و انتقادی و انقلابی را اتخاذ کرده و در حال بر هم زدن وضعیت موجود است؟ به نظر نمی‌رسد اینگونه باشد! چرا؟

سینما قطعاً به چنین موضوعاتی پرداخته و می‌پردازد،



بحث بر سر این نیست که رسانه‌هایی داریم که به جای انتقال حرف‌ها و انتقادات مردم و احیاناً محرومان و مستضعفان و به حاشیه رانده شده‌ها که به قول امام راحل «صاحبان اصلی انقلاب و مملکت هستند»، در حال انتقال حرف‌های منفعت‌طلبانه و محافظه‌کارانه مسئولان و جناح‌های درگیر بر سر قدرند، بلکه مسئله اصلی این است که این رسانه‌ها - بر مبنای فلسفه وجودیشان - ماهیتاً توان تبدیل شدن به رسانه مردم و مستضعفان و محذوفان و از این رو مبدل شدن به رسانه‌هایی انتقادی، انقلابی و رادیکال را ندارد

ولی سینمای موجود، ماهیتاً ناتوان از طرح و نقد بنیادین چنین وضعیتی است، نه صرفاً به این دلیل که ایده یا طرح یا پرسشی درباره وضعیت تناقض‌یاز موجود، در ذهن سینماگر یا فیلمسازش مطرح نمی‌شود، بلکه به این دلیل ساده که خود سینما به قول «پیر بوردیو» از مهمترین مصادیق «توزیع ناعادلانه» سرمایه‌های فرهنگی در جوامع جدید است و اگر در این جوامع، اساساً چیزی به عنوان سینمای موجود، امکان حدوث یافته است، به دلیل وجود همین توزیع ناعادلانه سرمایه‌های فرهنگی است؛ طبیعی است که در این شرایط، خود سینما تبدیل به حافظ وضعیتی باشد که سرشت و حضور آن وابسته به آن است. از این نظر، سینما نه تنها دغدغه بر هم زدن وضعیت ناعادلانه توزیع سرمایه‌ها و امکانات را ندارد، بلکه خودش تبدیل به یکی از بسترهای مهم برای نهادینه کردن این معنا از توزیع ناعادلانه شده و می‌شود. پس چرا چنین سینمایی باید از بدبخت‌ها و مستضعفان و محرومان و... فیلم بسازد؟ نخستین دلیلش قطعاً وجوه زیبایی‌شناختی نمایشی است که با ابزار کردن بدبخت‌ها و درب‌داغان‌ها در دل وضعیتی که همه درگیر اقتضات تمایزجویانه یک جامعه سراسر نمایشی و لاکچری زده هستند، حاصل می‌شود. اما دلایل دیگری هم دارد؛ اولاً یک نهاد یا رسانه محافظه‌کار، با این شیوه (داشتن نیم‌نگاهی به حذف‌شده‌ها و اتخاذ موضوع ظاهراً رادیکال و...) می‌تواند خود را از انصاف به محافظه‌کاری دور نگه دارد و وضعیت موجود را عادلانه و تا حدی انسانی جلوه دهد؛ ثانیاً در چنین آثاری همواره

وجه دردرساز قضایا به طور هوشمندانه‌ای حذف یا تحریف می‌شود و بدین شیوه امکان یک مواجهه انتقادی و رادیکال با «اقتصاد سیاسی» پذیرفته‌شده توسط محافظه‌کاران همواره از دست می‌رود، ثالثاً این آثار سینمایی عموم تلاش‌شان شکل دادن به یک «درام» هنری است، نه یک «پراپلم» سیاسی و اجتماعی؛ به همین دلیل آنچه در اینجا می‌بینیم در نهایت می‌تواند «اشک» ما را در بریارود، نه مثلاً «کفر» ما را از وضعیت ناعادلانه، چپاولگرانه و همچنین محافظه‌کارانه‌ای که همه این وضعیت‌ها را تولید یا بازتولید کرده است! اما چرا سینما به مثابه یک رسانه اینگونه است؟ طبق نظر بوردیو سینما و عموم عرصه‌های هنری و رسانه‌ای امروز به دنبال دو چیز هستند: نخست «سلطه» و دیگر «تمایز». هر دوی اینها (سلطه و تمایز) توجیه‌گر و تقویت‌کننده مفهوم توزیع ناعادلانه و در عین حال حفظ شرایط موجود توزیع در این عرصه‌ها است. در ادامه تلاش می‌شود این معنا از سلطه و تمایز به مثابه کارکردهای رسانه تشریح و محافظه‌کاری همبسته با آن نشان داده شود.

هر سیستمی که به محافظه‌کاری گرایش دارد، در تحلیل نهایی به دنبال تثبیت نوعی «تسلط یا سلطه ماندگار» است؛ تسلطی که همبسته با مفاهیم قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، ایدئولوژی و به طور کلی سرمایه‌های مادی و فرهنگی است. اندیشمندان مکتب فرانکفورت و در راس آن‌ها «آدورنو» و «هور کهایمر» که از رسانه به عنوان مهمترین ابزار «صنعت فرهنگ» یاد می‌کردند،

دقیقا همین معنا را مد نظر داشتند و بورديو هم که سینما و عرصه‌های گوناگون هنر و رسانه را واجد توزیع ناعادلانه سرمایه‌های فرهنگی می‌دید، کارکرد آن‌ها را نوعی اعمال تسلط با ابزاری «پنهان» یا «نامحسوس» می‌دانست.

بر مبنای این تحلیل، رسانه ابزاری است که از طریق آن می‌توان شرایط را از نظر ذهنی و روانی آماده پذیرش هژمونی و سلطه‌ای کرد که ایدئولوژیها و صاحبان و وارثان قدرت و سرمایه برای ادامه حیات نیازمند آنند. این فضای هژمونیک ممکن است از طریق آنچه «آدورنو» یکدست‌سازی فرهنگی یا برساختن «آگاهی کاذب» (ایدئولوژی) می‌نامید شکل داده شود، یا آنگونه که بورديو می‌گفت از طریق پنهان‌سازی ابزار سلطه و تمایز؛ تمایزی که در نهایت به کار مشروعیت‌بخشی به همان سلطه می‌آید. پنهان‌گری رسانه‌ای از نظر او هم شامل پنهان کردن ابزار سلطه است، هم شامل پنهان کردن ابزار تمایز و تشخیص.

بر مبنای نظر بورديو رسانه‌ها و ورود به عرصه‌های مختلف آن‌ها در قبضه صاحبان و وارثان این حوزه است و کاملاً واضح است که سرمایه‌های فرهنگی و رسانه‌ای در جوامع ما به شیوه‌ای عادلانه و مبتنی بر برابری توزیع نشده است تا همه، توان و امکانات یکسانی برای ورود به عرصه‌های رسانه‌ای را داشته باشند. رسانه در این شرایط ابزاری است در دست طبقات صاحب و وارث؛ صاحبان و وارثانی که با رسانه‌هایشان اولاً به دنبال نوعی «تمایز نمادین» و سپس بر همین مبنای به دنبال نوعی «تسلط نمادین» هستند. اگرچه بورديو صراحتاً چنین چیزی را اعلام نمی‌کند ولی روشن است که هر دوی این اهداف و کارکرد رسانه‌ای، در صورت‌بندی نهایی‌شان، چیزی نیستند جز ابزاری برای تقویت فضای محافظه‌کارانه، زیرا هم تمایزطلبان و هم سلطه‌گران (نمادین یا غیرنمادین) در شرایطی که خود را در وضعیت تمایز و تسلط ببینند، به هیچ وجه تمایل به تغییر وضعیت ندارند و از برهم خوردن نظم موجود شدیداً ناراضی خواهند بود.

بورديو به درستی نشان می‌دهد که فرایند ناعادلانه برخورداری عده‌ای خاص، از سرمایه‌ها و امکانات، صرفاً به سرمایه‌های اقتصادی مربوط نمی‌شود، بلکه چه بسا سرمایه‌های فرهنگی و رسانه‌ای مهمتر از سرمایه‌های مادی باشد. سرمایه فرهنگی و رسانه‌ای بر مبنای نظر بورديو به اطلاعات یا دانش دربارهٔ باورها و سنت‌های فرهنگی و معیارهای رفتاری خاصی اشاره دارد که موفقیت و کامیابی در زندگی را ارتقاء می‌دهند.

بورديو در همین ارتباط با نقد رویکرد سوپزکتیو در حوزه خلاقیت زیباشناختی منکر می‌شود که چیزی به اسم «استعداد»، فارغ از شرایط و بستر اجتماعی و فرهنگی قابل تعیین یا تشخیص باشد. او در کتاب «تمایز» با این ادعا که «ذائقه‌های ما ذاتی، ناب و خالص هستند» به مخالفت پرداخت و نشان داد که ذوق و سلیقه و خلاقیت افراد، شدیداً به موقعیت فرد در فضای اجتماعی‌ای که در آن قرار گرفته، بستگی دارد و از همین رو است که طبقات مختلف جامعه، ذائقه‌ها و سلیق‌های فرهنگی مختلفی دارند. از نظر او فقط سرمایه اقتصادی نیست که منشأ نابرابری است، بلکه سرمایه فرهنگی و رسانه‌ای و امکان دسترسی به آنچه که بورديو دارای‌های نمادین (فرهنگ، ادبیات و...) می‌نامد و لزوماً به امکانات مالی ارتباط مستقیم ندارد هم می‌تواند منشأ بزرگترین

نابرابری‌ها باشد.

همچنین این سرمایه‌های فرهنگی و رسانه‌ای مشخصاً به آنچه که بورديو «عادت‌واره» (habitus) می‌نامد هم بستگی دارد. عادت‌واره‌ها یا «شیوه‌های بودن» به مجموع عاداتی اطلاق می‌شود که فرد را به شکل ناخودآگاه در رابطه با یک محیط قرار می‌دهد و در ورود و چگونگی ورود هر فرد به جهان‌های متفاوت اجتماعی (فرهنگ، هنر، سیاست، دانشگاه و...) نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. این خصلت‌ها و عادات ثانویه، حاصل تربیت و فرایند اجتماعی شدن ماست که در رفتارمان به صورت ناخودآگاه درآمده و بعد به شکل استعداد طبیعی، سلیقه، ذوق، خلاقیت و... بروز و ظهور می‌یابد. در نتیجه، برخورداری از این استعدادها و با محروم بودن از آن‌ها، امری ذاتی نیست، بلکه به فرایند اجتماعی شدن ما بستگی دارد. این‌ها موانعی پنهان هستند که عملاً به عنوان سد ورود افراد به حوزه

رسانه ابزاری است که از طریق آن می‌توان شرایط را از نظر ذهنی و روانی آماده پذیرش هژمونی و سلطه‌ای کرد که ایدئولوژیها و صاحبان و وارثان قدرت و سرمایه برای ادامه حیات نیازمند آنند. این فضای هژمونیک ممکن است از طریق آنچه «آدورنو» یکدست‌سازی فرهنگی یا برساختن «آگاهی کاذب» (ایدئولوژی) می‌نامید شکل داده شود، یا آنگونه که بورديو می‌گفت از طریق پنهان‌سازی ابزار سلطه و تمایز

فرهنگ، هنر و رسانه نقش بازی می‌کنند؛ افرادی که از این سرمایه‌ها محرومند و به طور طبیعی آن را به ارث نبرده‌اند، نه صاحبان این سرمایه‌ها هستند و نه وارثان آن‌ها، و نه کسانی که این سرمایه‌ها بخواهند یا بتوانند کاری برای انتقال یا نشان دادن درد و داغ و دغدغه‌های آنها انجام دهند.

بنابراین از نظر بورديو، فقط به دلیل نداشتن امکانات مالی نیست که مثلاً من نمی‌توانم به یک کنسرت، موزه، تئاتر یا به اپرا بروم، بلکه بیشتر به این دلیل است که در حین حضور در آن موقعیت، احساس اینکه سر جای خود نیستیم، معذبم می‌کند! به احتمال خیلی زیاد لباس پوشیدنم، رفتار و داورای‌هایم، حرف زدن و نظر دادنم، با محیط اطرافم متفاوت است و این‌ها به عنوان مانعی پنهان عمل می‌کند و مرا از سرکشی به این حوزه‌ها باز می‌دارد. در نتیجه عملاً میدان‌داری میدان‌هایی چون میدان فرهنگ، هنر و رسانه که نیازمند آشنایی با زبان، قوانین و ارزش‌های همان حوزه است، به دست صاحبان و وارثان سرمایه‌های فرهنگی و نمادین همان حوزه‌ها می‌افتد و آنها که از این سرمایه‌ها محرومند، هرچند که از سرمایه اقتصادی برخوردار باشند، در این میدان در معرض چیزی قرار می‌گیرند که بورديو نام آن را «خشونت نمادین» می‌گذارد. زیرا آنها با شکلی از خشونت پنهان و نمادین، محروم می‌مانند

و جزو حذف‌شدگان از این حوزه‌ها قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد حالا منظور بورديو از «سلطه» و «تمایز» به عنوان کارکردهایی که فضاهای فرهنگی و رسانه‌ای به دنبال آن هستند، روشن شده باشد. او می‌گوید کسانی که سرمایه‌های فرهنگی و رسانه‌ای را در اختیار دارند، می‌توانند روایت، تفسیر و برداشت خود را از اجتماع بر دیگران تحمیل کنند و از این نظر از دیگران متمایز گردند. بر مبنای نظر او، «تمایز» نوعی استراتژی برای ممتاز کردن خود در متن زندگی اجتماعی است که متداولترین ابزار آن در جوامع امروز «فرهنگ، هنر و رسانه» است. تمایز و تشخیص نشان‌دهنده فرهنگ پنهانی است که اقشار مرفه و برخوردار اجتماعی و صاحبان و وارثان به شکلی طبیعی در نحوه‌ی داورای و رفتار فرهنگی خود بکار می‌برند تا خود را از عامه مردم جدا نمایند.

چرا رسانه‌های امروز از اساس نمی‌توانند مفاهیمی مانند «توزیع ناعادلانه سرمایه» یا «مقاومت در برابر هژمونی ایدئولوژیک»، «تقد فاصله داشتن با مردم» و... را به دغدغه اصلی و باطنی خود تبدیل کرده و در برابر اینها بایستد و از این طریق نظم موجود را به هم بریزد. آری، دست خود آنها در کاسه است و وضعیت موجود خود اینها و همچنین محتویات موجود در آن کاسه، باید به همین شکل که هست باقی بماند!

این استراتژی، با محصولات فرهنگی و رسانه‌ای که مصرف می‌کنیم (خرید محصولات فرهنگی و هنری، رفتن به اماکن فرهنگی و هنری و...)، قضاوت‌هایی که در مورد دیگران به کار می‌بریم (سلیقه دیگری را دهاتی خواندن، یا دیگری را تازه به دوران رسیده قلمداد کردن و...)، رفتاری که در پیش می‌گیریم تا خود را از عامه مردم جدا کنیم (نحوه غذا خوردن، حرف زدن، لباس پوشیدن و استفاده از کلمات فنی و متعلق به زبان بیگانه و علاقه نشان دادن به آثار انتزاعی و آستره و... به دلیل اعتباری که این رفتارها در جامعه ایجاد می‌کنند) و... نمود می‌یابد و نمایانگر فرهنگ پنهانی است که «صاحبان» و «وارثان» فرهنگ و رسانه‌های مسلط می‌توانند با آن‌ها از عوام متمایز و از جهاتی بر آن‌ها مسلط باشند. زیرا عوام و توده، که در اینجا به دور از هر برداشت ارزش‌گذارانه به معنای کسانی است که از آن سرمایه‌های به ارث رسیده، محرومند و به طبقه وارثین تعلق ندارند، در تحلیل بورديو یا اساساً از ورود به میدان فرهنگ و هنر و رسانه سر باز می‌زنند، یا اینکه با پذیرش فرهنگ صاحبان و وارثان و درونی کردن آن فرهنگ، عملاً بدان «مشروعیت» می‌بخشند، از آن منظر به خود می‌نگرند و در نتیجه می‌کوشند با تملک این سرمایه‌ها و تظاهر بدان‌ها از جانب وارثان به رسمیت شناخته شوند! این فرایند معنایی جز نهادینه‌تر شدن سلطه پنهان اهالی فرهنگ و هنر و رسانه بر عوام ندارد.

حال می‌توان با وضوح بیشتری به این پرسش اندیشید و حتی پاسخ داد که چرا رسانه‌های امروز از اساس نمی‌توانند مفاهیمی مانند «توزیع ناعادلانه سرمایه» یا «مقاومت در برابر هژمونی ایدئولوژیک»، «تقد فاصله داشتن با مردم» و... را به دغدغه اصلی و باطنی خود تبدیل کرده و در برابر اینها بایستد و از این طریق نظم موجود را به هم بریزد. آری، دست خود آنها در کاسه است و وضعیت موجود خود اینها و همچنین محتویات موجود در آن کاسه، باید به همین شکل که هست باقی بماند!

چالش «ریش و انگشت» با «حفظ وضع موجود»/ راستی‌ها انقلابی هستند؟

تاکید زیادی بر معرفی اشخاصی داشت که قرار است در این میزگرد حضور داشته باشند؛ از قضا یکی از چهره‌هایی که قرار بود در این میزگرد حضور داشته باشد، چهره‌ای متمایل به جریان موسوم به «اصلاح‌طلب» بود و آن چهره فرهنگی انقلابی و از فعالان جنبش عدالتخواهی پس از مطلع شدن از حضور این «چهره اصلاح‌طلب» با ارسال این عبارت، از حضور در این میزگرد انصراف داد: «خروجی این میزگرد «سیاسی» می‌شود و من معذورم!»

جدای از این پرسش که چطور سیاسی شدن یک رویداد گفت‌وگومحور را می‌توان از حضور محتوایی که احتمالاً در تعارض با نظرات ما است، نتیجه گرفت؛ باید به این پرسش بنیادین در این «چهره‌ها» و دیگر هم‌قطاران آنها مطرح کرد که اساساً چطور انقلابی‌گری و عدالت‌خواهی را می‌توان با «غیرسیاسی بودن» جمع کرد؟! به عبارت دیگر چطور چنین چهره‌هایی در عین پرهیز از سیاسی بودن یا سیاسی شدن، توانسته‌اند به عنوان برجسته‌ترین چهره‌های «انقلابی» و «عدالت‌خواه» شناخته شوند! دو مفهومی که مماس صریح با سیاست دارند و اساساً کسی می‌تواند انقلابی و حامی عدالت باشد که از پیش و به طور بنیادین و از هر سو، یک سوژه کاملاً سیاسی شده باشد.

گویی حمایت و پیروی از کلیشه هولناک «من سیاسی نیستم» انواع و انحای مختلفی از توجیه را با خود همراه می‌کند و در شکل‌های جهان‌سومی‌اش حتی می‌تواند با انقلابی‌گری و عدالت‌خواه بودن جمع شود. اگر چه این رویداد تازه بیشتر نشان‌دهنده یک فقر تئوریک در خصوص مفاهیمی چون سیاست، انقلاب، عدالت، محافظه‌کاری، کنش سیاسی اجتماعی و... است، اما نشان‌دهنده یک نکته برجسته در خصوص جایه‌جایی مفاهیم و در مواردی دیالکتیک نفی و اثبات توأمان است. در چنین مصداقی باید در نظر داشت که این کنش «محافظه‌کارانه» برای «غیرسیاسی» جلوه دادن خویش دقیقاً از «جا»یی نشأت می‌گیرد که همواره تلاش می‌شود به عنوان یک جایگاه «انقلابی بودن» معرفی شود! در حالی که هرگونه از محافظه‌کاری و غیرسیاسی بودن دقیقاً به معنای «غیرانقلابی بودن» یا حتی «ضدانقلابی بودن» است. سوپه دیگر این قضیه هم جالب توجه است؛ امروز در همین شرایط جهان‌سومی ما کسانی با سرسپردگی تام و تمام به ایدئولوژی‌های راست افراطی، محافظه‌کاری سازمان‌یافته و تعهد تمام‌عیارشان به سیاست‌های لیبرالی و نئولیبرال که در ذاتشان نافی هرگونه انقلابی‌گری هستند، با رعایت برخی شئون ظاهری و مبتذل انقلابی‌گری از جمله «داشتن ریش و تسبیح و انگشت»، «استفاده از ادبیاتی حوزوی»، «غیرمنتقد بودن» در عین «سکوت محافظه‌کارانه در برابر غارت، ظلم و بی‌عدالتی» به عنوان چهره‌های شاخص انقلابی‌گری و مدافعان انقلاب اسلامی شناخته می‌شوند.



داشتن موضع به معنای تعیین تکلیف خویش با خود حقیقت و شرافت است که در زمانه ما شکلی کاملاً جمعی و از این نظر سیاسی به خود گرفته است. برنشتاین می‌توانست منفعلانه در کناری بنشیند و دعوت هیچ نهادی را نپذیرد برای تحریم‌ها هیچ شعری نگوید و نخواند همچنان به عنوان یک «شاعر تجربی شناخته‌شده»، یک «چهره فرهنگی» و «خادم هنر» یا عضوی از خیل «حامیان هنر برای هنر» باقی بماند؛ حتی با این وجود شاید احتمال برگزاری «بزرگداشت برای یک عمر تلاش هنری» و «مراسم تجلیل از چهره ماندگار شعر و ادب» و... برای او به مراتب بیشتر از حالایی بود که او بواسطه هنرش در یک رویداد کاملاً سیاسی و مبتنی بر «موضع‌گیری صریح» حضور پیدا کرده است. او با این کار نه تنها خود دست به یک موضع‌گیری صریح در خصوص حقیقت و دروغ یا سلطه و برابری می‌زند، بلکه همه شاهدان تاریخ پس از خود را تبدیل به سوژه‌هایی می‌کند که قادرند در خصوص نسبت برنشتاین با حقیقت و دروغ یا سلطه و برابری موضع‌گیری صریحی داشته باشند و این درست همان چیزی است که پیوند برنشتاین با «تاریخ» را تعیین می‌بخشد و نام او را در این تاریخ واجد وجوه برجسته‌ای خواهد کرد.

دوم

در قالب پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهارم» که به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب در سال ۵۷ این روزها منتشر می‌شود، از «چهره‌ها»ی فرهنگی و هنری و فکری زیادی دعوت کردم که با این موضوع حرف بزنند و «موضع» خود را در خصوص «محافظه‌کاری» و «انقلابی‌گری» در طول چهل سالگی که با حجم بالایی از محافظه‌کاری طی شده، بیان کنند! دعوتی که دقیقاً به خاطر ابتیاش بر همان «موضع‌گیری صریح» توسط عموم این چهره‌ها رشد شد و در بسیاری از موارد هم حرف‌هایی که در گفت‌وگوها رد و بدل شده بود، توسط خود مصاحبه‌شوندگان حک و اصلاح، سانسور و حتی پس گرفته شد.

در یکی از عجیب‌ترین نمونه‌ها از یک «چهره فرهنگی انقلابی» و «عدالت‌خواه» برای حضور در میزگردی با موضوع «محافظه‌کاری نزد انقلابی‌ها» دعوت کردم و او

اول

در خبرها آمده بود که «چارلز برنشتاین»، شاعر شناخته‌شده‌ی آمریکایی که آوازهاش به عنوان یک «هنرمند و شاعر تجربی» در جهان پیچیده است، از «نیویورک سیتی» دیار آسمان‌خراش‌ها، شهر جولان نظم بورژوازی و نمونه‌اعلای حیات جمعی تکنیک‌زده‌ای که شاید به نمدین‌ترین شکل ممکن «پول» و «کالا» را عینیت می‌بخشد و سراسر حیات اخلاقی و سیاسی آدمی و حتی کلیت آرمان‌های بشری را به ترندهای مختلفی در باد انتزاعیات مجسم، دود می‌کند و به هوار می‌فرستد، دعوت شاعر ایرانی مقیم «واشنگتن دی سی» را برای شرکت در

شب شعری پذیرفته است که صراحتاً و به سیاسی‌ترین شکل ممکن با هدف مقابله با تحریم آمریکا علیه مردم ایران برگزار خواهد شد.

شاید هیچ‌کس در سراسر کره زمین از برنشتاین هیچ انتظاری برای شرکت در کنشی تا این اندازه سیاسی را ندارد، ولی او مشتاقانه دعوت را می‌پذیرد و در توئیتر و دیگر صفحات اجتماعی که در دسترس دارد اقدام به انتقاد تند از ترامپ و سیاست‌هایش در خصوص مردم ایران می‌پردازد. او به همراه حدود ده شاعر مطرح دیگر از نیویورک و واشنگتن در کنار قرار است در کنار تعداد زیادی از شاعران ایرانی بنشینند و در قالب یک رویداد فرهنگی و ادبی که حالا شدیداً شکلی سیاسی به خود گرفته، درباره یکی از سیاسی‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر شعر بخواند.

گویی برنشتاین، شاعر تجربی آمریکایی، قرار است با این کنش یک بار دیگر در تاریخ در دنباله اقدامات شدیداً سیاسی چهره‌های فرهنگی، متفکران و هنرمندان بزرگی چون «اسپینوزا»، «همینگوی»، «کاپا»، «اورول»، «پرشت»، «پازولینی»، «کوستلر»، «کامو» و... خط بطلان دیگری باشد بر این کلیشه هولناک که «من هنرمند (فرهنگی، متفکر و...) هستم، سیاسی نیستم!» کلیشه‌ای فریبنده و اغواگر که اگر از جهل نشأت نگرفته باشد، قطعاً از دل نوعی شارلاتانیسم برمی‌آید که هدف از آن چیزی جز «کیسه‌دوختن در وضعیت سیاسی موجود» و پر کردن انبان از سرریز سفره‌های آلوده‌ای نیست که برای جشن پیوند نامبارک اقتصاد و سیاست در سیطره‌ی پارادایم منفعت‌طلبانه سرمایه‌داری لیبرال پهن شده است.

کلیشه کثیف «من سیاسی نیستم» که خودش یکی از سیاسی‌ترین و سیاست‌زده‌ترین گزاره‌های ممکن است، صرفاً ترفندی برای حضور موثر در فرایند چپاولی است که با آن می‌توان اهل چپاول بود و در عین حال با نوعی فقدان «موضع‌گیری» در برابر زشتی چپاول، خود را از انگ چپاول‌گر بودن، مصون نگاه داشت. روشن است که داشتن موضع و موضع‌گیری در برابر حقیقت و فریب یا شرافت و خبثت هرگز به معنای طرفداری در یکی از دو سوپه‌ی جناح‌بازیهای مبتذل بازار سیاست نیست، سوپه‌هایی که هیچ‌کدامشان لزوماً مصداقی از حقیقت و شرافت، یا جبهه فریب و خبثت نیستند، بلکه

حجت الاسلام غلامی:

بز دلان سیاسی به بهانه حفظ نظام، ترمز جمهوری اسلامی شده اند



حجت الاسلام و المسلمین رضا غلامی، مؤسس و رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا است. از این فعال فکری و فرهنگی تاکنون کتابها و مقالات زیادی به انتشار رسیده است؛ «دین و دنیای متجدد»، «جنبش تولید علم و نظریه‌پردازی»، «مانیفست روحانیت»، «اسلام و جهانی شدن؛ بررسی امکان جهانی شدن اسلامی در قرن ۲۱»، «چهل ویژگی جوان مسلمان و انقلابی»، «تأملاتی درباره اسلام و پیشرفت»، «فلسفه تمدن نوین اسلامی» برخی از کتابهای حجت الاسلام غلامی است.

***انقلاب اسلامی سال ۵۷ در ایران با آرمان‌های انسانی مختلفی برای جامعه ایران همراه بود. اتفاق شگفت‌آور دفاع مقدس و سر برآوردن آرمان‌هایی روشن و انسانی و تحول بی‌سابقه وضع عمومی جامعه تا سالهای اولیه، انقلاب ایران را به عنوان یک تحول بزرگ درونی و بیرونی تثبیت کرد. اما به نظر می‌رسد که از زمانی به بعد اتفاقاتی در ساختار و فضای عمومی رخ داد که به ویژه دو آرمان «آزادی» و «عدالت» با مشکلاتی مواجه شدند این دو آرمان انقلابی بعد از جنگ و با آغاز دهه ۷۰ رفته‌رفته کمرنگ شد و امروز به وضعیتی رسیده که حتی انقلابیون و معتقدان به آرمان‌های انقلاب اسلامی را تا حدی ناامید کرده است. فکر می‌کنید چه اتفاقاتی رخ داد و چه موانعی بر سر راه انقلاب به وجود آمد و دلایل این چرخش از آرمان‌ها از نظر شما چه بوده است؟**

ابتدا لازم است منظور از آزادی در پرسش جنابعالی مشخص شود. آزادی در گفتمان انقلاب اسلامی با آزادی در گفتمان غرب لیبرال متفاوت و بلکه در بعضی ابعاد معارض است. وقتی در انقلاب ما، از آزادی سخن به میان می‌آید، منظور آزادی به علاوه عدالت و اخلاق است. در منظر تفکر اسلامی، آزادی منهای عدالت و اخلاق به ضد خود تبدیل می‌شود. اگر به تاریخ انقلاب دقت کنید، وقتی مردم ایران قیل یا بعد از پیروزی انقلاب، شعار آزادی سر می‌دادند، در بطن شعار آنها چند مطالبه اساسی نهفته بود؛ یکم، آزادی از استبداد و خودکامگی داخلی و دست‌یابی به جمهوری و مردم‌سالاری اسلامی؛ دوم، آزادی از سلطه قدرتهای فاسد شرقی و غربی و در رأس همه آمریکا که برای سالیان دراز خون این ملت را مکیده بودند؛ سوم، آزادی فرهنگ و هنر ایرانی از اسارت

و اما در ارتباط با عدالت، ابتدا باید عرض کنم که عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی هیچوقت به معنای تساوی صرف نبوده است. بله، در پیشگاه شرع و قانون همه مساوی‌اند، اما عدالت اسلامی به دنبال رساندن حق به صاحب حق است. به بیان ساده، در اتمسفر عدالت اسلامی، می‌بایست راه برای هر صاحب استعدادی جهت استفاده از منابع و امکانات کشور به منظور به فعلیت رساندن استعداد خود باز باشد و آنهایی هم که به هر دلیل دچار عارضه‌ای هستند و قادر به کار و تلاش طبیعی نیستند، باید بدون اینکه تحقیر شوند، سهم خود را از منابع و امکانات کشور دریافت کنند. پس مهم‌ترین بُعد عدالت، به توزیع معقول منابع و امکانات برمی‌گردد.

البته وقتی از منابع و امکانات صحبت می‌کنیم، شامل استفاده از خدمات عمومی در عرصه آموزش، بهداشت و درمان و امنیت هم می‌شود. علاوه بر این، یکی از مصادیق بازار امکانات عمومی، اطلاعات است و عدالت اقتضا می‌کند که اطلاعات کشور به جز اطلاعاتی که به حوزه امنیت کشور مربوط می‌شود در اختیار عموم مردم باشد و در انحصار کسی نباشد. دقت بفرمایید، برخلاف نظام لیبرال - دموکراسی که عدالت مزاحم و مانع آزادی است، آزادی در اندیشه اسلامی، مولود عدالت است و زمانی که عدالت باشد، آزادی هم در حد بالایی هست.

حالا برمی‌گردیم به پرسش شما. حقیقت این است که در طول این چهل سال، گام‌های بلندی در زمینه عدالت برداشته شده است. پیش از پیروزی انقلاب، منابع و امکانات کشور به شکلی معنادار در مناطق خاصی از کشور متمرکز شده بود و تنها طبقات و طبقات خاصی از آن بهره‌مند بودند. کمتر روستایی از برق و مخابرات، یا از گاز و جاده مناسب برخوردار بود. حتی در شهرهای کوچک و مناطقی از شهرهای بزرگ هم از این امکانات خبری نبود. در همین تهران، مردم در مناطق مرکز و جنوب شهر از خیلی امکانات اولیه برای زندگی بی‌بهره بودند، اما پس از پیروزی انقلاب، مرحله به مرحله امکانات توزیع شد بطوری که شما الان کمتر

فرنگی مآبی، غربزدگی و ابتذال عمیق و برگشت آن به آغوش تمدن اصیل ایران اسلامی؛ چهارم، آزادی منابع و امکانات مادی کشور از انحصار طبقات یا طیف‌های خاص و جاری و ساری شدن ثروت کشور در رگ‌های جامعه.

در واقع، توقعات اصلی مردم ما از آزادی این‌ها بود و هنوز هم هست. جریان انقلاب اسلامی طی چهل سال گذشته، تلاش‌های کامیابی در مسیر تحقق دو مطالبه اول یعنی حوزه سیاست داخلی و حوزه سیاست خارجی داشته است، هرچند این تلاش‌ها باید با قوت ادامه پیدا کند و ضعف‌ها و کاستی‌های آن برطرف شود. مثلاً ما امروز صاحب نظام مردم‌سالاری دینی هستیم، اما این نظام هنوز رشد لازم را نداشته و به برخی نیازهای سیاسی مانند مشارکت، یا نظارت همگانی و غیره پاسخ‌های سیستمی لازم را نداده است. همچنین در عرصه سیاست خارجی، با اینکه امروز دخالت و نفوذ بیگانگان در ایران به صفر رسیده است، اما بیش از همه، وجود وابستگی‌های اقتصادی و ضعف بنية اقتصادی، دائماً فرصت‌هایی را برای نفوذ و مداخله غیرمستقیم قدرت‌های سلطه‌گر در مقدرات کشور ایجاد می‌کند. در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی هم گام‌های مهمی برداشته شده، اما هنوز خیلی از انتظارات برآورده نشده است. جریان انقلاب در بسط فرهنگ و هنر ایرانی و اسلامی قدم‌های ارزنده‌ای را برداشته است؛ لاقبل در الگوسازی و کادرپروری توفیقات بزرگی داشته‌ایم، اما همچنان فرهنگ و هنر ما از اسارت فرهنگ و هنر غربی رنج می‌کشد.

در میدان اقتصاد هم که ملاحظه می‌فرمایید. منابع و امکانات کشور هنوز به صورت یکپارچه در خدمت عموم مردم نیست و جدای از انحصارگرایی دستگاه‌های دولتی، عده‌ای از اصحاب ثروت و قدرت با استفاده از ضعف‌ها و خلأهای جدی قانونی و کم‌توانی و عدم قاطعیت دستگاه مدیریتی کشور، بخشی از این منابع و امکانات را در خدمت منافع نامشروع خود قرار داده‌اند. پس دقت بفرمایید که واقع‌بینی حکم می‌کند هم راه رفته را ببینیم و هم راه نرفته را.

منابع و امکانات کشور هنوز به صورت یکپارچه در خدمت عموم مردم نیست و جدای از انحصارگرایی دستگاه‌های دولتی، عده‌ای از اصحاب ثروت و قدرت با استفاده از ضعف‌ها و خلأهای جدی قانونی و کم‌توانی و عدم قاطعیت دستگاه مدیریتی کشور، بخشی از این منابع و امکانات را در خدمت منافع نامشروع خود قرار داده‌اند



نخست انقلاب اسلامی چطور به وضعیتی محافظه کارانه دچار شد که رفته رفته امکانات نقد عناصری که مانع بروز آزادی و عدالت می شدند را محدود کرد؟

با دیدگاه جناب عالی موافقم. در طول چهل سال گذشته، دو جریان عمده عملاً خط محافظه کاری را در کشور ما جلو برده اند. دسته اول، سطحی اندیشان و بزدلان سیاسی که در قامت گروه های انقلابی حفظ صورت نظام جمهوری اسلامی را به حفظ سیرت انقلاب ترجیح داده اند و به بهانه حفظ اصل نظام، همیشه نقش ترمز را بازی کرده اند. این عناصر در لباس های مختلف، ملاحظه کاری یا همان ماستمالی را در مدیریت کشور فرموله کرده اند و بخشی از شرایط غیر قابل قبول امروز، محصول رفتار آنهاست.

اما جریان دیگری که معمولاً از نقش آن در پیشبرد خط محافظه کاری کمتر صحبت می شود، هسته های قدرتمند در بطن مجموعه اصلاح طلبان است که تکنوکرات ها را هم باید شاخه ای از همین مجموعه در نظر گرفت. در سه دهه گذشته، این هسته ها، با یک حرکت خزنده به نام انقلاب زدایی، تلاش زیادی را برای نهادهای سازی منافع تشکیلاتی خود در ایران انجام داده اند. در واقع، تمرکز این هسته های اصلاح طلبی، بر روی منزوی سازی گفتمان اصیل انقلاب و مسلط کردن گفتمانی در ایران بوده تا بتوانند در زیر سایه این گفتمان، با حفظ نام جمهوری اسلامی و یا بدون این نام، قدرت و نفوذ سیاسی خودشان را در ایران تضمین کنند. این ها هیچ تمهیدی به اهداف و آرمان های انقلاب ندارند، اما با ظاهری منافقانه و بازی با احساسات سیاسی مردم، سی سال است که با تیشه به جان اهداف و آرمان های انقلاب از جمله همین دو آرمان آزادی و عدالت که شما اشاره کردید، افتاده اند.

ضایع کردن حق ملت، در عین حال، همانطور که رهبر بزرگوار انقلاب فرمودند، ما در تحقق عدالت با ضعفها و عقب ماندگی های جدی روبرو هستیم. من معتقدم سیاست گذاری ها و ریل گذاری های غلط و لیبرال زده در دولت پنجم و ششم موسوم به دولت سازندگی، و سپس تداوم آن در دولت هفتم و هشتم، فرصت های بزرگی را در تحقق عدالت اجتماعی از ایران گرفت.

در دولت آقای روحانی هم شاهد اتفاقات مشابه هستیم چنانچه من معتقدم دولت یازدهم و دوازدهم کشور را فرستگ ها از مسیر عدالت دور کرده است. جدای از ریل گذاری های غلط، ما در این چهل سال، فاقد یک تئوری و مدل اسلامی کارآمد در عرصه عدالت هستیم و وقتی از عدالت صحبت می کنیم در کلی گویی و اقدامات ابتدایی متوقف می شویم؛

از طرف دیگر، عده ای که منافع شان با عدالت به خطر می افتد، در مسیر عدالت چه در ساحت تئوری و چه در ساحت عمل سنگ اندازی می کنند. نمونه کوچکی از این سنگ اندازی را در رفتار وزیر سابق مسکن که نماینده یک طیف محسوب می شد، مشاهده کردیم. البته بر خلاف نظر شما، مردم ناامید نیستند. علی رغم جنگ روانی ای که به راه افتاده، در دل مردم ما امید زیادی هست و خود مردم با اتکا به نخبگان و مدیران انقلابی در بدنه نظام، شرایط را تغییر خواهند داد.

به نظر می رسد یکی از مهم ترین عواملی که مسیر را برای چرخش از آرمان های نخستین انقلاب اسلامی فراهم کرد، شکلی از محافظه کاری بود که در این سه دهه تلاش کرده حافظ منافع و شرایط موجود با هدف تثبیت برخی منافع برای قشری خاص باشد. دیدگاه و کنش انقلابی موجود در دهه

روستایی در ایران را سراغ دارید که از شبکه برق یا مخابرات محروم باشد. از جاده های مواصلاتی مناسب یا از شبکه سوخت رسانی و غیره محروم باشد. شما به رتبه ایران در ضریب «جینی» دقت کنید، مهمترین شاخصی که اقتصاددانها برای بررسی میزان نابرابری در یک جامعه معرفی می کنند، شاخصی به نام ضریب جینی است.

ضریب جینی پیش از انقلاب به بالای ۵۰ رسیده بود، اما امروز بانک جهانی ضریب جینی ایران را ۳۶ معرفی می کند و این یعنی جمهوری اسلامی در تحقق عدالت گام های بزرگی برداشته است. بعد از پیروزی انقلاب تعریف و سطح رفاه در ایران تغییر کرد و تصورات غلط و رایج گذشته که رفاه را تنها متعلق به اربابان، صاحب منصبان و حلقه های متصل به آنان می دانست، به هم ریخت. من با این سخنان، اصرار دارم واقع بینی و انصاف را متذکر شوم. این انقلاب و نظام متعلق به خود مردم است و ضایع کردن حق آن و نادیده گرفتن خدمات عظیم آن، مساوی است با

جریان محافظه کاری که معمولاً

از نقش آن در پیشبرد خط محافظه کاری کمتر صحبت می شود، هسته های قدرتمند در بطن مجموعه اصلاح طلبان است که تکنوکرات ها را هم باید شاخه ای از همین مجموعه در نظر گرفت. در سه دهه گذشته، این هسته ها، با یک حرکت خزنده به نام انقلاب زدایی، تلاش زیادی را برای نهادهای سازی منافع تشکیلاتی خود در ایران انجام داده اند

برای این طیف از اصلاح‌طلبان، اندیشه و روحیه انقلاب اسلامی به هر قیمتی باید کنار گذاشته شود، حتی اگر درهای کشور به روی دشمنان این ملت باز شود و نوامیس کشور به حراج گذاشته شود. در ارتباط با همین آزادی، ببینید، هر وقت که از عناصر وابسته به این جریان مدیریت کشور را عهده‌دار بوده‌اند، چقدر دایره آزادی را به نفع خودکامگی‌های سیاسی خود محدود کرده‌اند؟ دوران دولت هفتم و هشتم و لکه بزرگ و سیاهی که در این دوران با به راه انداختن جنگ رسانه‌ای و قلب واقعیت‌ها و مباح‌سازی دروغ بر دامن کشور ایجاد شد فراموش‌شدنی نیست. در انتخابات سال ۸۸، حاضر شدند برای منافع کثیف خود جمهوری نظام را ذبح کنند. برای این‌ها، دموکراسی وقتی خوب است که نام آنها از صندوق آراء خارج شود. وقتی این هسته‌ها با آزادی اینگونه معامله می‌کنند، به طریق اولی، باب عدالت و عدالت‌ورزی را مسدود می‌کنند. البته در این بین، جریان سومی هم بوده که با روشننگری، مقاومت و فداکاری جلوی انقلاب‌زدایی را گرفته است، اما آنقدر قدرت نداشته که بتواند مسیر حرکت دو جریان دیگر را مسدود کند. لذا من با نظر شما موافقم اما باید تلاش کنیم لایه‌های پنهان این محافظه‌کاری را تبیین

روایتی اذعان دارند و هزاران سند برای آن موجود است. از پایان دهه اول انقلاب به بعد، مواجهه فکری و فرهنگی، اولویت اول غرب در مبارزه با انقلاب اسلامی تبدیل شد. در این سی سال، غرب از هر روزه‌ای برای نفوذ و ضربه زدن به جمهوری اسلامی استفاده کرده است.

نکته مهم‌تر این است که غربی‌ها به جز امکانات گسترده برون مرزی، از یک پیاده‌نظام بزرگ در داخل کشور برای پیشبرد برنامه‌های خود برخوردارند. بخشی از افراد این پیاده‌نظام موجب بگیر دستگاه‌های غربی هستند و بخش اعظم آنها به صورت خودجوش و مبتنی بر گرایشاتی که به فرهنگ غربی دارند، نقش خود را در این پیاده‌نظام اجرا می‌کنند. حتی در بدنه مدیریتی نظام کسانی هستند که دانسته یا ندانسته در این پیاده‌نظام حضور دارند و عضوی از این ماشین جنگی محسوب می‌شوند.

در یک چنین وضعی، نظام دائماً با توطئه روبروست و از امکانات قانونی و آزادی‌های مدنی به صورت گسترده برای ضربه زدن به نظام استفاده می‌شود. از مطبوعات و فضای مجازی گرفته تا صنعت نشر؛ از سینما و تئاتر گرفته تا موسیقی؛ از محافل علمی و دانشگاهی گرفته تا

قانون اساسی ما در مواجهه با خرده‌فرهنگ‌ها یک قانون اساسی مترقی است و دقیق عمل کرده است. پس دقت کنید، این مسأله‌ای که جنابعالی تحت عنوان عدم تحمل دیگری مطرح می‌کنید بیش از اینکه واقعیت عینی داشته باشد، بخشی از جنگ روانی است که از سالها قبل کلید خورده و هدف آن روشن است

کنیم و به مخاطبان خود آدرس صحیح بدهیم.
«فارغ از دهه نخست بعد انقلاب اسلامی که درگیر ترور و جنگ بودیم، در طول سه دهه که جنگ و ترور از میان رفته است، از سوی بعضی از بهره‌مندان بی‌آرمان از انقلاب تلاش شده وضعیت موجود در ایران، «وضعیت حساس کنونی» شناخته و تبلیغ شود. این وضعیت به‌خودی‌خود باعث می‌شود که اداره جامعه و جوهی «امنیتی» پیدا کند. به این ترتیب که تلاش می‌شود با نگاهی امنیتی، فرهنگ به حاشیه رود و علاوه بر آن فضای مطالبات مشروع نیز محدود شود. ما در همه این سالها همچنان به الگویی برای اعتراض مشروع و در چارچوب سیاست‌های کلی نظام به انسداد و مانع ایجاد کردن برای آرمان‌ها نرسیده‌ایم. شما تا چه حد با این تحلیل در خصوص این سه دهه و تأثیرش در چرخش از آرمان‌های انقلابی سال ۵۷ موافقت می‌کنید؟

واقعیت‌های کشور را نمی‌توان نادیده گرفت. رویکرد انتزاعی به مسائل هنر نیست؛ هنر این است که بین ایده‌آل‌ها و واقعیات پیوند برقرار کنیم. شما می‌دانید که چهل سال است غرب با محوریت آمریکا با همه امکانات علیه انقلاب و جمهوری اسلامی جنگ به راه انداخته و تا الان از هیچ اقدامی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی کوتاهی نکرده است. این چیزی نیست که فقط ما بگوییم تا عده‌ای ما را متهم به توهم توطئه بکنند؛ امروز خود غربی‌ها به این

آنها بست.

البته در این بین، کسانی هم در دولت‌ها هستند که علاقه دارند به هر موضوعی با عینک امنیتی نگاه کنند و سخت‌گیری‌های بی‌جا به خرج دهند. شما ببینید، سالهاست رهبر بزرگوار انقلاب از لزوم برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی در دانشگاهها صحبت می‌کنند، اما عده‌ای به بهانه‌های امنیتی جلوی گسترش این کرسی‌ها را گرفته‌اند. مثلاً از زمانی که این دولت سر کار آمده، یک عده از روزنامه‌نگاران منتقد دولت به برخی دانشگاهها ممنوع‌الورود شده‌اند تا مبادا علیه دولت حرفی زده شود! یک شخصی، اخیراً برای اینکه به نظر رئیس‌جمهور درباره نفی علوم انسانی اسلامی اعتراض کرده با شکایت معاونت حقوقی رئیس‌جمهور به ماهها زندان محکوم شده است. چرا آقای رئیس‌جمهور در برابر منتقدین تا این حد ناپردباری از خودشان نشان می‌دهند؟ آیا این رفتارها قابل قبول است؟ حتماً قابل قبول نیست.

«انقلاب اسلامی نخستین تجربه حرکت جمعی مردم ایران به سمت استقرار جمهوری در طول تاریخ بوده است. با توجه به این امر، بسیاری از کارشناسان معتقدند که همان فضای محافظه‌کارانه که تنها دغدغه‌اش حفظ وضعیت موجود بوده، با محدود کردن «دیگری»ها مانع بروز جوانب متعدد جمهوری در ایران شده و برای مثال اجازه نداده قومیت‌ها، مذاهب، ادیان و گروه‌های دیده‌نشده که می‌توان همه را در قالب «دیگری» جمع‌بندی کرد، خود را به شکلی منفعل و کنش‌مند بروز دهند. تا چه حد با این پیش‌فرض موافقت و تحلیلتان از این مسئله چیست؟

خرده‌فرهنگ‌ها در گفتمان انقلاب کاملاً محترمند و در نهایت، جزئی از یک پیکرند. اگر به آنچه در این چهل سال در عمل رقم خورده توجه کنید؛ اقوام ایرانی با زبان‌ها، گویش‌ها و سنت‌های گوناگون با هم در جهت اهداف انقلاب و اعتلای ایران اسلامی، نهایت همدلی و همکاری را داشته‌اند و هیچ وقت کسی تصور نکرده که انقلاب یا نظام در اختیار یک قوم خاص است. امروز در دولت و همه دستگاه‌های نظام، ترک و لر و عرب و کرد و بلوچ و فارس حضور دارند و کسی حضور اقوام را طبقه‌بندی نکرده است.

البته هر کشوری زبان ملی دارد و زبان ملی ایران، فارسی است، اما به زبان‌ها و گویش‌های دیگر احترام گذاشته می‌شود. از طرف دیگر، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران شیعه هستند و مذهب رسمی در ایران شیعه دوازده امامی است. یعنی نمی‌توان توقع داشت در کشوری که اکثریت مردم شیعه هستند، تعلیم و ترویج تعالیم مذهبی مساوی باشد هر چند در مناطق سنی‌نشین، آزادی مذهبی وجود دارد و کسی احکام و

هر میدان دیگری که بتوان از آن برای مواجهه نرم با انقلاب اسلامی استفاده کرد. خب در این شرایط، کاملاً طبیعی است که حساسیت‌ها و مراقبت‌های امنیتی افزایش پیدا کند. البته من از گذشته معتقد بودم که جمهوری اسلامی هزینه اقتدارگرایی را می‌پردازد، بدون اینکه در عمل اقتدارگرا باشد! این به جنس انقلاب برمی‌گردد که با اقتدارگرایی جور در نمی‌آید. دقت بفرمایید، من در این مصاحبه به جنابعالی درباره محدودیت‌هایی که تصور می‌شود برای برخی آزادی‌های فرهنگی ایجاد شده، توضیح می‌دهم که در عمل واقعیت عینی چندان ندارد. امروز مخالفان انقلاب و جمهوری اسلامی در مطبوعات، فضای مجازی یا در سینما و غیره هر آنچه بخواهند علیه انقلاب مطرح می‌کنند و با دشمن همدستی می‌کنند، اما به ندرت با آنها برخورد قانونی می‌شود. در هیچ کشوری این میزان مسامحه وجود ندارد. فرانسه خودش را مهد آزادی می‌داند، اما در قضیه هولوکاست یا حفظ اصول لائسیسته با منتقدین بی‌رحمانه برخورد کردند.

علاوه بر این، شما در سئوالتان درباره تجمعات اعتراضی صحبت کردید، اما به این نکته توجه داشته باشید که پیاده‌نظام غرب در داخل، حتی از سوء استفاده از یک تجمع کارگری یا دانشجویی کوچک با اهداف صنفی هم گذشت نمی‌کنند. در این چهل سال، تجمعات اعتراضی که طبق قانون اساسی جزو آزادی‌های مدنی محسوب می‌شود را به بستری برای پیشبرد برنامه براندازی جمهوری اسلامی تبدیل کرده‌اند و عملاً این آزادی را از بخشی از مردم که با تجمعات قانونی می‌توانند مطالبات خود را دنبال کنند، گرفته‌اند. این‌ها واقعیت‌هایی است که نمی‌توان چشم‌ها را بر روی

معتقدم، با ادامه شرایط فعلی و با میدان‌داری محافظه‌کاران در ایران، انقلاب اسلامی زمینگیر خواهد شد. لذا بنده اصرار دارم که باید از همین حالا بست‌های لازم برای ورود به شرایط تحول مهیا شود

سنن شیعی را به برداران و خواهران اهل تسنن تحمیل نمی‌کند. حتی درباره اقلیت‌های مذهبی در ایران هیچوقت مشکلی نبوده است و ایرانیان مسلمانان یا برداران و خواهرانشان اعم از مسیحی، کلیمی و زردشتی زندگی مسالمت‌آمیز و توأم با همدلی و همکاری دارند و اقلیت‌ها نیز معمولاً از حقوق خود در ایران ابراز رضایت می‌کنند.

اصولاً قانون اساسی ما در مواجهه با خرده‌فرهنگ‌ها یک قانون اساسی مترقی است و دقیق عمل کرده است. پس دقت کنید، این مسأله‌ای که جناب‌عالی تحت عنوان عدم تحمل دیگری مطرح می‌کنید بیش از اینکه واقعیت عینی داشته باشد، بخشی از جنگ روانی است که از سالها قبل کلید خورده و هدف آن روشن است.

البته نمی‌توان تجزیه‌طلبی برخی گروه‌های قومی، وهابیت‌گرایی وارداتی یا مسیحیت تبشیری و امثال آن را خرده‌فرهنگ یا دیگری خواند و با آن مسامحه کرد. چگونه می‌توان یک عنصر با علایق تجزیه‌طلبی را در مسئولیت‌های نظام پذیرفت؟ چگونه می‌توان یک سنی با گرایش وهابیت‌گری را در جایگاه‌های کلیدی نظام قرار داد؟ یادمان نرفته بعضی از

از این خطرها بر اعمال شرایط آرمان‌های آن مقدم باشد؟

تردید نیست که حفظ نظام از اوجب واجبات است، اما کسی که با جوهر انقلاب آشنایی داشته باشد، تأیید می‌کند که آرمان‌های اصیل انقلاب جزء لاینفک نظام است و اگر به اسم حفظ اصل نظام آرمان‌های انقلاب نادیده گرفته شود، ریشه این نظام خشکیده خواهد شد و لذا حفظ اصل نظام در هر شرایطی اقتضا می‌کند که از آرمان‌ها صیانت شود. اتفاقاً همه سنگ‌اندازی‌ها و دشمنی‌ها بر سر آرمان‌های انقلابی است و اگر روزی این آرمان‌ها کنار گذاشته شود، خیلی از دشمنی‌ها با این انقلاب و نظام بی‌معنا خواهد بود. البته ظاهراً شما روی آزادی تأکید خاص دارید. بله درباره آزادی هم این حقیقت جاری است لکن توجه داشته باشید که گاهی شدیدترین نوع خودکامگی با لباس آزادی ظهور می‌کند؛ مگر در انتهای نهضت مشروطه این اتفاق نیفتاد؟ در فتنه ۸۸ هم شاهد این اتفاق تلخ بودیم. از سوی دیگر، آزادی مطلق وجود خارجی ندارد. در واقع، قانون مشروع، چه دائمی و چه موقت حتی اگر در مواردی تضییق‌کننده آزادی تلقی شود، مدافع آزادی

تعریف واحد از آن ساده نیست. ما وقتی از محافظه‌کاری در ایران صحبت می‌کنیم، منظورمان جستجوی منافع در تثبیت نرم‌ها، قواعد و ساختارهای موجود، و نقطه مقابل تحول‌خواهی و انقلابی‌گری است. در واقع، محافظه‌کاری را باید نوعی منفعت‌طلبی دانست که جامعه را به قیمت صیانت از قدرت یک گروه یا جریان خاص، دچار سکون، رکود و انفعال می‌کند. امروز مباحثی که ثمره آن، رهایی از آرمان استقلال و پیوستن به جهانی شدن و عضویت در جامعه جهانی می‌شود، هم خاستگاه محافظه‌کارانه دارد. البته عوام‌فریبی جزء لاینفک محافظه‌کاری در ایران است، کما اینکه امروز عده‌ای انقلابی‌گری را در تعارض با منافع ملی معرفی می‌کنند.

***بعد از گذشت ۴۰ سال از انقلاب اسلامی، اگر امروز و با شرایط موجود قرار باشد تعریفی «زمانمند» و «کاربردی» از «انقلابی بودن» در شرایط حاضر ارائه دهیم که بتواند ما را از وضعیت موجود رهایی دهد، آن تعریف از نظر شما چیست و باید واجد چه عناصری باشد؟ به عبارت دیگر انقلابیون امروز باید با کدام ساختارها و ویژگی‌های سوژه غیرانقلابی تقابل و مرزبندی صریحی داشته باشند؟**

انقلابی بودن یعنی تلاش آگاهانه، مؤمنانه، همه‌جانبه، متکی به خود و مجاهدانه برای تقرب جامعه به شرایط آرمانی. دقت داشته باشید که آرمانگرایی در ذات انقلابی بودن است اما آرمانگرایی انقلابی نه تنها با واقعیت‌ها بیگانه نیست، بلکه مولود واقعیت‌های بنیادی حاکم بر حیات جمعی است. انقلابی بودن در این منطق، با یک انقلاب بزرگ آغاز می‌شود ولی در یک بستر زمانی معقول و با فراهم شدن مقدمات مورد نیاز که در رأس همه، ارتقاء فهم سیاسی مردم است، با سلسله



تردید نیست که حفظ نظام از اوجب واجبات است، اما کسی که با جوهر انقلاب آشنایی داشته باشد، تأیید می‌کند که آرمان‌های اصیل انقلاب جزء لاینفک نظام است و اگر به اسم حفظ اصل نظام آرمان‌های انقلاب نادیده گرفته شود، ریشه این نظام خشکیده خواهد شد

با زنجیره‌ای از انقلاب‌های کوچک اما بسیار مؤثر، به حیات خود ادامه می‌دهد.

مشکل امروز ما این است که در اثر همین محافظه‌کاری، و سایر عوامل که در جای خود توضیح خواهم داد، حاضر به شکل‌دهی انقلاب‌های کوچک در جهت تقرب جامعه به نقاط آرمانی نیستیم. انقلاب در نظام علمی و فکری، انقلاب در نظام آموزشی، انقلاب در نظام اداری، انقلاب در نظام مالی، انقلاب در نظام برنامه و بودجه، انقلاب در سبک زندگی، انقلاب در ساختارهای اقتصادی، انقلاب در مناسبات بین‌المللی، این‌ها همان چیزهایی است که باید به آن عمیقاً فکر کرد. من معتقدم، با ادامه شرایط فعلی و با میدان‌داری محافظه‌کاران در ایران، انقلاب اسلامی زمینگیر خواهد شد. لذا بنده اصرار دارم که باید از همین حالا بسترهای لازم برای ورود به شرایط تحول مهیا شود. البته مهم‌ترین مؤلفه این بستر، اولاً، رشد سیاسی مردم و پس گرفتن میدان افکار عمومی از جریان معارض انقلاب، ثانیاً، افزایش قدرت گفتگومانی جریان انقلاب، و ثالثاً، تقویت تئیه فکری است که در جای خودش محل بحث‌های جدی است.

است و به حفظ آزادی و جمع شدن بساط خودکامگی کمک می‌کند. مثلاً در جایی که وزارت کشور به دلیل مسائل امنیتی به حسب قانون نه به حسب سلیقه سیاسی، موقتاً اجازه تجمع را نمی‌دهد، این کار به نفع آزادی است، نه به ضرر آن؛ چرا که در تجمعی که اصل بر قانون شکنی و حق‌کشی باشد، به اسم آزادی، آزادی را سرکوب می‌کند. این واقعیت در لیبرال‌ترین کشورها هم پذیرفته می‌شود.

***با توجه به اینکه رهبر معظم انقلاب صراحتاً اعلام کرده‌اند که «محافظه‌کاری قتلگاه جمهوری اسلامی است»، تصور می‌کنیم خاستگاه‌های نظری و عملی محافظه‌کاری و منفعت‌طلبی موجود در جمهوری اسلامی که همواره تلاش شده به عنوان یک جمهوری «انقلابی» شناسانده شود، در کجاست؟**

محافظه‌کاری در اندیشه سیاسی غرب چه از نوع مذهبی و چه از نوع سکولار، واجد یک تا چند بستر تاریخی است که انواع و اقسام گوناگونی پیدا کرده است و لذا ارائه یک

این گروه‌ها در سالهای ابتدایی انقلاب چه جنایاتی را مرتکب شدند. حتی به همشهری و فامیل خودشان هم رحم نکردند. علت اصلی بخشی از عقب ماندگی‌ها در برخی مناطق مرزی کشور همین گروه‌ها هستند. البته کم‌کاری دولت‌ها در این مناطق هم محل تأمل جدی است؛ خود این کم‌کاری‌ها بهانه به دست این گروه‌ها داده است. علاوه بر این، دشمن می‌خواهد این گروه‌ها را دوباره به تکرار جنایت‌های گذشته ترغیب کند و بوسیله آنها انسجام نظام را از بین ببرد، اما این گروه‌ها در میان قوم خود هم منفرند و فرصت‌های لازم را برای احیاء و بازسازی خود ندارند.

***پس شما معتقدید که بخش بزرگی از موانع موجود بر سر راه دو آرمان بزرگ آزادی و عدالت در ایران به دلیل سنگ‌اندازی‌هایی بوده که گروه‌های مخالف آرمان‌های جمهوری اسلامی در داخل و خارج در مسیر حفظ موجودیت این انقلاب انجام دادند و طبیعی است که وقتی موجودیت و اصل انقلاب مورد هدف قرار گرفته است حفظ آن**

میزگرد جانبازان قطع نخاعی

سکوت و محافظه کاری حزب الهی ها، از عوامل نابسامانی های جامعه است

نشأت می گرفت؟

ببینید برای امام (ره) مسائل و احکام شرع به همه چیز ارجحیت داشت و می چربید، مثلاً در جلسهای که ایشان با «دوایر شوارندناده»؛ وزیر امور خارجه شوروی داشتند، زمانی که متوجه شدند اذان می گویند، جلسه را برای اقامه نماز ترک می کنند. شاید برخی از ما بگوییم این موارد، موضوعات ساده ای است و ربطی به وضعیت انقلابی بودن و ساده زیستی و درست کاری ندارد؛ ولی همین عملکردهای کوچک در زندگی رهبران ما و بعد از آنها، در زندگی عزیزان رزمنده ما خیلی کارساز بود و از آنها نیروهای آرمانخواه و انقلابی و درستکار می ساخت. اگر برگشتی کنیم و تاریخ اسلام را مطالعه کنیم، می بینیم وقتی در بحبوحه جنگ به امیرالمؤمنین (ع) یا حسین بن علی (ع) تذکر می دادند که «الآن وقت نماز است»، این بزرگواران خوشحال می شدند. خیلی حرف است! یعنی در گرماگرم آتش جنگ وقتی به ایشان می گویند زمان نماز رسیده است، دست از جنگ می کشند و به نماز می ایستند. مگر غیر از این بود که وقوع انقلاب اسلامی برای زنده نگه داشتن این موارد بود؟ در قرآن کریم آمده است کسانی که حکومت و قدرت پیدا می کنند اولین و مهم ترین کارشان «إقامة الصلاة» است، این بحث ساده و عبادی تهیایی نیست که روی آن حرف نزنیم و از آن بگذریم. این یکی از شرایطی است که می تواند ضربه ای کاری به انقلاب اسلامی و طبیعتاً مردمی بزند که پیروی از مقامات و رهبران حکومتی دارند. وقتی فاصله ما با خدا زیاد شد شیطان این فاصله را پر می کند و بسیاری از کارها از ما سر می زند که نباید بزند.

***آقای تاج دولتی، ما در زمان جنگ تحمیلی حکایت های زیادی از انقطاع و وارستگی رزمندگان شنیده ایم که طبق آنها بسیاری از مردم ما از همه چیز خود برای کشورشان گذشتند و حتی جانیشان را فدای جامعه شان کردند. امروز اما شرایط به نوعی است که به نظر می رسد نه تنها این انقطاع و بریدگی از مادیات و امکانات دنیایی وجود ندارد، بلکه بسیاری از ما در یک شکل محافظه کارانه تلاش می کنیم بسیاری از امور ارزشمند فدا بشوند تا ما به منافع و موقعیت های ویژه ای برسیم و وقتی هم می رسیم گویی می خواهیم همه چیز را فدا کنیم تا در آن موقعیت باقی بمانیم. تحلیل شما از این وضعیت چیست؟**

بهمین تاج دولتی: بگذارید من با یک خاطره از آن دوران شروع کنم. وقتی من به جبهه رفته بسیجی، آزاد و بی ترمز بودم، چون هیچ گونه دلستگی و دغدغه ویژه ای نسبت به دنیا نداشتم؛ البته با خانواده قهر نکرده بودم، بی پول و نیازمند هم نبودم، اما می خواستم خودم را بشناسم و خدا را شکر در طول ۹ ماه حضور در جبهه ها این فرصت خودشناسی تا حدی برایم ایجاد شد. منتهی درست موقع محرومیتیم این اتفاق افتاد! اولین باری که به جبهه اعزام شدم، راننده شدم. یعنی



شما هم در فرمایشات امام و هم در ارشادات حضرت آقا می بینید که تذکرات مهمی در این زمینه داده شده است، مثلاً رهبری یکی از عناصر مهم مسئولان را «انقلابی بودن» می دانند که متأسفانه بسیاری از آقایان و خانمهایی که مسئولیتی در نظام جمهوری اسلامی دارند، از این مسئله و موضوع بسیار فاصله گرفته اند. این را شما می توانید از نحوه زندگی و برخورد با ارباب رجوع، لوازم و وسایل زندگی و مراکز و مناطقی که در آن زندگی می کنند ببینید. این سبک زندگی دال بر این است که زندگی این مسئولان خیلی تفاوت دارد با آن زندگی امام عزیزی که ما دیدیم؛ به ویژه که خودم لیاقت داشتم مدت زیادی را در مراکز بودم که مسئولان درجه یک مملکتی، از امام (ره) گرفته تا ریاست جمهوری و نخست وزیر به آنجا رفت و آمد داشتند. برای خود من به عنوان یک تحلیلگر ساده اینطور است که اگر بخواهم مشهوداتم را بیان کنم می بینیم این سبک زندگی مسئولان با نحوه زندگی امام خیلی تفاوت دارد.

مثلاً من زندگی امام (ره) را می دیدم؛ آن عزیزی که حتی حاضر نبود دور و اطراف حسینیه جماران که مخصوص برنامه های امام (ره) ساخته شده بود، از وضعیت «گاه گلی» دربیاید و حتی اجازه ندادند آن را رنگ کنند. دیدن این شرایط برای من به عنوان جوان بیست و چند ساله بسیار جذابیت داشت که رهبر کبیر انقلاب اسلامی و یک مرجع تقلید، چنین زندگی ساده و علی واری دارد. اما در دوران کنونی می بینیم که آن وضعیت حاکم نیست. بنابراین یکی از علت های ضعف آرمانها و وضعیت فرهنگی بدی که داریم، همین دور شدن از مسئله «ساده زیستی» و «انقلابی بودن» است.

این ساده زیستی و وضعیتی که به عنوان «انقلابی بودن» توصیف می کنید از کجا

میزگرد با حضور سه تن از جانبازان قطع نخاع دوران دفاع مقدس در محل دفتر انجمن جانبازان قطع نخاع برگزار شد. حاضران در این میزگرد عبارت بودند از «سیدمحمد مدنی» که متولد تهران است و در سال ۶۱ در منطقه شلمچه در «عملیات بیت المقدس» مجروح و از ناحیه کمر قطع نخاع شده است. «بهمین تاج دولتی» متولد ۱۳۳۵ در تهران است که پس از مدت ۹ ماه حضور در جبهه از ناحیه کمر قطع نخاع می شود و «موسی گل محمدی» که در سال ۶۴ در منطقه جزیره مجنون مجروح و قطع نخاع شده است. گفته های این جانبازان عزیز در پرورده «علیه محافظه کاری در سال چهلم» تلنگری برای یادآوری دورانی طلایی است که انقلابی بودن محافظه کار بودن را بر نمی تابید و منفعت طلبی به گوشه ای پناه برده بود.

***شما در شرایطی که انقلاب و جمهوری اسلامی و آرمانهایش در خطر بود، خود را به خط مقدم مبارزه رساندید و از آرمانهایی دفاع کردید که مردم ایران برایشان انقلاب کرده بودند؛ در این راه بخش مهمی از قوای بدنی و سلامتی تان را از دست دادید؛ حالا بیش از ۳۰ سال از آن روزها می گذرد و وضعیت امروز از جهات بسیاری با آن روزها که روزهای گرم آرمانخواهی بود تفاوت پیدا کرده است؛ تحلیلتان از فضای فرهنگی موجود و قیاسش با آن دوره آرمانخواهانه چیست؟**

سیدمحمد مدنی: اگر بخواهیم رویکردی انتقادی نسبت به وضعیت کنونی داشته باشیم و مخصوصاً عملکرد مسئولان مان را از وجهی انتقادی بنگریم و نسبت گذشته و امروز را بررسی کنیم، باید ببینیم که در دفاع مقدس چه چیزی ما را به پیروزی رساند. این عامل یا عوامل طبیعتاً می تواند راهکار مناسب آینده ما را در وضعیت غیردفاع مقدسی هم مشخص کند. زمانی که مقام معظم رهبری می فرمایند تاریخ دفاع مقدس و فرهنگ آن دوران باید خوراک فکری ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال آینده باشد، یعنی اینکه این دوران می تواند دستگیر ما برای مدیریت آینده باشد.

اگر مبانی انقلاب اسلامی را و آن کم و کاستی هایی که منجر به وقوع انقلاب شد را بررسی کنیم، حتماً در خواهیم یافت که علت بقا و ماندن انقلاب اسلامی چه چیزهایی بوده است و اگر خدایی نکرده از آن آرمان های انقلاب اسلامی فاصله گرفتیم چه چیزهایی سبب نابودی و ضعف آن خواهد شد که ان شاء الله چنین هم نخواهد شد.

به نظر می آید اولین مسئله مهمی که در ما و بویژه مسئولان ما که فرمود «الناس علی دین ملوکهم»، می تواند چراغ راه باشد همین بررسی مبانی و آرمانهای انقلاب اسلامی است. اگر مردم ببینند مسئولان و حاکمانشان بر مبانی آن ارزشها و آرمانها عمل می کنند، طبیعتاً آن ها هم بهتر عمل خواهند کرد؛ اما امروز به نظر می رسد که مسئولان ما به میزان بسیار زیادی از وضعیت «انقلابی بودن» فاصله گرفته اند. آن هم انقلابی به عنوان انقلاب اسلامی که مسئله بسیار مهمی است.

اگر بخواهیم رویکردی انتقادی نسبت به وضعیت کنونی داشته باشیم و مخصوصاً عملکرد مسئولان مان را از وجهی انتقادی بنگریم و نسبت گذشته و امروز را بررسی کنیم، باید ببینیم که در دفاع مقدس چه چیزی ما را به پیروزی رساند. این عامل یا عوامل طبیعتاً می‌تواند راهکار مناسب آینده ما را در وضعیت غیر دفاع مقدسی هم مشخص کند

برگردانند. یک عده ناراحت بودند که به فیض شهادت نرسیدند و محروم شدند و یک عده هم خوشحال بودند از اینکه جانشان حفظ شده و نجات پیدا کرده‌اند.

شما ناراحت بودید یا خوشحال؟

تاج‌دولتی: من نه ناراحت بودم، نه خوشحال. فقط از این جهت تا حدی تکلیفم را با خودم فهمیده بودم یک مقدار خوشحال بودم. فهمیدم جزء کسانی هستم که آمادگی دارم و حاضر از جانم بگذرم. فهمیدم آدمی نیستم که در این جور مواقع جا خالی کنم و کم بیاورم. چون من در آن دوره جوانی خیلی دوست داشتم ببینم به چه اعتقاد دارم؟ چند مرده حلاجیم؟ و مرد عمل هستم یا نیستم؟!

چیزی که من از صحبت‌های شما می‌فهمم این است که جنس آدمهای آن زمان به لحاظ باور و اعتقاد به خدا و یقین ایمانی و آرمانهای انسانی و اسلامی موجود در آن دوره و... با آدمهایی که امروز در اطرافمان می‌بینیم متفاوت بودند، منظورتان همین است؟

تاج‌دولتی: ما آن زمان در منطقه جنگی می‌شنیدیم که می‌گفتند عده‌ای از بچه‌های منطقه که خاص هستند، به یقین می‌رسند. برای من همیشه سؤال بود که «به یقین می‌رسند» یعنی چه؟ یکی از بچه‌ها برایم توضیح داد و خودش هم بعداً به آن عمل کرد و ما دیدیم. او گفت به یقین می‌رسند یعنی اینکه به جایی می‌رسند که به دوستانشان می‌گوید اگر من امشب برای عملیات بروم یا به آن قسمت منطقه جنگی بروم، شهید می‌شوم، پس هر کسی می‌خواهد شهید بشود با من بیاید! کسانی بودند که می‌گفتند فلان منطقه، جایی است که من آنجا شهید می‌شوم و می‌رفت و همین هم می‌شد. من هنوز هم نمی‌توانم آن را بفهمم، ولی یکجایی این مسئله را دیدم و باورش کردم که اگر آدمی بخواهد می‌تواند به این درجات برسد.

آقای تاج‌دولتی ما که آن وضعیت را تجربه نکردیم و بچه‌های نسلهای بعد از شما هستیم وقتی امروز به جامعه و فرهنگ کنونی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که فاصله آن زمان تا امروز بسیار زیاد است؛ در حالی که آن زمان امثال شما حاضر بودید از جان و سلامتی تان بگذرید تا باقی هموطنانتان در آسایش و آرامش باشند، امروز ما با شرایطی



الآن فکر می‌کنم خودم آن وسط هستم و از دوست و رفیق و هم‌وطن خودم انتظار دارم که بیاید من را از زیر آن آتش بیرون بکشد، حتی اگر در گردان پدافند، راننده باشد. من از هم‌وطنم در هر پست و مقامی باشد انتظار داشتم بیاید دست مرا بگیرد و به عقب بیاورد و زندگی من را نجات دهد.

خلاصه ما سوار ماشینی که مثل کامیون بود شدیم، حدود ۲۰ کیلومتر راه را درون کوهستان رفتیم تا به آن منطقه برسیم. تاریکی مطلق بود، اما وقتی به نزدیک مدرسه رسیدیم دیدیم چقدر نیروی داوطلب آمده است، همه هم سوار کامیون بودیم و شعار می‌دادند و شعر و نوحه می‌خواندند و سینه می‌زدند و خلاصه حال خوشی داشتند. من در تمام طول این راه با خودم فکر می‌کردم که اگر من که الان داوطلب شده‌ام، زن و بچه داشتم، واقعاً این کار را می‌کردم؟ یعنی حاضر بودم از وابستگی‌ها دور شوم و جانم را کف دستم بگذارم؟ چون مجرد بودم نمی‌توانستم حال یک مرد متأهل را دقیقاً درک کنم ولی احتمال می‌دادم که در آن حالت داوطلب نمی‌شدم و دلم نمی‌خواست زن و بچه من پشت خط منتظر و بی‌پناه باشند و جنازه من به آنها برسد. در این شرایط چون اجبار و تکلیفی بر گردن من نبود، می‌توانستم نروم و به خاطر زن و بچه و خانواده‌ام داوطلب نشوم.

من آن شب خیلی فکر کردم و برایم شب مهمی بود که من را تا حدی نسبت به توانایی‌های خودم واقف کرد. من دیدم یکی از توانایی‌هایم این مجرد بودن و منقطع بودن من از دنیا و علایق مادی و دنیوی است و این چیزی است که همه ما اگر در خودمان داشته باشیم، توان بسیاری به ما می‌دهد. قصدم از بیان این خاطره آن بود که به طور تلویحی و کنایه بگویم بخش زیادی از آن چیزی که شما مد نظر دارید، به این مسئله انقطاع از دنیاطلبی برمی‌گردد.

***توانستید مجروحان و پیکر شهدا را به عقب برگردانید؟**

تاج‌دولتی: راستش ما نزدیک صبح به آن منطقه رسیدیم و فرماندهان گفتند دیر رسیدید، الآن هواروشن می‌شود و دیگر نمی‌توان کاری کرد. همه نیروها را

همان اول گفتند چه کسی گواهینامه دارد؟ من دستم را بالا بردم و آنها هم یک ماشین تحویل من دادند و گفتند با این ماشین خدماتی را انجام بده. بعد از حدود ۵،۴ ماه که گذشت، یک شب ما را مأمور کردند که به منطقه پنجویں در غرب برویم؛ گفتند دیشب در آن منطقه عملیات شده و بچه‌های ما بین دو قلعه که وسطش به صورت دره است درگیر شدند و بعد از کلی جنگ و مبارزه و تیراندازی، یک عده مجروح و شهید در آنجا مانده‌اند و به نوعی زیر تیررس دشمن قرار گرفته‌اند. حالا که تیراندازی کمی متوقف شده، باید برویم مجروحان و شهیدان را از آن وسط منتقل کنیم عقب.

منتهی مسئله این بود که آن منطقه وسطی بین دو خط مقدم بود و مجروحان و اجساد هم برای بچه‌های ما بود، هم برای عراقی‌ها. تیروهای تعاون تلاش خودشان را برای برگرداندن زخمی‌ها و شهدا کرده بود و حالا بچه‌های تعاون خسته شده بودند و چون نیرو کم بود انتقال بچه‌ها به عقب هم ضرورت داشت باید این کار را می‌کردیم. مسئولان آمده بودند بین نیروهای تدارکاتی و پدافند و غیره دنبال آدمهایی می‌گشتند که بروند کمک تا بچه‌هایی که آن وسط گیر کرده بودند را برگردانند. این کار هم به شدت خطرناک و حساس بود و اعلام کردند کسانی که برای این کار می‌روند ممکن است برنگردند، چون درست وسط دو خط هستند و نیروهای هر دو طرف هر حرکتی را ببینند، می‌زنند، چه خودی باشد، چه دشمن. قرار بود این نیروها به صورت سینه‌خیز بروند و به هر شکلی که می‌توانند مجروحان و شهدا را پیدا کنند و به عقب بکشند. یک مقدار به ما وقت دادند که فکر کنیم و بعد از مدتی عده‌ای داوطلب شدند که من هم جزو آنها بودم.

من راننده ماشین بودم و گفتم تنها یک مشکل و آن هم این ماشینی بیت‌المال است به من تحویل داده‌اند، اگر یک نفر یک نفر این را از من تحویل بگیرد خیال من راحت می‌شود و می‌توانم برای کمک بروم. یکی از فرماندهان ما ماشین را تحویل گرفت و من آماده رفتن شدم. عده‌ای به خاطر کار ما که تقریباً غیر رزمی و غیرنظامی بود از تصمیم ما تعجب کرده بودند و می‌گفتند واقعاً می‌خواهید بروید؟ از جانتان گذشته‌اید؟ وظیفه شما چیز دیگر است؟! من گفتم بله، چون من

مواجهه هستیم که کاملاً منفعت طلبانه و سودانگارانه و مبتنی بر منافع شخصی است؛ ما شرایطی را می بینیم که کسی حاضر نیست حتی برای کسی و تنها زمانی برای دیگری کاری انجام می دهد که بدانند سودش بیشتر از هزینه های است که پرداخت می کند. این همه اختلاف از کجا می آید؟ چه در بین مردم و چه بین مسئولان که به نوعی منافع شخصی و گروهی و حزبی و... خودشان را دنبال می کنند!

تاج دولتی: من فکر می کنم برداشتهایی که در خصوص وضعیت فرهنگی و سیاسی و اقتصادی کلی کشور داریم ناشی از جو و اتمسفری است که در آن قرار داریم. ما می بینیم که برخی می گویند مملکت فلان شد، مملکت بهمان شد، بی حجابی بیداد می کند، دزدی و گرانی همه جا را گرفته و... چیزی که من متوجه می شوم این است که بسته به اینکه شما در کدام محیط قرار گرفته و زندگی می کنید، این برداشتهای شما کاملاً متفاوت خواهد بود. یعنی اگر همین آدمها را با رضایت خودشان یک روز به نماز جمعه یا مراسم مذهبی و گروه های انقلابی و... ببرید، می بینند که دور و اطرافشان همه چادر مشکی و لباس های پوشیده دارند و آدمهای مومنی در اطرافشان هستند و... می گوید هنوز مردم مسلمان زیاد هستند و شرایط را متفاوت می بیند. یعنی اگر از همین آدم که تا دیروز فحش می داده پرسید مملکت را چطور می بینید؟ می گوید مردم اعتقادشان برقرار است، همه خوب و برادر و اخلاق و روحیه دینی و معنوی دارند و... بنابراین من معتقدم ما در هر محیطی قرار بگیریم جوهره همان محیط می شویم.

البته من این فضاها را بیشتر تحت تاثیر رسانه ها و فضای مجازی می دانم. به نظر من هم نابه سامانی هست ولی نه آنطور که تبلیغ می شود. در همین شرایطی که شما این منفعت طلبی را می بینید، بسیاری از آدمهای ایثارگر هم هستند و فعالیت می کنند ولی کمتر دیده می شوند.

از طرف دیگر، باید در نظر بگیرید هر چه هست، مملکت خودمان است، نه مملکت غریبه ها. این خاک خودمان است، این مردم ناموس خودمان هستند و هر اشکالی هم هست، اشکال از من و تو و آن یکی است؛ چه من نماز جمعهای باشم، چه مسئول باشم، چه بسیجی و چه هنرمند و مردم عادی و... اشکال از من است؛ چون من نتوانستم خودم و جامعه ام را درست کنم، این اشکالات جمع شده و حالا به اینجا رسیده است. یک روز در جریان شلوغی های خیابانی فتنه ۸۸ من با ویلچرم در خیابان انقلاب می رفتم که یک خانمی که اهل شلوغ بازی هم بود به من رسید و گفت برادر سلام، آیا شما از این وضعیت مملکت راضی هستید؟ منم گفتم بله، من داوطلبانه از طریق بسیج به جبهه رفتم و حالا هم به این وضع دچار شدم از کسی انتظاری ندارم، آن روز وظیفه ام را انجام دادم و حالا هم وظیفه ام را انجام می دهم. گفت شما نمی بینید با مملکت چه کار می کنید؟ من تا آخرش را خواندم. خیلی خونسرد و با خوش رویی گفتم خانم! این خیابان را می بینید؟ گفت بله، گفتم این خیابان برای من و امثال من است و ما کلیدش را دست خارجی ها و دشمنان نمی دهیم. او هم تا آخر حرف من را خواند و گفت «خدا حافظ شما» و راهش را گرفت و رفت.

بنابراین من توصیه ام این است که وضعیت را به طور وسیع تر و با دید بازتری ببینیم و نسبت به وجوه مختلف بصیرت داشته باشیم. داعش چرا به وجود آمد؟ دلایل این است که بصیرت ندارد و همه وجوه را نمی بیند، الا آنها از ما بهتر بلند آیه و قرآن و روایت بخوانند. از جهاتی آنها از ما خیلی حزب الهی ترند ولی بصیرت و دید باز ندارند. همین باعث انحراف آنها شده است. من معتقدم که ما این دید باز و بصیرت را باید از کسانی بگیریم که اعتقادشان را به ما یاد می دهند و کلیدها را به دست ما می دهند، نه کسانی که پول برق و آب از ما می گیرند و ما را مدیریت می کنند، ما باید از علما و روحانیت و رهبری این بصیرت را بگیریم. اینها باید کلیدهای نجات از وضعیت موجود را به دست ما بدهند و ما را راهنمایی کنند.

این همه حرف را گفتم که بگویم اگر ما دیدمان را باز کنیم، نباید گذشته و دوران جنگ را با الان مقایسه کنیم. مدنی: آقای تاج دولتی، پس چرا یک عده دارند افسوس آن دوره را می خورند؟

تاج دولتی: اول خودمان باید یاد بگیریم. باید اول خودمان آئینه خدا بشویم و در همه کارها او را ببینیم.

مدنی: آقا تاج دولتی دست روی سر چشمه گذاشته است؛ من هم موافقم که مشکل همه ما در مسئله مهمی با عنوان «توحید» است که این خرابکاری ها رخ می دهد. اگر خدا در زندگی انسانها موجودیت پیدا نکند، تمام این اقتضاحات پیش می آید. من در کل حرف های آقای تاج دولتی را قبول دارم، چون بزرگان ما می گویند مشکلات ما از عدم شناخت درست توحید است؛ یعنی خداشناسی نادرست ما را به اینجا می رساند. اگر آدمها بدانند رزاقی دارند که روزی دهنده است و هر جا باشید زیر سنگ هم به شما روزی می رساند، دیگر به دزدی و اختلاس دست نمی زنید، این نادانی است که آدم را به اینجا می رساند.

روزی به «شهید مهدی زین الدین» فرمانده لشکر قم، گفتند: «شما که می گفتید از قم تا لرستان را ۳ ساعته با ماشین می روید، چه شد امشب ۴ ساعته رفتید! او



گفته بود، در روز، میزان سرعت مجاز ماشین بر اساس قوانین و مقررات جمهوری اسلامی یک سرعت است و در شب میزان سرعت آن تغییر می کند! در این آدم چه حاکم بود که مقررات را رعایت می کرد، زیرا خدا را بالا سر می دید می گفت در جمهوری اسلامی خلاف مقررات است.

باورهایی که جناب تاج دولتی بیان می کند در دوران دفاع مقدس عملیاتی شده بود و حاصل این عمل موفقیت می آورد. در دوران دفاع مقدس یکی از رفیقان ما به زمین افتاده بود و لباس رزمی سربازی اش کنار رفته بود، یکی از بچه ها به من گفت: «سید او را می شناسی؟» من احساس کردم می خواهد اسمش را بگوید که گفت: «به زیرپوشی که بر تن دارد نگاه کن! همه اش وصله شده و به هم دوخته است»، گفتم: در این بزن و بکش عراقی ها چه می گوئی؟ گفت: «او مسئول گردان ما است، یعنی کسی که حدود ۳۰۰ و ۴۰۰ لباس، پوتین و وسایل زیر دستش است، اما یکی را اضافه بر سازمان برنداشته بود خودش استفاده کند.»

تاج دولتی: از نظر من همه چیز دست خداست. یک حرفی را حضرت امام (ره) اوایل انقلاب گفتند و تلویزیون هم پخش کردند؛ گفتند ما هیچ کاره هستیم و همه کارها را خدا کرده است. در مورد انقلاب هم حرف می زدند. گفتند این انقلابی که شد، این تغییر رژیمی که اتفاق افتاد، ما هیچ کدام کاری نکردیم، همه کارها را خدا کرد. ما باید به این نگاه توحیدی برسیم؛ اگر رسیدیم وضعیت دیروز و امروز را درک می کنیم.

وظیفه ما در هر زمانی این است که آنچه خدا گفته را انجام دهیم چون همه چیز به طور مطلق دست خداست. اما اینکه الان کسانی هستند که شرایط را طوری کرده اند که ما به آن اعتراض داریم نباید ما را به این مسئله برساند که چرا آن موقعه اینطور بود و حالا اینطور است!

مدنی: پس چطور باید به خلاف کاران یاد داد که کارشان خلاف است؟

اصل موضوعی که آقای تاج‌دولتی مطرح می‌کند در همین راستا است که این آدم‌ها در دوران دفاع مقدس به خدا رسیده بودند، مثلاً اگر امام (ره) گفته بود که چراغ قرمز رد کردن حرام است آنان به این نتیجه رسیده بودند که ولی فقیه جانشین ائمه (ع) است و به این حرف عمل می‌کردند، نه صرفاً در حد شعار کاری را انجام دهند. یکی از عللی که انقلاب ما به بیچارگی رسیده، عدم اسلامی بودن ما در شرایط کنونی است. در جبهه‌ها به سختی از قله‌های بلند با طناب، مهمات و جعبه‌های سنگین موشک و فشنگ بالا می‌رفتیم که خبر رسید امام (ره) فرمودند برگردید! در اینجا نفسانیت می‌گوید با تمام سختی‌ها جلو آمدی و با چند قدم دیگر راه تمام است، اما به دستورات عمل می‌کردیم همانند آن جنگ‌های امیرالمومنین (ع) که می‌فرمودند برگردید و متابعت کردند! که در همان جنگ قرآن را سر نیزه کردند! جبهه‌های ما به اینجا رسیده بودند.

ما نیاز داریم به عملکردهای گذشته برگردیم، تا بتوانیم زندگی امروز را روبه‌راه کنیم. زمانی در جبهه به یکی از دوستانم گفتم: اسلحه را روی رگبار بگذار و به سمت عراقی‌ها شلیک کن! او گفت: اگر روی رگبار بگذاریم فشنگ‌ها بی‌هدف شلیک می‌شود و از بین می‌رود باید یک‌دانه یک‌دانه از فشنگ‌ها استفاده کنیم زیرا این‌ها برای بیت‌المال است و حرام می‌شود.

باید در نظر بگیریم که خداوند متعال در همه آنان حاکم است، متأسفانه امروز در زندگی برخی‌ها خداوند حاکم نیست، این امر از کجا معلوم می‌شود؟ «همین درجات طبقه‌بندی سلسله‌مراتب تبعیت». اگر در خانواده همسر از شوهرش تبعیت کند، اگر تبعیت از پدر و مادر قوی شد، بالاتر از آن اگر حکیمی دارد بر او حکومت می‌کند باید تبعیت کند. این عدم تبعیت بدیختی به وجود می‌آورد. به علامه طباطبایی می‌گویند، «چه کار کنیم از این وضعیت رهایی پیدا کنیم؟ ایشان می‌گویند توحیدتان را درست کنید.» تا شما نفهمید از کجا آمده‌ایم، به کجا خواهیم رفت و اینجا چه کاره‌ایم، به جایی نخواهیم رسید. به فرمایش امیرالمومنین (ع) «خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجاست، در کجاست و به کجا خواهد رفت» اگر اینها درست نشود، هیچ چیز درست نخواهد شد.

***با توجه به گفته‌های شما مسئله عدم توحید و شناخت ناکافی از خدا و مسائل دینی و مذهبی وجود دارد، اما چرا این مسائل گاه حتی در نهادهایی که می‌بینیم خودشان بزرگ‌ترین متولیان معرفی خدا و دین و توحید هستند رخ می‌دهد؟**

تاج‌دولتی: چون من و شما به آنها میدان و فضا دادیم، از آنها مطالبه نکردیم و بازخواستشان نکردیم، وضعیت به اینجا رسید!

مدنی: بله، یکی از علت‌های همین سکوت و خفقان گرفتن ما حزب‌اللهی‌هاست. جبهه‌ها در جبهه به من می‌گفتند اگر خطایی کردیم جریمه آن مثلاً ۱۰۰ صلوات است که باید فرد بفرستد یعنی این نظارت همگانی که به نام امریه معروف و نهی از منکر وجود داشت، کم‌رنگ شده است. الان بچه حزب‌اللهی اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کند؛ دنبال چیزهای دیگر است. چرا این قدر محافظه کار شدیم؟ چرا می‌ترسیم این را بگوییم به

آن بربخورد این کار را جلوی ما بگیریم به آن یکی برمی‌خورد. زمان جنگ این حرف‌ها نبود. جلوی کار غلط همه می‌ایستادند.

فرض من این است که اگر دوستانم در کنارم پرپر شدند و من از میان آن همه گلوله‌ها بیرون آمدم و تنها یک گلوله به من خورد - که بعد از ۳۰، ۴۰ سال هنوز هم برایم سؤال است که چرا فقط یک گلوله به من خورد! - حتماً حکمتی در این امر وجود داشته و این امتحان من است و من باید راه را ادامه بدهم. امتحان که فقط به رفتن نیست، زمانی هم امتحان در ماندن است، در دارا بودن و مسئولیت داشتن ... است.

اتفاقاً صحبت من بیشتر با همان دوستانی است که در جبهه‌ها و در دوران انقلاب بوده‌اند و مسئولیتی داشته و دارند! اول شما چرا سکوت می‌کنید بعد هم اینکه اصلاً شما چرا بعضی‌ها پستان نامردی می‌کنید و کلاه‌بردار شدید؟ من متوجه نمی‌شوم آن رزمنده چرا دارد به بیراهه می‌رود؟ آی سردار جبهه مقدس، که در حال حاضر عناوینی برایتان درست شد، تو چرا بیراهه می‌روی و منفعت‌طلب و محافظه کار شدی؟

تاج‌دولتی: خیلی‌ها به من می‌گویند این و آن

ما نیاز داریم به عملکردهای گذشته

برگردیم، تا بتوانیم زندگی امروز

را روبه‌راه کنیم. زمانی در جبهه به

یکی از دوستانم گفتم: اسلحه را روی

رگبار بگذار و به سمت عراقی‌ها

شلیک کن! او گفت: اگر روی رگبار

بگذاریم فشنگ‌ها بی‌هدف شلیک

می‌شود و از بین می‌رود باید یک‌دانه

یک‌دانه از فشنگ‌ها استفاده کنیم

زیرا این‌ها برای بیت‌المال است و

حرام می‌شود

رئیس‌جمهور، فلان کار را کردند و بد عمل کردند ... من هم به آنها می‌گویم تقصیر خود ما است. می‌گویند چرا تقصیر ما! می‌گویم اگر ما خودمان را می‌ساختیم برای اینکه رئیس‌جمهور خوبی شویم و درست عمل کنیم، او نمی‌توانست بیاید کار را خراب کند. حالا هم اگر من و تو به شیوه درست مطالبه می‌کردیم و خود را می‌ساختیم تا نقد و نقض آنها باشیم، وضعیت اینطور نمی‌شد.

بنابراین من معتقدم اگر جایی کاری خراب می‌شود، من هم مقصرم، هم باید خودم را درست کنم و هم باید اعتراض کنم. منتهی اول باید به خودم اعتراض کنم که چرا نرفتم کار را درست انجام دهم، جا را خالی گذاشتم، او رفت و کار را خراب کرد. اگر جایی خرابی و اشکال وجود دارد از ماست.

***بگذارید نظر آقای گل‌محمدی را هم بررسی کنیم. آقای گل‌محمدی تحلیل شما از وضعیت منفعت‌طلبانه و محافظه کارانه امروز چیست؟**

موسی گل‌محمدی: اصل و اساس این قضیه به نظر من این است که انگار بسیاری از مسئولان انقلابی، امروز به بی‌راهه رفته‌اند. به قول شهید

حمید باکری که گفت در دوران بعد از جنگ افراد سه دسته می‌شوند، امروز می‌بینیم که این‌ها سه دسته شدند، عده‌ای دیدند هم‌قطاری‌هایشان همه برج دارند و این‌ها در جبهه برج را از دست دادند، حالا به دنبال برج رفتند. یک عده در این وسط دیدند بین برج و آرمانهای جنگ خیلی فاصله است، بی‌تفاوت شدند، زیرا دیدند که زورشان نه به آن طرف می‌رسد، نه به این طرف! یک عده‌ای هم از اسلام سوءاستفاده کردند و فقط تبلیغات کردند، انگار با تبلیغات می‌توانند با تأثیری بگذاریم!

زمانی که ما در جبهه بودیم، رزمنده‌ای خودکاری برای نوشتن به من داد، به یک‌باره گفت: نویس! نویس! گفتم چه شد؟ گفت این خودکار بیت‌المال است، بیا با این خودکار شخصی‌ام بنویس! اما امروز به این موارد اهمیتی داده نمی‌شود و اگر ما مطرح کنیم، می‌گویند به چه موضوعات کوچکی فکر می‌کنید و سطحی‌نگر هستید و حتی ممکن است پوزخند بزنند. اصل اساس این است که اگر بچه حزب‌اللهی‌ها بی‌تفاوت شدند به خاطر کسانی است که با تبلیغات، دین را جلو می‌برند و هیچ کاری را به طور عملی انجام نمی‌دهند.

***منظورتان از اینکه دین را با تبلیغات جلو می‌برند دقیقاً چیست؟**

گل‌محمدی: امروزه می‌بینیم که برای ترویج امور دینی ما صرفاً به مشت‌کاری‌های تبلیغاتی بسنده می‌کنند و نمی‌دانند بهترین تبلیغ دین عمل کردن به آن است؛ جوانان مملکت ما امروز احساس می‌کنند انقلاب اسلامی یعنی «حجاب» و «چادر سر کردن»؛ یعنی فکر می‌کنند چادر و حجاب را انقلاب آورده است، در حالی که حجاب در قرآن ذکر شده است. اما افرادی به گونه‌ای تبلیغات را انجام می‌دهند که گویی انقلاب به جوانان حجاب اجباری را دیکته کرده است.

حضرت آقا هم در این زمینه فرمودند که عده‌ای نفوذی وارد سیستم شده‌اند و به جای دین واقعی، دین تبلیغاتی را به مردم معرفی می‌کنند! حتی در صداوسیما هم می‌بینیم که در این زمینه‌ها همه چیز جنبه تبلیغاتی پیدا کرده است. شک نکنید که در این تبلیغات هیچ‌گونه عملی وجود ندارد. در چند ماه اخیر دیده‌ایم که دلار ۱۹ هزار تومان هم رسید که مسئولان می‌توانستند جلوی افزایش قیمت آن را بگیرند، اما هیچ کاری انجام ندادند تا مردم تحت فشار بگیرند.

امروز داریم می‌بینیم که خیلی‌ها به خاطر همین وضعیت صرفاً تبلیغاتی و اینکه در عمل ارزش‌های دینی را در عملکرد مسئولان و نهادهای نمی‌بینند از بسیاری ارزش‌ها هم روی برگردانده‌اند و دلزده شده‌اند؛ گاهی حتی می‌پرسند چرا انقلاب کردیم؟ بنابراین من هم معتقدم که این مسئله به دین‌شناسی ما ارتباط دارد؛ همچنین شناختن خط و مسیر انقلابی که در سال ۵۷ کردیم هم شدیداً لازم است؛ آن انقلاب قرار نبود ما را به این وضعیت برساند. اگر کار شناخت درستی از دین و ارزش‌های انقلاب داشتیم کار به اینجا نمی‌رسید.

من خودم دو تا پسر دارم اما هیچ‌کدامشان تا الان من را زیر سوال نبرده‌اند و نگفته‌اند که «بابا چرا انقلاب کرده‌اید؟ یا چرا جنگیده‌اید؟» زیرا شناخت خوبی از دین و ارزش‌های انقلابی پیدا کرده‌اند. من سعی کردم فرزندانم را از همان کودکی با رفتن به صورت عملی به

باورهای دینی برسانم، یعنی با تبلیغات و شعار آنان را دین دار نکرده‌ام، بلکه با خلوص نیت و شناخت، عملاً به دین رسیده‌اند.

«آقای مدنی اگر بخواهیم یک جمع بندی از بحث داشته باشیم و نگاهی هم به آینده کنیم، فکر می‌کنید از این پس باید چه مسیری را طی کرد؟»

مدنی: من معتقدم باید یک بازگشت انقلابی دیگر داشته باشیم، یعنی باید انقلابی در انقلاب اسلامی به وجود آید تا بتوان به شدت از کلیت و بنیان انقلاب اسلامی دفاع کرد. چون ما اگر چه به وضعیت کنونی کشور نقد داریم ولی به شدت مدافع ارزش‌ها، آرمانها و کلیت انقلاب هستیم. شما قبل از انقلاب را در نظر بگیرید؛ قبل از انقلاب مملکتی بودیم که وقتی بحرین را از ایران گرفتند و از هویدا، نخست‌وزیر شاه پرسیدند: «چرا اینجا را به انگلیسی‌ها دادید؟» گفت: «ختر خودمان است می‌خواهیم شوهرش بدهیم به کسی مربوط نیست!» ما با انقلاب از این وضعیت نجات پیدا کردیم، به همین خاطر است که وقتی در دل این انقلاب، وضعیت نامطلوبی را مشاهده می‌کنیم دلمان از همه خون‌تر است، چون طبیعتاً برای کسانی که در راه انقلاب سختی کشیدند و تمام اهدافشان انقلاب و دفاع مقدس بود، توقع بیشتر است.

به همین دلیل باید برگشت و رجوعی کنیم و ببینید اهداف عالی‌های که سبب شد انقلاب اسلامی پیروز شود، آن ایشار و از خود گذشتگی که در انقلاب اسلامی بود و مهم‌ترین برورزش در دوران ۸ سال دفاع مقدس بود، چه بودند؛ باید آن‌ها را عملیاتی کنیم و از این وضعیت دنیاخواهانه‌ای که در برخی از افراد دیده می‌شود فاصله بگیریم، راه نجات ما همین است. یکی از علل موفقیت ما عدم دنیاخواهی بود، عدم جمع کردن و تکاثر بود. امروز برعکس شده است و دنیاخواهی غلبه پیدا کرده است.

اگر روزگاری سوار شدن بر خودروهای آن چنانی افت داشت و خباثت و پلیدی محسوب می‌شد، امروز پُز دادن است و ارزش تلقی می‌شود. در مسائل دیگر هم همینطور شده است و اگر ما به آن ارزش‌ها و آرمانها برگشت نکنیم، چه تفاوتی بین ما و کشور دیگری که صرفاً اسمش جمهوری اسلامی است، خواهد بود؟ کشوری مثل «جمهوری اسلامی پاکستان» یا جاهای دیگر که فقط اسما جمهوری اسلامی هستند!

آیت‌الله جوادی آملی می‌گویند: «امروز مشکل جامعه ما اخلاق است». یک زمانی اخلاق در عالی‌ترین درجاتش در جامعه ما حاکم بود، حتی خودکار بیت‌المال هم برایشان مهم بود و از آن استفاده نمی‌کردند. به خاطر دارم در آسایشگاه جانبازان ثارالله فردی یک سوزن برداشت و به او گفتند که این برای مجموعه است! یعنی تا این حد مراعات می‌کردند. یکی از دوستان ما یک جانباز قطع نخاع گردنی است، یعنی فقط سرش را می‌تواند تکان دهد؛ به من می‌گفت: سید، من سی و چند سال است که به پشت خوابیده‌ام و تماماً سقف را از حفظ هستم! اسمش را نمی‌آورم، چون راضی نیست. یکی از دوستان مشترکمان تعریف می‌کرد که برادر این جانباز آمد از آسایشگاهشان یک یخ از جایشی برای خانه‌شان ببرد. این دوست ما به برادرش گفت: کجا می‌بری داداش؟ گفت: خانه

برق رفته، کارگر هم کار می‌کند، آب داغ است و می‌خواهم آب خنک به او بدهم. او گفته بود: برادر این یخ برای اینجا است و شما مجاز نیستید آن را ببرید! ما این تفکرات و ارزش‌ها را فراموش کردیم و خیلی کم‌رنگ شده است. در این شرایط حتی قانونی هم عمل نمی‌کنیم، حالا نمی‌خواهد درجات عالی اخلاقی را پیاده کنیم، حداقل به قوانین عمل کنیم. اگر قانون را عمل می‌کردیم این گرفتاری‌ها پیش نمی‌آمد و امیدوارم به قانون و آن ارزش‌ها برگردیم. قرآن کریم می‌فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» اگر همین را عمل کنیم کافی است. بارها دیده‌ایم کسانی که در اتومبیل ۱۰ میلیاردی نشسته‌اند، و کلی ادعای فهم و شعور هم می‌کنند، زباله خود را به بیرون می‌اندازند، بعد به خارج از کشور که می‌رود از آنجا قوانینی که در آنجا حاکم است و قانون‌مداری در آنجا تعریف و تمجید می‌کنند؛ باید از او پرسید خودت چرا به قوانین عمل نمی‌کنی!

البته خداوند ما را معصوم نیافریده است، بالاخره درصدی خطا داریم، اما باید قوانین و امورات را رعایت کنیم، حق دیگری را نادیده نگیریم. امام حسین (ع) روز عاشورا فرمودند، هر کسی بدهکاری دارد برود حشش را ادا کند، نمی‌خواهد با من باشد. وقتی شهید به زمین

می‌افتد خداوند قلم عفو به جراثمش می‌کشد، مگر حق الناس! امروز در زندگی‌های ما ضایع کردن حق مردم دیده می‌شود و به تار و پود زندگی ما پیچیده است. باید مسئولانی که کاری از عهده آنان بر نمی‌آید، اما مسئولیت را قبول می‌کنند مورد سوال قرار گیرند؛ ما حدیث داریم که «خدا لعنت کند کسی را که کاری را نمی‌تواند انجام دهد ولی مسئولیت را به عهده می‌گیرد» از مسئول نگرهانی دم در بگیرد تا درجات بالاتر.

به قول آیت‌الله بهجت «به آنچه می‌دانیم عمل کنیم، نمی‌خواهد چیزهای جدید یاد بگیریم» زمانی که پیش ایشان می‌رفتند و می‌گفتند آقا یک وصیتی، نصیحتی، چیزی بگویید، ایشان مثل کسی که از دست مردم خسته شده باشد، می‌گفت بروید به آنچه می‌دانید عمل کنید.

یادم هست که یکی از رزمنده‌ها در سنگر ما بود که وقتی همه می‌خواستند بخوابند او جلوی پنجره می‌ایستاد که اگر خمپاره آمد صدمه به او وارد شود، نه به سربازان امام‌زمان (عج). در آن دوران این باورها حاکم بود، آن کسی که جلوتر می‌رفت و خط را می‌شکافت، برنده بود. ما در جامعه امروز نیاز به خشکن و از خودگذشته داریم.



حسین راغفر:

انتقام محافظه کاران از انقلاب / کار به تحقیر آرمان انقلاب کشیده است



حسین راغفر اقتصاددان و استاد اقتصاد دانشگاه الزهرا است. او به عنوان «پژوهشگر فقر» شناخته می‌شود و تالیفات مهمی در حوزه «رفاه اجتماعی» دارد. راغفر چندی پیش پس از بروز آشفتنگی در بازار ارز به دعوت مدیران شبکه ۴ سیما در یک برنامه زنده تلویزیونی حاضر شد و از یک «کودتا» در ایران خبر داد؛ او اعلام کرد که بالا رفتن چشمگیر نرخ ارز در کشور چیزی جز یک کودتا نیست و در ادامه ابراز شگفتی خود را از اینکه مقامات امنیتی کشور از وقوع این کودتای نرم اقتصادی غافل مانده‌اند، ابراز داشت؛ او گفت که سوداگران و کسانی که در فساد چشمگیر دولتی نقش دارند، آزادانه می‌گردند و هیچ‌کس به دنبال دستگیری این طمع‌کاران و فاسدان نیست. در گفت‌وگوی تفصیلی پیش‌رو درباره همین وضعیت محافظه‌کار که منافع عده‌ای را به همراه دارد و نسبت‌هایش با سیاست‌های اقتصادی سه دهه اخیر ایران با او گفت‌وگو کردیم.

قبول مشهوری وجود دارد که ما بعد از جنگ تحمیلی به سمت سیاست‌های اقتصاد بازار آزاد گرایش پیدا کردیم و مناسبات اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را پذیرفتیم. این جریان چیزی است که در جهان هم به‌عنوان نوعی اقتصاد سیاسی محافظه‌کار شناخته می‌شود و قصد من از گفت‌وگو با شما این است که نسبت این رویکرد اقتصادی و سیاسی را با محافظه‌کاری در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بویژه بعد از جنگ تحمیلی را تحلیل کنیم. یعنی به عبارتی نشان دهیم که چگونه سیاست‌های اقتصادی که بعد از سال ۶۸ در ایران پذیرفته شد و بر مبنای آنها پیش رفتیم چه نقشی در وجود جریانی داشت که امروز به‌عنوان محافظه‌کاری در کلیت جمهوری اسلامی قابل تشخیص است و مانعی برای تحقق آرمانها و شعارهای اصلی انقلاب ۵۷ بویژه آرمان عدالت و برابری شده است؟

البته داستان از سال ۶۸ شروع نشد، بلکه از اواسط جنگ شروع شد؛ ریشه اصلی آن هم این بود که سیاست‌های تعدیل ساختاری که ما امروز با آنها آشنا هستیم، به سیاست‌هایی برمی‌گردد که نهادهای مهم اقتصاد جهانی مثل «بانک جهانی»، «صندوق بین‌المللی پول» و این‌ها، در دهه ۷۰ در کشورهای آمریکایی دنبال کردند. بخش مهمی از این سیاست‌ها هم برگرفته از سیاست‌های پولی «میلتون فریدمن» و نئولیبرال‌های دیگر بود؛ نئولیبرال‌ها به معنای امروزی، افرادی بودند که خواهان آزادی کامل فعالیت‌های اقتصادی و عملاً

کشورهای بدهکار را دارد، مقام اول برای کشور برزیل با ۱۰۷ میلیارد دلار بدهی است. طبیعتاً این مسئله برای بانک‌های اروپایی که این وام‌ها را اعطا کرده‌اند، خیلی نگران‌کننده است؛ بر همین مبنای این‌ها به سرعت دست به کار می‌شوند و همان سیاست‌های نئولیبرالی دهه ۷۰ را این بار در یک بسته‌بندی دیگری تحت عنوان سیاست‌های تعدیل ساختاری مطرح می‌کنند که عملاً نقش دولت را به شدت کاهش می‌دهد و بعد مدیریت اقتصاد را از دولت به بخش خصوصی واگذار می‌کند.

طی این مدت یعنی در سال ۱۳۶۲ شمسی، گروهی که امروز در ایران به‌عنوان «نئولیبرال‌ها» شناخته می‌شوند این سیاست‌ها را ترجمه می‌کنند و تحت عنوان «برنامه صفر جمهوری اسلامی» به مجلس می‌برند؛ مجلسی که شدیداً درگیر جنگ است و با توجه به فضای آن زمان و جهت‌گیری‌ها و حداقل شعارهای عدالت‌خواهانه‌ای که در آن زمان هنوز اهمیت داشته، این برنامه را رد می‌کنند.

چگونه و چرا وقتی این برنامه‌ها در آن زمان رد شد، در سال‌های بعد مورد پذیرش قرار گرفت؟

شواهد متقنی وجود دارد که این گروهی که در آن زمان نتوانستند این سیاست‌ها را اعمال و دنبال کنند، در پی مسیری می‌گشتند که با آن نتوانند این کار را انجام دهند. از جمله این راه‌ها یکی حضور در مجلس بود؛ بنابراین آنها گروهی از نمایندگان خودشان را در دوره بعد به مجلس فرستادند تا در دوره‌های بعدی بتوانند این برنامه‌ها را تصویب کنند. پایان جنگ این فرصت را برای آن‌ها فراهم کرد؛ آنها مدت‌ها روی ذهن مسئولان کار کرده بودند و حالا زمینه برای تصویب این برنامه‌ها و سیاست‌ها فراهم شده بود.

نکته قابل توجه این است ما در دهه اول انقلاب با بحران‌های عمیقی روبه‌رو بودیم. یکی از آن‌ها خود نفس انقلاب است؛ یعنی جایگزینی یک حکومت و یک رژیم سیاسی با رژیمی دیگر و اخراج تعداد زیادی از

حذف دولت بودند و گاهی در این زمینه‌ها گزاره‌های خیلی بی‌پایه‌ای را مطرح کردند، منتهی چون دستگاه تبلیغاتی آنها خیلی گسترده بود؛ این حرف‌ها به‌طور گسترده و تأثیرگذاری پخش می‌شد و این گزاره‌ها در ذهن خیلی از مقامات سیاسی کشورهای جهان سوم شکل گرفت و پذیرفته شد.

البته بعدها مقابله‌هایی بین سیاست‌های مردم‌گرا با سیاست‌های استعماری آمریکا، به خصوص در آمریکای لاتین ایجاد شد و این تقابل‌ها گاه شکل بسیار حادی هم پیدا کرد. نمونه بارز آن را ما در «شیلی» می‌بینیم که وقتی «آلنده» شرکت‌های مخابرات راه‌دور آمریکایی در شیلی را ملی اعلام می‌کند، از آنجا زمینه‌های برای کودتا علیه او شکل می‌گیرد و بعد هم کودتا علیه آلنده صورت می‌گیرد و یک حکومت نظامی در شیلی سرکار می‌آید که دقیقاً سیاست‌های نئولیبرال میل‌تون فریدمن را دنبال می‌کنند. به جز شیلی، ما شاهد کودتاهای دیگر و روی کار آمدن حکومت‌های نظامی در آمریکای لاتین هستیم و این پدیده به شکلی سریع هم اتفاق می‌افتد؛ یعنی در اروگوئه شکل می‌گیرد، بعد در برزیل رخ می‌دهد، بعد از آن مکزیک و بعد هم آرژانتین! جالب اینکه همه این سیاست‌ها در دهه‌های بعد به‌شدت شکست خوردند، اما این حکومت‌ها، حکومت‌هایی بودند که با سرکوب آزادی‌های مردم می‌توانستند به حیات خود ادامه دهند و آن سیاست‌های افراطی اقتصادی را که حافظ منافع قدرت‌های شرکت‌های فراملیتی بودند را تأمین کنند.

به این ترتیب ما شاهد شکل‌گیری یک نوع ساخت قدرت در درون کشورهای در حال توسعه و جهان سومی و ارتباط آن‌ها با کانون‌های قدرت در مقیاس جهانی، مثل آمریکا و اروپای غربی هستیم. این وضع ادامه پیدا می‌کند تا سال ۱۹۸۲ که می‌شود سال ۱۳۶۱ در ایران؛ در این زمان مکزیک اعلام می‌کند که به دلیل بدهی‌هایش عملاً کشور ورشکسته‌ای است و قادر به بازپرداخت بدهی‌هایش نیست. مکزیک در این سال حدود ۹۷ میلیارد دلار بدهی دارد و این رقم در آن موقع، رقم بسیار بزرگی است؛ با این حال مکزیک مقام دوم

ما شاهد شکل‌گیری یک نوع ساخت قدرت در درون کشورهای در حال توسعه و جهان سومی و ارتباط آن‌ها با کانون‌های قدرت در مقیاس جهانی، مثل آمریکا و اروپای غربی هستیم. این وضع ادامه پیدا می‌کند تا سال ۱۹۸۲ که می‌شود سال ۱۳۶۱ در ایران

نیروی اداری رژیم قبلی و جایگزین کردن نیروهای جدید با آنها است. هم‌زمان و بلافاصله با تحولات ضدانقلاب در سطح گسترده در نقاط مختلف کشور روبه‌رو هستیم. بلافاصله ما با جنگ تحمیلی روبه‌رو هستیم و ۸ سال جنگ بر کشور تحمیل می‌شود. بلافاصله و هم‌زمان با اعمال تحریم‌های اقتصادی بسیار گسترده مواجه می‌شویم.

به هر حال دهه اول انقلاب با همه این بحران‌ها سپری می‌شود؛ دهه‌ای که می‌شود گفت دهه تثبیت انقلاب است. اما بلافاصله که جنگ تمام می‌شود و همه این بحران‌ها - که شکل‌گیری آنها به نوعی طبیعی بوده است - تأثیرات خیلی منفی‌ای روی عملکرد اقتصاد می‌گذارد. تعداد زیادی از سرمایه‌داران از کشور خارج می‌شوند و کارخانه‌های زیادی بدون صاحب رها می‌شوند. بسیاری از این کارخانه‌ها، کارخانه‌های مونتاژ هستند و دولت باید این‌ها را به دست می‌گرفت و کارها را به طور سامان‌یافته‌ای انجام می‌داد.

کشور شد و ظرفیت پذیرش آن به وجود آمد. همانطور که قبلاً گفتیم، ما در فاصله سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ که شروع اولین برنامه‌ها و سیاست‌های جمهوری اسلامی است، در حالی به اعمال و تحقق سیاست‌های تعدیل ساختاری تن دادیم که این سیاست‌ها در دنیا کار کرده بود و با بحران‌های خیلی جدی روبه‌رو شده بود. در سال ۱۹۹۳ یعنی سال ۱۳۷۲ شمسی بانک جهانی رسماً اعلام می‌کند که آن سیاست‌ها با شکست مواجه شده و آن سیاست‌ها و برنامه‌ها نیازمند تعدیل و تغییر است. مثلاً از جمله نکاتی که آن‌ها ذکر کردند و معتقد بودند در این برنامه ندیده گرفته شده، بحث حمایت از فقرا و غفلت از محرومیت اقشار پایین دست بود. آنها گفته بودند این اقشار در اثر اعمال این سیاست‌ها آسیب می‌خورند و سقوط می‌کردند و بحث طراحی «تورهای ایمنی اجتماعی» را مطرح کردند که قرار است تا حدود زیادی از آسیب‌هایی که گروه‌های پایین دست جامعه در همه جای دنیا خورده‌اند و خواهند

اینکه سیاست‌های کلان اقتصادی از طرف اتحادیه اروپا به همه دیکته می‌شود و همه به نوعی مجبورند همین سیاست‌های نئولیبرالی و پولی‌گرای را اجرا کنند. یکی از دلایل اصلی رشد اعتراضات در همین کشورهای اروپایی از جمله اعتراضات روزهای اخیر در فرانسه هم همین است. فرانسه‌ای که مشکلات اقتصادی در آن در مقایسه با بحران‌های اقتصادی موجود در کشور ما عملاً چیز قابل توجه و معناداری نیست، ولی می‌بینیم چه پشتوانه‌های مردمی پشت آن قرار می‌گیرند و چه اتفاقی می‌افتد؛ همه این‌ها هم خواهان عدم ادامه این سیاست‌ها توسط دولت هستند.

اینها نشان می‌دهد که به‌طور منطقی ادامه این سیاست‌ها، به معنای رویارویی دولت‌ها با مردمشان است و این اتفاق است که همه جای دنیا رخ می‌دهد. همین چند روز در یکی از کشورهای اروپایی شرقی و فکر می‌کنم صربستان مردم علیه سیاست‌های دولت اقدام می‌کنند؛ دولت‌هایی که می‌خواهند عضو اتحادیه اروپا شوند یا عضو اتحادیه اروپا هستند و تلاش می‌کنند سیاست‌های اقتصادی‌شان را عملاً از اتحادیه اروپا اقتباس کنند. این اعتراضات در ایران هم وجود داشته است؛ ما در حد فاصل سال‌ها ۸۰ تا ۹۰ چیزی حدود ۸۵ شورش شهری داشته‌ایم که در اثر اعمال همین سیاست‌های اقتصادی در کشور ایجاد شدند. منتهی ساخت جامعه سیاسی و فرهنگی ما تفاوت‌هایی با جوامع غربی دارد؛ ولی باز در کشور خودمان هم اشکال مختلف شورش‌ها را در طی این مدت شاهد بوده‌ایم و هنوز هم تا حدی ادامه دارد.

برگردم به سوال اصلی و موضوع ادامه این سیاست‌های تعدیل ساختاری؛ اینکه چرا این سیاست‌ها علی‌رغم آسیب‌هایی که برای جامعه داشته هم در غرب، هم در ایران، هم در آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا و... ادامه پیدا کرده است؛ البته به جز بخش‌هایی از دنیا مثل جنوب شرق آسیا که اجازه ندادند این سیاست‌ها خارج از اداره و کنترل دولت‌ها در کشورشان اجرا شود و ما در این کشورها مدیریت اقتصاد با نظارت و کنترل کامل دولت‌ها را شاهد هستیم. این همان چیزی است که اخیراً هم رئیس‌جمهور چین آن را اظهار کرده و گفته که توفیقات توسعه اقتصادی چین مرهون حضور پر قدرت دولت در اقتصاد بوده است. یعنی در این کشورها حتی اگر اقتصاد باز شده است، این امر با نظارت و کنترل دولت صورت گرفته است؛ اما در بسیاری از کشورهای دیگر دنیا این اتفاق نیفتاده است.

از سوال منحرف نشویم؛ چرا علی‌رغم اینکه این سیاست‌ها عملاً شکست خورده‌اند، باز در خیلی از کشورهای دیگر دنیا از جمله ایران این سیاست‌ها ادامه پیدا کرده‌اند؟ پاسخ این است که کسانی که در این کشورها در راس قدرت قرار می‌گیرند، از این سیاست‌ها منتفع هستند؛ بنابراین ما در این کشورها، بویژه کشورهای در حال توسعه شاهد شکل‌گیری پدیده‌ای می‌شویم که به اشکال مختلفی این منافع‌ها را برای صاحبان قدرت تضمین می‌کند. مثلاً بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقماری آن پدیده‌ای اتفاق افتاد تحت عنوان «State Capture» یا «تسخیر دولت» که کارکردش همان تضمین منافع برای صاحبان قدرت بود. یا مثلاً در بسیاری از کشورهای پدیده‌ای به اسم «خصوصی‌سازی» که طی آن نگاه‌های بزرگی به آلیگارش‌ها و افرادی که از درون دولت‌ها و حاکمیت‌ها آمده بودند واگذاری

گفتمان دهه اول انقلاب، گفتمان حمایت از محرومان و مستضعفان و همکاری با نهضت‌های آزادی‌بخش و برخی دیگر از شعارهای انقلابی بود؛ اما بعد از جنگ، این شعارها و گفتمان غالب، جای خود را به شعارهای خیلی محافظه‌کارانه داد.



خورد، بکاهد. منتهی به نظر من این طرح نمی‌توانست از بار منفی این سیاست‌ها بکاهد؛ یعنی به صرف پهن کردن «تور ایمنی اجتماعی» و انجام حمایت‌هایی برای گروه‌های آسیب‌خورده، نمی‌توان مشکل موجود در این جوامع را برطرف کرد.

***با وجود هشدارهایی که در خصوص شکست خوردن این سیاست‌ها وجود داشته؛ پس چرا همچنان این سیاست‌ها در جمهوری اسلامی اجرا شد؟ آن هم نه در یک دوره کوتاه‌مدت بلکه می‌توان گفت در تمام طول این ۳۰ سال اگر چه دولت‌هایی با شعارها و سلاطین متفاوت در راس کار قرار گرفتند، چرا همچنان ما همین سیاست‌ها را پیش بردیم؟**

بله، اینکه چرا این سیاست‌ها تاکنون علی‌رغم اینکه در ظرف این ۳۰ سال گذشته دولت‌هایی که آمدند به ظاهر جهت‌گیری‌های اقتصادی متفاوتی داشتند، اما همگی همین سیاست‌ها را دنبال کردند، مسئله‌ای است که آن را در اروپا هم می‌توانیم ببینیم. به نوعی می‌توانیم پاسخ این سوال را با اتفاقی که در اروپا افتاد بدهیم. اتحادیه اروپا سیاست‌های نئولیبرالی را در حوزه اقتصاد اختیار کرد و علی‌رغم اینکه در بسیاری از کشورهای اروپایی مثل پرتغال، اسپانیا، ایتالیا و فرانسه، دولت‌های چپ سرکار می‌آیند، اما قادر نیستند سیاست‌های اقتصادی چپ را اعمال کنند. چرا؟ برای

به هر حال همه این‌ها سبب شد که همان گروهی که به آن اشاره کردم بعد از پایان جنگ گفتمان خاصی را در کشور حاکم کنند. به یک معنا همه مشکلاتی که به‌عنوان مشکلات بسیار جدی و بحران‌های عمیق و گسترده در دهه اول انقلاب مثلاً از ۵۷ تا ۶۷ وجود داشت، باعث شد که گفتمان جدیدی بر کشور حاکم شود و این گفتمان جدید، همراه با یک تغییر ایدئولوژی بود. گفتمان دهه اول انقلاب، گفتمان حمایت از محرومان و مستضعفان و همکاری با نهضت‌های آزادی‌بخش و برخی دیگر از شعارهای انقلابی بود؛ اما بعد از جنگ، این شعارها و گفتمان غالب، جای خود را به شعارهای خیلی محافظه‌کارانه داد.

طبیعی بود که با همه این بحران‌ها و سیستم اقتصادی‌ای که با ظرفیت‌های خیلی نازلی کار کرده بود، مشکلات اقتصادی جامعه خیلی گسترده شود. اما همه عواملی را که برشمردم در این خلاصه کردند که اگر اقتصاد موفق نبوده است، به خاطر دولتی بودن آن بوده است؛ بنابراین نقد دولتی بودن اقتصاد، گفتمان غالب در کشور شد. معنای دیگر این حرف این است که اگر بخواهید از این مشکلات رهایی پیدا کنید، بایستی اقتصاد را به دست بازار بسپارید؛ بنابراین گزینه بعدی این بود که همه چیز را دست بازار بسپاریم و این همان سیاست‌هایی بود که در سال ۱۳۶۲ ترجمه شده بود، ولی به اصطلاح فرصت تحقق پیدا نکرده بود. اما با فضایی که ایجاد شده بود، از حالا به بعد این سیاست‌های تعدیل ساختاری، وارد بخش عمومی

می‌شود و آنها می‌شوند صاحبان این نگاه‌ها و کارخانه‌ها؛ و این‌ها قدرت‌های اقتصادی خیلی بزرگی را شکل داده بودند و می‌توانستند خیلی راحت در نظام سیاسی هم نفوذ و تصمیم‌گیری کنند و عملاً بسیاری از سیاست‌های اقتصادی را در جهت منافع خود هدایت کنند.

این اتفاق در همه جای دنیا به یک معنا و در سطوح و درجات مختلفی اتفاق افتاده است و همواره به رویارویی مردم با دولت و اعتراضات مردمی انجامیده است. در کشورهای پیشرفته صنعتی و اروپایی شدت این رویارویی‌ها کمتر است و علتش هم همین است که بالاخره در یک کشوری مثل فرانسه بسترهای بروز اعتراضات وجود دارد ولی در کشورهای در حال توسعه، خیلی وقت‌ها این فرصت و بسترها وجود ندارد و آشوب‌ها و شورش‌ها به جای اینکه به کف خیابان‌ها بیایند، در درون خود انسان‌ها اتفاق می‌افتند. ما در جامعه خودمان این شورش‌های درونی را به‌طور گسترده‌ای داریم؛ پدیده‌های نامیمونی مثل اعتیاد که یک نظام دفاعی در مقابل نادیده گرفته شدن است، عملاً در کشور ما به‌صورت گسترده‌ای اتفاق افتاده است. به همین دلیل است که بخش قابل توجهی از پدیده اعتیاد در جامعه امروز ما یک پدیده متعلق به جوانان است. یعنی در حالی که قبل از انقلاب این پدیده، یک پدیده سالمندی بود و بخشی از سالمندان از

داد؟

اینکه آیا این وضعیت می‌تواند تغییر کند یا نکند، به نظرم خیلی بستگی به آینده دارد و اینکه این اعتراضات و شورش‌های عموماً درونی که می‌توانیم طیف گسترده‌ای از مصادیق و اقدامات را برای آن بشماریم، مثل اعتیاد، افسردگی، خودکشی، فرار مغزها، خشونت‌های اجتماعی و... که از نظر من همه‌شان پدیده‌ها و واکنش‌هایی است که می‌شود از آن‌ها به‌عنوان «شورش» اسم برد، چه وضعیتی پیدا خواهد کرد. تنها یک دسته از گروه شورش‌ها این است که مردم به کف خیابان بیایند که سال گذشته هم در همین ایام شاهد شکل‌گیری زمینه‌هایش بودیم. بخش مهمی از شورش‌ها هم پنهان و مخفی و در درون انسان‌ها اتفاق می‌افتد و نمی‌توان نقش سیاست‌های اقتصادی و عملکرد نهاد مدیریتی کشور را در بروز آنها نادیده گرفت.

در خصوص اعتراضات خیابانی هم کاملاً مشخص بود که در دی‌ماه سال ۹۶ بخشی از مردم در اثر افزایش قیمت ارز و هجوم عده‌ای برای خرید ارز و از این بازی‌هایی که کاملاً سازمان‌دهی شده بود و نقش دولت در آن‌ها خیلی برجسته بود، دست به اعتراض زدند و به نظرم این مسئله، مسئله کوچکی و اتفاق ساده‌ای نیست که رخ داده است، چون عملاً خود دولت این کار را انجام داده است، درست مثل هر سه

علت اینکه در ایران علی‌رغم اینکه سیاست‌های تعدیل ساختاری شکست خورده، همچنان تداوم پیدا کرده است، این بوده که کسانی که در حکومت و قدرت هستند از این سیاست‌ها منتفع هستند و به تدریج دولت به یک ازاری در دست همین قدرت‌های اقتصادی و انحصارهای بزرگی که در کشور شکل گرفته، تبدیل شده است. طبیعی است که همین انحصارگران که در درون قدرت هستند سعی می‌کنند از همه ابزارهای خودشان برای کنترل وضع موجود استفاده کنند و اینگونه محافظه‌کاری پدید می‌آید.

مواد مخدر به‌عنوان یک آرام‌بخش یا ام‌ری تفریحی استفاده می‌کردند، تازه آن‌هم بین افراد خاصی شایع بود، امروز به‌شدت در جامعه ما پدیده‌ای مربوط به جوانان شده است و به نظر من ناشی از افسردگی و سرخوردگی نسبت به سیاست‌های اقتصادی است که باعث پس‌زده شدن شدید این افراد در جامعه است. حالا کم‌کم می‌توانیم به آن موضوع محافظه‌کاری و نسبتش با سیاست‌های اقتصادی محافظه‌کار که در آغاز بحث مطرح شد، پی ببریم. علت اینکه در ایران علی‌رغم اینکه این سیاست‌های تعدیل ساختاری شکست‌خورده، همچنان تداوم پیدا کرده است، این بوده که کسانی که در حکومت و قدرت هستند از این سیاست‌ها منتفع هستند و به تدریج دولت به یک ابزاری در دست همین قدرت‌های اقتصادی و انحصارهای بزرگی که در کشور شکل گرفته، تبدیل شده است. به این دلیل، طبیعی است که همین انحصارگران و برندگان که در درون قدرت هستند سعی می‌کنند از همه ابزارهای خودشان برای کنترل وضع موجود استفاده کنند و اینگونه است که همان محافظه‌کاری پدید می‌آید.

***با توجه به پیچیدگی این وضعیت، از نظر شما چگونه می‌توان این وضعیت را تغییر**

که محافظه‌کاری را ایجاد می‌کند همین مسئله است. بدین ترتیب ما به تدریج شاهد فرسایش شدید آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی مثل عدالت اجتماعی شدید و امروز شدیداً با آن مواجه‌ایم و می‌بینیم که این ارزش‌ها به گوشه‌ای رفته‌اند و حتی طرد می‌شوند. حتی بعد از این ما به تدریج با پدیده و روندی مواجه شدیم که شروع می‌کند به تحقیر کسانی که از این ارزش‌ها حرف می‌زنند، روندی که به تحقیر انقلاب و انقلابی‌گری می‌پردازد و حتی در پی انتقام‌گیری از انقلاب است.

به نظر من اگر دهه اول انقلاب و جنگ دستاوردی داشت، آن دستاورد عمدتاً توجه به نگاه جمعی و منافع عمومی و جمعی بود. این آرمانی است که حتی یک عده‌ای برای آن آرمان‌ها شهید می‌شوند، ولی به نظر من اتفاقاتی که بعد از جنگ رخ داد، یک نوع انتقام‌گیری از انقلاب است. در این فضا افرادی مثل مرحوم دکتر شریعتی که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری انقلاب داشتند، به سرعت کنار گذاشته می‌شوند و بعد از جنگ عملاً به‌عنوان مسبب انقلاب و مسبب پیامدهای آن معرفی می‌شوند. علت آن هم تا حدی مربوط به است که عده زیادی از انقلاب آسیب خوردند و این‌ها باید برمی‌گشتند. چون بعد از انقلاب، تعداد زیادی از سرمایه‌داران از کشور خارج شدند و بعد از انقلاب باید یک تعداد سرمایه‌دار می‌ساختیم! و این‌ها کسانی بودند که از درون انقلاب و حضورشان در قدرت، عملاً توانستند جایگزین سرمایه‌داران قبلی شوند. اینها هم کسانی بودند که وفاداری به نظام را حداقل به‌طور ظاهری داشتند و حتی ممکن است در جبهه‌های جنگ حاضر شده باشند، حالا اینکه حضورشان به چه نسبت و چطور بوده، جای بحث دارد. بعداً اینها آمدند موقعیت‌های خیلی بزرگ اقتصادی را در کشور دست گرفتند و یا آدم‌ها اعم از اقوام و نزدیکانشان را به این مناصب گماردند و فرصت‌های بزرگی را به دست آوردند و یک طبقه جدید از سرمایه‌داران رانتی در کشور شکل گرفت. اگر می‌بینیم اینها تعلق خاطری به انقلاب و ارزش‌های انقلاب و نظام دارند، به خاطر ثروت‌های بزرگی است که از قبیل آن کسب کرده‌اند و حفظ و گسترش این ثروت‌هایشان هم در استمرار وضع کنونی است و به همین دلیل است که آنها حافظ وضعیت موجود یعنی محافظه‌کار هستند.

***وضعیتی که ترسیم کردید، علی‌رغم واقع‌گرایی‌اش ممکن است نزد مخاطبان ما نوعی ناامیدی را القا کند. مایل‌م به روزنه‌هایی که در همین وضعیت وجود دارد و می‌تواند این تاریکی را بشکافد تا حدی اشاره کنیم؛ چون تصور من این است که ما حتی در همین وضعیت تیره و منفعت‌طلبانه همچنان نیازمند امید برای رهایی هستیم. من معتقدم همانگونه که «هولدرلین» شاعر بزرگ آلمانی گفته است «همان‌جا که خطر هست، نجات می‌یابد» ما اتفاقاً در همین شرایط محافظه‌کار و منفعت‌طلبانه می‌توانیم روزنه‌های امیدی را ببینیم که ما را به سیاست‌های رهایی‌بخش رهنمون کند. به عبارت روشن‌تر معتقدم در همین شرایط همچنان امکان بازگشت به آرمان‌های انقلابی انقلاب سال ۵۷ وجود دارد و اتفاقاً**

یا چهار مرتبه شوک‌های ارزی دیگری که از سال ۷۳ و ۷۷ و ۷۸ تکرار شد، باز در سال‌های ۹۰، ۹۱، شاهدش بودیم و این آخری هم در سال‌های ۹۶ و ۹۷ اتفاق افتاده و تاکنون هم ادامه دارد. همه این‌ها هم در اثر همان سیاست‌های حذف مردم از نظام اقتصادی و جایگزینی آن‌ها با انحصارهای قدرت-ثروتی است که در ساخت اقتصاد تجاری-مالی کنونی دست دارند. این جایگزینی و کلیت سیاست‌های اقتصادی به معنای این است که مقامات تصمیم‌گیرمان، خودشان یا کارگزارانشان اسیر یا صاحب سرمایه‌های تجاری-مالی هستند.

بدین ترتیب خصوصی‌سازی به خصوص بعد از جنگ، این امکان را به‌طور گسترده فراهم کرد که افراد یک‌شبه ره صدساله را طی کنند؛ دسترسی به اعتبارات بزرگ بانکی از طریق حمایت‌های کسانی که در قدرت بودند برای آشنایان و دوستان و هم‌حزبی‌ها و... فراهم شد و از یک‌سو افراد زیادی توانستند ره صدساله را یک شبه بروند و از سوی دیگر توانستند به خاطر حضور باواسطه یا بی‌واسطه‌شان در قدرت، نظام قیمت‌گذاری را دست‌کاری کنند، تعرفه‌ها را بالا و پایین ببرند و از این طریق بتوانند درآمدهای چند ده هزار میلیارد تومانی را یک‌شبه و چندشبه به جیب بزنند. این فرایندی شد که در اقتصاد کنونی کشورمان کاملاً متداول است و آنچه‌ی

این وضعیت از جهتی ممکن است نوید همین بازگشت به آرمانهای رهایی بخشی چون عدالت اجتماعی باشد. بر این مبنا سوالم مشخصاً این است که در این شرایط چگونه می توان به آن آرمانها نزدیک شد و عدالت اجتماعی را محقق کرد؟ به تعبیر دیگر انقلابی بودن به نیت رهایی از وضعیت موجود چه معنایی دارد و چگونه ممکن است؟ در بخش اول پرسش تان نکته جالبی را از شاعر آلمانی ذکر کردید، و من فکر می کنم درباره وضعیت امروز ایران هم کماکان همین مسئله صادق است. به نظرم می رسد بی توجهی به حقوق مردم و چپاول منابع عمومی توسط کسانی که در قدرت هستند و یا کسانی که با همکاری آن ها در کشور این وضعیت را شکل داده اند، زمینه را برای رشد نارضایتی ها فراهم کرده و این نارضایتی ها خود را به اشکال مختلف نشان داده و خواهد داد؛ یکی از آن ها همین پدیده های نامیمونی است که شما شمردید: «ناامیدی» و «افسردگی» و «سرخوردگی» که خود را به شکل های مختلفی بروز داده است، از جمله

ما به تدریج شاهد فرسایش شدید آرمان ها و ارزش های انقلاب اسلامی مثل عدالت اجتماعی شدیم و امروز شدیداً با آن مواجه ایم و می بینیم که این ارزش ها به گوشه ای رفته اند و حتی طرد می شوند. حتی بعد از این ما به تدریج با پدیده و روندی مواجه شدیم که شروع می کند به تحقیر کسانی که از این ارزش ها حرف می زنند، روندی که به تحقیر انقلاب و انقلابی گری می پردازد و حتی در پی انتقام گیری از انقلاب است.

عمومی و شفاف سازی منابع درآمدی و مصارف آن ها، باید در اولویت باشد. این ها اقداماتی است که باید صورت بگیرد، در غیر این صورت همین ها توسط فشارهایی از پایین به حاکمیت اعمال خواهد شد و این هم ممکن است هزینه ها زیادی داشته باشد.

بخش زیادی از مخاطبان ما جوانان انقلابی هستند، اگر بخواهید به طور مشخص و انضمامی مسئولیت هایی را به این جوانان پیشنهاد کنید تا در عرصه های مختلفی مانند رسانه و فعالیت های فرهنگی و اجتماعی وضعیت را به سمت بازگشت به آرمانهایی مانند عدالت و انقلابی بودن پیش ببرند، این پیشنهادها چه خواهد بود؟
به نظرم مسئله تشکل های مردمی و مدنی مثل احزاب سیاسی، رسانه ها، تشکل های غیردولتی، سمن ها و نهادهای مردم نهاد خیلی نقش کلیدی دارند. منتهی متأسفانه نظام قدرت هم به نقش این ها همیشه واقف است و به همین دلیل می بینیم که رسانه ها آن نقشی را که باید ایفاء می کردند، نکرده اند. متأسفانه

کنار گذاشته شد و فقط حفظ منافع گروه های خاصی در درون قدرت و ثروت تأمین شد؛ چرا نظام مالیاتی ما نمی تواند از صاحبان سرمایه های تجاری و مالی و صدها میلیارد تومان پولی که از روی مناسبات رانتی به دست آمده است مالیات بگیرد؟ چرا نظام بانکی این گونه عمل می کند که وقتی می خواهد به یک زوج جوانی که قرار است زندگی شان را شروع کنند، ۲ میلیون تومان وام بدهد، ده ها سفته و ضامن می طلبد، در حالی که چند هزار میلیارد تومان به افرادی می دهد که عملاً هیچ ضمانتی برای بازپرداختش نگذاشته اند؟

این پرسش ها همه آگاهی بخش است و طبیعتاً برای کسانی که در قدرت و حاکمیت هستند در دلساز خواهد بود. اگر حکومت بخواهد عاقلانه عمل کند و ارزش های خودش را اجرایی کند و حتی بخواهد به بقای خود بیندیشد، قطعاً باید یک بازنگری اساسی در این وضعیت داشته باشد. و الا حفظ این وضعیت در هیچ جای دنیا امکان پذیر نیست، چه ما این را بگوییم و چه نگوییم، چه کسانی این نکات را نقد کنند، یا نکنند. جامعه ای که در آن گروهی به خاطر مناسباتشان با قدرت و فساد، بتوانند در چند ساعت چند میلیارد تومان به جیب بزنند



امروز بسیاری از رسانه ها در خدمت قدرت هستند، پول می گیرند و ارزش هایی را که منفعت همان گروه های مورد اشاره در این گفت و گو را تضمین می کند، منعکس می کنند. به معنایی می شود گفت این ها ضد منافع مردم حرکت می کنند.

در این شرایط انتظار می رود رشد آگاهی ها به خصوص از طریق تشکل های مردمی می تواند صورت بگیرد و طی آن بر حقوق صنفی مردم، بیش از آن چیزی که حقوق سیاسی نامیده می شود، تأکید شود. زیرا تأکید بر حقوق سیاسی، مقاومت های خیلی جدی را از طریق نظام قدرت برمی انگیزد. به نظرم این ها اقداماتی است که بایستی صورت بگیرد تا تبدیل به موج های گسترده و فراگیری از مطالبات مردم از حاکمیت شود. آن وقت قطعاً به نظرم ادامه این وضع نابسامان و پر از فساد امکان پذیر نخواهد بود و حاکمیت جواب خواهد داد؛ چون ادامه این روند به مصلحت حاکمان و حاکمیت هم نیست و برای حفظ نظام و حفظ قدرت خودشان هم لازم است این تغییرات را اعمال کنند.

و هم زمان یک جمعیت بزرگی مجبور شوند برای تأمین قوت روز خودشان محتویات سطل های زباله را جست و جو کنند، یا به تن فروشی بپردازند و یا اعضای بدنشان و بخشی از وجودشان را به فروش بگذارند، این جامعه امکان بقاء ندارد و دیر یا زود فرو خواهد پاشید. چه ما این را بگوییم، چه نگوییم؛ چه ما این را بپذیریم، چه نپذیریم.

البته این اخطارها تا حدودی به مسئولان عالی رتبه کشور رسیده است، ولی عمق فساد بسیار گسترده بوده و این اقداماتی که می بینید مثل افزایش قیمت ارز و... هم برای تأمین بخشی از نقصان های سیاست های غلط گذشته است؛ منتهی ادامه سیاست های غلط را نمی شود با سیاست های غلط دیگری جبران کرد. به همین دلیل معتقدم که حاکمیت ناگزیر از یک تغییر جهت گیری های اساسی در سیاست های بخش عمومی خواهد بود که در آن باید حفظ منافع عموم مردم و کاهش نابرابری ها و کاهش تنش های اجتماعی و همین طور فراهم آوردن فرصت های گفت و گوی

خودکشی، اعتیاد، رشد جرم و جرائم، خشونت، طلاق، فرار مغزها و... همه این ها بخش هایی از همان ناامیدی و افسردگی و سرخوردگی هستند. ولی آن روی دیگر سکه هم رشد آگاهی مردم است و این مسئله بسیار مهمی است؛ یعنی خانواده ای که از سر فقر، تنگدستی و مسکنت مجبور می شود کلیه اش را بفروشد تا نیاز روزمره خانواده و نیاز اساسی بچه یا عملش در بیمارستان را تأمین کند، - که البته خود این پدیده برای کسانی که شاهدش هستند بسیار تکان دهنده است - اما این مسائل، این سؤال را در ذهن همان خانواده ها و بسیاری دیگر که شاهد این وضعیت تکان دهنده هستند، مطرح می کند که چرا یک عده برای اینکه بتوانند زندگی کنند، باید مجبور به تن فروشی یا فروش اعضای بدنشان باشند، در حالی که منابع این کشور بسیار زیاد است و می تواند زندگی همه مردم را در یک شکل منطقی تأمین کند! چرا برخی باید کلیه بفروشند و یک عده در کاخ ها زندگی آنچنانی داشته باشند؟ چرا قانون اساسی به سهولت بعد از جنگ

غلامعلی حدادعادل:

اتحاد ثروت و قدرت علیه آرمان / سیاسیون عدالت را به حاشیه بردند

و تعداد پزشکان متخصص را با قبل از انقلاب مقایسه کنید: این جمعیت حدوداً ۲ برابر شده است که پیشرفت بسیار بزرگ و قابل توجهی است. این‌ها خوب است و باید دیده شود ولی خب مشکلات اقتصادی هم وجود دارد و شکی در وجود آن نیست.

گرانی هست، بیکاری هست و... اما باید حواسمان باشد که آدرس اشتباه ندهیم. این مشکلات دلیل دارند و باید دلایل واقعی آن را واکاوی کنیم. مثلاً هیچ وقت نباید فراموش کنیم که بخشی از این مشکلات اقتصادی که باعث فشار و حشتمانی بر مردم شده است توطئه آنهاست که برای زانو زدن این انقلاب برنامه‌ریزی می‌کند. می‌خواهد گلوی این ملت را فشار بدهد تا



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Majid Asgaribour

غلامعلی حدادعادل، شاعر، ادیب، فیلسوف و سیاستمدار ایرانی، یکی از مشهورترین شخصیت‌های نظام سیاسی ایران است. او در دوره‌ای ریاست یکی از قوای سه گانه جمهوری اسلامی را نیز برعهده داشته است و در طول تاریخ انقلاب مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلفی را تجربه کرده است و در عین حال هیچ گاه خالی از مثنی و نگاه فرهنگی در برخورد با پدیده‌های تاریخی مختلف تاریخ انقلاب نبوده است. هجدهمین بخش پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهلم» به گفتگو با او اختصاص دارد. حدادعادل معتقد است فساد، نقش مهمی در نرسیدن آرمان عدالت اجتماعی به کمال داشته است. او از لفظ محافظه‌کاری استفاده نمی‌کند؛ اما در عین حال از تسلط محافظه‌کاران بر گلوگاه‌های قدرت و ثروت در ایران سخن می‌گوید.

* ۴۰ سال از وقوع رخداد تاریخی و اجتماعی انقلاب اسلامی سال ۵۷ در ایران گذشته است و اکنون زمان مناسبی برای ارزیابی آن چیزی است که در این ۴۰ سال در انقلاب رخ داده است. دستاوردها و پیشرفت‌های این سالها مهم و پر شمار است و قابل احصاء نیست؛ اما فکر می‌کنم که به نکات مثبت به قدر کافی در تریبون‌های رسمی اشاره می‌شود. اگر موافق باشید با شما به عنوان یک عنصر فرهنگی و اجرایی بلند پایه که روزگاری ریاست یکی از قوای سه گانه ایران را هم تجربه کنید درباره آن آرمان‌ها و تجربه‌هایی صحبت کنیم که انتظار پیشرفت بیشتری در آن حوزه‌ها بود ولی به هر دلیلی محقق نشد. تأکیدات مقام معظم رهبری در حوزه عدالت بی‌شمار است. اما ایشان چندی پیش در یک سخنرانی رسمی اعلام کردند که پیشرفت‌ها در حوزه عدالت اجتماعی آنچنان که تصور می‌شده، نبوده است. اگر موافق باشید روی همین بحث

تمرکز کنیم. ما پیش فرضی داریم که یکی از دلایل اصلی محقق نشدن برخی از آرمان‌های انقلاب اسلامی محافظه‌کاری است که از دهه ۷۰ گریبانگیر اداره جامعه ایران می‌شود. اما جدای از این پیش فرض سوال مشخص من این است که اگر به این ۴۰ سال با نگاه تاریخی نگاه کنیم دلایل عدم تحقق عدالت در معنای کاملش به نظر شما چه بوده است؟

اولین چیزی که در این بحث باید به آن اشاره شود این است که ما در بعضی از حوزه‌ها از نظر تأمین عدالت پیشرفت خوبی داشته‌ایم که نباید نادیده گرفته شود. مثلاً در مقایسه با گذشته حوزه عدالت آموزشی به شدت گسترش یافته است؛ هم از نظر دسترسی به امکانات آموزشی که شما الآن واقعا نمی‌توانید کسی را پیدا کنید که بگوید دسترسی به مدرسه ندارم و هم از نظر سطح آموزشی نسبت به گذشته پیشرفتی محسوس قابل مشاهده است، کتابخانه‌ها، آزمایشگاه‌ها، معلمان متخصص، درصد پوشش اطفال واجبات‌التعلیم، دانشگاه‌هایی که در همه مراکز استان‌هاست، رشته‌های دکتری که در همه رشته‌ها در دانشگاه‌ها تأسیس شده است حکایت از افزایش سطح دسترسی عموم مردم به امکانات آموزشی و همین طور افزایش سطح عمومی دانش در کشور دارد و انقلاب توانسته فرصت‌های نسبتاً برابری را، تأکید می‌کنم نسبتاً برابری را در اختیار ملت ایران بگذارد.

یا مثلاً در حوزه عدالت بهداشت و درمانی؛ این واقعیت غیرقابل انکاری است که در دوران پیش از انقلاب خیلی‌ها دسترسی به دکتر، دارو و درمان نداشتند و امروز می‌بینید در همه مراکز استان‌ها پزشک متخصص نه تنها وجود دارد بلکه تربیت می‌شود. در روستاها درمانگاه و مراکز پزشکی متعددی وجود دارد و مردمی که در گذشته پولدارهایشان برای معالجه به خارج می‌رفتند حالا فقرا و پولدارهایشان در داخل کشور درمان می‌شوند. اگر تعداد تخت‌های بیمارستانی، بیمارستان‌ها

گرانی هست، بیکاری هست و...

اما باید حواسمان باشد که آدرس اشتباه ندهیم. این مشکلات دلیل دارند و باید دلایل واقعی آن را واکاوی کنیم. مثلاً هیچ وقت نباید فراموش کنیم که بخشی از این مشکلات اقتصادی که باعث فشار و حشتمانی بر مردم شده است توطئه آنهاست که برای زانو زدن این انقلاب برنامه‌ریزی می‌کند. می‌خواهد گلوی این ملت را فشار بدهد تا مردم عاصی شوند و به قول خودشان به خیابان‌ها بریزند و اختلالی در روند پیش روی این انقلاب به وجود آورند.

مردم عاصی شوند و به قول خودشان به خیابان‌ها بریزند و اختلالی در روند پیش روی این انقلاب به وجود آورند. این را دیگر صریحاً خودشان می‌گویند. حرف خودشان است. مردم هم این را فهمیدند در عین اینکه مشکلات دارند ولی نجیبانه و صبورانه تحمل می‌کنند. مدام در فضای مجازی تبلیغات می‌کنند که مردم به خیابان‌ها بریزید؛ سر فلان ساعت، فلان روز، فلان میدان، حاضر شوید و چنین و چنان کنید؛ اما اتفاقی هم نمی‌افتد. بله؛ فشار بر مردم هست و دلیل اصلی آن همین مزاحمت‌ها و مخالفت‌هایی است که آن‌ها می‌کنند. این روش را در جاهای دیگر اعمال کرده‌اند و شاید برخی جاها نتیجه هم گرفته باشند. مثلاً وقتی در شیلی سالوادور آلنده به حکومت رسید آمریکایی‌ها مخالف او و مردم طرفدار او بودند این‌ها آنجا رفتند و با فشارهایی که به او آوردند نهضت قابل‌مهمی‌های خالی را به راه انداختند. زن‌ها را به خیابان‌ها کشاندند که قابل‌مهمی‌ها را به صدا درآوردند و تظاهرات کنند یا کامیون‌دارها را تحریک کردند و بالاخره او را سرنگون کردند و از چشم مردم شیلی بعد از سقوط او خون چکید و چه به روزگار آن مردم آمد. آمریکایی‌ها می‌خواهند در ایران هم چنین کاری کنند، فشار بیاورند. اما اینجا نباید دچار سوءتفاهم معمول شویم. همه گرفتاری ما در حوزه عدالت اجتماعی هم ناشی از این نیست. درست است که نقش آنها در اقتصاد امروز ما بسیار پررنگ

بنده معتقدم که اگر همین خصوصی سازی و واگذار کردن نگاه های اقتصادی به مردم، به آن شکلی که در تفسیر اصل ۴۴ مقرر شده بود، عملی می شد می توانست گره گشای اقتصاد ما باشد. منتهی متأسفانه دولت ها به این جنبه آن طور که مورد نظر مقام معظم رهبری بود توجه نکردند

را در ایران پیاده کردند. ما یک سیاست های محافظه کار دست راستی که در غرب به عنوان الگوی نهایی اداره جامعه ترویج می شود را کاملاً پذیرفتیم و به آن ایمان آوردیم. در حالی که قرار بود انقلاب یک گسستی در این نظریه ها، برنامه ها و سیاست ها ایجاد کند. ما این الگوها را که خودشان کاملاً محافظه کارانه یعنی حامی حفظ وضع موجود هستند پذیرفتیم و با ایجاد فضایی کاملاً محافظه کارانه نقد آن را هم ممنوع کردیم و نتیجه چیزی شد که

است و آنها یک جنگ اقتصادی تمام عیار علیه ما راه انداخته اند و خودشان هم بارها گفته اند که آخرین حربه شان برای زمین زدن این انقلاب، اقتصاد است اما یک پای همه این ماجراها هم در داخل کشور است و نباید تصور کنیم که در داخل خبری نیست. اقتصاد ما اصولاً از قبل از انقلاب یک اقتصاد وابسته و ضعیفی بوده است. به این ترتیب که اقتصاد ما تک پایه و تک محصولی و وابسته به نفت بوده است. نفت را می فروختیم و با پول آن همه چیز وارد می کردیم. از مواد شوینده تا روغن خوراکی برای آشپزخانه از خارج می آمد که هنوز هم متأسفانه همین طور است. گندم و شکر را هم از خارج وارد می کردیم. بروید ببینید کشاورزی ایران قبل از انقلاب چطور بوده، میوه چطور از خارج می آمده و ما چه صادراتی داشتیم. الان اوضاع تا اندازه ای تغییر کرده است؛ ما الان حدود ۴۵ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی داریم آن هم در شرایطی که در تحریم هستیم، ولی واقعیت این است میراث آن اقتصاد بیمار همچنان بر ما تسلط دارد. ما همچنان به صادرات نفت به عنوان اصلی ترین منبع مالی مان نگاه می کنیم و هنوز به آن باوری که می تواند کشور را خودکفا کند؛ ایمان نیاورده ایم.

از طرف دیگر ما به اندازه کافی در حوزه نظریه های اقتصادی و روش های اقتصادی بومی و مطلوب خودمان کار نکرده ایم. متخصص مسلط بر مسائل اقتصادی نداشته ایم و نهایتاً باید اقرار کنیم که در عرصه اقتصاد هم به دلیل فشارها و توطئه های بیرونی هم به دلیل بیمار بودن اقتصاد و ضعف مدیریتی خودمان به آن جایگاه مطلوب نرسیدیم. البته دوباره تاکید می کنم که این به معنای نفی پیشرفت های این عرصه نیست. پیشرفت ها و دستاوردهای خوبی در این عرصه رخ داده است؛ اما به آن مطلوب آرزویی که می خواستیم نرسیده ایم.



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Majid Asgaripour

اقتصاد، فضا را برای جولان سرمایه دارها و ایجاد فساد اقتصادی فراهم کرد. این فساد اقتصادی بعدها گسترش پیدا کرد و به شدت به کشور لطمه زد. مسائلی مثل قاچاق یا واردات بی رویه همه از مسائلی بودند که در فضایی که امکان فساد وجود داشت و متأسفانه برخورد درستی هم با فساد نمی شد ایجاد شد.

در نهایت بنده معتقدم که اگر همین خصوصی سازی و واگذار کردن نگاه های اقتصادی به مردم، به آن شکلی که در تفسیر اصل ۴۴ مقرر شده بود، عملی می شد می توانست گره گشای اقتصاد ما باشد. منتهی متأسفانه دولت ها به این جنبه آن طور که مورد نظر مقام معظم رهبری بود توجه نکردند؛ یعنی همین اجرای قانون اصل ۴۴ درست صورت نگرفت و بخش خصوصی به نحو سالم و منطقی وارد نشد. خیلی وقت ها خود دولت، به خودش فروخت همان چیزی که به آن خصولتی می گویند و باعث رونق اقتصادی نشد. یا اینکه مثلاً در دولت آقای احمدی نژاد به جای آن که دولت تمام هم و غم خودش را در اقتصاد به اجرای قانون اصل ۴۴ معطوف کند؛ آن را در حاشیه قرار داد و قانون هدفمندی یارانه ها را اصل قرار داد، این آن خطی نبود که رهبری پیش پای ملت گذاشته بود. رهبری رونق اقتصادی را با کنار گذاشتن تصدی گیری از جانب دولت همراه می دانست ولی در دولت آقای احمدی نژاد درست است که صحبت از اجرای اصل ۴۴ می شد ولی با بحث هدفمندی یارانه ها، این اصل به حاشیه رفت. بعد از آن هم کار جدی صورت نگرفت.

این ها اشکالاتی است که وجود دارد. الان اقتصاد

امروز می بینیم.

ببینید اینجا چند بحث وجود دارد. اول اینکه بنده قبول دارم انتقادهایی به روش های اقتصادی که در سال های مختلف بر جامعه حاکم بوده وجود دارد ولی مسئله اینجا است که ما نمی توانستیم کشور را بعد از جنگ به همان روش اقتصادی دوران جنگ اداره کنیم. اصولاً از اول انقلاب یک تفکری بر تصمیم گیرندگان اقتصادی و برخی از مدیران کشور حاکم بود که همه کارها را از دست ملت بگیرند و در اختیار دولت بگذارند. آن مراکز تهیه و توزیعی که در وزارت بازرگانی وجود داشت دقیقاً نشانه این بود که مدیران یک نوع اقتصاد متمرکز دولتی را می پسندند. این روش ممکن بود که در زمان جنگ مناسب باشد و حتی اگر هم مناسب نبود در زمان جنگ امکان تحول وجود نداشت، چون کشوری که در حال جنگ است باید همه حواسش را در جبهه ببرد و دیگر نمی تواند به برنامه ریزی های دیگر بپردازد ولی بعد از جنگ، سپردن کار مردم به خود مردم یک فکر درستی بود و باعث رشد اقتصادی هم شد. اساس اینکه کار مردم به مردم سپرده شود و نقش دولت کم شود درست بود و منجر به نتیجه هم شد. اما مسئله اینجا بود که اقتصاد ایران دچار فساد شد. عده ای از همان دوران جنگ و با سوءاستفاده از فضای جنگ و چیره بندی و مشکلات تحریم و... فضایی برای مال اندوزی خود تدارک دیدند. یعنی خود جنگ یک نوع ناهنجاری اقتصادی ایجاد کرد. در دوران بعد از جنگ هم همان طور که شما اشاره کردید سیاست های کلی

بحث یک مقدار بیشتر از انتظار من اقتصادی شد؛ اما در عین حال فکر می کنم که باید به دو نکته در این زمینه اشاره کرد و دوست دارم که نظر شما درباره این دو مورد را هم بدانم. اول اینکه ما در سال های اخیر با طبقاتی شدن خیلی عجیب و غریبی در کلان شهرها مواجه هستیم. چه اتفاقی افتاد که انقلاب مستضعفان اجازه و فرصت این گونه جولان دادن به سرمایه داران را داد. این مانور تجمعی که امروز در خیابان های بالاشهر تهران صورت می گیرد با کدام مبانی انقلاب همخوان است؟ امروز وقتی با مردم کوچه و خیابان صحبت می کنیم همه می گویند که کسی که پول دارد می تواند در این جامعه رشد پیدا کند و کسانی که در طبقه مستضعف قرار می گیرند روز به روز ضعیف تر خواهند شد. من فکر می کنم که این اتفاق به نوعی با نکته دومی که قرار است به آن اشاره کنم پیوندی عمیق داشته باشد. ما بعد از جنگ وارد سیاست های تعدیل ساختاری اقتصاد شدیم و سیاست های نئولیبرالیستی جهانی را قبول کردیم و همه دولت های بعد از جنگ تقریباً این روال را پذیرفتند و نسخه های جهانی نئولیبرالیستی ترین اقتصادهای جهانی

اشتباه کرده بودیم، غلط کردیم و... همان ها هم از نظر اقتصادی به فکر ثروت‌اندوزی و قدرت افتادند و یک اتحاد نامقدسی بین ثروت و قدرت به وجود آمد. یک عده دنبال ثروت‌اندوزی رفتند. افرادی که قبل از انقلاب یک لاقبا بودند امروز می‌بینید که در داخل و خارج کشور چه سرمایه‌هایی دارند و فعال سیاسی هم هستند. پول می‌دهند مطبوعات و احزاب اداره می‌کنند و پشتیبان سیاسی احزاب هستند.

* حتی بسیاری از آن‌ها فرزندانانشان امروز در آمریکا زندگی می‌کنند!

بله حالا صرف اینکه یک کسی برود خارج تحصیل کند گناه نیست. ولی مسلم است که کسی که در خارج خانه و ویلا دارد خارج را بیشتر از ایران دوست دارد. آنی که بچه‌ها را فرستاده و دیگر غم برگشتنشان را ندارد خیلی فرق می‌کند با کسی که نگاه و قلب و ذهنش در داخل است. خلاصه بنده هم با شما هم‌نظرم که این جریانات به وجود آمده است و این‌ها همان‌هایی است که رهبر انقلاب هم دائم از این‌ها انتقاد می‌کنند و در واقع واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی کشور را همین‌ها با غرب‌زدگی و غرب‌گرایی رقم می‌زنند. این یک واقعیتی است.

* و حالا تکلیف من جوان انقلابی با این روند چیست؟ به عبارت دیگر انقلابی بودن در شرایط کنونی که ۴۰ سال از انقلاب گذشته است چه معنی‌ای دارد؟

فکر می‌کنم اتفاقاً فرمولش زیاد پیچیده نباشد. راه روبروی ما برای انقلابی بودن بسیار ساده است. وقتی آقا می‌فرمایند من انقلابی هستم نه دیپلمات؛ تعریف فشرده انقلابی بودن پیروی از آقا و متابعت از ایشان است. تلاش برای تحقق راه‌هایی که نشان می‌دهند، چه اقتصاد مقاومتی، چه تقویت بخش خصوصی، چه مبارزه با فساد اقتصادی، چه تأمین عدالت و رسیدگی به محرومان و چه حفظ هویت و استقلال. راه معلوم است و راهرو می‌خواهد.

نتیجه عملکرد خودجوش آنهاست. بدون وابستگی به ساختارها. اما امروز همین جوانان انقلابی کمی ناامید شده‌اند. چون معتقدند که در ساختارهای جمهوری اسلامی از همان بعد از جنگ، ساختارهای محافظه‌کاری شکل گرفته که ترمزی شده است برای انقلابی بودن و انجام دادن کارهای انقلابی. ما دوست داریم صدای این جوانان را به گوش شما برسانیم. جوان‌هایی که دوست دارند شرایط را تغییر دهند، مردم در جامعه صاحب قدرت و ثروت به‌طور برابر شوند و آرمان‌های انقلاب به صورت حداکثری محقق شود؛ اما نگاه این دوستان عموماً این‌گونه است که نهادها و اشخاص صاحب ثروت و سرمایه و قدرت در نظام نمی‌گذارند؛ آنها تمایل دارند همچنان وضع موجود را حفظ کنند و برای حفظ وضع موجود دست به هر کاری می‌زنند.

عیناً اصطلاحات شما را به کار نمی‌برم ولی قبول دارم که گفتمان عدالت که در دهه ۶۰، گفتمان مسلط بود در دهه ۷۰ و ۸۰ توسط فعالان سیاسی به حاشیه رانده شد. جالب اینجاست که کسانی که در دهه ۶۰ با شدت و حدت، مشت‌های گره‌کرده، رگ‌های و گردن ورم کرده دم از اقتصاد دولتی و متمرکز می‌زدند، یک‌باره ۱۸۰ درجه تغییر موضع دادند؛ چپ‌های دهه اول مبدل به راست‌های افراطی دهه‌های بعدی شدند و کسانی که از دیوار سفارت آمریکا بالا رفتند و لانه جاسوسی را تسخیر کردند پیش آمریکایی‌ها رفتند و گفتند ما

ما از مشکلات زیادی رنج می‌برد، یکی از مهمترین این مشکلات بانک‌ها هستند. بانک‌ها به وظیفه خودشان که خدمات پولی باشد اکتفا نمی‌کنند و این فرع کارهایشان شده است. بیشتر بانک‌ها به‌صورت نگاه‌های مالی و اقتصادی درآمده‌اند؛ یعنی بانک‌ها دارند تجارت، ساختمان‌سازی یا خریدوفروش می‌کنند. پول شما را می‌گیرند حداکثر به شما ۲۰٪ سود می‌دهند ولی به مردم دیگر قرض می‌دهند ۳۴٪ می‌گیرند؛ یعنی چنین فاصله‌ای وجود دارد. بانک‌ها یکی از عوامل صدمه زنده به اقتصاد کشور با این شیوه‌های غلط هستند. این‌ها باید اصلاح شود بانک مرکزی باید نظارتش روی بانک‌ها تقویت شود، جلوگیری از فساد اقتصادی و قاچاق جدی‌تر لحاظ شود. حالا که دچار پدیده قاچاق معکوس هم شده‌ایم. سالهای قبل نگران قاچاق کالای خارجی به داخل بودیم حالا باید نگران قاچاق گازوئیل، بنزین و حتی گوسفند از ایران به خارج از ایران باشیم.

* آقای حداد! تعداد زیادی از مخاطبین پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهلم» جوانان انقلابی هستند؛ کسانی که ۴۰ سال بعد از انقلاب تازه به سربازان جدید و پیرانگیزه و پرتوانی برای انقلاب تبدیل شده‌اند. آنها زندگی‌شان را می‌دهند برای اینکه این شرایط نابرابر رفع شود و آرمان‌های انقلاب محقق شود. آنها هنوز پای کار مانده‌اند! همین گروه‌های جهادی که خودشان دست‌به‌کار شدند برای محرومیت‌زدایی

جالب اینجاست که کسانی که در دهه ۶۰ با شدت و حدت، مشت‌های گره‌کرده، رگ‌های و گردن ورم کرده دم از اقتصاد دولتی و متمرکز می‌زدند، یک‌باره ۱۸۰ درجه تغییر موضع دادند؛ چپ‌های دهه اول مبدل به راست‌های افراطی دهه‌های بعدی شدند و کسانی که از دیوار سفارت آمریکا بالا رفتند و لانه جاسوسی را تسخیر کردند پیش آمریکایی‌ها رفتند و گفتند ما اشتباه کرده بودیم، غلط کردیم و...



خروجی «معرفت‌شناسی محافظه‌کاری»: اضمحلال سوژه انقلابی



مهمترین ابزار پیش‌برنده انقلاب بدل شده بود و همین امروز هم سوژه‌های اصلی کنش انقلابی است، حالا با وجود حجم بالای آمار و اطلاعات مشوش، معتبر و نامعتبر و همچنین مواجه شدن با مخلوطی از انواع قرائت‌ها و تفسیرهای ساختگی و واقعی و... به وضعیتی دچار شده است که نتیجه‌اش چیزی جز بی‌اعتنایی نسبت به واقعیت و بی‌تعمدی نسبت به حقیقت و آرمان انسانی و انقلابی نیست. این دقیقاً همان هدف و خروجی‌ای است که «معرفت‌شناسی محافظه‌کاری» دنبال کرده و می‌کند؛ یک وادادگی تمام‌عیار نسبت به حقیقت و عدم موضع‌گیری در قابل تناقض‌ها، تیرگی‌ها و دردهای مزمن جامعه.

این همان وضعیتی است که در فضای عمومی با تعابیر متفاوتی مورد اشاره قرار می‌گیرد و وضعیت موجود را به عنوان فصلی از دوره «فقدان انسانیت»، دوران تیره و تاری که هم‌اکنون فرا رسیده است، بازنمایی می‌کند؛ عباراتی که علی‌رغم «کوچه و بازاری» بودن، نقش به‌سزایی را در توصیف واقعیت ایفا می‌کنند، عباراتی چون «مرد دیدی، سلام برسان!»، «انسانیت مرده است»، «همه گرگ شده‌اند»، «مرد فقط فردین بود که مُرد» و... همه نشان دهنده وضعیت اتمیزه شدن جامعه ایرانی است که از قیل همان «معرفت‌شناسی محافظه‌کاری» با هدف تحقق منافع استقراری می‌یابد که محافظه‌کاران به طور همه‌جانبه در پی دست‌یابی به آن هستند. این وضعیت اتمیزه با وضعیتی که در آن سوژه‌ها به این نتیجه برسند که «دیگی که برای من نمی‌جوشد، سر سگ در آن بجوشد!» تنها یک قدم فاصله دارد و این اوج سیطره وادادگی و از دست رفتن آخرین رسوبات سرمایه اجتماعی است. شاید میزان چشمگیر مهاجرات ایرانیان در سال‌های اخیر و همچنین تمایل زاید‌الوصف باقی‌مانده ایرانیان به مهاجرت - در حالی که هنوز امکان مهاجرت برایشان فراهم نیست - را بتوان با این وضعیت فهم و تبیین کرد.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد آنچه که در این سال‌ها در فضای عمومی جامعه ایرانی شاهدش بودیم به طور مستقیم یا غیرمستقیم، نتیجه و برآیند سیطره نظام «معرفت‌شناسی محافظه‌کاری» است؛ نظامی که بر مینا و با ابزارهای آن، عموم‌اهدافی که جامعه ایرانی به عنوان آرمان‌های جمعی‌اش در انقلاب سال ۵۷ دنبال می‌کرد، از دست رفته جلوه می‌کند و این سرمایه اجتماعی شدیداً خود را دچار خسروانی جبران‌ناپذیر می‌بیند. بر مینای این تقدیر، او خود را مستحق و حتی مجبور به رفتن و کندن از این‌جا می‌بیند؛ از وطنی که روز به روز بیشتر و بیشتر در تسلط محافظه‌کارانی قرار گرفته که از قضا خود را انقلابی هم می‌نامند و همه شواهد هم نشانگر این است که قرار نیست کسی از این‌ها به این سوال بیاندیشد که «اگر ایده یا کنش انقلابی نتواند شکافی در وضعیت موجود ایجاد کند، اساساً «من انقلابی هستم» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟» ذهن یک انسانی انقلابی یا طرفدار انقلابیون را درگیر نمی‌کند و همچون خوره به جانش نمی‌افتد، او چاره‌ای ندارد جز اینکه با متصف بودن به «محافظه‌کاری» کنار بیاید

«اگر ایده یا کنش انقلابی نتواند شکافی در وضعیت موجود ایجاد کند، اساساً «من انقلابی هستم» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟» این پرسشی است که همه طرفداران انقلاب یا انقلابیون در هر کجای تاریخ که حضور داشته باشند، باید به طور مدام از خویشتن بپرسند و همواره به این موضوع فکر کنند که این «وضعیت موجود» همواره از جهاتی غیرآرمانی و غیرمطلوب است و انقلابی بودن به این خاطر است که سوژه‌های تاریخ روز به روز این وضعیت را به وضعیت آرمانی یا مطلوب نزدیک و نزدیک‌تر کنند. این فرایند هم تنها از یک طریق امکان‌پذیر خواهد بود: «ایجاد شکاف در وضعیت موجود!» بنابراین اگر این سوال ذهن انسانی انقلابی یا طرفدار انقلابیون، را درگیر نمی‌کند و همچون خوره به جانش نمی‌افتد و یا بدتر، حتی به ذهنش خطور هم نمی‌کند، او چاره‌ای ندارد جز اینکه با متصف بودن به «محافظه‌کاری» کنار بیاید.

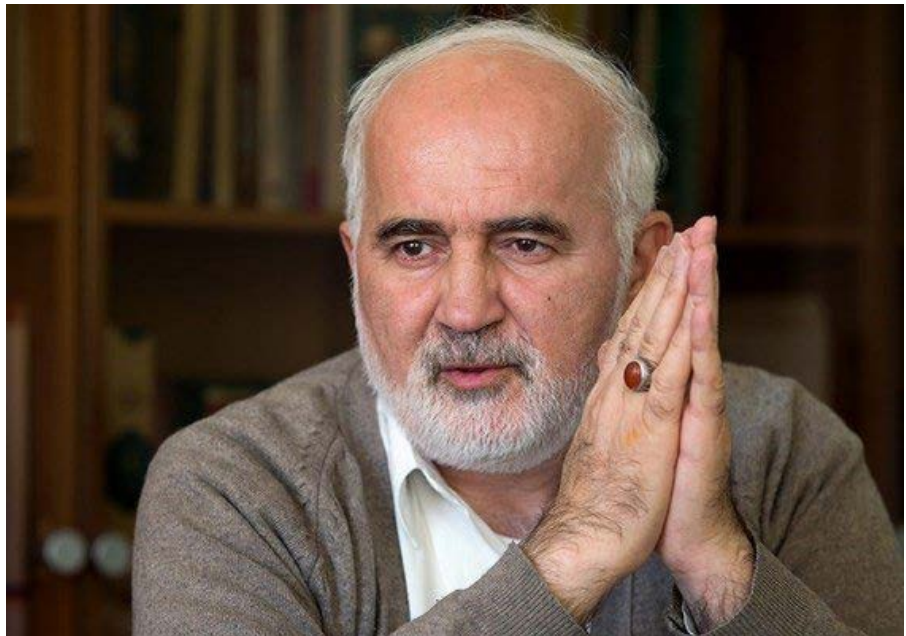
از سوی دیگر باید در نظر داشت که انسان محافظه‌کار، به این دلیل ناتوان از ایجاد آن شکاف در وضع واقع است که اساساً درکی از واقعیت و همچنین پیوند و تعهدی با حقیقت ندارد تا بر مینای آن درک و تعهد که لازمه قوام یافتن معنای «انقلابی بودن» است، خود را به یک سوژه انقلابی تبدیل کند. در این معنا محافظه‌کاری واجد یک یک نظام معرفتی است که در آن وادادگی، سستی و میانمایگی به در قبال حقیقت توجیه و ترویج می‌شود. خروجی این نظام معرفتی شکلی شدیداً ذهنی و انتزاعی دارد که در راستای آن واقعیت به طور فریبکارانه‌ای نادیده گرفته شده، نفی یا انکار می‌شود. معرفت‌شناسی محافظه‌کاری مبتنی است بر نوعی از وادادگی در قبال حقیقت؛ حقیقتی که همراهی با آن در ذات هر انقلابی نهفته است و همین حقیقت است که پیش‌برنده و احیاگر هرگونه‌ای از کنش‌های انقلابی است. بر مینای همین معرفت‌شناسی است که هرگونه آگاهی از «وضع واقع» یا «واقعیت عینی»، به مشتی «آمار و اطلاعات درست و غلط که معلوم نیست واقعی باشند» تقلیل می‌یابند و هرگونه اظهار نظر درباره حقایق امور عینی و انضمامی به «برداشت»‌ها، «قرائت»‌ها یا «تفسیر»‌های غرض‌ورزانه فرو کاسته می‌شوند که بنا بر ادعای محافظه‌کاران از سوی «دشمن»، «معاندان» و «جناب‌بازان» ارائه شده تا با آن، ما را از میدان به در کرده و از این طریق منافع خودشان را تامین کنند!

در چنین وضعیتی، بازار آمارسازی‌ها و تولید توجیهات و تفسیرهای متفاوت با قرائت‌های «معاندان» و «مخالفان» و «جناب‌بازان» و... داغ می‌شود و میزان رسانه‌های محافظه‌کار و بدوجه‌های آنها روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود تا به تولید و مقابله با آن روایت‌ها و تفسیرها بپردازند و در این شرایط حتی بسیاری از واقعیات و حقایق را هم یا بپوشانند یا انکار کنند! می‌توان پیش‌بینی کرد که در این وضعیت چه بلایی بر سر شناخت و فهم اعضای یک جامعه از «واقعیت» و «حقیقت» امور خواهد آمد؛ اعضای جامعه‌ای که دقیقاً به دلیل شناخت و فهم دقیق از واقعیت و حقیقت، زمانی به

فرایند انقلابی بودن تنها از یک طریق امکان‌پذیر خواهد بود: «ایجاد شکاف در وضعیت موجود»!
بنابر این وقتی سوال «اگر ایده یا کنش انقلابی نتواند شکافی در وضعیت موجود ایجاد کند، اساساً «من انقلابی هستم» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟» ذهن یک انسانی انقلابی یا طرفدار انقلابیون را درگیر نمی‌کند و همچون خوره به جانش نمی‌افتد، او چاره‌ای ندارد جز اینکه با متصف بودن به «محافظه‌کاری» کنار بیاید

احمد توکلی:

شرایط حساس کنونی بهانه سرپوش فساد شده است / هتاکی عدالتخواهی نیست



در ادامه رئیس دولت اصلاحات هم سعی کرد توسعه سیاسی را تعریف و دنبال کند و تا اندازه‌های هم این کار را کرد، اما در این دوره هم از آنجا که این توسعه سیاسی جنبه‌هایی از لیبرال سرمایه‌داری را تقویت می‌کرد، باز در عمل باعث شد که نتوانند آن انتظاری که در خصوص برابری و عدالت وجود داشت را به جایی برسانند و محقق کنند و ایشان هم از این نظر موفقیتی نداشتند. در حقیقت می‌توان گفت سیاست‌هایی که ایشان اتخاذ کردند باعث شد که کشور به انحراف برود و از مسیر مستقیم خارج شود.

اما در دوره آقای احمدی نژاد، مسائلی که داشت می‌رفت فراموش شود، باز احیا شد، مثلاً عدالت‌خواهی و مردم‌گرایی در کانون توجه قرار گرفت. همانطور که آقای خاتمی به نخبگان اتکا کرد، آقای احمدی نژاد به مردم اتکا کرد، ولی ایرادی که ایشان داشت این بود که به طرز افراطی استقلال رای داشت و کمتر در برنامه‌ها و کارهایش مشورت می‌کرد و به همین دلیل با اینکه در قالب حرف می‌گفت که مدلهای و الگوهای غربی را قبول ندارد، ولی ایشان هم مثل دو رئیس‌جمهور قبلی سیاست‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را پیش گرفت و جلو برد.

هر کدام از دولت‌ها یا سیاست‌ها و مدل‌هایی که انتخاب شدند، اشکالاتی داشتند و این اشکالات در جای خودشان باید مورد بررسی قرار گیرد. ولی با شدت و ضعفی هر کدامشان به دنبال تغییر وضعیت بودند و به در جاتی توانستند این کار را انجام دهند؛ از این نظر خیلی با تقصیر شما درباره محافظه کار بودن نظام موافق نیستیم

امروز هم که آقای روحانی سعی کرده بیش از هر چیز به سیاست خارجی توجه نشان دهد و آن را تغییر دهد، تا اندازه‌های هم موفق شده، ولی متأسفانه به دولتی اعتماد کرد که اصلاً قابل اعتماد نبود و عملاً نتوانست در اجرای اهدافش موفق شود.

بنابراین ما می‌بینیم که هر دولتی بر یکی از جهات و جنبه‌ها بیشتر از جنبه‌های دیگر تمرکز و توجه داشته و هر کدام به در جاتی موفق یا ناموفق بودند. مثلاً آقای هاشمی که بازسازی را انتخاب کرده بود، تا حدی موفق شد، رئیس دولت اصلاحات که فضای باز سیاسی را دنبال می‌کرد، تا اندازه‌های در این زمینه موفق شد. آقای احمدی نژاد که توزیع عادلانه منابع را تعقیب می‌کرد هم تا اندازه‌های موفق شد و آقای روحانی هم که باز خواستند سیاست خارجی را تسهیل کنند، تا حدی شاید موفق بودند، ولی به طور کلی از این نظر نمی‌شود ایشان را موفق دانست؛ دلیلش هم این بود که به کشورهایی اعتماد کردند که قابل اعتماد نبودند و به تعهداتشان پایبند نماندند.

که در دوران بعد از جنگ تا به همین امروز اتفاق افتاده است، واجد تحولات بزرگ و مهمی بوده که نمی‌گذارد این محافظه‌کاری را به طور کامل تصدیق کنیم. البته ممکن است ما با برخی از این تحولات، موافق باشیم یا نباشیم، یا به عبارت دیگر ممکن است برخی از آن تحولات را بیستندیم و یا برخی را نپسندیم؛ اما این لزوماً به معنای محافظه‌کاری در نظام جمهوری اسلامی نیست.

مثلاً مرحوم آقای هاشمی در خصوص بازسازی و سازندگی کشور در دوران پس از جنگ، مخصوصاً در بازسازی شهرها و انجام پروژه‌های صنعتی و... کارهای زیادی انجام دادند و ما می‌توانیم این تحولات را نشان دهیم. اما چون مدلی که ایشان انتخاب کرده بود، یک مدل اقتصادی درست و کارآمد نبود، به بن‌بست رسید و در نتیجه در توزیع درآمد، به جایی رسیدیم که مردم ضرر کردند. ولی باید تصدیق کرد که ایشان در زمینه رشد و آبادانی - نمی‌گویم «توسعه»، می‌گویم آبادانی - تا حدود زیادی موفق بود و بسیاری از مخروبه‌های حاصل از جنگ در دوره ایشان احیا شد.

حتی در توزیع امکانات زندگی و رفاه نسبی که فرایندش از زمان اول انقلاب شروع شده بود، و همچنین در زمینه توزیع امکاناتی مانند آب و برق و جاده‌سازی و رسیدگی به روستاها و... رشد چشمگیری داشت، ولی چون ایشان مدل «تعدیل ساختاری در اقتصاد» را پذیرفتند، به مشکل خوردند و نابرابری در درآمد و گرانی پیش آمد و مثلاً تورم در سال ۷۳ به ۴۹/۶ درصد رسید. البته ایشان بعداً سعی کردند سیاست‌های تثبیت را اتخاذ کنند و مشکلات را تا حدی رفع کنند، ولی به هر حال این مشکلات پیش آمد. بنابراین حرفم این است که مرحوم آقای هاشمی برنامه داشتند و طرح‌ها و نقشه‌هایی مد نظرشان بود تا نوعی تحول را ایجاد کنند، ولی مدل اقتصادی‌ای که پذیرفته بودند درست نبود و نتیجه‌اش به نابرابری بیشتر انجامید.

بر روی صورت رقیب نه چندان کم‌امید مرحوم هاشمی رفسنجانی در اوج قدرت در انتخابات سال ۷۲ و مدیرمسئول نشریه پرماجرایی فردا؛ خستگی یک عمر تجربه سنگین سهیم بودن در اداره جامعه ایران کاملاً واضح و مشخص است. احمد توکلی که روزگاری با نقد سیاست‌های دولت هاشمی، در روزگاری که عنوان پرلمطراق سردار سازندگی دهان به دهان می‌چرخید به شهرت رسید و در دوران صدارت احمدی نژاد نیز فریاد را بر سکوت ترجیح داد حالا سازمانی خصوصی به نام دیده‌بان شفافیت و عدالت تشکیل داده است تا بعد از یک عمر تجربه حکومت‌داری؛ آنچه را که سالها از طریق زمامداری به دنبالش بود به شکلی دیگر پیگیری کند. احمد توکلی مدیر سایت الف است، هیچ‌گاه از شفاف‌سخن گفتن پرهیز نکرده است و حالا در بیستمین شماره پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهلم» اگر چه از گفتن نام محافظه‌کاری ابا دارد اما این شرایط را به روشنی توضیح می‌دهد.

*** آقای توکلی پیشفرض ما این است که طی دهه‌های اخیر در جمهوری اسلامی، به طور خاص بعد از جنگ تحمیلی، نوعی محافظه‌کاری در ساختارها و سبزه‌های مدیریت کشور ایجاد شده است که روند تحقق آرمانهای انقلاب اسلامی اعم از عدالت، جمهوریست، آزادی و... را با متوقف و یا سرعت آن را شدیداً کند کرده است. نظر شما در این باره چیست و تا چه حد با وجود محافظه‌کاری در جمهوری اسلامی موافق هستید و آن را مانعی بر سر راه آرمان‌های انقلاب ایران می‌دانید؟ و اصولاً تحلیل شما درباره تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران در دولت‌های مختلف چیست؟ من با پیشفرض شما چندان موافق نیستم. آن چیزی**

پس می‌شود گفت که هر کدام از این دولت‌ها یا سیاست‌ها و مدل‌هایی که انتخاب شدند، اشکالاتی داشتند و این اشکالات در جای خودشان باید مورد بررسی قرار گیرد. ولی با شدت و ضعفی هر کدامشان به دنبال تغییر وضعیت بودند و به درجاتی توانستند این کار را انجام دهند؛ از این نظر است که می‌گویم خیلی با تفسیر شما درباره محافظه کار بودن نظام موافق نیستم.

***تفسیر من ناظر به عدم تحقق مهمترین آرمانهای انقلاب اسلامی است. با شما موافقم که هر کدام تغییری را دنبال کرده‌اند ولی آیا آرمانهای انقلاب که قرار بود سرلوحه تحول قرار بگیرند، در روند این تغییرات محقق شدند؟**

باید دلایل این را به طور دقیق بررسی کنیم. مثلاً شما آرمان «جمهوریت» را ذکر کردید، چرا معتقدید ما در جمهوریت موفق نبودیم؟ من معتقدم اتفاقاً در جمهوریت ما به شدت موفق بودیم، چون در طول این سالها از رای مردم به خوبی دفاع شده است. مثلاً در دوم خرداد، از رای مردم دفاع شد و دولت اصلاحات روی کار آمد، در زمان انتخاب آقای احمدی‌نژاد باز از رای مردم دفاع شد و منتخب مردم رئیس جمهور شد. یا درباره آزادی و همین جمهوریت مثلاً در انتخابات اخیر، حرفهای کاندیداهای ریاست جمهوری به شکل کاملاً آزادانه و حتی در مواردی به شکل فضاحت‌باری ارائه و از رسانه‌ها پخش شد؛ چه حرف‌های خودشان چه حرف‌های طرفداران و طیف‌هایی که از آنها حمایت می‌کردند کاملاً آزادانه رسانه‌ای می‌شد و ما دیدیم که نظام در برابر این نوع رفتارها و حرف‌هایی که زده شد، مانعی ایجاد نکرد و بسیاری از حرف‌ها که تا آن زمان قابل بیان و پخش نبود، به شکلی کاملاً آزادانه زده و پخش شد. حرفم این است که نظام با اینها برخورد نکرد، که البته از نظر من اگر برخورد می‌کرد، بهتر بود.

***اگر از یک منظر تاریخی نگاه کنیم محافظه کاری که بنده ذکر کردم بیشترین زاویه را با آرمان عدالت دارد. به این معنا که معمولاً در محافظه کاری از وضعیتی دفاع می‌شود که بیشترین منافع را برای چهره‌های مسلط بر این وضعیت به بار می‌آورد. در این شرایط همانطور که شما هم فرمودید بسیاری از ساختارها و برنامه‌های تعدیل ساختاری و منطبق با منطق سرمایه‌داری حفظ می‌شود و هر قدر هم ما مسئول و دولت و کابینه را تغییر دهیم باز می‌بینیم در اجرای عدالت و حفظ منافع همگان به طور برابر، خبری نیست. چند وقت پیش رهبری هم صراحتاً به عدم توفیق در تحقق شایسته عدالت اشاره کردند و تذکراتی در این خصوص دادند. به طور خاص درباره عدم تحقق این آرمان انقلاب چه نظری دارید؟**

من با نظر رهبری مبنائاً موافقم. از نظر کاربردی هم ایشان حرف‌هایی در این زمینه دارند که باید مورد توجه قرار بگیرد؛ مثلاً معتقدند که عدالت به دلیل شکل‌گیری و حاکم شدن روحیه اشرافی‌گری و تجمل‌خواهی در مسئولان به طور کلی مورد غفلت و بی‌توجهی آنها قرار گرفته است. من با نظر ایشان موافقم و معتقدم عدم تحقق این آرمان را از این نظر بررسی کنیم.

چون نتیجه این روحیه اشرافی‌گری و تجمل‌خواهی، این شد که زمانی این ایده و آرمان به طور کلی از عرصه و صحنه سیاست ما داشت کنار می‌رفت و نادیده گرفته می‌شد. تنها در زمانی که آقای احمدی‌نژاد روی کار آمدند باز این معنا و آرمان تا حدی زنده شد و لاقلاً در حرف‌ها و پرننگ شد و به میزانی هم مورد پیگیری قرار گرفت.

الآن هم همه در این زمینه گالایه دارند. شما وقتی آمار سپرده‌های بانکی در کشور را بررسی می‌کنید، می‌بینید که ۶/۹۹ درصد سپرده‌گذار، کمتر از نصف سپرده‌ها را دارند، ولی ۴ دهم (۰/۴) درصد از سپرده‌گذاران ۵۲ درصد سپرده‌ها را دارند؛ قطعاً این عدالت نیست و نشان می‌دهد که ما در تحقق عدالت ناموفق بوده‌ایم. این شکل از توزیع درآمد، کاملاً نشان‌دهنده نابرابری است. از سوی دیگر، از نظر حقوقی و قضایی هم عدالت به طور کامل و به درستی پیاده نشده است. تبعیض‌هایی در آیین‌های دادرسی ما اتفاق می‌افتد و رشوه هم متأسفانه وجود دارد؛ وجود فساد هم چیزی نیست که کسی بخواهد انکار کند. همه این‌ها در کشور ما بر ضد عدالت عمل می‌کند.

امر به معروف و نهی از منکر در درجه اول بر عهده حکومت است و متولی اصلی آن هم حکومت است. وقتی امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شد و برخی‌ها تقدس پیدا کرده و هیچ‌کس به آنها چیزی نگفت، وضعیتی ایجاد شد که در آن بسیاری ملاحظه کار شده و می‌شوند

***آقای دکتر توکلی در همه جای دنیا برنامه‌ها و سیاست‌های تعدیل ساختاری در اقتصاد به عنوان سیاست‌های محافظه کار دست‌راستی شناخته می‌شود. شما فرمودید تقریباً همه دولت‌های ما بعد از جنگ این سیاست‌ها را دنبال کرده‌اند، حالا هر یک به نوعی. بر این مبنا چطور می‌توان این دولت‌ها و سیاست‌ها و ساختارهای تولید و بازتولید شده در طول این سالها را محافظه کار ندانست؟ دولت‌ها و سیاست‌ها و ساختارهایی که خود شما می‌فرمایید با شدت و ضعف‌هایی دچار رانت و فساد بوده‌اند و به دلیل منافی که عده‌ای خاص از آنها کسب می‌کرده‌اند همچنان حفظ شده است؟!**

این وضعیت به دلیل فقدان «امر به معروف و نهی از منکر» در کشور به وجود آمده است. من با ادبیاتی که شما فرمودید، نمیتوانم این مسئله را توضیح بدهم یا توجیه کنم. گرچه محافظه کاری می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد،

از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر را رها کرده‌ایم، پیش آمدن چنین وضعی قابل فهم است. البته امر به معروف و نهی از منکر در درجه اول بر عهده حکومت است و متولی اصلی آن هم حکومت است. وقتی امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شد و برخی‌ها تقدس پیدا کرده و هیچ‌کس به آنها چیزی نگفت، وضعیتی ایجاد شد که در آن بسیاری ملاحظه کار شده و می‌شوند. این

تقدس اشتباه، آرام آرام فراگیر می‌شود و مردمی هم که ملاحظه کار شده‌اند، برای مقابله با فساد و ناراستی‌ها یا دچار نوعی خوف و ترس می‌شوند، یا اینکه دچار یأس و ناامیدی می‌شوند. جنس آن ترس این است که مردم می‌گویند اگر ما فساد و بی‌قانونی را فاش کنیم به ما لطمه و صدمه می‌زند؛ همچنین جنس این یأس هم این است که دیگر مردم آمیدی به تغییر ندارند و با ناراستی‌ها مقابله نمی‌کنند.

من در تحلیل وضعیت موجود چنین نظری دارم و معتقد نیستم که اینها به معنا مدرن کلمه، پیاده کردن مدل محافظه کارانه است. چون آن مدل اصلاً با کشور ما نمی‌خواند. جوزف استیگلیتز، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ می‌گوید: «اگر یک پزشک از ۱۰۰ بیمار، ۹۵ نفرشان بمیرند، این نشان می‌دهد که ایراد در نسخه‌اش است». سیاست تعدیل ساختاری تقریباً همین نتیجه را داده است، یعنی در ۹۵ درصد موارد نتیجه معکوس داده است؛ این نه محافظه کاری است و نه چیز دیگری، بلکه یک نسخه نامناسب با کشورهای جهان سوم است که با ارزشهای انسانی و دینی ما هم سازگار نیست و عمدتاً موجب فقر و نابرابری شده است. ضمن اینکه خود کارشناسان اقتصادی صندوق بین المللی پول این طرح‌هایی را برنامه‌ریزی کرده‌اند با عنوان «مدل رشد حامی فقرا» یا «مدل رشد فراگیر» و این‌ها مدل‌های هستند که بتوان با آنها طبقات پایین جامعه را نجات داد. به عبارت دیگر آنها با یک بازنگری در سیاست‌های پیشین‌شان تلاش می‌کند تا با این مدل‌های جدید بتوانند نسبت معقولی از رشد را در طبقات پایین با میزان رشد طبقات بالا تضمین کنند، تا هم نابرابری کم شود، هم فقر. بنابراین خود آنها هم فهمیده‌اند مدلی که ۴۰ سال در حال تحمیل آن بوده‌اند، نتیجه درستی نداشته و الان می‌خواهند رشد را به سمت نوعی برابری و تناسب پیش ببرند.

***یکی دیگر از آرمانهای فرهنگی انقلاب ۵۷، رشد و تحول در مسائل اخلاقی، دینی و معنوی بود. انقلاب اسلامی با شعارهای دینی و معنوی پیش برده شد و بخش زیادی از اقبال مردم به آن هم از این جهت بود. اما وقتی بعد از چهل سال به وضعیت اخلاق و فرهنگ عمومی نگاه می‌کنیم وضعیت چندان راضی‌کننده نیست و مثلاً به جای رشد رویکردهای معنوی، ما امروز عموماً با یک مادیت‌زدگی فراگیر و سودجویی فردگرایانه در جامعه‌مان روبرو هستیم. به نظر شما چرا این اتفاق افتاده است؟**

بخشی از این آسیب به خاطر همان زیاده‌خواهی و رفاه‌طلبی مسئولان در دوران بعد از جنگ است. وقتی مسئولان رفاه‌طلب و تجمل‌خواه باشند، مردم بیچاره می‌شوند. آقای دکتر پاپلی یزدی استاد تمام دانشگاه فردوسی مشهد جمله جالبی دارند که بیان امروزی است از فرمایش امیر المومنین (ع)؛ پرفسور پاپلی یزدی می‌گویند «جهان سوم جایی است که اگر مسئولان و رهبران آن بخواهند راحت زندگی کنند، ملت خود را بیچاره می‌کند، و اگر بخواهند ملت خود را به راحتی برسانند، خود بیچاره می‌شوند».

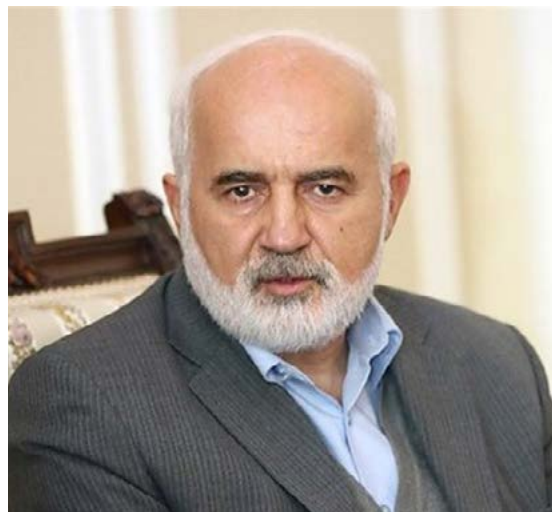
مسئله این است که مسئولان و رهبران ما باید خودشان بیچارگی را تحمل کنند، این اصلیت‌ترین مسئله است و سرمنشا این وضعیت همین است. اگر از این

ما همیشه در «شرایط حساس» هستیم، ولی این نباید بهانه‌ای بشود برای اینکه حقایق گفته نشود! اگر بر عیب‌ها، سرپوش گذاشته شود، عیب‌ها رشد می‌کنند، اینطور نیست که در همین سطح بمانند! اما اگر عیب آشکار شود، نیاز به طیب پیدا می‌شود و یک فرایند چاره‌جویی رخ می‌دهد و بیماری درمان می‌شود. خدا درد بی‌درمان خلق نکرده است. بنابراین ما نباید گول وسوسه‌ها و فریب‌های طرفداران فساد را بخوریم؛ چه آنها بدانند که طرفدار فساد هستند، چه ندانند، با این حرفها دارند از فساد طرفداری می‌کنند و ما نباید حرف آنها را گوش بدهیم.

البته زیاد هم پیچیده نیست. خودمان عقلمان می‌رسد که چه بگوییم چه نگوییم. مثلا اگر من کارمند بانک

مردمسالاری هم می‌دهد باید از شفاف کردن فرایندها برای مردم طفره بروند؟

واضح است! کسانی که تخلف دارند و کاری می‌کنند که خدا و مردم نمی‌پسندند، نمی‌خواهند پیش چشم قرار بگیرند. چنین اشخاصی از چشم دیگران وحشت می‌کنند. اینها چون خدا را حاضر و ناظر نمی‌بینند، از چشم مردم می‌ترسند. همان فسادی که از آن حرف زدیم مانع شفافیت می‌شود و نمی‌گذارد اینها به شفافیت تن بدهند و مانع ایجاد فضای شفاف در جامعه می‌شوند. زیرا شفافیت به ضرر مفسدان و زیاده‌طلبان است. اگر فضا شفاف باشد همه مردم متوجه فساد اینها می‌شوند و اعتراض می‌کنند و اینها از این اعتراضات می‌ترسند. این مهمترین علت است.



ما همیشه در «شرایط حساس» هستیم، ولی این نباید بهانه‌ای شود برای اینکه حقایق گفته نشود... ما نباید گول وسوسه‌ها و فریب‌های طرفداران فساد را بخوریم؛ چه آنها بدانند که طرفدار فساد هستند، چه ندانند، با این حرفها دارند از فساد طرفداری می‌کنند و ما نباید حرف آنها را گوش بدهیم

مرکزی هستیم، می‌دانم که اعلام میزان ارز موجود در خزانه بانک مرکزی حتما از نظر امنیتی خوب نیست و این را نمی‌گوییم و نباید هم بگوییم، ولی اینکه اگر بانک مرکزی به غلط ارزها را تخفیف دهد و رانت‌خوری را حاکم کند، باید این را بگوییم، اگر نگوییم که خزانه خالی می‌شود. بنابراین هر انسان منصف و انقلابی، اگر کمی فکر و مشورت کند خودش متوجه می‌شود که کجا را باید گفت و کجا را نباید گفت.

همچنین ما با لحاظ کردن برخی ملاک‌ها می‌توانیم در این خصوص تصمیم بگیریم؛ مثلا با این ملاک که چیزی به نفع مردم یا به ضرر مردم است، می‌توان تشخیص داد. اما اینکه به ما بگویند آن چیزی را که به نفع مردم است، نگوییم، ما این را نمی‌پذیریم. از سوی دیگر هم ما دنبال هتاک‌ی و آبروبری نیستیم، مثلا برخی با شعار شفافیت و عدالت‌خواهی می‌آیند هتاک می‌کنند و حوزه خصوصی افراد را افشا می‌کنند، ولی ما نباید این کار را بکنیم.

بنابراین معنای انقلابی بودن در این شرایط، این است که موانع را از سر راه رشد کشور برداریم. زمانی مانع رشد، «شاه» بود و رژیم‌ش، یک وقتی مانع رشد و تعالی، «صدام» بود و لشکرش، یک وقتی، یعنی از اول انقلاب تا حالا و در طول این سالها یک مانع دائمی برای رشد ما وجود داشته که آن آمریکا است. ما باید موانعی که عده‌ای آنها را وضع و جعل می‌کنند، از سر راه انقلاب اسلامی و مردم شریفمان برداریم. برداشتن این مانع یک وقت با جنگ و اسلحه گرم است و یک وقتی با عقل و قلم توانا است و انقلابی بودن در شرایط حاضر استفاده از این عقل و قلم برای حذف موانع رشد انقلاب و کشور است.

اما یک علت دیگر هم این است که ما همیشه عادت به پنهان کاری داریم. حتی در دوره پهلوی هم همه ما این عادت را داشتیم. از آنجا که در آن زمان حکومت سفاک بود، همه به سمت نوعی پنهان کاری پیش رفته بودند؛ برخی از این عادات نامناسب هنوز هم نزد مسئولان ما وجود دارد. منظورم این است برخی هم که به شفافیت تن نمی‌دهند، لزوما اهدافشان نفس‌پرستانه و منفعت‌طلبانه و مبتنی بر فساد نیست، بلکه به عادات نامناسب برخی از افراد برمی‌گردد.

*** با وجود وضعیتی که در اینجا توصیف کردید، امروز و در این شرایط وظیفه انسان انقلابی در مواجهه با این شرایط چیست؟**
به عبارت دیگر، از نظر شما «انقلابی بودن» در این وضعیت چه معنایی دارد؟ این سوال بسیاری از کنش‌های انقلابیون در زمینه مبارزه با ساختارهای ناراست و مبتنی بر فساد با شمولیت عده‌ای مواجه می‌شود و توجیه این برخوردها هم این است که ما در «وضعیت حساس» هستیم و نباید با این انتقادات نظام را تضعیف کنید و این رویکرد انتقادی با منافع ملی و حفظ تمامیت نظام و... در تضاد است. در این وضعیت بسیاری از جوانان انقلابی در سردرگمی قرار گرفته‌اند! در این وضعیت تکلیف نیروهایی که همچنان دغدغه آرمانهای انقلاب ۵۷ را دارند، چیست؟

مسیر فاصله بگیرید، دنیا جلوه می‌کند و این وضعیت را پیش می‌آورد. البته نزد غربی‌ها این جلوه‌گری دنیا از آنچه در اینجا وجود دارد خیلی بیشتر است، حتی برای آنها دنیا زیباتر جلوه می‌کند. اما آنها مدل‌های خودشان را رسانده‌اند به استعمار جهان و به همین دلیل هم به وضعیت پر زرق و برق امروز خود رسیده‌اند. کار آنها استعمار است، ما نه می‌خواهیم و نه می‌توانیم استعمار کنیم و ما حتی اگر بخواهیم مثل آنها شویم، اصلا امکان آن ندارد. چون به سطحی از مصرف هستند که اگر بقیه بخواهند مانند آنها شوند، مجبورند خودشان را بواسطه مصرف منابع‌شان به زمین بزنند و نابود کنند. این سطح از مصرف و دنیاگرایی فقط برای جوامع استعمارگر امکان‌پذیر است، نه جوامعی مانند جامعه ما. مدلی که کشورهای غربی انتخاب کرده‌اند مدل‌های سرمایه‌ای است و اشکالش این است که در آن «رشد» محور همه چیز است؛ یعنی می‌گوید دولت باید همه سیاستهایش روی یک داستان متوقف کند و آن هم «رشد تولید ناخالص داخلی» است که آنها مدعی هستند که اگر این محقق شده، آثار این رشد، فقرا را نجات می‌دهد! البته این اتفاق تاکنون نیفتاد و این ادعایی بی‌پایه و اساس است. به همین دلیل، وقتی که سرمایه و رشد اصل و محور شد، شما به طور طبیعی تمایل پیدا می‌کنید به اینکه بچرخید به سمت سرمایه‌گذاران و همین باعث فقر می‌شود. بر همین مبنا است که امیر المومنین (ع) می‌فرماید علت فقر جامعه سه چیز است که اولین آن «جمع کردن مال توسط مسئولان» است.

وقتی مسئولان به فکر جمع کردن مال می‌افتند، دنبال رفاه و تجمل و تفریح می‌روند و می‌گویند «مگر ما دل نداریم؟»، «مگر خون ما به سرخی خون بقیه مردم نیست؟» و... وضعیت همین می‌شود که امروز می‌بینید. ما حرفمان به اینها این است که اگر می‌خواهید اینطور فکر کنید و مثل بقیه سرمایه‌داران و تجمل‌خواهان باشید نیاید وزیر و وکیل بشوید، اگر عرضه دارید، بروید از دل بازار این منافع را برای خودتان حاصل کنید. اما اتفاقا مسئله همین است که اینها عرضه این کار را ندارند و می‌خواهند از رانتهای موجود در نهادهای قدرت استفاده کنند.

بنابراین تنها یک علت این وضعیت فرهنگی و اخلاقی جامعه، تغییر نگاه عمومی به ارزش‌ها و آرمانهای اخلاقی و معنوی است. یک علت دیگر تغییر رفتار بزرگان است. وقتی بزرگان به فکر جمع‌آوری مال بیفتند مردم فقیر می‌شوند و وقتی مردم فقیر شوند، کرنش می‌کنند، چون فقر، ذلت می‌آورد و در نتیجه جامعه به طور طبیعی به دو طبقه «ثروتمند و فقیر» و «قدرتمند و ضعیف» تبدیل می‌شود و بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و معنوی در فرایندهای اجتماعی تحت الشعاع این وضعیت قرار می‌گیرد.

*** شما چند سال است که در زمینه ایجاد فضای شفاف و گسترش شفافیت در کشور فعالیت می‌کنید. چرا اساسا در یک نظام اسلامی که خود را با نمادهای دینی و اسلامی برجسته کرده است باید مشکلات بسیاری بر سر راه گسترش شفافیت وجود داشته باشند، و این اراده‌آهنگین برای تن ندادن به شفافیت نزد عده‌ای از مسئولان از کجا آب می‌خورد؟ به عبارت دیگر چرا عده‌ای در یک جمهوری اسلامی که شعار**

حجت الاسلام امرودی: تفکیک بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی / انقلاب با سرعت پیش می رود



حجت الاسلام والمسلمین میثم امرودی متولد ۱۳۴۵ در تهران و کارشناس حقوق، کارشناس ارشد مدیریت و دروس حوزه را هم تا سطح خارج فقه و اصول طی کرده است. او چهره‌ای پرمشغله در حوزه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی و مسائل خاورمیانه و فلسطین است و عموماً به عنوان معاون و مشاور محمدباقر قالیباف شهردار اسبق تهران شناخته می‌شود. حجت‌الاسلام امرودی پیش از معاون‌ی و مشاور‌ی شهردار تهران، مسئولیت‌های دیگری از جمله «مدیر کل بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان اردبیل»، «مشاور فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی»، «مدیریت مدارس جمهوری اسلامی ایران در کویت»، «دبیری دهها شورا و ستاد و کارگروه در وزارت آموزش و پرورش»، «مسئولیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی شهرداری تهران»، «معاون فرهنگی دانشگاه شاهد» و... را بر عهده گرفته بود و سپس در دوره متاخر فعالیتش به عنوان «مشاور شهردار تهران در امور فرهنگی و اجتماعی»، «نماینده تام‌الاختیار شهردار در امور فلسطین»، «دبیر شورای عالی فرهنگی اجتماعی شهرداری تهران»، «قائم مقام معاون اجتماعی فرهنگی شهرداری تهران»، «معاون امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران»، «رئیس شورای راهبردی مدیریت محله»، «رئیس شورای عفاف و حجاب شهرداری تهران»، «رئیس شورای کارآفرینی شهرداری تهران»، «رئیس شورای فرهنگی سازمان زیباسازی شهرداری تهران» و... فعالیت کرد. او همچنین جزو مؤسسان جمعیت دفاع از ملت فلسطین و مؤسس، مدیرعامل (به مدت دو سال) و عضو هیئت مدیره خبرگزاری قدس، مؤسس و مدیرعامل مرکز مطالعات فلسطین و خاورمیانه و... بوده است. در گفت‌وگوی پیش رو با او، تلاش کردیم به بازخوانی انتقادی وضعیت فرهنگی امروز و آنچه به عنوان آرمانهای انقلاب اسلامی شناخته می‌شود، بعد از گذشت چهار سال از

پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی بپردازیم.

***هدف ما بازخوانی انتقادی آرمان‌های فرهنگی انقلاب اسلامی است و در این مسیر با چهره‌هایی که صاحب‌نظر و دست‌اندرکار امروز فرهنگی و اجتماعی در کشور بوده‌اند این بحث را مطرح می‌کنیم که بعد از ۴۰ سال وضعیت تحقق آرمانهای مهم انقلاب در چه وضعیتی است و اگر موانعی در تحقق آنها وجود داشته دقیقاً چه بوده است! شما به عنوان فردی که در بیشتر شاخه‌ها و حوزه‌های مرتبط اعم از فرهنگی، اجتماعی، حوزوی، دانشگاهی، گردشگری، آسیبهای اجتماعی، تربیت بدنی ایجاد فضاهای فرهنگی، بسیج، دفاع مقدس و... با وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، دادگاه مطبوعات، سازمان تربیت بدنی، بنیاد شهید، دانشگاه شاهد، آموزش و پرورش، شهرداری تهران و... سابقه همکاری داشته و در زمینه مطالعات و پژوهش‌های راهبردی در این حوزه‌ها هم از چهره‌های شناخته شده هستید، چه نظری در این باره دارید؟**

قبل از ورود به جزئیات این بحث من باید یکسری کلیات درباره انقلاب اسلامی و وضعیت حاضر بگویم؛ ما یک بحث «انقلاب اسلامی» داریم، یک بحث هم بحث مدیریتی است که امروز در جامعه وجود دارد. این دو را باید از هم تفکیک کنیم. اما چطور تفکیک کنیم؟ شما حتماً وصیت‌نامه حضرت امام(ره) را خوانده‌اید. امام(ره) وقتی به مؤلفه‌های انقلاب می‌رسد، با ابتهاج حرف می‌زند، مثلاً می‌فرماید انقلاب اسلامی دنیا را خواهد کرد! ندای آزادی و عدالت در دنیا طنین‌انداز خواهد شد! حق مظلومانی که توسط ظالمان ضایع

شده، به آنها برگردانده خواهد شد، یعنی مدام ادبیاتی مبنه‌ج، شاد و امیدوارکننده را در این خصوص می‌بینیم. اما وقتی می‌خواهند راجع به نمایندگان مجلس و قضات و مسئولان و... صحبت کنند، می‌فرماید من اکیداً وصیت می‌کنم، من هشدار می‌دهم و... یعنی دائماً پر از خطابات و عتابیات است. اولی درباره انقلاب است، دومی درباره مدیریت است.

در این فضا اگر بخواهید چهل سالگی انقلاب اسلامی را بررسی کنید، حتماً خیلی موارد امیدوارکننده و ایجابی زیادی وجود دارد که بگوییم. یک روز در شمال افریقا و غرب آسیا هیچ کس تصور نمی‌کرد که مردم بر کشور خودشان حاکم شوند. ولی این اتفاق بعد از انقلاب اسلامی رخ داد. تا جایی که الان برای شما عجیب است که در کشوری مانند عربستان یک خاندان به نحو موروثی حکومت می‌کنند و حکومت در بین این خاندان انحصاری است! در خاورمیانه همیشه یک نوکری که اسمش «حاکم» بوده در کشورهای منطقه حکومت می‌کرده است و الان هم نمونه آن را در برخی از کشورهای عربی می‌بینیم. انقلاب اسلامی این تابو را شکست و مردم فهمیدند که می‌توانند خودشان

وقتی می‌خواهید انقلاب اسلامی را ارزیابی کنید به مدیران و مسئولان نگاه می‌کنید؛ برخی از آنها جزء مستضعفان و فقرا بودند، کسانی که در تب و تاب انقلاب بوده در فراز و فرودهای انقلاب به هر شکلی کنار انقلاب ماندند. اما عده‌ای هم از یک زمانی سفره‌شان را از سفره مستضعفان جدا کردند! وقتی جدا کردند از دایره شمول انقلابیون بزرگ اسلامی آهسته آهسته بیرون رفتند

سرنوشت خود را تعیین کنند و این اولین تابویی بود که با انقلاب اسلامی شکست و واقعا دستاورد خیلی بزرگی بود.

اما تابوی دیگری که طی انقلاب اسلامی شکست این بود که در همان زمان که همه دنیا مقابل این حرکت مردمی و دموکراتیک با جهت گیری دینی ایستاده بودند و جنگ تحمیلی را هم برای همین به راه انداختند و همه حمایت هایشان را به طرف عراق سرازیر کرده و همه جوره حمایت سیاسی، رسانه‌ای، نظامی و مالی کردند و همه جور ما را تحریم کردند و این معروف شده بود که حتی سیم خاردار هم به ما نمی‌دادند؛ در این شرایط تابوی دوم شکسته شد، اینکه اگر تمام دنیا جمع شوند و مقابل اراده جهت‌دار یک ملت مومن بایستند، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و پیروز واقعی همین ملتی است که با اراده جهت‌دارش آینده را می‌سازد؛ روی این اراده جهت‌دار دینی تأکید می‌کنم! چون وقتی حاکم شوید و اراده شما جهت‌دار دینی نباشد و مثلاً بخواهید برای صرف نان و آب و شکم و آسایش و مال دنیا کار کنید، در مبارزه تا کجا جلو می‌روید؟ تا جایی که جانتان در خطر نیفتد! نگاه غربی اینگونه است، اما در یک نگاه دینی، شما علاوه بر یک مشارکت عقلانی، یک مشارکت اخلاقی هم دارید؛ در مشارکت عقلانی می‌گویید مرا نخورید تا نخورمتان، ضرر نزنید تا ضرر نبینید، ولی در مشارکت دینی و اخلاقی این‌طور نیست، شما رنج می‌کشید و اسیر می‌شوید و حتی کشته می‌شوید تا دیگران آزاد و باشند و از آزادی متعمم شوند. بدین ترتیب در وهله اول ما توانستیم آمریکا و استکبار را از داخل کشور بیرون کنیم و در مرحله دوم توانستیم آنها را از پشت مرزها بیرون کنیم و این کار بسیار بزرگی بوده است. با این روند اگر حساب کنید در ۴۰ سال، هنوز وقت زیادی صرف نشده است تا انقلاب اسلامی بتواند به تحقق همه شعارهای خود برسد.

انقلاب اسلامی انقلاب مستضعفان بود و به نوبت آزادی و عدالت جلو رفت، آن کسانی که قرار است پیروز شوند کوخ‌نشینان و مستضعفین هستند؛ وقتی می‌خواهید انقلاب اسلامی را ارزیابی کنید به مدیران و مسئولان نگاهی می‌کنید؛ برخی از آن‌ها جزء مستضعفان و فقرا بودند، کسانی که در تبوتاب انقلاب بوده در فراز و فرودهای انقلاب به هر شکلی کنار انقلاب ماندند. اما عده‌ای هم از یک زمانی سفره‌شان را از سفره مستضعفان جدا کردند! وقتی جدا کردند از دایره شمول انقلابیون بزرگ اسلامی آهسته‌آهسته بیرون رفتند. پس ما باید انقلاب اسلامی را با مدیریت در جمهوری اسلامی جدا کنیم و بین اینها تمایز قائل شویم.

***پس قائلید که ما در راستای اهداف انقلاب اسلامی قدم‌های بزرگی برداشته‌ایم ولی در زمینه مدیریت داخلی که قرار بود وضعیت جامعه را مبنی بر شعارهای انقلاب اسلامی بسازد، ضعیف عمل کرده‌ایم؟**

من در مورد بحث مدیریتی علاقه ندارم با کلی‌گویی اظهار نظر کنم، چون برای اظهار نظر درباره جزئیات بحث مدیریت نیازمند بسیاری از اطلاعات ریز و درشت هستیم، به همین دلیل من بیشتر در فضای انقلاب اسلامی حرف می‌زنم. در بحث مدیریت معتقدم که باید شدیداً تجدیدنظر کنیم، یعنی حوزه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما تجدیدنظر جدی می‌طلبد و ما ناگزیر باید به این تجدیدنظر تن بدهیم که گفتم این

ما باید انقلاب اسلامی را با مدیریت در جمهوری اسلامی جدا کنیم و بین اینها تمایز قائل شویم... در بحث مدیریت معتقدم که باید شدیداً تجدیدنظر کنیم، یعنی حوزه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما تجدیدنظر جدی می‌طلبد و ما ناگزیر باید به این تجدیدنظر تن بدهیم

بحث نیازمند پرداختن به مصادیق عینی و جزئیات بسیار است.

اما در حوزه انقلاب اسلامی، معتقدم که وضعیت ما امروز خیلی بهتر از زمان وقوع انقلاب است. شما ببینید انقلاب با رهبری امام اتفاق می‌افتد، هنوز یخ انقلاب نگرفته، داستان بنی‌صدر پیش می‌آید، از آن طرف واقعه به شهادت رساندن هفتاد و دو تن پیش می‌آید، رئیس‌جمهور ما، رئیس قوه قضائیه و کلی از نمایندگان مجلس و امام جمعه و ... را ترور می‌کنند؛ یعنی بسیاری از ترازهای اول این کشور را به شهادت می‌رسانند؛ گاهی اوقات در برخی از کشورها، وقتی یکی از افراد مسئول و برجسته ترور شود، حکومت عوض می‌شود، اما در ایران رئیس قوه قضائیه، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و نمایندگان مجلس را ترور می‌کنند و هیچ اتفاقی نمی‌افتد. البته اتفاق بزرگی افتاده است، ولی او که تضمین کرده انقلاب اسلامی را به پیروزی برساند، آن را نگه داشته است.

بعد منافقین اقدام مسلحانه می‌کنند و شما نمی‌توانستید به راحتی در خیابان راه بروید، یا نمی‌دانید در اتوبوسی که امروز سوار می‌شوید بمب می‌گذارند و منفجر می‌شود یا خیر. این‌ها قصه و فیلم سینمایی و رمان نیست؛ از آن کسانی که در آن زمان زندگی کردند، بپرسید. بمباران شهرها، مناطق مرزی شما آن وضع را پیدا می‌کند، از داخل ملی‌گراها، منافقین، چپی‌ها، گروه‌های معارض و... که در کشور هستند همه کار می‌کنند تا این نهال تازه پا گرفته را از ریشه درآورند. ولی الحمدلله به جایی نرسیدند و امروز ثبات و امنیتی که با انقلاب اسلامی ایجاد شده، زباند است و این از برکت جریان انقلاب اسلامی است.

نکته دیگری که باید روی آن دست گذاشت، حضور رهبری است که این امکان را ایجاد کرد تا برنامه‌ای که که توسط حضرت امام (ره) چیده شد، محقق شود. در دهه نخست بعد از انقلاب خیلی‌ها فکر می‌کردند که اگر امام رحلت کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد! خیلی از مستکبرین هم کیسه دوخته بودند، یعنی کشورهای غربی یا صهیونیست‌ها، دشمنان داخلی و خارجی و...

یقین بدانید انقلاب اسلامی موفق بوده است. اینکه ما در داخل مدیریت ضعیفی داشتیم به معنای این نیست که اهداف انقلاب اسلامی محقق نشده است. مبنای موفقیت انقلاب اسلامی چیزی نیست که امروز بخواهید آن را پیدا کنید، مبنایش از بدو خلقت بشر و از زمان رسالت پیامبر اکرم (ص) است

فکر می‌کردند که وقتی امام رحلت کنند اتفاقی ممکن است بیفتد تا آنها بتوانند سوءاستفاده کنند! بعد که مقام معظم رهبری به شایستگی تعیین شدند، تا امروز توانسته‌اند به بهترین شکل امور را مدیریت کنند و در مدیریت خودشان کاملاً موفق بوده‌اند.

شما ببینید الان طبق قانون اساسی، مدیریت امنیت و امور نظامی کشور با رهبری است؛ در حوزه دفاع، اجازه جهاد با رهبری است. شما در حوزه امنیت مشکلی می‌بینید؟ کشورهایی که امروز خیلی ادعا دارند، از جمله فرانسه، بیشتر بستر حوادث تروریستی بوده‌اند تا کشور ما. در سال گذشته در کشورهای اروپایی چقدر اتفاقات ناهنجار امنیتی افتاد و چه مقدار از مردم اروپا کشته شدند؟ در ایران تعدادش چقدر بوده است؟ بزرگ‌ترینش فاجعه مجلس و فاجعه اهواز بود.

در حوزه هدایتی، عبادی، اعتقادی، هوش و فقه هم یک رهبری حساب شده و تمام‌عیار داریم که در مقابل همه دنیا ایستاده است و شعارشان هم همان شعار امام (ره) است که اگر در مقابل دین ما بایستید، ما در مقابل همه دنیای شما می‌ایستیم. یا اینکه ما به کسی حمله نمی‌کنیم، ولی از خود دفاع می‌کنیم. طبیعی هم هست، نظامی که مبتنی بر فقه شیعه است به هیچ کشوری حمله نمی‌کند، اما اگر کسی به او حمله کرد مسلمان یا کافر باشد، در مقابلش می‌ایستد.

پس اگر از من درباره انقلاب اسلامی سؤال کنید، من می‌گویم انقلاب اسلامی با سرعت تمام دارد پیش می‌رود. می‌گویید آرمان عدالت؟ شما ببینید وقتی در آمریکا جنبش وال استریٹ اتفاق می‌افتد، یا در منطقه بیداری اسلامی رخ می‌دهد اینها نشانه آن است که بحث از عدالت در جهان برجسته شده است. امروز جنبش‌های زیادی با شعار عدالت‌خواهی در همه جای دنیا اتفاق می‌افتد، این در حالی است که قبلاً شعارها حول محور نان و شکم و آزادی به معنای ولنگاری بود ولی امروز دنیا دارد به این می‌رسد آن چیزی که نجات‌دهنده بشریت است، عدالت است. در این خصوص تنها دین و مکتبی که هم در عرصه عدالت کارنامه دارد و هم برنامه دقیقی دارد اسلام است. این کارنامه و برنامه در سیره و منش پیامبر اسلام (ص) در

مدینه کاملاً قابل تشخیص و قابل دسترس است. پیامبری که نه عده داشت و نه عده و به گفته قرآن «امی» بود، حتی مردم هم امی بودند و اقتصاد حاکم در آن زمانه مبتنی بر برده‌داری و تجارت‌های ناسالم و معوج بود. روابط ناسالم خوشاوندی، جایگاه معوج زنان، برده‌داری، شرک و بت پرستی حاکم بود. یعنی نوع اعتقاد غلط، اقتصاد غلط، روابط و سبک زندگی غلط و ... در این شرایط یک پیامبری می‌آید و معجزه‌اش در عین اینکه الهی است، اما جنسش کاملاً بشری است. با یک مدیریت صحیح جامعه‌ای برابر و آزاد را در مدینه مدیریت می‌کند.

***همین نکته خیلی مهم است که اگر حرکت پیامبر را یک حرکت انقلابی بدانیم به هر حال آنچه این انقلاب را به ثمر می‌نشانند و مثلاً به قول شما آرمان عدالت را محقق می‌کند و جامعه‌ای برابر را شکل می‌دهد، مدیریت صحیح ایشان بود و این همان نکته‌ای است که باید در تداوم انقلاب روی آن دست گذاشت و در چهل سال گذشته درباره آن صحبت کرد!**

من چند تا از ویژگی‌های یک مدیر را به شما می‌گویم. پیامبر طی ۲۳ سال بخش بزرگی از کره زمین را در عرصه‌های اقتصاد و رفتارهای انسانی و... اصلاح می‌کنند. نوع اعتقادات و رفتارها و... را اصلاح می‌کنند. پس یک کارنامه کاملاً درخشان دارند. اما مدیریت یعنی چه؟ مدیریت یعنی از یک نقطه به یک نقطه دیگر رسیدن، در کمترین زمان و بیشترین بهره. از این نظر پیامبر قطعاً موفق بودند و مدیریتشان عالی بوده است. این همان کارنامه و برنامه درخشان ایشان است.

حالا اگر پیامبر(ص) را به عنوان یک مدیر موفق و دلسوز قبول داشته باشیم، ۵، ۴ مورد را که در مدیریت ایشان وجود داشته را بگویم تا خودمان را با آنها بسنجیم. من از «تخصص» شروع می‌کنم، چون معمولاً از تعهد، دین و تقوا شروع می‌کنیم ولی اینها را فعلاً کنار بگذارید؛ امیرالمؤمنین(ع) وقتی به مالک دستور می‌دهند که به مصر برود و آنجا را مدیریت کند، اتفاقاً از «تخصص» شروع می‌کنند. امیرالمؤمنین در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر نوشته‌اند، اولین جمله آن بحث از تخصص است، در حالی که معمولاً وقتی حضرات مدیران می‌خواهند آن را جایی بخوانند از تقوا شروع می‌کنند، در صورتی که جمله‌ای قبل از توصیه به تقوا دارد که می‌گوید «جایه خراجها» یعنی آقای مالک وقتی به مصر رفتی، پول در بیاور! «و جهاد عدها» مقابل دشمن بایست و «و عماره بلادها» راه و چاه بساز و آن سرزمین را آباد کن؛ یعنی مثلاً از دامداری و کشاورزی حمایت کن. «و استصلاح اهلها» مدیریت و آدم‌های را اصلاح کن.

پس قبل از هر چیز تخصص اهمیت دارد و یک مدیر در اولین قدم باید دانش آن کار را داشته باشد. قرآن می‌فرماید «وَلَا تُقَفِّ مَّا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» وقتی چیزی را نمی‌دانی دانش آن را بیاد بگیر. دانش و تخصص خیلی مهم است. «الْعَامِلُ عَلَىٰ غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا» امام صادق فرمودند کسی که راه می‌رود و بصیرت آن کار را ندارد هر چه می‌رود زاویه آن دورتر می‌شود! این خیلی مهم است. شهید چمران رحمه الله علیه می‌گوید من نمی‌گویم تعهد و تخصص همدوش هستند، اما اگر کسی تخصص کاری را ندارد و یک کاری را قبول می‌کند، حتماً تعهد هم ندارد. چون اگر کسی تعهد داشت، وقتی سواد آن کار را نداشت، آن مسئولیت را قبول نمی‌کرد. الان شما از این نظر چه نمره‌ای به مدیران ما می‌دهید؟ آقا رفته در دانشگاه یک رشته دیگر خوانده و کار دیگری می‌کنند! امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید «يَسْتَدِلُّ عَلَىٰ اِدْبَارِ الدُّوَلِ اَرْبَعٌ» چهار چیز مدیریت، حکومت و دولت تو را خراب می‌کند، یکی همین است. «تقدیم الأراذل و تأخیر الافاضل» آدم‌های پست را رئیس و افراد شایسته را مرئوس بگذارید. اگر شما آدم بزرگ، فاضل و باسواد آن بالا نیاوردید همین می‌شود. مدیر خیلی مهم است مردم بیشتر شبیه مدیرهایشان هستند تا پدر و مادرشان، این‌ها روایت است «الناس على دين ملوكهم». مردم تعبیری را از یکی علمای گران قدر می‌گویند که ظاهر مردم، باطن مسئولان است.

ویژگی دوم توانایی است. برخی آدم‌ها سوادش را دارند؛ یاد هست آن زمان که مدیریت رفتار سازمانی می‌خواندیم، استادی داشتیم که پی‌اچ‌دی مدیریت

رفتار سازمانی داشت و واقعا آدم باسوادی بود. یعنی تخصص ایشان مدیریت رفتار انسانی و سازمانی بود، ولی خود ایشان نمی‌توانست کلاسش را اداره کند! یعنی ایشان پی‌اچ‌دی دارد و بسیار آدم مؤدب و متدین و دارای تألیفات متعدد و انباشتی از علوم بود ولی کلاسش را می‌خواست اداره کند، مشکل داشت. توان با دانش متفاوت است و دو امر مجزا است. دانش با عقل آدم‌ها کار دارد، ولی توان با تصمیم و اراده آدم.

سومین ویژگی کنش است. کنش چیست؟ اراده، باور، خواست، توکل و عزم. برخی موقع مدیری داریم که سواد و توانش دارد اما خودش را به آب‌آتش نمی‌زند. ولی یک کسی مثل آقای اژدری، که نه مسئولیت داشت و نه کسی وظیفه‌ای سازمانی را به او محول کرده بود، اما جانش را کف دستش می‌گیرد و می‌رود به فقرا کمک می‌کند و جهادگر نمونه‌ای است. این از

است. اما مدیریت غربی می‌گوید دستور بدهید، همه اطاعت کنند. شما در جنگ‌های صدر اسلام ببینید اول فرمانده می‌رود و می‌جنگد و راه را باز می‌کند تا لشکریان ببینند بجنگند. این همان کنش است که پشتوانه آن باور و اراده است. سیدحسن نصرالله و حضرت امام(ره) اول خودشان شهید دادند، حضرت آقا اول خودشان در جبهه بودند و اول خودشان جانباختند. این مدیریت بی‌است. اول خودشان محکم مقابل آمریکا می‌ایستند و بعد می‌گویند آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. یعنی آمریکا و دشمن هر چه آتش تهیه دارد، بر سر ایشان می‌ریزد و بعد مردم می‌آیند و رد می‌شوند، بعد که می‌روند می‌گویند عجب حرف درستی زده بود! آن موقع نمی‌فهمند، بعد که محقق شد می‌فهمند، این عنصر سوم است که همان باور و اراده و کنش و توکل است.



عنصر چهارم «وقت‌گذاری» است. اگر به موقع آمدید و به موقع رفتید به وظیفه خود عمل کرده‌اید، کار ویژه‌ای نکردید، دارید حقوق می‌گیرید. اما اگر زود آمدید و دیر رفتید احسان کرده‌اید، ایشار کرده‌اید. اگر هم دیر آمدید و زود رفتید که زدی و خیانت کرده‌اید. وقت‌گذاری مدیر باید بیش از دیگران باشد و بهره او هم باید از متوسط جامعه کمتر باشد. این‌ها دستور دین است. چرا وقتی هنوز بعد از گذشت ۴۰ سال از انقلاب وقتی اسم امام می‌آید، حرف، حرکات و صحبت ایشان برای همه حجت است؟ چرا شما، من، مردم و حتی دشمنان از جملات امام استفاده می‌کنند. کدام انقلاب بعد از انجامش ۴۰ سال از آن بگذرد، رهبر اولیه‌اش حرف‌هایش هنوز حجت حق و باطل است؟ غیر از وجود پیامبر اکرم(ص) که تا امروز ادامه داشته و

ویژگی‌های مدیر است. مدیری که توکل و عزم و اراده کار جهادی نداشته باشد - مخصوصاً با نگاهی که انقلاب اسلامی ترویج می‌کند - شکست او قطعی است. این خیلی مهم است که وقتی مدیر می‌خواهد کاری کند، جرأت داشته باشد و مانند موسی بگوید «إِن مَّيِّ رِبِّي» خدای من با من است.

ما در بحث مدیریت یک «مدیریت برو» و یک «مدیریت بیبا» داریم. شما دقت کردید که چرا ما در جنگ، شهید فرمانده زیاد داریم؟ چون مدیریت ما «مدیریت بیبا» بوده است. «مدیریت برو» یعنی مدیر به صدلی تکیه می‌دهد و می‌گوید برو کار را انجام بده، می‌گوید همه سربازها بروند بجنگند. ولی در «مدیریت بیبا» خود مدیر جلوتر از همه است و می‌گوید دنبال من بیایید تا کار را انجام دهیم. مدیری که باور دینی داشته باشد اینگونه



فیدل کاسترو یک جمله‌ای دارد که می‌گوید من یک جاسوسی را گرفتم که کارش در بین مدیران ارشد این بود که افراد انقلابی را زیر مجموعه کارهای اجرایی و دون و کوچک می‌گذاشت تا آدم‌هایی که روحیه انقلابی نداشتند بیایند مسئولیت بگیرند و رأس کارها را عهده‌دار شوند. انقلاب اسلامی با چنین چیزی مواجه شده است

بلکه بسیاری از رسانه‌های داخلی هم کمی‌کننده مطالبی هستند که درستی و صحت آنها مشخص نیست.

***به نظر می‌رسد در روند پیشرفت انقلاب و در دل نظام جمهوری اسلامی مسئله‌ای با عنوان «محافظه‌کاری» شکل گرفت که رهبر انقلاب از آن با عنوان «قتلگاه نظام» یاد می‌کنند. حتی زمانی هم که فضای سیاسی جناحی و دو قطبی شد و تصور می‌شد که لاقبل یکی از جناحین این فضای محافظه‌کاری را بشکنند، بعد از مدتی روشن شد که هر دو جناح بنا بر منافع خود و در نهایت حفظ وضعیت موجودی که به نفع مردم و انقلابیون نیست در حال محافظه‌کاری به شیوه خاص خود هستند. شما این وضعیت را چقدر در ایجاد شرایط کنونی دخیل می‌دانید؟**

حرف شما درست است؛ ما با یک نگاه اسلامی انقلاب کردیم و قرار شد مبانی اسلام را پیاده کنیم. در اسلام جدای از «امر به معروف» و «نهی از منکر»، یک چیز دیگری هم داریم به نام «تصحیح ائمه مسلمین»! همچنین «وصیت به حق» و «دها مورد از این‌ها را داریم. کدام‌یک را مطرح می‌کنیم و بگیریم آن هستیم؟ مدام می‌گوییم امر به معروف و نهی از منکر! اصل ۸ قانون اساسی می‌گوید مبانی نظارتی این کشور، نظارت همگانی بر اساس امر به معروف و نهی از منکر است، اما این تئوریزه و اجرایی نشده است. در صورتی که ما فراموش کردیم امر به معروف و نهی از منکر با نظارت دو تا است و اینها با هم فرق دارند! به نظرم ما در این زمینه اشتباه کردیم. نظارت باعث کشف می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر باعث جلوگیری می‌شود.

شما در امر به معروف و نهی از منکر طبق نص صریح آیه قرآن، حرام است تجسس کنید؛ اما یک مدیر موظف است «اجعل العیون» نیرویش را بیاورد و او را نظارت کند، حتی در اتاق من دوربین بگذارد. ما این‌ها را حذف کردیم و مدام می‌گوییم امر به معروف و نهی از منکر! مدیر مافوق باید زیرمجموعه خود را بپاید. کجا می‌رود، کی می‌آید، چه کار می‌کند، چه دستوری می‌دهد... بر همه اینها باید نظارت وجود داشته باشد. آیا الان وجود دارد؟! پس عموم حرف‌هایی که من و شما می‌زنیم، هنوز تئوریزه نشده است، حتی اگر تئوریزه شده باشد، برای بسیاری از مدیران ما تفهیم نشده که حالا بخواهند رعایت کنند.

فیدل کاسترو یک جمله‌ای دارد که می‌گوید من یک جاسوسی را گرفتم که کارش در بین مدیران ارشد این بود که افراد انقلابی را زیرمجموعه کارهای اجرایی و دون و کوچک می‌گذاشت تا آدم‌هایی که روحیه انقلابی نداشتند بیایند مسئولیت بگیرند و رأس کارها را عهده‌دار شوند. انقلاب اسلامی با چنین چیزی مواجه شده است؛ هر چقدر از این روحیه انقلابی فاصله بگیریم، آسیب‌های ما بیشتر خواهد بود. بحث من هم اصلاً انتزاعی و نوستالژیک کردن انقلاب اسلامی نیست بنده می‌گویم یک انقلاب از کجا شروع شد، الان وسط راه است و تا ته آن هم خواهد رفت. یکوقت شما مصداق‌ها را مد نظر دارید، من می‌گویم مگر زمان پیامبر(ص) کسانی که با ایشان سوار کشتی انقلاب اسلام شدند تا ته آن ماندند؟ خیر! بسیاری از همان انقلابیون صدر اسلام آمدند جلو پیامبر ایستادند و بچه‌هایش را شهید کردند. قرار این نیست همه تا آخر بایستند، انقلاب راهش را می‌رود.

شما می‌فرمایید از نظر مدیریتی وضع الآن را چطور ارزیابی می‌کنید؟ من به شما می‌گویم که ما ۳ نوع ارزیابی علمی داریم که باید جزئیات بسیاری در این حوزه مشخص شود تا این ارزیابی‌ها دقیق و درست از کار دربیاید. یعنی در ارزیابی‌ها چه «فرایندی» باشد، چه «تطبیقی» باشد و چه «مقایسه‌ای» باید فاکتورهای بسیاری را مد نظر قرار داد تا به نتیجه رسید. اما به طور مطلق گفتم که این مدیریتی که داشتیم نیاز به تجدیدنظر دارد و ما در کل همانطور که مقام معظم رهبری هم فرمودند در زمینه عدالت آنگونه که باید به توفیقات زیادی نرسیدیم. اما این به معنای آن نیست که انقلاب اسلامی موفق نبوده است. من همچنان معتقدم انقلاب موفق بوده و با سرعت هم این مسیر موفقیت را می‌پیماید.

من بحث راجع به انقلاب اسلامی را از بحث در خصوص کمبدهای مدیریتی جدا کردم تا راحت‌تر بتوانیم صحبت کنیم و به نتیجه ملموس‌تری برسیم و بدانیم که در فضای مدیریتی باید دنبال چه باشیم و در حوزه انقلاب باید دنبال چه باشیم. اگر به اینها رسیدیم آرمانهای انقلاب به واسطه یک مدیریت سالم و در یک زیست سالم محقق می‌شود.

یک نکته را هم فراموش نکنید بسیاری از حرف‌ها و فضاهای انتقادی که شکل گرفته است، مبتنی بر فضاسازی‌های رسانه‌ای است و اینها را نباید ملاک داوری درباره توفیق یا عدم توفیق انقلاب اسلامی قرار داد. منظورم هم صرفاً رسانه‌های خارجی و معاند نیست.

ادامه خواهد داشت؛ به خاطر همین عنصر بود که خود را از متوسط مردم جامعه پایینتر نگه می‌داشتند، در حالی که تأثیرشان از همه بیشتر بود.

ویژگی دیگر بردباری و تحمل است؛ فرق بردباری و صبر چیست؟ مدیر باید صبر داشته باشد و در سختی‌ها صبر کند، ولی بردباری یعنی «جنبه» یعنی می‌آیند به تو بد هم می‌گویند ولی تو باید ظرفیت این را داشته باشی. اگر بخواهند به بچه‌های آمپول بزنده، جیغ می‌زنند، مادرش که بالای سرش ایستاده دلش می‌سوزد و به دکتر می‌گوید نزن! اما مادر آنجا باید جنبه داشته باشد و دلش نسوزد. یعنی وقتی می‌داند این مسیر حق و درست است، باید این مسیر را طی کند.

موارد دیگری هم هست که باید سر فرصت درباره آنها هم صحبت شود؛ ولی حرفم این است که یقین بدانید انقلاب اسلامی موفق بوده است. اینکه ما در داخل مدیریت ضعیفی داشتیم به معنای این نیست که اهداف انقلاب اسلامی محقق نشده است. مبنای موفقیت انقلاب اسلامی چیزی نیست که امروز بخواهید آن را پیدا کنید، مبنایش از بدو خلقت بشر و از زمان رسالت پیامبر اکرم(ص) است.

***تفکیکی که شما بین انقلاب اسلامی و وضعیتی که امروز وجود دارد که از نظر شما نتیجه مدیریت کنونی است و ربطی به انقلاب اسلامی ندارد، کمی چالش برانگیز است. از این نظر که گویی ما یک امر انتزاعی و دور از دسترس و مقدس به عنوان انقلاب داریم که باید در یک ساحت متعالی بماند و یک وضع موجود داریم که هیچ ارتباطی با آن انقلاب ندارد. آیا نباید این دو را به هم نزدیک کرد و به واسطه آرمانهای آن انقلاب وضعیت موجود را نتیجه ضعف یا انحراف از آن آرمانها تلقی کرد و مسائل و چالش‌های موجود را به شیوه‌ای انضمامی و عینی مورد بحث قرار داد و نشان داد که مسیر بسیاری از کسانی که ادعای انقلابی بودن می‌کنند در تضاد با آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی بوده است؟ برای مثال امروز بر مبنای آرمان عدالت اجتماعی که در انقلاب اسلامی برجسته بوده، ما در این زمینه وضعیت خوبی نداریم. آیا نباید بررسییم چرا این آرمان محقق نشده است؟**

حجت الاسلام پیروزمند:

انقلابی گری، پر خاشگری نیست / محافظه کاری، ضد واقعیت و عقل است



شناخت درست از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های انقلاب اسلامی و همچنین توجه به نصرت الهی است که به طور خاص همواره در حرکت انقلاب ما مشاهده شده است. اگر محافظه‌کاری ملزم به این نوع از واقع‌گرایی باشد، باید از آن استقبال کرد.

نکته دیگری که در این زمینه باید به آن توجه کرد این است که در عین اینکه شجاعت در فرهنگ اسلامی پذیرفته شده، ولی تحول به هر شکلی پذیرفته نشده است؛ به این معنا که انسان نباید چشم خود را ببندد و خودش را از هر بلندی‌ای پرت کند و بگوید من شجاع هستم! طبیعتاً این مسئله ملاک پذیرفته‌ای برای شجاعت نیست. در این زمینه واقع‌گرایی‌ای که حرکت ما را منطقی و با آینده‌نگری توأم بکند، می‌تواند مورد استقبال و توجه باشد.

این تمایز در معانی دوگانه را، می‌توان برای انقلابی‌گری هم لحاظ کرد؟

بله، در نقطه مقابل این معنا از محافظه‌کاری، انقلابی‌گری قرار می‌گیرد که اگر ما آن را به معنای پر خاشگری، برخورد احساسی، حرکت غیرعقلایی یا ندیدن واقعیات معنا کنیم، قطعاً پذیرفته شده نیست. این معنا از انقلابی‌گری اساساً نه تعریف انقلابی‌گری است و نه اگر کسی این تعریف را از انقلابی‌گری کند قابل قبول و مورد تأیید است. طبیعتاً انقلاب اسلامی ما با این نوع از انقلابی‌گری پیش نرفته و از این به بعد هم پیش نخواهد رفت. اما انقلابی‌گری‌ای که به معنای ولایت‌پذیری، بصیرت، عقلانیت، شجاعت، سعه صدر، همت بلند و اهتمام و حرکت جمعی باشد برای انقلابی‌گری قابل قبول و پذیرش است و با واقعیت هم منطبق است و می‌توان از این نوع انقلابی‌گری استقبال کرد.

***به نظر می‌رسد که شرایط انقلابی‌گری**

پیش‌رو با او، تلاش شده تقابل فضاهای محافظه‌کار و انقلابی موجود در کشور بویژه در دهه‌های اخیر مورد بررسی قرار گیرد.

*برای تحلیل پدیده محافظه‌کاری و تقابلش با انقلابی‌گری نیازمند نوعی تدقیق در معنا و مصادیق آن‌ها هستیم. از نظر شما معنا و معیارهای محافظه‌کاری و انقلابی‌گری چیست؟

بله، قطعاً باید معنا و معیار محافظه‌کاری و انقلابی‌گری را بدانیم و با توجه به این معیارها بتوانیم اتفاقی را که در صحنه جامعه رخ داده ارزیابی کنیم. در این راستا باید به طور دقیق مشخص شود که محافظه‌کاری را چه معنا می‌کنید و با چه نوع محافظه‌کاری‌ای باید موافق و با چه نوع محافظه‌کاری‌ای باید مخالف بود. همچنین در نقطه مقابلش باید بدانیم با چه مفهومی از انقلابی‌گری مواجهه، و با چه معنایی از آن موافق و مخالف هستیم.

مفهوم محافظه‌کاری را به دو گونه کاملاً متفاوت می‌شود معنا کرد. یک معنای محافظه‌کاری «احتیاط عقلایی و انقلابی توأم با واقع‌گرایی» است. اگر محافظه‌کاری را اینگونه معنا کنیم، طبیعتاً حرف، تفکر و رویه مردودی نیست، البته با توضیحاتی که در ادامه بیان خواهیم کرد. در این معنا، من احتیاط را مقید به «عقلایی» و «انقلابی» کردم و این در مقابل احتیاطی قرار می‌گیرد که از سر ترس و وادادگی و منفعت‌طلبی است. این نوع احتیاط از روی ترس و وادادگی نه طبیعی است و نه ممدوح، و نمی‌تواند یک محافظه‌کاری قابل پذیرش برای انقلاب اسلامی باشد. ولی آن نوع محافظه‌کاری مبنی بر احتیاط عقلایی و انقلابی و واقع‌گرایی، یک محافظه‌کاری قابل پذیرش است. وقتی در اینجا از واقع‌گرایی سخن می‌گوییم یعنی نوعی از واقع‌گرایی که مبتنی بر

حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا پیروزمند قائم مقام و عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم است. او از اعضای گروه علم اصول احکام حکومتی در دفتر این فرهنگستان و از نظر پژوهشی علاوه بر مسائل بنیادی، در موضوعات راهبردی نظام اسلامی تمرکز دارد. حجت‌الاسلام پیروزمند در دفتر فرهنگستان علوم اسلامی در موضوعات زیر مشغول به فعالیت بوده است: روش‌های سنتی و انحرافی اجتهاد، موضوع‌شناسی، فلسفه علم و معرفت‌شناسی، مبانی اقتصاد سوسیالیستی و سرمایه‌داری، روش سیستمی، الگوی سیستم‌سازی، مبانی جامعه‌شناسی، مبانی نظام سیاسی، ولایت فقیه، روش مدل‌سازی، روش تحقیق، مبادی و مبانی اصول فقه احکام حکومتی

و ... و او همچنین با برخی مراکز کلیدی نظام فعالیت و همکاری داشته است، از جمله به عنوان کارشناس مسائل علمی، فرهنگی و اجتماعی در دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال ۷۶ تا ۸۲ فعالیت داشت و در طول این مدت علاوه بر مشاوره، طرح‌های تحقیقاتی را برای مجمع تشخیص مصلحت نظام به انجام رساند. او همچنین از کارشناس مسائل فرهنگی دبیرخانه شورای انقلاب فرهنگی بوده و طرح‌های تحقیقاتی زیادی را هم در همکاری با این شورا تدوین کرده است. علاوه بر ارتباطات علمی و پژوهشی با مراکز مختلف، او به تألیف کتاب، مقاله و تنظیم طرح‌های تحقیقاتی با دو گرایش مبنایی و راهبردی مشغول است. در موضوعات بنیادی، مباحثی همچون فلسفه علم، روش علم، روش سیستمی، فلسفه دین، مبانی علم اصول و ... و در موضوعات راهبردی به موضوعاتی همچون، شبکه‌های اطلاع‌رسانی، رابطه دین و دولت و فرهنگ، طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی، مبنایی و الگوی مهندسی فرهنگی، الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، جنبش نرم‌افزاری و تحول علمی کشور، الگو و چشم انداز تحول حوزه علمیه و ... را مورد توجه قرار داده است.

«مبنایی و راهکارهای اسلامی شدن دانشگاه»، «مبنایی و الگوی مهندسی فرهنگی»، «مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی»، «ارزیابی عملکرد فرهنگی حوزه‌های علمیه در تاریخ معاصر»، «مفهوم‌شناسی اسلامی در فرهنگ نبوی (ص)» و ... برخی از کتاب‌های تالیفی حجت‌الاسلام پیروزمند است. در مصاحبه

موضع گیری انقلابی یعنی نگاه به آرمانهای انقلاب و شناخت پیدا کردن نسبت به راه‌های تحقق آنها، یعنی شناخت واقعیت‌های صحنه، یعنی نترسیدن از نهیب دشمن، یعنی تکیه بر ظرفیت‌های جوشنده جامعه دینی و اگر این گونه باشد به نظر من حرکت انقلابی اتفاق افتاده است؛ حرکتی که هم واجد یک موضع گیری انقلابی است و هم آن احتیاط ممدوح را در بطن خود دارد

حتی در معنای قابل پذیرشی که فرمودید در دهه‌های اخیر در کشور ما تضعیف شده است. این اتفاق به انضمام رشد نوعی از محافظه‌کاری که شاید بتوان آن را نوعی محافظه‌کاری منفعت‌طلبانه نامگذاری کرد رخ داده است و به طور مشخص بعد از پایان جنگ تحمیلی و ظهور نوعی از سیاست‌های ایدئولوژیک دست‌راستی در کشور ما ظهور و بروز پیدا کرد. تا چه حد با این تحلیل موافقت و اگر توافق دارید به نظر شما عواملش چه بوده است؟

اولاً این نکته را عرض را کردم که باید به انقلابی‌گری و شیوه‌های تغییر و تحول در شرایط و محیط‌ها توجه کنیم؛ چراکه ما با وضعیت‌های متفاوتی روبرو هستیم و در هر شرایط معیارهای حاکمی وجود دارد؛ یعنی بروز انقلابی‌گری در زمان انقلاب و مقابله با شاه به‌گونه‌ای بوده است، که متفاوت از انقلابی‌گری در زمان بعد از انقلاب و در دوران دفاع مقدس بوده است. همچنین هر دوی اینها به‌گونه‌ای متفاوت است با نوع انقلابی‌گری‌ای که امروز باید داشته باشیم، یعنی دورانی که دوره جنگ نرم است.

ممکن است کسانی که در زمان دفاع مقدس، انقلابی بودند به دلیل اینکه دشمن را مقابل خود می‌دیدند و می‌شناختند، وظیفه خود می‌دانستند که با ایثار، شجاعت و شهامت مقابل دشمن بایستند و معنای انقلابی بودن هم در آن زمان همین بوده است. اما در مقطع بعد ماهیت مقابله نظام سلطه با جمهوری اسلامی ایران به طرف جنگ نرم رفته است. ولی به دلیل اینکه توطئه دشمن در براندازی جمهوری اسلامی، آن هم یک توطئه فراگیر و همه‌جانبه را درست احساس و فهم نمی‌شود و اسمش را «توهم توطئه» می‌گذارند، به شیوه غلطی استنباط می‌کنند که باعث می‌شود که نوع تعاملشان با نظام سلطه، تعامل متفاوتی بشود. به این معنا که تعاملشان دیگر نسبتی با روح انقلابی‌گری و انقلاب اسلامی پیدا نمی‌کند و مثلاً با خوش‌بینی و اعتماد و اتکای بیشتر به بیرون مرزها و منابع فراملی سعی می‌کنند به توسعه کشور اهتمام بورزند و این به نظرم در بخشی از دولتمردان ما، حالا با درجات مختلفی از شدت و ضعف وجود دارد. عامل این مسئله هم همان عدم بصیرت نسبت به ابزارهای دشمن در جنگ نرم، عدم بصیرت کافی نسبت به ماهیت تمدن غرب و مبانی‌ای است که آن را پشتیبانی می‌کند و همچنین عدم بصیرت نسبت به ارزش‌های اصولی‌است که نظام لیبرال دموکراسی از آن‌ها پیروی می‌کند و به دنبال جهانی کردن آن است. این مسئله باعث شده که به‌نوعی رویه بسیاری از مسئولان و نهادها تبدیل به رویه و سیاست‌هایی شود که با روح انقلاب اسلامی نسبتی ندارد و دفاع از استمرار ارزش‌های انقلاب از آن استنباط نشود. این رویه‌ها که بر همان خوش‌بینی نسبت به نظام سلطه مبتنی هستند، از واقع‌گرایی لازم نسبت به ماهیت رفتارهای سلطه‌گرا نه غرب برخوردار نیستند و این فقدان باعث می‌شود احساس کنند که ما، برخی از حرکات و شعارهایی که در گذشته داشته‌ایم، باعث تشنج و دشمن‌سازی شده است و امروز باید با احتیاط بیشتری موضع‌گیری کنیم و مثلاً شعار بر علیه آمریکا و اسرائیل و اذنب آن‌ها را کمتر بدهیم و بیشتر به دنبال

این باشیم که اعتمادشان را جلب کنیم و آن‌ها متوجه و مطمئن شوند که ما هم مثل بقیه اقدار آن‌ها حاضر به انجام یک «رفتار عقلایی!»، از نوع رفتار عقلایی که آن‌ها می‌پسندند، هستیم.

این «رفتار عقلایی» تحمیلی آنها هم فقط در عرصه سیاسی وجود ندارد که مثلاً شما دیگر مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل نگویند و با اسرائیل و ایادی آن تعامل داشته باشید و...، بلکه در عرصه‌های دیگر هم باید اینگونه باشید، مثلاً در عرصه اقتصادی هم باید رفتار عقلایی داشته باشید و این یعنی به شبکه جهانی اقتصاد و نظام سرمایه‌داری بپیوندید. باید در عرصه فضای مجازی رفتار عقلایی داشته باشید، یعنی جان و روح آحاد جامعه‌تان را بر همه انواع پیام‌های خوب و بد، از راه‌های مسموم و نامسموم در فضای مجازی باز بگذارید و فیلترینگ را رها کنید. مثلاً در عرصه فرهنگی و سبک زندگی باید تکثرگرایی و نوعی از بی‌انضباطی، انفعال و وادادگی در فرهنگ را

غلط حضور و مشارکت را به‌گونه دیگری معنا می‌کنند تا به‌نوعی از داخل آن وادادگی را استخراج کنند.

با این توضیحات روحیه انقلابی و انقلابی‌گری در این وضعیت چه معنایی پیدا می‌کند؟

حاصل صحبتیم تا اینجا هم همین بود که بگویم بصیرت انقلابی در وضعیت حاضر، در شناخت راه‌های نفوذ دشمن به ویژه در جنگ نرم و علی‌التخصیص در جنگ نرم فرهنگی نهفته است. این شناخت باعث می‌شود که یک احتیاط و واقع‌گرایی ممدوح شکل بگیرد که متقابلاً با یک موضع‌گیری عقلایی انقلابی به معنای دقیق کلمه هم همراه خواهد بود. ما باید انقلابی‌گری با چنین ویژگی‌هایی بفهمیم و علی‌رغم آن احتیاط ممدوح روحیه انقلابی را هم حفظ کنیم. در این معنا موضع‌گیری انقلابی یعنی نگاه به آرمانهای انقلاب و شناخت پیدا کردن نسبت به راه‌های تحقق آنها، یعنی شناخت واقعیت‌های

اینکه رهبری «آتش به اختیار» را مطرح می‌کنند نشان‌دهنده این است که دستگاه‌هایی که مخاطب رهبری در ساماندهی فعالیت‌های فرهنگی و در به صحنه آوردن حرکات‌های خودجوش مردمی بوده‌اند، حرکت به‌هنگام و مؤثری نداشته‌اند که کار به اینجا می‌رسد که مسئله «آتش به اختیار» را مطرح می‌کنند

صحنه، یعنی ترسیدن از نهیب دشمن، یعنی تکیه بر ظرفیت‌های جوشنده جامعه دینی و اگر این‌گونه باشد به نظرم حرکت انقلابی اتفاق افتاده است؛ حرکتی که هم واجد یک موضع‌گیری انقلابی است و هم آن احتیاط ممدوح را در بطن خود دارد. ***سوالی که در اینجا به ذهن می‌آید این است که اگر ما بخواهیم مصادیق عمل انقلابی غیرمحافظه‌کارانه و انقلابی‌گری را پیگیری و فهم کنیم احتمالاً بهترین راهش نگاه به سخنان و رویه عملی رهبر انقلاب اسلامی است؛ «رهبری انقلاب» صرفاً یک سمت یا منصب نیست، بلکه معنایی است که دیگر انقلابیون هم باید در انقلابی‌گری، خود را با این معنا منطبق کنند. در این راستا قطعاً رهبر انقلاب از همه کسانی که داعیه انقلابی بودن دارند، نسبت به انقلاب اسلامی دلسوزی بیشتری دارند و طبیعتاً دغدغه واقعی حفاظت از انقلاب اسلامی باید در ایشان بسیار پررنگ‌تر از باقی افراد و مسئولان باشد؛ اما وقتی ما رفتار و فرمایشات ایشان را با دیگرانی که خود را انقلابی می‌دانند از نظر میزان محافظه‌کاری مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که اصلاً قابل قیاس نیست. به این معنا که ایشان هم در دیدارهای متعددی هم با سعه صدر به تندترین نقدها به مسئولان نظام و بسیاری از نهاد و خروج و انحراف از آرمانهای انقلاب گوش داده و پاسخ‌های صریحی داده‌اند، در حالی که بسیار واضح است که ما حتی ده درصد از میزان نقدهایی که در محضر ایشان به نظام مطرح شده است را نمی‌توانیم در رسانه‌ها یا نزد مسئولان مستقیم آن**

بپذیرید و میدان فرهنگ را به روی محصولات و صنایع فرهنگی دنیای غرب باز کنید و نگران نباشید، چون مردم خودشان انتخاب می‌کنند و به عبارتی راه صحیح را تشخیص می‌دهند و شما مسئولیتی برای ایجاد فضاهای سالم در محیط فرهنگی ندارید.

بنابراین لیبرال دموکراسی یک مکتب، مرام و رویه‌ای است که در عرصه‌های مختلف رهنمود خودش را دارد و جالب و مهم این است که در صادر کردن خودش به توضیحاتی متمسک می‌شود که این حرف را معقول و منطقی جلوه دهد؛ از جمله اینکه شما به مردم اعتماد داشته باشید و بگذارید مردم خودشان مسیر درست را چه در میدان اقتصاد، چه سیاست، چه فرهنگ و... انتخاب کنند و صحیح هم انتخاب خواهند کرد. پس به این ترتیب نمی‌توانید و نباید به دنبال این باشید که الگوهای مشخصی را از جانب حاکمیت به مردم القاء کنید و الی آخر!

بدین ترتیب با چنین توجیها و عباراتی تلاش می‌کنند این‌گونه القا کنند که گویی جمهوری اسلامی در گذشته به دنبال تحمیل یک قرائت خاص به عامه مردم بوده و حالا نظام لیبرال دموکراسی آمده تا ناجی مردم شود و می‌خواهد به ما یاد بدهد که شما چگونه نیرو و انرژی مردم را آزاد کنید! حال آنکه دقیقاً برعکس بوده است؛ یعنی مردم بر اساس فرهنگ اسلامی و غیرت دینی و بر اساس ارتباط بین امام و امت، بیشترین حضور در صحنه را داشته‌اند و بیشترین مسئولیت را در دوران انقلاب، قبل و بعد از آن پذیرفته‌اند و حتی همین حالا هم که شرایط تحریم است، می‌بینیم که عقل انقلابی مردم حکم می‌کند که باید تحمل کنیم و از آنجا که دشمن به دنبال این است که مردم را به ستوه بیاورد، علی‌رغم تنگناها و شرایط سخت اقتصادی، تلاش می‌کنند تحمل کنند، همین امر اتفاقاً نشان‌دهنده مسئولیت‌پذیری، حضور و مشارکت مردم است. اما غرب و وادادگان به غرب، به

نهادها طرح یا منعکس کنیم! از سوی دیگر خود ایشان صریح‌ترین سخنان را در تقییح محافظه‌کاری و مماشات راه‌یافته به ساختارهایی که بر مبنای منفعت‌طلبی شخصی و گروهی و جناحی و... حقوق مردم و آرمانهای عدالتخواهانه انقلاب را نادیده گرفته، ایراد فرموده‌اند. ایشان در جایی از محافظه‌کاری به عنوان «قتلگاه جمهوری اسلامی» نام برده‌اند و حتی قضیه تا جایی پیش رفت که ایشان با دیدن حجم بالای محافظه‌کاری و نادیده‌گیری آرمانهای فرهنگی انقلاب اسلامی از سوی بسیاری از نهادها و مسئولان کشور دستور به «آتش به اختیار بودن» فعالان فرهنگی انقلابی دادند! چرا وضعیت باید اینگونه باشد و ما شاهد یک فضای محافظه‌کارانه‌ای باشیم که شخص رهبری انقلاب اسلامی، نافی اصلی آن هستند؟

به نظرم می‌آید یک فاصله معناداری بین مطالبات رهبری معظم انقلاب با عملکرد دستگاه‌های فرهنگی و از آن طرف، نیازها و تحرک‌های مردم وجود دارد. به عبارتی به نظرم آن چیزی که تا الان بیشتر از هر چیزی حافظ انقلاب بوده است، بیش از آنکه حاصل عملکرد به‌هنگام و مؤثر دستگاه‌های فرهنگی به ویژه دولتی باشد، حاصل ارتباط بین امام و امت بوده است و به عبارتی مردم بیشتر از طریق ارتباط مستقیم با رهنمودهای رهبری و آگاهی‌سازیهایی که ایشان کرده‌اند و توجهات و تذکراتی که داده‌اند، راه خودشان را پیدا کرده‌اند و همراهی خودشان را تصدیق کرده و استمرار داده‌اند. البته نباید از نظر دور داشت که هم حرکت‌های جهادی و مؤثری که توسط دستگاه‌های دولتی و غیردولتی صورت پذیرفته و هم اشخاصی که به‌صورت حقیقی در عرصه فرهنگ فعالیت کردند و می‌کنند راه را تا حد زیادی هموار کرده و تأثیرات خوبی بر جای گذاشته‌اند، منتهی آن موضع‌گیری‌هایی که اشاره کردید گواه بر این است که انتظارات رهبری از این

دستگاه‌ها به خوبی اتفاق نیفتاده است.

اگر بعد از اینکه رهبری انقلاب، شورای انقلاب فرهنگی را به‌عنوان «قرارگاه مهندسی فرهنگی کشور» معرفی کردند و انتظار داشتند، این اتفاق بیفتد و بعد از آن یعنی در دوره بعد، اگر شورای انقلاب فرهنگی زمینه تحرک و پیوند نیروهای انقلابی را در عرصه فرهنگ و حرکت‌های خودجوش را فراهم کرده بود، شاید بسیاری از این موضوع‌گیریها اتفاق نمی‌افتاد. بنابراین ما می‌بینیم که این اتفاقات آن‌گونه که باید، نمی‌افتند و نتیجه آن این می‌شود که رهبری «آتش به اختیار» را مطرح می‌کنند و این نشان‌دهنده این است که آن دستگاه‌هایی که مخاطب رهبری در ساماندهی فعالیت‌های فرهنگی و در به‌صحنه آوردن حرکت‌های خودجوش مردمی بوده‌اند، حرکت به‌هنگام و مؤثری نداشته‌اند که کار به اینجا می‌رسد که مسئله «آتش به اختیار» را مطرح می‌کنند.

آن‌وقت نتیجه این می‌شود که اگر مسئولان و دستگاه‌های مربوط به عرصه فرهنگ - و البته نه فقط در عرصه فرهنگی - نقش و مسئولیت خودشان را به خوبی ایفا نکنند، طبیعتاً فشار مطالبات و انتقادات مردم به مسئولان بالاتر و حتی شخص مقام معظم رهبری می‌رسد و این روا نیست که چنین شانه خالی‌کردنی باعث شود که فشارها به نقطه‌ای که نباید متمرکز شود.

به نظرم راه علاج همچنان این است که رهنمودهای ایشان را جدی بگیریم و یک همدلی و فعالیت همگرا و هم‌افزایی را شکل دهیم. مخاطب ما، مخاطبی که همه ما باید دغدغه آن را داشته باشیم، نسل جوانی است که دارد به میدان می‌آید و اگر از فرهنگ دینی این نسل صیانت نکنیم، طبیعی است که استمرار انقلاب به خطر بیفتد و جوانان هستند که باید حامل این ارزش‌های انقلاب باشند.

اتفاقاً در بحث از محافظه‌کاری، یک جنبه آن همین است که رهبری معظم توانمندی، شور، نشاط و مسئولیت‌پذیری نسل جوان حاضر را بیش از آنچه برخی از مسئولان فکر می‌کنند، باور دارند و برخی

از مسئولان فرهنگی و سیاسی، چون این باور را ندارند، طبیعتاً می‌خواهند چند قدم عقب‌تر و محتاطانه‌تر از خود ایشان عمل کنند و تصورشان این است که جوانان به میدان نمی‌آیند و گوششان به این حرف‌ها بدهکار نیست و موضوع حرکت‌های انقلابی، جهادی، ارزشی و... مربوط به اول انقلاب بوده است و الان جوانان به جز غم معاش، عیش و نوش و خوش‌گذرانی به مسائل دیگر، خیلی توجه ندارند و اهمیت نمی‌دهند. البته هستند جوانانی که اینگونه باشند، کم‌اینکه قبلاً هم بودند؛ اما با توجه به حجم، این نکته را تأکید می‌کنم «با توجه به حجم» ته‌اجم رسانه‌ای و تبلیغاتی که در قبال جامعه و ایران اسلامی اتفاق افتاده، به نظرم اتفاقاً مقاومت مبارکی را از نظر فرهنگی توسط جوانانمان شاهد هستیم. یعنی با همه کم‌کاری‌هایی که ما داشتیم جوانان ما نمره خوبی می‌گیرند، ولیکن این مسئولیت ما را کم نمی‌کند و کوتاهی ما را جبران نمی‌کند و باید بتوانیم با تمام قدرت و همت این مسئله را دنبال کنیم.

ما باید به مسئولان مربوطه توجه دهیم که اگر برخی از هزینه‌ها را به موقع نکنیم، بعد باید چندین برابر آن را هزینه کنیم تا بتوانیم ضررها جبران کنیم. البته چون اینها مربوط به بودجه است و تنگناها و محدودیت‌های بودجه‌ای را همه ما متوجه هستیم و باید از این جهت به دولت هم حق بدهیم که نمی‌تواند و باید کمی انقباضی عمل کند، اما باید هوشیار بود که اگر این هزینه‌ها به‌هنگام صورت نگیرد جبران آن بسیار دشوار خواهد بود. مثلاً در عرصه علم و فرهنگ این چنین است، اگر عرصه علم و فرهنگ را جدی نگیریم و پشتیبانی لازم را به‌صورت پیشگیرانه انجام ندهیم، اگر صیانت فرهنگی را جدی نگیریم، بعداً باید چند برابر برای دفع ته‌اجمات و تخریب‌ها هزینه کنیم. اگر تولید علم را جدی نگیریم بعداً باید چند برابر هزینه کنیم برای واردات علم، محصولات و تکنولوژی و... در حالی که اگر از جوانانمان را در این زمینه‌ها حمایت می‌کردیم می‌توانستیم با هزینه کمتری این‌ها را وارد کشور کنیم.





محمدحسین قدیری ایبانه:

همه فقط مطالبه گر شده اند / احساس بی عدالتی بیشتر از بی عدالتی است

مد است و زیبا است و حتی شلوارهای نو می‌خرند و پاره می‌کنند یا شلوار پاره را گران‌تر می‌خرند؛ بدون اینکه بدانند آن سیاست در راستای چه بوده است. مثال دیگر در بحث احساس آزادی این است که وقتی بخواهند با یک نفر و گروهی برخورد کنند، نمی‌گویند با شما برخورد می‌کنیم، چون از نظر سیاسی با ما مخالف هستید، بلکه از جهات دیگری آنها را محدود و سرکوب می‌کنند. مثلاً در جنبش وال استریت در آمریکا که به جنبش ۹۹ درصد، ۱ درصد موسوم شد، وقتی جوانان آمدند جلوی وال استریت تجمع کردند، اولاً این‌ها شهرداری را فرستادند و گفتند که شما دارید چمن‌ها را له می‌کنید و این بی‌قانونی و بی‌نظمی است. وقتی با این شیوه نتوانستند تجمع اعتراضی را به هم بزنند پلیس راهنمایی و رانندگی‌شان آمد و به خاطر بی‌نظمی در تردد و ترافیک با آنها برخورد کرد. باز وقتی مردم نرفتند در مرحله آخر ارتش را فرستادند و با شدیدترین رفتار خشونت‌آمیز با معترضان برخورد کردند. این برخوردها را این روزها در پاریس هم می‌بینیم، فقط وقتی خشونت علنی به کار می‌گیرند که نتوانند اعتراضات را کنترل کنند. بنابراین به نوعی پشت شعار آزادی پنهان می‌شوند و یا از اسم آزادی سوءاستفاده می‌شود، شدیدترین سرکوب‌ها صورت می‌گیرد ولی همه تلاششان را می‌کنند که «احساس آزادی» از بین نرود. مثلاً بارها اتفاق افتاده که به جای اینکه کسی را به خاطر مخالفت سیاسی با دولت و حاکمیت بگیرند می‌روند کمی مواد مخدر در ماشین یا خانه طرف جاسازی می‌کنند، بعد می‌روند آن را کشف می‌کنند و آن شخص را به جرم داشتن مواد مخدر می‌گیرند. یا با دوربین‌های مخصوص جاسوسی، عکس اسناد سری را می‌گیرند و در خانه آن شخص کار می‌گذارند و کشف می‌کنند و او را به جرم جاسوسی می‌گیرند. با همه این‌ها، در نهایت در بسیاری از مواقع هم روی خشن خود را در برخورد با تجمعات اعتراضی نشان می‌دهند و حاضر هستند دست به هر جنایتی بزنند. به هر حال حرفم این است که ما در این زمینه متأسفانه به‌عکس عمل می‌کنیم و مدام همه را فقیر و زیرخط فقیر جلوه می‌دهیم و جامعه‌مان را جامعه‌ای بدون هیچ‌گونه آزادی و پر از محدودیت جلوه می‌دهیم و به یک ناامنی روانی محرومیت و محدودیت فراگیر دامن می‌زنیم.

غربی در این زمینه سیاست‌های دولشان را همراهی می‌کنند. مثلاً در آتش‌سوزی کالیفرنیا، شما حتی یک عکس از جسد سوخته یک آمریکایی را ندیدید و در هیچ جا هم به نمایش درنیامد. در حالی که رسانه‌های ما برعکس این هستند، یعنی درصد القای فقر، نبود آزادی و فقدان امنیت هستند. اخبار حوادث تلخ در ایران با بزرگ کردن در رسانه‌ها به‌صورت تیتراژ اصلی درمی‌آیند و به آن احساس دامن می‌زنند. این در حالی است که امنیتی موجود ایران است، با امنیتی که در آمریکا یا اروپاست، قابل مقایسه نیست. ایران خیلی امن‌تر از بسیاری کشورهای است که ادعا می‌شود امن هستند.

اگر بخواهم مثالی از آن عدم احساس محرومیت و فقر در غرب بزنم که جزء سیاست‌های رسانه‌های غرب است، همین شلوارهای جین یا لی پاره است. شلوار لی جنسی است که محکم و بادوام است و به عنوان لباس کار استفاده می‌شود. این لباسها اگر چه دیرتر پاره می‌شود، اما بالآخره پاره می‌شود و کشاورزان یا کارگرانی بودند که وقتی شلوارشان پاره می‌شد و پول نداشتند برونند شلوار نو بخرند، آنها برای اینکه این‌ها احساس فقر و محرومیت نکنند، سعی کردند پوشیدن شلوار پاره را به‌صورت مد جلوه دهند و هزینه‌هایی را به هنرپیشه‌ها پرداختند تا این شلوارها را به تن کنند و بابت این تبلیغات هم کلی هم پول گرفتند. از اینها عکس گرفتند و پخش کردند تا شلوار پاره مد جلوه کند و آن فردی که فقیر است و ندارد شلوار نو بخرد، از پوشیدن شلوار لی پاره احساس فقر و محرومیت نکند. متأسفانه یک عده غرب‌زده در ایران و در برخی از جوامع هم فکر می‌کنند چون غربی‌ها شلوار پاره دارند، این

تصور می‌شود که یک جنبش انقلابی، صرفاً جنبش مطالبه‌گری است، نه جنبش مسئولیت‌پذیری. در این وضعیت همه «دست‌بگیر» دارند، نه اینکه مثلاً از دیگران دستگیری کنند. این تصورات غلط باعث شده عده‌ای اشکال را صرفاً در مدیریت‌ها یا در نظام یا حتی در اسلام ببینند

محمدحسین قدیری ایبانه دارای دکترای مدیریت استراتژیک است و سفیر اسبق ایران در مکزیک و استرالیا بوده. «سبک اقتصادی و فرهنگی زندگی» و «زن در اسلام و غرب» برخی از آثار منتشر شده اوست. گفتگویی با موضوع علیه محافظه کاری مصاحبه ای با وی ترتیب داده شد که در زیر می‌خوانید:

***پس از چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی وقتی به وضعیت فرهنگ عمومی، عدالت، اخلاق، آزادی معنویت و... به عنوان آرمانهای آن انقلابی که همواره هم «انقلاب فرهنگی» نامیده شده، نگاه می‌کنیم، به نظر می‌رسد که وضعیت ما تا وضعیت مطلوب فاصله بسیار زیادی دارد. این مسئله را آمارهایی که در کشور خودمان هم منتشر می‌شوند تصدیق می‌کنند و دیگر نمی‌توان به راحتی گفت توهمی هستند که توسط رسانه‌های معاند و دشمنان القا می‌شوند. اساساً چرا جامعه ما تا این اندازه از آرمانهای اصلی انقلاب فاصله گرفته و به چنین وضعیتی دچار شده است و موانع تحقق آن آرمانهای چه بوده است؟**

ما حدیث داریم که اگر فقر از در وارد شود ایمان از پنجره بیرون می‌رود؛ بنابراین دلایل اقتصادی می‌تواند در وضعیت فرهنگی و ایمانی ما مؤثر باشد؛ اما یک بحث «واقعیت وضعیت اقتصادی» است، یک بحث هم «تصور عمومی از وضعیت اقتصادی و مشکلات و فقر» است. باید این دو را تفکیک کرد. یکی از کارهایی که جوامع و دولت‌های غربی انجام می‌دهند، این است که روی سه محور خیلی تأکید دارند: اول اینکه می‌دانند «احساس آزادی» خیلی مهم‌تر از «وجود خود آزادی» است. دم اینکه «احساس امنیت» را مهم‌تر از «خود امنیت» می‌دانند و سوم اینکه می‌دانند «احساس برخورداری» مهم‌تر از «خود برخورداری» است. در این شرایط شما کاری می‌کنید که اگر کسی آزادی ندارد، احساس نکند آزادی ندارد، اگر امنیت ندارد احسان نکند که امنیت ندارد و اگر فقیر است، احساس نکند که فقیر است. چون عدم احساس آزادی، امنیت و برخورداری، خطرناک‌تر از نبودن اصل آزادی، برخورداری و امنیت است. به همین منظور رسانه‌های گروهی

***موافقم که احساس عدم امنیت، عدم آزادی و عدم برخورداری در جامعه ما وجود دارد، اما معتقدم که این احساسها چندان هم مبتنی بر توهم نیست، یعنی فقط امور ذهنی نیستند، بلکه برآیند عواملی در بیرون هستند که این وضعیت روانی را شکل می‌دهند. یکی از مهمترین این عوامل وجود نوعی بی‌عدالتی و طبقاتی شدن برخورداری از امکانات است که به این احساسها دامن می‌زند. یعنی مثلاً طبقات پایین احساس می‌کنند آزادی و برخورداری و امنیت فقط برای قشر خاصی از جامعه است و این باعث می‌شود همواره احساس عدم برخورداری از آزادی و امنیت و امکانات مالی و معیشتی و فرهنگی داشته باشند. در چنین فضایی همان طبقه پایین یا متوسط هر قدر هم برخورداری از آزادی و امکانات و امنیت باشد، وقتی همواره خود را با طبقه بالای جامعه که بواسطه رانت و رابطه، از میزان بیشتری از آزادی و امنیت و امکانات برخوردار است، مقایسه می‌کند، تصور می‌کند که از او دریغ شده و اصطلاحاً سرش کلاه رفته است. بنابراین به نظر می‌رسد که نوعی تشخیص بی‌عدالتی و توزیع نامناسب آزادی، امنیت و برخورداری در جامعه به این احساس دامن زده است. موافقت می‌کنید؟**

من معتقدم همین مسئله هم در حقیقت یک «احساس» بی‌عدالتی در جامعه است که به شدت رایج شده و بسیار هم جو سنگینی ایجاد کرده است.

ذهنیت غلط باعث پدید آمدن احساسی مبتنی بر ظلم و اجحاف در حقشان می‌شود. ببینید ما روزانه در شرایط غیرتخریب، حداکثر روزی ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار بشکه نفت صادر می‌کردیم. روزی ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار بشکه یعنی ماهی کمتر از یک بشکه به ازای هر ایرانی؛ یعنی ۸۵ صدم یک بشکه که باید هزینه‌های آن را هم کم کرد. در بودجه سال ۹۷ یعنی امسال، مبلغی که برای صادرات نفت، گاز و میعانات گازی پیش‌بینی شده است مبلغ ۹۶ هزار میلیارد تومان است؛ یعنی به ازای هر ایرانی ماهی ۱۰۰ هزار تومان. البته ۳ رقم از آن کسر شده است ۳۲٪ صندوق توسعه، ۱۴٪ مناطق نفت‌خیز و محروم و ۱۴٪/۵ سهم شرکت نفت که جمعاً ۴۹٪ می‌شود. ۵٪/۵ آن ۹۶ هزار میلیارد تومان می‌شود. این مطابق پیش‌بینی بودجه است، ولی تصور مردم از درآمد نفت، دهها و گاه صدها میلیون تومان به ازای هر نفر در ماه است و به خاطر همین اشتباه، تصور می‌کنند حکومت می‌تواند و باید همه نیازهای مردم را تأمین کند. این در حالی است که در بسیاری از کشورهای جهان مردم می‌دانند که خودشان باید نیازها و هزینه‌های کشور را تأمین کنند.

داستان این است که خیلی‌ها وضعیت ما را با وضعیت کشورهای عربی نفت‌خیز جنوب خلیج فارس مقایسه می‌کنند. یک محاسبه ساده با احتساب جمعیت و حجم صادرات این کشورها و ایران نشان می‌دهد میزان صادرات نفت به ازای هر تبه کویت، قطر و امارات معادل بیش از ۱۰۰ سال صادرات نفت ما به ازای یک تبه ایرانی است؛

به کار و تلاش خودشان بستگی دارد، کار می‌کنند؛ اما اگر فکر کنند این درآمدها آن قدر زیاد است که نیازهای مردم برآورده‌شدنی است، صرفاً به مطالبه‌گری روی می‌آورند. به همین دلیل است که متأسفانه ما در زمینه فرهنگ کار و مصرف، جزء بدترین کشورها هستیم. تعطیلات ما بالاترین تعطیلات و ساعات مفید کاری ما جزء پایین‌ترینها در جهان است و در زمینه اسراف نیز جزء مسرف‌ترین ملت‌های جهان هستیم! در حالی که امام علی(ع) فرمودند «بهترین تفریح کار است»، اما باور عمومی در جامعه ما این است که «بهترین کار، تفریح است!». متأسفانه رسانه‌های ما هم تقریباً در همه فیلم‌های سینمایی و سریال‌ها، کار کردن را تحقیر و مصرف بی‌رویه را ترویج می‌کنند. مثلاً فیلم و سریالی نیست که از کار کردن به‌عنوان «سگ‌دو زدن»، «جان‌کندن»، «خر حمالی» و... اسم نبرند. در حالی که در اسلام کار عزت است و بر پرهیز از اسراف تأکیدات زیادی شده است، ولی ما جزء مسرف‌ترین ملت‌های جهان هستیم.

بر مبنای همین تصورات غلط از اندازه درآمدهای نفتی و... همه به شیوه‌ای غیرمعقول فقط مطالبه‌گر شده‌اند. مثلاً تصور می‌شود که یک جنبش انقلابی، صرفاً جنبش مطالبه‌گری است، نه جنبش مسئولیت‌پذیری. در این وضعیت همه «دست بگیر» دارند، نه اینکه مثلاً از دیگران دستگیری کنند. این تصورات غلط باعث شده عده‌ای اشکال را صرفاً در مدیریت‌ها یا در نظام یا حتی در اسلام ببینند.

***سؤالی که اینجا پیش می‌آید این است که اگر بروز همین مسئله فرهنگی و باور عمومی را نسبت به کار و مصرف را در نظر بگیریم، آیا غیر از این است که ضعف عملکردها، رفتارها، بوروکراسی‌های اداری و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و سازمانی از سوی نهادهای دولتی و رسمی به این مسئله دامن زده است؟ آیا غیر از این است که برخی تعارضات، تناقضات، بی‌قانونی‌ها، دور زدن قانون و منفعت‌طلبی‌ها که ریشه‌شان نهادهای رسمی بوده‌اند، در طی این سال‌ها به ایجاد یک باور عمومی منجر شده که همه دنبال منافع خود باشند و با خود بگویند همه دارند می‌خورند و می‌برند و ما هم باید سهم خودمان را مطالبه کنیم و نگذاریم کلاه سرمان برود؟! من بسیاری از حرف‌های شما را قبول دارم ولی از سویه دیگر به این قصه نگاه می‌کنم و نقش دولت‌ها و نهادهای رسمی جمهوری اسلامی و سیاست‌هایی که بوزه در چند دهه اخیر اتخاذ شده را، در ایجاد این وضعیت دخیل می‌دانم. مثلاً شما نمی‌توانید از رواج مصرف و مصرف‌گرایی در ایران صحبت کنید و رواج سیاست‌های سرمایه‌سالارانه و نئولیبرالیستی موجود در ایران را در آن دخیل ندانید. نمی‌توانید فاصله طبقاتی و روابط جناحی، بانندی و رانتی منفعت‌طلبانه و محافظه‌کارانه را در نظر نگیرید و بگویید مردم باید مسئولیت‌پذیر و اهل کار و تلاش برای تأمین نیازهای کشور و دولت باشند. وقتی روحیه انقلابی در سطح دولتمردان و کارگزاران یافت نشود و ما در دل**

من نظام‌سازی را مغایر با روحیه انقلابی گری نمی‌دانم. اگر بخواهم مقایسه کنم می‌گویم نظام مثل جسم و انقلاب مثل روح است. هر چه جسم سالم‌تر باشد طول عمر و سلامت روح نیز بیشتر است؛ اما برخی‌ها اصولاً نظام‌سازی را مغایر با روحیه انقلابی و انقلابی‌گری دانستند، نمونه آن آقای روحانی است مدیران ما قطعاً ایراداتی دارند،

***یعنی فقط احساس بی‌عدالتی وجود دارد؟ خود بی‌عدالتی چطور؟**

بی‌عدالتی‌هایی هم در جامعه داریم، ولی تصور این است که احساس بی‌عدالتی، گاهی دهها و حتی هزاران برابر واقعیت است. بگذارید با یم نمونه بحث را دنبال کنم. ما یک کشور نفت‌خیز و ثروتمندی محسوب می‌شویم و مردم توقع دارند با وجود این ثروت مشکلاتی مثل فقر، مسکن، معیشت، درمان، رفاه، اشتغال و... را که امروز داریم، نداشته باشیم. بله ما عضو مهم اوپک هستیم و درآمدهای نفتی‌ای که خیلی از کشورها ندارند؛ علاوه بر نفت، گاز و معادن و مالیات و گمرک و عوارض و جریمه‌ها و... هم هستند و این سؤال در ذهن‌ها مطرح است که چرا با وجود این همه درآمد، ما این همه مشکل اقتصادی داریم. ما جلسات متعددی در سراسر کشور و با حضور اقشار مختلف داشتیم و سعی کردم این سؤال را پاسخ بدهم. تصور مردم این است ایران این قدر درآمد دارد که بتواند نیازهای همه مردم را برآورده کند. حتی تصور می‌شود فقط اگر درآمدهای نفتی درست هزینه می‌شد، این مشکلات برای مردم به وجود نمی‌آمد.

اما مسئله این است که تصور مردم از درآمدهای نفتی، دهها، صدها و گاهی هزار برابر واقعیت است و این

یک محافظه‌کاری نوعی منفعت‌طلبی جناحی و بانندی را ببینیم، چطور می‌توان از مردم انتظار داشت که انقلابی باشند و به مصرف توجه نکنند، و در عین حال به کار کردن اهمیت بدهند؟ شما اینطور فکر نمی‌کنید؟

این مشکل فرهنگی زمینه کار و تولید و مصرف، به نظر من نتیجه سیاست استعمار بوده است. نفت و گاز که خوشبختانه ما از آن برخوردار هستیم، موادی هستند که غرب برای پیشرفت، تولید و صنعت خویش به‌شدت به آن نیازمند است؛ هم به‌عنوان منبع انرژی، هم به‌عنوان ماده خام و اولیه. لذا این‌ها اهرمی قوی در دست ما هستند تا بتوانیم علیه آن‌ها مورد استفاده قرار دهیم. اما آن‌ها تلاش کردند این اهرم را از دست ما خارج و به ضد اهرم تبدیل کنند. در رزم تن‌به‌تن به شما می‌آموزند که چگونه سلاح را از دست حریف خود خارج کرده و از آن علیه خود استفاده کنید! غرب دقیقاً تلاش کرده چنین کاری با ما بکند. یعنی برای اینکه این سلاح انرژی را از ما گرفته و بر علیه خود ما استفاده کنند به نوعی نفوذ کردند که امور روزمره و جاری مملکت ما وابسته به صادرات نفت خام شود. متأسفانه این سیاست‌ها هم موفقیت‌آمیز بوده که آن‌ها امروز به ما می‌گویند، نفت‌تان را نمی‌خریم و نمی‌گذاریم آن را بفروشید. درحالی که این ما هستیم که باید آن‌ها را تهدید می‌کردیم که نفت‌مان را به شما نمی‌فروشیم و در نتیجه آن‌ها دچار مشکل می‌شدند! ولی قضیه امروز برعکس شده است.

برخی از این ایرادات اساسی است، مانند تفکر لیبرالیستی یا رفاه‌طلب، آن هم صرفاً برای خود مسئولان! حضرت امام (ره) هشدار داده بودند که مبدا لیبرال‌ها و مرفهان بر کشور حاکم شوند. در حال حاضر در حقیقت لیبرال‌ها و آن هم مرفهان‌شان، و حتی سوپر مرفهان، به خصوص در قوه مجریه کشور را مدیریت می‌کنند

برای اینکه استکبار این اهرم را از دست ما بگیرد و استراتژی موازی را در پیش گرفتند؛ یکی اینکه باید وابسته به فروش نفت خام باشیم و امور جاری حکومت و دولت ما به فروش نفت خام بستگی داشته باشد. برای اینکه نیازمند فروش نفت خام باشیم باید تولید ثروت و سرمایه‌نکنیم. برای اینکه تولید ثروت و سرمایه‌نکنیم، باید کار نکنیم و برای اینکه کار نکنیم، باید فرهنگ کار ما را خراب می‌کردند. یکی از کارکردهای حکومت‌های مثل آل سعود، پهلوی و... پیاده‌سازی همین سیاست‌های استعماری است و انصافاً در این زمینه موفق بودند و فرهنگ کار ما بسیار ضعیف شده است و برنامه‌هایی که بعد از انقلاب نیز در زمینه فرهنگ کار در رسانه‌ها مطرح شده هم عملاً - شاید بدون اینکه خود بدانند - در راستای همان سیاست استعماری بوده است.

بعد دوم این استراتژی این بوده که سرمایه و ثروت این کشورهای نفت‌خیز آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین صرف توسعه و سازندگی و نجات‌شان نشود. بدین منظور برای اینکه درآمدهای نفتی صرف امور

توسعه‌ای و عمرانی و زیرساختی نشود، سعی کردند ایرانیان را مردمی مصرف‌گرا و مسرف بار بیاورند. لذا فرهنگ مصرف‌گرایی را دامن زدند، و باز برای اینکه این پول به جیب خودشان بازگردد برنامه‌هایی ریختند که ما کالای خارجی مصرف کنیم و آن‌ها را به کالای ایرانی ترجیح دهیم. و برای داشتن انگیزه برای استفاده کالای خارجی به کالای داخلی، مصرف کالای خارجی را نشانه «تشخص اجتماعی» معرفی کردند و ما امروز گرفتار این نگاه هستیم. این‌ها از مهمترین موانع پیشرفت مطلوب کشور ماست. البته ما در این سال‌ها دستاوردهای زیادی داشتیم، اما باید بدانیم که نباید به درآمدهای نفتی تکیه کرد.

***آقای قدیری ایبانه کسی که مصاحبه ما را بخواند احتمالاً این تصور برایش پیش می‌آید که همه آسیب‌ها و نقصان‌ها از یک سو متوجه «مردم» است و از سوی دیگر متوجه «استکبار» و «غرب» است. دوست دارم به نقش دولت‌ها و نهادهای رسمی کشور در این زمینه هم پردازیم و نسبت آنها را با این وضعیت مشخص کنیم...**

بله این هم هست. و سیاست‌ها و دولت‌ها هم نقش مهمی در این وضعیت داشتند.

***سؤال قبلی بنده ناظر به همین نقش بود. من فکر می‌کنم اگر استکبار توانسته نفوذ کند، دلیلش این است که راهکار نفوذ از پیش در همین جا تعیین شده و مسیر این نفوذ هموار بوده است. نمی‌توانیم بدون در نظر گرفتن نقصان و کمبود دولت‌ها و سیاست‌های موجود در این چند دهه همه چیز را به دشمن و مردم محول کرد.**

ما هم در مدیران و هم در سیاستی که مدیران اتخاذ کردند، مشکل داشتیم و داریم. ضمن اینکه باید به آن فشارها و تحریم‌های خارجی را نیز اضافه کرد؛ اما معتقد مشکل اصلی کشور ما سبک اقتصادی و فرهنگ زندگی و عملکرد خود مردم است. کما اینکه قرآن نمی‌فرماید سرنوشت قومی تغییر نمی‌کند، مگر اینکه این مدیران صالح داشته باشند! بلکه تأکید می‌کند مگر اینکه آن قوم در سرنوشت خود تغییر ایجاد کنند. البته مدیریت خیلی مهم است، اما مدیران را نیز مردم انتخاب می‌کنند و اگر اشکالاتی در مدیران باشد که کم نداریم به رأی مردم باز می‌گردد؛ بنابراین این مردم هستند که با انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس، اعضای شورای شهر و روستا و خبرنگار رهبری و... راه را برای اصلاح امور باز می‌گذارند. نظام جمهوری اسلامی ایران برای هر ایرانی یک رأی قائل شده و وظایف رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس، اعضای شورای شهر، خبرنگار رهبری و دیگران را نیز تعیین کرده است. اما باید بدانیم ریشه مشکلات در وهله اول به خود ما برمی‌گردد.

***آنچه در خصوص مدیران و سیاست‌های اتخاذ شده محل توجه است این است که بعد از جنگ تحمیلی و ظهور سیاست بازار آزاد در حوزه اقتصاد ما وارد جریانی شدید که نتیجه‌اش هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی و سیاسی، یک محافظه‌کاری گسترده بود؛ سیاستی که حدود یک**

دهه بعد از انقلابی رادیکال و با آرمان‌هایی غیرمحافظه‌کارانه شکل گرفته بود و حالا در نتیجه آن داشت صرفاً به حفظ وضعیت موجود می‌انديشید. هر چه جلوتر هم آمدیم بیشتر و بیشتر تحت تأثیر اقتصاد سیاسی محافظه‌کارانه دست راستی بر غلظت این فضا افزوده شد. این فضا جنبه‌های انتقادی و انقلابی را روز به روز کمتر کرد و حالا به گفته برخی صاحب‌نظران ما شدیداً سرگرم نظام‌سازی و حفظ وضعیت موجود شدیم و در نتیجه از آرمان‌های انتقادی انقلاب فاصله گرفتیم. نظر شما در این باره چیست؟

من البته نظام‌سازی را معایر با روحیه انقلابی‌گری نمی‌دانم. اگر بخواهم مقایسه کنم می‌گویم نظام مثل جسم و انقلاب مثل روح است. هر چه جسم سالم‌تر باشد طول عمر و سلامت روح نیز بیشتر است؛ اما برخی‌ها اصولاً نظام‌سازی را معایر با روحیه انقلابی و انقلابی‌گری دانستند، نمونه آن آقای روحانی است که می‌گفت انقلاب ۷ یا ۸ ماه یا نهایتاً یک سال! نمونه معکوس این نظر هم مقام معظم رهبری است که ضمن تلاش برای تقویت همه‌جانبه نظام و سالم‌سازی آن، بر روحیه انقلابی‌گری و اهداف والای انقلاب تأکید داشته و دارند. البته این دو نگاه در مسیر متفاوت را طی می‌کنند. اولی تحت لوای حفظ نظام به دادن امتیازها روی می‌آورد که مثل ماجرای برج‌ها، فرجامی هم برای کشور ندارد. نگاه اول تکیه، امید و اعتمادش به خارج است؛ ولی نگاه دوم اعتماد و اعتقادش به مردم کشورمان است. نگاه اول کشور را در وابستگی به بیگانگان می‌بیند و نگاه دوم پیشرفت را مرسوم اتخاذ سیاست‌های بومی مبتنی بر اسلام و مشارکت دادن مردم در آن می‌داند.

مدیران ما قطعاً ایراداتی دارند، برخی از این ایرادات اساسی است، مانند تفکر لیبرالیستی یا رفاه‌طلب، آن هم صرفاً برای خود مسئولان! حضرت امام (ره) هشدار داده بودند که مبدا لیبرال‌ها و مرفهان بر کشور حاکم شوند. در حال حاضر در حقیقت لیبرال‌ها و آن هم مرفهان‌شان، و حتی سوپر مرفهان، به خصوص در قوه مجریه کشور را مدیریت می‌کنند. این ناشی از نادیده گرفتن هشدارهای حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری است. در نظام جمهوری اسلامی این مردم هستند که مسئولان را انتخاب می‌کنند و اگر ایرادی به مدیریت‌ها باشد، این ایراد به مردم و نحوه رأی‌دادنشان برمی‌گردد و نباید آن را پای نظام بنویسند. نظام به هر ایرانی یک حق رأی داده است؛ یک رای مساوی با همه، هم برای انتخابات ریاست جمهوری، هم برای مجلس، هم شوراهای شهر و روستا و هم مجلس خبرگان رهبری. به عبارتی همه مسئولان کشور مستقیم و غیرمستقیم منتخب مردم هستند و اگر ایرادی داشته باشند به رأی مردم باز می‌گردد.

سخن آخرم این است که با وجود همه اشکالات، جمهوری اسلامی ایران در کنار ریزش‌ها، رویش‌هایی هم داشته است و به قول مقام معظم رهبری نسل حاضر، بهتر از نسل اول انقلاب بوده و این یک واقعیت است. بنابراین درست است ریزش‌هایی داشته‌ایم، ولی در کنارش رویش‌هایی مثل «شهید حججی» و دیگران را داشته و داریم و در کل می‌توانیم بگوییم تلاش‌های خوب، اما ناکافی‌ای در زمینه فرهنگی صورت گرفته است و ملت ما از مزیت‌ها و محاسن کم‌نظیری در جهان برخوردار است. اما در عین حال باید نقاط ضعف خود را بسنجیم و برای ترمیم آن تلاش کنیم.

میزگرد رزمندگان دفاع مقدس:

خدای امروز همان خدای ۵۷ است، مدیران جمهوری اسلامی چه؟



«سعید پاسبانی»، «احمد افراسیابی» و «محمود تنها» سه تن از رزمندگان فعال دوران دفاع مقدس بوده‌اند که در سطوح مختلف نظامی و عملیاتی اعم از فرمانده دسته و گروهان و گردان و... مسئولیت‌هایی بر عهده داشتند. هر کدامشان زخم‌ها و جراحات و ترکش‌های متعددی از جنگ به یادگار دارند و آنچه این‌ها متمایز می‌سازد دلمشغولی و دردمندی‌شان در خصوص آرمان‌هایی است که از انقلاب اسلامی به جای مانده بود و اتفاقاً همان دغدغه‌ها، آنها را راهی جبهه‌های جنگ کرده بود. در طول این سال‌ها این همسنگران دیرروز و همراهان امروز در هر جایگاهی تلاش کرده‌اند از این آرمانها دم بزنند و ارزش‌های فراموش شده آن دوران را به یاد امروزها بیاورند. در لابه لای حرف زدن‌ها بغض می‌کنند و از لابه بلای بغض‌ها نشانه خون دلی که خورده و می‌خورند را بروز می‌دهند. گاهی صدایشان بلند می‌شود و از غفلتها و منفعت‌طلبی‌ها فریاد می‌زنند؛ گاهی هم آرام آرام چشمانشان راه می‌گیرد و در خود فرو می‌روند. «محمود تنها» متنی را که با دوستان رزمنده‌اش تهیه کرده بودند، با خود آورده بود و می‌گفت می‌خواهیم این متن را در همه جا پخش کنیم و به دست مردم برسانیم. می‌گفت این حرف عموم «بچه‌زنده‌ها» است کسانی که امروز دیگر به «کهنه‌سرباز» شناخته می‌شوند. قبل از آغاز بحث‌ها متنش را گرفت و با صدایی لرزان تا انتها خواند و می‌خواست این متن به گوش مردم برسد. متن بچه‌های رزمنده برای نسل نسل آینده این بود:

از ما کهنه‌سربازها، به نسل‌های آینده

«اگر دوباره جنگی آمد و تو را دعوت به نبرد کردند، میدانی چه بگویی؟ آری از قول ما کهنه‌سربازها بگو: به خدا ما دنبال جنگ نرفته بودیم، او آمد بی‌هیچ استدلالی و منطقی. ما ابتدا می‌جنگیدیم که کشته نشویم، اما بعد جنگ یادمان داد بکشیم تا کشته نشویم. عده‌ای از ما رنگ رزمندگی گرفتند، و عده‌ای هم رنگ رزمندگی به خود پاشیدند. تعدادی جبهه نیامده راوی جنگ شدند و عده‌ای شهید شدند تا آینده زنده بماند؛ اما نه آینده‌ای به این شکل! راستی ما باید چه می‌کردیم؟ عده‌ای آمده بودند تا آدم حساسی شوند، عده‌ای آمدند تا بی‌پیکر شوند و عده‌ای نیز پیکر تراش!

در جبهه حس عاشقی و معشوقی جریان داشت و ما جز جنگیدن چاره‌ای نداشتیم. آیا می‌توانستیم دفاع از کشور و مردم را رها کنیم؟ و گورمان را گم می‌کردیم و برمی‌گشتیم شهرهایمان؟ و دزد غافله‌ی نفت می‌شدیم؟ یا دزد دکل ساخته نشده؟ اما «فایناس» شده با دلار

راستی اگر دوباره جنگی آمد و شما را دعوت به جنگ کردند! از قول ما بگوئید: «رزمندگان، به بعد از جنگ هم ببیند بشید!» وقتی ارزش‌ها را در خاکریزها جا گذاشتیم و ارزش‌ها عوض شد، عوضی‌ها ارزشمند شدند! امروز خوب بنگرید، چگونه ما را غریبه می‌پندارند!

ما غارت را آموزش ندیده بودیم، رفتیم و غیرت را تجربه کردیم. اکنون نیز فریاد می‌زنیم که اینان از ما نیستند! این حرامیان غافله‌ی اختلاس از ما نیستند! گرگانی که صد پیراهن یوسف را دریده‌اند. باور کنید این خرافات خوانج‌پسند، وصله‌ی مرام ما نیست، ما نه اسب امام زمان (عج) دیدیم، نه بی‌ذکر حسین (ع) جنگیدیم. لیکن ما استخوان در گلو، از امروز شرمنده‌ایم، با صورتی سرخ و دستانی که در فک جمانده است!

اکنون شما بگوئید ما اگر نمی‌رفتیم، چه باید می‌کردیم؟ با دشمنی که به امتداد قادسیه آمده بود برای هلاک مردم و میهنمان ایران؟ ما را بهتر قضاوت کنید، جز اندکی از ما که آلوده شدند و شرافت خود را فروختند. درود به روان پاک شهیدان راه حق و آرمان‌های والای انقلاب اسلامی.»

با این مقدمه گفت‌وگو با انقلابیون و ایثارگران دوران دفاع مقدس آغاز شد. این مشروح میزگرد با حضور سه ایثارگر و آرمانخواه آن دوران است:

«شما جزو قشری هستی که با دلبستگی به آرمانهای انقلاب اسلامی، در مسیر ایثارگری برای آن آرمانها قدم گذاشتید؛ امروز وضعیت تفاوت‌های بسیاری با آن دوران پیدا کرده و مثلاً جوانان نسل ما که خبر ندارند چه بر این مملکت گذشته، نیازمند روایتی هستند که واقع‌گرایانه آن دوران را بازگو کند و در عین حال پیوند انسانها با آرمانهای انقلاب را نشان دهد. اگر موافقید از اینجا شروع کنیم که اساساً چه شد که سرنوشته شما با جنگ گره خورد؟ چه انگیزه و آرمانی شما را به آن وادی کشاند که بخشی از عمر و زندگی خود را برای جنگ بگذارید؟ و الان بعد از سه دهه اگر بخواهید در مورد آن آرمانها صحبت کنید، چه می‌گویید؟

محمود تنها: من به ششخصه احساسی به جبهه

نفت در عالم تحریمی آلوده؟ ما هم، آینده را برای خود ترسیم کرده بودیم، اما جنگ ۸ سال نزدیکتر از آینده بود. جان عزیز بود، ولی پای عشق هم در کار بود، در جبهه‌ها رقص مستانه‌ی شهدا غوغا می‌کرد و ما چه باید می‌کردیم؟ آیا نباید یوسف می‌شدیم؟ و بر روی مین می‌رقصیدیم؟ و میخانه‌ی فکه را رونق می‌دادیم؟ و دروازه‌ی خرمشهر را آذین نمی‌کردیم؟

باور کنید ای نسل‌های بعد، ما جوان جوان رفتیم، پیر پیر برگشتیم! حال شما بگوئید ما چه باید می‌کردیم؟ می‌گریختیم که کوفی مسلک شویم؟ که اعتقاداتمان به نرخ دلار و سکه حراج شود؟ که نام لشکرمان را بر پیشانی بانکی رباخوار بنویسند؟ ما باید چه خاکی بر سرمان می‌کردیم که امروز سرکوفت نشویم؟ بله، نسل‌های آینده فرمان این نبود.

راستی اگر دوباره جنگی آمد و شما را دعوت به جنگ کردند! از قول ما بگوئید: «رزمندگان، به بعد از جنگ هم ببیند بشید!» وقتی ارزش‌ها را در خاکریزها جا گذاشتیم و ارزش‌ها عوض شد، عوضی‌ها ارزشمند شدند! امروز خوب بنگرید، چگونه ما را غریبه می‌پندارند!

باور کنید، آن روزها ما قطار قطار می‌رفتیم، واگن واگن برمی‌گشتیم. راست قامت می‌رفتیم، کمرخمیده برمی‌گشتیم، دسته دسته می‌رفتیم و تنهای تنها برمی‌گشتیم! بی‌هیچ استقبال و جشن و سروری؛ فقط آغوش گرم مادری چشم انتظارمان بود و دیگر هیچ...! اما ایستادیم. شاید بپرسید پس ما چه مرگمان بود؟ باور کنید ما هم دل داشتیم، فرزند و عیال و خانمان داشتیم، اما با دل رفتیم، بی‌دل برگشتیم. با یار رفتیم، با بار برگشتیم، با پار رفتیم، با عصا برگشتیم، با عزم رفتیم، با زخم برگشتیم، پر شور رفتیم، با شعور برگشتیم! ما اکنون پریشانیم، اما پشیمان نیستیم! ما همان کهنه‌سربازان پیاده‌ایم که سواری نیاموخته‌ایم! ما به وسوسه‌ی قدرت نرفته بودیم.

می‌دانید تعداد ما در ۸ سال جنگ چند نفر بود؟ ۳/۵ درصد از جمعیت ایران! اما مردانگی را تنها نگذاشتیم،

که به یمن ورود امام خمینی (ره) به ایران از برج آزادی با چتر پایین پرید و پای مصنوعی اش را روی دست گرفت و گفت «جانم فدای خمینی (ره)»! اما همین آدم از شدت فشارهای عصبی روزی یک مشت قرص اعصاب می‌خورد تا بتواند به زندگی ادامه دهد. در زمان جنگ فرمانده تیپ ما بود و با اینکه یک پایش مصنوعی بود همیشه در عملیات‌ها دو کیلومتر از همه ما جلوتر می‌رفت و ما از او جا می‌ماندیم.

اسباب و اثاثیه همین تیمسار که فرمانده تیپ بوده و معادل ژنرال‌های جهانی است، از خانه به خیابان ریختند! این بی‌عدالتی‌ها را چه کسی باید جواب بدهد؟ البته خدا جای حق نشسته و من مطمئنم که اینها تاوانش را خواهند داد. این نان‌ها را کسی نمی‌تواند بخورد، بچه‌ها با خون خودشان این نان‌ها را در این مملکت آوردند؛ اینها باید جواب خون شهدا را بدهند. ما در

بیاد و فلان و بهمان کند؛ این‌ها بیشتر حرفهای امروز است که عده‌ای هم الآن خودشان را پشت آن‌ها پنهان کرده‌اند و با گفتن این حرفها نان می‌خورند! اصلاً بحث آن روزها این نبود. بحث این بود که دشمن حمله کرده و ما باید از انقلاب و کشورمان دفاع کنیم. چون قرار بود اوضاع کشور بعد از انقلاب خوب شود! همه ما هم چنین تصویری را داشتیم.

شرایط ما طوری نبود که بتوانیم دوران بعد از جنگ را ببینیم و پیش‌بینی کنیم. مثلاً شخصیتی مانند شهید حمید باکری که آن جمله معروف را دارد که بچه‌ها دعا کنید شهید شویم زیرا بعد از جنگ ۳ دسته می‌شویم و الی آخر؛ ایشان آینده را می‌دید و می‌فهمید، اما ما باورمان نمی‌شد که یک روز به اینجا برسیم که مسئولانی روی کار بیایند که مردم را بازی دهند و کشور با این حجم از حقه‌بازی و دروغ و فساد... مواجه شود

نرفتم؛ نه اینکه بگویم تبلیغات هیچ اثری نداشته است، تبلیغات شور و شوق می‌دهد ولی قصه ما فراتر از این حرفها بود. برای من که در دوران جنگ ۲۱ سال داشتم این احساسات اهمیتی نداشت. من قبل از انقلاب به سربازی رفته بودم و کار در نظام را تجربه کرده بودم، آموزش دیده بودم و قصه من با بچه‌هایی که تازه به جبهه آمده بودند، خیلی فرق داشت. من در جامعه زمان طاغوت زندگی کرده بودم و آن را دیده بودم و بعد از طاغوت، قرارمان این بود که یاقوت شویم ولی متأسفانه این شدیم که می‌بینید.

من هر جا حرف می‌زنم اکثراً به من می‌گویند شما پنجاه و هفتی فکر می‌کنید! می‌گویم مگر خدای آن زمان با خدای این زمان تفاوت دارد؟ اگر تفاوت دارد، خدای الآن را به من معرفی کنید تا راجع به ارزشهایی که این خدا ترویج می‌کند صحبت کنم! من می‌گویم خدایی که من آن موقع شناختم با خدایی که الآن

ما باورمان نمی‌شد که یک روز کار بیایند که مردم را بازی دهند و کشور با این حجم از حقه‌بازی و دروغ و فساد و... مواجه شود و یکی بشود پوزیسیون و دیگری هم بشود اپوزیسیون و حرف از فلان ایسم و بهمان ایسم به میان بیاد و در نهایت این مردم باشند که همه هزینه‌ها را بدهند



می‌شناسم فرقی ندارد. اگر نعوذ بالله خدای جدیدی آمده، بگویند ما هم آن را بشناسیم!

بنابراین بر خلاف آنچه عده‌ای امروز می‌گویند، ما هیچجانی به جنگ نرفتم. اولاً یک احساس مسئولیت عمومی و ملی وجود داشت که مانند وظایف حقوقی بود؛ ما ایرانی هستیم و غیرت داریم و اگر دشمن به خاک ما حمله کند، از کشورمان دفاع می‌کنیم. همه ایرانی‌ها هم این‌طور هستند. همین الآن اگر کسی به ایران چپ نگاه کند، حتی کسانی که صد در صد مخالف من هستند، بلند می‌شوند و از کشور و وطنشان دفاع می‌کنند. من در این باره یقین دارم، چون در بین همین مردم زندگی می‌کنم.

پس یکی از انگیزه‌های ما این بود. چون دشمن گفته بود ۳ روز دیگر به تهران می‌آیم و تا ۵ کیلومتری اهواز هم آمده بود. به همین خاطر ما نمی‌توانستیم دست روی دست بگذاریم و بنشینیم و نگاه کنیم. تازه اوایل جنگ این‌طور نبود که هر کسی بتواند برود جبهه. خود من ۳ بار به دانشگاه امام حسین (ع) رفتم و مرا بیرون کردند! یعنی این‌طوری نبود که هر کسی می‌گفت بروم جبهه، بگویند بروید. با التماس می‌گذاشتند کسی برود، یعنی باید یقین می‌کردند که این باید آماده و مهیای جنگ است، تا بگذارند برود.

***احساس عمومی در خصوص انقلاب اسلامی که تازه می‌خواست با بگیرد و دشمن هم قصد تخریب یا تضعیف آن را داشت چه بود؟**

تنها: آن روزها تفکر ما این نبود که آمریکا می‌خواهد

جبهه‌ها چیزهایی دیدم که وقتی با وضعیت امروز روبرو می‌شویم آرزو می‌کردیم که مرده بودیم و این مسائل را نمی‌دیدیم. چه جازه‌هایی را در بغلم گرفتیم چه جوانهایی را در خاک و خون دیدم. خیلی از بچه‌ها همان دوران هم که جانباز و اسیر شده‌اند، هنوز هستند و دارند این وضعیت را می‌بینند. این آقایان باید از اینها خجالت بکشند.

البته در همان دوران هم آدمهای منفعت‌طلب و دنیاپرست مثل همین آقایان بودند، ولی تعدادشان خیلی کم بود. همان‌جا آدمی با ما بود که آمد الکی خودش را به عنوان جانباز جا زد و داشت می‌رفت انگلستان که جلوبیش را گرفتند! آدمهایی بودند که دنبال درصد جانبازی و سواستفاده بودند ولی بسیاری از بچه‌ها از جمله خود من نمی‌دانیم درصد جانبازی چیست و دنبالش هم نرفتم. خدا را شکر امروز حتی ۱٪ هم جانبازی به من تعلق نگرفته است.

***من اطلاع دارم که چندین و چند ترکش در بدن‌تان هست و حتی تیر خورده‌اید؛ چرا پیگیری نکردید؟**

و یکی بشود پوزیسیون و دیگری هم بشود اپوزیسیون و حرف از فلان ایسم و بهمان ایسم به میان بیاد و در نهایت این مردم باشند که همه هزینه‌ها را بدهند. آن دوران احساس وظیفه کردیم و کاری جز آن هم نمی‌توانستیم انجام دهیم. حالا حرف من این است که همین آقایان و مسئولان باید یک مقدار به این بچه‌های جنگ و کسانی که زندگی و سلامت خود را گذاشتند، به این جانبازان که دست و پا و چشم و ریه خودشان را گذاشتند و برگشتند، نگاه کنند و کمی خجالت بکشند.

همانطور که گفتم من در زمان شاه خدمت سربازی رفتم؛ آن زمان طاغوت بود که به گفته آقایان ضد دین و کافر بودند، اما یک «استوار» در ارتش آن زمان یک زندگی راحت با امکانات متوسط داشت، الآن من به شما تیمسار جنگ یعنی فرمانده تیپ و جانباز را معرفی می‌کنم که مستاجر بود و صاحبخانه اثاث‌اش را در خیابان ریخت؛ آن هم در کجا؟ در دولت‌آباد یکی از جنوبی‌ترین مناطق تهران؛ نه مثل آقایانی که ممکن است آنها هم مستاجر باشند ولی در نیاوران! این فرمانده جنگ که یک پایش هم قطع شده است، اولین نفری بود

ما رفتیم جنگ و برگشتیم و حتی یک
 وجب خاک را هم به دشمن ندادیم.
 خاک کشور را تحویل آقایان دادیم،
 آقایان چه بلایی سر آن آوردند؟!
 احمد افراسیابی جانباز است؟ باشد؛
 سعید پاسبانی جانباز است؟ باشد؛
 محمود تنها جانباز است؟ باشد!
 اصلا همه جانباها و ایثارگران را
 ببرد و در دریا بریزد تا نه ما شما را
 اذیت کنیم، نه شما ما را اذیت کنید.
 ولی با جوان من و بچه‌های اینها
 می‌خواهید چه کنید؟



تیر خوردم و مرا به عقب آوردند. حدود ۱۰، ۱۵ روز
 تهران بودم، بعد مجدداً به منطقه برگشتم و رفتیم به
 سوسنگرد. وقتی عراق از جزایه وارد بستان شده و به
 سوسنگرد رسیده بود ۹۰ درصد از مردان بستان را کشتند.
 بسیاری را تیرباران کردند، و بسیاری را هم سر بریدند!
 بعد ناموس این شهر و خانم‌ها را برداشتند و بردند و
 فقط یکسری از پیرزن‌ها را باقی گذاشتند!

در این شرایط ما نمی‌توانستیم بنشینیم و نگاه کنیم. اگر
 جوانان امروز هم با این موقعیت مواجه شوند همان کاری
 را می‌کنند که ما در آن زمان انجام دادیم. الان شرایط خیلی
 تغییر کرده است ولی جوانان امروز هم با جوانان آن دوره از
 نظر خصلت و منش، مردانگی و غیرت چیزی کم ندارند؛
 منتهی یکسری از جوانان ما به واسطه روزگار و شرایط کنونی
 الان به این وضعیت و اعتقادات رسیده‌اند. حرم این است
 که ما به جنگ رفتیم برای دفاع از شرف و ناموسمان و
 شهیدایمان این قدر غیرت و شرف داشتند که تا آخرین زمان
 جنگ حتی یک وجب از خاک کشورمان را به دشمن تا بن
 دندان مسلح ندهند.

*** حالاً از جنگ برگشته‌اید و بعد از گذشت
 چند دهه با وضعیت کنونی مواجه شدید.
 چقدر در خصوص آرمانهایی که آن زمان
 برایش مبارزه می‌کردید، وضعیت کنونی را
 متصور بودید؟**

افراسیابی: ما اصلاً فکرش را نمی‌کردیم زمانی برسد
 که کشور و مملکت ما به اینجا برسد که یکسری از
 خودی‌ها بدتر از دشمن شوند و مال و اموال بیت‌المال
 را غارت کنند و مردم را به بدبختی و بیچارگی بکشانند،
 چه در قالب اختلاس و چه کم‌کاری و خیانت به مردم
 و... . جالب این است که هر کسی هم می‌آید، یک
 گروهی درست کرده است و یکی می‌گوید حزب چپ
 و دیگری می‌گوید راست و... . آن زمان می‌گفتند «حزب
 فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله»؛ یعنی چپ و راستی
 وجود نداشت، همه یکدست و حزب خدا بودند. جوانانی
 بودند که برای دفاع از میهن خودشان آمدند و تا آخرین
 نفس هم جنگیدند، یکسری شهید شدند و یکسری هم
 مثل همین آقا سعید پاسبانی جانبا شدند. اما وضعیت
 امروز را که می‌بینیم واقعا نمی‌دانیم چه بگوییم. اصلاً
 در آمهاس قرار گرفته‌ایم و نمیدانیم حرف بزیم یا خیر!

*** اتفاقاً باید حرف بزنید آقای افراسیابی!**
افراسیابی: زمانی که به جنگ رفتم ۱۷ ساله بودم،

روزی که من به دنیا آمدم حضرت امام (ره) را دستگیر
 کردند و قصه تبعید ایشان کلید خورد! در زمان انقلاب
 ۱۵ ساله بودم و یک آدم پانزده ساله در آن روزها خیلی
 چیزها را متوجه می‌شد و می‌فهمید. ضمن اینکه ما
 خیلی چیزها را هم به چشم دیده بودیم. حدود ۱۷ ساله
 بودم، یعنی در اوایل سال ۵۹ بود که به‌عنوان نیروی
 رسمی وارد سپاه شدم. آنجا دوره دیدم و هنوز جنگ
 شروع نشده بود که ما را به سندانج اعزام کردند و از
 آنجا هم به مریوان رفتیم و به‌عنوان نیروی رسمی
 سپاه پاسداران مریوان خدمت کردیم. در آن زمان در
 کنار جاویدالتر حاج احمد متوسلیان، شهید حسین
 قوجه‌ای، شهیدرضا چراغی در تپه‌های دزلی، روستای
 دزلی ارتفاعات گردنه تته، دالانی ملخور، تپه حسون و
 کل مناطق اورامانات عملیات انجام دادیم و مناطقی که
 به دست کومله افتاده بود را گرفتیم، تا اینکه جنگ
 آغاز شد.

جنگ که آغاز شد نیروها را به خرمشهر کشانندیم
 و دوباره کومله‌ها آمدند و تپه‌ها را گرفتند که سال
 ۶۰ برای عملیات محمد رسول‌الله (ص) به فرماندهی
 جاویدالتر حاج احمد متوسلیان دوباره آن تپه‌های تته،
 دالانی و اورامانات را پس گرفتیم.

فرمودید انگیزه شما برای رفتن به جنگ چه بود؟
 همان‌طور که حاج محمود فرمودند ما ایرانی هستیم،
 غیرت و شرف داریم و ناموس پرست هستیم. اگر الان
 بخوایم عراقی‌ها و بعضی‌های آن زمان را برای جوانان
 توصیف کنم و مصداق بیابورم، به داعش اشاره می‌کنم.
 نمونه بارز دشمن در آن زمان، همین داعش است که در
 این سالها دیدید. مردم ما در رسانه‌ها، کلیپ، تلویزیون
 و فضای مجازی دیدند که داعش چه بلایی سر عراق
 و سوریه و ناموس این دو کشور آورد، ما هم در چنین
 شرایطی بودیم و نمی‌توانستیم بی‌تفاوت باشیم.

بگذارید کمی عینی‌تر بگوییم؛ اوایل جنگ ما به
 خرمشهر آمدیم. بنده ۱۴ روز در خرمشهر بودم که بعد
 از ۱۸ روز، شهر سقوط کرد و خود من روی «پل نو»

تنها: ما برای این چیزها نرفته بودیم. خدا نگذرد
 از کسانی که می‌گویند به جانباها و رزمنده‌ها یا
 بچه‌های مدافع حرم و... خانه داده‌اند. البته کاری با
 شهدایی مانند شهید حججی و دیگران ندارم، آنها
 بحثشان جداسست. ولی شما بروید ببینید به خانواده
 شهید عباس آبیاری خانه داده‌اند؟ پدرش با من دوست
 است و سرهنگ بازنشسته سپاه است. بروید در شهریار
 ببینید در کجا زندگی می‌کنند! کدام خانه؟ بروید ببینید
 که در یک آپارتمان ۵۰ متری اجاره‌ای زندگی می‌کنند
 یا خانه اهدایی؟ پسرش هم در خان طومان شهید شده
 و سرش را با ۲ تکه استخوان برای خانواده‌اش آوردند.
 بروید ببینید مسئولان بی‌لیاقت برای اینها چه کاری
 کرده‌اند؟ آیا می‌آیند یک بار به خانه‌شان فقط
 سر بزنند؟ فقط چهره‌های سیاسی عوام‌فریب برای
 اینکه حزب و نیرو جمع کنند به خانه او می‌آیند و
 فیلم می‌گیرند و می‌برند، دریغ از کوچکترین دلجویی
 از خانواده شهید! تا جایی که من می‌دانم فقط دو
 بار سردار حاج علی فضلی به ما گفت برویم خانه
 اصغر آبیاری و سری به آنها بزنیم و ایشان آمدند و
 دلجویی کردند، دیگر کسی نیامده است. حتی یک‌بار
 نمی‌روند حالشان را بپرسند، بعد بعضی‌ها می‌گویند
 این‌ها میلیاردی پول می‌گیرند! البته شاید پول را به
 اسم این‌ها می‌گیرند ولی به آنها نمی‌رسانند و خود
 مسئولان در جیب خودشان می‌گذارند! چه کسی
 می‌خواهد جواب جانبازان و خانواده شهید را بدهد؟ حرف
 ما با اینها همان حرف امام حسین (ع) است؛ دین که
 ندارید، لااقل آزاده باشید! تا کسی و کجا می‌خواهید با
 مردم و خون شهید بازی کنید؟

*** آقای افراسیابی، شما چطور به این وادی
 کشیده شدید و انگیزه شما از ورود به این
 مبارزه چه بود؟**

احمد افراسیابی: من متولد ۱۳۴۲/۳/۱۴ هستم، یعنی

* آقای پاسبانی شما چه انگیزه‌های داشتید و چه شد که به جبهه رفتید؟

سعید پاسبانی: تقریباً ما انگیزه‌های مشابه و یکسانی داریم. من هم احساس تکلیف می‌کردم که به سهم خودم جلوی دشمن و ورودش به خاک کشورم را بگیرم. اما آنچه در اینجا باید روی آن تأکید داشت فراگیر بودن روحیه ایثار و فداکاری و آرمانخواهی در آن زمان بود که امروز به شدت از بین رفته است. البته در همان زمان هم سواستفاده و سودجویی و منفعت‌طلبی و... وجود داشت و حتی در جبهه‌ها هم آدم‌هایی بودند که برای منفعت و سودجویی آمده بودند و موقعیت سواستفاده می‌کردند؛ ولی واقعا تعداد اینها خیلی کم بود و می‌توانم بگویم که یک درصد از مردم و مسئولان اینطور بودند. ولی الان به نظر می‌رسد برعکس شده و تنها یک درصد از مردم و مسئولان انسانهای اخلاقی و آرمانخواه و ایثارگری هستند.

* یعنی ما با یک چرخش مواجه شده‌ایم و ارزشهای اخلاقی و فرهنگی حاکم بر آن دوره جای خود را به ضدارزشها داده‌اند و ما با فراگیری چیزی روبرو هستیم که در آن زمان کاملاً ضدارزش بود؟

پاسبانی: یکی از عمده‌ترین چیزهایی که مرا آزار می‌دهد همین است. در محله‌مان چندین نفر را سراغ دارم که اصلاً سشنان به جنگ رفتن نمی‌خورد، ولی کارت جانبازی دارند! جالب این است که آنها به راحتی می‌توانند چنین کاری را بگیرند؛ برای این آدمها هم عموماً جانبازی شیمیایی رد می‌کنند. یعنی هم پرونده اعزام به جبهه و گزارش صورت سانحه، هم پرونده بستری شدن در بیمارستان و هم نامه کمیسیون و درصد جانبازی و... را به طور کامل می‌سازند و می‌شوند جانباز! با همه این مدرک‌سازی‌ها هم اگر شما بخواهیم برویم ته این را در بیاریم و اثبات کنید دروغ است، نمی‌توانید! چون همه مدارک را به طور کامل دارند. این سواستفاده‌ها در همه عرصه‌ها هم وجود دارد. بگذارید یک خاطره از برادر خودم برایتان بگویم؛ برادر من چها تا از انگلستان دستش زیر پرس مانده و قطع شده است؛ حدود ۱۵، ۱۶ سال پیش که برادرم عضو بسیج بود به او گفته بودند که ۸۵۰ هزار تومان به ما بده ما برایت ۳۵٪ جانبازی می‌زنیم با همه مدارکش! برادرم هم گفته بود نمی‌خواهم و برای همین موضوع هم دیگر بسیج نرفت.

یک نمونه دیگر هم برای شما بگویم؛ ۲ سال پیش در یکی از بانک‌های اینجا، شخصی وام می‌خواست و کارش به هر دلیلی پیش نرفته بود، دادوبیباد کرد و شیشه باجه بانک را شکست و به رئیس و کارکنان بانک فحش داد. وقتی هم خواسته بودند با اون برخورد کنند، گفته بود من جانباز ۷۰٪ هستم و کارت قرمز دارم و... . بعد از کلی دادوبیباد و درگیری وقتی می‌آیند کارش را راه بیندازند، به سراغ مدارکش می‌روند می‌بینند متولد سال ۶۷ است!

خلاصه اینکه ما در شرایطی هستیم که خیلی سواستفاده‌ها صورت می‌گیرد و همه اینها هم به عنوان زنگ‌بازی توجیه می‌شود و ارزش تلقی می‌گردد. مسئول و غیرمسئول هم ندارد. یکی از دوستان ما می‌گفت دزدی را گرفتیم و دنبالش کردیم و آمدیم او را بزنیم، در حال فرار می‌گفت «نزنید، نزنید، من از بالا تا

را گذاشتیم و رفتیم. رفتیم در یک تنگه مخفی شدید و داشتیم نگاه می‌کردیم که سرنوشت این پسر چه می‌شود؛ پدر داشت نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد و سر پسر را جلوی چشمان پدرش بریدند! مگر داعش امروز غیر از این است؟ هیچ‌وقت این موارد از جنگ را نشان ندادند و نگفتند؛ هیچ‌وقت نشان ندادند و نگفتند که در منطقه بستان چند نفر را سر بریدند!

زمانی که ما از سوسنگرد به هویزه آمدیم، درست همان زمانی بود که به ۲۰ دختر تجاوز کرده بودند، بعد آنها را تا گردن در خاک کرده و کشته بودند؛ در دهان بعضی‌هایشان مین گوشت‌کوبی فرو کرده بودند، در دهان برخی نارنجک گذاشته بودند و... ما مقابل چنین دشمنی ایستادیم. غیرت و عقیده و آرمانهای ما قبول نمی‌کرد بمانیم. اما الان به جوانی بگویید آن موقع روی ایمان و عقیده بود، او حرف آدم را نمی‌فهمد! اصلاً گور پدر شاه، گور پدر پهلوی و دار و دسته‌اش! اما آقایان باید بگویند چه شد که امروز جوانان ما به این مرحله

سالها از آن دوران گذشته و پسر دانشجوی دوره لیسانس و دختر م هم فوق لیسانس است؛ امروز وضعیت جامعه را می‌بینند و از من می‌پرسند «برای چه به جبهه رفتید؟!» نه تنها اینها بسیاری از جوانان دیگری هم که با من مواجه می‌شوند همین سوالات را از ما می‌پرسند. من می‌دانم که در آن دوران حق با ما بود و می‌دانم حق بودم که به جبهه بروم و به همین خاطر رفتیم، ولی امروز نمی‌توانم پاسخ اینها را بدهم!

رسیده‌اند و چرا با همه خیانت‌های شاه و پهلوی، جوانان عقیده و آرمان و ایمانشان را حفظ کرده بودند؟! ما رفتیم جنگ و برگشتیم و حتی یک وجب خاک را هم به دشمن ندادیم. خاک کشور را تحویل آقایان دادیم، آقایان چه بلایی سر آن آوردند؟! احمد افراسیابی جانباز است؛ باشد؛ سعید پاسبانی جانباز است؛ باشد؛ محمود تنها جانباز است؛ باشد! اصلاً همه جانبازها و ایثارگران را ببرید و در دریا بریزید تا نه ما شما را اذیت کنیم، نه شما ما را اذیت کنید. ولی با جوان من و بچه‌های اینها می‌خواهید چه کنید؟ الان جوان من می‌گوید برای چه به جنگ رفتی؟ اگر بخواهم به او بگویم که اگر ما نمی‌رفتیم، عراق مثل داعش می‌آمد به ناموست تجاوز می‌کردند و خاک و مالت را می‌برد و... قبول نمی‌کنند! می‌گویند شما به جبهه رفتی و جنگیدی، سردار فلانی هم رفت و جنگید، چرا الان او بهترین خانه و ماشین و پست و مقام و... را دارد ولی تو مستأجری؟! می‌گویم به او امتیاز دادند؛ یا بگویم دزدی و اختلاس کردند؛ چه بگویم؟! آقایان مسئولی که عموماًشان در جبهه با ما بودند و الان وکیل و وزیر و رئیس جمهور شدند، چرا حالا انقدر اخلاقتان فرق کرد؟ آن آقای وزیر نفتی که فرمانده لشکر بود، چطور اخلاقتش تا این حد تفاوت پیدا کرد؟ آقای فلان روحانی که قبلاً با ما جبهه بود و برگشت، چطور اخلاقتش فرق کرده است؟ مگر بچه‌های این آب و خاک در بغل اینها شهید و پرپر نشدند؟ مگر بچه‌ها جلوی اینها به طور داوطلب به میدان مین نرفتند و کشته نشدند؟ مگر خودتان ندیدید که داوطلبانه روی مین می‌خوابیدند تا دیگر بچه‌ها از روی آن‌ها رد شوند و عملیات کنند؟ پس چرا آمدید اینجا اخلاقتان به کل عوض شد؟ پول و زندگی مرفه و پست و مقام را دیده‌اید؟

زمانی که از جنگ برگشتم ۲۶ سال داشتم و با بدن پاره‌پاره از تیر و ترکش، با جانبازی، بدن شیمیایی شده و موج گرفته و... برگشتم. ۲ تا هم بچه کوچک داشتم، چون سال ۶۳ ازدواج کرده بودم. با اینکه ازدواج کرده بودم و بچه داشتم، وقتی حضرت امام(ره) فرمودند رفتن به جبهه واجب کفایی است، ما آن را برای خودمان واجب عینی می‌دانستیم. جنگ کلاسیک را یاد گرفته بودیم و در جبهه هم در سطح خودمان مسئولیت گرفته بودیم و می‌رفتیم و تنور جنگ را داغ نگه می‌داشتیم که خدای نکرده دشمن وارد کشورمان نشود.

حالا سالها از آن دوران گذشته و پسر دانشجوی دوره لیسانس و دختر هم فوق لیسانس است؛ امروز وضعیت جامعه را می‌بینند و از من می‌پرسند «برای چه به جبهه رفتید؟!» نه تنها اینها بسیاری از جوانان دیگری هم که با من مواجه می‌شوند همین سوالات را از ما می‌پرسند. من می‌دانم که در آن دوران حق با ما بود و می‌دانم حق بودم که به جبهه بروم و به همین خاطر

رفتیم، ولی امروز نمی‌توانم پاسخ اینها را بدهم؛ برخی از مسئولین ما بلایی به سر این جوانان آورده‌اند که من امروز نمیتوانم حتی از عملکرد خود در آن دوران دفاع کنم؛ برخی از اینها جوانان را به خاک سیاه نشانده‌اند. همین امروز جوان من بیکار در خانه افتاده است. مگر جوانان ما چه از این مسئولان می‌خواستند؟

می‌گویند عصر، عصر اطلاعات و اینترنت و... است؛ آن موقع چنین چیزهایی نبود و ما با تلفن دوزاری کارمان را راه می‌انداختیم. الان اطلاعات و آگاهی جوانان بالاتر رفته و فرهنگ آنها نسبت به فرهنگی که در جوانی ما حاکم بود خیلی تفاوت پیدا کرده است. اینها خیلی چیزها را درک می‌کنند که ما آن زمان حتی به مخیله‌مان هم خطور نمی‌کرد. ما آن موقع روی عقیده و ایمانمان بلند شدیم به جبهه رفتیم و جنگیدیم تا ناموسمان و شرف و اعتقادمان در خطر قرار نگیرد، ولی حالا وضعیتی را می‌بینیم که خودش در حال از بین بردن همان چیزهایی است که ما به خاطرشان می‌جنگیدیم.

ما در آن جنگ همان چیزهایی را دیدیم که بخشی از آن را داعشی‌ها امروز بر سر مردان و زنان همسایه ما آوردند. در آن شرایط درست‌ترین کار ممکن همین بود که ما به جبهه برویم و جلوی دشمن را بگیریم. ولی آیا باید نتیجه آن مجاهدتها این می‌شد که امروز می‌بینیم؟ مجاهدتهایی که حتی به زبان آوردن آنها دشوار است و خیلی‌ها امروز حتی باورشان نمی‌شود. جلوی خود من، در یک شناسایی، پدر و پسر با هم در جبهه بودند، من و چند نفر دیگر هم بودیم؛ پسر پایش روی مین منور رفت و نمی‌توانستیم او را بیابیم، اگر حرکت می‌کرد ما لو می‌رفتیم و متوجه می‌شدند برای عملیات به شناسایی آمده‌ایم. اگر دشمن ما را می‌گرفت، آنقدر ما را شکنجه می‌دادند تا همه چیز را لو بدهیم. مانده بودیم چه کنیم، پدر گفت «برویم، من پسر نمی‌خواهم!» ما را مجبور کرد برویم؛ پسر



پایین بدنم بخیه و ترکش است و جانباز هستم!» دوستم می گفت جرأت نکردیم بزنیمش، رهایش کردیم برو. امروز وضع طوری شده که این جانبازی برای مردم و مسئولان خلاف کار و اختلاسگر و ... تبدیل به سپر شده است. مثل یک کارت شناسایی جعلی که با داشتن آن می توانید خیلی کارها انجام دهید. همین چیزها باعث شده که خود من و بسیاری دیگر از جانبازان جانبازی خودمان را پنهان کنیم. مثلاً اگر یکجا اگر بخواهند مرا تفتیش کنند و کارت ما را ببینند، من کارت جانبازی را نشان نمی دهم، و وقتی می پرسند چشمت چه شده، می گویم در تصادف این طوری شده ام. امروز جانباز و خانواده شهید و ایثارگر بدنام شده است، چرا؟ چون با نام اینها خیلی سواستفاده ها کرده اند و می کنند. در زمان جنگ هم بچه ها جراحت ها و جانبازی شان را مخفی می کردند، اما نه به خاطر بدنام شدن نام جانباز، بلکه از روی اخلاص! در آن زمان هر کس کاری هم برای مردم و مملکت و دین انجام می داد می گفت من کاری نکردم. همایش کار خدا بوده! یعنی هیچ کس منفعت شخصی خود را طلب نمی کرد.

تنها: به عبارت دیگر مسئله این نیست که در آن زمان کسی منفعت طلب نبود، مسئله این است که شکل منفعت طلبی و منافع در آن زمان با امروز خیلی فرق داشت. معامله آنها با خدا بود و با زمان حاضر فرق می کرد. الان ۲ سال است که بچه من با من قهر است و می گوید تو که به خاطر سابقه جبهه می توانستی من را از خدمت سربازی معاف کنی، چرا نکردی؟ من گفتم من جبهه نرفتم که تو را معاف کنم. البته قانونا و شرعا هم ایرادی نداشت اگر

معافش می کردم، ولی هیچ وقت این کار را نمی کنم. چون نمی خواهم معامله کنم و اگر برای خدا رفتم، خدا خودش بخواهد می دهد، بخواهد می گیرد. این قانونهای سهمیه و بده و بستانی با ایثارگران و جانبازان را هم قبول ندارم. در آن زمان منافع را اینگونه می دیدند، یعنی نگاه اخروی داشتند، نه منافع ۵۰ سال عمر و این دنیایشان را.

پاسبانی: بگذارید باز خاطره ای را برای شما بگویم. در بجنوبچه رقابت های یکی از دوره های ریاست جمهوری که یکی از فرماندهان برجسته جنگ هم برای ریاست جمهوری کاندید شده بود، من از بیرون آمدم خانه و همسر و بچه هایم در خانه نبودند. دیدم یک نامه شکل

وضع طوری شده که جانبازی برای مردم و مسئولان خلاف کار و اختلاسگر و ... تبدیل به سپر شده است. مثل یک کارت شناسایی جعلی که با داشتن آن می توانید خیلی کارها انجام دهید. همین چیزها باعث شده که خود من و بسیاری دیگر از جانبازان جانبازی خودمان را پنهان کنیم. مثلاً اگر یکجا اگر بخواهند مرا تفتیش کنند و کارت ما را ببینند، من کارت جانبازی را نشان نمی دهم، و وقتی می پرسند چشمت چه شده، می گویم در تصادف این طوری شده ام!

و بلندبالا برایم آمدم است. نامه ای بود مثل نامه های جبهه، هنوز هم آن را نگه داشته ام. ۴، ۵ صفحه سلام و صلوات نوشته بود و بعد هم قید کرده بود که این فلان کارها باید برای قشر فرهنگی جانباز انجام شود (چون من بعد از جنگ در آموزش و پرورش خدمت می کردم)؛ مواردی مانند ایجاد مسکن، تسهیل خرید خودرو، اشتغال و از این چیزها. در انتها هم نوشته بود که ان شاء الله در رفراندوم شرکت خواهیم کرد و به اصلاح رأی می دهیم! خود کلمه «رفراندوم» واژه لاتین است و الان اگر ما چنین کلمه ای را به کار می بردیم، ما را می کوبیدند! زیرش هم یک امضای اسکن شده داشت و نوشته بود «از اینکه وقت نکردم امضای زنده بزدم، پوزش می طلبم: فلانی!»

به شما بگویم که من فکر نمی کنم در زمان جنگ هیچ فرمانده لشکر یا مقام بالاتری بوده باشد که به خاطر مجاهدت هایش دو خط تقدیرنامه از این آقا داشته باشد، اما الان چه شده است که این آقا برای من زرمند آن زمان چنین نامه بلندبالایی می فرستد؟! چه شده است که ما تا این حد تغییر کرده ایم؟! تازه این را در نظر بگیرید که بعد از اتمام جنگ، سال های سال گذشته است و من از آن موقع تا آن زمانی که نامه به در خانه ما ارسال شده بود، ۳ تا خانه عوض کرده بودم! سوال اینجاست که این فرمانده جنگ که هیچ شناختی از من نداشته است، چطور مرا و آدرس خانم را پیدا کرده و می داند من یک جانباز فرهنگی هستم؟

*** تسلط فضای محافظه کارانه و منفعت طلبانه کنونی به نوعی باعث ناامیدی بسیاری از چهره های جوان انقلابی شده است؛ کسانی**

که همواره تلاششان این است همان آرمانهایی که شما برایش جنگیدید باقی و مسلط باشد ولی متأسفانه وضعیت کنونی آنها را سردرگم و متفعل کرده است. سوال این است که در شرایط کنونی انقلابی بودن و انقلابی ماندن چگونه امکان پذیر است و برای بهبود این وضعیت باید چه کرد؟ به عبارت دیگر چه راهی برای رهایی از این وضعیت به آنها پیشنهاد می کنید؟

پاسبانی: به نظر من راه نجات ایجاد یک فضای انتقادی از دولتمردان و مسئولانی است که کج روی کرده و می کنند و عوامل اصلی این وضعیت بوده اند. البته من معتقدم که سیاست این ها بلندمدت بوده و صرفاً به امروز و دیروز بر نمی گردد. اگر یادتان باشد بعد از جنگ، تصویب چند قانون در کشور ما باعث شد ضربه اساسی به مردم و آرمانهای انقلاب وارد شود. برخی از این قوانین و سیاستها و تصمیمهای دولتمردان مانند این بود که یک ساختمان چندین طبقه را یک دفعه با توپ در هم بکوبی! همینها بود که باعث شد بسیاری از جوانان مومن و انقلابیها کم کم امیدهایشان را از دست بدهند و از همه چیز کناره گیری کنند. گذشته از آن قوانین سیاست گذارها، فساد رواج پیدا کرد و گناه در جامعه عادی شد. اعتیاد و بسیاری از آسیبهای اجتماعی در جامعه زیاد شد و در نتیجه آرمانها و ارزشها از بین رفت. به همین دلیل من معتقدم که باید به انتقاد از وضعیت موجود پرداخت و کج رویها را اصلاح کرد. به نظر من تنها راه نجات و کار انقلابی ممکن در شرایط حاضر همین است.

همه ما در هر شرایط و موقعیتی که هستیم باید به این کار اهتمام داشته باشیم. باید تبلیغ کنیم و رسالت انسانی و اخلاقی و دینی را تبلیغ کنیم. مثلاً در هیئتها، با سخنرانی و کار رسانه ای؛ در محل کار و محل ورزش و تحصیل و در خانه و محله و... این کار را انجام دهیم و آگاهی بخشی کنیم. همین آرمانها و ارزشهایی که پدران شهید یا برادران جانباز و ایثارگران برایشان ایثارگری کردند را بگوییم و فریاد بزنیم. هیچ کس نباید تنها به خودش اکتفا کند، اگر یک نفریم باید بشویم ۱۰ نفر، بعد ۱۰۰ نفر و ۲۰۰ نفر تا اینکه فراگیر شود. وقتی فراگیر شود، من جانباز که از این خانه پیام را به کوچه می گذارم، دیگر مردم به من چپ چپ نگاه نمی کنند، دیگر خانواده شهید غریبه نمی شوند، ایثارگران منزوی نمی شوند. دیگر کسی با اینها به زور سلام و علیک نمی کند، یا در دلشان به ما فحش نمی دهند و نمی گویند اینها چایپنند و بردند و خوردند!

این جوانان انقلابی و آرمانخواه باید به بطن مردم وارد شوند و فاصله شان با مردم را کم کنند، کسی که تکروی کند و تنهایی جلو برود نه تنها نمی تواند کاری را از پیش ببرد، بلکه کلی هم برچسب و انگ به او می چسبانند.

***آقای افراسیابی راهی که باید از آن جلو برویم و آرمانخواهی را در برابر منفعت خواهی و محافظه کاری زنده کنیم از نظر شما چیست؟**

افراسیابی: من معتقدم جوانان امروز هم مثل جوانان گذشته هستند و هیچ فرقی نمی کند، چیزی که عوض شده فرهنگ ما است. ایرانیان آدمهای باغیرت

و باشرقی هستند و همین امروز هم اگر خدای نکرده، جنگی صورت بگیرد و دشمن به ما حمله کند، همین جوانان جلوی دشمن خواهند ایستاد. حتی در همین جبهه از اقلیتهای دینی و مذهبی هم به عنوان سرباز و حتی بسیجی به جبهه می آمدند و از کشورشان دفاع می کردند و ما کلی شهید از همین اقلیتها داریم. مسئله این است که امروز فرهنگ آن دوران از دست رفته است و مسئله کار و تلاش کردن برای احیای همان فرهنگ است. جوانان ما الحمدلله هم سواد دارند و هم هوش و ذکاوت و اطلاعات وسیع. اما باید بدانند جنگ امروز دیگر جنگ خمپاره و آر پی جی و تیر و تفنگ نیست. یک جنگ فرهنگی و اقتصادی است. کاری که باید انجام دهند این است که نگذارند خون آن شهدا پامال شود، باید از این خون حراست و حفاظت کنند و حرمت آن را نگه دارند. چون ما هر پیشرفتی هم تا امروز کرده ایم پایه آن در همان سنگرهایی بوده که آن شهدا ایجاد کردند و خونشان را برایش دادند. بر این مبنا پیام من به جوانان امروز این است که اگر به این یقین رسیدند که صد در صد برخی مسئولان راه ناصواب می روند و منفعت طلبی و جاه طلبی و بی قانونی و بی اخلاقی و خیانت می کنند، یا وضعیت به گونه ای شده است که غارت بیت المال

راه نجات ایجاد یک فضای انتقادی از دولتمردان و مسئولانی است که کج روی کرده و می کنند و عاملان اصلی این وضعیت بوده اند. البته من معتقدم که سیاست این ها بلندمدت بوده و صرفاً به امروز و دیروز بر نمی گردد. اگر یادتان باشد بعد از جنگ، تصویب چند قانون در کشور ما باعث شد ضربه اساسی به مردم و آرمانهای انقلاب وارد شود

عادی شده و اختلاسگران هر کاری می خواهند می کنند، شما باید ثابت قدم باشید و در برابر اینها عکس العمل نشان دهید. این تداوم راه همان شهدا است. ما خدا و قرآن خدا و پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و خاک کشور و شرف و ناموسمان را داریم و نه آن زمان و نه حالا به خاطر این آقایان و شخص ننگیدیم و نمی جنگیم؛ بلکه ما برای آرمانهای خود و همان چیزهایی که ذکر کردم جنگیدیم و می جنگیم.

الحمدلله الان آرمانهای و ارزشهای ما هست و حفظ شده است، چیزی که تغییر کرده برخی از شخصیتها و یک فرهنگ بود که آن زمان حاکم بود ولی الان نیست. شهید باکری درست فرموده بودند که برخیها بعد از جنگ تغییر می کنند، ولی من وقتی به این وضعیت نگاه می کنم می بینم که درصد مسئولانی که تغییر کرده اند و اخلاقتان فرق کرده، چیزی در حد هزار درصد است، اما درصد رزمندگانی که تغییر کردند شاید چیزی در حد ۱۰ درصد باشد، تازه اینها هم کسانی هستند که به نوعی مسئولیت گرفتند! من اینجا اعلام می کنم که ما که در رده پایین بودیم و یک رزمنده معمولی بیشتر نبودیم و تا آخرین روز جنگ هم ایستادیم و جنگیدیم، همانی هستیم که بودیم، ولی الان نگاه می کنم که پسر من با پسر فلان مسئول چه

فرقی می کند؟ او آقازاده است و پسر من نه؟ آیا غیر از این است که تمام منابع این کشور اعم از نفت، و معادن و کانیها و سرمایهها و امکانات و... برای همه است و باید به طور برابر به همه تعلق بگیرد؟ آیا غیر از این است که الان متأسفانه اینها برای یک عده خاصی است و برای همه نیست؟ در این شرایط من تنها کاری که می توانم بکنم این است به جوانم بگویم که این کارهایی که اینها می کنند بر طبق قرآن و دین و اسلام غلط است، دزدی است و تو سعی کن دین، فرهنگ و ناموست را حفظ کنی و بقیه را دست خدا بسپاری!

ولی به طور کلی من معتقدم که نسل آینده ما نسل خوبی است و جوانان ما خیلی باغیرت و باشرف هستند. متأسفانه دولتمردان ما نتوانسته اند فرهنگی را حاکم کنند تا این جوانان را حفظ کنند. ما هم کاری از دستمان بر نمی آید تا بیاییم حرفی بزنیم دهان ما را می بندند در کشوری که در مجلس شورای اسلامی اش که یکی از قوای اصلی نظام است، تا نماینده اش از وزیر امتیاز نگیرد، کاری برای مردم انجام نمی دهد. از ما چه کاری برمی آید؟

بنابراین من به جوانان می گویم که احمد افراسیابی، ملقب به «احمد آر پی جی» که یک جوان ۱۸ ساله بود و وارد جنگ شد و ۲۶ ساله بود که برگشت و همین امروز هم خودش را مخلص همه شما می داند، از صمیم قلب اعلام می کنم که ما حق بودیم و رفتیم جبهه و برای آینده شما جنگیدیم که خاکی باشد که در آن زندگی آرامی داشته باشید. به والله قسم آن زمانی که ما رفتیم و در بیابانها بر علیه دشمن جنگیدیم، ما هم برای خودمان عشق و دلبستگی و جوانی داشتیم، اما همه را رها کردیم که دین، خاک، ملت و جوانانمان را حفظ کنیم و حالا نوبت شماست که به حفظ این آرمانها بپردازید.

***آقای تنها، نظر شما درباره اینکه در شرایط امروز جوانان آرمانخواه باید چگونه باشند، چیست؟**

تنها: این بحث، بحث خیلی گسترده ای است و با ۱۰ دقیقه صحبت من و احمد و سعید نمی شود به نتیجه دقیقی رسید، ولی با این حال من فکر می کنم که در شرایط بحران، مانند شرایط جنگ، خیلی چیزها مشخص می شود. یکی از حرفهایی که من با رفقایم زده ام این بود که اگر در شرایط امروز جنگ دیگری شکل بگیرد خیلی چیزها هم مشخص می شود و هم درست می شود! با همه نفرت و تنفری که من از جنگ دارم و هیچ دوست ندارم دوباره در شرایط جنگ قرار بگیریم، ولی مطمئنم اگر فرضاً جنگی صورت بگیرد خیلی از مشکلات ما درست می شود! به قول شهید چمران وقتی شیپور جنگ به صدا درآید، مرد و نامرد مشخص می شوند.

وقتی جنگ شود خواهیم دید که آیا باز همین چیل چلاقهای باقی مانده از جنگ تحمیلی، دوباره به میدان می روند یا «ژن خوب» ها و «نجومی بگیر» ها و آقازادهها و سرمایه دارهای دولتی و...! همینها که امروز داد می زنند و اعتراض می کنند و در عوض به آنها می گویند از مسیر منحرف شده و ریزش بوده و ضد انقلاب شده اند و... می روند جلوی دشمن را می گیرند یا این آقایانی که متظاهرانه و ریاکارانه دم از ولایت و انقلاب

هم انجام می‌دهیم. ولی ما مگر چند نفریم و صدای ما به کجا می‌رسد این نیست که شما فکر کنید بچه‌های مخلص جنگ که حالا من خودم را قاطی آنها کرده‌ام و الا وصله ناجوری برای آنها هستند، بی‌خیال در خانه خود نشسته باشند و کاری نکنند. اتفاقاً خیلی محکم ایستاده‌اند.

مسئله در شرایط امروز این است که همه چیز شده «ادا» و «نمایش»! و مسئولان به جای اینکه به عمل رو بیاورند و کار مردم را انجام دهند، ادا در می‌آورند؛ مردم و جوانان ما از ادا خسته شده‌اند! در همین شرایط دزدان امروز هم با دزدان دیروز خیلی فرق دارند؛ دزدان امروز خیلی شیک و مجلسی شده‌اند

حالا در این فضا برخی‌ها می‌نشینند، منفعت‌ها را حساب می‌کنند. مثلاً «محمود تنها» می‌گوید الان بیست و چند سال است جنگ تمام شده، همه بردند و خوردند، من باید بروم مسافر کشی کنم؟ بابا رها کن، تو هم سرت را دولا کن و دنبال سود خودت باش. آرام آرام این مسئله فراگیر می‌شود. شرایط هم به گونه‌ای است که روز به روز نیازهای بیشتری را در زندگی‌ها ایجاد می‌کنند و پدر خانواده باید جوابگوی نیازهای روز خانواده باشد و سرش گرم زندگی و دنیا می‌شود.

افراسیابی: به نظر من بیشتر از محافظه‌کاری، «سرخورده» شده‌اند.

تنها: دقیقاً، خود من هم سرخورده هستم. البته دقیقش این است که بگوییم «سرخورده‌مان کردند!» ما خودمان سرخورده نشدیم، ما را سرخورده کردند.

چطور شما را سرخورده کردند؟

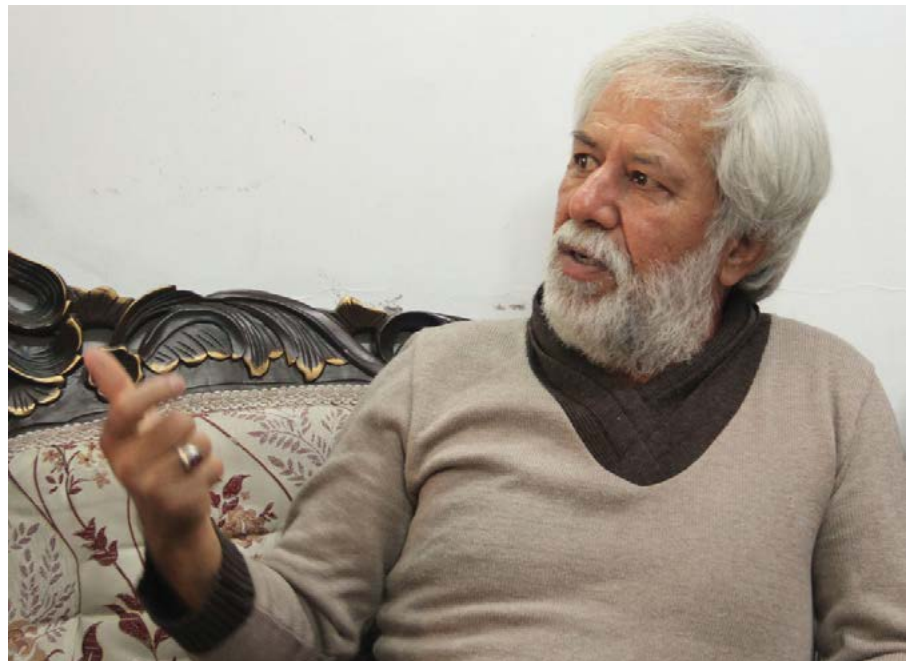
تنها: بسترها را از ما گرفتند و دست ما را بستند؛ جوری عمل کردند که نتوانستیم از عملکرد خودشان و خودمان دفاع کنیم. ما به امید در آن دوران رفتیم و جنگیدیم که جامعه‌مان را خودمان بر مبنای آرمانها و ارزش‌های دینی‌مان بسازیم. ولی هر چه جلو آمدیم از آن آرمانها و ارزش‌ها دورتر شدیم و این‌ها امید ما را از بین برد و ما را سرخورده کرد.

از طرف دیگر، سواستفاده‌ها و منفعت‌طلبی‌ها و ریاکاری‌های خودی‌های ما را سرخورده کرد. کسانی که به نان و نوایی رسیدند و با عملکردهای بدشان ما را ناامید و سرخورده کردند. در این فضا هم هر کسی حرفی زد و انتقادی کرد به او انگ زدند و گفتند فلانی ضد جنگ و ضد انقلاب و ضد ولایت فقیه شده است. مگر ما چه گفتیم؟ از چیزی غیر از همان ارزش‌های اوایل انقلاب و زمان جنگ حرف زدیم؟ به ما می‌گویند ضد ولایت فقیه، مگر رهبری خودشان نفروموند که در عدالت کارمان می‌لنگد؟ ما غیر این این را گفته‌ایم؟ یعنی ما که بچه‌های جنگ هستیم، مخالف رهبری هستیم؟ این یاهوها چیست درباره ما

جنگ بود، دیگران هم فرمانده بودند و بسیاری از آنها وضعیتشان برای مردم مشخص است. از بحث دور نشوم، من کلاً روابط عمومی خوبی دارم و با مردم می‌جوشم و این طرف و آن طرف می‌روم و گاهی خاطرات جنگ را به مردم می‌گوییم؛ در برخوردها متوجه می‌شوم که برای مردم حساب بچه‌های جنگ از حساب بسیاری از آقایان جداست؛ یعنی با هر کسی صحبت می‌کنم نگاهش این است حکم بچه‌های خالص جنگ فرق می‌کند! مردم این تفاوت‌ها را می‌بینند و می‌دانند که ما هم همه تلاشمان این است که بگوییم قصه این نیست و ما نباید بگوییم همه رزمندگان و خانواده شهدا و جانبازها و... سواستفاده‌گری کرده‌اند و خورده‌اند و برده‌اند! اتفاقاً امروز جهاد ما همچنان ادامه دارد و همین است که جلوی رزمندگان سابقمان که از قبل جبهه رفتن و جنگیدن دارند سواستفاده می‌کنند و رانت‌خواری می‌کنند، بگیریم و ما هم در حد خودمان داریم این کار را می‌کنیم.

و دین می‌زند ولی در واقع دارند جیب خودشان را پر می‌کنند و تیشه به ریشه انقلاب می‌زنند؟! احمد جان درست می‌گوید کاری از ما ساخته نیست، اگر ساخته بود بسیاری از این آقایان و آقازاده‌ها و دزدان و ریارکاران را خفه می‌کردم، ولی متأسفانه دستمان به جایی نمی‌رسد، اما حرفم را می‌زنم و آخرش هم سرم را با همین حرف‌ها به باد می‌دهم!

مسئله در شرایط امروز این است که همه چیز شده «ادا» و «نمایش»! و مسئولان به جای اینکه به عمل رو بیاورند و کار مردم را انجام دهند، ادا در می‌آورند؛ مردم و جوانان ما از ادا خسته شده‌اند! در همین شرایط دزدان امروز هم با دزدان دیروز خیلی فرق دارند؛ دزدان امروز خیلی شیک و مجلسی شده‌اند؛ قبلاً بارها این را گفته‌ام که امروز دزدها کامپیوتری شده‌اند، با رسانه و کامپیوتر و جذابیت‌های کاذب دین شما را می‌دزدند. حتی حاضرند شرف خودشان را بدهند تا جوانان را به طرف خود بکشند، در گذشته دزدان شرافت بیشتری



***در پایان دوست دارم به این موضوع هم اشاره کنیم که به نظر می‌رسد بسیاری از این‌ها گران آن دوران متأسفانه منفعل شده‌اند. البته به شخصه به آنها حق می‌دهم که ناامید و منفعل شده باشند، لااقل آنها کار خودشان را کرده‌اند و ما دیگر نباید طلبی از آنها داشته باشیم؛ ولی فکر نمی‌کنید یک فضای منفعلانه و حتی در مواردی محافظه‌کارانه در بین شما و دوستانتان حاکم شده است که طبق آن برای تغییر در وضعیت موجود نمی‌اندیشید یا اقدامی نمی‌کنید؟ چون به نظر من شما جزوی از صاحبان این انقلاب هستید و اگر شما نخواهید وارد اصلاح‌گری این وضعیت بشوید، اساساً چه کسی باید این کار را بکند؟**

تنها: ما بی‌کار نشستیم و منفعل نیستیم، در حد خودمان داریم کارهایی می‌کنیم. دور هم جمع می‌شویم و بحث می‌کنیم و کارهای اجتماعی زیادی

داشتند، نمونه‌اش فضیل عیاض بود که یک جایی عنان خودش را گرفت و گفت از این جلوتر نمی‌روم؛ چون شرف داشت!

الآن وظیفه ما چیست؟ من نظرم این است که ما باید همدیگر را پیدا کنیم و در مرحله اول همدیگر را بفهمیم. یعنی مثلاً من که شصت سال دارم، خودم بر سرانم به جایگاه آدم چهل ساله و آن جوان آرمانخواهی هم که بیست ساله است خودش را بر سرانم به یک آدم چهل ساله و با هم تعامل و ارتباط و گفت‌وگو داشته باشیم. همدیگر را بفهمیم و بتوانیم با کمک هم وضعیت را درست کنیم. چون خیلی‌ها دارند تلاش می‌کنند ما را از مردم جدا کنند. البته بخشی از این جدایی هم به برخی از چهره‌هایی که در جنگ بودند و الان بواسطه آن حضورشان به نان و نوا و پست و مقامی رسیده‌اند برمی‌گردد. اما مثلاً شما شخصی مانند حاج علی فضلی را در نظر بگیرید، فکر می‌کنید ایشان به چه نان و نوایی رسیده؟ یا مثلاً پسرش آقازاده است؟ پسرش یک کارواش دارد و کاملاً با کس شخصی و نان بازو پول در می‌آورد. ایشان یکی از فرماندهان برجسته



✽ آقای پاسبانی جمع بندی نهایی با شما؛ نظر شما درباره این سرخوردگی بچه های رزمنده و جانبازان چیست؟

حتی برای ادامه زندگی هم وجود ندارد. البته همانطور که قرآن هم تأیید می کند اکثر مردم درست فکر نمی کنند (اکثر هم لایعقلون!). مردم پیش خودشان می گویند که عامل این وضعیت دشوار و این بدبختی ها و ناهنجاریها ما بوده ایم کاش می توانستیم به اینها بگوییم اگر ناهنجاری، گرانی و اعتیاد در مملکت وجود دارد، ما نکرده ام، ما عاملش نبوده ام. ما فقط در جنگ شرکت داشتیم و سعی کردیم از آب و خاک و اعتقاداتمان دفاع کنیم. ما تصمیم گیرنده نبودیم و نیستیم؛ تصمیم گیرنده ها اشخاص دیگری هستند. نمی دانم چرا باید این طور باشد که آدمهایی مانند ما انگشت نما شویم، همسایه های ما تا دو، سه سال پیش نمی دانستند من جانبازم، آن زمان که تازه فهمیده بودند من جانبازم، تا حدود یک ماه همسرم کلافه شده بود؛ تا پیش از آن خانه بیرون می گذاشت، به او می گفتند شنیدیم نان شما در روغن است، چون شوهرت جانباز است! در حالی که من حتی ماشین هم ندارم و با وجود ۳ بچه فقط یک دوچرخه دارم! خانم را هم با ارث پدری خریدم، ولی مردم فکر می کنند چه خبر است.

ما در جامعه خیلی بد جلوه داده شدیم و مردم نگاه بدی به ما دارند! الان از مردم پرسید جانباز کیست؟ می گویند جانباز آدمی است که یا برای آرטיست بازی، یا کسب مقام و موقعیت و نفوذ به اداره یا سازمان خاصی رفته جبهه و ناخواسته مجروح شده و حالا آمده پول پارو می کند! فکر می کنند هر سال زمین و آپارتمان و خانه و ماشین و... به او می دهند و تازه مصرف مواد مخدر هم برایش آزاد است! می گویند جانباز کسی است که به هر کسی بخواهد زور می گوید و کارش را پیش می برد! کسی است که عوارض پرداخت نمی کند و از مالیات معاف است و هر وقت برود شهرداری کارش را زود راه می اندازند. فکر می کنند جانباز کسی است که ماهی ۱۰، ۲۰ میلیون حقوق می گیرد و هیچ مشکلی برای معیشتش ندارد! عامه مردم این طور فکر می کنند و اینگونه ما تبدیل شدیم به قشری که الان انگشت نما و «آدم بده» و دشمن مردم هستند؛ این بدترین چیزی بود که می شد بر سر ما بیاورند!

چرا باید اینطور باشد؟ دلایلش این است که می گویند اینها رفتند و نتیجه کارشان شد این وضعیتی که الان وجود دارد! بنابراین بدترین وضعیت برای ما این است که ما الان در این جامعه جایی نداریم؛ گاهی فکر می کنم یک جانباز در شرایط امروز از آدمی که ۲۰ سال در زندان حبس کشیده است هم بدنامتر است و به شکل بدتری در جامعه انگشت نما شده است.

پاسبانی: ما امروز در شرایطی زندگی می کنیم که عموم مسئولان و مردم کاسب و منفعت طلب شده اند. نمی خواهم بگویم در دوران جنگ چنین آدمهایی نبودند، قطعاً آن موقع هم عده ای بودند که می آمدند جبهه و سود خودشان را دنبال می کردند. ولی در آن زمان این روحیه تا این اندازه فراگیر و عمومی نبود. آن جمله شهید حمید باکری خیلی درست بود که فرمود عده ای به گذشته شان پشت می کنند. الان این اتفاق افتاده است و تنها بخش کمی از رزمنده ها به آن دوره و آرمانها پایبند مانده اند. اینها همان هایی هستند که به قول شهید باکری ممکن است از غصه دق کنند و بمیرند. شما بروید ببینید امروز از آن جمعیتی که در آن سالها رزمنده بودند چند نفرشان هستند که هنوز به آن کاری که کرده اند، ایمان داشته باشند؟ یعنی چند نفر هستند که به گذشته خودشان احترام بگذارند؟ اصلاً نمی خواهیم به شهدا و جانبازان و... احترام بگذارند، آیا به گذشته خودشان احترام می گذارند؟ این نشان می دهد که شرایط امروز خیلی متفاوت با آن زمان است. این همان سرخوردگی است.

امروز متأسفانه در شرایطی هستیم که بیش از ۹۰ درصد عامه مردم حتی انگیزه خود را برای زندگی گم کرده اند، چه برسد به اینکه خط فکری خاصی داشته باشند و بخواهند ارزش های خاصی را دنبال کنند. اگر بخواهم یک مورد را بگویم که از آن خیلی رنج می برم همین است که وضعیت مردم اینگونه شده و انگیزه های

می گویند و به ما انگ می چسبانند؟ بسیاری را حتی گرفتند و بازداشت کردند و تذکر دادند، و به جایش برسد ما را به غلط کردن هم می اندازند! این شرایط چطور ما را سرخورده نکند؟

افراسیابی: یکی دیگر از عوامل سرخوردگی مقایسه آن دوران و مسئولان آن با دوران حاضر است. یک روز در منطقه ما در قرارگاه تاکتیکی بودیم، چند نفر از فرماندهان لشکرها و تیپها بودند و ما هم به عنوان پیک آنجا بودیم. شهید «مهدی زین الدین» تازه رسیده بود و قرار بود درباره موضوعی جلسهای برگزار شود. آن روز استثناً دری به تخته خورده بود و برای ما چلو کباب آورده بودند. می خواهم این را بگویم که جوانها بدانند فرماندهان و مسئولان آن زمان چگونه بودند و چه خصوصیات اخلاقی ای داشتند. دور سفره نشسته بودیم که شهید مهدی زین الدین که فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) قم بود، وارد سنگر شد و دید ما سر سفره نشستیم و چلو کباب می خوریم. ما جمع تر نشستیم که او هم بیاید کنار سفره و غذا بخورد. هر چه تعارف و اصرار کردیم گفت من نمی خورم، دست شما درد نکند. گفتیم برای چه نمی خوری؟ گفت لشکر ما امروز عدس پلو دارد، من به عنوان فرمانده لشکر اگر چلو کباب بخورم، به آن ها خیانت کرده ام!

حالا شما می توانید فرمانده لشکر یا رئیسی را پیدا کنید که مانند نیروی معمولی اش یا کارمندان اداره اش این طور باشد؟ یعنی مثلاً او هم مانند زیردستش مستأجر باشد؟ و بدبختی بکشد؟ وقتی اینها را با هم مقایسه می کنیم سرخورده می شویم. چون رسم ما این نبود؛ قرار نبود وضعیت اینگونه شود. من معتقدم این آدمها که جای آن شهدا را گرفته اند و به خون شهدا خیانت می کنند ریشه شان خشکیده خواهد شد. همین م. ه. ز. د. ز و فلان و بهمان های زرد و اختلاسگر و سودجو که رسانه ها حتی اسمشان را به طور کامل نمی آورند، به سزای عملشان می رسند. اینها حتی از این زیاد و شمر و یزید هم بدترند که به خون مقدس شهدا خیانت کردند. ما اعتقاد داریم که خون می گیرد و ریشه اینها را از بن می زند. بعد از این و در آینده باز هم جوانان غیور و باشرف این سرزمین روی کار می آیند و اداره و توزیع عادلانه ثروت ملی را در دست می گیرند و باز آرمانها و عقیده های درست ما حاکم می شود. ان شاءالله بعد از چند وقت، همه چیز درست می شود.

بسترها را از ما گرفتند و دست ما را بستند؛ جوری عمل کردند که نتوانستیم از عملکرد خودشان و خودمان دفاع کنیم. ما به امیدی در آن دوران رقییم و جنگیدیم که جامعه مان را خودمان بر مبنای آرمانها و ارزش های دینی مان بسازیم. ولی هر چه جلو آمدیم از آن آرمانها و ارزش ها دور تر شدیم و اینها امید ما را از بین برد و ما را سرخورده کرد.

میزگرد فعالین رسانه:

۶۰ سال گذشت، عاقل تر شدیم یا محافظه کار تر؟ / اعتدال، تجسم محافظه کاری



«علیه محافظه کاری در سال چهلیم» عنوان پرونده‌ای است که به مناسبت چهل سالگی انقلاب اسلامی در قالب گفتگوها و گزارش‌های مختلفی پیگیری شده است. یکی از مهمترین ابعاد محافظه کاری در ساختارهای کشور ایران، عقب نشستن رسانه‌ها احتیاط‌های مصلحت‌سنجانه در مسئولین رسانه‌ها و خو کردن رسانه‌ها به شریای است که نهایتاً به تداوم وضع موجود می‌انجامد. این محافظه کاری و عقب ماندن رسانه‌ها از مطالبات مردم، به موازات تحولات تکنولوژیک رخ داده در سال‌های اخیر، دیگر تبدیل به یک امر آشکار و واضح شده است. در شریای که شبکه‌های اجتماعی چند دهه پیش‌تر از رسانه‌های رسمی مشغول بازتاب افکار عمومی روز و معاصر مردم ایران هستند؛ امروز دیگر صحبت از محافظه کاری رسانه‌های رسمی امری طبیعی شده به نظر می‌رسد. اما این اتفاق برای انقلابی با مختصات انقلاب ۵۷ ایران عقب‌نشینی آشکاری به حساب می‌آید. انقلابی که با آرمان‌های اصیل و والایی چون عدالت به پیروزی رسید و نظام سیاسی و رسانه‌ای ایران را زیر و بر کرد حالا در آستانه چهل سالگی از نفوذ محافظه کاران در رسانه‌های رسمی‌اش به شدت رنج می‌برد. فارغ از اینکه رسانه‌های ایرانی هم اینک در رقابت تنگناگی برای جذب مخاطب بیشتر به پدیده‌ای به نام «مطلب کلیک‌خور» برخورد دارند و این سد عظیم دسترسی

اگر عین ماجرای «برجام» در اوایل دهه ۶۰ اتفاق می‌افتاد، معلوم نبود که چه عکس‌العملی می‌دیدیم. نه «ما» به معنای مردم یا رسانه‌ها، کلاً همه این مملکت، اعم از نظام و مردم رفتار دیگری داشتند که به هیچ وجه نمی‌شد اسم محافظه کاری رویش گذاشت. اما امروز یک جور خردمندی در رفتارها دیده می‌شود و موافق، مخالف و هر کسی که صحبت می‌کند پایش روی زمین سفت است. این را من به فال نیک می‌گیرم و به نظرم اتفاق خوبی است

به حقیقت به تازگی آنقدری هولناک شده است که رسانه‌های انقلابی و متعلق به جریان‌های مذهبی نیز به شدت پشت آن گیر افتاده‌اند.

ابعاد مختلف محافظه کاری در رسانه‌های ایران در تازه‌ترین متن پرونده «علیه محافظه کاری در سال چهلیم» در میزگردی با حضور بیژن مقدم، مدیر مسئول «سایت الف»، سیدعلی میرفتاح، سردبیر روزنامه «اعتماد» و عبدالله عبداللهی سردبیر خبرگزاری «تسنیم» بررسی شده است.

مقدم سالها در روزنامه رسالت مشغول بوده است و بعد از آن چند سالی مدیرمسئولی روزنامه جام‌جم و سردبیری خبرگزاری فارس را تجربه می‌کند و هم اکنون جایگزین احمد توکلی در سایت الف شده است. نام سید علی میرفتاح اما بیش از همه با نشریه «مهر» مجله فرهنگی داغ و پرطرفداری که در سالهای پایانی دهه ۷۰ منتشر می‌شد به یاد حافظه روزنامه‌نگاری ایرانی

چقدر ساختاری که در ایران وجود دارد، این مسئله را به ما تحمیل می‌کند؟ و چه قدر آدم‌ها یا سوژه‌های موجود در این ساختار دغدغه‌های مردم‌داری و آرمان‌خواهی خود را از دست داده‌اند؟

بیژن مقدم: به نظر می‌رسد که باید ابتدا روی تعریفی مشخص از محافظه کاری به توافق برسیم. به این دلیل که تعریف خیلی متعددی از محافظه کاری بر اساس جغرافیا و حوزه مورد بحث وجود دارد. یعنی محافظه کاری مثلاً در آمریکا یک معنی و در فرانسه یک معنی دارد. در آمریکا ظاهرش «حزب محافظه کار» است. مشخصات و ایدئولوژی و هدفی مشخص هم دارد. در داخل کشور خودمان هم در حوزه سیاست و اجتماع، معانی محافظه کاری متفاوت است. مثلاً می‌توانیم محافظه کاری را به عنوان مصلحت‌اندیشی بدانیم و اگر قائل به این معنی باشیم، به یک رسانه ملاحظه‌کار، «مصلحت‌اندیش» می‌گوییم. یا اینکه محافظه کاری را در مقابل انقلابی‌گری بدانیم؛ یعنی می‌گویند این‌ها محافظه‌کارند و این‌ها در مقابلشان انقلابی هستند. چون برخی در تعریف محافظه کاری نوشته‌اند: آن کس که مدافع حفظ وضع موجود است و می‌خواهد وضع تغییر نکند و اساساً با هرگونه تحول دفعی انقلابی مخالف است. پس نقطه مخالف انقلابی‌گری می‌شود. برخی‌ها هم می‌گویند این‌ها مخالف انقلاب و مدافع وضع موجود هستند اما در حقیقت دنبال هرس کردن شاخ‌وبرگ‌های زائد هستند که در حقیقت یک‌جور اصلاحات می‌شود؛ یعنی باز محافظه کاری در اینجا طرفدار اصلاحات و مخالف انقلابی‌گری می‌شوند.

برخی مفهوم محافظه کاری را کاملاً مترادف با «تجرب» و «واپس‌گرایی» دانسته‌اند. برای همین گاهی که می‌خواهند جریان سنتی جامعه را بکوبند به آنها محافظه‌کار می‌گویند. برخی هم از منظر اقتصادی به

باقی مانده است. فتاح بعد از آن در مجلات و روزنامه‌های مختلفی از جمله «کرگدن» سردبیر بود تا اینکه چند ماه پیش سردبیر روزنامه «اعتماد» شد. عبدالله عبداللهی نیز روزنامه‌نگار جوانی است که دو سالی است سردبیری خبرگزاری تسنیم را بر عهده دارد و اتفاقاً این روزها با گفتگوهای تصویری‌اش با اصلاح‌طلبان برجسته در سطح رسانه‌ها مطرح شده است.

***ایده اصلی پرونده «علیه محافظه کاری در سال چهلیم» در واقع شناسایی موانع تحقق آرمان‌های اصلی انقلاب از جمله عدالت و آزادی است. به نظر می‌رسد که در آستانه چهل سالگی انقلاب باید در کمال تاسف اعلام کنیم که نفوذ محافظه کاری در ساختارهای نظام جمهوری اسلامی ایران از جمله رسانه‌های رسمی آنقدری افزایش پیدا کرده است که امروز مسئله اصلی رسانه‌های چپ و راست ایرانی بیش از اینکه مردم باشند و برابری و توزیع متناسب سرمایه، قدرت و ثروت؛ انتقال قدرت از این جناح سیاسی به جناح دیگر و لوازیم و زمینه‌سازی‌های آن است. رسانه‌های رسمی ایران؛ همان‌هایی که قرار بود روزگاری صدای فروخته مردم نادیده شده باشند به ویتترین صحبت‌های رسمی مسئولان یا جناحین جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند. فرآیندی که نهایتش چیزی جز حفظ وضع موجود و طبیعی جلوه دادن وضع موجود نیست و این همان محافظه کاری است که امروز دست روی آن گذاشته‌ایم. اولاً با این پیش‌فرض در خصوص رسانه‌های جمهوری اسلامی در دو سه دهه اخیر موافقت؟ و ثانیاً فکر می‌کنید**

سیاسی دارم و دوست دارم وارد بازی قدرت شوم و شغل و منصب بگیرم؛ طبیعی است که باید پالس‌هایی به حاکمیت بفرستم که نشان دهد خیلی خطری ندارم و مشکلی برای شما ایجاد نخواهم کرد. این هم محافظه‌کاری است.

دلیلش هم این است که بخش زیادی از اهالی رسانه ما، اهل رسانه نیستند این‌ها از عالم سیاست به اینجا کوچ کردند. این مساله خیلی سابقه دارد. شاید فقط در دهه ۶۰ اهالی رسانه به شکل جدی در فضای رسانه وجود داشتند بعد در دهه ۷۰، سیاسیون و آدم‌هایی که در حوزه دیگر حتی حوزه‌های اقتصادی بودند، بنا به دلایلی وارد این وادی شدند و با خودشان هم ملاحظات و مسائل و حتی دعوای خود را آوردند و رسانه‌ها، وظیفه رسانه بودنشان تحت‌الشعاع قرار گرفت.

نکته سوم، این است که نباید همه رسانه‌ها را یکدست ببینیم. مثلاً فضای روزنامه‌ها بنا به هزار دلیل گرفتار محافظه‌کاری یا بی‌خاصیتی شده است. بقیه رسانه‌ها خصوصاً در حوزه دنیای مجازی و سایبری عموماً بی‌پروا هستند و خیلی محافظه‌کار نیستند، حتی در صداوسیما، وقتی وارد دعوای سیاسی می‌شوند به هیچ‌عنوان محافظه‌کار نیستند. خیلی راحت سطح دعاوارا بالا می‌برند. در مقاطع مختلف اینجایها محافظه‌کاری به این معنا را نمی‌بینیم. یک فضای عام رسانه‌ای به وجود آمده است؛ با همین گوشی‌های موبایل، که مخاطبان را در سبزه و هوای دیگری می‌برند که بقیه آن‌هایی که ارتباط ارگانیک با نهادهای حکومتی دارند نمی‌توانند هیچ‌وقت به آن سطح برسند. ما همیشه از آن‌ها عقب هستیم.

اما درباره رویکرد محافظه‌کارانه در روزنامه‌ها هم باید به چند نکته اشاره کنم. اول اینکه ما کار را



محافظه‌کاری تفاوت بگذاریم. آقای مقدم آنچه را که باید در این زمینه گفته می‌شد گفتند. من اما بر این تأکید دارم که محافظه‌کاری را خیلی هم منفی نبینیم؛ یعنی یک حدی از محافظه‌کاری نشان‌دهنده عقلانیت هست. الان خود انقلاب ۴۰ ساله شده است، طبیعی است که افراد و اشخاص انقلابی هم رشد کرده‌اند و تغییر کرده‌اند. یک آدمی که امروز ۴۰ ساله شده، طبیعتاً بیش از پیش پایش را روی زمین سفت گذاشته است. اگر هنوز آرمان‌گرا مانده باشد، آرمان‌های واقعی‌تر و قابل‌دسترسی‌تر برایش معنا پیدا کرده است و یک مقدار از آن حالت سربه‌هوایی و اندیشه‌های خیلی بزرگ در که غالباً هم سرشان به سنگ می‌خورد، دست برداشته‌اند. این یک حدی از عقلانیت می‌تواند باشد که می‌تواند به محافظه‌کاری تعبیر شود.

مثلاً در حوزه سیاست خارجی، اگر عین ماجرای «برجام» در اوایل دهه ۶۰ اتفاق می‌افتاد، معلوم نبود که چه عکس‌العملی می‌دیدیم. نه «ما» به معنای مردم یا رسانه‌ها، کلاً همه این مملکت، اعم از نظام و مردم رفتار دیگری داشتند که به هیچ وجه نمی‌شد اسم محافظه‌کاری رویش گذاشت. اما امروز یک‌جور خردمندی در رفتارها دیده می‌شود و موافق، مخالف و هر کسی که صحبت می‌کند پایش روی زمین سفت است. این را من به فال نیک می‌گیرم و به نظرم اتفاق خوبی است.

نکته دوم این که بخشی از محافظه‌کاری به صورت شخصی است. کاملاً متحمل است که چون برخی از افراد گرفتار فساد هستند، نتوانند صریح درباره مسائل حرف بزنند. یا اینکه گرفتار منافع شخصی و حزبی هستند و طبیعی است که اینجا باید دست‌به‌عصا راه بروند. [سعدی] گفت: «ترا که خانه نبینست بازی نه این است!»

وقتی من یک پرونده فساد در قوه قضائیه داشته باشم، وقتی همه دوستانم را گرفته باشند و وضعیت نابسامانی داشته باشم، طبیعی است که در رسانه خودم خیلی مراقبت می‌کنم یک وقت حرفی نزنم یا سطح دعاوارا تا حدی بالا نبرم که طرف مقابل را از کوره در کنم. این محافظه‌کاری است. حتی به لحاظ سیاسی و اقتصادی هم وقتی من تمنای مشارکت در قدرت

این مفهوم نگاه می‌کنند و می‌گویند محافظه‌کاران طرفداران اقتصاد باز و بازار هستند. جالب اینجاست که از دیدگاه برخی، محافظه‌کارها همان لیبرال‌ها هستند اما خود لیبرال‌ها از محافظه‌کاری تعریف‌های دیگری ارائه می‌کنند مثلاً می‌توان تعریف ابراهیم یزدی را در این زمینه مطرح کرد.

علاوه بر آن باید بدانیم که در بحث محافظه‌کاری در رسانه‌ها چه زمانی را با چه زمانی مقایسه می‌کنیم؟ و با چه شاخص‌هایی می‌گوییم ما محافظه‌کارتر شده‌ایم یا محافظه‌کار بودیم؟

اگر محافظه‌کاری را به معنی بی‌تفاوتی به مشکلات مردم، وابستگی تام به جناح سیاسی، ملاحظات بی‌حد و حصر و فقط منفعت‌سنجی رسانه و حاکمیت ببینیم، انقلاب اسلامی تقریباً از همه این‌ها عبور کرد. به یاد دارم که وقتی در مقام شاگردی در خدمت آقای محسنیان‌راد بودم، در کلاسی مدخل صفحه‌بندی روزنامه‌های کیهان یا اطلاعات قبل از انقلاب را توضیح می‌داد. می‌گفت یک نفر از سازمان امنیت آنجا حضور داشت. تیرها با او چک می‌شد. اگر لازم بود او هم با بیرون چک می‌کرد، که تیر ۱، تیر ۲، تیر ۳ کاملاً مطابق با دیدگاه رژیم باشد در نهایت، صفحه‌بندی را امضاء می‌کرد و می‌رفت. اکنون ما چقدر از این شرایط فاصله گرفتیم؟ ما هم دستگاه امنیتی داریم و نظامی داریم که نگران مسائل امنیتی‌شان هستند اما ما هیچ موقع چنین صحنه‌ای را ندیده‌ایم و کلاً بعد از انقلاب چنان مکانیزی برچیده شد. البته مقاطع مختلفی را بعد از ۵۷ را داشتیم که دوران افراط روزنامه‌نگاری و آزادی با مدخل خاص است که وارد آن بحث نمی‌شویم. اما می‌خواهم بگویم به نسبت زمان قبل از انقلاب داستان ما اساساً چیز دیگری است؛ یعنی این قدر ارزش‌ها در کار روزنامه‌نگاری و رسانه ما ایجاد شده که خودش با همه کاستی‌های انقلاب یکی از دستاوردهای مهم انقلاب است.

سیدعلی میرفتاح: من تصورم این است که منظور شما از محافظه‌کاری بی‌خاصیتی رسانه است یا همان تعبیری که در مورد کارمند شدن اهل رسانه و خبرنگاران می‌گویند. من فکر می‌کنم که باید بین این مساله و

این نوع از رسانه‌هایی که الان داریم و متفاوت با رسانه‌های سنتی ما مثل ادبیات شفاهی، منبر، اجتماعات، حتی کتاب و... که در قدیم وجود داشت هستند، فی‌نفسه ماهیتشان متمایل به محافظه‌کاری است. یعنی از نظر ساختاری این نوع رسانه‌ها به سمت محافظه‌کاری غش می‌کند تا به سمت انقلابی‌گری. یک علت اساسی آن نیاز این نوع از رسانه‌ها به سرمایه است

برای آنها شکننده کرده‌ایم. منظورم از «ما» یعنی همه. نمی‌خواهم تقصیر را فقط بر گردن قوه قضائیه یا نهادهای امنیتی بیندازم. همه دست‌به‌دست هم دادیم، روزنامه‌ها را به وضعیتی رساندیم که از آینده کاری خودشان بیمناک باشند؛ یعنی روزنامه‌ترسد که به خاطر یک تیرتر ممکن است بسته شود. به قول سعدی «ز ریسمان متفر بود گزیده مار». کسی که یک‌بار طعم تلخ توقیف را چشیده باشد، طبیعی است که نگران باشد سرمایه‌گذاری او به خطر بیفتد. چون ۴۰، ۵۰ نفر در با آن سرمایه دارند کار می‌کنند و باید مراقبت کند رسانه به فنا نرود. برای همین مجبور

می شود دست به عصا راه برود. این مساله یک جاهایی خودسانسوری هم می آورد؛ یعنی وقتی وظیفه دارید که وارد یک ماجرا شوید، مجبورید به خاطر اینکه میباید این حرفتان بد تعبیر شود یا سوء تفاهم ایجاد کند، عقب بنشینید. این ها باعث می شود مردم بازتابی جدی از جامعه در مطبوعات نبینند؛ یعنی در سطح واقعی دعوایی در جریان است و روزنامه نمی تواند این دعوا را منعکس کند و حتی می گوید خیر خیلی هم همه چیز خوب است یا آن قدر ادبیات پیچیده برای بیان ماجرا به کار می برد که کاربرد خود را از دست می دهد.

چندی پیش شاید برای نخستین بار اتفاق خیلی خوبی رخ داد که شبیه آن را به یاد ندارم. «داستان» تهران اهل رسانه را دعوت کرد و رسماً گفت به من کمک کنید. کاری به محتوای بحث ندارم و محتوا قابل چون و چراست؛ اما او متوجه شده است که برای پیشبرد کار نیاز به رسانه هست و نمی توانیم آن را نادیده بگیریم. نیاز داریم برای گفتمان سازی، تصمیم، مبارزه با فساد و... این اتفاق خوبی است که می توان یک وضعیت بهتر برای رسانه ها و به خصوص روزنامه ها نوید دهد.

عبدالله عبداللهی: تشکر می کنم از دنبال کردن بحث محافظه کاری در رسانه ها. همین بحث ها خودش می تواند نشانه این باشد که محافظه کاری هنوز خیلی تحکیم، تقویت و تثبیت نشده است.

درباره تعریف محافظه کاری که دوستان فرمودند به نظرم مشخص است که ما اینجا راجع به محافظه کاری در اندیشه و فلسفه صحبت نمی کنیم. ما داریم با یک فهم خاصی از محافظه کاری در رسانه مواجه می شویم. اینکه بررسی کنیم چه چیزها، چه بندها، رشته ها و غل و زنجیرهایی به دست و پای رسانه ها زده شده تا آنها از آرمان خواهی و پیگیری آرمان ها ممانعت کنند. به نظر من ما قطعاً به چینی چیزی مبتلا هستیم و در همه رسانه ها بالأخره با سطحی از محافظه کاری مواجه هستیم.

اما درباره این بحث که رسانه ها چرا و چگونه محافظه کار شده اند به نظرم در ابتدا باید به سه نکته ساختاری اشاره کرد.

بحث مسئله اول در این باره، ماهیت رسانه های مدرن است. این نوع از رسانه هایی که الان داریم و متفاوت با رسانه های سنتی ما مثل ادبیات شفاهی، منبر، اجتماعات، حتی کتاب و... که در قدیم وجود داشت هستند، فی نفسه ماهیتشان متمایل به محافظه کاری است. یعنی از نظر ساختاری این نوع رسانه ها به سمت محافظه کاری غش می کند تا به سمت انقلابی گری. یک علت اساسی آن نیاز این نوع از رسانه ها به سرمایه است. مثال می زنم برای تاسیس یک روزنامه شما باید پول هیئت تحریریه و تولید محتوا، کاغذ، چاپخانه و توزیع را از همان ابتدا داشته باشید تا دست کم بتوانید ۱۲ صفحه چاپ و توزیع کنید. امروز هیچ رسانه ای در ایران فکر نکنم که بتواند بگوید ما با درآمد تبلیغ همه پول مان را درمی آوریم و سودآور هم هستیم. یا اگر خبرگزاری بخواهد تاسیس کنید نیاز به ساختمان، دیتا بیس و سیستم و... به اندازه قابل توجهی خواهید داشت. در نهایت منظورم این است که سرمایه سنگین کار رسانه ای به معنای مدرن آن شما را ناگزیر می کند از اینکه بالأخره یک سیستم و جریانی از شما پشتیبانی کند و یا دست کم با آن ها ارتباطی داشته باشید که بتوانند همچنین تمهیداتی را برای شما در نظر بگیرند و حالا

بسته به ویژگی های کارگزاری آن گروهی که از شما پشتیبانی می کنند؛ منفعت گرا بودنیبا آرمان خواهی آن گروهی که با آن در ارتباط هستید، تحکیم محافظه کاری یا آرمان خواهی در رسانه شما شکل خواهد گرفت.

مسئله دوم، به اعتقاد من یک عامل معرفتی است. واضح است که سه نکته «اطلاع رسانی»، «نمابندگی کردن از مطالبات مردمی» و «نظارت بر حوزه قدرت» سه ویژگی اصلی ساخت یک رسانه است. حال اگر رسانه ای به قیمت منافعی محافظه کار بودن را انتخاب می کند یعنی در واقع به صورت عینی مشغول بی اعتنایی به این وظایف رسانه است. به عبارت دیگر یعنی رویکرد محافظه کارانه برای آن رسانه آن قدر اهمیت را دارد که حاضر است اساساً موجودیت و ماهیت رسانه خود را

از سوی دیگر، ظرفیت انتقاد در کشور هر چقدر بالاتر برود دست ما باز تر است. من نمی خواهم جای خاصی را متهم کنند. برخی ها می گویند دولت بیشترین شکایت را از ما کرده است، برخی ها می گویند قوه قضائیه. اما در نهایت این ها خود به خود باعث می شود که رسانه ها دست به عصا می شوند

منتفی کند. خیلی واضح عرض می کنم آن وقت شما دیگر اساساً یک رسانه نیستند. یک ارگان و نهاد هستید و دارید پروژه دیگری را پیگیری می کنید نه پروژه رسانه ای را.

مسئله سوم از نظر ساختار مسئله تربیتی است. سیستم آموزش عالی و آموزش و پرورش، مدارس، دانشگاه های ما و به صورت اختصاصی ترش سیستم آموزش ژورنالیستی در کشور، به خاطر خلأهای ساختاری و اقتضائات تحمیلی از بیرون، امکان اینکه خبرنگار یا روزنامه نگار یا مدیر رسانه ای در تراز را به اندازه کافی تربیت کند نداشته است. ما ضعف بسیار زیادی در حوزه آموزش و پرورش داریم. این سیستم آموزش عالی و تربیتی ما آرمان خواهی را در آن دانش آموز و دانشجو نهادینه نمی کنند.

***مایلم ناظر به صحبت های شما کمی عینی تر و انضمامی تر درباره محافظه کاری صحبت کنیم. آقای مقدم این سوال را طرح کردند که ما به چه نسبتی محافظه کار هستیم؟ یا نسبت به چه زمانی محافظه کاریم؟ من معتقدم بعد از انقلاب هر چه جلوتر آمدیم حجم محافظه کاری بیشتر شده است؛ نمونه های زیادی را هم می توانیم مثال بزنیم. در اوایل دهه ۶۰ مناظره هایی را در تلویزیون می دیدیم که امروزه حتی نمی توانیم تصورش را بکنیم. اینکه مثلاً سردمداران نگاه های مارکسیستی و کمونیستی در تلویزیون ظاهر شوند و آن سوی میز مثلاً آیت الله مصباح یا آیت الله بهشتی بنشینند و بی پرده با هم سخن بگویند! خط قرمزها به طرز عجیبی محدود بود و حتی درباره اشخاصی که نگاه های الحادی داشتند از ادعایشان دفاع کرده و در مقابل نقد**

می شدند و برعکس. امروز شما در خصوص الهیات اسلامی و نگاه به خداوند که هیچ، شما نمی توانید به یک امام جمعه فلان شهرستان اندکی انتقاد کنید. دوستان برنامه «شوکران» به حقیر می گفتند پخش سخنان برخی از چهره های تاریخی در این کشور، تماس تلفنی از سوی «سه قوه» این مملکت با صدا و سیما را به همراه داشته است! دوستان جوری صحبت می کنند که انگار ما برای اثبات یک امر بدیهی باید کلی استدلال کنیم. به نظر من خیلی بدیهی است که رسانه های امروز ما شدیداً محافظه کار هستند. رسانه هایی که با فساد گسترده در برخی حوزه ها مواجه نمی شوند محافظه کار نیستند؟ در این زمینه ارائه تعریف های چندین گانه از محافظه کاری خودش به نظر من نوعی محافظه کاری است! ما چه نیازی به تعریف های متفاوت داریم وقتی رسانه ها مطالبات مردمی را پیگیری نمی کنند و کارشان مدام پرزنت سازی صاحبان قدرت و سرمایه شده است؟ شما ببینید در فضای مجازی چه مباحثی مطرح است و چقدر از این محتواها در رسانه های جمهوری اسلامی بازتاب داده می شود؟ رسانه های ما با این شیوه عملاً دارند سرمایه اجتماعی و مخاطبان خود را از دست می دهند و جامعه را ترغیب می کنند که همان رسانه های بیگانه و خارجی را دنبال کنند. چرا؟ دلیلش به نظر من مصلحت اندیشی هایی است که طی آن حقایق باید زیر پا گذاشته شود تا وضع موجود مدام حفظ شود. شما تردید دارید که این وضع محافظه کارانه است؟

میرفتاح: کدام حقیقت زیر پا گذاشته می شود؟

****حقیقتی که در بطن آرمانهای انقلاب اسلامی وجود داشت و مردم به خاطر آنها انقلاب کردند و ۹۸ درصد مردم برای تحقق آنها به این نظام رای آری دادند و امروز می بینیم که مثلاً در یک مورد یعنی تحقق آرمان عدالت به جایی رسیده است که حتی رهبری صراحتاً درباره عدم توفیق ما در آن تذکر دادند. حقیقتی درباره مردمی زیر پا گذاشته شده است که به گفته امام (ره) و رهبری ولی نعمتان مسئولان هستند و امروز می بینیم که این حقیقت وارونه شده است. رسانه های ما کدامشان بر مبنای این حقایق حرکت می کنند؟ چیزی که من به عنوان یکی از کوچکترین اعضای این جامعه رسانه ای می بینم حذف مردم و حذف مطالباتشان است و معتقدم این بر مبنای نوعی محافظه کاری ساختاری اتفاق افتاده است. امام به ما گفته اند که این انقلاب، انقلاب پابرهنگان و مستضعفان بوده و هست و حقیقت این است که قرار بوده پابرهنگان و مستضعفان را قدرت را به دست بگیرند. اساساً قرار بود قدرت را به آن ها بدهد. الان مستضعفان و پابرهنگان در رسانه های ما چه جایگاهی دارند و کدام رسانه راه را برای بیرون آوردن آنها از ضعف هموار می کند؟! شما می فرمایید این محافظه کاری**

*** این عقلانیت ممکن است به حالت ابزاری باشد.**

مقدم: اشکالی ندارد.

*** چرا ایراد ندارد؟! عقلانیت لیبرال را در نظر بگیرید! اساسا چرا جناح راست نئولیبرال به عنوان جناح محافظه کار شناخته می شود؟ زیرا در شرایط موجود، منافع وجود دارد که اگر آن را حفظ کنید معنایش استمرار منافع شماست و خود این استمرار طلبی به معنای عقلانیت تئوریزه می شود. این اشکال ندارد؟ به نظر من اشکال دارد و اتفاقا یک نگاه کاملاً ضد انقلابی است. اگر انقلاب به فکر منافع مردم بوده است، این وضعیت صرفاً منافع سرمایه داران منفعت طلب را برآورده خواهد کرد و هیچ منفعتی برای مردم نخواهد داشت. رسانه انقلابی باید**

*** فکرمی کنم همه دوستان روی این تعریف عام توافق داشته باشند که محافظه کاری یعنی حفاظت از وضعیت موجود و تلاش برای عدم تغییر**

مقدم: این تعریف کاملی نیست. تعاریف متعددی برای شما آوردم که با هم متناقض هستند. آخرین تعاریف محافظه کاری به اعتدال رسیده است.

*** که به اعتقاد ما تجسم محافظه کاری است.**

مقدم: بله دقیقا وقتی می خواهند مردم را دعوت به رأی کنند، می گویند به آن نه، به این هم نه به این که اعتدال است رأی دهید؛ یعنی به ما می گویند به محافظه کاری رأی بدهید. بر اساس تعریف محافظه کاری عرض می کنم، به محافظه کاری رأی دهید؛ یعنی به اعتدال رأی دهید.

نیست و عقلانی شدن و حرفه ای شدن کار است! اینکه ما نمی توانیم آنگونه که باید آرمانهای انقلاب را مطالبه کنیم و حتی نمی توانیم سخنان حضرت امام (ره) را امروز در رسانه هایمان به طور کامل - و نه بریده بریده - پخش کنیم، عقلانیت و کار حرفه ای است؟ هیچ فرقی هم نمی کند این رسانه اصلاح طلب باشد یا اصول گرا! در این شرایط چطور می توانیم بگوییم که این حجم از مصلحت اندیشی و محافظه کاری مساوی با عقلانیت است؟ من معتقدم این فرایند به قربانی شدن آرمانهای انقلاب منجر می شود و هیچ بهره ای از عقلانیت ندارد. آقای مقدم فرمودند نسبت به چه زمانی محافظه کار شدیم؟ من عرض می کنم اوایل انقلاب و دهه ۶۰. یا این مسئله که بگوییم در زمان پهلوی نیروی امنیتی می آمد تیرها را مشخص می کرد ولی الان این اتفاق نمی افتد و این نشان دهنده آزادی رسانه و غیر محافظه کار بودن رسانه است، مورد پذیرش نیست؛ چون ما انقلاب نکردیم که نیروی امنیتی نباید تیر مشخص کند! ما انقلاب کردیم که یک گسست بنیادین در همه حوزه ها و بویژه در مسئله رسیدن قدرت به مردم و مستضعفان و ولی نعمتان ایجاد شود. اگر جواب شما این است که آن سنگی بوده که علامت نژد است، من حرفی ندارم ولی خودم شخصا معتقدم این امکان کاملاً وجود داشته ولی محافظه کاری ها مانع آن شده است. امروز نمی توانیم انکار کنیم که فضاهای قدرت و سرمایه در کشور ما محل جولان و سیطره ابر پولدارها و ابر سرمایه دارها است و مستضعفین و یابریگان و صاحبان اصلی انقلاب کاملاً در حاشیه قرار گرفته اند. این ها حقایقی است که زیر پا گذاشته شود و در رسانه ها مطرح نمی شود. چرا؟ چون همین فضا ضامن پروند قدرت و ثروت در کشور ما است و حفظ این وضعیت هم در اولویت قرار گرفته است. شما به این می گویند عقلانیت؟ من معتقدم اگر هم عقلانی باشد، یک عقلانیت ابزاری است که فقط ضامن منافع طبقه حاکم یا به این معنا عاقل است!



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Hamid Vakili

این راه را سد کند و به عدالت و برابری دامن بزند. این یعنی عقلانیت. مگر اینکه بگوییم خود رسانه ها هم دستان در همین کاسه باشد و فرقی هم ندارد که اصولگرا باشند یا اصلاح طلب. همه کسانی که در قدرت هستند گویی علاقه دارند این وضعیت همین گونه بماند!

میرفتاح: به همه خوش می گذرد.

*** دقیقا. و مسئله همین است که انقلاب اسلامی برای مردم بوده، و تا اینجا هم همین مردم پای کار آن ایستاده اند. چرا رسانه هایی برآمده از بطن این انقلاب نباید حرف این مردم را بزنند؟ من به شخصه هر چه می بینم حرف مسئولان و نهادها و حامیان آنها است!**

مقدم: شما به انتهای خط رفتید. باشد قبول است درباره اینکه چرا رسانه ها به این وضع دچار شدند هم

عبداللهی: البته همان تعریف حفظ وضع موجود و عدم آرمان خواهی فکر می کنم بحث ما را پیش خواهد برد.

مقدم: خیر، آن هم بخشی از آن است. حفظ وضع موجود نسبت به چه؟ ما یک رسانه داریم حالا می خواهیم علیه جمهوری اسلامی انقلاب کنیم؟

عبداللهی: نسبت به آرمان های خود انقلاب.

مقدم: همین را می خواهم عرض کنم باید به تعریف برسیم. الان دورهم جمع شدیم که اول بگوییم درست است که محافظه کار شدیم؟ برآیند جمع ما این است که شده ایم حالا باید واگوی کنیم. ما تشکیلات دانشجویی نیستیم که یک شعار دهیم و تمام. خودمان کار رسانه ای کردیم ملاحظاتی را می دانیم. یکجایی دچار افراط و یکجایی دچار تفریط شدیم. یکجایی آمده در خون ما نشست است و دیگر مثل افراد ۳۰ سال قبل نیستیم. همان عقلانیتی که فرمودند بالاخره روی همه متاثر کننده است.

مقدم: شما دارید بخشی از حرف های ما را می زنید ولی من پرسشی نمی بینم. علاوه بر اینکه هنوز روی حرف اولم هستم که باید ابتدا مشخص کنیم که تعریف شما از محافظه کاری چیست

بالآخره همه ما وام دار مردم هستیم.
مردم ولی نعمت ما هستند، ولی مراقب باشیم در تشخیص مصداق مردم اشتباه نکنیم. من اصلاً قبول ندارم آن کسی که بیاید بگوید «رضا شاه روح ت شاد» مردم است. اصلاً زیر بار این نمی روم

می‌کند. می‌گویید چرا داد نمی‌زنید؟ می‌گویم تا بیرونی سوءاستفاده نکند. من بلدم داد بزنم ولی الآن دعوا بزرگ‌تر است و کل کیان خانواده در خطر است. زمان جنگ تحمیلی امام بارها به روزنامه‌ها نهیب می‌زند. من در روزنامه رسالت بودم که این روزنامه، منتقد دولت آقای میرحسین موسوی است. امام بارها نهیب می‌زند که شرایط جنگ است، چرا این‌طور حرف می‌زنید چرا دولت را تضعیف می‌کنید؟ خب این یعنی چه؟ آن موقع باید چه کار کنیم؟! کشور در گیر جنگ است ما صاحب رسانه هستیم نگاهمان به دولت است داریم جدی آن را نقد می‌کنیم، امام می‌فرماید نباید این کار را بکنید ما بیرون دشمن داریم، بخشی از محافظه‌کاری ما حاصل این‌هاست.


 MEHR NEWS AGENCY
 Photo: Hamid Vakili

**هنوز هم اعتراف می‌کنیم
نمی‌توانیم برادری‌ام را به بر خری
سیاست‌مداران ثابت کنیم. یعنی
وقتی می‌خواهیم با حاکمیت
گفت‌وگو کنیم، در دل من یک
BBC می‌بیند که نشکفته است یک
BBC بالقوه می‌بینید. معتقد است
که او پیش را آن طرف بگذارد یک
BBC بالفعل می‌شود. این جووری به
من نگاه می‌کند**

**آقای مقدم و آقای میرفتاح من احساس
می‌کنم که برآیند عمومی حرف‌های شما با
یک سوءتفاهم همراه است و آن هم اینکه
محافظه‌کاری در رسانه‌ها سرنوشت مختوم
ما به دلایل عقلانی و طبیعی بوده است. من
به شدت با این حرف مخالفم.**

مقدم: ما می‌گوییم مجموعه‌ای از عوامل ما را محافظه‌کار کرده است که همه آنها را باید با هم ببینیم، می‌توانیم به آن سهم دهیم و ارزش‌گذاری کنیم ولی نمی‌توانیم نادیده‌اش بگیریم. نکته بعدی سن و سال است. تقریباً مدیران رسانه‌های اصلی ما همه، ۳۰، ۴۰ سال سابقه دارند همان تأثیری که سن و سالم روی رفتار فردی شخص می‌گذارد، آنجا هم می‌گذارد و مدیر رسانه‌ای، خودبه‌خود محافظه‌کاری می‌شود.

حالا در ایران ماجرا جالب‌تر هم می‌شود بخشی از این‌ها قبلاً نقش اپوزسیون داخلی در چارچوب نظام را ایفا می‌کردند اما الآن رفته است بخشی از حاکمیت شده است؛ دیگر آن رفتار قبلی ندارد. بروید روزنامه‌اش را ببینید! اصلاً دیگر آن آدم نیست. این‌ها تأثیرات واقعی است. ما مجموعه این عوامل را داریم مطرح می‌کنیم. اینکه دستگاه حاکمیتی در قوه قضائیه و در دولت چگونه با انتقادات برخورد کند هم خودش سهم زیادی در محافظه‌کاری دارد. یعنی میدان بدهند، رسانه‌ها می‌دانند این میدان را چطور اداره کنند. اگر الآن آموزش حرفه‌ای نیست، مثل این می‌ماند که بگوییم یک اسب خیلی خوب داریم ولی زمین برای دوییدن نداریم، اگر این اسب را اینجا ببندند نابود می‌شود حتی اگر بهترین اسب باشد. این باید میدانی برای تمرین داشته باشد.

چون رسانه پایگاه قدرت و مشروعیت‌سازی است. یک مسیر ورود پول‌های کثیف به سینما هم همین است. این وابستگی‌ها رسانه را محافظه‌کار می‌کند. حال اگر وابستگی رسانه به جریان یا دولت باشد، چگونه می‌تواند رفتار دولت را تحلیل کند؟ اگر دولت بالاترین اشتباه را هم بکند آن رسانه نمی‌بینید. نه تنها دولت بلکه حاکمیت و اصلاً مردم. امروز ما چقدر می‌توانیم به نسبت واقعیت آنچه در جامعه وجود دارد، در مورد آسیب‌های اجتماعی کار کنیم؟ کسی نمی‌آید بگوید کار نکنید؛ خودتان به‌عنوان یک رسانه احساس می‌کنید اگر من این را بگویم همین تهمنه‌ای که از امید و کورسوی جامعه وجود دارد از بین می‌رود؛ فیلم‌هایی که وزارت کشور در مورد وضع اعتیاد نشان داده است دیدید؟

***خبر.**

مقدم: تحمل کردن آن ۲ ساعت فیلمی که وزیر می‌آید وضع اعتیاد در جامعه را نشان می‌دهد، واقعا می‌توانم بگویم خیلی سخت است. آن فیلم پشت‌صحنه و واقعیت اعتیاد کشور ماست. یکی از مفاهیمی که ما با آن در رسانه کار داریم چیزی به نام دروازه‌بانی خبر است. دروازه‌بانی خبر در رسانه‌ها با هم فرق می‌کند. شما تابع یک دروازه‌بانی هستید. نمی‌توانیم به همه حمله کنیم.

از سوی دیگر، ظرفیت انتقاد در کشور هر چقدر بالاتر برود دست ما بازتر است. من نمی‌خواهم جای خاصی را متهم کنند. برخی‌ها می‌گویند دولت بیشترین شکایت را از ما کرده است، برخی‌ها می‌گویند قوه قضائیه. اما در نهایت این‌ها خودبه‌خود باعث می‌شود که رسانه‌ها دست‌به‌عصا می‌شوند.

عدم استقلال رسانه‌ها هم مساله دیگری است. باید اداره اقتصادی رسانه با یک مکانیزمی صورت گیرد. هر چقدر استقلال منابع به معنی اینکه روی پای خودش، با اعتقاد، تفکر و ایدئولوژی خودش بایستد، این رسانه آزادی بیشتری خواهد داشت. وقتی این نیست، رفته رفته پای اسپانسرها، حامیان، دستگاه‌ها، آگهی‌دهنده‌ها به میدان می‌آید.

مساله مداخلات خارجی را هم نادیده نگیرید. این‌ها به محافظه‌کاری و تعبیری که می‌گوییم کمک

حرف می‌زنیم اما بنده عرضم این بود که محافظه‌کاری ظرایف پیچیده‌ای دارد که بهتر است به آن هم توجه کنیم، مثلاً دولت به یک معنا همیشه محافظه‌کار است، چون می‌خواهد خودش را حفظ کند. دولت بما هو دولت، محافظه‌کار است و می‌خواهد وضع موجود را حفظ کند و قدرت خود را تثبیت کند یا اینکه امروز نیروی انقلابی در مقابل ضدانقلاب یک محافظه‌کار است، چون می‌خواهد این انقلاب بماند و ضدانقلاب نمی‌خواهد بماند. تعاریف و نسبت‌های متفاوت معانی و بحث درباره محافظه‌کاری را پیچیده می‌کند. اما در هر صورت فکر می‌کنم مراد همه ما از محافظه‌کاری یعنی دور شدن از مردم، ورود مصلحت‌سنجی‌ها و منافع، دخالت منافع اقتصادی، نادیده گرفتن عدالت اجتماعی، داد نزدن و ترسیدن. حالا می‌خواهیم کالبدشکافی کنیم چرا به اینجا رسیدیم.

به ضعف آموزش حرفه‌ای اشاره کردند و به اعتقاد من هم این مسئله بسیار جدی است. ما بلد نیستیم آنجایی که باید داد بزنیم داد بزنیم. آنجایی که باید افشا کنیم افشا کنیم، چون بلد نیستیم کارمان به دادگاه می‌رسد، چون آموزش ندیدیم بلد نیستیم برویم صفر و صد را پیدا کنیم، آن‌هایی که در غرب یک پرونده مثل واترگیت را روی می‌کنند که اصلاً لا درزش نمی‌رود آموزش دیده‌اند. ما اینجا این‌ها را اصلاً بلد نیستیم. البته موانع آن هم وجود دارد. قوانین سختگیرانه‌ای هم هست. اما همین قوانین ما ضمن اینکه محدودیت‌هایی دارند، ظرفیت‌هایی هم دارند. ما اصلاً توانایی بهره‌گیری از قوانین را نداریم. یک قانونی راه ما را باز گذاشته، طبق آن می‌توانیم اطلاعاتی را بگیریم اما بلد نیستیم. اگر بخواهیم به عدالت برسیم و افشای فساد و اصلاح امور کنیم، باید از ظرفیت‌ها استفاده کنیم.

نکته بعدی افراط و تفریط‌هایی است که در مقاطع مختلف شکل گرفته است. کسانی که تاریخ رسانه یا روزنامه‌نگاری را در ایران می‌نویسند، باید به این مقاطع اشاره کنند و بگویند عملکرد خود روزنامه‌نگاران در چه دوره‌هایی سبب ایجاد حساسیت روی کار خود و همصنفشان شده است.

مساله وابستگی رسانه، هم نکته دیگری است. صاحبان سرمایه امروز حتماً می‌خواهند رسانه داشته باشند.

اگر میدان را باز کنیم این را می‌پریم تمرین می‌کند و برنده می‌شود. ما الان به خاطر آن محدودیت‌ها آن میدان را در اختیار ممکن است نداشته باشیم.

* آقای میرفتاح نظر شما درباره نسبت عقلانیت و محافظه کاری چیست؟ کمی واضح تر توضیح می‌دهید

میرفتاح: من کماکان معتقدم که یک بخشی از محافظه کاری عقلانی و قابل دفاع است و خیلی هم بد نیست.

اما یک نکته کلی درباره بحثی که امروز داشتیم، من معتقدم که وضع این قدر هم که می‌گویید بد نیست. من جزء کسانی هستم که فکر می‌کنم رسانه‌های ما خیلی نمره رفوزگی و ردی نمی‌گیرند. حاکمیت نمی‌گیرد ما هم نمی‌گیریم. در این ۴۰ ساله اتفاقات زیادی افتاده است و ما به جایی رسیدیم که انصاف نیست مطبوعات و رسانه‌ها را ملامت کنیم، نه تنها باید ملامت کنیم بلکه باید از این‌ها ستایش کنیم چون در شرایط سخت دوام آوردند و چراغ روزنامه را روشن نگه داشتند.

اصلاً بحث جناحی هم نمی‌کنم، من که اینجا نشستم کمیو بیش ۲۰ بار یا رسانه خودم تعطیل شده یا رسانه‌ای که در آن کار می‌کردم تعطیل شده است و

جایی نرسیدیم.

* اساساً دولت چرا خود را در اداره رسانه‌ها دخیل می‌کند؟ چرا این قدر رسانه دولتی داریم؟

میرفتاح: عبید زاکانی حکایتی دارد که امام (ره) هم این حکایت را یکبار تعریف کرد و مجوزی است که ما هم تعریف کنیم. «یک مرد زشت، آبله‌روی بچه کوچکی را بغل کرد و بچه گریه می‌کرد، مدام می‌گفت به تو قاقالی لی بدهم؟ یک بخرم؟ [خبرگزاری به شما بدهم روزنامه بدهم؟!]. یک ظریفی از آنجا رد شد گفت شما این بچه را زمین بگذار، چیزی نمی‌خواهد به او بدهی. مشکل این بچه تو هستی.» الان دولت زیادی به فضاهایی آمد که نباید می‌آمد. اصلاً دلیل نداشت بیاید. شما می‌گویید کیهان و اطلاعات؛ باشه این‌ها درست، ولی این‌همه حضور هست و وقتی دارد پول می‌دهد اراده‌اش را باید تحمیل کند و وقتی اراده‌اش را تحمیل می‌کند، همین می‌شود.

نکته دیگر این که شرایط اول انقلاب امکان تداوم ندارد. نه در ایران نه در هیچ جای دیگر. اصلاً امکان نداشت آن وضعیتی که مطبوعات داشتند، آن وضعیتی که حتی می‌شود گفت یک آنارشی بر این فضا حکمرانی می‌کرد، بیش از یک سال و ۶ ماه تداوم

فرض کنید شما از نهادهای که مسئولیت مستقیم با مردم دارند بپرسید که چقدر حقوق می‌گیرید؟ کجا می‌نشینید؟ چقدر در آمد دارید غیر از حقوقی که دارید؟ در ایران به راحتی می‌تواند به شما جواب ندهد. می‌گوید این حوزه شخصی من است و آن را تا امنیت ملی و تا خود خدا جلو می‌برد

سر ما به سنگ خورده و ما بیکاری، مشکلات حقوقی و مالی را تحمل کردیم. خیلی‌ها رها کردند و عطای این کار را به لقاییش بخشیدند و دنبال شغل دیگری رفتند و خیلی‌ها به هر دلیلی ماندند. یا کار دیگری بلد نبودند یا فکر می‌کردند هر کسی را بهر کاری ساختند و ماندند. ما کورسوی روزنامه را نگه داشتیم؛ اگر چه به تیراژ حداقل رسید و با بدبختی و نفس مصنوعی حفظش کردیم اما امروز از سرریز همین روزنامه‌هاست که در شبکه‌های مجازی حداقلی از حقیقت‌طلبی و آرمان‌خواهی دیده می‌شود. اتفاقی که اخیراً افتاد آقای محسن رضایی یک جمله و توثیبتی گفت. یک‌دفعه مطالبه سنگینی در فضای مطبوعاتی و از سرریز آن در فضای مجازی اتفاق افتاد و آقای رضایی آمد در تلویزیون عذرخواهی کرد. این یک روند دموکراتیک است و از این پرونده‌ها زیاد است. سر حقوق‌های نجومی و مسائل دیگر و فسادهای دیگر هم یک گفتمان‌سازی شکل گرفته و این قدر این مطالبه جدی شد که حاکمیت پاسخگو شد. دهه ۶۰ همه مسئولین از آسمان آمده بودند. مگر جرأت داشتید به کسی بگویید این خلاف عمل کرده و تصمیم غلط گرفته است؟ اما اکنون ما تبدیل به منتقد جدی خودمان شدیم. امروز دولت می‌آید می‌گوید من در دهه ۷۰ اشتباه کردم. این دستاورد مهمی است. قواعد دموکراتیک در این مملکت یواش‌یواش دارد پایه‌ریزی می‌شود. کند است و مشکل دارد و مدافع وضع موجود نیست ولی می‌خواهم بگویم واقعیت را باید ببینیم. علی‌رغم همه مشکلات به بد

سیاسی شدند و اتوریته خود را به نفع جناح خرج می‌کنند و این مساله امکان گفت‌وگو را از بین می‌برد. از سوی دیگر بالأخره همه ما وام‌دار مردم هستیم. مردم ولی نعمت ما هستند، ولی مراقب باشیم در تشخیص مصداق مردم اشتباه نکنیم. من اصلاً قبول ندارم آن کسی که بپایید بگوید «رضا شاه روح شاد» مردم است. اصلاً زیر بار این نمی‌روم.

یک نکته دیگر هم اینکه طبقه متوسط ما همانند دولت ما مقدار دستش آلوده هم هست؛ یعنی اگر رانت‌خواری در طبقات حاکمیت دیده می‌شود در طبقه متوسط هم دیده می‌شود. برای همین طبقه متوسط محافظه کار است و می‌گوید این‌ها باشند اما یک مقدار خوب‌تر و معقول‌تر باشند؛ یعنی خود این طبقه هم به این نتیجه رسیده است. ما داریم می‌بینیم رانت‌خواری یک چیزی نیست که در یکجا بماند، رانت‌خواری تسری پیدا می‌کند. در کنار این، آدم‌ها دارند زندگی می‌کنند. روی کاغذ حقوق آن آدم ۲ میلیون تومان بوده، ولی وقتی در زندگی او می‌روید ۶ میلیون تومان هزینه می‌کند. نمی‌گوییم الزاماً فساد است ولی یک روابط و مناسباتی پیدا کرده است این کلاه و آن کلاه کردن می‌تواند زندگی خود را بچرخاند. وقتی این زیاد شود هر چقدر هم آمریکا زور بزند بخواهد اینجا انقلاب شود، نمی‌شود. بعد چرا من [به عنوان رسانه] به این مسائل دامن بزنم؟! شما در شرایطی قرار گرفتید که دشمنی که با ایران می‌شود جدی است و دارد پول خرج می‌شود. این‌همه شبکه‌های ماهواره‌ای، در خوش‌بینانه‌ترین شکلش دنبال براندازی هستند، من هم این وسط بیایم با آن ادبیات حرف بزنم.

* معلوم است که کسی که می‌گوید «رضاشاه روح شاد» حرف مردم را نمی‌زند. اشاره من به مستضعفین است. مستضعفین کجای این بازی هستند؟

میرفتاح: مستضعفین را همه گفتند، از رهبری تا...؛ کسی نمی‌آید اینجا بگوید مستضعفین اشتباه کرده‌اند و باید به خانه‌شان بروند.

* منظورم از مستضعفین آن بدبختی که در بلوچستان و در کویر است نیست. منی که می‌خواهم حرف حق را بزنم اما دارم تضعیف می‌شوم؛ منی که دارم تضعیف می‌شوم، چون به حداقل‌های یک زندگی معمولی هم دسترسی ندارم منتهی فلان آقازاده از همه این‌ها بهره‌مند است. مستضعف به معنی بدبخت و بیچاره نیستند خیلی هم ارزشمند هستند. این آدم، ظلم‌ستیزی و عدالت‌ش در رسانه‌های ما جایی ندارد.

میرفتاح: چرا نیست؟

من که نمی‌بینم.

میرفتاح: در مورد آقازاده‌ها و سیستان و بلوچستان؟

*** هر چه می‌بینم سلبریتی می‌بینم.**

میرفتاح: کجا می‌بینید کدام رسانه را می‌بینید؟

مجازی را نمی‌توانم انجام دهم. تیراژمان این قدر محدود است که ما با همین چند هزار معدودی که هنوز از عادت دارند روزنامه می‌خوانند می‌توانیم گفت‌وگو کنیم که این وضع موجود را قدم به قدم بهتر کنیم نه اینکه به هوای وضع موجود این را از دست دهیم. این خیلی فاجعه است ما در جای حساس هستیم. به قول طنزنویسان، موقعیت «کنونی» کنونی تر است. موقعیت خطیر کنونی، کنونی تر است. الان واقعا موقعیت خطرناکی داریم.

*کی نداشتیم؟ ۴۰ سال است که در چنین وضعیتی هستیم.

میرفتاح: این شوخی نیست یک واقعیت است. پول دارد هزینه می‌شود. طرف که رادیو فردا را بپهوده راه نمی‌اندازد. دارد جذب می‌کند و آدم می‌برد! اتفاقا طرفدار کسانی هستیم که دنبال بحث نفوذ هستند. چون نفوذ جدی است و من می‌بینم، ولی اینکه بگوییم نفوذ فقط در یک دستگاه است را قبول ندارم؛ یعنی فقط در اصلاح‌طلبان این نفوذ جدی نیست. درست در شرایطی که ایران دارد بازی را می‌برد و آن طرف ماجرای شیخ نمر محکوم جهانی می‌شود و موقعیت دیپلماتیک بسیار خوبی را که طراحی کرده‌اید. یک دفعه می‌بینید سفارت عربستان گرفته می‌شود! این همان نفوذ است. شرایط کنونی واقعا همیشه تداوم داشته و ما هم (هر دو طرف) نابلد بودیم، سوءنیت و فساد هم در بین بوده، از برآیند این‌ها والله و بالله کشور خوبی داریم. اصلا وضعمان بدتر از ترکیه نیست. از همه همسایه‌هایمان بهتر هستیم یک وقت ناشکری نکنیم. ما باید آزادی را در این مملکت نهادینه کنیم و بهای حرف زدن را از هر جناحی که باشد، پایین بیاوریم. نکته آخر، یک مقدار دعوای هیستوریکال مان را هم

حرفی نزدیک من پشتیبانم مراکز جدی قدرت هستند. از شما دستور نمی‌گیرم آن را باید حل کنیم. می‌خواهم بگویم فضا را خیلی تیر و تار نبینیم. مشکل داریم اما به نسبت بلاهایی که سر ما آمده، نسبت پولی که علیه ما خرج می‌کنند، نسبت به ناتوانی و بی‌سوادی خودمان، مشکل فساد و غیره خودمان؛ عملکرد خوبی داریم. در یک سالی مطبوعات داشتند کار می‌کردند یک‌دفعه هزینه کار سیاسی رسانه‌ای را بالا بردند. هزینه کار سیاسی را تبدیل به مبارزه سیاسی کردند از این طرف هم ما به‌عنوان مطبوعات ادبیات گفت‌وگو با حاکمیت را بلد نبودیم. هنوز هم اعتراف می‌کنم نمی‌توانم برادری‌ام را به برخی سیاستمداران ثابت کنم. یعنی وقتی می‌خواهیم با حاکمیت گفت‌وگو کنیم، در دل من یک BBC می‌بیند که نشکفته است یک BBC بالقوه می‌بیند. معتقد است که او پایش را آن طرف بگذارد یک BBC بالفعل می‌شود. این جورری به من نگاه می‌کند. حاکمیت هم بلد نبود. برای همین الان می‌گویم که دم آقای دولت‌آبادی دادستان گرم که گفت مطبوعات کم‌کم‌ان کنند؛ تا حالا می‌گفتند مطبوعات مزاحم و موی دماغ هستند اذیت می‌کنند. ما روزنامه‌ای به اسم «روزگار» درمی‌آوردیم. شخصا نه اصلاح‌طلبی به معنای خاصی دارم نه اصولگرایی. آن چیزی که فکر می‌کنم برای کشور، ایران، جمهوری اسلامی و نظام مهم است را در حدی که زورم برسد، پیگیری می‌کنم. در این روزنامه بحث این اختلاس ۳ هزار میلیاردی و فساد را پیگیری می‌کردیم. ما را به جرم اینکه اسرار نظام را فاش کردیم توقیف کردند! اسرار نظام نبود. یک سال بعد ما تیرئه شدیم اما آیا یک سال بعد آیا امکان اینکه همان کادر را جمع کنیم وجود دارد؟ هزینه‌ای که از بین رفته را چه کار کنیم؟ این برای ما بارها اتفاق افتاده است. پس من باید محافظه کار به این معنا باشم که بی‌پروایی شبکه‌های

*هر رسانه‌ای را می‌بینم فقط به خاطر ماندن در همین وضعیت، دغدغه کلیک خوردن بیشتر را دارند.

مقدم: فکر می‌کنم ذهنیت شما مثلا از هزار رسانه است اما ذهنیت ما از ۱۰ رسانه. ما می‌گوییم ما ۱۰ تا رسانه بد کار نمی‌کنیم اما شما می‌گویید عملکرد آن هزارتا افتضاح است.

*نمی‌گوییم هیچ مطلب خوبی در رسانه‌ها منتشر نمی‌شود اما افق کلی رسانه‌های ما این است که از آدم‌ها برای خود کلیک‌خور جمع کنند تا رسانه بتواند بفروشد. همان بحث منفعت است و منفعت بماند تا من در این وضعیت شغلی داشته باشم.

میرفتاح: آیا الان کلیک‌خور این سلبریتی‌ها توسط همین روزنامه‌ها، رسانه‌ها و ... تبدیل به بحث جدی شده یا نشده است؟ یعنی نباید سراغ این‌ها برویم؟

میرفتاح: هم اصولگرا و هم اصلاح‌طلب گفتند ما نباید سراغ این‌ها می‌رفتیم. اشتباه کردیم تلو را آوردیم. چند روز پیش مساله خواننده شدن یکی از پزشکان در رسانه‌ها بازتاب خوبی پیدا کرده بود. چه رسانه‌های اینترنتی و چه کاغذی، خیلی محکم ایستادند که باید جلوی ابتذال را گرفت. این‌ها چرا بد است؟ چرا فکر می‌کنیم همه دارند کلیک‌خور اضافه می‌کنند. البته وضعیت تلویزیون اینجا فرق دارد و با شما موافقم، چون تلویزیون مثل چاه است پول همه را می‌خورد مدعی هم هست. تا به او نزدیک می‌شوید، می‌گوید به من



به نهاد قدرت و ثروت دارد ته آن هم این است که شما را به گوشه رینگ می‌برد. یک قانونی که از نظر ساختاری وجود ندارد برای آن کار گزار رسانه‌ای که علی‌رغم همه این سختی‌ها و مشقات می‌خواهد آرمان خواهی کند چنین نتیجه ای می‌دهد.

در حوزه کارگزاری نیز علی‌رغم سختی آن، من فکر می‌کنم ما با امتناع امکان آرمان خواهی روبرو نباشیم. مثلاً تجربه‌ای که در حوزه افغانستان در خبرگزاری تسنیم داشتیم، یک آرمان خواهی و اصلاً خرق عادتی در بین رسانه‌های رسمی بود. نگاه تحقیرآمیز، خود برتری بینی و گاهی ظلم‌هایی از سوی قوم و نژاد ایرانی در مقابل افغانستانی‌ها وجود داشت. فشارهایی که از برخی نهادها وارد می‌شد، خیلی عجیب بود اما بعد از آن فضا عوض شد. امکان اینکه افغانستانی‌ها به مدرسه بروند و اقامت بگیرند پیدا شد و آن نگاه تحقیرآمیز به آن‌ها که خیلی مسموم بود بعد از آن خیلی تعدیل شد. خیلی از پرونده‌هایی که شاید اگر قبل از آن بود پیگیری

انسان‌هایی طرف هستی که به‌طور طبیعی و غریزی می‌خواهند به بخشی از منافع، سازمان و بودجه خودشان کمک کنند. همین بحث تیراژ که مطرح شد؛ به‌رحال طرف می‌خواهد عمر رسانه‌ای‌اش را ادامه بدهد و پول دربیورد. بنابر این، به کلیک وابسته می‌شود. یعنی ماهیت رسانه متأسفانه اقتضای می‌کند این اتفاقات رخ دهد.

مورد دوم درباره بحث ساختاری که آقای مقدم و میرفتاح به آن اشاره کردند، من معتقدم که قانون یکی از خلأهای ماست. البته به‌نظم از نظر درجه اهمیت پایین‌تر از سه‌تای دیگری است که عرض کردم. ما الان خوشبختانه هنوز قانون جامع رسانه نداریم! یعنی این‌همه از عمر انقلاب اسلامی گذشته است یک قانونی نداریم که بگوید قانون جامع رسانه‌ای است و موارد اختلافی، دعوا، نزاع، شکایت، چالش یا حدود آزادی شما را تعیین تکلیف کند که بفهمید دست شما تا کجا باز است. درحالی‌که حداقلی است که می‌تواند

باید کنار بگذاریم دعوای تاریخی به نفع ما نیست. اگر بگویم «باید به مردم سیستان و بلوچستان رسید.» می‌گویند: شما همانی هستی که با شهرام جزایری غذا خوردید، شما بیخود می‌کنید! این دعوای هیستوریکال را تا کجا می‌خواهید با خود بیاورید. تا کجا می‌خواهید این کوله‌تان را از مشکلات من پر کنید و من هم کوله‌ام را از مشکلات شما پر کنم و هیچ‌وقت نتوانیم با هم گفت‌وگو کنیم تا مسائل را حل کنیم؟ اگر بحث دی ماه گذشته یک پیام خوب داشته باشد همین که دعوای را از اصلاح طلب و اصولگرا بالاتر ببریم، نه اینکه این‌ها را از بین ببریم این‌ها تجربه‌های سیاسی خیلی مهمی هستند ولی ما احتیاج داریم با همدلی واقعی با گفت‌وگو و مشارکت با هم مسائل کشور را حل کنیم.

آقای عبداللهی شما بفرمایید در باب محافظه‌کاری امروز رسانه‌ها....



عبداللهی: من نکته ام این است که آیا ماهیت رسانه‌های مدرن اصلاً اجازه عدالت خواهی را به آنها می‌دهد؟ واقعیتش من بیشتر از یک مقدر، مردد هستم. شاید یکی از بحث‌هایی که بشود در قالب پرونده‌ای که شما به آن می‌پردازید پرداخت پاسخ به این سوال است که آیا تحقق آن چیزی که با انقلاب اسلامی دنبالش هستیم از طریق رسانه‌های مدرن اساساً امکان‌پذیر است یا خیر؟ یا ما مثل برخی از حوزه‌های دیگر که نهادهای متناسب با نهضت تأسیس کردیم باید نهادهای دیگری برای رسانه انقلابی مان بزنیم. فرض کنید بعد از انقلاب ما توانستیم امنیت را با تأسیس نهادهای مثل بسیج به نوعی مردمی و تأمین کنیم. یعنی یک نسبی بین آن نهضت و

یک دلیل اینکه دچار گرفتاری شدیم این است که عمده آدم‌هایی که به رسانه آمدند، سیاسی بودند.

نمی‌شد بعد از آن کار رسانه‌ای پیگیری شد. این یک مورد نشان می‌دهد که امکان آرمان خواهی وجود دارد و همه این‌ها بستگی به کار گزار آن رسانه دارد. درست است این کار گزار از طریق ساختار تربیت نمی‌شود و آموزش عالی ما، آموزش ژورنالیستی این کار را مهیا نمی‌کند اما برخی شخصیت‌ها هستند که خودشان ظرفیت‌های بالقوه در این رسانه‌ها را بالفعل می‌کنند. از نظر جامعه‌شناسی معرفتی، به مدیران رسانه‌های ما دقت کنید. چند درصد از مدیران رسانه‌ای ما آن دغدغه‌ای را دارند که قشر ضعیف مستضعف یا طبقه معمولی مردم دارند؟ چقدر این را از نظر جامعه‌شناختی درک می‌کنند؟ نه اینکه فقط بگویند «بله، به نظرم الان دلار گران شده و قدرت خرید یک سوم شده است و ملت خیلی در حال سختی کشیدن هستند» اما خودش حقوق ۱۵ میلیونی بگیرد. با این حقوق، با شمال شهر خانه داشتن، راننده داشتن و غیره، شما به‌صورت طبیعی امکان اینکه حس بگیرد با آن کسی که می‌خواهید در جهتش آرمان خواهی کنید را پیدا نمی‌کنید. یا در حوزه آزادی، فقط اگر برخی جاها کار

به آن کارگزاری که می‌آید در این رسانه‌ها مشغول فعالیت می‌شود کمک کند. در برخی از کشورهای دیگر و کشورهای غربی چنین چیزی را داریم. اگر شما از مسئولی پیگیری کنید مسئول به شما در حوزه‌ای که مربوط به امنیت ملی نباشد (یعنی یک مصلحت‌های خیلی کلان تری مانع آن نشود) باید جوابگو باشد. اگر نباشد، شما می‌توانید از او شکایت کنید. در ایران هر مسئولی هر چقدر بخواهد به شما دروغ می‌گوید هیچ ابایی هم ندارد. الان بحث استعفای برخی وزرا مطرح شد و فوراً تکذیب شد؛ بعدها خواهیم دید این چقدر واقعیت دارد یا دروغ است. یک خبرنگار باید بتواند این را پیگیری کند. فرض کنید شما از نهادهای که مسئولیت مستقیم با مردم دارند بپرسید که چقدر حقوق می‌گیرید؟ کجا می‌نشینید؟ چقدر درآمد دارید غیر از حقوقی که دارید؟ در ایران به راحتی می‌تواند به شما جواب ندهد. می‌گوید این حوزه شخصی من است و آن را تا امنیت ملی و تا خود خدا جلو می‌برد. شما به عنوان رسانه هیچ امکان ساختاری قانونی برای اینکه او را موظف کنید تا جوابگو باشد ندارید. چون وابستگی

آرمان‌هایی که داشتیم با ساختارهایی که باید برایش شکل دهیم، برقرار کردیم. یا فرضاً در حوزه سازندگی آن ابتدای انقلاب، جهاد سازندگی را امام تأسیس کرد و جلو برد. اما آیا اگر در حوزه رسانه به همین رسانه‌های مدرن اکتفا کنیم، می‌توانیم ماهیتاً و ساختاراً این پروژه عدالت خواهی، آرمان خواهی، استقلال خواهی و آزادی خواهی را جلو ببریم یا خیر؟ ما باید رسانه‌هایی از جنس دیگر تولید کنیم و به آن فکر کنیم؟ تأکیدی که خود حضرت آقا در بحث رسانه روی «منبر» دارند شاید نشانه‌ای برای پیگیری همین بحث‌هاست. رسانه منبر اقتضائات رسانه مدرن را ندارد. شما می‌توانید یک منبری باشید و خیلی آزاده باشید هزینه هم بدهید اشکال ندارد ولی در رسانه خیلی سخت است.

اگر رسانه به معنای واقعی آزاد باشد فکر کنم امکانش وجود دارد.

عبداللهی: خیلی سخت می‌شود. بالأخره شما با

MEHR NEWS AGENCY
Photo: Hamid Vakili

الان روشنفکری یک منصب در دنیای مدرن است. نویسندگی یک منصب است. شما نمی‌توانید مثلاً کارمند وزارت اطلاعات باشید و بعد پاره‌وقت نویسنده باشید یا پاره‌وقت روزنامه‌نگار باشید اما این مساله اتفاق افتاد؛ یعنی تعداد زیادی از بچه‌های سیاسی وارد دنیای رسانه شدند. تا اینجا عیبی ندارد اما این‌ها اقتضای کار روزنامه را یا به تعبیر آقای مقدم، ذات روزنامه و رسانه را نشانختند. فکر کردند روزنامه یک ظرف است و هر چه می‌خواهند در آن بریزند

را خواهیم داشت.

آخرین مساله، عدم اصلاح روندهای نادرست است. اگر در جایی حضور رسانه‌های مانع فساد یا ناکارآمدی می‌شود و مانع حضور رسانه در آن حوزه شویم عملاً زمینه پرداختن به فساد یا اختلال را تعطیل می‌کنیم. آن ویروس آنجا باقی می‌ماند و امکان اصلاح و تغییر ساختار، عملاً از دست می‌رود. این نگاه ما به مجموعه‌ای از عواملی است که می‌تواند یک رسانه را از وظایف اصلی خود، از کار کرده‌هایش و از ظرفیت‌هایی که می‌تواند استفاده کند دور کند و تبدیل به رسانه‌ای کند که فقط می‌خواهد به هر قیمتی باشد، طبعاً در اینجا آرمان‌خواهی، عدالت، حمایت از مردم قربانی می‌شود قربانی یک‌سری مسائلی که قبلاً به آن اشاره کردیم.

میرفتاح: قصد از مطرح کردن مناقشه و البته سؤالی که درباره رسانه‌های لیبرال پرسیدم، دفاع از لیبرالیسم نیست. تا آنجایی که زورم برسد منتقد جریان نئولیبرال هستم اما بحتم چیز دیگر بود. ما در رسانه اقتضائاتی داریم. در دور اول هم گفتم یک دلیل اینکه دچار گرفتاری شدیم این است که عمده آدم‌هایی که به رسانه آمدند، سیاسی بودند. الان روشنفکری یک منصب در دنیای مدرن است. نویسندگی یک منصب است. شما نمی‌توانید مثلاً کارمند وزارت اطلاعات باشید و بعد پاره‌وقت نویسنده باشید یا پاره‌وقت روزنامه‌نگار باشید اما این مساله اتفاق افتاد؛ یعنی تعداد زیادی از بچه‌های سیاسی وارد دنیای رسانه شدند. تا اینجا عیبی ندارد اما این‌ها اقتضای کار روزنامه را یا به تعبیر آقای مقدم، ذات روزنامه و رسانه را نشانختند. فکر کردند روزنامه یک ظرف است و هر چه می‌خواهند در آن بریزند؛ خیر، روزنامه اقتضائاتی دارد که خودش را به ما تحمیل می‌کند.

بحث من این است که شما حتی در مهم‌ترین روزنامه‌ها یا شبکه‌های لیبرالی می‌بینید که در سطح مدیران لیبرال هستند اما وقتی به بدنه خبرنگار می‌رسد شما خبرنگار چپ دارید، خبرنگار آرمان‌خواه دارید. در همه این روزنامه‌هایی که گفتم بدنه خبرنگاران را شما ببینید. قصه خاشقچی را چه کسی لو می‌دهد و پیگیری می‌کند؟ همین خبرنگارهای چپ هستند. حتی در فاکس نیوز هم شما در بدنه خبرنگاری خبرنگاران شاداب و پر انرژی می‌بینید که در دانشگاه تعلقات چپ دارند و هربرت مارکوزه می‌خوانند اما در کار رفتند و بعد پیر که می‌شوند فرق می‌کنند. بدنه روزنامه‌نگاری نیازمند بچه‌هایی است که حاضر باشند هزینه بدهند با همه این مشکلات و فداکاری کنند. مناقشه من این بود که آن‌ها حداقل حواسشان به این هست، شما در همه شبکه‌ها و روزنامه‌ها این را می‌بینید در لوموند و همه‌جا این هست، اما اندیشه لیبرالی‌اش پنهان‌تر است رو نیست. با تیتیر نمی‌آید از یک چیزی دفاع کند. این خیلی ساری و جاری است. او می‌داند جذابیتش به وجود

جریان یک شیفت رادیکال شدید به سمت لیبرالیسم می‌کنند و بعد از آن هر نوع اقدام رادیکالی که شما در حوزه ایدئولوژیکی و پراگماتیستی بگویید در این‌ها رخ می‌دهد. بعد از دوم خرداد، هم فضای سیاسی که تولید شد و هم فضای رسانه‌های پیرامون آن به شدت رادیکال هستند و خود این جریان نهایتاً در عرصه سیاسی امروز به یک نوع محافظه‌کاری خلسه‌آور رسید. از طرف دیگر وقتی شما عدالت را با آناشیسیم اشتباه می‌گیرید به جای اینکه یک عدالت‌خواهی مشخص، منسجم، دارای چارچوب و با یک فکر معرفتی جایگزین کنید به صورت رادیکال در حوزه عدالت فقط مصداق‌یابی و حمله رادیکال می‌کنید دوباره در حال بازتولید محافظه‌کاری هستید حوزه‌ای که آقای احمدی‌نژاد به صورت رادیکال و بدون اینکه چارچوب معرفی و عملی داشته باشد در آن ورود کرد نهایتاً به خود عدالت‌خواهی و آرمان‌خواهی ضربه زد و به وضع محافظه‌کاری دولت امروز انداختمان.

***اگر پریشی نیست، به جمع بندی بپردازیم.**

مقدم: بحث جمع‌بندی را با یک بخش دیگری از همین مسئله تمام می‌کنم که در حقیقت آثار محافظه‌کاری در رسانه‌های رسمی است.

یک اثر محافظه‌کاری در رسانه‌ها تولید یک فضای دوگانه در رسانه‌های ماست. فضایی که در آن رسانه رسمی برای خودش یک فضای غیررسمی کوچک می‌سازد و در عین حفظ محافظه‌کاری در فضای رسمی؛ آنجا خودش را تخلیه می‌کند. حتی همین الان روزنامه‌ها و رسانه‌های رسمی را ببینید. کنارشان فضاهای غیررسمی درست کرده‌اند. اگر مثلاً مطلبی در کانال مجازی منتشر می‌کنند الزاماً در سایت و روزنامه‌شان نیست. آنجا شاید جسورتر هستند ملاحظاتی را دارند ولی آنجا احساس راحتی می‌کنند. این اتفاق به از دست دادن مرجعیت رسانه‌ای می‌انجامد و خودبه‌خود بی‌اعتمادی را در ذهن مخاطب و مردم شکل می‌دهد.

بخش دیگر آثار این مساله فرصت برای ایجاد رسانه‌های بی‌شناسنامه است. اگر فرصت را از رسانه‌های رسمی بگیریم، بی‌شناسنامه‌ها، غیر متعهدها و زیرزمینی‌ها خودبه‌خود بالا می‌آیند و کارتان با آن‌ها سخت‌تر می‌شود. صاحب این رسانه، آدرسش معلوم است و قابل دفاع است اما میدان دادن به رادیکالیسم رسانه‌ای همان چیزی است که الان در فضای مجازی می‌بینیم. هرچقدر آنجا مرجعیت و اعتماد را سلب کردیم، به مطالبات پاسخ ندادیم و مأموریت‌های خود را درست انجام ندادیم، حتماً یک عده‌ای می‌آیند که رادیکال‌تر و تندرو آن بخش‌ها را انجام می‌دهند و در ادامه همان داستان افراطی‌گری که الان در فضای مجازی می‌بینید

شما به قوه قضائیه بیفتد و ببینید چه بلایی به سر شما می‌آید می‌توانید متوجه شوید که چه خیرست! یکی از افرادی که در حوزه رسانه‌ای در جبهه اصولگرایان «قوه قضائیه» را خوب نقد می‌کند آقای سلیمی نمین است. چرا؟ سلیمی نمین خودش رفته قوه قضائیه و دیده است؛ یعنی از او شکایت شده و دیده است که قوه قضائیه چه شرایطی دارد؟

آن سبک زندگی و لایف استایلی که مدیران رسانه‌ای ما دارند (نه همه آن‌ها) آن کسی که یک ارتباط صرفاً حزبی دارد و شمال شهر می‌نشیند؛ خودبه‌خود با آرمان‌های انقلاب ارتباط برقرار نمی‌کند. حالا صحیفه امام را ۱۰۰ بار صبح تا شب از اول تا آخرش را بخواند که حس بگیرد و کار انقلابی کند! این لایف استایل به آن بحث معرفتی‌اش دامن می‌زند و آن امکان را از او می‌گیرد.

مسئله بعدی در حوزه کارگزاری اینکه دو معضل دیگر داریم؛ یکی موضوع مدرنیته‌ای که الان هست. مدرنیته و لیبرالیسم ضد آرمانگرایی هستند. و این فضا متأسفانه به خصوص بعد از جنگ دارد به فضای عمومی جامعه هم سرایت می‌کند و خیلی‌ها را درگیر خود کرده است. مدرنیته و لیبرالیسم که فردگرایی یعنی عدم ایثار برای دیگران را در شما تشدید و نهادینه می‌کند. سودگرایی و عقل ابزاری و نگاه این‌جهانی را در شما نهادینه می‌کند. به تبع و به صورت اقتضایی آن، افرادی که درگیر این موضوع شدند دیگر وارد حوزه آرمان‌خواهی نمی‌شوند. حال وقتی رسانه‌های تبلیغ و ترویج لیبرالیسم می‌کنند یعنی می‌خواهد آرمان‌خواهی را بکشند و وقتی آرمان‌خواهی را می‌کشند یعنی خودش را هم دارد منتفی می‌کند. اساساً رسانه را منتفی می‌کند.

میرفتاح: یعنی ما رسانه لیبرال خوب در دنیا نداریم؟! مثلاً واشنگتن پست....

عبداللهی: خیر. نهایت رقابت‌ها، درگیری‌ها و دعوایی که واشنگتن پست، نیویورک تایمز، فاکس نیوز انجام می‌دهند، منافع جناحی است که یا دموکرات‌ها یا جمهوری‌خواهان با هم دعوا می‌کنند. اگر مثلاً نیویورک تایمز در مورد ترامپ افشاگری می‌کند، از دریچه عدالت، پرداختن به مطالبات قشر مردمی نیست. او می‌خواهد ترامپ را بزند که نهایتاً گزینه و حزب خودش را بالا ببرد.

یک مانع بزرگ دیگر در مقابل آرمان‌خواهی هم رادیکالیسم است. در متون کلاسیک معمولاً می‌گویند رادیکالیسم در مقابل محافظه‌کاری است و رادیکال آن کسی است که نه تنها محافظه‌کار نیست بلکه خیلی شدید جلو می‌رود. درحالی که به اعتقاد من عامل اصلی بازتولید محافظه‌کاری به خصوص در ایران، خود همین رادیکالیسم است؛ یعنی اقداماتی رادیکال در ایران انجام شده که این محافظه‌کاری را به این شدت در کشور بازتولید کرده است. مثلاً ما یک جریان سیاسی داریم که چپ رادیکالی در دهه ۶۰ است و می‌گویند برخی از شخصیت‌هایش اگر عمامه خود را بردارند از زیرش داس و چکش بیرون می‌آفتد. به شدت طرفدار کوپن و اقتصاد دولتی و به شدت در آن حوزه رادیکال هستند. بعد که سیستم عوض می‌شود؛ شرایط سیاسی اجتماعی بعد از سال ۶۸ در ایران عوض می‌شود و شرایط سیاسی و اجتماعی در دنیا نیز بعد از فروپاشی شوروی عوض می‌شود؛ این



این جنسی که ما دنبالش هستیم یا انقلاب اسلامی دنبالش است، نمی‌توانیم چون در حوزه اجتماعی فرد اصیل می‌شود و فرد برای دیگری هزینه نمی‌دهد. حتی در حوزه آزادی هم نمی‌توانیم آرمان‌خواهی کنیم اگر لیبرال باشیم. چون در لیبرالیسم فقط آزادی خودت مسئله است؛ یعنی آزادی غیر از تو و دیگری مسئله نیست. الان چرا مردم کشور آمریکا لیبرال هستند چرا برایشان آزادی فلسطینی‌ها مسئله نیست. آزادی دیگری برایش اهمیت ندارد یا چرا لیبرال‌های وطنی، کسانی که می‌گویند ما لیبرال هستیم چرا برایشان استقلال آن قدر اهمیت ندارد در ارزش‌های درجه دو قرار می‌گیرد. چون آزادی کل ملت برایشان مسئله نیست. می‌خواهم بگویم این قدر به آرمان‌خواهی ضربه می‌زند.

آن نکته‌ای که در مورد آقای خاشقچی گفتید به نظرم در حوزه

آرمان‌خواهی نیست. واشنگتن‌پست که خبرنگار و ستون‌نویس خودش بود، CNN و نیویورک‌تایمز هم که پیگیری کردند بحث دیگری بود به نظرم موضوع مجزا است و در حوزه عدالت‌خواهی و آرمان‌خواهی نیست. شما می‌فرمایید در برخی از رسانه‌های لیبرال افراد چپ معمولاً آرمان‌خواه هستند نه خود آن چیز و آن ساختار آن را کنترل می‌کند که آرمان‌خواهی از آن چارچوب بیرون نزنند.

در مورد شبکه اجتماعی رسانه‌های جدید هم یک نکته ای به نظرم می‌رسد که خوب است در پایان به آن اشاره کنم. به نظر من شبکه‌های اجتماعی می‌توانند این فضای محافظه‌کارانه را بشکنند و می‌توانند برای آرمان‌خواهی مؤثر شود؛ اما دو محدودیت دارند. یک محدودیتش همین که اگر شما در این حوزه با آن چارچوب مدرنیته ظاهر شوید ته آن سلبریتی‌زمی‌درمی‌آید و آن‌ها مسئله می‌شوند و وقتی آن‌ها مسئله شدند هدف و آرمانشان عدالت‌خواهی نیست؛ یعنی آنجا آن فرد اهمیت پیدا می‌کند آن فضای فرهنگی که دارد. مانع دوم هم دست‌های نامریی است که در همه شبکه‌های اجتماعی کار می‌کند. در توییتر کار می‌کند. چند وقت پیش یک جمعی از اکانت‌های جریان‌های انقلابی را کلاً زدند، کسانی که در حوزه بین‌الملل فعالیت می‌کردند را زدند. در بحث جریان تبلیغ‌نامه مقام معظم رهبری که ۲، ۳ سال پیش بود حتی توییتر قانون‌هایش را عوض کرد تا جلوی نشر این‌ها را بگیرد. یا خود آمریکایی‌هایی با آن که دخالت در انتخابات همه کشورها را به بهانه ترویج دموکراسی، حق خود می‌دانند، به فیس‌بوک فشار می‌آورند که روس‌ها از طریق آن در انتخابات ما دخالت کردند و با روسیه در شبکه اجتماعی مقابله می‌کند. این دست‌های نامریی می‌تواند در شبکه‌های اجتماعی محدودیت‌زا شود تا بتوانیم از آن طریق حداقل این محدودیت‌های رسانه‌های رسمی در حوزه آرمان‌خواهی و مقابله با محافظه‌کاری بشکنیم.

هم تعدیل کنید روزنامه ۳۰ تا آدم می‌خواهد! یک‌دفعه ناخواسته به خودتان می‌آید می‌بینید گرفتار فساد هم شدید از همان جنس که گفتیم؛ «تورا که خانه نیست است، بازی نه این است.» وقتی گرفتار فساد شدید حالا پرونده شما رو می‌آید و می‌خواهید چه کار کنید. این‌ها گرفتاری است اما آن کسی که دارد پرونده این را رو می‌کند هم خیلی پاک و منزه نیست. او این دغدغه را ندارد چون کاغذ نمی‌خرد، گرفتاری ندارد و بودجه‌اش را از جای دیگر می‌آید. نمی‌داند این بدبخت چه گرفتاری دارد! برای همین یکی از بدترین تجربه‌های مدیریتی ما معاونت مطبوعاتی در تمام دوره‌ها است. یک چیز بی‌ربط و فکر نشده که مشکل قانونی، شخصی و همه چیز دارد. یک چیزی که هیچ کاری نمی‌تواند بکند، الان ارشاد به چه درد می‌خورد؟ من نمی‌فهمم! آقای زیباکلام یک پست می‌گذارد ۴۰۰ هزار تا یا ۱ میلیون بار دیده می‌شود. حالا ارشاد بخواهد به کتابش مجوز دهد یا ندهد. تمام شد. ارشاد ما را صدا می‌کند می‌گوید بیاییم جلسه بگذاریم، می‌گوییم این جلسه‌ها برای سال ۶۰ بود، جلسه برای قبل از انقلاب بود، الان کسی جلسه نمی‌گذارد. یعنی فایده ندارد بروید راهکار دیگر بیابید.

عبداللہی: اگر واقعاً اعتقاد داشتیم که ما می‌خواهیم لیبرالی عمل کنیم و لیبرالیسم را تبلیغ کنیم در این مکتب «فرد» اصیل است و بدون فردگرایی لیبرالیسم یعنی هیچ. یکی از دوستان کارگزاران می‌گفت ما حزب لیبرال دموکرات مسلمان هستیم. رقیتم دفترش نشستیم گفتیم بگویید منظور از لیبرالیسم چیست؟ گفت منظور آزادی است. گفتیم ما هم می‌گوییم آزادی همه می‌گویند آزادی. لیبرالیسم یک قرائت خاص دیگری از آزادی دارد اصلاً تحت کدام نحله لیبرالیسم هستی؟ رالز، لاک؟ کدام؟ آخرش گفت همه این‌ها را رها کنید. من می‌گویم آزادی.

اگر ما به لیبرالیسم اعتقاد داشته باشیم و تبلیغش کنیم بالمحتمل، دیگر نمی‌توانیم آرمان‌خواهی کنیم. از

همین بدنه روزنامه‌نگار آرمان‌خواه یک مقدار چپ است این را ما نداریم یا اگر داریم تبدیل به دعوای سیاسی شده است. اصلش هم این است مدیر رسانه فهمی راجع به این ندارد. مدیر رسانه همان‌طور که قبلاً در کارخانه قند و شکر رئیس بوده فکر می‌کند با دستور کارش پیش می‌رود. به راحتی نوشته نویسنده را خط می‌زند و می‌گوید راجع به این موضوع کار نکن. این ظرافت و هوشمندی را می‌خواهد که در این وجود ندارد.

***نهادها و انجمن‌های صنفی چقدر می‌توانند کمک کنند؟ هم به اینکه زبان گفت‌وگو بین روزنامه‌نگار و نهاد‌های مربوطه ایجاد شود به صورت متقابل و هم به این نکته که الان اشاره کردید؟**

میرفتاح: اگر قبل از انقلاب بود می‌گفتم این سندیکاها و این نهادها می‌توانند خیلی مؤثر باشند ولی بعد از انقلاب سطح درخواست ما خیلی نازل شده است. یعنی گرفتاری‌های معیشتی غلبه پیدا کرده است. حتی درخواست‌های صنفی غلبه پیدا کرده است. محتوای آرمان‌خواهی در اینجا پیگیری و دنبال نمی‌شود. وقتی مسائل اولیه ما مثل نان و مسکن حل شود، آن‌گاه آزادی برای ما موضوعیت پیدا می‌کند. ولی الان خیلی این را نمی‌بینیم.

یک چیزی را یادمان رفت بگوییم بدترین اتفاقی که حالا جدا از همه این‌ها افتاده است وجود روابط عمومی‌ها است. روابط عمومی‌ها به دلیل اینکه نیاز به بیان کار و گزارش دارند؛ گزارش‌سازی و آمارسازی را در ایران تبدیل به یک رویه کرده‌اند و کسی با آن مقابله جدی نکرده است. این‌ها با ثمن بخش‌از مطبوعات گروگوشی می‌کنند. یک آگهی می‌دهد فلان نهاد خصوصی‌سازی، ۴ تا آگهی به اصلاح‌طلب و اصولگرا می‌دهد، روزنامه‌ها هم از طرفی گرفتار هستند و کاغذ گران است. زینک دو برابر و کاغذ سه برابر شده است و بچه‌ها حقوق می‌خواهند. شما هرچقدر

نقد احترام عمودی؛ وقتی صفت ولی نعمتی از پابرهنگان پس گرفته شد



رواج و گسترش شبکه‌های اجتماعی در ایران با تمام معایبی که دارد، مدلی از دموکراسی به معنای صحیح کلمه برای حاضران در این شبکه‌ها پیش آورد. حضور مسئولان نظام — بویژه مسئولانی که با رای مستقیم مردم انتخاب شده‌اند — در این شبکه‌ها باعث شد تا آنها مواجهه‌ای مستقیم با مردم داشته و مردم بتوانند از آنها پاسخی برای عملکردشان داشته باشند. در تعاریف جدید از دموکراسی بر نظارت مردم بر مسئولان پس از انتخابات‌ها شرط شده است.

اصول دموکراسی ایجاب می‌کند که تصمیم‌گیری‌های کلان دولتی بویژه در «شرایط خاص» با مردم در میان گذاشته شود. وابستگی اقتصاد ایران به نفت نیز ضرورت دموکراتیزه کردن تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را یادآور می‌شود. در کلام رهبری انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نیز بارها بر شفافیت و پرهیز از «دیگری» دانستن مردم تأکید شده است. با این اوصاف اما ترویج با مشت آهنین احترام عمودی از سوی ساختارهایی که مسئولانش از طریق دموکراسی و رای مردم انتخاب می‌شوند، روند «احترام افقی» در جامعه فعلی را با مشکل مواجه کرده است.

نمایندگی از مجلس طی حرکتی ابهام برانگیز و خارج از ساختاری قانونی به گمرک می‌رود. هدف او از این بازدید از گمرک معلوم نیست و خود او نیز هیچگاه به توضیح آن برای ولی‌نماتانش اقدام نکرد. او با مقاومت یکی از کارکنان گمرک مواجه شد و فیلم برخورد او نیز به شبکه‌های اجتماعی راه پیدا کرد. عکس‌العمل او در مواجهه با این جریان جالب توجه بود. او به سایر نمایندگان هشدار داد که اگر با پخش کننده فیلم و آن کارمند گمرک برخورد نکنید، مشابه این کار گریبان شما را نیز در آینده خواهد گرفت. این نماینده در درون ساختاری است که خود احترام عمودی را ترویج می‌کند. به عبارتی عنوان نمایندگی مجلس واجد نوعی احترام در یک ساختار هرمی است و راس این هرم رابطه احترام‌آمیز دو طرفه با «دیگری» (حاضران در زیر هرم) ندارد. به همین دلیل است که بسیاری دیگر از نمایندگان مجلس نه به کنش‌های خود که به بارها به زیرسوال رفتن جایگاه مجلس اعتراض کرده‌اند.

اگر ساختار «احترام افقی» در جامعه رواج پیدا کند، مسئولان ملزم به پاسخگویی به مردم می‌شوند و تا زمانی هم که رواج پیدا نکند، پاسخگویی‌های مسئولان نمایشی است. اکنون نیز مسئولان و دارندگان مناصب انتخابی با رای مردم بدل به جامعه‌ای از نمایش شده‌اند. ریاست جمهوری فعلی در زمان فعالیت‌های انتخاباتی دور نخست ریاست جمهوری خود با انتقاد از رییس دولت‌های نهم و دهم بارها بیان کرد که نباید بی‌کفایتی خود را به گردن آمریکا انداخت. اکنون خود او با شدت و حدت هر چه تمامتر اعلام می‌کند که تمام مشکلات کشور ما تقصیر آمریکاست.

البته نقد این سخنان رییس جمهور، دلیلی بر نفی تلاش‌های آمریکا برای ضربه زدن به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران نیست، اما قطعاً این کار را که در شرایط شروع تحریم‌های دوباره، ارز به بهای دولتی در اختیار عده‌ای خاص گذاشته شده و این رانت باعث فساد عظیم شود، آمریکا و ترامپ انجام نداده‌اند. جالب اینجاست که در سخنان مسئولان در رسانه‌ها هیچ اشاره‌ای به این تصمیم‌گیری‌های اقتصادی ضدموکراسی نشده و خودشان صرفاً از روند فعلی انتقاد می‌کنند. پاسخگویی آنها در شبکه‌های اجتماعی نیز به تمسخر مردم عادی کشیده شده است.

اکنون که در چهارمین دهه انقلاب قرار داریم، لزوم توجه بیش از پیش به آرمان‌ها و شعارهای انقلاب سال ۵۷ حس می‌شود. احیای دوباره ساختار احترام افقی، نیاز جامعه امروز است. این ساختار قطعاً به ترویج عدالت خواهد انجامید.

در نظریه‌های اخلاقی معاصر از دو نوع احترام به نام‌های «احترام عمودی» و «احترام افقی» یاد شده است. «احترام عمودی» احترام در معنای سنتی آن است. در این نوع احترام فاصله‌ای عمودی که از پایگاه‌های اجتماعی نتیجه می‌شود، وجود داشت. این فاصله عمودی زاینده احترام نبود بلکه تأکید بر فاصله‌های نتیجه شده از پایگاه اجتماعی این نوع از احترام را می‌ساخت. این احترام عمومی هرمی شکل بود و به باور نظریه پردازان بویژه نویسنده کتاب «پارادایم کثرت‌گرا» قدمتی به اندازه قرن‌ها تاریخ بشریت داشت.

با پیدایش طبقه متوسط شهری ساختار احترام عمودی مورد اعتراض و حمله قرار گرفت. در این میان نوعی از «احترام» بوجود آمد که از آن تعبیر به «احترام افقی» شد. در این نظریه اخلاقی، مبنای احترام فاصله‌ای است که نه در طبقات بلکه در تمایزهای هر فرد از دیگری وجود دارد. این نوع از احترام به کثرت‌گرایی و احترام به کثرت‌ها می‌انجامد. ساختار احترام عمودی توسط مصلحان اجتماعی در قرن بیستم نیز به چالش کشیده شد. امام خمینی (ره) نیز در روند مبارزات خود بر علیه نظام شاهنشاهی با تأکید ویژه بر مفهوم «مستضعفان» که منبعث از کلام الله مجید بود، به مبارزه با ساختار احترام عمودی برخاست. مبارزه با این ساختار در اصل پیکار با نظام نئولیبرالیسم محافظه کار بود که بر ساختار عمودی احترام مبتنی بر نظم طبقاتی تأکید داشت.

تئوریزه کردن صف‌آرایی مستکبران در مقابل مستضعفان، تقابل عدل و ظلم و رویارویی محرومان و چپاولگران، از اقدامات مهم امام خمینی (ره) در مبارزات قلمی خود بود. معمار انقلاب اسلامی ایران که دستیابی به حکومت را تنها روش بسط و ترویج عدالت اسلامی می‌دانست، پس از پیروزی انقلاب بارها خطاب به مسئولان در ضرورت توجه و رسیدگی به مستضعفان تأکید کرد. اهمیت این کار تا جایی رسید که امام (ره) خدمت به محرومان و مستضعفان را بالاترین عبادت خواند: «گمان نمی‌کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد.» (رجوع کنید به جلد بیستم صحیفه امام)

این روش امام تأکید بر پارادایمی کثرت‌گرا بود که احترامی افقی را ترویج می‌کرد. بر اساس همین تأکید نیز در ابتدای انقلاب عامه مردم و محرومان ولی‌نماتان انقلاب و مسئولان خوانده شدند. شعارهای کاندیدهای نهادهای انتخاباتی نیز از ابتدای انقلاب حول محور «تشنگی خدمت» به جای «شیفتگی قدرت» دور می‌زد. تشنگی خدمت، پاسخگویی مسئولان حکومتی را نیز در پی داشت و مردم در نشریات آن دوران شاهد پاسخگویی مسئولان و همچنین صفحاتی به نام «انتقاد از خود» بودند. این صفحات روزنامه‌های آن دوران اکنون در صفحات فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی میان مردم دست به دست می‌شود. پس از ترورهای ابتدای انقلاب که در طی آن شخصیت‌های مهمی از اصحاب و شاگردان امام شهید شده و همچنین با آغاز جنگ تحمیلی، به دلایلی موجه این ساختار احترام افقی به فراموشی سپرده شد. پس از جنگ اما این ساختار به جایگاه سابق خود برنگشت و شاید مهم‌ترین دلیل آن روی آوردن دولت سازندگی به نهادهای اقتصادی جهانی باشد. نهادهایی که در دل نظام نئولیبرالیسم قرار داشته و احترام عمودی را ترویج می‌کردند.

ساختار احترام عمودی پس از جنگ به شدت بیشتری پی گرفته شد. این ساختار نوعی از محافظه کاری را پیش آورد که تا به امروز ادامه پیدا کرده است. احترام افقی و کثرت‌گرایی دیگر در میان مسئولان (با تعجب بسیار مسئولان نهادهای انتخابی که در از طریق دموکراسی و رای مردم به قدرت می‌رسیدند) به فراموشی سپرده شد. این روند باعث شد تا نهاد دموکراسی در ایران، به دلیل ضعف افراد نسبت به شعارهای انقلاب، به ورطه نوعی از دیکتاتوری بیفتد.

در این شرایط اما آگاهی مردم ایران بیش از پیش شده بود. پیشرفت صنایع انفورماتیک و بالطبع آزاد شدن گردش اطلاعاتی باعث شد تا ایرانیان از نزدیک در جریان تحولات و پیشرفت‌های جهانی در عرصه‌های مختلف قرار بگیرند. گسترش نظام آکادمیک و تعدد دانشگاه‌ها نیز باعث شد تا بسیاری از مردم، تجربه تحصیلات آکادمیک و اخذ مدرک دانشگاهی را داشته باشند و بالطبع انتظار نوعی از احترام را می‌کشیدند.

در این میان مسابقه مصرف خاصی که در میان طبقه نوظهور آفازدها آغاز شد، باعث شد که عامه مردم نیز برای خریداری «احترام افقی» به این مصرف‌گرایی روی بیاورند. تأمین هزینه‌های این سبک زندگی نیز محافظه کاری را در میان مردم رواج داد. همه این مسائل در کنار هم یک نتیجه عمده را به بار آورد: تغییر آرام پارادایم کثرت‌گرایی و ترویج شده از طرف بنیانگذار انقلاب به ساختاری «دیگری» ستیز. در این میان دیگر صفت ولی نعمتی از محرومان جامعه گرفته شد و اتفاقاً این بازی پس‌گیری از طرف نهادهای انتخابی صورت گرفت. اکنون هم اگر کوچکترین رسیدگی به مردم مناطق محروم می‌شود اتفاقاً از طرف نهادهایی است که مدیرانش انتصابی هستند. بهترین مثال در این موضوع ارتباط سراسر عاطفی اهالی بلوچ استان سیستان و بلوچستان با سردار شهید نور علی شوشتری است.

حسن خجسته:

رفتارهای رسانه‌ای ما را «بی‌بی‌سی» تعیین می‌کند / پیشنهاد من گفتگوست

نائل نشود. بویژه چون در دوره مواجه با جامعه مدرن هم هستیم چه بخواهیم و چه نخواهیم به آن سمت کشیده می‌شویم. یعنی مثلاً در اقتصاد، سیاست، مسائل اجتماعی، نظام شهری و همه چیز این اصول مدیریتی جدید حاکم می‌شود و شرایط را تغییر می‌دهد. یا ما نباید چارچوب‌های اصلی و اصولی مدیریتی جدید را بپذیریم، یا اینکه باید نظریه‌های کاربردی منطبق با نظام ارزشی انقلاب اسلامی را معلوم و تولید می‌کردیم. مثلاً در اقتصاد اصولی داشتیم که مرحوم صدر و بعد شهید مطهری یک کارهایی در خصوص آن انجام داده بودند، ولی این باید تبدیل به نظامی کاربردی می‌شد که نداشتیم و اتفاق هم نیفتاد.

بنابراین انقلاب متکی به همان نظام و سیستمی بود که از پیش موجود بود. حالا ممکن است اصلاحاتی در آن انجام داده باشیم که الان مثلاً در نظام بانکی برخی



همه کسانی که با انقلاب جلو می‌آیند، همیشه نمی‌توانند تا سر قله پیش بروند. شما می‌توانید انقلاب و تفکر انقلابی را از یک جهت با داستان «سیمرغ عطار» مقایسه کنید. همه مرغان رفتند همدار را ببینند، ولی طوطی به جنگل رسید و دلیلی آورد و از ادامه مسیر انصراف داد؛ هر کدام دلیلی آوردند و به جز آن ۳۰ تایی که در آخر به مقصد رسیدند، بقیه راه را تا انتها طی نکردند. انقلاب هم در باطنش این طور است

این اصلاحات را قبول ندارند و برخی‌ها هم البته قبول دارند. یا در نوع ارتباطات و مراودات سیاسی و... هم همینطور هستیم. در این مسیر، جنگ هم خیلی مؤثر بود؛ یعنی آن ۸ سال جنگ باعث شد که از خیلی چیزها به ناچار چشم‌پوشی کنیم، به خاطر اینکه مسئله مهم‌تری در کشور وجود داشت. یا اصلاً فرصتی نبود، همه در جبهه و جنگ بودند و فرصتی برای بازنگری در اشکال و اصول مدیریتی وجود نداشت. بچه‌های آموزش و پرورش و وزارتخانه‌های دیگر، دانشجویان و دانشگاه‌ها باید مسئله اصلی را که دشمن خارجی بود، از سر راه بردارند. این خودش خیراتی برای مملکت داشت، ولی از چپتی فرصت اندک شد که پیرامون آنچه بایسته است فکر و کار کنیم.

حتی انقلاب فرهنگی هم که در دانشگاه‌ها صورت گرفت، به درستی اتفاقی نیفتاد. همین الان هم بنده عضو یکی از کارگروه‌های تحول دانشگاهی هستم و می‌بینم که هنوز هم در این زمینه، مسیر هیچ روشن نیست. مثلاً فرض کنید رشته‌های محبوب گروه حوزه چه چیزهایی باید باشد؟ چرا باید باشد؟ اینها واقعاً روشن نیست؛ چون کسی کار نکرده است و گروه‌هایی باید کار کنند تا اینها روشن شود.

البته باید بگوییم گروه‌هایی کار کرده‌اند و کارهای پژوهشی

داستان «سیمرغ عطار» مقایسه کنید. همه مرغان رفتند همدار را ببینند، ولی طوطی به جنگل رسید و دلیلی آورد و از ادامه مسیر انصراف داد؛ هر کدام دلیلی آوردند و به جز آن ۳۰ تایی که در آخر به مقصد رسیدند، بقیه راه را تا انتها طی نکردند. انقلاب هم در باطنش این طور است، چون در باطن انقلاب که یک مبارزه است، چند جهت وجود دارد؛ یک جهتش مبارزه فرد انقلابی با نفس خودش است. انقلابیون، چه انقلابی دینی باشد، چه مارکسیستی و چه روشنفکری، باید با نفس خودش مبارزه داشته باشند، هم برای کنترل خواستن‌هایی که نباید بخواهند و هم برای خواستن‌هایی که باید بخواهند. در یک انقلاب دینی به مراتب این مبارزه خیلی جدی‌تر و قوی‌تر است. در صدر اسلام هم همین‌طور بوده است؛ در صدر اسلام مگر پیرامون پیغمبر (ص) چند تا سلمان و ایوب بوده‌اند؟ یا مثلاً پیرامون حضرت علی (ع) چند نفر بودند که تا آخر بایستند و مبارزه کنند؟ عموم اطرافیان تا یک نقطه‌ای مانده‌اند و بعد رها کرده‌اند. پس این مسئله را باید پذیرفت و مد نظر قرار داد.

مسئله دومی که در انقلاب ما وجود داشته چارچوب‌های مدیریتی است؛ چارچوب‌هایی که بخشی از آنها به‌نوعی هژمون بوده، اما به دلایلی با رضایت خاطر پذیرفته شده و به چارچوب‌های اصلی و اصولی مدیریت تبدیل شده است. اوایل انقلاب، خدا مرحوم بازارگان را رحمت کند، فکر کنم در سخنرانی اولشان بود که چیزی قریب به این مضمون اظهار کردند که انقلاب تمام شد و من هم مانند یک ماشین فولکس هستم؛ یعنی کارم خیلی بطئی و کند است. ایشان آدم خیلی شریف و با روحیه خاصی بود. چیزی که مد نظر ایشان است یک وجه مدیریتی است که کار باید بر مبنای آن پیش برود. چون کل بدنه اداری شما بر مبنای یک تفکری شکل گرفته بود و مدیریت می‌شد و آن تفکر از جهاتی ممکن است که از یکجایی با آن روحیه‌ای که در انقلاب وجود دارد مغایرت داشته باشد و طبیعتاً به آن چیزی هم که باید صورت بگیرد

سابقه طولانی حسن خجسته در معاونت صدای سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی؛ تجربه گرانسنگ در مدیریت عالی‌ه مهم‌ترین رسانه رسمی جمهوری اسلامی ایران است. خجسته بعد از صداوسیما وارد کارهای پژوهشی درباره رسانه می‌شود و حالا تلفیق این تجربه و پژوهش‌های رسانه‌ای او تبدیل به نگاهی خاص به حوزه رسانه در ایران شده است. در بیست و هشتمین متن از پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهلیم» درباره فضای محافظه‌کار رسانه‌ها در ایران با او گفتگو کردیم. او معتقد است که پی بردن به اهمیت «گفتگو» راهی برای نجات جامعه ایران است. همه با هم گفتگو کنند و همدیگر را به رسمتی بشناسند.

***پیش‌فرض من این است در روند چهل ساله جمهوری اسلامی با شرایطی مواجه بودیم که بسیاری از آرمانهای انقلاب اسلامی به طور قابل‌قبولی محقق نشده‌اند و یکی از عوامل این عدم توفیق، فاصله گرفتن از روحیه انقلابی و انتقادی و متمایل شدن به روندهای محافظه‌کارانه بوده است. مثلاً اگر هنوز در تحقق آرمان عدالت اجتماعی موفق نبوده‌ایم، یکی از دلایلش این بوده که هنوز به طور شایسته سوژه‌ها و ساختارهای ایجادکننده نابرابری و بی‌عدالتی مورد نقد و چالش قرار نگرفته‌اند. در این میان به نظر من سهیم محافظه‌کاری رسانه‌های جمهوری اسلامی بسیار پررنگ است و محافظه‌کاری راه‌یافته در آنها مانع نقد بنیادین سوژه‌ها و ساختارهای واجد بی‌عدالتی بوده است. نظر شما درباره پیش‌فرض بنده چیست و چه تفسیری از این وضعیت دارید؟**

انقلاب همیشه به‌طور طبیعی تضاد خود را همراه خود می‌آورد؛ یعنی همه کسانی که با انقلاب جلو می‌آیند، همیشه نمی‌توانند تا سر قله پیش بروند. شما می‌توانید انقلاب و تفکر انقلابی را از یک جهت با

وضعیت گام موثر برداشته‌اند؟

در این وضعیت یک جریان رسانه از حدود اواخر دهه ۷۰ شمسی علیه ایران درست شد که الان هم خیلی توسعه یافته و قدرتمند شده است؛ به نظر من منظور این جریان رسانه‌ای از همان ابتدا این بوده که اولویت‌های فکری و عملی را در زندگی ایرانیان جابه‌جا کند. رسانه‌های ما در مقابل این جریان رسانه‌ای قرار گرفتند و ما باید این بازنگری را در دل این مواجهه و تقابل فهم کنیم.

قطعا جریان رسانه‌ای ما ضعف و قوت‌هایی دارد، اما مسئله این است که عموماً جریان رسانه‌ای ما یا کسانی که در اینجا فعالیت رسانه‌ای دارند، به ندرت خودشان را در سپهر این تقابل می‌بینند. این نکته مهمی است که در ایران هر کسی بخواهد فهم درست و صحیحی از رسانه و ارتباطات داشته باشد، باید خودش را در این سپهر تعریف کند و بگوید نسبت من در این سپهر با دیگران و با مخاطبان چیست.

ما در دل این سپهر سه جریان رسانه‌ای داریم و شما به عنوان یک خبرگزاری یا روزنامه ... باید فعالیت‌تان را در این فضا تعریف کنید. یک جریان اساساً با شما دشمن است، ولی ظاهرش، یک ظاهر رقابتی است. یک جریان دیگر هم هست که هیچ نسبتی با ما ندارد، بیشتر به دنبال جذب مشتری است و گاهی هم به هر قیمتی این کار را انجام می‌دهد. یک جریان هم رسانه‌هایی هستند که با ما همراهند، منتهی این جریان رسانه‌های همراه، هنوز در دنیا جریان پرقدرتی نیستند، ولی نسبتاً جریان مؤثری است؛ بنابراین شما در این محیط دو جریان دارید: یک جریانی که با شما همراه است و دیگری هم جریانی که به یک معنا مشتری‌مدار است که حالا بخشی از آن ممکن است در ظاهر تفریح و سرگرمی به نظر بیاید، ولی باطنش شدیداً سیاسی است.

حالا مصداقی‌تر به کارکرد این فضاها رسانه‌ای نگاه کنیم؛ اخیراً یک نظرسنجی دیدم که از مردم درباره نگاهشان به زندگی خودشان و به زندگی دیگران پرسیده بودند. عموماً مردم نگاهشان به خودشان خیلی مثبت بود (اعدادی که می‌گویم تقریبی است) مثلاً پرسیدند از زندگی خانوادگی خودتان راضی هستید حدود ۷۰ و چند درصد خیلی راضی بودند. درباره کارشان پرسیده بودند، میزان رضایت خیلی بالا بود. بعد از همان‌ها درباره زندگی و کار و وضعیت دیگران پرسیده بودند، نظرشان خیلی منفی است. بر این اساس مثلاً اینجا ۱۰ نفر باشند، ۷ نفر از ما از خودمان راضی هستیم ولی معتقدیم دیگران وضعیت خوبی ندارند و زندگی‌شان تلخ است. این معنایش این است که این دومی «ذهنیت» یا «برداشت» رسانه‌ای است؛ یعنی رسانه‌ها به من آموختند که بگویم زندگی دیگران تلخ و بد است.

در این وضعیت و با توجه به آن سپهری که قبلاً عرض کردم مهم است که ما یک معرفت و دانش دیگری برای کار رسانه‌ای داشته باشیم. در اینجا نوع دیگری از دانش و معرفت لازم است که باید آن را بیاموزیم. یعنی فقط نباید دانش ارتباطات یا ژورنالیسم را آموخته باشیم، اینها کافی نیست. مثلاً فرض کنید ژئوپلیتیک، اقتصاد سیاسی و چیزهای دیگر هم باید آموخته باشیم. اگر اینها را بلد نباشیم نمی‌توانیم در این سپهر آن طوری که لازم است کاری را به درستی پیش ببریم و ممکن است راه را اشتباه برویم. بگذارید مثال بزنم؛ حدود یک ماه پیش بود در رسانه‌ها اعلام شد که یکی از منسوبین

رده بالاتر حق و امتیازات بالاتری داشته باشد. ولی در یک دستگاه غیرسلسله مراتبی نباید امتیاز ویژه‌ای وجود داشته باشند، حالا حقوق و دستمزد کمی بالاتر باشد، عیبی ندارد، چون این مدیر بالاتر است و حق مدیریت و مسئولیت ... به او تعلق می‌گیرد. ولی «امتیاز»، غیر از «حقوق» است. امتیاز برای تفکرات طبقاتی است؛ یعنی ما همان مدلی را که داشتیم بعد از جنگ دوباره بازتولید و حتی تشدید شد. این تفکر در دوره قبل از انقلاب ریشه داشت و وجود داشت، در دوره جنگ و انقلاب خیلی ضعیف شد، اما چون در این دوره، فرصت نشد و نتوانستیم آن سیستم اداری غیر سلسله مراتبی را تئوریزه و اجرایی و مستقر کنیم، کم‌کم مطیع سیستم قبلی شدیم که همین بود.

در این سیستم مدیریت، مدیریت تنها نیست، بلکه همراه با امتیاز است. وقتی مدیر باشید وارد یک طبقه می‌شوید. اگر من مدیر نباشم، یعنی از آن طبقه رانده شده‌ام. به همین خاطر، ممکن است من خیلی بی‌اخلاقی کنم که در آن طبقه باقی بمانم. بنابراین امروز همان شکافی که در پیش از انقلاب وجود داشت، الان هم هست. این‌ها هم ریشه‌هایی در باطن انسان دارد که بالأخره خلوت، جلوت، رفاه، راحتی و آسایش یک امر غریزی است، «إِلَّا الذِّینَ» «مگر کسانی که» با این تمایلات مقابله کنند و خود را بسازند. این در تک‌تک ما وجود دارد و نباید فکر کنیم من و شما نداریم، نفسانیت در همه ما هست و این یک زمینه جدی برای وضعیتی

خوبی انجام شده است، ولی کلان است و باید به نظریه‌های کاربردی تبدیل می‌شد که نشده است. مثلاً در این ۴۰ سال روی موضوع خانواده خیلی کار شده است؛ در خانواده «زن» در مقام همسر و مادر یکی از محورهای عمده خانواده است. ضمن اینکه امروز زنان در عرصه اجتماعی خیلی فعال هستند. حالا اگر زن و نقشش در خانواده، محور است این را باید در روابط اجتماعی دربیابیم که ما درنیابیم. الان یک خانمی که کارمند رسمی است باید مثل بقیه کارمندان ساعت ۷:۳۰ یا ۸ صبح کارت بزند و ۴، ۳۰:۴۰ برود خانه و گاهی هم باید تا ۸، ۷ شب بماند و کار کند! خب اینکه مانند یک مرد در بیرون کار می‌کند چطور باید در خانواده نقشش را تعریف کنیم که با نظام ارزشی انقلاب اسلامی ما جور در بیاید؟! در تفکر ما برای زنان تکوناً یک ویژگی‌هایی هست و برای مردها هم ویژگی‌های دیگر. در نظام اجتماعی به این ویژگی‌ها فکر کرده‌ایم و آیا در اشکال اجتماعی رایج در کشور ما این ویژگی‌ها به فعلیت می‌رسند؟! بنابراین ما فکری در این مورد نکردیم که بشود به طور کاربردی این‌ها را اجرایی کرد. بحث‌های کلان ما درست است، منتهی از سطوح کلان باید به سطوح بعدی بیاییم. مثلاً الان داریم در آموزش و پرورش فکری‌هایی می‌کنیم ولی مثلاً درباره ورزش بانوان هنوز چیزی نداریم؛ در صورتی که یکی از مزیت‌های ما در نظام جهانی، نقش بانوان است. ولی اصلاً در مورد بانوان یک تفکر سازمان‌یافته و منسجم و کاربردی نداریم. حالا یک بخشی از کمبودها به مراکز علمی، مراکز پژوهشی و دانشگاه‌ها و حوزه علمیه برمی‌گردد و بخشی

نظام مدیریتی که در ایران شکل گرفته بر مبنای همان تفکر حاکم بر جوامع بخش خصوصی غربی، یک نظام سلسله مراتبی است. هر کس مدیر بالاتری باشد، نه تنها ما، بلکه آرام آرام خودش هم باور پیدا می‌کند که بالاتر از دیگران است

است که بوجود آمده.

پس از یک طرف ساختارهایی که در نظام جهانی مسلط هستند بر ما مسلط شدند و کل فرایند ادبیات آکادمیک ما و تربیت‌های ما بر آنها مبتنی شده است، از سوی دیگر، ما نتوانستیم به سرعت بدیل آن‌ها را فراهم کنیم و از این سمت هم نفسانیت و تمایلات وجوددارد و اینها دلایلی است که شما در کشور با جریانی مواجه می‌شوید که مبنایش همین «احتی» و «رفاه» است؛ هیچ‌کس نمی‌گوید راحتی بد است، اما قیمت راحتی هم مهم است که به چه قیمتی این راحتی تأمین می‌شود. این جریانات هم لزوماً به معنای این نیست که اهداف انقلاب را قبول نداشته باشند، بلکه بیشتر فکر می‌کنند از راه‌های دیگری هم می‌توان به آن اهداف رسید. مثل همان مسلمانان صدر اسلام که لزوماً اینطور نبود که آنها اهداف پیغمبر(ص) را قبول نداشته باشند، بلکه معتقد بودند از راه‌های دیگری هم می‌شود آن اهداف را عملی کرد. بنابراین معتقدم این مسائل چندگانه به دست و پای انقلاب ما جسیبید و وضعیت امروز تا حد زیادی ناشی از اینها است.

***در همین فضا اگر بخواهیم جریان رسانه‌ای جمهوری اسلامی را در طول این چهل سال مورد بازنگری انتقادی قرار دهیم، روی چه عناصری باید دست گذاشت؟ در این سال‌ها چقدر رسانه‌ها با این مسائل و برآیندهای آنها درگیر بودند و برای اصلاح**

هم به مسائل مدیریتی و سیاست‌گذاری‌ها و ... مسئله این است که وقتی شما چارچوب‌های اصلی تفکر اجرایی خود را نداشته باشی، کار را بر مبنای همان چارچوبی که مسلط و حاکم است پیش می‌بری و پیش می‌برند. آن هم بر مبنای نظامات خودشان، نه نظاماتی که شما می‌خواهید. بگذارید یک مثال بزنم؛ اخیراً در شبکه‌های اجتماعی عکس امام‌جمعه موقت تهران آقای حاج علی‌اکبری را دیدیم که بدون محافظ در سالن عمومی فرودگاه حضور داشتند، خب این که نباید خیلی مهم باشد، اما چرا برای ما مهم می‌شود؟ چون نظام مدیریتی که در ایران شکل گرفته بر مبنای همان تفکر حاکم بر جوامع بخش خصوصی غربی، یک نظام سلسله مراتبی است. هر کس مدیر بالاتری باشد، نه تنها ما، بلکه آرام آرام خودش هم باور پیدا می‌کند که بالاتر از دیگران است؛ یعنی در این نظام آرام آرام این باور پیدا می‌شود چنین مدیری از همه بیشتر می‌فهمد، از همه بهتر بلد است و ... چرا؟ چون آن تفکر طبقاتی و سلسله مراتبی ایجاد شده است؛ یعنی اگر من به عنوان مدیر بالاتر جایی بنشینم، همه باید پایین دست من بنشینند و حتی اگر بخواهیم نماز جماعت بخوانیم فکر می‌کنند، چون من مدیر بالاتر هستم من باید جلو بایستم و همه پشت من نماز بخوانند و خود من هم فکر نمی‌کنم که باید پشت سر کارمندی که شایستگی امام‌جماعت را دارد نماز بخوانم و ... بنابراین آن تفکر سلسله مراتبی که در غرب وجود دارد و مختص بخش خصوصی است، ایجاب می‌کند که مدیر

رسانه‌های ما اینگونه هستند؟

این یک اشتباه بزرگی در عالم رسانه ما است که به دیگری نگاه می‌کنیم و ببینیم چه کار می‌کند و بعد تصمیم می‌گیریم که کاری انجام دهیم. چون آن دیگری بر اساس مصلحت و منفعت خودش حرفی را وسط می‌اندازد تا منافع خودش را تأمین کند. مثلاً آیا «بی بی سی» مسئولیتی نسبت به جامعه شما دارد؟ معلوم است که ندارد و بدین ترتیب هر کاری دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. بزرگ‌ترین مشکل رسانه‌های کشورها، مسئولیت اجتماعی نسبت به آن کشور است. مثلاً فرض کنید «بی بی سی» هیچ‌وقت در مورد خانواده سلطنتی چیز خاصی پخش نمی‌کند، چون جزء

آن کشتی گیر، برادرش هم برای همین انقلاب و کشور شهید شده باشد و او اتفاقاً وقتی در گفتگو قرار بگیرد خیلی راحت این را قبول کند. بنابراین یکی از چیزهایی که در جامعه ما خیلی لازم است، همین گفت‌وگو است. من، به شخصه با گروه‌های سیاسی اصلاً مخالف نیستم، هر کس از مواضع خود دفاع می‌کند و حیثیتش به همین هست. ولی یک مسائلی بالاتر از منافع گروه‌های سیاسی است که منافع ملی یا مصالح اصلی انقلاب و کشور است. معتقدم در خصوص این‌ها اگر گفت‌وگو شکل بگیرد ۸۰ تا ۹۰ درصد مسائل مورد توافق طرفین قرار می‌گیرد. گاهی گفت‌وگو از طریق فضای مجازی انجام می‌گیرد و فضای مجازی به

به رئیس‌جمهور، فلان پست را گرفته است و همه روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها گفتند ای‌وای چرا این اتفاق افتاده است؟! اگر آن هوشمندی وجود داشت، یک نفر باید می‌پرسید آیا این شخص شایسته این پست است یا نیست! اما فضا جور می‌شد که افراد و رسانه‌ها برای اینکه مبادا از احساس و هیجانات انقلابی عقب بیفتند، همه گفتند وای چرا این اتفاق افتاده است! بنابراین امروز روزنامه‌ها، خبرنگاران، رادیو و تلویزیون و... ما باید با فهم در این محیط فعالیت و روشنگری کنند. البته طبیعی است که در این محیط برخی‌ها بگویند بله، برخی‌ها بگویند نه. برخی‌ها خیلی خیلی محافظه کار شوند و برخی‌ها خیلی افراطی. این همان



اینکه گفته می‌شود در انتخابات مجلس، لیست‌ها با میزان ۲ میلیارد تومان بسته شد - اگر درست باشد - یعنی چه؟! یعنی نظام ثروت دارد برای خود پایگاه‌های سیاسی کسب می‌کند تا ثروتش را توسعه دهد و حفاظت کند. این نهادها فقط با پایگاه سیاسی می‌توانند این کار را بکنند و لذا می‌ارزد که فلان مقدار خرج کنند.

درک سپهر رسانه‌ای است. امروز دیگر کار مثل ۱۵ سال پیش نیست، باید حرف‌ها را بگویند و بزیند، ولی چگونه گفتنش خیلی مهم است. در این زمینه، اشتباه است که رسانه‌ها جامعه را تنها یک طیف در نظر بگیرند؛ در این جامعه از انقلابی‌ها

حضور دارند تا کسانی که خیلی به زندگی چسبیده‌اند؛ مهم این است که انقلاب باید بتواند با همه این طیف‌ها به سمت اهدافش پیش برود و از دیگران دشمن نسازد. فارغ از ضد انقلاب، عموم طیف‌ها دشمن انقلاب نیستند و گاهی خطاهایی که انقلابیون دارند، این‌ها را دلگیر کرده است و دست به انتقاد می‌زنند. گاهی هم این دلگیریها ممکن است ناشی از کج‌فهمی و بدفهمی از مسائل باشد؛ بنابراین یکی از چیزهایی که امروز لازم است برقرار شود، گفت‌وگو و دیالوگ در جامعه است و رسانه‌ها برای تحقق آن نقش مهمی دارند.

مثلاً همین چند وقت پیش در قضیه مسابقات کشتی که کشتی‌گیر ما با کشتی‌گیر رژیم صهیونیستی کشتی نگرفت، یک عده در یکسو می‌گفتند این کشتی‌گیر خیلی زحمت کشیده و باید کشتی بگیرد! اینها به فرد ورزشکار نگاه می‌کنند، اما در سوی دیگر می‌گفتند بر مبنای یک تفکر و استراتژی کلان نباید کشتی بگیرد. من معتقدم که اگر دو طرف ماجرا با هم صحبت کنند، آن طرف که قضیه را فردی می‌بیند حتماً قبول می‌کند. یعنی در دل یک گفتگو روشن شود که درست است این ورزشکار زحمت کشیده است، ولی اگر آثار و عوارضش برای جامعه ایران آثاری مخرب باشد خود آن ورزشکار هم قبول می‌کند. حالا ممکن است حتی

دلیل ماهیت و ذاتش برای بیان این چیزها قابلیت ندارد و محدود است. بنابراین امروز شاید اصلی‌ترین نیاز ما همین مراد و گفت‌وگو بین طرفین باشد که امیدواریم رخ بدهد.

***در این زمینه با شما موافقم که ما نیازمند گفت‌وگو هستیم؛ منتهی اعتقاد دارم که خود رسانه‌های ما به دلیل همان محافظه‌کاری که در ابتدا عرض کردم، امکانات این گفت‌وگو را از پیش محدود کرد و حتی از بین می‌برند و این فرایند محافظه‌کاری در رسانه‌های داخلی شرایطی را ایجاد کرده که حرف‌هایی که ما خودمان باید مطرح می‌کردیم و نکردیم، تبدیل به سوژه‌های داغ رسانه‌هایی شد که اهداف و اغراض خیرخواهانه و مصلحانه‌ای نداشته‌اند. نتیجتاً به نظر می‌رسد آسیب‌های این مسئله به مراتب بسیار بیشتر از طرح آن موضوعات در رسانه‌های خودی بود. بعد از این مسئله رسانه‌های ما با اتخاذ یک رویکرد عکس‌العملی مجبور بودند برای بحران‌های رسانه‌ای که ایجاد شده بود راه حلی پیدا کنند که معمولاً هم یا باورپذیر نبود و یا در حکم یک توجیه رسانه‌ای جلوه کرد. چرا**

اصولش است ولی ممکن است شما در مورد خانواده سلطنتی حرف بزیند، برای مثال همین «پرس تی وی» درباره خانواده سلطنتی برنامه و گزارش و... پخش می‌کرد و اساساً یکی از دلایلی که عذر «پرس تی وی» را در انگلستان خواستند این بود که زیاد به خانواده سلطنتی می‌پرداخت و خبر دارم که به آن‌ها گفته شده بود نپردازید. پس این‌طور بگویم که یک مثلث را در نظر بگیرید ما یک دولتی می‌خواهیم که نسبت به رسانه‌ها و مخاطبان مسئولانه نگاه کند، نه اینکه آن‌ها را یک وسیله‌ای برای تبلیغ انتخاباتی خودش ببیند! منظورم هم اصلاً دولت خاصی نیست، به‌طور کلی می‌گویم. حتی نمی‌گویم خودش را تبلیغ نکند، به هر حال دولت‌ها زحمت کشیده‌اند. اما نباید به رسانه‌ها مثل ابزار نگاه کنند و آن‌ها را صرفاً ابزار در نظر بگیرند و تصور کنند که در قضایای گوناگون می‌توانند با آن‌ها بازی کنند. دوم اینکه خود رسانه‌ها باید مسئول باشند و در ضلع سوم هم من مخاطب باید مسئول باشم. پس اگر این مسئولیت‌پذیری سه‌گانه یا سه‌ضلعی پیدا شود رویدادهای رسانه‌ای درست اتفاق می‌افتد. بر مبنای همین الگو می‌توان اتفاقی که در خصوص تلگرام افتاد را بررسی کنیم. وقتی می‌خواستند تلگرام را مسدود کنند، دیدم برخی از دوستان و اساتید

خودشان تعریف می‌کنند.

* یعنی معتقدید که نهادهای قدرت یا ثروت در کشور ما این خط قرمزها را به رسانه‌ها تحمیل نمی‌کنند؟

خیر، این حرف دیگری است. من می‌گویم یک خودسانسوری در رسانه‌های ما وجود دارد؛ ولی نهادهای قدرت و ثروت در همه جای دنیا فشارهای خود را دارند. حتی نظام‌های ثروت سعی می‌کنند قدرت سیاسی را به دست بگیرند.

اینکه گفته می‌شود در انتخابات مجلس، لیست‌ها با میزان ۲ میلیارد تومان بسته شد - اگر درست باشد - یعنی چه؟ یعنی نظام ثروت دارد برای خود پایگاه‌های سیاسی کسب می‌کند تا ثروتش را توسعه دهد و حفاظت کند. این نهادهای فقط با پایگاه سیاسی می‌توانند این کار را بکنند و لذا می‌ارزد که فلان مقدار خرج کنند. گاهی من برای حفظ پایگاه فلانی وسیله می‌شوم و گاهی او چون کسی را ندارد، من را کاندید

* اینکه چرا ما خودمان حرف نمی‌زنیم و این فرصت را به رسانه‌های خارجی و گاه معاند می‌دهیم که حرف بزنند و صرفاً ما عملکرد واکنشی به آنها نشان می‌دهیم؟

ما باید درک خوبی از قضایا داشته باشیم؛ حرف‌ها این بود که دولت‌ها نباید در این قضایا، رسانه‌ها را ابزاری نگاه کنند. چون منافع بزرگتری وجود دارد که منافع اصلی برای ملت است و مثلاً در جریان تلگرام، منفعت ملی لطمه می‌خورد و ما باید این‌ها را در نظر بگیریم. اگر در این زمینه توضیح داده می‌شد و گفت‌وگو صورت می‌گرفت می‌شد خیلی راحت «واتس‌آپ» را جایگزین کرد. منتهی چون آن قضیه اصلی برای مردم روشن نشد، بیشتر خواستند استفاده سیاسی از این رویداد بکنند. حتی مسکو و روسیه هم تقریباً هم‌زمان با ما تلگرام را مسدود کرد. گوگل در همان زمان تعداد زیادی اکانت به تلگرام داد، برای اینکه تلگرام را در مقابل روس‌ها تجهیز کند. یعنی کاملاً جنگ است؛ قبلاً ۴ حوزه جنگ و رقابت «خشکی»، «دریا»، «هوا»

یکی از بچه‌های رادیو پیش من آمد و گفت من می‌خواهم به هلند بروم، چون اینجا همه فاسد هستند! گفتیم این چه حرفی است؟ در شبکه فرهنگ کار می‌کرد، گفتیم در شبکه فرهنگ همه فاسدند؟ گفت خیر، گفتیم در کل رادیو همه فاسدند؟ گفت نه، گفتیم در سازمان صداوسیما همه فاسدند؟ گفت نمی‌دانم! گفتیم این شد ۴۰ هزار نفر که شما می‌گویید بخش زیادی شان فاسد نیستند، مابقی را هم نمی‌دانید!

می‌کند و برای من خرج می‌کند و... در همه جای دنیا هم همینطور است. در آمریکا الان چه کسانی در سنا و مجلس هستند؟ چون تبلیغات هزینه بسیار بالایی دارد و عامه مردم که پول ندارند از این کارها بکنند. کسانی که بتوانند تأمین‌کننده منافع فروتمندان باشند، آن‌ها وارد مجلس می‌شوند، وارد ریاست‌جمهوری می‌شوند و... مثلاً نزدیک به ۱ میلیارد دلار هزینه تبلیغات ریاست جمهوری است؛ چه کسی می‌خواهد این پول را خرج کند؟ چیزی که می‌گویید درست است و یک بحث مجزا است.

اما یک بحث دیگر این است که از این طرف هم خود رسانه‌های ما این قدر خط قرمزهای فرعی و خودسانسوری درست کرده‌اند که آرام آرام خود اینها تبدیل به خط قرمزهای اصلی می‌شود. من زمانی که در رادیو بودم می‌گفتم خط قرمز ما این است که در یک تاکسی، اگر مادر با پسر نوجوانش با هم نشسته بودند و از رادیوی تاکسی چیزی پخش شد، این‌ها از هم خجالت نکشند؛ یا اگر دختر نوجوان با پدرش در تاکسی نشسته بود، خجالت نکشند. می‌خواهم بگویم بیشترین خط قرمزهای اخلاقی است نه سیاسی. چون ما این قدر در اصول سیاسی و مسائل این حوزه بی‌توجه و دلیل به معنای «بنیاد الدلیل» داریم که چندان خط قرمزها را به ما تحمیل نمی‌کند. البته ضعف و مشکل موضوع دیگری است که همیشه هست و باید اصلاح شود. ولی نمی‌دانم چرا برخی از رسانه‌ها نگران هستند و بعد آن چیزی که تصمیم‌گیری می‌شود را به همه تعمیم می‌دهند.

شاید یکی از دلایل این است که ما از دهه ۷۰ یک رشد رسانه‌ای ناگهانی داشتیم، در صورتی که تا قبل از دهه ۷۰ کار رسانه‌های خیلی حرفه‌ای بود؛ یعنی این‌طور نبود که اشخاص فوری و فوتی گزارشگر و نویسند و

«فضا» بود که الان همه متفکرین و استراتژیست‌ها «فضای مجازی» یا سایبری را پنجمین حوزه جنگ و رقابت جهانی می‌نامند. پس مردم باید بدانند که اینجا مثل دریا، خشکی و هوا و فضا است، یعنی آیا شما به کشوری اجازه می‌دهید هر هواپیمایی که خواست را بدون اجازه شما در آسمان شما به پرواز درآورد؟ این هم مثل همان است و الزامات خودش را دارد؛ مردم باید نسبت به این قضایا آگاه شوند، ولی متأسفانه هنوز آگاه نشدند. در ایران دانش نظری فضای مجازی خیلی محدود و اندک است.

* این رقابت و جنگ را می‌فهمم و با آن موافقم؛ منتهی در این رقابت رسانه‌ها تلاش می‌کنند مخاطب بیشتری را برای خود جذب کنند و اساساً برنده بازی هم کسانی هستند که مخاطبان بیشتری را با تحلیل خوشان همراه کنند. بر این مبنا اگر چنین رقابت شدیدی وجود دارد آیا اینطور نیست که ما باید با ایجاد یک فضای باز رسانه‌ای و کم کردن یا کم‌رنگ کردن خط قرمزها مخاطبان داخلی را به سمت خودمان جلب کنیم و نه اینکه با محافظه‌کاری و حرف نزدن از موضوعات اصلی، مخاطبان را به رسانه رقیب بسپاریم؛ به عبارت دیگر اگر محافظه‌کاری در فضای رسانه‌ای کمتر شود ما بهتر می‌توانیم مخاطبان را بی‌نیاز از پناه بردن به رسانه‌های رقیب ما تلقی می‌شود؟ پس چرا این اتفاق نمی‌افتد؟

این یک خودسانسوری الکی است. خط قرمزهای بیخودی است که خود رسانه‌ها خودشان برای

می‌گفتند نباید مسدود شود و دوره، دوره گردش آزاد اطلاعات است و... از سوی دیگر برخی از دوستان و اساتید را هم دیدم که می‌گفتند این حرف نادرست است؛ دولت آمد صحبت از آزادی کرد و به نظر من نباید این حرف زده می‌شد؛ چون مهم‌ترین چیزی که اتفاق افتاده بود و دلیل آن مسدود شدن قرار گرفته بود این بود که تلگرام حاکمیت ملی ایران را به رسمیت نمی‌شناخت و گردن نمی‌گرفت. پذیرش حاکمیت ملی، اولین حق شهروندان و احترام به آنها است؛ یعنی حکومت چه قاجار باشد چه پهلوی باشد... دولت‌ها هم چه دولت اصلاحات باشد، چه دولت مرحوم رفسنجانی باشد یا دولت آقای روحانی... اعمال حاکمیت و به رسمیت شناخته شدن این حاکمیت اولین حق عامه مردم آن جامعه است. اعمال و به رسمیت شناخته شدن حاکمیت یعنی پذیرش این موضوع که این مملکت صاحب قدرت است. حالا یک شرکت بین‌المللی نمی‌خواهد این حاکمیت ملی را قبول کند و به رسمیت بشناسد.

به نظر من اگر در این قضیه دولت می‌آمد به مردم می‌گفت که قضیه از چه قرار است، مردم همکاری می‌کردند و با این قضیه کنار می‌آمدند. درحالی که در آن زمان ده‌ها پیام‌رسان داخلی و خارجی و گردش اطلاعات و... وجود داشت و مردم می‌توانستند از آنها استفاده کنند. در این وضعیت دولت باید به مؤسساتی که با تلگرام کار اقتصادی می‌کنند مثلاً ۶ ماه مهلت می‌داد که آرام آرام جایجا شوند و مردم هم با درک موقعیت همکاری خودشان را نشان می‌دادند. چون حاکمیت می‌خواست از حیثیتش دفاع کند و این حیثیت، حیثیت خود شهروندان هم بود. درست یک ماه یا ۴۰ روز بعد از این اتفاق در کنسو ما، اتحادیه اروپا «فیس‌بوک» را ۵ میلیارد یورو جریمه کرد و این هم بر مبنای همان اعمال حاکمیت بود؛ ولی تلگرام گوش نمی‌کرد و ایران هم چاره‌ای جز این نداشت. باز مثلاً حدود ۴۰ روز پیش، فرانسه با تویتر درباره انتخاباتشان قرارداد امضاء کرد مبنی بر اینکه تویتر نباید فضای انتخاباتی فرانسه را آلوده کند، چون این همان به رسمیت شناختن اعمال حاکمیت و حق مردم است. علتش هم این است که همه جوامع، دشمن جدی دارند، حالا یک وقت دشمنی، دشمنی سخت است و یک وقت هم یک جریان مخالف است جنس دشمنی، دشمنی نرم است. وقتی اتحادیه اروپا فیس‌بوک را ۵ میلیارد جریمه می‌کند، یعنی چه؟ یعنی اینکه اتحادیه اروپا باید قوانین اروپا را رعایت و ضمانت کند، و چون شرکت‌های بین‌المللی در بستر اینترنت اجازه پیدا می‌کنند قوانین دولت‌ها را دور بزنند، باید اعمال حاکمیت شود. مگر آمریکا به شرکت‌های چینی نمی‌گوید اگر می‌خواهید با من کار کنید، باید ایران را تحریم کنید؟ این هم همان اعمال حاکمیت است. اگر دولت ما در جریان قضیه تلگرام به مردم می‌گفت که مردم ایران داستان این است که این رویکرد تلگرام ما را در عرصه بین‌المللی دلیل می‌کند، و این درست مثل این است در فضای فیزیکی و در منطقه آب‌های ما هر روز ده‌ها کشتی بایند و بروند و ماهی بگیرند، و این معلوم می‌کند که ما عرضه نداریم از خاک و آسمان که ناموسمان است، دفاع کنیم، مردم این را می‌فهمیدند و می‌پذیرفتند. این‌ها چیزهای بدیهی بین‌المللی است. حالا سؤال چه بود که بختمان به اینجا رسید؟



روزنامه‌نگار شوند، بلکه باید زیر دست کسی مدت‌ها کار می‌کردند یا در دانشگاه درس می‌خواندند تا به طرازی می‌رسیدند. ولی در توسعه ناگهانی من یک‌دفعه گزارشگر می‌شوم و چون نازمده هستم چیزهایی برایم مهم می‌شود که اصالتاً مهم نیست یا بیخودی مهم شده است و یا خودم بیخودی مهمش می‌کنم.

بنابراین ما از دهه ۷۰ یک رشد ناگهانی در حوزه رسانه داشتیم که هم‌زمان با آن و به‌اندازه کافی دانش و معرفت وارد حوزه رسانه نشد. چون فرصت نبود. مثلاً من اقتصاد خوانده‌ام، اقتصاد در رسانه غیر از اقتصاد در دانشگاه است، شما سیاست و... خوانده‌اید بعد آمدید یک‌دفعه روزنامه‌نگار شده‌اید. اما غالباً ژورنالیست‌ها ۳ یا ۴ سال می‌خواندند تا کار را یاد بگیرند و اینطور نبود که من چون لیسانس داشتم فکر کنم ژورنالیست هستم. بنابراین خود این فضا مؤثر شد در اینکه مدام خط قرمز کشیده شود. اما جدای از این بحث، آن جریان نفسانی که در ابتدا گفتم و اینکه آدم‌ها دلشان می‌خواهد راحت و خوب و خوش باشند هم در کار است و در ایجاد این وضعیت مؤثر بوده است.

اما بگذارید به یک نکته مهم درباره فضای رسانه‌ای خودمان اشاره کنم. من معتقدم در مجموع و با وجود همین حرف‌ها و ضعف‌ها و نقصان‌ها، مجموعه نظام رسانه‌ای جمهوری اسلامی یک نظام پر قدرت جهانی است. به عبارت دقیق‌تر جمهوری اسلامی توانسته یک جریان ژورنالیسم مقاومت در دنیا ایجاد کند و جریان‌های مقاومت که در دنیا را پوشش بدهد و مطرح کند؛ این آرام آرام دارد در جمهوری اسلامی محور می‌شود. چرا؟ چون تنها جریانی که توانسته در مقابل جریان مسلط جهانی اطلاعات و داده‌هایی از نوع دیگر تولید کند رسانه‌های جمهوری اسلامی بوده است. این اطلاعات و داده‌ها در جاهایی از جهان خیلی دیده می‌شود. مثلاً در قضیه غزه، اطلاعاتی

که ایران تولید می‌کرد خیلی مهم بود، چون این اطلاعات خیلی متفاوت با اطلاعات جریان اصلی رسانه‌ها بود. الآن هم همین‌طور است. اطلاعاتی که در مجموعه نظام رسانه‌ای جمهوری اسلامی تولید می‌شود، متفاوت است با اطلاعات جریان اصلی جهانی. به همین دلیل است که رسانه‌های ما مورد توجه قرار می‌گیرد و این برای ما یک مزیت است. منتهی حجمش کم است، چون یک سرمایه‌گذاری جدی می‌خواهد که بتوانیم این را گسترده‌تر کنیم.

این اصطلاح ژورنالیسم مقاومت، هم ژورنالیسمی است که مقاومت را برای رسیدن به صلح طلب می‌کند. یعنی صلح مقدمه‌ای دارد که این مقدمه همان مقاومت است. این پدیده سرمایه‌گذاری و کار می‌خواهد تا آرام آرام این ادبیات بسط و توسعه پیدا کند و آن جریانی که در واقع به یک معنی «آنتی‌مدیا»ی جریان مسلط جهانی است. این جریان تقریباً برخاسته از فهم و مشی موجود در انقلاب اسلامی است. این در دنیا خواهان دارد و باید بتواند خود را بسط و توسعه بدهد.

***اما در این زمینه هم یک ذهنیت عمومی رسانه‌ای وجود دارد که دوست دارم درباره آن صحبت کنیم، چون به بحث ما نزدیک است. البته لزوماً این ذهنیت باور خود من نیست ولی برداشت مهمی است. وقتی حمایت از جریان مقاومت در رسانه‌های جمهوری اسلامی مورد تأکید قرار می‌گیرد و مخاطب ایرانی با آن مواجه می‌شود این سؤال در ذهن مخاطب داخلی ایجاد می‌شود که چرا مقاومت‌های داخلی در برابر فساد یا زیاده‌خواهی موجود در کشور و... مورد تأکید رسانه‌های جمهوری اسلامی نیست؟ اساساً**

چرا مقاومت و داشتن دیدگاه انقلابی در برابر تحول‌خواهی و مقاومت با فساد و بی‌قانونی و رانت‌خواری در داخل مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. یا به عبارت دیگر گفته می‌شود وقتی در کشور خودمان این همه مستضعف داریم، چرا باید سنگ مستضعفان کشورهای دیگر را به سینه بزنیم و «چراغی که به خانه رواست...». این حرف به این خاطر مطرح می‌شود که امام راحل (ره) فرموده بودند انقلاب ما انقلاب مستضعفان و محرومان است و این‌ها صاحبان اصلی این انقلاب هستند، ولی دیده می‌شود که رسانه‌های ما آنقدر که به مستضعفان در بیرون مرزها می‌پردازند به طبقه مستضعفی که مثلاً در حاشیه‌های کشور زندگی می‌کنند نمی‌پردازند. مثلاً در دهایی که در سیستان و بلوچستان در جریان است چقدر برای رسانه‌های ما اولویت دارد؟ به نظر من نه تنها اولویت ندارد، بلکه رسانه‌ها تلاش می‌کنند شرایط را آرام و مطلوب و خوب نشان دهند. نظر شما در این باره چیست؟

این‌ها درست است و شاید یکی از ضعف‌های رسانه‌ای ما باشد. رسانه‌ها عموماً در تهران هستند و باید یک نفر مثلاً در سیستان و بلوچستان و جاهای دیگر باشد که بتواند مسائل را جمع‌وجور و تفسیر کند و راه‌حل بدهد. تمرکز و قطبیت در تهران خودش مسئله‌ساز است. بعد شما از تهران که به بلوچستان می‌روید، به مسائل نمی‌رسید، مگر اینکه مطالعات و پژوهش‌هی دقیقی از اینجا و آنجا داشته باشید. شما اگر از اینجا به بلوچستان بروید ناچارید ظاهر مسئله را ببینید، در صورتی که ممکن است مسائل خیلی عمیق و ریشه‌ای باشد. بنابراین

معتقدم حرف شما درست است.

*یعنی این نقد را به رسانه‌های جمهوری اسلامی وارد می‌دانید؟

بله. شاید هم دلیلش این است که این کارها، یک مقدار کارهای تخصصی است. من خبرنگار و نویسنده در تهران هستم، چیزی از یک پدیده دیدم یا شنیدم، بعد فکر می‌کنم فلان آدم چون با اتوبوس رفت‌وآمد می‌کند از مشکل مردم باخبر است، خیر. او در ظاهر در ارتباط با مردم است، ولی مسائل واقعی مردم فقط در این سطح ظاهری نیست. کشف مشکلات مردم صرفاً با رفت‌وآمدها مشخص نمی‌شود و نیاز به مطالعات عمیق‌تری دارد. اما به طور کلی این حرف درست و این مسائل باید در نظام رسانه‌ای فهم شوند و سهم جدی داشته باشد.

*آقای خجسته وقتی دهه‌ی ۶۰ را بررسی می‌کنیم می‌بینیم این حجم از محافظه‌کاری

رسانه‌ای در دهه ۶۰ به وضعیت کنونی رسیدیم؟

در دهه ۶۰ شاید یکی از بزرگترین ظلم‌هایی که منافقین به مردم کردند، همین باشد؛ یعنی بعد از انفجار حزب جمهوری و درگیری‌های خیابانی سال‌های ۶۰ شرایط مملکت کم‌کم عوض شد و از آنجا که کشور در هم بود فضا از آن سال‌های اول انقلاب فاصله گرفت. ما عملاً در دو جا می‌جنگیدیم، یکی جنگ در مرزها و یکی جنگ در داخل توسط گروه‌های مسلح. مملکت در آن سال‌ها شدیداً بحرانی شد؛ در چنین شرایطی دیگر بحث و گفت‌وگو به‌طور طبیعی به کنار می‌رود. در آن سال‌ها هر روز ما با ترور یک شخصیت معروف مواجه بودیم، حتی بسیاری از آدم‌های معمولی مثل کاسب و بقال و... هم ترور می‌شدند و حتی مردم در خانه‌هایشان کارها روی زمین بماند و گرنه اگر ادامه پیدا می‌کرد، شرایط خیلی متفاوت از شرایط امروز بود. قابلیتش هم وجود داشت. اما چون آن شرایط امنیتی حاکم شد و

روایت خودشان را ارائه دهند. خود آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ که من سندش را دارم، می‌گویند جنگ ما در رسانه، جنگ خیلی بزرگی است. می‌گویند ما دو جنگ بزرگ داریم، یکی جنگ ایدئولوژی و دیگری جنگ روایت. در مورد ایدئولوژی بحث‌های مفصلی دارند. اما در مورد جنگ روایت می‌گویند هر کس بتواند روایت خود از مسائل را در خانه‌ها بفرستد، او جنگ را برده است. مثلاً آن‌ها می‌گویند ایران پر از فساد است. من به شما بگویم ما کشور ما با همین وضعیتی که در خصوص فساد دارد هزار بار از ترکیه پاک‌تر است. از آذربایجان و پاکستان که اصلاً صحبتش را نکنید، حتی ما از یونان و لبنان هم خیلی پاک‌تر هستیم. بعد بچه‌های ما در دل آن ایدئولوژی و روایتی که رسانه‌های بیگانه رواج می‌دهند، فساد در داخل را روایت می‌کنند.

یک روز یکی از بچه‌های رادیو پیش من آمد و گفت من می‌خواهم به هلند بروم، چون اینجا همه فاسد هستند! گفتم این چه حرفی است؟ در شبکه فرهنگ کار می‌کرد، گفتم در شبکه فرهنگ همه فاسدند؟ گفت خیر، گفتم در کل رادیو همه فاسدند؟ گفت نه، گفتم در سازمان صداوسیما همه فاسدند؟ گفت نمی‌دانم! گفتم این شد ۴۰ هزار نفر که شما می‌گویید بخش زیادی‌شان فاسد نیستند، مابقی را هم نمی‌دانید! منظورم



یک خودسانسوری الکی است. خط قرمزهای بیخودی است که خود رسانه‌ها خودشان برای خودشان تعریف می‌کنند. رسانه‌های ما این قدر خط قرمزهای فرعی و خودسانسوری درست کرده‌اند که آرام آرام خود اینها تبدیل به خط قرمزهای اصلی می‌شود.

این نیست که فساد وجود ندارد؛ اما چون ما بلد نبودیم درست روایت کنیم این احساس برای همه پیش آمده که همه فاسد هستند.

من دیدم خبر کشف ۷ میلیارد تومان اختلاس در ایرانشهر را در آورد و رسانه‌ای کردند، من گفتم این خبر شما خیانت است. چرا؟ بودجه ایرانشهر ۵ هزار میلیارد تومان است، ۷ میلیارد می‌شود یک ارزنی در یک انبار که موش آن را خورده است، منتهی شما این ارزن را تبدیل می‌کنید به کل انبار و من مخاطب فکر می‌کنم که کل انبار را موش خورده است. نوشتن این نوع اخبار بلوغ می‌خواهد. الان درک شما از فسادهای موجود مملکت چقدر است؟ خیلی بالاست. وقتی این احساس ایجاد شود چند نفر دیگر می‌گویند همه دارند می‌خورند و می‌برند، چرا ما ما نخوریم! یعنی نوع بازی‌ای که ما خوردیم اینگونه بوده که در دل ایدئولوژی‌ای روایتگری کردیم که دیگران را هم سوق دادیم به سمت فاسد شدن و نتیجه این می‌شود. بنابراین کار ژورنالیستی امروز کار سخت و پیچیده است و نیاز به دانش‌های گوناگون دارد که ما باید آنها را آموزش بدهیم و شرایط را بهتر از چیزی که هست بکنیم.

طبیعی هم بود، دیگر انگار رسمیت پیدا کرد و ادامه دار شد. در واقع نظام رسانه‌ای این قدر گرفتار جنگ و درگیری و فضاهای امنیتی شد که کارهای دیگر عملاً رها شد. ولی این ظرفیت باید راه بیفتد و من معتقدم امروز این ظرفیت وجود دارد و می‌تواند فعلیت پیدا کند.

*راه فعلیت بخشیدن به این ظرفیت، یا به عبارتی راه برون‌رفت از محافظه‌کاری یا خودسانسوری راه‌یافته به رسانه‌های ما چیست؟

به نظر من الان آموزش دو چیز واجب است؛ اول اینکه باید بگویند در ایدئولوژی جمهوری اسلامی چه چیز و چگونه باید رعایت شود و رسانه‌ها چطور باید در این مسیر حرکت کنند. بحث دوم هم روایت است. مثلاً الان بچه‌های رسانه مسائل را در ایدئولوژی جهانی روایت می‌کنند. برای مثال فرض کنید رسانه‌های جریان اصلی داعشی‌ها را چه می‌گفتند؟ «پیکارجویان اسلامی» یا «پیکارجویان اسلام‌گرا». بعد ما هم این طرف می‌گفتیم «پیکارجویان اسلامی». بعدها ما گفتیم «عوامل آمریکا». یعنی بچه‌ها بعدها یاد گرفتند که باید

که امروز در رسانه‌ها و تلویزیون جمهوری اسلامی وجود دارد، در آن دوره وجود نداشته است. مثلاً کرسی‌های آزاداندیشی در آن دوران واقعاً در تلویزیون وجود داشت و گفت‌وگوهای واقعاً آزاد بین طرفین یم چالش‌نظری و فرهنگی درمی‌گرفت. آزادی عقیده وجود داشت و اسلام‌گرایان نه تنها از این میزان از آزادی رسانه‌ای نگران نبودند، بلکه حتی آن را دلیلی بر پیشرفت و نفوذ گفتمان اسلامی و انقلابی می‌دانستند. اما متأسفانه در دهه‌های بعدی آرام آرام این آزادی و گفت‌وگو محدود. اساساً اگر به قول شهید بهشتی و شهید مطهری گفتمان اسلام انقلابی ما گفتمان برتر است، چرا باید امکان گفت‌وگو با دیگر گفتمان‌ها را محدود کند؟ شما تا چه حد قائلید که رسانه‌های ما در حال این محدودسازی هستند و از نظر شما این امر تا چه درست است؟ رسانه‌ها دارند این کار را می‌کنند و نادرست است.

*دلیلش چیست؟ چرا ما از آن فضای باز

احمد بابایی:

بی بی سی یا صداوسیما، کدام خطرناک تر است؟! / حزب الهی زینت المجلس است



است و در حالی که قرار بود انسان مؤمن انقلابی، عالم را متحیر کند، امروز خودش به وضعیت متحیر و منفعل رسیده است. در حالی که قرار بود باعث حیرانی خلق شود، دچار حیرت ناشی از مارگیران و شعبده‌بازان سعالم یاست شد. آری، اگر از انسان مؤمن انقلابی، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی را بگیریم، تبدیل به «کارمند» می‌شود، کدام کارمند بهتر است؟ آن کسی که بیشتر زحمت می‌کشد و این تبدیل به نمونه آرمانی شخصیت‌های مومن و انقلابی می‌شود که در تلویزیون و سینما و عرصه‌های مختلف فرهنگی و هنری هم ارائه می‌شود؛ انسانی که از یک معصومیت و پاکی پوک و توخالی برخوردار است و شکلی از سبک زندگی، گفتار و رفتاری دارد که به راحتی می‌تواند مورد تمسخر هم قرار بگیرد. این در حالی است که وقتی در سال ۸۳ اعضای جنبش‌های عدالتخواه نزد مقام معظم رهبری بودند، ایشان فرموده بودند اگر عدالت‌طلبی را از انقلاب و جمهوری اسلامی بگیریم، اینها دیگر هیچ معنایی نخواهند داشت! اما رسانه‌های ما بسیاری از همین نکاتی که ایشان را فرموده‌اند را سانسور می‌کنند. البته باز امروز وضعیت ما از این نظر نسبت به ۲۰ سال قبل خیلی بهتر شده است؛ امروز بینش‌ها خیلی تفاوت پیدا کرده است، آن قدر آزمون و خطا کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم، جایی که حالا امروز می‌توانیم این حرف‌ها را بزنییم و بنویسیم. مگر ۲۰ سال پیش می‌توانستیم این مسائل را مطرح کنیم؟ همین که رهبری اعلام می‌کنند ما در عدالت جا ماندیم و ضعیف عمل کردیم، این اتفاق بسیار بزرگی است. ۱۰ سال خود ایشان هم این حرف را به صراحت نمی‌گفتند زیرا ممکن بود بسیاری از آقایان چپ کنند!

خطرهای که خودم از مواجهه با تلویزیون جمهوری اسلامی داشتم بگویم. مرا برای شعرخوانی در روز عید غدیر به تلویزیون دعوت کردند. حالا کاری با زوایای چندش‌آوری که برای حضور هنرمندان در رسانه ملی درست می‌کنند، ندارم. گفتند بیا و برای امیرالمومنین (ع) شعر بخوان، من گفتم می‌خوانم ولی اگر بخواهم برای مولا شعر بخوانم، شعر عدالت‌طلبانه و مبتنی

دست جریان انقلابی و حزب‌اللهی است، واقعا اینطور است و جوانان مومن انقلابی در این رسانه‌ها فعال هستند؟ من در ادامه خواهم گفت که رسانه‌ها دست کیست، ولی آنچه پیش از آن باید بگویم و با آن اخته‌سازی خویش نسبت دارد، این است که ما جمهوری اسلامی و مملکتی درست کردیم که مؤمنین انقلابی‌اش باید ساکت و در همان معنای نمادین اخته باشند. شما اگر بخواهید دین را از زیبایی‌اش بیندازید، بهترین کار این است که مسئولیت‌های اجتماعی و کارکرد سیاسی - اجتماعی آن دین را بردارید؛ با این کار دین تبدیل به یک مردار می‌شود. این اتفاق در دوره متاخر تا حد زیادی افتاده و برنامه‌ها طوری پیش رفته یا برنامه‌ریزی شده که مؤمن انقلابی این‌طور باشد و اینگونه تعیین و تشخیص پیدا کند. امروز مؤمن انقلابی در جامعه شما کسی است که مسئولیت اجتماعی خودش را فراموش کرده باشد و مثلاً یعنی علیه ظلم و تبعیض و بی‌عدالتی داد نمی‌زند و کسی را بازخواست نمی‌کند و... ولی کسی است که تمام مناسک دینی را انجام می‌دهد و ظواهر مشروع و انقلابی بودن را رعایت می‌کند؛ چرا چنین می‌شود؟ چون فضا و بستر طوری رقم خورده است که در آن بسیجی و انقلابی نباید داد بزند. بسیجی‌ها و انقلابی‌ها چهره‌هایی گلخانه‌ای و زیبا هستند که پر از فضیلت‌های فردی و عبادی و اخلاقی بوده، اما کاری به کار فضای جمعی و اجتماعی و سیاسی ندارند! آنها گل‌های مصنوعی خیلی قشنگی هستند که در هر مجلسی باشند می‌توانید آنها را به بالای مجلس ببرید زینت‌بخش آن جلسه باشد. اما آیا انسان مؤمن انقلابی می‌تواند تا این حد سطحی، قلابی، مجازی و واژه‌باشد؟ این تعریف درستی از جوان مومن انقلابی است؟ کسی که به این راحتی‌ها فریب می‌خورد؟!

در این وضعیت عدالت که مهمترین محور و شعار انقلاب اسلامی و حتی دین خداست، به محاق می‌رود؛ یعنی وقتی تعریف انسان مؤمن انقلابی عوض می‌شود، آن سخن اصلی و محوری، هم تبدیل به «سخن ممنوعه» می‌شود. اگر عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی را از انسان مؤمن انقلابی بگیریم، ماهیتی که از او می‌ماند یک انسان سرگردان است که اسیر «دوربرگردان»‌های سیاسی، حیرت و ضلالت می‌شود. این مکانیزمی است که غرب شناخته و آن را در اینجا ترویج کرده

همه دوستان «احمد بابایی»، او را با حجب و فروتنی می‌شناسند؛ ولی وقتی حرف از آرمان و ارزش‌های انسانی و دینی وسط باشد، به معنای واقعی «جنجال» به پا می‌کند؛ او از دسته هنرمندان و شاعرانی که در یک فضای «میان‌مایه» فاصله خود را با جدیت اندیشه‌ورزانه درباره حیات جمعی، سیاست و از این طریق حقیقت حفظ یا زیاد کرده‌اند، فرسنگ‌ها جداست و بیش و پیش از آنکه دغدغه‌اش نفس شعر یا هنر برای هنر باشد، دغدغه انسان اجتماعی دارد و از کنش‌های ادبی‌اش هم کاملاً مستفاد می‌شود که فهمیده این دغدغه را نمی‌توان در یک فضای هنری زوده شده از سیاست پیش ببرد. از «احمد بابایی» حرف می‌زنم که سطر سطر نوشته‌ها و بیت بیت اشعارش - که عموماً اشعاری مذهبی هستند - مملو از شوری سیاسی و حماسه‌ای نشات گرفته از حقیقت است. او در ساحت شاعری هرگز خود را محدود به مطالعات و پژوهش‌های صرفاً ادبی و هنری نکرده است، بلکه در ساحت انسانی که با شعر همراه شده، مطالعات جدی در حوزه‌های فلسفه، تاریخ و سیاست دارد و هرگاه از «شعر شیعی» سخن می‌گوید، معنایی از شعر را مد نظر دارد که عمیقاً با حقیقت و سیاست و از این طریق «عدالت‌طلبی» و «انقلابی‌گری» عجین شده و چون تیغی کج، راست بر سر خیل کج‌اندیشان فریب‌کار و عاملان محافظه‌کار تبعیض فرود می‌آید. در گفتار پیش‌رو او از انواع رسانه‌ها در کشور سخن گفته و نسبت حقیقت، عدالت، انقلابی‌گری و محافظه‌کاری را با آنها سنجیده است:

رسانه‌های موجود در وضعیت موجود

دوران متاخر انقلاب اسلامی با یک حقارت سیاسی همراه بوده که جوانب و آسیب‌های مختلفی داشته و از این پس هم خواهد داشت؛ یکی از این جوانب و آسیب‌ها، این بوده که ما را به سمت نوعی از «اخته‌سازی خویش» پیش برده است. در این فرایند کسانی که احتمال دارد موی دماغ شوند، باید دچار محدودیت، توهین و انواع شلاق‌های تحقیر و تمسخر و حتی تکفیر قرار بگیرند. توسط چه کسانی؟ توسط «یقه سفیدها»

این اخته‌سازی نمادین، متناظر با نوعی از اخته‌سازی غیرنمادین است؛ در شرایط آن اخته‌سازی نمادین ما با تبدیل «مستضعف» به «قشر آسیب‌پذیر» مواجه‌ایم؛ قشر آسیب‌پذیری که چندش‌آور است! کسانی که «خجالت نمی‌کشند، این همه بچه می‌آورند!» قشر آسیب‌پذیری که باید جلوی فرزندآوری‌اش را بگیریم و اخته‌سازی را در خصوص شان آنها هم کلید بزنییم و جالب این است که همه هم، منطقی را که پشت این اظهارنظر خوابیده، قبول و حتی توجیه می‌کنند و بعد به فکر تغییر رویکرد می‌افتیم و دیگر فایده‌ای ندارد.

حالا سوال اینجاست که وقتی مردم در دل جمهوری اسلامی تا این حد تحت تاثیر کار فرهنگی و رسانه‌ای ارزش‌هایشان جابه‌جا می‌شود و در موارد بسیاری سبک زندگی خود را تعیین می‌کنند و بدیهیات مهمی از حیات اجتماعی را نادیده می‌گیرند، اساساً این رسانه‌ها دست چه کسانی است؟ آیا آنگونه که رایج و باب شده که رسانه‌ها

بر وضعیت آشفته امروز می‌خوانم. در جواب به من گفتند آقای بابایی، برای ما در دسر درست نکنید و ما را از نان خوردن نیندازید! یعنی رسانه جمهوری اسلامی نمی‌خواهد مردم به بهانه عید ولایت حضرت امیرالمؤمنین (ع) حرف عدالت طلبانه بشنوند و این رسانه علناً و رسماً جلوی مرا می‌گیرد! حالا شما بگویید این رسانه دست مومنان و انقلابی‌ها و حزب‌اللهی‌ها است؟ من عمیقاً معتقدم که رسانه‌های ما پاشنه آشیل جمهوری اسلامی هستند. رسانه‌های ما عموماً و علی‌التخصیص رسانه ملی ما، بزرگترین ضربه را به این نظام زده‌اند. اگر روزی از من بپرسند همه‌جای کشور و مملکت درست و سالم شده است، من مطمئنم روزی رسانه ملی و کلاً نظام رسانه‌های ما، جمهوری اسلامی را به زمین می‌زند. گویی این رسانه‌ها اصلاً ساخته شده‌اند برای اینکه پاس گل به دشمن بدهند. انصاف داشته باشی بی‌بی. سی در تمرکز و استقراری که بر هدفش دارد ثابت‌قدم‌تر است یا نظام رسانه‌های ما؟ بی‌بی. سی در کاربرد از تمام تکنیک‌ها و تاکتیک‌های رسانه‌های برای رسیدن به هدفش انقلابی‌تر از ما رفتار می‌کند یا نظام رسانه‌های ما؟

من شعر سیاسی می‌گویم و در آن گامی از آرمانهای دینی و انقلابی فراتر نمی‌گذارم ولی اجازه پخش و انتشار نمی‌دهند. مثلاً در اوج اعتراضات دی‌ماه سال گذشته دوستی بسیار عزیز و دغدغه‌مند نسبت به انقلاب اسلامی، به من زنگ زد گفت می‌خواهیم شعرهای اجتماعی مرتبط با اعتراضات مردم را ضبط کنیم و برنامه بسازیم. به چند شاعر هم گفتیم که شعر بگویند و بخوانند و در نهایت این‌ها را در فضای مجازی منتشر کنیم. من گفتم می‌آیم و شعر می‌خوانم ولی از زبان مردم، نه از زبان مدافعان وضع موجود؛ چون این‌ها هیچ جای دفاعی باقی نگذاشته‌اند. به او گفتم ساختاری که اجازه حرف زدن، ولو حرف ناقص و معیوب را به منتقدان و مخالفان خودش ندهد، مجبور خواهد شد به داد و فریادهای باطل همان‌ها گوش کند، این چیز عجیبی نیست. دوستم قبول کرد و گفت خیلی خوب است، بفرمایید. آمدیم و دکور زیبایی هم درست کرده بودند و ما شعرمان را خواندیم و ضبط شد. مسئولان بالادستی گفتند این اراجیف چیست و بیچاره دوست ما را هم به خاطر شعر ما زدند و هوا کردند!

بررسی نظام رسانه‌های ایران در این ۴۰ سال نشان می‌دهد ما به طور عام از سه مدل رسانه‌ای برخوردار بوده‌ایم که در ادامه تلاش می‌کنم این سه مدل را به صورت فشرده و مختصر معرفی کنم. اما قبل از تشریح هر کدام باید بگویم از این سه مدل رسانه، امروز تنها مدل اول به طور قطع در اختیار جمهوری اسلامی است؛ دومین مدل در دهه‌های اخیر تا حد زیادی از دستش خارج شده است و مدل سوم هم که اصولاً در دستش نبوده و نیست. این مدل سوم رسانه، نتیجه قهری نوع رفتار مسئولان و نظام بوده است؛ به عبارت دقیقتر، رفتار عام آقایان مسئول به گونه‌ای بوده است که نوع سوم رسانه به وجود آمده و از اختیار آنها هم خارج است. اما آن مدل‌ها چیستند؟

مدل اول رسانه را می‌توان «مدل مدیریتی، سیاسی یا جناحی» نامید. رسانه‌ای که بر مبنای تفکر حاکمان شکل می‌گیرد و در مدل‌های کوچک‌ترش در هر وزارتخانه و نهاد و سازمان ... وجود دارد. شما می‌بینید که هر رسانه یا نهاد یا سازمانی برای خودش یک سایت یا یک نشریه ... دارد. شکل رسمی و بزرگ آن

همان رسانه ملی و تلویزیون است و حجم زیادی از روزنامه‌ها و مجلاتی که یا منصوب هستند، یا منتسب. اینها رسانه‌های مدیریتی‌اند و آن چیزی که برایشان محور است و اصالت دارد رضایت و عدم رضایت حاکمان بالادستی‌ها است. به همین دلیل این رسانه‌ها پر از پنهان کاری و ریاکاری و قلب واقعیت هستند و به طور عمومی دچار نفاق‌های پیچیده شده‌اند. چون حقیقت و واقعیت چندان برایشان اهمیت ندارد، بلکه رضایت مسئولان بالادستی برایشان مهم است. کار به جایی می‌رسد که بسیاری از این رسانه‌ها تبدیل به ستادهای تبلیغات همان اشخاص بالادستی‌ها یا به ابزار پرزنت‌سازی آنها می‌شوند. در این سیستم رسانه‌ای معلوم است که همه چیز محافظه‌کارانه پیش می‌رود و همه آهسته می‌روند و آهسته می‌آیند که گریه شاخشان نزنند! این رسانه باید هم خنثی باشد و جرأت حرف زدن نداشته باشد. من از شما سوال می‌کنم آیا تلویزیون جمهوری اسلامی فقط یک فیلم یا سریال برای دفاع محتوایی و درست و غیرشعاری از «ولایت

**ما جمهوری اسلامی و مملکتی
درست کردیم که مؤمنین
انقلابی‌اش باید ساکت و در همان
معنای نمادین اخته باشند. شما
اگر بخواهید دین را از زیبایی‌اش
بیندازید، بهترین کار این است که
مسئولیت‌های اجتماعی و کارکرد
سیاسی - اجتماعی آن دین را
بردارید؛ با این کار دین تبدیل به
یک مردار می‌شود. این اتفاق در
دوره متاخر تا حد زیادی افتاده
و برنامه‌ها طوری پیش رفته یا
برنامه‌ریزی شده که مؤمن انقلابی
این طور باشد و اینگونه تعیین و
تشخص پیدا کند.**

فقیه» داشته است؟ ندارد. آیا این تلویزیون، چنین فیلم و سریالی درست می‌کند؟ امکان ندارد چنین چیزی درست کند، اما تا دلتان بخواهد امثال سریال «پدر» را می‌سازد و پخش می‌کند. یعنی نمایش همان انسان مؤمن انقلابی! که هیچ درکی از عدالت‌طلبی و مسئولیت اجتماعی ندارد و فقط نماز می‌خواند و وقتی می‌خواهد با یک خانم حرف بزند، سرش را پایین می‌اندازد! تا جایی که دلتان بخواهد هم آراسته و خوش تیپ و زیباست، به طوری که من که پسر عاشقش می‌شوم، چه پرسد به آن بنده خدایی که دختر است!

توجه‌شان هم این است که دنبال در دسر نمی‌گردیم و رسماً چیزی شبیه حجتیه‌گری و محافظه‌کاری سکولار است. از آنجا که آشخور تفکرات‌شان هم غالباً دانشگاه و آکادمی است، چه بخواهند و چه نخواهند زمینه فکریشان اومانستی و سکولار است. عموم این‌ها هم اعتقاد دینی و مذهبی در این حد است که نماز اول وقت و دعای عرفه بخوانند! شما می‌بینید در روز عرفه از ۱۰ شبکه صدا و سیما جمهوری اسلامی از ۱۰ جای مختلف کشور قرائت دعای عرفه را پخش می‌کنند؛ این چه دعای عرفه‌ای است که از آن ظلم‌ستیزی در نمی‌آید؟ این دعای عرفه امام حسینی (ع) است که

حج را رها کرده و رفته به سمت کربلا؛ اما شما کربلا را رها کردید و حج را نشان می‌دهید! هر چقدر از این مدل رسانه‌های بگوئیم کم است؛ تازه کتاب‌ها و دیگر محصولات فرهنگی‌شان هم که هر کدام نوعی رسانه هستند، همین است؛ پول نفت را می‌دهند تا شعر چاپ کنند و «شاعران نفتی» درست می‌کنند! و ما با حجم زیاد کتاب‌های تولیدی و سفارشی مواجه می‌شویم که شدیداً بوی نفت می‌دهد و در یک بازه زمانی طولانی شدیداً زدگی ایجاد می‌کند! و مخاطب زده شده از این رسانه‌ها به رسانه‌های دیگر پناه می‌برد.

چرا رهبر انقلاب باید بیابند پشت تریبون رسمی یا در خطبه‌های عمومی نماز جمعه و ... از مزایای انرژی هسته‌ای با مردم حرف بزنند؟ پس رسانه ملی چه کار می‌کند. الان ۲۰ سال است که ما داریم سر انرژی هسته‌ای می‌جنگیم و بروید به طور رندوم از ۱۰۰ نفر از مردم جامعه بپرسید از انرژی هسته‌ای و موقعیت ما در این جنگ چقدر اطلاعات دارید، ببینید مردم در این باره چه می‌دانند!

در مرحله بعدی رسانه مدل دوم «رسانه نخبگانی» است. اینجا نخبگان می‌شوند مخاطب ما. این نخبه‌ها لزوماً به معنی نخبه علمی و فرهنگی و ... نیستند، بلکه حتی می‌توانند نخبه‌های اشرافی و «از ما بهتران» باشند! چون امروزه به برکت سیاست‌های دیگری که جای بحثش اینجا نیست، به جایی رسیده‌ایم که عده‌ای که رانت، پول، امکانات، سرمایه و ارتباطات بیشتر داشتند، می‌توانند برای خود امکانات بهتری فراهم کنند و رسانه مختص خود داشته باشند. در حالی که مدل اول رسانه سبک زندگی‌ای را ترویج می‌کند که اساساً هیچ احداثی نمی‌تواند آن طوری زندگی کند و از این نظر شدیداً مزخرف است، اما رسانه نخبگانی دنبال شرح، مدح و انتشار نوعی از سبک زندگی و تفکر است که لایه‌هایی از جامعه که خود را بالاتر از عوام و توده می‌دانند، به آن قائلند و تلاش می‌کنند با رواج آن خود را متمایز جلوه دهند. و این هم البته نوعی توهم ریشه‌دار است.

این رسانه هیچ‌وقت پا نمی‌گیرد، زیرا از اساس بنا ندارد با عموم ارتباط برقرار کند و نمی‌کند. این رسانه ممکن است حتی یک «رسانه قرآنی» باشد، اما فقط برای یک عده‌ای قرآنی برنامه می‌سازد، مثلاً برای قاریان و حافظان قرآن. یا مثلاً فلان رسانه فقط برای ورزشی‌ها درست می‌شود و دیگران کاری با آن ندارند. بدین ترتیب این رسانه هم عملاً به مخاطب عام و توده بی‌توجه است و در کنار مدل اول رسانه، این هم صحنه جامعه را رها می‌کند. به‌واسطه همین بی‌توجهی، رها کردن و عدم ارتباط عام، مدل سوم رسانه شکل می‌گیرد و آن هم رسانه عمومی و توده‌ای است که برای همه سبک زندگی عمومی می‌سازد. این همان زمینه سوم است که در ابتدای این بحث اشاره کردم که ما و جمهوری اسلامی عملاً در اینجا هیچ‌کاره هستیم! سوال این است: از این خلأ وحشتناکی که سال‌های سال است وجود دارد، چه کسی استفاده کرده است؟ کسانی که فکر می‌کنیم، دشمن ما هستند؛ شبکه‌های اجتماعی و فضای سایبری و رسانه‌های آن طرف آب و ... بنابراین مهندسی رسانه‌ای و فرهنگی جامعه ما عملاً دست یکی دیگر است؛ او توانسته این خلأ را ببیند و برایش طراحی و مهندسی و برنامه‌ریزی کند ولی ما همچنان غافلیم. این فشار عصبی ناشی از ندانستن‌ها! احساس خلأ از اینکه پس اطلاعات کجاست و چرا به دست ما نمی‌رسد؟ این فراوانی شایعات اثبات‌شده و اثبات‌نشده! که همواره در جامعه ما وجود داشته از همینجا ناشی می‌شود و توده را به سمتی می‌برد که

خوشایند آقایان نیست.

از یک سو، حقارت سیاسی را باید مولود عدم شفافیت سیاسی دانست که این در عرصه‌های مختلف و در نتیجه در رسانه ما بروز و ظهور دارد. مثلاً شورای نگهبان عزیز که تک‌تکشان نور چشم ما هستند و ما عاشقانه دوستشان داریم، اما از این بزرگواران درخواست داریم که آیا می‌شود منطق سیاسی خودتان را برای ما روشن کنید تا بدانیم که چطور می‌شود مثلاً آقای «پهزاد نبوی» یک دوره رد و یک دوره تأیید می‌شود؟ یا مثلاً آقای علوی، وزیر اطلاعات را برای نمایندگی مجلس رد می‌کنید ولی همین آقا می‌شود وزیر اطلاعات؟ آن یکی آقا را در فلان چار د می‌کنید و بعد می‌شود نماینده مجلس خبرگان است؟ این چه منطق سیاسی و چه نوع فیلتری است که کسی نمی‌تواند آن را بفهمد؟! از این طرف آقای «حسن عباسی» می‌رود سخنرانی می‌کند و می‌گوید فلان چهره کشور جاسوس اسرائیل است و رابطه پرخطر با اسرائیل داشته است، بعد درباره اظهارش تبری می‌شود و آن مقام مسئول طراز اول همچنان در جای خود باقی می‌ماند و جناب حسن عباسی به اتهام «توهین» هفت ماه حبس می‌گیرد؟! بیاید ما را توجیه کنید و بگوئید ما با هم چند چند هستیم؟ من بچه حزب‌اللهی می‌خواهم از شما دفاع کنم، حداقل منطق اش را به من بگوئید تا بتوانم از شما دفاع کنم!

این تردیدها نه تنها برای ما، بلکه در سطوح مختلف برای همه مردم وجود دارد و ماجرا این است که رسانه‌های مادر این خصوص نه تنها کاری برای شفاف‌سازی فضای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ... نمی‌کنند، بلکه خودشان به ابهامات و تردیدها دامن می‌زنند و آن را باز تولید می‌کنند. در کنار این نقصان شروع می‌کنند به بمباران اطلاعات تکراری، منسوخ، چندش‌آور، متوهمانه و دون کیشوت‌وار و فکر می‌کنند کار رسانه‌ای یعنی این! در این فضا مشتت و پراپهام که نه رسانه‌های ما که در خدمت سیاست انقلاب اسلامی هستند و نه شورای نگهبان منطق سیاسی خود را شفاف می‌کنند و نه نهادهای سیاسی و اقتصادی دیگر تن به شفاف‌سازی می‌دهند، طبیعی است که وقتی یک اتفاقی مانند انتخابات بیفتد، مردم و معترضان ... بگویند که جمهوری اسلامی دارد انتخاب را مهندسی می‌کند! من البته مخالف این دیدگاه هستم و اتفاقاً دشمن دارد برایش مهندسی انتخابات می‌کند! رسانه ما هم که مدام دارد پاس گل به دشمن می‌دهد! عدم شفافیت همه این نهادها هم پاس گلی است که به دشمنان داده می‌شود؛ فلان عملکرد فلان نیروی نظامی و وزیر و قاضی و رئیس قوه و ... پاس گل به دشمن است. نماینده مجلس مان هم که دارد با موگرینی سلفی می‌گیرد و همه را مضحکه کرده است.

برگردیم به همان ادعای اولیه! می‌گویند رسانه‌های دست انقلابی‌ها و حزب‌اللهی‌هاست؛ چطور رسانه دست انقلابی و حزب‌اللهی است که نمی‌توانیم خیلی از حرف‌های امام خمینی (ره) را که بنیانگذار این انقلاب است در رسانه‌های امروز پخش کنیم؟ پخش بسیاری از رهنمودهای امام امروز در رسانه‌های ما ممنوع است؛ بخشنامه نکردند، ولی عملاً بایکوت و ممنوع است! مثلاً آخرین پیام مفصل امام قبل از رحلتش می‌دانید برای چه کسی بوده است؟ ایشان در اواخر سال ۶۷ یعنی چند ماه قبل از فوتشان، آخرین پیامشان را به روحانیون می‌دهند که به «منشور روحانیت» معروف است. امروز بسیاری از این حرف‌ها را نمی‌شود زد. امروز کسی

جرات دارد بگوید حوزه علمیه کجای کار است؟ تکلیف دانشگاه‌هایمان که معلوم است، حوزه علمیه، شما کجا هستید؟ آیا حوزه علمیه پاسخگو است؟ واقعیت این است که حرف‌های امام در مورد عدالت‌طلبی، ظلم‌ستیزی، فقیرنوازی، کوخ‌نشینان و ... ممنوع است. حتی در مواردی به گونه‌ای مسخ شده‌ایم که امروز اگر نامی از کوخ‌نشینان و فقیرنوازی بیاورید، به شما می‌خندند و به بهانه دیپلماتیک بودن صدای شما را خفه می‌کنند و مدام از توسعه و پیشرفت حرف می‌زنند. حتی حیا می‌کنند، و الا این حرف‌های امام را از صحیفه‌شان در می‌آوردند و حذف می‌کردند! اگر چه زمانی حیا نکردند و در خاطراتشان می‌خوانیم که آن موقع می‌رفتند پیش امام و می‌گفتند این حکمت اشتباه است، این کار را نکنید. غالباً این‌ها خود را خیلی عاقل‌تر از ولی خدا می‌دانستند!

با این وضعیت، این افرادی که مدافعان وضع موجود هستند و فرصت تفکر را می‌سوزانند چهره‌ای از نظام به مخاطب ارائه می‌دهند که چهره‌ای ترسناک، مهیب، کریه و هول‌آور است. چهره‌ای که مردم احساس می‌کنند اگر به آن نزدیک شوند، حقیر می‌گردند. در این شرایط هم خود این رسانه‌ها مقصرند، هم مسئولان! همه با هم مقصرند و خود این‌ها برای به زمین کوبیدن این نظام و ارزش‌های انقلاب، کاملاً کافی هستند و ما هیچ نیازی به توطئه دشمنان نداریم. یعنی اگر دشمن ما، یک جو عقل داشته باشد، اصلاً نیازی نیست کاری کند. همه در همینجا دست به دست هم داده‌اند تا به بدترین وضع ممکن، نظام را به زمین بزنند و کاری می‌کنند که مردم تا جایی که می‌توانند از نظام دور شوند. رفتار مورد پسند این است که حرف زبید و فقط یک کارمند معمولی باشی؛ مرتب و منظم و شیک و اتو کشیده باشی، همین! و این اوج به ابتذال کشیدن شعارهای شیعه و انقلاب اسلامی است.

حضرت آقا زمانی صحبتی داشتند که مضمونش این بود: دشمن سال‌هاست به دنبال تغییر رژیم بوده و وقتی به این هدف نرسید، تصمیم گرفت فضا را عوض کند و به دنبال تغییر «رفتار» رژیم رفت. بعد ادامه می‌دهند که تغییر رفتار رژیم با تغییر خود رژیم هیچ فرقی ندارد! تغییر رفتار رژیم یعنی دیگر انقلابی عمل نشود. ما هر چه گیر داریم از این است که تلاش شده افراد از انقلابی و عدالت‌طلب بودن ناامید شوند و استحاله پیدا کنند. استحاله یعنی چه؟ استحاله تبدیل شکل نیست، بلکه تغییر کیفیت است. امروز بواسطه این سیستم سرمایه‌دارانه و منفعت‌طلبانه و محافظه‌کار و رسانه‌های کیفیت‌ها عوض شده و ابهام عجیبی به وجود آمده است. به تعبیر بزرگان گویی «حوالت تاریخی» قوم ما این بوده است.

همه اینها را گفتم ولی نه ناامیدم و نه بی‌انگیزه و اتفاقاً به آینده بسیار خوشبینم. وقتی به واقعیت‌های میدانی نگاه می‌کنم فضایی را می‌بینم که بسیاری از امکان‌ها را پیش پای ما می‌گذارد. زمانی نسلی که هسته اصلی تفکر شیعی را در خود داشت به شیوه‌ای منحصر به فرد به دست امام (ره) غنی‌سازی شد و تبدیل به مفهوم و جریانی شد که انقلاب و جنگ را مدیریت کرد و به پیش راند. این فضا هنوز وجود دارد و صورت‌های نوتری از این را در بین جوانان انقلابی شاهدیم. این فضا و هسته اصلی تفکر شیعی نمرده است، قرآن جلوی ماست و سر جای خودش هست و تمام این هیاهوها را می‌توان با آن سامان داد. این آزمون و خطاهای چهل ساله که در صحنه جمهوری

اسلامی دیدیم، هر چند باعث شد این مسیر ۴۰ ساله برای ملت ما اندازه ۴۰ سال بگذرد، این حجم انبوه اتفاقات خوب و بدی به صورتی حیرت‌آور بر ما گذشته است، همه تجربیاتی است که با آن می‌توان آینده را ساخت. امروز یک جوان شیعی انقلابی با کوله‌باری از تجربه‌ها و فهم درست و دقیق از شکست‌ها و آزمون و خطاها، پیچیدگی‌های عالم فرهنگ، اقتصاد و سیاست را راحت‌تر درک می‌کند و قوی‌تر و پیچیده‌تر بار می‌آید. من به آینده خیلی امیدوارم، نه فقط به نسل انقلابی، بلکه حتی به مردمی که ظاهراً درگیر دغدغه‌های انقلابی نیستند. این آزمون و خطا در نهایت برای همه ما منافی داشته و این نافع بودن در آینده خود را نشان می‌دهد.

امروزه رشد فکری که مردم ما در این سالها داشته‌اند با هیچ دوره دیگری قابل قیاس نیست؛ مردمی که از هر کسی فریب می‌خورند و به هر حیل‌های از راه به در می‌شدند، امروز در شرایط دیگری هستند. امروز مردم ما برای فکر کردند و وضعیت کنونی و آینده‌شان بانک اطلاعاتی بسیار قوی‌ای دارند و ساختارهای غیرمقدسی که مدت‌ها تلاش شده برایشان مصونیت تراشیده شود، به دست همین مردم در حال فرو ریختن است. ساختارهایی که تا پیش از این کسی جزات نمی‌کرد به سمتشان برود. امروز پاسخگویی برای حکومت دارد جدی می‌شود و تفکر در مورد نقص‌های قانون اساسی، قوای سه‌گانه و نحوه برخورد مسئولان با مردم و نقص‌هایی که در جمهوری اسلامی در طول ۴۰ سال وجود داشته در حال جدی شدن و اصلاح است.

مردم امروز حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی و مردمی را دارند پیگیری و دنبال می‌کنند سنگ بناهایی در حال شکل گرفتن است که شاید ثمره‌اش را ۲۰ سال بعد ببینیم. قرار نیست جمهوری اسلامی فردا از بین برود، تصور ما این است که جمهوری اسلامی ۵۰۰ سال بعد هم ادامه خواهد داشت و در روند خود، به جایگاه آرمانی‌اش خواهد رسید. معتقدم در این ۴۰ سال به‌اندازه صد سال تجربه اندوختیم و چه چیزهایی مه‌نیاموختیم و چه آزمون و خطاهایی که نکردیم!

البته نباید دون کیشوت‌وار فکر کنیم که همین فردا قرار است اتفاقاتی آخرازماتی بیفتد و کارها همان روز درست بشود. به هیچ وجه، همچنان تاول‌ها بیرون خواهد زد و بیماریهایی در راه است. ولی باید به افق نگاه کنیم و آینده را ترسیم کنیم. این خیلی خطرناک است که ما تصویر و امیدی به آینده نداریم. یکی از دلایل ناهنجاریها و قانون‌شکنی‌ها در جامعه امروز از بابت همین عدم اعتقاد به فرداها و عدم امید به آینده است. یعنی چون نمی‌دانیم فردا چه خواهد شد، می‌گوییم امروز را عشق است! این بسیار خطرناک است.

باید غیرمحافظة کارانه افق و چشم‌انداز درست کرد و اجازه نداد ملت در گردوخاک جو سیاسی، سیاست‌زدگی و همه عفونت‌هایی که جامعه را گرفته هدف و افق را گم کنند. وقتی این گردوخاک‌ها آرام شوند و بخوابند، افق خودش را نشان می‌دهد و آبروی کسانی که به آرمانهای انقلاب خیانت می‌کنند، در یک فضای شفاف و بدون گرد و غبار خود به خود خواهد رفت. این راه آغاز شده و ما امروز حرف‌هایی می‌زنیم که ۲۰ سال پیش اصلاً به ذهنمان نمی‌رسد آنها را مطرح کنیم. امروز اجازه طرح شبهاتی را داریم که ۲۰ سال پیش اصلاً اجازه طرحشان را نداشتیم. همه این‌ها نشان از آینده‌ای روشن دارد.

حجت الاسلام احمد سالک:

محافظه کاری؛ زیر ساخت انحراف از آرمانهای فرهنگی انقلاب



احمد سالک پنج دوره نمایندگی مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی (دوره‌های اول - سوم - چهارم - نهم - دهم) را برعهده داشته است. او رئیس سابق کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی است. سالک معتقد است پدیده محافظه کاری در ایران بیشتر به دلایل منفعت های حزبی و سیاسی صورت می گیرد.

***همواره گفته می شود انقلاب اسلامی یک انقلاب فرهنگی بوده است، ولی نوع سیاست گذاریها در حدود ۳۰ سال گذشته به گونه ای بوده که نه تنها فرهنگ به حاشیه رفته است، بلکه کار به گونه ای پیش رفته که به نظر ما روز به روز از آرمانهای فرهنگی انقلاب اسلامی فاصله گرفتیم و شرایط به گونه ای شد که امروز سخنان مرتبط با عدالت و آزادی و اخلاق و معنویت که جزو مهمترین شعارهای فرهنگی انقلاب ۵۷ بوده، حرف هایی سیاست زده و جناحی و ایدئولوژیک و حتی امنیتی تلقی می شود و عموماً هم در پس زده می شوند. همه اینها هم به نوعی به دلیل نوعی مصلحت اندیشی و حفظ وضعیت موجود که چیزی نیست جز همان «محافظه کاری» تبیین و توجیه می شود. تحلیل شما از این وضعیت چیست؟ چقدر با این پیش فرض موافقت و اگر موافقت به نظر شما چرا ما به این شرایط رسیده ایم؟**

نکته اولی که باید قبل از هر چیز بگویم این است که انقلاب اسلامی ما مبتنی بر مجموعه ارزش های دینی قرآنی و عزت قرآن با تدبیر حضرت امام (ره) که برخاسته از دل دانشگاه امام صادق (ع) و حوزه های علمیه هستند به وقع پیوست و این انقلاب ارزشی و اسلامی، در سطح جهان در نوع خودش بی نظیر است. دلایل هم این است که نظامات موجود در دنیا یا بر اساس حاکمیت دیکتاتوری است، یا بر اساس تشکیلات حزبی است، یا بر اساس کودتا است و یا بر اساس سلطنت موروثی. ولی انقلاب اسلامی ما برخوردار از هیچ کدام از این موارد نبوده و نخواهد بود. بلکه دقیقاً انقلابی است که از متن مجموعه ارزش های اسلام ناب با هدف دفاع از حقوق مردم و دفاع از اسلام ناب شکل گرفته است.

مسئله بعدی که باید به عنوان مقدمه بگویم، توجه به کلیت فعالیت های فرهنگی است که پس از انقلاب اسلامی انجام گرفته است. به این معنا، همان گونه که کالاهای اساسی مثل آب، برق، گاز، تلفن، راه و بهداشت به دورترین نقاط و روستاهای کشور انتقال پیدا کرده، فعالیت های فرهنگی هم در صحنه وسیع و گسترده جمهوری اسلامی ایران، حتی به دورترین نقاط کشور

ما بیشتر «تراکم قانون» داریم؛ اشکال ما در اجرا و باور مدیرانی است که متصدی مسائل فرهنگی در کشور و در دستگاه ها هستند. مسئله باور بسیار مهم است و من معتقدم در این زمینه بسیار آسیب پذیر هستیم.

زمینه ابعاد فرهنگی و فرهنگ سازی است که در این سالها صورت گرفته است. پیشنهاد این است که برای چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، دستاوردهای انقلاب اسلامی را در موضوع فرهنگ و در بخش های مختلف فرهنگی هم دنبال کنید.

***حالا اگر در این میان پرسیده شود که این فعالیت ها و خدمات و برنامه های فرهنگی که در طول این چهار دهه انجام گرفته آیا توانسته به نیازهای فرهنگی موجود در جامعه، باز در طول همین چهار دهه پاسخ مطلوبی بدهد و مسائل فرهنگی کلیدی این جامعه را حل کند، پاسخ چیست؟**

جوابش قطعاً این است که پاسخ مطلوب نبوده و نیست، و اگر قرار باشد به دلایل این امر بپردازیم باید بپرسیم که آیا در طول این مدت که به دلایل مختلف، از جمله ضعف مدیریت فرهنگی - که یکی از دلایل مهم است - عدم اعتماد به کارشناسان فرهنگی و تصمیم ساز در سازمان های مختلف کشور، عدم وجود کارشناسان و متخصصین دقیق در دستگاه های وزارتی و تبلیغاتی مثل فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت ورزش و جوانان و... دچار ضعف فرهنگی شدیم، آیا به این خاطر بوده که ما افراد انقلابی و کارشناسان متدین را در این بخش ها به کار گماردیم؟ آیا غیر از این است که سطحی نگری کارشناسان فرهنگی در کشور موجب شده که مسئله فرهنگ به فراموشی سپرده شود و یا به حاشیه رانده و یا از آن غفلت شود؟ وقتی به اینها بپردازیم به این فرمایش حضرت آقا می رسیم که فرمودند: «فرهنگ مظلوم است». این علی رغم آن است

منتقل شده است؛ حالا از طریق رسانه های ملی یا از طریق فعالیت دیگر فرهنگی و تبلیغاتی که در سراسر کشور انجام می گیرد.

در این بخش نقش فعال حوزه های علمیه در اعزام مبلغین به سراسر کشور، نقش دانشگاه ها در تبیین مجموعه محتوای انقلاب اسلامی، نقش دستگاه های تبلیغاتی مثل سازمان و دفتر تبلیغات اسلامی و سازمان اوقات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و... نباید مورد غفلت قرار بگیرد. ما شاهدیم که این دستگاه های فرهنگی کشور متناسب با امکانات و ابزاری که در اختیار داشتند تلاش گسترده ای در جهت رشد فرهنگی جامعه انجام دادند. امروز اگر نمایشگاهی در کشور ترتیب بدهیم و از تمام دستگاه های تبلیغاتی که بالغ بر ۸۵ دستگاه تبلیغاتی است، در آن نمایشگاه غرفه های داشته باشند و فعالیت هایشان در طول این ۴۰ سال را و همچنین خدماتی را به جامعه ایرانی داده اند را به نمایش بگذارند و منعکس کنند، خواهید دید یک این دستاوردها و خدمات و فعالیت ها بخش عظیم و سنگینی خواهد بود و نشان می دهد که در بخش تبلیغات و فرهنگ در سطح کشور چه اقدامات بزرگی صورت گرفته است. بنابراین ما نمی توانیم فعالیت هایی را که در طول این ۴۰ سال در بعد مسائل تبلیغی، فرهنگی، رسانه ای و... در سطح کشور صورت نگرفته، نادیده بگیریم. چون اینها انصافاً ظرفیت بالایی است و ما شاهد آن بوده و هستیم. اگر بخواهیم به طور انضمامی تر بگویم، یکی از این فعالیت ها و خدمات آن است که ما امروز شاهد رویش نسل جوانی هستیم که با روحیه انقلابی، مؤمن و فعال در عرصه های مختلف علمی، فرهنگی، شرکت های دانش بنیان و... حضور دارند و فعالیت می کنند. اینها نشان دهنده تاثیر همان فعالیت های گسترده و تلاش در

در زمینه آرمانهای انقلاب اسلامی شده‌ایم؟ اگر با حقیقت موافقت دلیل این انحراف از نظر شما چیست؟

معمولاً عامل انحراف انسان‌ها هستند؛ یعنی فرضاً یک آدم سیاسی کار در رأس یک جریان فرهنگی یا سیاسی قرار می‌گیرد و افکار و اندیشه‌های بیگانگان را در قالب‌های مختلف به خورد جامعه می‌دهد و آرام آرام تغییر فکر و فرهنگ ایجاد می‌شود؛ این به نظر من عامل اصلی است. اینجاست که حاکمیت باید در بعد مسائل فرهنگی شناخت دقیقی نسبت به انسان‌هایی که در جایگاه‌های فرهنگی نصب می‌کند، داشته باشد؛ یعنی مثلاً می‌بینیم در یک استانی معاون فرهنگی استاندار یا شهردار می‌تواند تمام ذائقه‌های انقلابی را با تبلیغات و فعالیت‌های خودش عوض کند. می‌بینیم که یک فرد می‌تواند در رأس تشکیلاتی مثل ارشاد قرار بگیرد و جامعه را به سمت چالش‌ها و انحرافات بکشد که مثلاً در حوزه‌های موسیقی و دیگر هنرها امکان بروز دارد، مثلاً به فضاهای رقص و ارتباطات نامشروع و... امکان بروز داد. در حالی است که از بستر و امکانات هنر می‌توان استفاده کرد و جامعه را به سمت مظاهر مذهبی و دینی سوق داد. بنابراین، این افراد هستند که در رأس پست‌های حساس قرار می‌گیرند و عامل انحرافات می‌شوند؛ حتی در حوزه اقتصاد و صنعت هم همین‌طور است؛ افرادی که آن دلسوزی، ایمان، تخصص و تعهد لازم به فرهنگ ارزشی را ندارند و علاقه به این مسائل در آن‌ها ضعیف است.

اما یک مطلب هم همان دستگاه‌های تبلیغاتی است که می‌تواند از یک سو مسیر را به صراط توحید و ولایت هدایت کند و از سوی دیگر می‌تواند به انحراف بکشد. فضای مجازی امروز دارد در بخش‌های مختلف مدیریت می‌کند، تشدید بحران‌ها در استان‌های ما را بیگانگان از طریق رسانه‌های خودشان در فضای مجازی مدیریت می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند هر روز فلان ساعت شما در سی‌وسه پل اصفهان جمع شوید تا این به یک روز ملی بکشاند و بتوانند بهره‌ای ببرند؛ اگرچه تا به امروز نتوانسته‌اند سودی ببرند و جز شکست پشت شکست برای آن‌ها چیزی نداشته است، ولی بالآخره ضربه خود را به باورها و اعتقادات می‌زنند. بدین ترتیب این مطلب بسیار مهمی است که کسانی که برای کار و پیشبرد فرهنگ انقلاب اسلامی منصوب می‌شوند چه کسانی هستند. نمی‌خواهم اسم کسی را ببرم، چون ضرورتی هم ندارد ولی به طور کلی عرض می‌کنم که گاهی در این انتصاب‌ها بسیاری از ظرایف در نظر گرفته نشده است.

تفکیک قائل شدن میان چیزی با عنوان «فرهنگ انقلاب اسلامی» و فرهنگی که در این چهل سال به عنوان خروجی آن انقلاب و فعالیت مسئولان نظامی که پس از آن انقلاب حاکم شده و در این چهل سال بر راس امور بوده‌اند، چگونه باید در ذهن مردم جا بیفتد؟ مردم در طول چهل سال یک خروجی را می‌بینند و کاری هم با مسائل نظری ندارند. ضمن اینکه می‌بینند همین سیاست‌ها و برنامه‌ها که کار را به اینجا کشانده و افرادی که به قول شما منحرف هستند، با همین سیاست‌ها و برنامه‌ها این وضعیت را رقم زده‌اند، اتفاقاً با شعار

عامل انحراف انسان‌ها هستند؛ یعنی فرضاً یک آدم سیاسی کار در رأس یک جریان فرهنگی یا سیاسی قرار می‌گیرد و افکار و اندیشه‌های بیگانگان را در قالب‌های مختلف به خورد جامعه می‌دهد و آرام آرام تغییر فکر و فرهنگ ایجاد می‌شود



که در چین، ژاپن و حتی بسیاری از کشورهای اروپایی مدیریت فضای مجازی بر عهده دولت و حاکمیت است و اجازه نمی‌دهند هر ابتدالی پخش شود؛ ولی اینجا این فضا رهاست! علتش به نظر من عدم باور مسئولان نسبت به مسائل اساسی است. اساسی‌ترین این مسائل هم فرهنگ است و من باز تکرار می‌کنم در کشور ما «فرهنگ مظلوم است».

*** برای کسانی که از بیرون به این مسائل نگاه می‌کنند سوال پیش می‌آید که این سیاست‌ها، رفتارها، برنامه‌ها و خروجی آنها که آسیب‌هایی را به همراه داشته است، سیاست‌هایی است که نظام جمهوری اسلامی آن‌ها را وضع می‌کند. به عبارت دیگر مردم سوال اساسی این است که چرا آن انقلابی که بارها گفته شده یک «انقلاب فرهنگی» است و باید بیشترین توجه را به مسائل فرهنگی نشان می‌داد، چرا به این حد از بی‌تفاوتی نسبت به فرهنگ دچار شده است و فرهنگ در آن مظلوم است؟ اساساً چرا خود متولیان اصلی فرهنگ که باید این وضعیت را اصلاح می‌کردند امروز از بی‌توجهی به فرهنگ گلابه دارند؟! غیر از این است که ما دچار یک انحراف آشکار**

شما یک وقت نگاه فرهنگی حضرت امام (ره) و حضرت آقا(ره) و آرمان‌های فرهنگی‌ای که آن بزرگواران از آن دفاع کرده‌اند را نگاه می‌کنید، و یک وقت هم آرمان‌ها و اجرای این آرمان‌ها را از طریق رؤسای جمهور و وزیران و کارگزاران و... نگاه می‌کنید. تفکیک از اینجا ناشی می‌شود و بسیار هم روشن است.

که در برنامه پنجم و ششم توسعه موضوع پیوست فرهنگی برای تمام دستگاه‌ها دیده شده است، ولی سؤال اینجاست که کدام دستگاه، پیوست فرهنگی را ارائه داده و اجرا کرده است؟! کدام دستگاه است که فرهنگ عفاف و حجاب را در نهاد خودش کنترل و اجرا کرده است، علی‌رغم اینکه مأموریت داشته است؟! اینجا باید به ضعف نظارت دستگاه‌های نظارتی از جمله مجلس بر محتوای اجرایی فرهنگی کشور بپردازیم؛ این نکته مهمی است. در این رابطه باید ببینیم آیا ضعف قانون داشتیم یا خیر؟ باید به صراحت عرض کنم که ما بیشتر «تراکم قانون» داریم؛ اشکال ما در اجرا و باور مدیرانی است که متصدی مسائل فرهنگی در کشور و در دستگاه‌ها هستند. مسئله باور بسیار مهم است و من معتقدم در این زمینه بسیار آسیب‌پذیر هستیم. شما در نظر بگیرید در قانون اساسی، مثلاً در اصول ۸ و ۱۰ و بسیاری دیگر از اصول قانون اساسی، روی مسائل فرهنگی خانواده، امر به معروف و نهی از منکر و... تکیه شده است، ولی دستگاه‌های ما کمترین توجه را به این مسائل دارند و دستگاه نظارتی هم حساسیتی به این مسائل ندارند.

از سوی دیگر، شما بودجه فرهنگی کل کشور را نسبت به بودجه کل کشور در نظر بگیرید، ببینید چند درصد از بودجه ما به فرهنگ اختصاص پیدا کرده است؟ کلاً یک و نیم درصد از بودجه کل کشور مربوط به حوزه فرهنگ است؛ یعنی در برنامه و بودجه ما ناچیزترین بودجه را برای فرهنگ در نظر می‌گیرند! این مسئله مهمی است. چقدر برای آموزش و تربیت و تحقق سند تحول آموزش و پرورش که ابعاد فرهنگی وسیع و زیرساختی برای تربیت شخصیت توحیدی نسل نوجوان و جوان ما دارد، هزینه می‌شود؟ این‌ها نواقص و معایبی است که باید به آن پرداخت.

نکته دیگری که باید بر آن دست بگذارم و تأکید کنم این است که فراموش نکنید که مسائل فرهنگی امروز ما در مقابلش همه بسیار سنگینی از ابتدال فرهنگی را دارد. همه‌ای که با تکیه بر رشد تکنولوژی و ابزار تکنولوژیک مثل فضای مجازی، سایت‌ها، اینترنت، ماهواره و... توان بالایی را پیدا کرده است. این ابزارهای تهاجمی دشمن، روی اعتقادات نسل جوان و فاصله انداختن بین مردم و از هم‌پاشیدگی خانواده‌ها و ده‌ها مورد از گسترش فساد و بحث‌هایی از قبیل فرهنگ‌های عرفانی نوظهور، عرفان‌های کاذب، ایدئولوژی‌های شیطان‌پرستی و امثالهم، بسیار نقش دارد و تازه اینها مضاف بر همه کتاب‌ها و رمان‌ها و مجلاتی است که مخاطبان‌شان را به دور شدن از فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص) سوق می‌دهند. بنابراین ما نباید فشار سنگین و همه فرهنگی عظیمی که برای روی گردانی و دور ساختن جوانان از اندیشه‌های امام راحل و مقام معظم رهبری اعمال می‌شود را ندیده بگیریم. بسیار روشن است که خروجی بسیاری از این همه‌ها و فشارها چیز جز نابود کردن اعتقادات عقلی و منطقی و وجدانی نسل جوان نسبت به اصول اعتقادی دینی نبوده است و ما امروز با این مسائل هم دست به گریبانیم.

نکته اینجاست که راه‌های مقابله با فضای مجازی و همه سنگین ابتدال که از سوی دشمن تحمیل می‌شود کدام است؟ چه راه‌هایی اندیشیده شده است؟ چرا هنوز باید تلگرام به راه باشد؟ چرا جلوی آن را نمی‌گیرند؟ چرا جلوی اینستاگرام را نمی‌گیرند؟ در حالی

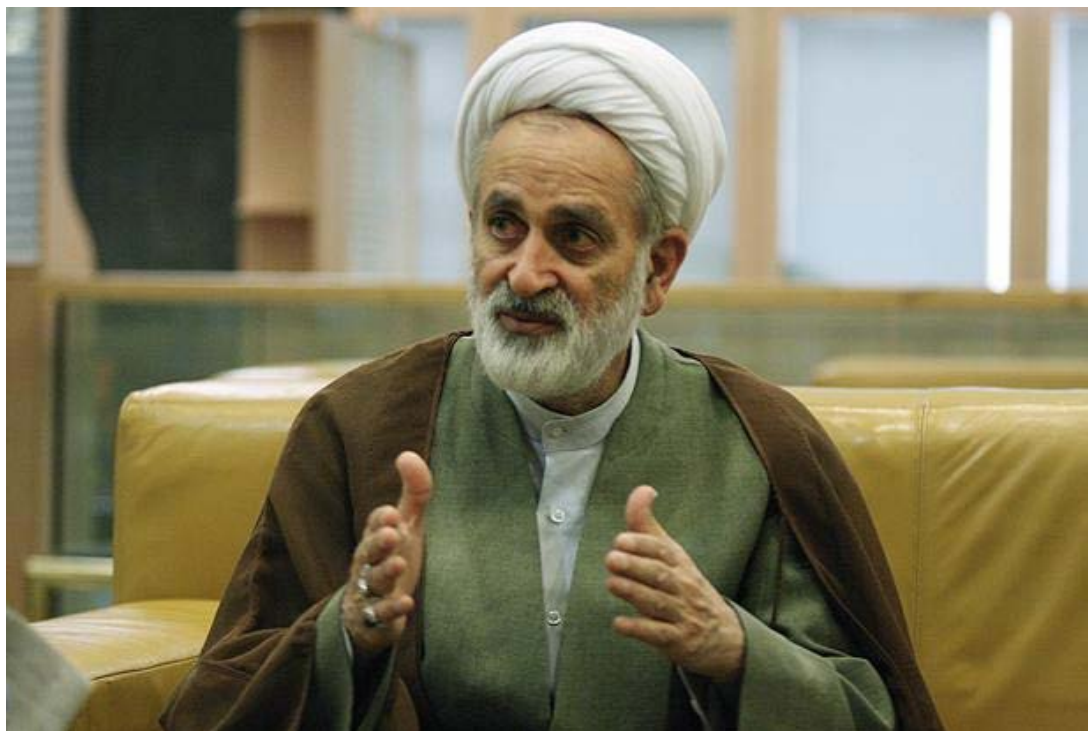
چرا هر چه قانون به نفع خود ما است را اجرا و بقیه را اجرا نمی‌کنیم؟! اینگونه که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود از این نمونه‌ها زیاد داریم که اگر بخواهیم واردش شویم بحث‌مان طولانی می‌شود. همانطور که گفتیم زیرساخت و خاستگاه این رویکرد و رفتارها همان منفعت‌طلبی و محافظه‌کاری است.

***به نظر شما در این شرایط که با فضای «محافظه‌کار» و «منفعت‌طلبانه» مواجه‌ایم، چطور می‌توان همچنان «انقلابی» بود و اساساً در این وضعیت «انقلابی بودن» به چه معنا است؟**

من با دو یادآوری این سوال رو جواب می‌دهم؛ اول: جنگ تحمیلی ۸ ساله ما یکی از بزرگ‌ترین

پیش‌فرض موافقید؟
 نمی‌خواستم وارد جزئیات و این بخش از بحث شوم، ولی حالا که مطرح کردید باید بگویم که زیرساخت همه این مسائل، منافع شخصی، باندهی و حزبی است. بگذارید یک نمونه را برایتان بگویم؛
 بنده مسئول کمیسیون فرهنگی مجلس در دوره نهم مجلس بودم. من در آن دوره تلاش کردم که مطالبه حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در مورد امر به معروف و نهی از منکر را بعد از ۳۰ سال به تصویب صحن علنی مجلس و شورای محترم نخبگان رساندم. طبق قانون رئیس‌جمهور باید قانون را ابلاغ کند، ولی آقای رئیس‌جمهور قانون امر به معروف و نهی از منکر را ابلاغ نکردند و رئیس مجلس طبق ضوابط قانونی آن را ابلاغ کرد. بعد از ابلاغش، می‌بینیم رئیس‌جمهور

«انقلابی بودن» به کار گمارده شدند. در این وضعیت چطور باید به «فرهنگ ناب انقلاب اسلامی» به عنوان چیزی که هنوز تحقق نیافته اعتقاد داشت؟ مگر همه امکانات و سرمایه‌های کشور در این چهل سال در اختیار کارگزاران همین فرهنگ نبوده است؟ شما یک وقت نگاه فرهنگی حضرت امام(ره) و حضرت آقا(ره) و آرمان‌های فرهنگی‌ای که آن بزرگواران از آن دفاع کرده‌اند را نگاه می‌کنید، و یک وقت هم آرمان‌ها و اجرای این آرمان‌ها را از طریق رؤسای جمهور و وزیران و کارگزاران ... نگاه می‌کنید. این تفکیک از اینجا ناشی می‌شود و بسیار هم روشن است. اندیشه‌ها و آرمان‌های حضرت امام(ره) و حضرت آقا روشن است، اندیشه‌ها و آرمان‌های روش‌های



چرا قانون را اجرا نمی‌کنند؟! چرا هر چه قانون به نفع خود ما است را اجرا و بقیه را اجرا نمی‌کنیم؟! اینگونه که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود! زیرساخت و خاستگاه این رویکرد و رفتارها همان منفعت‌طلبی و محافظه‌کاری است.

دانشگاه‌های اخلاق، فقه، شجاعت، کرامت و ارزش‌های انقلاب اسلامی بود. یعنی ما می‌توانیم به‌عنوان یک دانشگاه فرهنگی بزرگ در کشور و حتی در جهان از آن یاد کنیم و درس انقلابی بودن و فرهنگی بودن را از آن بگیریم. هر کدام از شهدا و ایثارگران ما، وجودشان منشأ فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی انقلابی بوده است و ما برای انقلابی بودن نباید از آن غافل شویم. هر چند که امروز با کمال تأسف کمترین اهمیت را برای جانبازان و ایثارگرانی که سرمایه‌های این نظام و فرهنگ این نظام هستند، قائلند.
 دوم اینکه برای این منظور نباید تلاش گسترده و مهم علما و دانشمندان ما در ابعاد مختلف فرهنگی را نادیده گرفت. تلاش و دستاوردهایی که باز متأسفانه کمترین توجه‌ها به آن‌ها می‌شود. نمونه این تلاش‌ها دستگاه‌هایی هستند که در قم فعال‌اند و این اندیشه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی را توجیه، تبیین و تفسیر می‌کنند، و در عین حال کمترین بودجه حمایتی برای آن‌ها اختصاص داده می‌شود. از این تلاش‌ها هم نمونه‌های زیاد داریم که می‌تواند برای اندیشه انقلابی ما بسیار مثر ثمر باشد.

نامه‌ای را با ۱۳ اشکال اجرایی برای مقام معظم رهبری می‌فرستند که اگر این قانون اجرا شود، کشور دچار هرج و مرج می‌شود.
 مقام معظم رهبری این موضوع را برای «شورای عالی حل اختلاف سران قوا» می‌فرستند و آیت‌الله شاهرودی کمیسیون فرهنگی و دولت را احضار می‌کند و روی بند بند این قانون امر به معروف و نهی از منکر بحث می‌کنند. در جمع‌بندی چند روزه، نهایتاً قضاوت آن مجمع که پر از چهره‌های فرهنگی است - مجمعی که شورای عالی حل اختلاف سران قواست و شامل آدم‌هایی باشخصیت، فرهیخته و کارکشته است و غرض و مرضی هم ندارند - این بود که حرف کمیسیون فرهنگی درست است و در واقع به نفع کمیسیون رای دادند و نتیجه را خدمت مقام معظم رهبری اعلام کردند. آقا هم فرمودند قانون است و اجرا شود، ولی با این حال امروز شاهد هستیم که خود دستگاه‌ها نمی‌گذارند اجرا شود! این مثال خیلی چیزها را روشن می‌کند؛ مثالی که خودم در جریانش بودم.
 این اشکال بزرگی است، چرا قانون را اجرا نمی‌کنند؟!

جمهور و وزیران ... هم روشن است. یعنی شما می‌توانید بررسی کنید کسانی که در این چند دهه، رئیس‌جمهور بودند نوع تفکرشان چگونه بوده و به روشنی دریابید که چه کیفیتی داشته است.
 برخی از این رؤسای جمهور ما در این دوران، به تعبیر ما «پرانتن باز» دارند؛ یعنی هرگونه اندیشه وارد فکرشان می‌شود و نفوذ می‌کند و به شکل لیبرالی عمل می‌کنند. ما شاهد این مسائل بوده و هستیم. حالا هر قدر هم مقام معظم رهبری و حضرت امام(ره) راجع به مسائل فرهنگی داد و فریاد کنند، نتیجه‌ای ندارد، زیرا آن کسی که مجری است، اندیشه‌های روشنفکرانه و غرب‌زده دارد و نمی‌تواند آن اندیشه ارزشی را تحقق ببخشد. لذا می‌آید چیزی بی‌ربط یا حتی در ضدیت با ارزش‌های اسلامی را درست می‌کند که فقط یک کلمه «اسلامی» به دنبالش باشد و این انحراف آرام‌آرام پیش می‌رود.

***به نظر می‌رسد که این فضا بر مبنای نوعی منفعت‌طلبی محافظه‌کارانه که در دورترین فاصله با روحیه انقلابی‌گری است اتفاق افتاده است. تا چه حد با این**

محمد حسین محدثی:

پس از جنگ آرمان‌های انقلاب بیش از پیش به فراموشی سپرده شد



سخن گفت: این انجام، در کدام آغاز ریشه داشته است؟

پاسخ من این است که این انجام که شما می‌گویید و در پرسش‌تان هست، به گمان من ریشه در آن آغاز «اسلامی و غیراسلامی کردن» دارد. انقلاب ما قرار بود که جهان‌شمول باشد و جامعه‌ای انسانی و به‌غایت انسانی بسازد. اسلامی بودن‌اش به انسانیت بودن‌اش بسته بود. معیار اسلامی بودن همه چیز، همانا انسانیت بودن‌شان بود. اما از نخستین ایام بعد از انقلاب، امور به «اسلامی» و «غیراسلامی» تقسیم و به تدریج «انسانی» و «غیرانسانی» بودن فراموش شد. این انجام، ریشه در چنان آغازی دارد.

البته اطلاق صفت اسلامی به انقلاب به دلیل مبارزه منسجم اسلام‌گرایان و اصحاب امام است. امام خمینی (ره) یک مبارزه تئوریک و عملی را برای پیروزی در پیش گرفت. دروس ایشان در تبیین نظریه ولایت فقیه را می‌توان قدمی عملی در این راستا به شمار آورد. در مقابل اما گروه‌های مبارز دیگر بویژه مبارزان چپ، هدف را صرفاً در مبارزه می‌دیدند و البته به دلیل قلت نیروها نیز کار خاصی را پیش نبردند. هرچند که مبارزه مسلحانه آنها تأثیرگذار بود. این طیف‌ها هیچگاه با هم به وحدت هم نرسیدند در صورتی که در میان اسلام‌گرایان وحدت وجود داشت. پس از انقلاب هم بیشتر این گروه‌ها حتی حزب توده با امام خمینی بیعت کردند و امام آن خاطره معروف درباره سلیمان میرزا اسکندری را که در سفر حج نماز شبش ترک نمی‌شد، بیان کرد. دولت موقت در شرایط هرج و مرج ناشی از انقلاب دولت را در دست گرفت و اتفاقاً بسیاری از تندروی‌های آن دوران هم نه از میان شورای انقلاب که از میان طیف

مورد این نوع پدیده‌ها خطا هستند زیرا این گونه پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان به دو گونه‌ی دینی و غیردینی تقسیم کرد. به همین دلیل هم بحث‌های استاد داریوش شایگان در کتاب «انقلاب دینی چیست؟» مشکل دارد. ایشان می‌گویند انقلاب دینی در ایران تناقض‌آمیز بوده است زیرا دین امری متاثراتی است و انقلاب امری تاریخی است و لذا «انقلاب دینی» تناقض‌آمیز است. صرف‌نظر از بحث در باب نوع استدلال ایشان، چنین تعبیری از بنیاد اشکال دارد. اما این مدعا که مهم‌ترین ایده‌فولوی انقلابی در انقلاب ۵۷، ایده‌فولوی اسلامی بوده است و رهبر انقلاب نیز رهبری دینی بوده، درست است. اما ایده‌فولوی‌های دیگر و نیروهای انقلابی دیگر نیز در انقلاب سهیم بوده‌اند و اسلامی نامیدن انقلاب به این اعتبار، آغاز تبعیض در عصر پساانقلابی و نطفه تبعیض در پس از انقلاب بوده است.

از این‌جا به ایراد دوم در روایت شما می‌رسم و آن این‌که می‌فرمایید، پس از جنگ آرمان‌های انقلاب به فراموشی سپرده شده است! من جمله شما را این‌طور تصحیح می‌کنم: پس از جنگ آرمان‌های انقلاب بیش از پیش به فراموشی سپرده شده است. نطفه نادیده گرفتن دو آرمان بزرگ انقلاب یعنی عدالت و آزادی از همان آغاز از همان جایی که شما می‌گویید «انقلاب اسلامی» نهاده شد. از همان جایی که بخشی از انقلابیون امور عالم و اجتماع را به «اسلامی» و «غیراسلامی» تقسیم کردند، تبعیض و واگرایی از آرمان‌های بزرگ انقلاب آغاز شد. هایدگر در رساله «سراغاز کار هنری» که من اغلب مطالب و مدعاهای آن را در نیافتیم و باید کسی یا اثری را بیابم تا آن را برایم شرح دهد، سخنی دارد که خیلی حکیمانه و تأمل‌برانگیز است و به کار بحث ما می‌آید. او می‌گوید: «آغاز، نهانی، بر انجام هم شمول دارد.» در مورد انقلاب ۵۷ (صرف نظر از این‌که هایدگر منظورش چه بوده است) می‌توان پرسید کدام آغاز بوده که به این انجام نایل آمده است؟ به نظر من از این سو دقیق‌تر می‌توان

حسن محدثی دکترای جامعه‌شناسی دارد و هم‌اکنون استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز است. عمده پژوهش‌های او در حوزه جامعه‌شناسی دین بوده و کتاب‌هایی چون «لاهیات انتقادی: رویکردی بدیل اما ناشناخته»، «دین و حیات اجتماعی: دیالکتیک تغییرات»، «جامعه‌شناسی دین: روایتی ایرانی»، «نظریه‌ای در باب دین و شادی: دین تاریخی و مهار دوگانه شادی» (به همراه الهام قربانی)، «مشرکی در خانواده پیامبر» (به همراه بیژن عبدالکریمی) و ترجمه کتاب‌های «روایت و پیش‌روایت» اثر دیوید ام. بژه و «اسلام و دموکراسی: دین، سیاست و قدرت در خاورمیانه» اثر تیمونی سبک، بخشی از کارنامه قلمی اوست. به باور او انقلاب اسلامی ایران قرار بود جهان‌شمول باشد و به انسان بهای بسیاری بدهد، اما پس از مدتی این انسان‌گرایی از انقلاب گرفته شد. نقد او از جریان‌های پس از انقلاب ناظر به این معنی است. محدثی که در دوران انقلاب نوجوان و شاهد حرکت انقلابیون بوده و به آرمان‌های انقلاب دل بست در جهان فعلی خود را غریبه می‌بیند.

انقلاب ما قرار بود که جهان‌شمول باشد و جامعه‌ای انسانی و به‌غایت انسانی بسازد. اسلامی بودن‌اش به انسانیت بودن‌اش بسته بود. معیار اسلامی بودن همه چیز، همانا انسانیت بودن‌شان بود.

گفت‌وگوی مهر با او را در ادامه بخوانید.
***انقلاب اسلامی سال ۵۷ در ایران آرمان‌های انسانی مختلفی برای جامعه ایران به همراه آورد. اتفاق شگفت‌آور دفاع مقدس و سربرآوردن آرمان‌هایی روشن و انسانی و تحول بی‌سابقه وضع عمومی جامعه تا سال‌های اولیه، انقلاب ایران را به عنوان یک تحول بزرگ درونی و بیرونی تثبیت کرد، اما به نظر می‌رسد که از یک دوره‌ای به بعد اتفاقاتی در ساختار و فضای عمومی رخ داد که به ویژه دو آرمان آزادی و عدالت با مشکلاتی مواجه شدند این دو آرمان انقلابی بعد از جنگ و با آغاز دهه ۷۰ رفته‌رفته کمرنگ شد و امروز به وضعیتی رسیده که حتی انقلابیون و معتقدان به آرمان‌های انقلاب اسلامی را تا حدی ناامید کرده است. به نظر شما چه اتفاقاتی رخ داد و چه موانعی پیش آمد که موجب چرخش از آرمان‌های انقلاب شد؟**

من با روایت شما از انقلاب و پس از انقلاب موافق نیستم. نخست این‌که انقلاب را دینی یا غیردینی نمی‌دانم، لذا تعابیری چون «انقلاب دینی» و «انقلاب اسلامی» را تعابیر نادرستی می‌دانم. انقلاب یک پدیده اجتماعی بزرگ مقیاس است و دینی و غیردینی ندارد. مثل این است که کسی از بوروکراسی دینی یا فئودالیسم دینی سخن بگوید! چنین تعابیری در

چپ بود. حتی سازمان مجاهدین خلق هم کاندیداهایی برای انتخاباتها معرفی می کرد اما رای نمی آوردند. بیعت اکثر سازمان های مبارز با امام خمینی نشان دهنده باور آنها به اسلامی بودن انقلاب نیست؟

من در این که مهم ترین ایده تلوژی انقلابی، ایده تلوژی اسلامی بوده است، تردیدی ندارم و با شما هم عقیده ام. در این که رهبر انقلاب آیت الله خمینی، همزمان رهبری دینی نیز بود و اکثریت نیروها (اگر نگوییم همه) رهبری سیاسی ایشان را پذیرفتند هم تردیدی ندارم. اما نکته ای اصلی من این است که با نادیده گرفتن دیگر نیروها و محروم کردن آنان از مشارکت سیاسی و حق مشارکت سیاسی که بر مبنای تفوق نوع خاصی از نگرش اسلامی شکل گرفت، نطفه ای واگرایی از آرمان های اصلی انقلاب ۱۳۵۷ نهاده شد. شما اگر به پیش نویس قانون اساسی که در بهار سال ۱۳۵۸ - یعنی چند ماه پس از پیروزی انقلاب - توسط دولت موقت اصلاح و سپس منتشر شد، بنگرید، به شاهد معتبری در باب آن چه عرض کردم دست خواهید یافت. لطفاً تاریخ انقلاب را مطالعه بفرمایید! ما نمی توانیم دل خواهانه تاریخ سازی کنیم. توجه داشته باشید که در نهضت انقلابی بحث از «وحدت کلمه» بود اما پس از پیروزی، «وحدت کلمه» به «وحدت با ما» بدل شد و سپس تر این «ما» دایماً کوچک تر و کوچک تر گردید! به این نکته هم توجه داشته باشیم

*به نظر می رسد یکی از مهم ترین عواملی که مسیر را برای چرخش از آرمان های نخستین انقلاب اسلامی فراهم کرد، شکلی از محافظه کاری بود که در این سه دهه تلاش کرده حافظ منافع و شرایط موجود با هدف تثبیت برخی منافع برای قشری خاص باشد. دیدگاه و کنش انقلابی موجود در دهه نخست انقلاب چطور به وضعیتی محافظه کارانه دچار شد که رفته رفته امکانات نقد عناصری را که مانع بروز آزادی و عدالت می شدند، محدود کرد؟

به گمان من آنجا واگرایی آغاز شد که آن چه انسانی و مردمی بود، متولی انحصاری پیدا کرد. کسانی که به قدرت رسیدند، انقلاب را میراث خویش تلقی کردند، نه میراث انسان ایرانی و انسان به طور کلی و عام. شعار و اندیشه های انقلابی در آغاز چنان بود که میشل فوکو به عنوان انسانی از جامعه ای غربی از «روح یک جهان بی روح» سخن گفت. اما در چنین انجامی این روح پرواز کرد و «جهان بی روح» برای ما باقی ماند. روح انقلاب همان انسانی بودن و مردمی بودن آن بود. آیا این امری ناگزیر بود؟ من هنوز خوش بینانه (خوش بینانه به انقلاب) تردید دارم. من فکر می کنم محافظه کاری تعبیر دقیقی نیست بل که انحصارگرایی واژه درستی برای این روند است. نطفه واگرایی از آرمان های انقلاب، انحصارگرایی است؛ آن نوع انحصارگرایی که

در این که رهبر انقلاب آیت الله خمینی، همزمان رهبری دینی نیز بود و اکثریت نیروها (اگر نگوییم همه) رهبری سیاسی ایشان را پذیرفتند تردیدی ندارم. اما نکته ای اصلی من این است که با نادیده گرفتن دیگر نیروها و محروم کردن آنان از مشارکت سیاسی و حق مشارکت سیاسی که بر مبنای تفوق نوع خاصی از نگرش اسلامی شکل گرفت، نطفه ای واگرایی از آرمان های اصلی انقلاب ۱۳۵۷ نهاده شد.

که زبان، جهان سازی می کند. وقتی می گوئیم «انقلاب اسلامی» این تعبیر خواهی نخواهی دو معنا را به ذهن متبادر می کند: یکی این که جامعه را یک پارچه و یک دست اسلامی ببینیم و بخش غیراسلامی جامعه را مورد توجه قرار ندهیم و نقش نیروهای غیراسلامی را نادیده بگیریم. دیگری آن که تصور بشود که پدیده «انقلاب دینی» هم داریم! این هر دو تصور خط آمیز شکل گرفت: اولی علاوه بر آن که به شکلی از انحصارگرایی انجامید، در زبان و معنا نیز انقلاب را از شمولیت و عام بودگی انداخت؛ زیرا قرار بود انقلاب، انسانی و جهان شمول باشد. معنای دوم هم همان خطایی است که استاد داریوش شایگان مرتکب شد و از تناقض آمیز بودن «انقلاب دینی» سخن گفت! یعنی پذیرفت که انقلابی دینی رخ داده است و سپس استدلال کرد و خواست نشان دهد که چنین پدیده ای در ذات خود تناقض آمیز است! به علاوه شما را به این نکته هم توجه می دهم که نیروهای مسلمان هم در انقلاب یک پارچه نبودند و حتی روحانیت نیز یک پارچه نبود. خلاصه ای سخن من این است که انقلابیون در حرکت سلبی یعنی سرنگونی رژیم مستبد پهلوی پیروز شدند اما در حرکت ایجابی یعنی تأسیس نظامی فراگیر شکست خوردند. سرآغاز تمامی نزاع ها و حذف های بعدی همان جاست.

تداوم حرکت انقلابی را در حذف غیر می دید و برای برحق نشان دادن خود و تداوم خود در قدرت، مداوماً غیر می ساخت و خودی و غیر خودی می کرد.

*به نظر می رسد با وجود اینکه سیاست در جامعه ما در سه دهه اخیر به سمت دو قطبی شدن پیش رفت و این دو قطبی شدن در ابتدا نوید گذر از محافظه کاری و مصلحت اندیشی های کاذب در یکی از قطبها را می داد، اما عملاً این اتفاق رخ نداد و ما شاهد دو نوع از محافظه کاری و مصلحت اندیشی در دو قطب، جریان یا جناح شدیم؛ در یک سو عده ای که انقلابی شناخته می شدند در پی حفظ وضعیتی شدند که در دهه هفتاد انحرافات صریحی را در خصوص آرمانهای انقلاب نشان می داد و تصورشان هم این بود که در حال پیگیری فرمایش امام (ره) مبنی بر «حفظ نظام» هستند. این نوع محافظه کاری تا همین امروز هم کم و بیش وجود داشته و دارد. اما در سوی دیگر هم همان نوع محافظه کاری لیبرالیستی و جناح راستی را که در سطح جهانی وجود داشته در ایران شکل می گیرد و به قول شما با یک قلب مفهوم به عنوان جناح چپ شناخته

می شود. بدین ترتیب ما با دو جریان اصلی مواجه بوده ایم که هر دو به شکلی خاص محافظه کاری را دامن زده اند. شما تا چه حد با این تفسیر موافقت و تحلیلتان از وضعیتی که در آن مردم از هر دوی این محافظه کاری ها خسته شده اند چیست؟

این دو قطبی، هرگز نماینده تمام عیاری برای جامعه نبود. همیشه بخش محذوف مهمی وجود داشت که صدایش در آن بالا شنیده نمی شد و رفته رفته این بخش محذوف بزرگ تر و بزرگ تر شد. این دو قطبی تکوین درونی انحصارگرایان آغازین در پس از انقلاب بود و از درون همان نیروهای انحصارگرا زاده شد و هیچ گاه نتوانست (حتا در دوم خرداد ۷۶) کل جامعه را نمایندگی کند. به همین دلیل، یعنی به این دلیل که این نیروها هرگز به طور کامل جامعه را نمایندگی نمی کرد و اینک تمامی پتانسیل درونی خود را بعد از چهار دهه محقق ساخته و به ظهور رسانده است. لذا دیگر دیرباورترین نیروهای اجتماعی نیز از آنان و عمل کردشان مأیوس شده اند و شعار «اصلاح طلب اصول گرا / دیگه تمومه ماجرا» را سر داده اند.

*فارغ از دهه نخست بعد انقلاب اسلامی که درگیر ترور و جنگ بودیم، در طول سه دهه که جنگ و ترور از میان رفته است، از سوی بعضی از بهره مندان بی آرمان از انقلاب تلاش شده وضعیت موجود در ایران، «وضعیت حساس کنونی» شناخته و تبلیغ شود. این وضعیت به خودی خود باعث می شود که اداره جامعه و جویی «امنیتی» پیدا کند. به این ترتیب که تلاش می شود با نگاهی امنیتی، فرهنگ به حاشیه رود و علاوه بر آن فضای مطالبات مشروع نیز محدود شود. ما در همه این سالها همچنان به الگویی برای اعتراض مشروع و در چارچوب سیاست های کلی نظام به انسداد و مانع ایجاد کردن برای آرمان ها نرسیده ایم. شما تا چه حد با این تحلیل در خصوص این سه دهه و تأثیرش در چرخش از آرمان های انقلابی سال ۵۷ موافقت می کنید؟

من موافق نیستم و معتقدم ریشه مواجهه امنیتی با غیر نیز در همان سال های آغازین ریشه دارد. من هم چنان ریشه مسأله را در آغاز انقلاب می بینم و در همان جا می جویم. وقتی تکثر ذاتی حرکت انقلابی و جامعه انقلابی از طریق حذف و از ره گذر یکسان سازی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی نادیده گرفته می شود و تکثر به نیروی دشمن تبدیل و تحویل می شود و دیگری به رسمیت شناخته نمی شود، خواهی نخواهی برخورد امنیتی در دستور کار قرار خواهد گرفت.

*انقلاب اسلامی نخستین تجربه حرکت جمعی مردم ایران به سمت استقرار جمهوری است. در طول تاریخ بوده است. با توجه به این امر، بسیاری از کارشناسان معتقدند که همان فضای محافظه کارانه که تنها دغدغه اش حفظ وضعیت موجود بوده، با محدود کردن «دیگری» ها مانع بروز جوانب متعدد جمهوری است در ایران شده و

غیر انقلابی تقابل و مرز بندی صریحی داشته باشند؟

در حال حاضر نمی‌توان از انقلابی و غیر انقلابی سخن گفت. جهان ما به کلی دگرگون گشته است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت نسلی که آغازگر انقلاب بود در این جهان جدیدی که ساخته شده، به کلی غریب و بیگانه است. در جهانی که ضد آرمان‌های انقلاب حرکت کرده و بیش از پیش حرکت می‌کند، در جهانی که بورژوازی رانت‌خوار دولتی بر مبنای تبعیضی ساختاری و نهادینه شده، مادی‌گرایی و قدرت‌پرستی را به بزرگ‌ترین ارزش‌های اجتماعی بدل ساخته است و از طریق فرزندان انقلابیون سابق به درونی‌ترین لایه‌های زندگی خانوادگی شان رسوخ می‌کند و رسوخ کرده است و حتی بسیاری از خود انقلابیون را

که نظمی کثرت‌گرایانه بنا کنند و در آن با مدارا زیست و عمل کنند. بخشی که قدرت داشت بخش ضعیف‌تر را حذف کرد، غافل از این که وقتی قطار حذف راه بیفتد دیر یا زود سراغ حذف کنندگان آغازین نیز خواهد آمد. دیدیم چه‌طور این قطار حذف، رفته‌رفته به نیروهای قبلاً خودی رسید و دامن آنان را نیز گرفت و البته هم‌چنان نیز خواهد گرفت.

*** با توجه به اینکه رهبر انقلاب صراحتاً اعلام کرده‌اند که «محافظه کاری قتلگاه جمهوری اسلامی است» تصور می‌کنید خاستگاه‌های نظری و عملی محافظه کاری و منفعت‌طلبی موجود در جمهوری اسلامی که همواره تلاش شده به عنوان یک جمهوری**

برای مثال اجازه نداده قومیت‌ها، مذاهب، ادیان و گروه‌های دیده‌نشده که می‌توان همه را در قالب «دیگری» جمع‌بندی کرد، خود را به شکلی کنش‌مند بروز دهند. تا چه حد با این پیش‌فرض موافقت و تحلیلتان از این مساله چیست؟

من فکر می‌کنم نخستین تجربه‌های کنش‌گری جمعی ایرانیان به عصر مشروطه و حتی قبل از مشروطه برمی‌گردد. من باز هم با این تفسیر موافق نیستم و فقدان نیروهای عام‌گرا و عدم بلوغ اجتماعی نیروهای عام‌گرا را مهم‌ترین عامل در این روند می‌دانم. در ایران معاصر همواره نیروهای خاص گرایانه بر نیروهای عام‌گرایانه چربیده‌اند. ما نیازمند آن نوع بلوغ اجتماعی هستیم که نیروهای

ما که شاهد حرکت انقلابیون بوده‌ایم و به آرمان‌های این انقلاب دل بسته بودیم، در این جهان سخت غریب‌ایم. این عصر ما سر رسیده است. البته درست‌تر این است که بگوییم ما که نقش مستقیمی در این انقلاب نداشته‌ایم و در زمان انقلاب، در آغاز نوجوانی بوده‌ایم، گویا هیچ وقت عصری نداشته‌ایم و حالا سخت غریب هستیم و اکنون می‌بایست غریبانه زیست کنیم.



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Mohammadreza Abbasi

استحاله کرده است، عصر انقلابیون سابق، منقضی شده است. ما که شاهد حرکت انقلابیون بوده‌ایم و به آرمان‌های این انقلاب دل بسته بودیم، در این جهان سخت غریب‌ایم. این عصر ما نیست. عصر ما سر رسیده است. البته درست‌تر این است که بگوییم ما که نقش مستقیمی در این انقلاب نداشته‌ایم و در زمان انقلاب، در آغاز نوجوانی بوده‌ایم، گویا هیچ وقت عصری نداشته‌ایم و حالا سخت غریب هستیم و اکنون می‌بایست غریبانه زیست کنیم. انگار می‌بایست به کنجی بخیزیم و در انزوا زیست کنیم. البته اگر چنین چیزی ممکن باشد! من در معدود نیروهای وفادار به آرمان‌های انقلاب ۱۳۵۷ آن‌چنان نیرویی نمی‌بینم که بتوانم امید بازگرداندن روال به صدر انقلاب را به‌روانم. آخرین کوشش‌ها نیز با شکست مواجه شده است. شاید زیادی مایوس‌ام یا شاید چیزی می‌بینم که امیدواران نمی‌بینند. وقتی رعایت ساده‌ترین اصول اخلاقی (و نه تحقق آرمان‌های بزرگ اخلاقی)، هم‌چون بلاهت فهم می‌شود، دیگر دلستانگان به آرمان‌های انقلاب ۵۷ در این جهان چه جای گاهی خواهند داشت؟!

«انقلابی» شناسانده شود، در کجاست؟
به نظر من پویایی یک نظام سیاسی به این است که به محیط درونی و بیرونی خود واکنش و بازخورد مناسب نشان دهد و نیروهای توان‌مند پیش‌تری را جذب کند و دایره تجدید نیروی خویش را فراگیرتر سازد و از بیگانه‌سازی سیاسی اجتناب کند و جهان بزرگ‌تری از نیروهای اجتماعی و سیاسی را با خود همراه سازد. مرگ یک نظام سیاسی دقیقاً وقتی رخ می‌دهد که معکوس این فرآیند رخ بدهد؛ ولو این که نظام سیاسی در ظاهر به‌نحو مکانیکی برپا باشد (مثل جسد ایستاده اما مرده حضرت سلیمان).

*** پس از گذشت ۴۰ سال از انقلاب اسلامی، اگر امروز و با شرایط موجود قرار باشد تعریفی «زمانمند» و «کاربردی» از «انقلابی بودن» در شرایط حاضر ارائه دهیم که بتواند ما را از وضعیت موجود رهایی دهد، آن تعریف از نظر شما چیست و باید واجد چه عناصری باشد؟ به عبارت دیگر انقلابیون امروز باید با کدام ساختارها و ویژگی‌های سوژه**

عام‌گرا بی‌برورد و نیروهای عام‌گرا نیروهایی هستند که از غیریت‌سازی‌های قطبی اجتناب می‌کنند و به جامعه و نیروهای متکثر آن به‌نحو طیفی می‌نگرند و به دنبال چتری فراگیر برای جامعه‌سازی‌اند و خواهان تشکیل آن نوع نظم اجتماعی-سیاسی هستند که کل این طیف را دربر بگیرد.

*** بسیاری معتقدند که بخش بزرگی از موانع موجود بر سر راه دو آرمان بزرگ آزادی و عدالت در ایران به دلیل سنگ‌اندازی‌هایی بوده است که گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی در داخل و خارج بر سر راه حفظ موجودیت این انقلاب انجام دادند و طبیعی است که وقتی موجودیت و اصل انقلاب مورد هدف قرار گرفته است حفظ آن از این خطرها بر اعمال شرایط آرمان‌های آن مقدم باشد. چه قدر با این تحلیل موافقت؟**
با این تحلیل نیز موافق نیستم. به گمان من نیروهای هر دو طرف در شکل‌گیری این وضعیت سهیم بودند. هیچ‌کدام از این نیروها به آن حد از بلوغ نرسیده بودند

ابراهیم فیاض:

خطر رئالیسم سیاه در ایران / دوره کنونی ضدعدالت است



ابراهیم فیاض این روزها تبدیل به شخصیتی عجیب در فضای فکری ایران شده است. او به شدت سرخورده شده است و هر آنچه در باب وضعیت جامعه می‌گوید سرشار از ناامیدی است. اما تجربه زیسته او به عنوان یک انقلابی آرمانگرا و همین‌طور سابقه پژوهشی گسترده او در حوزه انقلاب بی‌اعتنائی به نظریان او را بلاوجه می‌کند. ابراهیم فیاض تند شده است و تندی می‌کند و تند هم حرف می‌زند؛ اما در لَوای تندی کمی عجیب حرف‌های او یک دلسوزی آمیخته با آرمانگرایی نهفته است. «شما نمی‌توانید حرف‌های من را منتشر کنید» این ترجیع بند گفتگوها و سخنرانی‌های این روزهای فیاض است. صحبت‌های او را در پرونده ای که علیه محافظه‌کاری نام‌گذاری شده است منتشر می‌کنیم. طبیعی است که مهر تاییدی بر سخنان او ندارد.

به نوعی می‌توان گفت که بنیان‌گذاران اطلاعات ما، خود ساواکی‌ها بودند. شاید عیبی هم نداشت، چون آن‌ها می‌خواستند برای ایران کار کنند و خیلی‌هاشان عرق ایرانی داشتند و کاری به این و آن نداشتند. به هر حال حرفم این است که چنین ساختاری وجود داشته و این ساختارها تا حد زیادی حفظ شد.

پس آن چیزی که به عنوان انقلاب اسلامی از آن یاد می‌کنیم، به معنی یک «انقلاب اجتماعی» نیست. پس این انقلاب چه نوع تحولی بوده است؟ من انقلاب اسلامی را یک نوع «انحلال اجتماعی و اصلاح مجدد» می‌دانم، چون اصلاً دین اسلام یک «دین امضایی» است؛ به چه معنا؟ یعنی اسلام دینی است که وقتی به جایی ورود می‌کند ساختارهایی که هست را می‌پذیرد؛ تمام عقود اسلامی را ببینید، مشاهده می‌کنید که تمام عقود که قبل از اسلام وجود داشته و در آن فساد و افساد نبوده، اسلام آنها را پذیرفته است. به چنین دینی می‌گویند «دین امضایی» است. برای دوران آینده هم همین است، هر چه عقود و اعتبارات جدید بیاید، اگر فساد و افساد در آن نباشد، طبق شاخصه‌هایی که اسلام دارد، آن را می‌پذیرد. برای همین وقتی امام روز اول آمدند در بهشت زهرا(س) گفتند ما با تمدن مخالف نیستیم، ما با فساد مخالفیم. به همین دلیل است که ما تمدن غرب را می‌پذیریم، پس غرب‌ستیزی خاصی نداریم.

«این جمله‌ای که از امام درباره «تمدن» نقل کردید، من درباره «سینما» شنیده بودم. بله، سینما که اوج رسانه و هنر هفتم است. یعنی بعد از آن همه هنر غربی از رقص، موسیقی، ادبیات بگیرد تا هنرهای نمایشی، تجسمی، معماری و... تازه به هنر هفتم می‌رسیم که امام(ره) می‌فرماید ما آن را هم می‌پذیریم. برای همین بود که روز اول بلافاصله بچه‌های انقلابی همچون آقایان مخملباف، کاسبی، هوشنگ توکلی، مرحوم سلحشور و دیگران به دنبال سینما رفتند و اساساً حوزه هنری برای همین تشکیل شد که سینمای

تصور حقیر این است که انقلابی‌گری آنگونه که امام مد نظرشان بود یک روحیه آرمانخواهانه مداوم و همیشگی است که همواره از وضعیت موجود فراتر می‌رود و رو به تعالی و کمال دارد. این روحیه نباید هیچ‌جا متوقف شود و به هیچ وضع موجودی راضی و خرسند شود. در این معنا ما همیشه باید به سمت اصلاح وضعیت موجود حرکت کنیم و اتفاقاً همین روحیه در وضعیت فعلی وجود ندارد و وقتی جنبش‌ها و افراد انقلابی از این وضعیت انتقاد می‌کنند یا تلاشی می‌کنند در این وضعیت شکاف ایجاد کنند، با موانع متعدد و سه‌مگینی مواجه می‌شوند.

پس ما باید یک مفهوم دیگر پیدا کنیم؛ چون به نظر می‌رسد که در این معنا انقلاب ما یک واقعه تاریخی بوده که رخ داده و انقلاب به معنای واقعی و رادیکال قضیه هم نبوده است. چون بسیاری از ساختارها دوره پیش از انقلاب، در دوران پس از انقلاب هم حفظ و حتی بازتولید شد. ما حتی بسیاری از ساواکی‌ها را بعد از انقلاب به کار گرفتیم! یعنی کسانی را که مثلاً کشت و کشتار نکرده بودند و کارهای اداری داشتند، نگه داشتیم و با آنها هیچ کاری نداشتیم و خیلی‌هاشان را که باسواد بودند، بعدها تبدیل به استادان نیروهای اطلاعاتی خودمان شدند و در وزارت اطلاعات ما درس دادند. اصلاً

«آقای فیاض، از یک منظر جامعه‌شناسانه چقدر با این پیش‌فرض موافقت می‌کنید که ما در دهه‌های اخیر عمر جمهوری اسلامی دچار نوعی محافظه‌کاری شدیدیم و این امر مانع تحقق بسیاری از آرمان‌های فرهنگی و اجتماعی انقلاب از جمله عدالت اجتماعی و آزادی شده است؟ وضعیت عدالت اجتماعی در جامعه ما به شرايطی رسیده که حتی رهبری هم در این خصوص تذکرات مهم و تاریخی‌ای دادند و فرمودند که وضعیت عدالت در جامعه ما هنوز راضی‌کننده نیست و کم‌کاریهایی در زمینه تحقق آن صورت گرفته است، فکر می‌کنید چه میزان از این کم‌کاری و غفلت در خصوص مسئله عدالت و نادیده گرفتن آن در این سال‌ها به محافظه‌کاری موجود در شرایط حاضر بر می‌گردد؟

وقتی از محافظه‌کاری حرف می‌زنید یک معنایش این است که اگر بگوییم محافظه‌کاری را قبول نداریم، یعنی رادیکالیسم را قبول داریم؟! چون محافظه‌کاری از یک جهت در مقابل رادیکالیسم قرار می‌گیرد. آیا انقلاب ما یک انقلاب رادیکالیستی بوده که می‌خواست ریشه‌ها را زیر و رو کند و همه چیز را از ریشه تغییر دهد؟ چون معنای رادیکالیسم این است!

یا نه، انقلاب ما از همان اول به این معنای رادیکال انقلاب نبوده است، و یک رفرم یا اصلاحاتی بوده که فقط شکل را عوض کند؛ ما باید به این مسئله به طور جدی فکر کنیم که آیا انقلاب ما رفرم بود و شکل حکومت شاهنشاهی را عوض کرد، ولی ساختارش باقی ماند! یا اینکه نه اصلاً انقلاب ما در هیچ کدام از این قالب‌ها نمی‌گنجد که بگوییم اگر رفرم بوده، پس محافظه‌کارانه است و اگر رادیکال بوده پس انقلابی بوده است. باید تکلیف خودمان را با این مسئله روشن کنیم.

به اعتقاد من، انقلاب در حال حاضر، به ضد خودش تبدیل شده است؛ به دلیل محافظه‌کاری و مصلحت‌اندیشی و منفعت‌طلبی فراگیر و ساختاری. فعلاً انقلاب، ضد انقلاب شده است و مارکسیسم در کشور دارد جای انقلاب اسلامی را می‌گیرد.

انقلاب را شکل دهند و آن فیلم‌های کذایی را ساختند که اولین آثار انقلابی بودند.

برگردیم به موضوع عدالت؛ عدالتی که در اسلام و انقلاب اسلامی دنبال می‌شود، یک عدالت سوسیالیستی یا کمونیستی نیست که رادیکال باشد، یک عدالت اسلامی است که بر اساس حسن و قبح عقلی یا همان فطرت بنا می‌شود. هر چه مردم آن را عدالت بدانند، عدالت است و هر چه را مردم ظلم بدانند، ظلم است. ما برای فهم اتفاقاتی که در روند انقلاب افتاد باید با این ساختاری که عرض کردم وارد بشویم. به همین دلیل بود که ارتش دوران شاه وقتی دید مردم مصمم هستند دیگر مقاومت نکرد و تسلیم انقلاب شد. کسی هم که زمینه تسلیم ارتش را فراهم کرد آقای ارتشید قره‌باغی بود که آمد مذاکره کرد و ارتش تسلیم شد. فقط روزهای آخر

شده بود، یعنی پایه آن عرفان بود که در آن هیچ خبری از عقل و فلسفه نبود. پس از این اتفاق یک اسلام مداح‌محور و مداح‌پرور شروع شد که یک اسلام توصیفی، تشبیهی و تزیینی بود؛ این ساختار شروع شد و جلو آمد و در نتیجه اشرافیت در ایران شکل گرفت.

وقتی اشرافیت ساختاری شکل گرفت، مردم هم اشرافی شدند و حکومت متأسفانه روزبه‌روز اشرافی‌تر شد. حالا در کنار آن راست سنتی، یک راست مدرن هم شکل گرفته بود و بعد هم یک «دوم خرداد» آمد که می‌خواست بگوید من مثلاً چپ هستم که آن هم شکست خورد. پس از آن دولت احمدی‌نژاد هم شکست خورد و دوباره راست و چپ تقلا کردند تا رسیدیم به اینجا که راست سنتی فراگیر شد و تمام! پس ما بعد از انقلاب - غیر از دوره میرحسین موسوی

وقتی اشرافیت ساختاری شکل گرفت، مردم اشرافی شدند و حکومت هم متأسفانه روزبه‌روز اشرافی‌تر شد. حالا در کنار آن راست سنتی، یک راست مدرن هم شکل گرفته بود و بعد هم یک «دوم خرداد» آمد که می‌خواست بگوید من مثلاً چپ هستم که آن هم شکست خورد. پس از آن دولت احمدی‌نژاد هم شکست خورد و دوباره راست و چپ تقلا کردند تا رسیدیم به اینجا که راست سنتی فراگیر شد و تمام!

گارد شاهنشاهی به نیروی هوایی حمله کرد که مردم هم به کمک نیروی هوایی رفتند و گارد هم منهدم شد و ارتش سالم دست انقلابیون و حکومت افتاد. ارتشید قره‌باغی هم بعد از ۲ یا ۳ ماه که در ایران بود و کسی به او کار نداشت، به خارج رفت و همان‌جا فوت کرد. البته چند وقت بعد، دوباره در «نوزده» ارتش می‌خواست کودتا کند و بعدها خیلی از نوزده‌ای‌ها توبه و گریه کردند و حتی به جنگ رفتند و شهید شدند.

پس حرفم این است که ساختار در آن دوره چنین چیزی بود و مردم نقش پررنگی در این میان داشتند. عدالت هم یک عدالت مردمی، عرفی و فطری بود. ولی یک نکته رخ داد که به لحاظ تاریخی خیلی مهم است؛ مبنای این عدالت فطری «مردم» هستند، ولی اتفاقی که در سالهای بعد رخ داد این بود که راست سنتی و بازار تهران این نوع از عدالت و مبنای آن را که مردم بودند رد کرد! البته با بهانه‌های این کار را کردند و آن بهانه این بود که آمدند گفتند این عدالتی که اینها می‌گویند، «التقاطی» است؛ گفتند آنچه که اینها از عدالت می‌گویند مد نظر مجاهدین خلق و فدائیان و فرقان و... است و التقاطی است و با آب‌وتاب زیادی هم این کار را اعلام کردند. گفتند هر کسی که می‌گوید «عدالت»، التقاطی است. بدین ترتیب راست سنتی و بازار تهران این کار را انجام داد و آن عدالت فطری را که مبنایش خود مردم بودند، رد کرد.

این اتفاق خیلی مهم است؛ شما به تاریخ که نگاه کنید می‌بینید همان نقشی که بازار تهران در دوره مشروطه انجام داد و «عدالت‌خانی» را تبدیل به «آزادی مشروطه» کرد و طی آن یک حکومت انگلیسی را در اینجا حاکم کرد، دوباره اینجا هم همان کار را انجام داد و بدین ترتیب بازار تهران در پیوند با راست سنتی یک نوع اشرافیت تشکیل داد. مبنای نظری چنین رویکردی هم از عرفان گرفته

خیلی آرمانی هستیم و آرمانخواهانه نگاه می‌کنیم و همیشه هم یک نوع رمانتیسم در وجودمان هست، شعار گنده زیاد داریم؛ وقتی هم که شعار گنده می‌دهیم، معلوم است که می‌خواهیم در عمل انجامش ندهیم. اصطلاحاً «سنگ بزرگ، نشانه نزدن است».

پس ما کلاً چنین ساختاری داریم و به همین دلیل هم در بسیاری از مسائل مشکل داریم و باید فکر اساسی برایش بکنیم. در زمینه عدالت آن چیزی که اسلام معنا کرده، «عدالت در زندگی روزمره» است، یک عدالت بدون کلام و بدون شعار است، یعنی همان عدالت فطری. در این عدالت، ملاک مردم هستند، نه فلان حزب و فلان رهبر و فلان شخصیت و... این معنا در سخنان امام علی(ع) وجود دارد. موقعی که امام علی(ع) این‌ها را مطرح می‌کنند، می‌فرماید مردم باید نظارت عمومی داشته باشند. آن موضوع «النصیحة لائمة المؤمنین» را که طرح می‌کنند را ببینید. از نظر ایشان امر به معروف سه شعبه دارد: یک شعبه امام-امت است، یک شعبه امت-امام است و یک شعبه امت-امت است. یعنی ما یک شعبه نداریم که فقط بگوییم گشت ارشاد بیاورد امر به معروف و نهی از منکر کند، یا مثلاً فقط امام-امت نداریم! خیر، این‌طور نیست، امت-امام هم داریم و با این شیوه است که مردم خودشان عدالت را محقق می‌کنند. بحث امیرالمؤمنین(ع) از «النصیحة لائمة المؤمنین» همین بحث مشارکت عمومی و عدالت مبتنی بر مردم است.

امام به حاکم می‌فرماید خودت را در معرض مردم بگذار و ببین و بشنو مردم چه می‌گویند، حق نداری بین خودت و مردم واسطه بگذاری. با این شیوه خیلی کارها می‌توان انجام داد. الآن متأسفانه به دلایل متعدد مدام می‌گوییم امام-امت، خیر این‌طور نیست. اساساً اسلام شیعی اینطور نیست که امام برای امت شلاق به دست بگیرد و بایستد و امر و نهی کند. اگر برخی خلفا اینطور بوده‌اند، این اسلام، اسلامی شیعی نیست. در این اسلام امت هم بر امام ناظر است و یک مشارکت عمومی وجود دارد. در طول تاریخ در سیره برخی خلفا می‌بینیم که این شعار دادن‌ها اوج می‌گیرد و دیگر نظارت امت بر امت هم برداشته می‌شود؛ یعنی مشارکت عمومی حذف می‌شود و ساختارهایی که از عدالت پشتیبانی می‌کنند، از بین می‌روند.

پس آن عدالت مردمی چنین چیزی است و کاملاً مرتبط با زندگی روزمره است و یک شعار دهان‌پرکن و سنگ بزرگی که علامت نزدن است، نیست.

که آن هم عدالت سوسیالیستی را دنبال می‌کرد، نه عدالت مردمی - عملاً در تحقق عدالت گامی برنداشتیم. میرحسین موسوی هم که عملاً به سمت عدالت سوسیالیستی رفته بود و می‌توان گفت که اساساً آن چارچوب بینشی، انقلابی، اسلامی، شیعی برای تحقق عدالت اصلاً مطرح نشده است. یعنی ما یک عدالت سوسیالیستی داشتیم، بعد راست مدرن آمد، یعنی آقای هاشمی رفسنجانی آن را روی بازار بنا کرد و یک دهه این‌طور پیش رفتیم و بعد هم که دوم خرداد پیش آمد، شعارشان به نوعی همان عدالت سوسیالیستی بود، ولی عملاً با لیبرالیسم همراه بودند، چون نمی‌خواستند و نمی‌خواستند عدالت سنتی و سوسیالیستی را قبول کنند. به قول خودشان لیبرال شدند که در این اواخر هم سوسیال‌دموکراسی شده‌اند. بعد احمدی‌نژاد سرکار آمد که قرار بود راست سنتی باشد، ولی عملاً راست مدرن شد و ما از راست مدرن احمدی‌نژاد به وضع فعلی در دولت آقای روحانی رسیدیم که کاملاً ضد عدالت است.

***مایلم کمی درباره این «عدالت مردمی» که فرمودید، بیشتر تمرکز کنیم. عدالتی که بر مبنای فطرت آدمی بنا شده است و شکل مردمی دارد دقیقاً چگونه عدالتی است و چرا تاکنون در کشور ما تاکنون تلاشی برای تحقق این نوع از عدالت نشده است؟**

ببینید آمریکایی با تمام جریانات و فسادها و زورگویی‌هایی که دارند، تقریباً می‌توان گفت کشورشان از جهتی یکی از سالم‌ترین کشورها در همه جهان است، چرا؟ چون در آنجا واقعاً مردم حاکم هستند و دولت یا رئیس‌جمهور هم نمی‌خواهد همه چیز را زیر و رو کند. همه هم مثلاً به ترامپ می‌گویند «شعارهای گنده نده» و اگر هم حرف گنده‌ای بزند، رسانه‌ها یا دستگاه‌های تبلیغاتی آن را شعار نمی‌کنند. ولی ما چون

***حالا در این شرایط فرض کنید مردم به طور فعالانه و کاملاً هم بر مبنای تحقق همان آرمانهای انقلاب اسلامی از جمله «عدالت»، «آزادی»، «جمهوریت»، و... اقدام به مشارکت می‌کنند، بسیاری از ساختارها و نهادها را نقد می‌کنند، سعی می‌کنند با افراد متخلف و فاسد برخورد کنند و به طور کلی دست به افشاگری و شفافیت بزنند! چه اتفاقی می‌افتد؟ اینجا همان چالش ما با محافظه‌کاری موجود مطرح می‌شود و بسیاری از حافظان وضعیت موجود با بیان اینکه «ما در شرایط حساس کنونی هستیم» و انتقادهای شما سیاه‌نمایی و در جهت تضعیف موجودیت**

نظام است و امام فرموده‌اند که حفظ نظام ارز واجب‌ترین واجبات است و... این امکان را مسدود می‌کنند. این همان چیزی است که مایه و پایه بسیاری از محافظه‌کاران قرار گرفته است. تحلیل شما از این چالش چیست؟

مشکل همین است! ما دقیقاً این شکل از مصلحت‌اندیشی را در زمان یکی از خلفا داریم. در آن دوران امر به معروف فقط منحصر می‌شود به امام بر امت و وقتی این‌طور شود نتیجه‌اش این است که شما مدام مصلحت‌جویی می‌کنید، این کاری است که همان خلیفه در زمان حاکمیتش انجام می‌داد. یعنی مثلاً فسق و فجور آمده است و از سر و کول جامعه بالا

از اواخر دهه ۶۰ و پس از جنگ تحمیلی اتفاق افتاد بدانیم!

محور این سیاست‌ها، بازار تهران بود و شدیداً فرهنگ تجاری را حاکم کرد؛ نه فرهنگ اقتصادی را. این فرهنگ تجاری هم به هیچ وجه نمی‌گذارد در این مملکت عدالت و صنعت پیش برود. شما از این طرف دارید تولید می‌کنید، از آن طرف همان جنس را وارد می‌کنند و شما را ورشکسته می‌کنند، یعنی با رانت‌خوارانی که در شبکه بازرگانی هستند، همه این‌ها فرایندها را کنترل کرده و اقتصاد را فلج می‌کنند. این‌ها هم، همه ساختار هستند. و الا چه کسی می‌تواند ۵۰ میلیون دلار جنس را راحت در بازار بفروشد و کسی کاری به کارش نداشته باشد؟ چه کسی دارد این کار را می‌کند؟!

سال بعد از وقوع انقلاب اسلامی، وظیفه جوانی که هنوز دغدغه آرمانهای انقلاب و مهمتر از همه عدالت را دارد، چیست؟ چه کاری می‌توانیم بکنیم؟

همانطور که گفتیم به نظر من انقلاب در حال حاضر، به ضد خودش تبدیل شده است؛ یعنی به دلیل همین به قول شما محافظه‌کاری و همین مصلحت‌اندیشی و منفعت‌طلبی فراگیر و ساختاری و نتایج آن ضد خودش را باز تولید کرده است. فعلاً انقلاب، ضدانقلاب شده است و مارکسیسم در کشور دارد جای انقلاب اسلامی را می‌گیرد. کل قصه این است.

من معتقدم وضعیت در حال حاضر به شدت دارد خطرناک می‌شود؛ اوضاع اصلاً خوب نیست. الان می‌بینیم بچه‌ها می‌خواهند دست به سلاح ببرند، و اقدام مسلحانه انجام دهند!

من معتقدم الان در ایران «رنالیسم سیاه» وجود دارد، نه محافظه‌کاری. آنچه که شما به آن می‌گویید محافظه‌کاری، من اسمش را می‌گذارم رنالیسم سیاه.

* چپ‌ها و مارکسیست‌ها؟
نخیر، بچه مسلمان‌ها!

* چرا؟!

می‌گویند بکشیم تا اوضاع درست شود. می‌گویند جمهوری اسلامی با هیچ روش دیگری اصلاح نمی‌شود، باید یک عده را از بین ببریم تا درست شود، ولو اینکه خودمان هم کشته شویم! بنابراین داعش در ایران دارد به وجود می‌آید. یک قشر عظیمی هم که همچنان در حال خوش‌گذرانی است، می‌گویند دروغ است! از اول هم هر چه ما می‌گفتیم، از نظرشان دروغ بود؛ مسئله اخلاق، بحران جنسی، حتی خدا و پیغمبر و امام زمان (عج) و...؛ حالا ببینید چه طلبه‌های عمامه به سری که شدیداً بی‌دین شده‌اند! من خودم اینها را به چشم دیده‌ام. به نام و به خاطر دین آمدند ولی وقتی دیدند چه خبر است، گفتند همه دروغ است و بی‌دین شدند. امام علی (ع) همه این‌ها را در تاریخ می‌گویند؛ دقیقاً اشاره می‌کنند که فساد حاکمان جامعه اسلامی باعث بی‌دینی مردم می‌شود. مردم دین را به دست می‌آورند و از دست می‌دهند. چون مبنا اخلاق و عدالت است، نه چیز دیگر.

می‌دانم که این حرفها را نمی‌توانید پخش کنید، ما هم هر جا رفتیم حرف زدیم پخش نکردند. اما من عمداً می‌گویم که بیچند، یا بولتنی چیزی درست شود تا فکری نکنند. کانون رفتیم، با آقای حداد عادل صحبت کردیم که در آینده چه خبر است! من حرفهایم را زدم، یکی از دست‌اندرکاران گفت آقا طوری بگویید که بتوانیم آن را پخش کنیم، فقط من دنبال پخش کردن نیستیم، دنبال بولتن هستیم، فقط می‌خواهم بیچند تا بفهمند چه خبر است. بگذارید بفهمند که فراماسونری انگلیسی تا «فیها خالدون» ما نفوذ کرده است و هیچ کاری هم نمی‌توانیم بکنیم.

این‌ها ساختار است، همین‌طوری نمی‌شود این کارها را انجام داد.

* جریان راست در همه جای دنیا به عنوان جریان محافظه‌کار شناخته می‌شود؛ این جریان چگونه از دل یک «جنبش انقلابی» که راست‌ها معمولاً با آن مخالفاند بیرون آمد؟ از طرفی اگر قرار باشد همچنان به جریان انقلابی پایبند باشیم باید به نقد و نفی وضعیت موجود بپردازیم و آرمانهای انقلاب مانند عدالت و آزادی را پیگیری کنیم، ولی همین فضای حاکمی که به قول شما دست راستی‌هاست و محافظه‌کار هستند، این امکان را روز به روز محدودتر می‌کند. این وضعیت چگونه قابل اصلاح است؟

بگذارید من نتیجه این وضعیت را به شما بگویم؛ من معتقدم حفظ این وضعیت ناآرامی به همراه خواهد داشت. امروز مارکسیست‌ها در ایران به شدت فعال شده‌اند؛ یعنی در مقابل آن راست سنتی و بازار، مارکسیست‌ها به شدت فعالیت خود را از سر گرفته‌اند و شکل قومیتی هم پیدا کرده است؛ یعنی ما مثلاً با مارکسیسم - کردیسم و یا مارکسیسم پان‌ترک‌ها و... مواجه هستیم و این‌ها به شدت حکومت و جامعه ایران را تهدید می‌کنند.

* آقای فیاض در این وضعیت، یعنی چهل

می‌رود، به شما می‌گویند مصلحت‌جویی کنید! چرا؟ چون خود کسانی که از این وضعیت منتفع هستند و اطرافیانشان که مشکلی ندارند و به راحتی مصلحت را بر حقیقت سوار می‌کنند. در این شرایط دیگر عدالت و حقیقی باقی نمی‌ماند.

بنابراین دولت یا نظامی که برای تحقق عدالت آمده بوده و هدف رفع محرومیت از محرومان و مستضعفان بوده، خودش نتیجه عکس می‌دهد. به نظر من الان انقلاب به ضد خودش تبدیل شده است.

* و از نظر شما این مصلحت‌اندیشی‌ها با منافع محافظه‌کاران ارتباط دارد؟

با فساد راه‌یافته به درون جمهوری اسلامی و متأسفانه فساد آن ارتباط دارد. الان دیگر بحث از فساد گذشته و به فساد رسیده است. بسیاری از کسانی که امر به معروف می‌کنند خودشان متکفل آن نیستند. امر به معروف می‌کنند، ولی هیچ ضدیتی با منکر ندارند. اینها فساد است.

من معتقدم الان در ایران «رنالیسم سیاه» وجود دارد، نه محافظه‌کاری. آنچه که شما به آن می‌گویید محافظه‌کاری، من اسمش را می‌گذارم رنالیسم سیاه.

* مایلم تحلیل شما را از نسبت این وضعیت مصلحت‌اندیشانه با سیاست‌های دست‌راستی راه‌یافته به اقتصاد که مشخصاً



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Mohammad Khodabakhsh

پایان رسمی بزرگترین ایدئولوژی رقیب انقلاب در جشن چهل سالگی



ناامن تر. چند نفر مست مزاحم دخترانی شده‌اند، جوان و نوجوانانش با آنها درگیر می‌شوند و آنها هم با چاقو ضربه‌ای به شاهرگ جوان می‌زنند و فرار می‌کنند. چیز دیگری در جستجوهای اینترنتی در مورد جوانک قصه ما پیدا نمی‌شود. دو روز بعد از ماجرا ۲۷ تیر ۱۳۹۰ امیرعلی مصفا، وبلاگ‌نویس در وبلاگش این چنین می‌نویسد، شاید بارزترین نگاه‌اشته مساله، همین حرف‌ها با زبان صریح‌تر: «ارزش خبری نداری طلبه جان. خودت و رگ دستت و یک چشمت که اصلاً کارهای املانهات که ابتدا! حالا اگر پرورش اندامی، پاورلیفتینگ چیزی کار می‌کردی شاید اما نهی از منکر می‌کنی؟! مگر ما و گشت ارشادمان بوقیم که تو وارد معرکه می‌شوی؟ حیف که ضعیف‌کش نیستیم والا...حالا این به کنار، یک مشت بچه جمع کرده‌ای دور خودت که چه؟ مثلاً می‌خواهی ما را مسخره کنی؟ ما با اینهمه دستگاه عریض و طویل فرهنگی‌مان کشک! توی یک لاقبا می‌خواهی کار فرهنگی کنی؟ ها؟ اساس‌نامه‌ات کجاست؟ مجوزت کو؟ راستی بگو بینم این موقع سال وسط شهر چه می‌کنی؟ تو الان باید در ده کوره‌ها مشغول تبلیغ اسلام باشی، نه وسط شهر، بیخ گوش ما. اینجوری برای خودت هم بهتر است. از مخاطرات شهرنشینی (!) هم در امانی. مگر نمی‌گویی سرباز امام زمانی، خوب آفرین! مثل همان امام زمان برو یک جایی تا جلوی چشمان ما نباشی و ما از

آرایش موها و نوع لباس‌های بچه‌ها به ما می‌گوید. جوان عینکی و ریشوی قصه ما، مثل همه جوان‌های عینکی و غیرعینکی و ریشو و بی‌ریش همه این سالها بعد از انقلاب، کار فرهنگی خودجوش می‌کند. رشته‌ای که سر درازش به بچه‌های جنگ و سالهای جنگ برمی‌گردد... رنگ و بوی آرمانگرایی آن دوره در آدم‌هایی که برای این دوره نیستند. جوان عینکی و ریشوی ما احتمالاً مجوز خاصی ندارد، دقتی هم تاسیس نکرده است، از نهاد یا موسسه‌ای هم بودجه نمی‌گیرد، اصلاً از در خیلی از این نهادها و موسسه‌ها زاهش نمی‌دهند، معلوم است، عادت دارد پیراهنش را روی شلوارش می‌اندازد، ریش‌های را هم بلند نیست آنکادر کند. کت و شلوار هم به سختی در تنش آرام می‌گیرد. به راحتی قابل حدس است که کار می‌کند پول درمی‌آورد و خرج این بچه‌ها می‌کند، شاید هم در مدرسه‌ای معلم تربیتی است، اگر چیزی به نام دفتر تربیتی هنوز مانده باشد. فرقی هم نمی‌کند، این بچه‌ها را دور خودش جمع کرده است و با هم مسیری را جلو می‌روند. دو سال پیش از شهادت او، شب واقعه، شب نیمه شعبان بوده است. جوانک عینکی و ریشوی ما بچه‌ها را هیئت برده است، جشن میلاد امام زمان (عج). تا دیروقت بوده است و جوان قصه ما قصد می‌کند که دو تا از بچه‌ها را به خانه‌شان برساند. چند سالی است که شب نیمه شعبان کمی در خیابان‌ها تهران ناامن شده است. برای منتظرانش

یک

۵ فروردین ماه ۱۳۹۳، در میانه خلوتی بازار رسانه‌ها در ایام نوروز، خبری در رسانه‌های غیررسمی دست به دست می‌چرخد. علی خلیلی بسیجی ناهی از منکری که چند سالی بود در بستر جراحت ناشی از حمله چند فرد به او افتاده بود؛ شهید شده است. خلیلی نام آشنایی برای رسانه‌های ایرانی نیست. حافظه دور و کم رمق برخی از اهالی رسانه تصویر جوان ریشو و لاغری را به یاد می‌آورند که دو سال است در بستر بیماری است و مرگ را انتظار می‌کشد. علی خلیلی کیست؟ سوابق اینترنتی درباره او چیز مشخصی را نشان نمی‌دهد جز چند عکس آشنا. خلیلی با عده‌ای نوجوان در اردوی مشهد یا اردوی جهادی. درحالی که کتابهای بزرگترین ایدئولوگ انقلاب اسلامی ایران را بردست گرفته‌اند. تیپ و ظاهرش و همین چند عکس بی‌کیفیت اما تا حدی نشان می‌دهد که علی خلیلی کیست. یک جوان حزب‌اللهی‌ای که عده‌ای نوجوان را دور خودش جمع کرده است و با آنها تمرین کار انقلابی می‌کند. آنها را به اردوی مشهد می‌برد. کتاب‌های شهید مطهری دستشان می‌دهد، با هم به اعتکاف می‌روند، هیئت می‌روند و حلقه وصل آنها به انقلاب و مذهب شده است. عکس‌ها چیز زیادی به ما نمی‌گویند، جر این که علی خلیلی احتمالاً در کارش وارد است. این را دست‌های حلقه زده به دور گردن این آدم و

اسمت، استفاده خودمان را ببریم. برو عزیزم، برو؛ اینجا نمون. شَر میشه...»

همان سال؛ چهار روز قبل از ماجرا رهبر انقلاب مهمترین سخنرانی سالانه‌شان را ایراد می‌کنند، در حرم مطهر امام رضا(ع). بخش مهمی از این سخنرانی تاریخی به این شرح است: «اما آنچه نقطه‌ی مهم‌تر عرض من است، خطاب به جوانهایی است که در سرتاسر کشور فعالیت‌های فرهنگی را به صورت خودجوش شروع کردند که بحمدالله خیلی هم وسیع شده است. من میخواهم بگویم آن جوانهایی که در تهران، در شهرهای گوناگون، در استانهای مختلف، در خود مشهد، در بسیاری از شهرهای دیگر کار فرهنگی میکنند، با اراده‌ی خودشان، با انگیزه‌ی خودشان - کارهای بسیار خوبی هم از آنها ناشی شده است که از بعضی از آنها ما بحمدالله اطلاع پیدا کردیم - کار را هر چه میتوانند به‌طور جدی دنبال کنند و ادامه بدهند. بدانند که همین گسترش کار فرهنگی در بین جوانهای مؤمن و انقلابی، نقش بسیار زیادی را در پیشرفت این کشور و در ایستادگی ما در مقابل دشمنان این ملت، ایفا

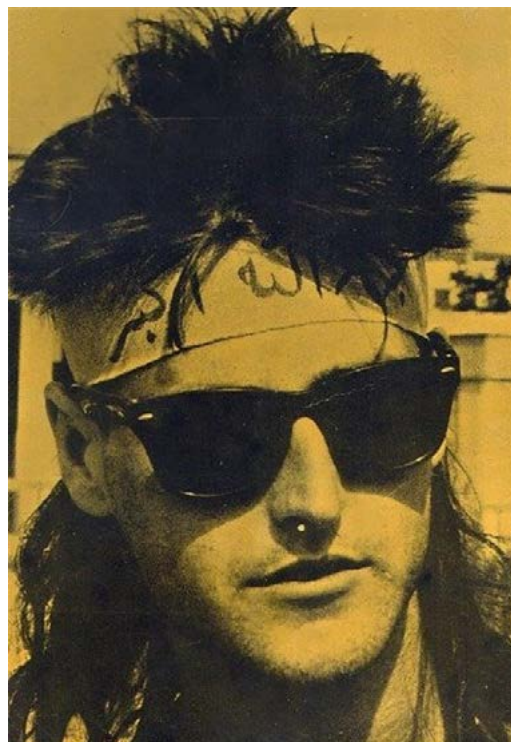


کرده است.» جوان ریشو و عینکی ما چند سالی است که در فضای ایران تنفس نمی‌کند، درست چهار روز بعد از اینکه سخنرانی رهبرش، سند تاییدی بر درستی راهی که رفته است را می‌شنود شهید می‌شود. سخنرانی‌ای که پیام تسلیت شهادت او هم همانست. حالا در سالگرد چهلیمین سال انقلاب اسلامی ایرانی یادآوری او و داستانش سند به موقعی است برای نمایش همزمان تداوم پیروزی انقلاب در مردمان ایران زمین و توقف آرمان‌های انقلاب در شرایط بوروکراتیک و آرمان‌زده اداری ایرانی. شرایطی که دقیقاً همین نیروهای خودجوش فرهنگی باید به‌دانش برسند تا از سقوط قریب‌الوقوع نجات پیدا کند و حالا چند سالی است که انقلاب با جوانانش، به پیش می‌رود. قصه نمادین علی خلیلی خیلی ساده به سر رسید. ساده‌تر از همه تصورات ما. اما ماجرا هنوز ادامه دارد،

تازه شروع شده است. نادیدگان انقلاب و خمینی، حالا مسیر خمینی را به پیش می‌برند دور از همه محافظه‌کاری‌های معمول سیستم اداری و دولتی ایرانی. علی خلیلی‌ها زنده‌اند و هر از چند گاهی با یک نشانه مثل شهید حججی جوان شهید مدافع حرم، شهید اژدری، جوان فعال در اردوهای جهادی و... به یادمان می‌آورند که مسیر این انقلاب محافظه‌کاری نمی‌شناسد و خمینی‌ناده‌ها انقلاب را به پیش خواهند برد. رسانه‌های ایرانی آنها را سانسور کنند، دستگاه‌های رسمی آنها را نادیده بگیرند و سیستم دولتی کمر به حذف آنها بردارد، انقلاب با وجود آنها زنده است.

دو

این عکس متعلق به ۱۲ سال پیش است و در سال ۲۰۰۶ در بوئنوس آیرس آرژانتین گرفته شده است، در جریان یک راهپیمایی اعتراض آمیز به حملات هوایی اسرائیل به جنوب لبنان. یک جوان آرژانتینی که روی بازویش را با نقش امام خمینی، رهبر انقلاب ایران خالکوبی کرده است. توضیح



دیگری در مورد عکس وجود ندارد.

تقریباً ۳۵ سال پیش مرتضی آوینی، عکسی از یک جوان بوسنیایی که به پیروی از بسیجیان ایرانی سرزند «الله‌اکبر» بسته بود روی جلد مجله‌اش، سوره چاپ کرد و توسط وزیر وقت ارشاد توبیخ کتبی شد به دلیل چاپ عکسی مغایر با شئون اسلامی. تصویر به وضوح نشان می‌داد که آرمان خمینی و فرزندانش خیلی زود تا قلب اروپا نفوذ کرده بود. اما پسر بوسنیایی موی بلندی داشت و عینک دودی...

سه

محمد محمدی نجات مستندساز ایرانی تعریف می‌کند: در کشمیر مکانی وجود دارد که نامش منتظر آباد است. من وقتی این نام را بر روی تابلو دیدم تعجب کردم. دقت که کردم دیدم وسط تابلو را رنگ کرده‌اند و

قسمتی را حذف کرده‌اند. برایم سوال پیش آمد که چرا این شکلی شده است؟ وقتی از محلی‌های آنجا سوال کردم گفتند که این روستا نام دیگری داشته است؛ نام اینجا در اوایل انقلاب ایران به منتظری آباد تغییر می‌کند. زمانی که امام خمینی(ره) با مرحوم منتظری مشکل پیدا می‌کند، خود مردم آن منطقه، «ی» منتظری آباد را حذف کرده‌اند و نام آن را به منتظر آباد تغییر داده‌اند.

این مردم چنین تعصبی نسبت به امام دارند. فرجی دیگر مستندساز ایرانی از سفرش به آفریقا تعریف می‌کند و اینکه آنجا وقتی مادری بچه خردسالش را صدا می‌زده است ابتدا فکر کرده است که اشتباه شنیده است. اما بعد که دقت کرده است از میان همه آن کلمات نامفهوم به زبان محلی مردمان آن دیار، لفظ خمینی‌اش را تشخیص داده است که نام پسرک را خمینی گذاشته‌اند و آنجا نام پسرانشان را خمینی می‌گذارند. سهیلی کرمی از روستایی در قزاقستان تعریف می‌کند به نام «ایرانسکی» که در قلب سرزمین کفر، بالای همه خانه‌ها عکس امام خمینی است و سلیم غفوری از قهوه‌خانه‌ای در عمق کوه‌های هیمالیا تعریف می‌کند که عکس امام را به سر در مغازه‌اش زده است و وقتی سوال پیچش می‌کنند که تو کجا و امام کجا، می‌گوید: این عکس اعلان هویتی ماست و ..

یا از پاکستان بگوییم. دی‌ماه سال ۱۳۸۱ در جریان سفر رئیس‌جمهور وقت ایران، حجت‌الاسلام خاتمی به پاکستان، اتفاق خاصی می‌افتد. گمانه‌ها پیرامون حمله آمریکا به عراق حال و هوای آن روزهای دنیا و رسانه‌ها را به خود اختصاص داده است. همین ماجرا فضایی را رقم زده که سخن از مواضع ضدآمریکایی و ایستادن بر سر آرمان‌های جهانی انقلاب، امام و رهبری به مذاق برخی سیاسیون خوش نمی‌آید.

بخشی از دستگاه دیپلماسی وقت ایرانی در جریان این سفر، قصد کانالیزه کردن رسانه‌ای شدن استقبال مردم پاکستان از رئیس‌جمهوری ایران را دارند. بنا به گفته صریح یکی از مسئولین ایرانی حاضر در پاکستان در آن دوره، مسئولین تشریفات و استقبال با هماهنگی با مقامات پاکستانی، تصمیم می‌گیرند تا روز قبل از استقبال تنها تصاویری از شخص رئیس‌جمهور ایران را در اختیار رازنی‌های فرهنگی، کنسولگری‌ها و سفارت ایران دهند تا آنها با توزیع این تصاویر و پوسترها بین پاکستانی‌های عاشق ایرانی فضای استقبال را به سمت و سوی خاصی بکشانند.

روز استقبال می‌شود و حجت‌الاسلام خاتمی وارد پاکستان می‌شود. در حالی که برخی تصور می‌کردند با این برنامه‌ریزی، نهایتاً تنها عکس‌ها و پلاکاردهای شخص حجت‌الاسلام خاتمی که در اختیار پاکستانی‌های عاشق ایران، قرار داده شده بود میان جمعیت مشاهده شود؛ مردم پاکستان درست در نقطه مقابل جریان حاکم بر آن روزهای رسانه‌های دنیا و یک نگاه خاص در مدیریت سیاست خارجی ایران قرار می‌گیرند.

برنامه از مناطق اهل سنت پاکستان شروع می‌شود و همه مدیرانی که مراسم استقبال از آقای خاتمی را برنامه‌ریزی کرده بودند، شوک‌زده می‌شوند. مردم پاکستان، جالب‌تر از آن اهل سنت مردم پاکستان خودشان از خانه‌های‌شان با انواع و اقسام عکس‌ها

روزمره‌شان برسند و کاری به سیاست نداشته باشند و سیاست‌مداران سیاست را تعیین کنند و مسیر جمهوری اسلامی را پیش ببرند. این موضع اما امروز با نمایش کارکرد بی‌هوده خود به معرکه‌ای نمایشی تبدیل شده است که کاربردی جز پنهان شدن ندارد. توسل جستن به مفهوم «ارتباط» و راه نجات را در گسترده تر کردن مصادیق آن تا انتهای آمریکای شمالی نیز هم‌امروز به ناکامی طرفدارانش ختم شده است. هر چند که عرشه های ضربه‌های این دو سیاست بر پیکره‌های انقلاب همچنان نمودار است.

چهل سالگی انقلاب را با افتخار به جوانانی که متوجه مسیر قدرت گرفته محافظه‌کاری در تاریخ انقلاب شده‌اند و پیش رویش ایستاده‌اند جشن می‌گیریم و برای چندین و چندمین بار گزاره مشهور «محافظه‌کاری قتلگاه انقلاب است» نقشه راه مسیر آینده انقلاب را تکرار می‌کنیم. راه رجوع دوباره به آرمانهای سال ۵۷ است و جوانان ایرانی این مسیر را آغاز کرده‌اند. این مسیری بی‌بازگشت است.

و البته با آزمون و خطا اما پایدار و مستحکم مسیر جدیدی برای تحقق یکی از بزرگترین آرمانهای انقلاب ۵۷ آغاز کرده‌اند. کاملاً خودجوش و بی حمایت‌های ساختاری. مرزهای مشروعیت دهنده به محافظه‌کاری بسیار بسیار باریک‌تر از قبل شده‌اند و حنای نمایندگان نژادی، انتسابی و انتصابی به خمینی و خامنه‌ای بزرگ برای عبور از مرزهای انقلابی‌گری با توجیه‌های مختلف مصلحت‌گرایی دیگر رنگ باخته است.

در مقابل آنهایی که روزگاری به چیزی به نام انقلاب فخر می‌فروختند حالا سرنوشت متفاوتی پیدا کرده‌اند و به یک زندگی آرام و راحت در کشوری که شلوغ نباشد و صدای کسی بلند نشود ایمان آورده‌اند؛ فرسنگ‌ها دورتر از انقلاب و مشغول تئوری‌پردازی و عمل به آموزه‌های کهنه محافظه‌کاری و حفظ وضع موجود هستند. مردم از انقلاب حذف نمی‌شوند. فرآیند حذف مردم از انقلاب اسلامی ایران، چیزی که دو دهه قبل با ژست نخبه‌گرایی در نهادهای انتخابی آغاز شد امروز به پایان رسیده است. قرار بود مردم به زندگی

و پلاکاردهای امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای بیرون می‌آیند و توهم ریشه‌دار غیرانقلابی و محافظه‌کار در انتقال کانالیزه آرمان‌های امام و انقلاب با چالشی جدی در درون خود مواجه می‌شود.

همان مسئول ایرانی حاضر در پاکستان که ماجرا را برای تسنیم تعریف کرده است؛ به قاب‌عکس‌های بزرگی اشاره می‌کند که به دست مردم پاکستان بالا رفته است. قاب‌عکس‌هایی که نشان می‌دهد مدت چند سال در جایی در خانه پاکستانی‌ها به اتاق دیواری آویزان شده است. مردم پاکستان نیازی به عکس‌ها و پوستره‌های ایرانی‌ها از امام و رهبری نداشتند. نیازی به عکس‌های دستگاه دیپلماسی ایرانی نداشتند. خودشان در خانه‌هایشان داشتند... و این پرچمی است که زمین نمی‌افتد...

چهار

امروز در سالگرد رسمی چهل سالگی انقلاب سال ۵۷، روز اعلام رسمی شکست سیاست «اصالت زندگی» است. بزرگترین ایدئولوژی‌ای که در تاریخ انقلاب به جنگ آرمانی‌ترین انقلاب دوران ما آمد و با صراحت اعلام توقف داد؛ بس است. مردم ایران هم زندگی می‌خواهند. به ما چه ربطی دارد که در فلان کشور چه می‌گذرد؛ بگذارید مردم زندگی‌شان را کنند. «ایدئولوژی پرطرفداری که درست بعد از پایان جنگ ۸ ساله در لفافه اعلام شد و در زمان مدیریت تیم فعلی بر دولت رنگ علنی به خود گرفت. سیاستی که معتقد بود آنچه اصل است رفاه و آسایش مردمانی است که در کشور زندگی می‌کنند و اگر آرمانی این آسایش و راحتی و این زندگی را به خطر بیندازد باید محترمانه به کناری نهاده شود تا مردم زندگی‌شان را بکنند. امروز در یک همزمانی جالب و تاریخی نتایج عکس این سیاست به عریان‌ترین صورت ممکن به روی مردم ایران آورده شده است به راحتی به عکس خود تبدیل شده است و وعده‌دهندگان چرخ‌های اقتصاد، بهبود زندگی روزمره با کناره جستن از آرمان‌ها امروز زندگی امیدواران به این وعده‌ها را در حال نابودی می‌بینند و سرافکننده سکوت پیشه کرده‌اند. قرار بود با اصالت دادن به زندگی به استقبال از زندگی‌ای برویم که به ازای کنار گذاشتن آرمان‌ها آغوشش را برای ما باز کرده است؛ اما با چیزی مواجه شدیم که رنگی از زندگی نداشت. امروز روز پاسداشت زندگی‌هاست. زندگی‌هایی که در پرتو آرمان جان می‌گیرند و آرمان که به کناری می‌رود فقط مثل سایه‌ای کش می‌آیند.

پنج

نشانه‌ها فراوانند. نشانه‌های نفوذ و تداوم انقلاب سال ۵۷ در ایران و جهان. نشانه‌های اینکه تیری که خمینی پرتاب کرد هنوز در حال حرکت است و به زمین نیفتاده است. حالا نسلی بزرگ که افتخار بی‌نظیری چون نگذاشتن باز شدن پای جنگ به ایران را با مقاومت در کیلومترها دورتر از مرز ایران در کارنامه خود دارد نماینده واقعی انقلاب خمینی در ایران شده‌اند. حرکت‌های خودجوش فرهنگی در ایران مستحکم‌تر و ریشه‌دارتر از قبل در حال پیشروی شده است؛ توجه جوانان انقلابی از سیاست‌بازی‌های مرسوم به مسائل و آسیب‌های اجتماعی بسیار افزون‌تر شده است و چیزی به نام اردوهای جهادی به برنامه ثابت جوانان انقلابی تبدیل شده است. آرمانخواهان جوان با اشکالات و ایرادات محتمل به ریسمان محکم عدالتخواهی چسبیده‌اند



شریف لکزایی:

آرمان‌های انقلاب فراموش نشده‌اند / وطن‌بادشمن بیرونی از بین نمی‌رود



انقلاب اسلامی ایران، رخدادی شگفت‌انگیز بود که مفسران و تحلیل‌گران سیاسی در سراسر جهان را به فکر فرو برد و برای آنها این امری غیرممکن بود که دانشمندی از حوزه‌های علمیه برخیزد و با بهره‌گیری از منظومه فکری پیامبران و ائمه شیعه در بیش از هزار سال پیش درمان‌هایی برای دردهای جامعه امروز بشری داشته باشد.

متأسفانه اما آن اصول مترقی و اهداف متعالی امام خمینی (ره) و اصحابش به دلیل شرایط ویژه‌ای که معاندان برای انقلاب مردمی ایران بوجود آوردند، برای مدتی به محاق فراموشی فرو رفت و پس از جنگ نیز با شرایطی که توسط برخی دولت‌ها بوجود آمد حجم عمده‌ای از آن شعارها به فراموشی سپرده شد. در تحلیل این رخداد با شریف لکزایی، استاد فلسفه سیاسی به گفت‌وگو نشستیم.

اگر از من بپرسند می‌گوییم در هر حال، اولویت با اقتصاد است؛ یعنی جامعه نباید فقیر و گرسنه باشد و نباید نیازمندان شب خود باشد تا بتواند در امور فرهنگی هم دخالت کرده و آن را قوی کند. به لحاظ ارزشی البته فرهنگ مقدم و زیرپنا است ولی به لحاظ رتبی طبیعتاً اقتصاد باید اولویت داشته باشد

لکزایی دارای مدرک دکتری علوم سیاسی از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است و هم‌اکنون با درجه علمی دانشیاری در گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به تدریس و تحقیق اشتغال دارد. «آزادی و دانش»، «آزادی»، «فلسفه سیاسی صدرالمتهلین»، «درآمدی بر اندیشه سیاسی امام موسی صدر»، «آزادی سیاسی از منظر آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی»، «سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه»، «بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه» و «توزیع و مهار قدرت در نظریه ولایت و فقیه» عناوین شماری از تالیفات منتشر شده شریف لکزایی است.

«امام خمینی (ره) پیش از شروع مبارزه بر مبنای شرع مقدس اسلام هدف‌هایی را برای اصحاب خود و جامعه متدین آن روز تبیین کردند و در راستای آن هدف‌ها نیز مبارزه بر علیه رژیم شاهنشاهی منسجم و منظم پیگیری شد. هر چه به پیروزی انقلاب نزدیک می‌شدیم نیز شعارهایی چون عدالت و آزادی بیش از پیش از جامعه مطرح شدند. پس از پیروزی انقلاب جریان ترورها پیش آمد که بر اثر آن طیف مهمی از اصحاب امام به شهادت رسیدند و پس از آن نیز جنگ تحمیلی پیش آمد. در این شرایط طبیعی بود که فضا امنیتی شده و اهداف و

انجام شد، استفاده از این ظرفیت نهادی شد. به تعبیر یکی از اساتید تا پیش از انقلاب هر زمان که جنگی رخ می‌داد، تکه‌ای از ایران جدا می‌شد. انقلاب میدایی بود که جلوی این روند گرفته شد و هیچ بخشی از سرزمین ما در اختیار دیگران قرار نگرفت. با انقلاب استقلال سرزمینی و مرزی ما تثبیت شد. در حوزه سیاست هم با خود ساختار نظام اسلامی استقلال ما بروز و ظهور پیدا کرده است.

طبیعتاً ما در بخش فرهنگی و اقتصادی همچنان مشکل داشته و داریم. به تعبیر حضرت آیت‌الله جوادی آملی؛ انقلاب علوم و معارف و حیاتی را آزاد کرد و چند زندانی سیاسی هم در این میان آزاد شدند. بنابراین تم و مشی اصلی انقلاب باید فرهنگی، دانشی، فکری و معنوی تعریف شود. به نظرم این تعریف نهادینه نشد. درست است که کارها و اقداماتی انجام شده، اما در بررسی جامعه متوجه می‌شویم که پای فرهنگ ما همچنان می‌نگد، این در صورتی است که در برخی از تئوری‌های انقلاب این سخن مطرح می‌شد که فرهنگ زیرپنا و اقتصاد رونماست.

البته اگر از من بپرسند می‌گوییم در هر حال، اولویت با اقتصاد است؛ یعنی جامعه نباید فقیر و گرسنه باشد و نباید نیازمندان شب خود باشد تا بتواند در امور فرهنگی هم دخالت کرده و آن را قوی کند. به لحاظ ارزشی البته فرهنگ مقدم و زیرپنا است ولی به لحاظ رتبی طبیعتاً اقتصاد باید اولویت داشته باشد؛ یعنی ما اول نیازهای اولیه جامعه را برطرف کنیم بعد سراغ معنویت، اخلاق و شریعت برویم. ملاصدرا نیز اعتقاد داشت که پایان سیاست آغاز شریعت است. من آن چیزی که از بحث ملاصدرا در این زمینه متوجه شدم این است که سیاست همه امور و نیازمندی‌های مادی جامعه را برطرف می‌کند و بعد نوبت به معنویت، اخلاق، فرهنگ، دین و قانون می‌رسد که برای تحقق آن باید تلاش جمعی ایجاد شود که به تعبیر ملاصدرا این کار شریعت است. بنابراین باید در این زمینه اولویت‌بندی

شعارها به طور موقت به کناری گذاشته شوند؛ اما پس از جنگ و در دولت سازندگی نه تنها فضای امنیتی برداشته نشد؛ بلکه شعارها و اهداف انقلاب روبه فراموشی سپرده شد و فضای انتقاد شرعی و اصولی نیز بسته ماند. به عنوان مثال مناطق محروم همپای مثلاً پایتخت رشد اصولی نکردند. چرا چرخش در این آرمان‌ها بوجود آمد در صورتی که می‌دانیم تئورسین‌های انقلاب از جمله مقام معظم رهبری آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مخالف جریان‌های هستند که اکنون حاکم شده است؟

سؤال مهمی است و من پاسخ را از بخش آخر سوال شما شروع می‌کنم. ببینید درباره آرمان‌های انقلاب چرخشی ایجاد نشد؛ یعنی همان شعار استقلال، آزادی جمهوری اسلامی که ابتدای انقلاب مطرح بود، هم‌اکنون نیز مطرح است و عدالت‌خواهی همچنان خواست اصلی جامعه ماست؛ توگویی انگار که در این ۴۰ سال توانستیم آن چیزی را که خواست انقلاب بود، به طور کامل محقق کنیم. بنابراین چرخش از آرمان‌ها هیچگاه رخ نداده است. ممکن است در این میان افراد، صاحب‌نظران یا مسئولانی بگویند که این چرخش اتفاق افتاده و حتی ممکن است چرخش از آرمان‌ها در خود آنها رخ داده باشد؛ اما اگر شما همین امروز در جامعه به میان مردم بروید مشاهده خواهید کرد که خواست اصلی مردم همچنان تحقق عدالت است و خواست اصلی روشنفکران، نخبگان و فرهنگیان و دانشجویان بحث آزادی و آزادی‌اندیشی است.

انقلاب اسلامی استقلال سیاسی را برای ما به ارمان آورد و آن نقی و عدم تأثیرگذاری غیر ایرانی در عنصر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی این جامعه بود. حالا آنجا باید بررسی شود که جمهوری اسلامی چقدر توانسته از این ظرفیت استفاده کند و یا حداقل کمتر خطا کند. در بخش سرزمینی، بویژه دفاعی که در جنگ تحمیلی

در پیش گرفته می‌شد. در نتیجه شاید وضعیت بهتر می‌بود.

من در حد اطلاعات خود می‌گویم که پس از انقلاب اتفاقات خوبی در حوزه دانش، علوم، اندیشه و فلسفه سیاسی رخ داده و جامعه علمی ما در این حوزه‌ها رشد بسیار خوبی داشته است. حداقل در فضای اندیشه و فلسفه سیاسی در ابتدای انقلاب و تا یک دهه پس از پیروزی انقلاب آثار قابل‌ذکری نداریم. آرام آرام از نیمه دهه ۷۰ به این طرف است که این مباحث در حوزه اندیشه سیاسی به صورت جدی‌تر مطرح شده و مراکزی شکل می‌گیرد تا مباحث اندیشه سیاسی و به‌طور خاص فلسفه سیاسی و در مرحله‌ای دیگر فقه سیاسی به صورت پویاتری مطرح شوند. به عبارتی امروزه در حوزه کاری من فضا برای مباحث جدی مطلوب است. اکنون بحث فلسفه سیاسی به نقطه‌ای رسیده که به دلیل وجود جریان‌های فکری مختلف می‌توان درباره آن گفت‌وگو کرد.

*این آزاد اندیشی در نخله‌های مختلف وجود دارد؟

در نخله‌های مختلف اندیشه سیاسی، بویژه فلسفه سیاسی وجود دارد. اکنون دیدگاه‌های مختلف و جریان‌هایی هستند که بدون محدودیتی دارند آثار و تحقیقات خود را منتشر می‌کنند. حال ممکن است در برخی از مباحث و حوزه‌ها حساسیت‌هایی وجود داشته باشد که من نیز با آنها مواجه شده‌ام و این محدودیت‌ها تا حد زیادی علمی هم نیست. به عنوان مثال مدتی من در حوزه مباحث ولایت‌فقیه کار می‌کردم که دو کتاب از من در این حوزه منتشر شده و یک کتاب هم هنوز منتشر نشده است. به‌رحال مراکز ملاحظاتی در انتشار دارند که به نظر من در حوزه فلسفه سیاسی کم‌تر سخت‌گیرانه است.

*نظر شما در زمینه پویایی در علم اقتصاد چیست؟ ببینید اگر ما می‌توانستیم به درستی اقتصاد اسلامی را تبیین کنیم قطعاً مسیر اقتصاد سیاسی ما هم مشخص می‌شد. در گزارشی که دبیر جایزه کتاب سال حوزه در اختتامیه آخرین دوره آن به مخاطبان ارائه داد مشخص شد که تنها ۱۳ کتاب در موضوع اقتصاد به دبیرخانه این جایزه رسیده بود. این را در مقابل نزدیک به هزار عنوان در حوزه فلسفه و بیش از ۸۰۰ عنوان در حوزه فقه بسیار ناچیز است. این تحقیقات ناچیز در صورتی است که مدام علما به سیستم غیراسلامی اقتصاد بویژه بانکداری بسیار انتقاد وارد کرده‌اند. بانکداری ما ایرانی هم نیست چه برسد به اسلامی.

*شاید بتوان گفت که تنها دستاورد جدی حوزه در علم اقتصاد کماکان «اقتصادنا»ی شهید صدر است که در نجف نوشته شد و البته متاسفانه در سیستم اقتصادی ما هنوز به آن توجه نشده است.

تا جایی که می‌دانم در حوزه در بحث اقتصاد هیچ کاری انجام نشده است. اکنون در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی یا دانشگاه باقرالعلوم که بنده از نزدیک ارتباط دارم دپارتمان اقتصاد نداریم. در قم مراکزی پژوهشی

هستند که علم اقتصاد را مورد توجه قرار داده‌اند، اما به صورت کلی در قم در علم اقتصاد و مباحث اقتصادی کار چندان انجام نشده و محقق و نیرو تربیت نشده است.

*در صورتی که پرداختن به اقتصاد از اساسی‌ترین وظایف قم است.

بله. ببینید در حوزه‌های دیگر هم البته همچنان کمبود وجود دارد. در موضوع مورد علاقه من یعنی علوم سیاسی در قم در گرایش‌هایی چون روابط بین‌الملل و سیاست خارجی تخصصی تربیت نشده و خلاص می‌شود. اکنون نظریه‌هایی در عرصه روابط بین‌الملل هست که در آن ما هیچ زمینه‌ای برای حضور نداریم و قادر به گفت‌وگو با صاحبان این نظریه‌ها نیستیم و یا نظریه‌های خود را تولید نکرده ایم. این خلاها وجود دارد، هرچند که در بسیاری از موضوعات دیگر ما بسیار رشد، پیشرفت و توسعه داشته‌ایم. یعنی هم به لحاظ کمی تعداد آثار منتشره بیشتر شده و هم محققان، اعضای هیات علمی، تعداد مراکزی که به بحث فقه سیاسی پرداخته و این رشته را در مقطع تحصیلات تکمیلی تاسیس کرده‌اند، رشد و توسعه پیدا کرده‌اند. این رشد نسبت به پیش از انقلاب و دهه اول انقلاب قابل‌مقایسه نیست. در حوزه فلسفه سیاسی و در حوزه مباحث انقلاب اسلامی و مطالعات ایران هم رشد و پیشرفت داشته‌ایم و گرایش‌های مختلفی بوجود آمده‌اند. البته باید مراکزی هم برای پوشش آن خلاها هم بوجود بیایند. مراکزی که وجود نداشتند و اکنون نیز وجود ندارند.

برخی جریان‌های تجزیه‌طلب که در برخی استان‌ها سربرآوردند، باعث شد این امر تقریباً تحت‌الشعاع قرار گیرد. یعنی ما مدتی به جای پیگیری و تثبیت آزادی و عدالت به دنبال تأمین امنیت خود بودیم. البته این یک بخش از قصه است، اما عامل اصلی نیست هرچند که تأثیرگذار است. به عبارتی اولویت ما به سمت بقا رفت که درست هم بود یعنی ما باید بقا داشته باشیم تا شعارها را محقق کنیم.

ما پس از جنگ به سمتی رفتیم که می‌خواستیم سازندگی باشد. اصلاً این سازندگی در ذات انقلاب قرار دارد. یعنی شما از نقطه‌ای که نمی‌پسندید به نقطه‌ای حرکت کنید که فکر می‌کنید مطلوب است. انقلاب درونش حرکت وجود دارد. این پشتوانه فلسفی انقلاب است. اتفاقاتی که پس از جنگ افتاد باعث شد که ما نتوانیم از نیروهایی که از جبهه برگشتند، استفاده کنیم. به خاطر دارم یکی از بزرگواران در توصیف نیروهای داوطلب بسیجی فرمودند نیروهای رایگان! شما شأن یک نیرویی که جانش را در کف دستش گذاشته تا این حد پایین آورده‌اید. حال ممکن است سوءنیتی در این گفته نبوده باشد، اما نشان دهنده فکر پشت آن است که نیروز معنوی را نیروی ارزان و رایگان می‌داند. اگر از این نیرو در عرصه سازندگی به خوبی بهره برده می‌شد همان اتفاقی که در دفاع مقدس افتاد و این نیرو اجازه نداد یک وجب از خاک کشور در اختیار دشمن قرار بگیرد، در عرصه سازندگی نیز تکرار می‌شود و دوران سازندگی وضعیت مطلوبی به خود می‌گرفت. این اتفاق

آن زمان هم بحث بر سر این بود که انقلاب تمام شد یا خیر؟ بله انقلاب به مثابه یک حادثه در بهمن ۵۷ خاتمه یافت، اما انقلاب درونی و بیرونی دائمی که وجود دارد؛ یعنی من به عنوان یک فرد خودم را همیشه باید انقلابی تصور کنم تا بتوانم در راستای آن آرمان‌ها حرکت کنم. در این صورت اگر بگویند انقلاب تمام شده یعنی آن آرمان‌ها تمام شده است!

اما رخ نداد و تو گویی انگار انقلاب خاتمه پیدا کرد و مانور تجمل باید آغاز می‌شد.

آن زمان هم بحث بر سر این بود که انقلاب تمام شد یا خیر؟ بله انقلاب به مثابه یک حادثه در بهمن ۵۷ خاتمه یافت، اما انقلاب درونی و بیرونی دائمی که وجود دارد؛ یعنی من به‌عنوان یک فرد خودم را همیشه باید انقلابی تصور کنم تا بتوانم در راستای آن آرمان‌ها حرکت کنم. در این صورت اگر بگویند انقلاب تمام شده یعنی آن آرمان‌ها تمام شده است! اما آرمان‌ها همیشگی است. مگر آرمانی مهم‌تر و متعالی‌تر از عدالت و آزادی در زندگی بشر داریم؟ عدالت و آزادی خواست همیشگی بشر است. آزادی و عدالت در راستای سعادت در دنیا و آخرت است. سعادت هم به لحاظ زیبایی‌شناختی و هنری یعنی آن‌گونه که ملاصدرا ترسیم کرده و هم به لحاظ توجه به رفاه زندگی یعنی اینکه رفاه و معیشت شما تأمین شود و در آرامش باشید و این آرامش هم به لحاظ معرفتی، فکری و فرهنگی رشد و ترقی و ارتقاء شما را موجب شود. این موارد به نظر من مورد غفلت قرار گرفت و ما بیشتر به سمت مباحث ساخت‌افزایی رفتیم.

*یعنی از آرامش بیشتر مفهوم امنیت را مراد

در موضوع اقتصاد، امام موسی صدر از نخستین کسانی است که به بحث اقتصاد در حوزه توجه کرد و از شماره‌های نخستین نشریه «مکتب اسلام» که خود تاسیس کرده بود مقالاتی در حوزه اقتصاد نوشت و انتشار داد. این نشان می‌دهد ایشان نقاط خلأ را به خوبی متوجه شده است و برای حل آن در آن زمان دست به نگارش مقاله زده است.

*البته شواهدی وجود دارد که منبع الهام و همچنین رفرنس شهید صدر مقالات اقتصادی امام موسی صدر بوده است...

این دو شخصیت روی هم تأثیراتی علمی داشته‌اند. به هر حال توجه امام صدر نشان داده که علم اقتصاد و مباحث اقتصادی مهم است که البته بخشی از آن به مباحث آن دوره باز میگردد. اما متاسفانه از دوران ایشان به بعد کم‌تر کسی به صورت تئوریک به آن توجه کرده است. این در صورتی است که اقتصاد از نخستین مقالات نشریه مکتب اسلام بود و علی‌القاعده باید تداوم پیدا می‌کرد. در لبنان هم ایشان بحث اقتصاد و معیشت مردم را به صورت جدی دنبال کرد. در انقلاب اسلامی این اتفاق قرار بود رخ دهد، اما هشت سال جنگ و پیش از آن ترورها و منازعات داخلی و

این سازوکار انتقاد مشروع را چگونه تنویزه می کنید؟

من در مقاله‌ای که درباره نگاه امام خمینی (ره) به آزادی مطبوعات نوشتم، این مساله را تبیین و طرح کردم. در آن مقاله اشاره کردم که در دیدگاه امام مفهوم «مسئولیت اجتماعی» اهمیت دارد و آزادی انتقاد در قالب نظریه مسئولیت اجتماعی باید تبیین شود. درباره آزادی مطبوعات و رسانه‌ها حداقل دو نظریه فریه وجود دارد: آزادی گرای و اقتدارگرایی. در آن مقاله بحث کردم که امام هیچکدام از این دو نظریه را قبول ندارد. امام هم در دوره طاغوت و هم در دوره جمهوری اسلامی از مطبوعات انتقاد کرده و نکاتی را به عنوان نقشه راه برای آنها بیان کردند. توجه داشته باشید که امام (ره) اقدام به بستن هیچ نشریه‌ای نکردند، اما در فرمایشاتشان پیش و پس از انقلاب مسائلی را مطرح می‌کنند که نیازمند تبیین تئوریک است و به نظر من در آن مقاله این مباحث در نظریه مسئولیت اجتماعی می‌گنجد.

محسوب نمی‌شود؟ اگر کسی چراغ قرمز را رد کند، چون در جمهوری اسلامی است عیب ندارد؟ عیب دارد. دزدی و ربا سرتاپایش عیب است. موارد دیگر را نیز بزرگان مطرح کرده‌اند، اما برای مسئولان پذیرش آنها سخت بوده است.

بنابراین اقتصاد در زمره موقوف و موقعت‌هایی است که باید روی آن تامل کنیم. محافظه کاری یعنی اینکه مسئولین بگویند که شما حافظ همین وضع موجود باشید و شکر کنید که همین مقدار هم هست! همین حرف نشان می‌دهد که وضعیت می‌تواند مطلوب‌تر باشد، اما برخی از مسئولین جلوی آن را می‌گیرند. چرا زندگی را به کام مردم سخت می‌کنیم؟

نهادهای نظارتی هم ضعیف عمل کرده‌اند و بجای اینکه بیابند و به وظیفه خود عمل کنند، کار را به جای رسانده‌اند که برخی از مدیران هم آمده و می‌گویند وضعیت نباید اینطور باشد. یعنی مدیران کشور اکنون بجای اینکه پاسخگو باشند می‌آیند انتقاد می‌کنند.

کردیم؟

یک بخش آن امنیت است. بخش دیگر آن در ساختمان، سد، خیابان، جاده و ریل سازی بود. البته ساخت همه این موارد لازم است، اما به تعبیر امام موسی صدر جهت‌گیری آنها مهم است. حال شما می‌خواهید اسم این ساختار را اقتصاد اسلامی بگذارید در محتوا که اسلامی نیست. در اقتصاد اسلامی جهت‌گیری توحیدی، الهی و عدالت‌طلبی وجود دارد و باید باشد که الآن کمرنگ است. اگر این جهت‌گیری را نداشته باشید یعنی همان سیستم قبلی تداوم پیدا کرده است.

***به نظر من در حوزه اقتصاد این محافظه‌کاری بیشتر خود را نشان داده است. پژوهشگر از قم روزی گفت که چون همین بانکداری ما در نظام جمهوری اسلامی قرار دارد پس اسلامی است. همین شکل از محافظه‌کاری نسبت به برخی دولتمردان**

بهره‌ای هم که در بانک‌ها گرفته می‌شود طبق فرمایش مراجع بزرگوار، اسلامی نیست؛ چه ذیل جمهوری اسلامی باشد چه نباشد. با آن توجیه اگر کسی در جمهوری اسلامی گناه کند، دیگر گناه محسوب نمی‌شود؟ اگر کسی چراغ قرمز را رد کند، چون در جمهوری اسلامی است عیب ندارد؟ عیب دارد. دزدی و ربا سرتاپایش عیب است



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Majid Haghdoust

در نظریه مسئولیت اجتماعی در عین اینکه منتقد یک وضع، رخداد، مدیر و مسئولی هستی، نباید پای را از عرصه‌های اخلاقی و مستندات مسلم و قطعی فراتر بگذارید و در واقع بر اساس اسناد و مدارک و آنچه حقیقت است انتقاد خود را مطرح کنید. در درون این وضعیت هم آزادی و هم محدودیت وجود دارد، اما محدودیت‌ها را وجدان و اخلاقیات منتقد و قانون وضع می‌کند. باید این نظریه مسئولیت اجتماعی را در فضای رسانه‌های کشور تبیین و معیار کرد. به این ترتیب نه فضا پله و باز است و نه محدود و از نشر افکار نیز جلوگیری نمی‌شود.

طبیعتاً در فضای اجتماعی فعلی که هرکسی می‌تواند با داشتن یک گوشی موبایل هوشمند نقش یک رسانه را ایفا کند، بسیاری از مرزها برداشته شده و اگر ما تربیت اخلاقی، اجتماعی و مدنی نداشته باشیم باعث بسیاری از مشکلات و شکستن مرزهای اخلاقی خواهیم شد. در اینجا اعتقاد به آن نقش تربیتی دارم.

***بازار تلفن‌های همراه هوشمند و فعالیت شبکه‌های اجتماعی در عین اینکه هرج و مرج اطلاعاتی می‌آفریند اما باعث نوعی دموکراسی در انتشار اخبار و شکستن مرزهای ناپجا میان مردم و مسئولین هم می‌شود. به نظر یک دلیل اقبال مردم به اخبار منتشر شده در این شبکه‌ها که در خوشبینانه‌ترین**

من محقق و معلم هم می‌گویم وضعیت باید این گونه باشد آن مدیر و کارگزار هم همین را می‌گوید. حال این وسط چه کسی باید این وضعیت مطلوب را محقق کند؟

***البته انتقاد آن مسئول با انتقاد مردم و روزنامه‌نگاران تفاوت دارد. اگر چهره فرهنگی مشهوری که متصل به نهادی فرهنگی یا سیاسی است انتقاد کند، بودجه آن نهاد قطع می‌شود. مردم عادی و روزنامه‌نگاران نیز که حسابشان در این حالت با کرام‌الکاتبین است. شهید صدر در «الاسلام یقود الحیاه» بحث‌هایی در مورد انتقاد کرده و حتی در ذیل بحث امر به معروف و نهی از منکر مسئولین ضرورت رفتن به زندان را هم مطرح می‌کند. مشکل اینجاست که ما راهی برای سازوکار انتقاد مشروع نداریم، بنابراین مهم‌ترین راه برای عدالت خواهی را داریم از دست می‌دهیم. شما به عنوان مدرس و پژوهشگر علوم سیاسی**

هم وجود دارد. دولتمردانی که نه تنها کنش خودشان بلکه رفتار خانواده و فرزندانشان هم نشان داد که پایبندی به شعارهای انقلاب ندارند. آنها هم ممکن است بگویند که چون فعل ما در ذیل کلیتی به نام جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، پس اسلامی است. برداشت آن پژوهشگر از بانکداری فعلی نشان دهنده برخی تفکرات است و طبیعی است که این دیدگاه‌ها هم وجود داشته باشد، اما شما به این بیانید که مرجعیت شیعه از جمله حضرت آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله نوری همدانی و برخی دیگر از بزرگان دینی این وضعیت اقتصادی و بانکداری را نمی‌پسندند.

***واقعا ماهیتی غیراسلامی دارد. در این دهه هم که سیستم بانکداری رانت عجیب‌وغریبی برای عده‌ای درست کرده است.**

بهره‌ای هم که در بانک‌ها گرفته می‌شود طبق فرمایش مراجع بزرگوار، اسلامی نیست؛ چه ذیل جمهوری اسلامی باشد چه نباشد. با آن توجیه اگر کسی در جمهوری اسلامی گناه کند، دیگر گناه

وضع صرفاً ۱۰ درصدش راست است و مابقی همه دروغ، در محافظه کاری رسانه‌های رسمی است. بارها اتفاق افتاده که بخشنامه‌هایی در ممنوعیت انتشار برخی اخبار به رسانه‌ها ارسال می‌شود. اگر این محافظه کاری رسانه‌ای نبود، بازهم مردم به رسانه‌های معاند خارجی و یا فضای ۹۰ درصد دروغ شبکه‌های اجتماعی اعتنا می‌کردند؟

در ذیل نگاه انقلابی ما باید از ظرفیت شبکه‌های اجتماعی استفاده کنیم حتی اگر ممکن است در آن خطاهای بسیاری رخ دهد. طبیعتاً بستن شبکه‌های مجازی، اجتماعی بیشتر به ضرر است تا باز بودن آنها. مسدود نبودن این شبکه‌ها برکات زیادی دارد. باید به سمت نهادی کردن نظریه مسئولیت اجتماعی حرکت و آزادی فعالیت رسانه را نهادیه کرد.

شبکه‌های اجتماعی می‌تواند هم منشا خیر باشد و هم خیرات را بسط دهد. این نگاه مهم است که با چه رویکردی که مصلحت ما را هم دربر بگیرد به سراغ این شبکه‌ها برویم. عموم مردم نمی‌خواهند به کشور آسیب برسند. ممکن است نادانسته کسی در این شبکه‌ها خطایی کند ولی مسدود کردن آنها نمی‌تواند در راستای انقلاب باشد. در حال یک فضای ایجاد شده چرا از این فضا برای بهبود وضعیت اجتماعی خود استفاده نکنیم؟! باید با دیدی حداکثری به این شبکه‌ها نگاه شود. یعنی حتی از آن مسئولیت اجتماعی هم فراتر رود. به نظر بسیار قابل دفاع تر است که این شبکه‌ها باز نگه داشته شوند و مسدود و محدود نشوند. بسیاری از آسیب‌ها ما با باز بودن این شبکه‌ها بر ملا شده و فشار اجتماعی باعث می‌شود تا پاسخی به آنها داده شود.

***بله و ممکن است برخی از کسانی که خیال فساد دارند با ترس از افشا شدن و شرمندگی آنها نزد ملت دیگر به سمت آن فساد نروند.**

اگر منافع و مسائل ملی در اولویت باشد این مسائل حل می‌شوند. اگر کسی جایی فساد مالی و رانتی ایجاد کرده چرا نباید با او برخورد شود؟ هم خواست انقلاب، هم خواست مردم، شرع، نخبگان و فرهیختگان جامعه این است. اگر این اتفاق رخ ندهد، اعتماد عمومی سلب می‌شود. با عدم این برخورد همبستگی اجتماعی مورد هدف قرار می‌گیرد و نباید انتظار حمایت مردمی را داشته باشند. گسست و شکاف بین مردم و انقلاب از همینجا شکل می‌گیرد. در صورتی که برخورد با مفسد دقیقاً در راستای اهداف انقلاب است.

جنگ، تحریم و موانعی که در این ۴۰ سال بوده، درست است که مشکلاتی را ایجاد کرده و مسیر عدالت طلبی و آزادی خواهی را که آرمان انقلاب ما بود، تا حدود زیادی تحت الشعاع قرار داده، اما نمی‌توان از این نکته گذشت که آنچه باعث سلب اعتماد شده در فضای داخل اتفاق افتاده و یکی از منشاها آن همین مفاسد اقتصادی است که بحث آن اکنون رواج دارد. روال اشتباه نیز این است که اجازه داده می‌شود اتفاقی بیفتد و سپس با آن برخورد شود. این درست نیست و باید بایی را که منتهی به فساد می‌شود مسدود کرد. منشا فساد باید مسدود شود.

امام موسی صدر تغییر بسیار زیبایی دارد. به باور او یک جامعه، کشور و یک وطن با دشمن بیرونی هیچگاه از بین نمی‌رود. مگر وقتی صدام حمله کرد توانست ایران

را تصرف کند؟ ما اجازه ندادیم؛ اما رخدادهای داخل کشور می‌تواند این اتفاق را رقم بزند. یک بخش این رخداد همین مفاسد اقتصادی و بخش دیگر در تفرقه، ناهمبستگی در تصمیمات سیاسی و اجرای آن تصمیمات، سیاست‌گذاری‌ها و عدم رعایت قانون است. بخش دیگر هم در عموم جامعه است. فقر و تبعیض می‌تواند دشمن این جامعه باشد و جامعه را به نحوی از درون متلاشی کند که هیچ نیازی به دشمن بیرونی نباشد.

اکنون تجربه جنگ هشت ساله باعث شده که کسی حتی فکر حمله نظامی به ایران را نیز نکند؛ اما نباید از داخل غافل شویم. تعبیر امام موسی صدر بسیار کارگشاست و به نوعی می‌تواند مسیر و جهت ما را تعیین کند. ما نباید خودمان را گرفتار مسائلی نکنیم که گسست‌ها و شکاف‌ها را ایجاد می‌کنند و تمییق می‌بخشد.

***پرسش دیگر درباره انقلاب، نحوه تجربه جمهوریست ما در مواجهه با «دیگری» است. شیعه در طول تاریخ همیشه در اقلیت سیاسی بوده و در برهه‌هایی مثل صفویه به بعد که حکومت را در دست گرفته، کنش آن حکومت‌ها آرمان شیعه در سیاست نبوده است و البته آنها جمهوری هم نبوده‌اند. انقلاب اسلامی ایران نخستین ساختار جمهوری شیعیان در طول تاریخ است. این مواجهه شیعیان با دیگری‌ها و اقلیت‌هایی را که در جامعه به وجود آمدند چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بحث مهمی است. ببینید در کلام امام (ره) و اصحاب امام و مبارزان هیچگاه اصطلاح «انقلاب شیعی» مطرح نشده است. همه گفتند انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی. یعنی آرمان‌ها و عناصر کلیدی اسلام در این انقلاب مدنظر بوده است. بر این اساس تقابل و مرزبندی در جامعه ما می‌تواند بر اساس خدمت به مردم باشد. امام موسی صدر فرموده‌اند که ادیان باید در خدمت انسان‌ها باشند. یعنی به هر میزان که دردها و آلام مرد را کاهش دهند، بیشتر در فکر انسان‌ها هستند و بیشتر می‌خواهند آنها را به آسایش و آرامش برسانند. بنابراین اینجا هر کس در هر مقام و جایگاهی که هست باید در پی خدمت به مردم باشد. این خدمت در راستای تحقق آزادی و عدالت هم خواهد بود و بسط آزادی و عدالت هم در اینجا می‌تواند اتفاق بیفتد. طبعاً انقلابی‌گری در این معنا مثبت است و شخص انقلابی باید دائماً به دنبال کار جهادی باشد. جمهوری اسلامی در ذات خود این نکته را به صورت بالقوه دارد که با کار

در مجلس اول خبرگان قانون اساسی وقتی درباره گنجاندن مذهب شیعه بحث در گرفت گفتند بگذاریم مذهب رسمی در قانون اساسی «مذهب حقه جعفری» است. در این مجلس بزرگانی از اهل سنت که نماینده بودند گفتند که ما هم در این جامعه هستیم و همین باعث گفت‌وگویی پویا شد که در نهایت کلمه «حقه» از قانون اساسی برداشته می‌شود

جهادی و مدیریت جهادی همراه باشد. فضایی که جمهوری اسلامی به همراه خود آورد به طرز عجیبی برای به رسمیت شناختن «دیگری»‌ها پویا بود و در قانون اساسی نیز این اتفاق رخ داد. شخص حضرت امام (ره) درباره اهل سنت فرمودند که اصلاً اهل سنت اقلیت و دیگری نیستند و آنها جزئی از خود ما هستند. در مجلس اول خبرگان قانون اساسی وقتی درباره گنجاندن مذهب شیعه بحث در گرفت گفتند بگذاریم مذهب رسمی در قانون اساسی «مذهب حقه جعفری» است. در این مجلس بزرگانی از اهل سنت که نماینده بودند گفتند که ما هم در این جامعه هستیم و همین باعث گفت‌وگویی پویا شد که در نهایت کلمه «حقه» از قانون اساسی برداشته می‌شود.

اگر اکنون هم به قانون اساسی و اصل مربوطه مراجعه کنید خواهید دید که نوشته شده مذهب رسمی کشور مذهب جعفری اثنا عشری است و در کنار آن بقیه فرق اسلامی و ادیان را نیز به رسمیت می‌شناسد. این در صورتی است که در قانون اساسی مشروطه این اتفاق رخ نداده و کلمه «حقه» در آنجا وجود دارد. نبودن کلمه «حقه» در قانون اساسی برآمده از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که انقلاب و جمهوری اسلامی نمی‌خواهد مرزی بین شیعه و اهل سنت ایجاد کند. اگر قرار بر مرزبندی بود چرا کلمه «حقه» از کنار مذهب شیعه برداشته شد؟ حذف شد تا اهل سنت هم خود را در این مجموعه حساب کنند. در قانون اساسی سایر ادیان در طی یک اصولی مورد توجه قرار گرفته و در نهادهای تصمیم‌گیری نماینده دارند. این ساختار بدان معنی است که همه کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند فارغ از باورها و اعتقاداتشان باید برای پیشرفت جامعه در صحنه حضور داشته باشند و همه برای ساختن جامعه خود دست به کار شوند.

بنابراین جریان به رسمیت شناختن «دیگری»‌ها در قانون اساسی به نظر بسیار با اهمیت ترسیم شده است و حتی قانون‌گذاران اگر احساس کردند که واژه‌ای موجب مرزبندی می‌شود آن واژه را برداشته و راه را باز گذاشتند. در کلام معمار انقلاب همه ادیان و حتی یهودی‌ها نیز از حق و حقوق خود برخوردار هستند. امام فرمود که ما از رژیم پهلوی به آنها بیشتر رسیدگی خواهیم کرد. در عمل اما ممکن است این میزان به تحقق نرسیده باشد و افرادی سلابق و دیدگاه‌های خود را به به مشی حکومت تحمیل کرده باشند. ما نیازمند این هستیم که برای اجرایی کردن دیدگاه‌های امام (ره) در پذیرش دیگری به یک سبک و الگویی برسیم تا جامعه بتواند فارغ از ارزش‌گذاری اعتقادی از ظرفیت‌های این دیگری‌ها نیز بهره ببرد.

***رهبری در عید سال نوی مسیحی معمولاً به دیدار خانواده شهدای مسیحی و ارمنی می‌روند. در یکی از دیدارها که سرزده هم بود یکی از محافظین یا همراهان رهبری نقل کرده که مادر خانواده از دیدار رهبری در منزل خودشان بسیار خوشحال و ذوق زده بود و برای رهبری شیرینی مخصوص سال نو را که خود پخته بود آورد و تعارف کرد. رهبری شیرینی برداشته و پس از میل کردن از طعم آن تعریف کردند. اما وقتی آن مادر شهید شیرینی را به همراهان رهبری تعارف می‌کند، برخی از آنها بر نمی‌دارند. پس از**

تصمیم سازان است.

«به هر حال نسل جدید هم برای قدم گذاشتن در این مسیر نیاز به تعریف دارد. شاید به این فکر کند که چون آن اهداف محقق نشده بنابراین ممکن است در فضایی انتزاعی مطرح شده باشند. مبنای تئوریک آنها برای انقلابی بودن چه مبنایی است؟ به نظر من اینجا اتفاقاً آن بحث محافظه کاری که مدنظر شماست، از حیث فکری و نظری مطرح نیست و بیشتر در حوزه عمل است که رخ داده. در حوزه عمل و مباحث انضمامی باید موانع را برطرف کرد. اگر یک جوانی اختراعی کرده باید امکاناتی در اختیارش گذاشت تا کل جامعه از مواهب آن اختراع بهره‌مند شود. بسیار رخ داده که جوانان خوشفکری که کارهای ارزشمندی را انجام داده‌اند اما چون حمایتی از آنها نشده کار و اختراعاتشان به چشم نیامده بنابراین جامعه از فکر و استعداد آنها محروم مانده است و آنها نتیجه کار خود را به بیرون از ایران برده‌اند. جوانانی از این دست که در کشور باقی ماندند هم دیگر نای حرکت نداشته‌اند.

من انقلابی‌گری را این‌گونه می‌بینم که بر اساس اندیشه و فکری که در ذهن و ضمیر جوان ماست حرکت کرده و خواسته‌های خود را به مرحله عمل دربیوریم. خواسته‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی عرصه ظهور و بروز استعدادهاست وقتی تبعیض و رانت به‌خصوص در عرصه فرهنگ، اقتصاد و سیاست باشد، این اتفاق رخ نمی‌دهد. نباید در انقلاب اسلامی وابستگی خانوادگی عاملی برای منصوب شدن به مشاغل شده باشد بلکه باید شایستگی و کارآمدی ملاک و معیار باشد. بخشی از محافظه کاری اینجا خود را نشان داده است. کارگزاران و مسئولان باید بیش از گذشته از نیروهای جوان استفاده کنند. تزریق نیروی جوان به بدنه مدیران کشور باعث پویایی و تحرک بیشتر این مجموعه‌ها می‌شود.

روحیه جهادی و انقلابی به ویژه در عرصه عملی و اجرایی بیشتر با نیروی جوانان سازگاری دارد. از این رو به نظر باید در جامعه خودمان در همه عرصه‌ها دست به جوان‌سازی زده شود. حرف من این نیست که قانونی وضع شود که بازنشسته‌ها دیگر به کار گرفته نشوند. به‌رحال هر کسی در این مملکت ۴۰ سال زحمت کشیده و تجاربی دارد به نحو مقتضی باید از آن استفاده شود، اما در کنارش باید کار را به دست جوانان شایسته سپرده شود. جنگ را همین جوانان اداره کردند. مگر نیروهای رزمی دوران جنگ، فرمانده لشکرها، تیپ‌ها و گردان‌ها چند ساله بودند؟

«اکثراً جوان بودند...»

اکنون هم نیاز به جوان‌سازی مجموعه‌ها داریم. منظور این نیست که مسن‌ترها نباید باشند، بلکه باید حضور داشته باشند اما کار اجرایی، عملیاتی، انضمامی و... باید دست نیروهای جوان باشد. تنها جوان‌ها می‌توانند این کارها را انجام دهند و در هر میدانی هم که به آنها داده شد توانسته‌اند خود را اثبات کنند. عدم حضور جوان‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی هم حلقه مفقوده انقلاب اسلامی است. عده‌ای در انقلاب زحمت کشیدند، مبارزه کردند و به زندان رفتند و پس از انقلاب نیز عمر خود را در اعتلای کشور صرف کردند، همه اینها درست، اما باید میدان را باز بگذارند تا جوان‌ها هم بیایند.



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Majid Haghdoost

اکنون در ایران شخصی رئیس جمهور می‌شود ولی پشتوانه ریاست جمهوری اش معلوم نیست یا حتی پشتوانه آن حزب و جناح رقیب است و جناح دیگری از او حمایت می‌کند و این حمایت باعث ریاست جمهوری آن شخص می‌شود. این اتفاق خوبی نیست چون ما در ریاست جمهوری با یک فرد نمی‌توانیم طرف باشیم. اگر آن شخص در ریاست جمهوری موفق نبود و یا نتوانست شعارهای خود را عملی کند چه کسی تبعات آن را می‌پذیرد؟

جغرافیایی، قومی، زبانی و دینی نباید باعث تبعیض شود. عدم تبعیض نشان دهنده انسجام زیاد است. در بسیاری از اوقات جریان‌هایی که دولت را در دست دارد، سیاسی، حزبی و جناحی عمل می‌کند. این هم به نوعی معادل همان تبعیض است که باید اصلاح شود. اگر به این نکات توجه شود انسجام و همبستگی ما بیشتر خواهد شد. حزبی و سیاسی عمل کردن موجب سختگیری‌هایی برای بقیه می‌شود که این با آرمان‌های انقلاب منافات دارد. از این رو باید از همه ظرفیت‌ها برای ساختن جامعه بهره برد.

«**دکتر لکزایی، نسل جدید بویژه بچه‌هایی که در دهه‌های ۷۰ به بعد به دنیا آمده‌اند، فرصت درک آرمان‌های انقلاب در سال ۵۷ را نداشته و به چشم ندیده‌اند که آن عدالت خواهی چه وجوه عملی و انضمامی داشته است و از این نظر ممکن است این طیف با خلا تئوریک مواجه باشند. نسل جدید باید چه کند و چه عملی انجام دهد که به‌عنوان یک انقلابی شناخته شود؟**

آرمان‌هایی که انقلابیون ایران مطرح کردند، امروزه هم مورد توجه است. آن آرمان‌ها مسائلی نیستند که اگر به نسل جدید عرضه کنیم، باعث پس زدن آنها شود، عدالت، آزادی و سعادت خواست نسل جوان ما نیز هست. این طور نیست که نسل جوان امروز کمتر از انقلابیون ۵۷ به دنبال آزادی و عدالت باشد؛ چرا که به صورت فطری در نهاد آنها نیز وجود دارد چه بسا که با شدت و حدت بیشتری هم آنها را دنبال کند. به نظر من باید مسیر حرکت جوان‌ها را هموار کرد و موانع را از سر راه آنها برداشت و این وظیفه مسئولان و کارگزاران و

خارج شدن از منزل آن خانواده شهید، رهبری آن همراهان را مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا از شیرینی برنداشتند. عجیب آنکه آن همراهان بهانه شبهه داشتن خوردن طعام از دست غیرمسلمان را در حضور رهبر و مرجع تقلید خود آوردند.

برخی اوقات فرمایشات رهبری صریح است. اگر ادعای پیروی از رهبری را داریم، باید این ادعا در عمل محقق شود. مثالی که شما بیان کردید یک نمونه است. رهبری این کشور و این جامعه رهبر همه شهروندان فارغ از دین‌شان است و رهبر معظم انقلاب نیز تاکنون هیچ فرقی میان مسلمان و غیرمسلمان نگذاشته‌اند. مسئولان نباید کاری کنند که شبهه تبعیض در دل غیرمسلمانان ایرانی بیفتد. اگر آنها فکر کنند که میان آنها و مسلمانان تبعیض وجود دارد، چه توقعی دارید که برای ساخت جامعه دانش و توان خود را به کار اندازند.

وظیفه دولت این است که این انسجام و همبستگی را افزایش دهد. اگر دولت در قدیم صرفاً امنیت را تأمین می‌کرد، اکنون یکی از اصلی‌ترین کارکردهایش کمک به همبستگی بیشتر در جامعه است. انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هم در این مسیر بوده است، اما اکنون مشاهده می‌شود که توجه به این همبستگی کم تر وجود دارد. شما ببینید که از اقوام، مذاهب و ادیان گوناگون در جبهه‌ها حضور داشتند. در جبهه‌ها کسی اجازه نداشت به پیروان ادیان و مذاهب دیگر بگوید که شما چرا دفاع می‌کنید؟ آنها هم به اندازه دیگران حق داشتند که از این آب و خاک دفاع کنند. اکنون هم کسی حق ندارد از حضور آنها در عرصه‌های اقتصادی، تصمیم‌گیری و سازندگی جامعه جلوگیری کند. مرزهای

هفته گذشته یک خبری شنیدم که ۴۰ حزب در خواست مجوز فعالیت دادند! در کجای جهان چنین چیزی معمول است؟ به هر حال انتخابات نزدیک است و احزاب جدید هم تقاضای مجوز دادند! الان هم بسیاری هست که ادعای کار حزبی را دارند

***عدم کناره‌گیری پیرمردها از مناصب
اجرایی نشان از محافظه‌کاری آنها نیست؟**
در مباحث نظری هست و شاید واقعیت هم داشته باشد. در جبهه‌ها، جوانان وابستگی و تعلقات کم تری داشتند و بدون هیچ تعلقی روحیه جنگندگی و جهادی خود را به منصف ظهور گذاشتند. امروز هم همین است. کسی که بر خوردار از نیروی جوانی است می‌تواند بسیاری از حرکت‌های مهم و تأثیرگذار انجام دهد تا تحولی در این جامعه اتفاق بیفتد. عرض کردم در میدان‌هایی که تاکنون به جوانان داده شده تحولی که آنها ایجاد کردند بسیار مشهود است. ما با نگاه‌های قدیمی و بدون خلاقیت به جایی نخواهیم رسید. ایده خوب دانشگاه‌ها و مراکز علمی این است که هر دو سال یکبار مدیریت گروه‌ها عوض می‌شود. یک مدیر در طول هشت سال هر ابتکار و خلاقیتی را که داشته مطرح کرده است. اکنون ریاست جمهوری نهایت هشت سال طول می‌کشد و هر چهار سال تمدید می‌شود. این روند یک انرژی را به بدنه اجتماع وارد کرده و از تمرکز قدرت و ایجاد پیوندهای آسیب‌زا جلوگیری می‌کند.

***آقای دکتر اما بن‌بستی در راه حضور
جوان‌ها در نهادهای سیاستگذاری و اجرایی
کشور وجود دارد. در این چهل سال همه
کسانی که به عنوان کاندیدای ریاست
جمهوری به عنوان رجز سیاسی تایید
صلاحیت شدند، همه از نسل اول انقلابیون
بودند. در این میان بجز شخص محمود
احمدی نژاد که او هم البته در سال‌های
آخر منتهی به انقلاب حضور داشت. رجز
سیاسی باید کار سیاسی کرده باشد و این
هم منوط به وجود احزاب است. در میان
مناصب اجرایی در وزارتخانه‌ها و شخص وزرا
هم که جوانان راهی ندارند تا با ایفای
نقش در آن مناصب به عنوان رجز سیاسی
شناخته شوند. وقتی حزب نداریم چگونه
جوان‌ها و نیروهای تازه نفس خود را به
عنوان رجز سیاسی مطرح کنند تا خون
جدیدی به جامعه تزریق کنند؟ در انتخابات
ریاست جمهوری دوره قبل هم همه کاندیداها
از نسل اول انقلاب بودند. تا وقتی احزاب
وجود ندارند و حضورشان صرفاً به ایام
انتخابات‌هاست و حزب‌های تاسیس شده
هم به دلایلی با ادامه کارشان مخالفت
شده، چه انتظاری برای تربیت رجز سیاسی
داریم که در قانون این اصل درج شده که
کاندیداهای ریاست جمهوری باید رجز
سیاسی باشند. با این روند که صرفاً نسل**

اول انقلابیون حق کاندیدا شدن دارند؟
کارهای مهم همیشه باید پشتوانه داشته باشند. امام موسی صدر در لبنان پشتوانه برنامه‌های اصلاحی خود را ایجاد کرد و برای هر کارش یک پشتوانه قوی تاسیس شده بود و بدون تشکل اصلاً کاری انجام نمی‌داد. اکنون در ایران شخصی رئیس‌جمهور می‌شود ولی پشتوانه ریاست جمهوری‌اش معلوم نیست یا حتی پشتوانه آن حزب و جناح رقیب است و جناح دیگری از او حمایت می‌کند و این حمایت باعث ریاست جمهوری آن شخص می‌شود. این اتفاق خوبی نیست چون ما در ریاست جمهوری با یک فرد نمی‌توانیم طرف باشیم. اگر آن شخص در ریاست جمهوری موفق نبود و یا نتوانست شعارهای خود را عملی کند چه کسی تبعات آن را می‌پذیرد؟

***کما اینکه کسی تبعات شکست‌های متعدد
رییس جمهوری فعلی را هم نمی‌پذیرد؟**
بنابراین بخش احزاب باید تقویت شود. در زمینه حزب ما نیازمند یک بازنگری در برنامه‌هایمان هستیم. بر اساس اندوخته‌هایی که از شهید بهشتی داریم به نظرم می‌شود یک‌بار دیگر به این سمت حرکت کرده و در انقلاب اسلامی تشکل‌های خوبی را ایجاد کنیم. هفته گذشته یک خبری شنیدم که ۴۰ حزب درخواست مجوز فعالیت دادند! در کجای جهان چنین چیزی معمول است؟ به هر حال انتخابات نزدیک است و احزاب جدید هم تقاضای مجوز دادند! الان هم بسیاری هست که ادعای کار حزبی را دارند.

***به نحوی احزاب فصلی هستند!**
بله. روی اینها نمی‌توان نام «تشکل» را گذاشت و در علوم سیاسی به این موارد حزب نمی‌گویند. مهم‌ترین عنصر تشکل هدفی است که در راستای آن افراد گرد هم آمده و تلاش می‌کنند آن هدف محقق شود. حالا یک تشکلی می‌گوید من می‌خواهم در بخش مدنی کار کنم و دیگری در بخش اجتماعی و سیاسی. در نسبت به آن چیزی که جامعه از او درخواست می‌کند نباید این کار جنبه‌های قومی و خانوادگی‌اش قوی باشد. نمونه‌ای که امام موسی صدر در لبنان و شهید بهشتی در ایران اجرا کردند یعنی تجربه حزب جمهوری سلامی به نظرم بی‌ظنیر بود که قبلیه آن پایین کشیده شد. در وضعیت فعلی ما نیاز به دو یا سه حزب قوی داریم تا به همه خواسته‌های مردم جهت بدهند. احزابی که وقتی قدرت را به دست می‌گیرند از قبل کادرسازی کرده و می‌توانند جامعه را پیش ببرند و این‌گونه نباشد که پس از به روی کار آمدن تازه به دنبال نیرو بگردند و یا افرادی را بر مصدر امور بگذارند که هیچ تجربه کار سیاسی را نداشته‌اند. روند فعلی همه آسیب است و ادامه آن یعنی اینکه پس از ۴۰ سال هنوز به دنبال کسب تجربه هستند.

یک کار حزب کادرسازی است. اکنون چه کسی این کار را می‌کند؟ هر کسی قدرت را به دست می‌گیرد، افرادی را سر کار آورده و مناصب مانند استاندار، فرماندار، مدیرکل و معاون وزیر توزیع می‌شود. پس از مدتی تازه متوجه می‌شویم که تجربه کار سیاسی و اداری وجود ندارد و همین عدم تجربه باعث هدررفت منابع و سرمایه‌های کشور می‌شود. اصلاً احزاب برای اینکه نیرو دارند و از قبل کادرسازی کرده‌اند مسئولیت را می‌پذیرند. تربیت نیرو برای همین

کار است و وقتی کسی رییس‌جمهور شد از نیروهای حزبی برای برخی از مناصب استفاده می‌کند. اما اکنون وضعیت این‌گونه نیست. وقتی کسی رئیس‌جمهور می‌شود معلوم نیست وزیرایش چه کسانی هستند؟ این در صورتی است که پیش‌بینی‌هایی که در فضای حزبی می‌شود کمی مؤثرتر است و بخشی از خلأها را می‌تواند برطرف کند. با کار حزبی رؤسای جمهوری چون حساب شده پای کار می‌آیند و طبیعتاً اگر نتوانند شعارهایشان را تحقق ببخشند قدرت را از دست می‌دهند. ولی اکنون ما با افراد طرف هستیم و پس از آنکه رییس‌جمهور برنامه‌هایش را عملی نکرد تشکلی که از او حمایت کرده، حمایت خود را انکار می‌کند.

***و همین باعث تداوم روند موجود می‌شود.
اگر حزب قوی باشد حتی می‌تواند به
رییس‌جمهوری که در دوره نخست خود کار
خاصی را از پیش نبرده فرمان بدهد که دیگر
کاندیدا نشود. مثل روندی که در فرانسه رخ
داد. یعنی وقتی فرانسوا اولاند در دوره اول
ریاست جمهوری خود با کاهش محبوبیت
مردمی مواجه شد، حزب به او توصیه کرد
که برای دوره بعدی کاندیدا نشود و او هم
نشد و فقط یک دوره رییس‌جمهور فرانسه
بود، اما در ایران وضعیت این‌گونه نیست.
به دلیل نبود احزاب ما شاهد هستیم که یک نفر
برای ریاست جمهوری بارها کاندیدا می‌شود و رای هم
نمی‌آورد. حال چه کسی دارد از او پشتیبانی می‌کند؟
کدام حزب مسئولیتی را در این زمینه پذیرفته؟ اصلاً
حزب است یا نیست؟ هزینه‌های تبلیغات چگونه تامین
می‌شود؟ هیچکدام از این سوالات پاسخ روشنی ندارد.
البته در اینجا به توان مدیریتی فرد کاری ندارم و بیشتر
ضرورت وجود تشکیلات و برنامه ریزی مورد نظر است
که باید مورد توجه باشد.**

اگر در پست‌های سیاسی تحولی ایجاد می‌شود همه تغییر می‌کنند و به صورت سیستماتیک نیروها جایگزین می‌شوند. این جایجایی در دنیا معمول است و به نظرم امر مذمومی هم نیست. فارغ از ارزش‌گذاری و دآوری درباره جابه‌جایی نیروها پس از تغییر دولت‌ها، حرف من در ضرورت و مفید بودن کار و تجربه تشکیلاتی است. من به تنهایی کاری نمی‌توانم انجام دهم. بنابراین بحث حزب و تشکیلات امروزه نیاز به مامل دارد. ممکن است احزاب دچار خطا و اشتباه هم بشوند. خوب افراد هم دچار اشتباه و خطا می‌شوند. البته امروزه برخی اساتید در این بحث‌ها دقت کرده و نظریاتی ارائه کرده‌اند و باب بحث و گفت‌وگو در این موضوع باز است.

**به دلیل نبود احزاب ما شاهد هستیم
که یک نفر برای ریاست جمهوری
بارها کاندیدا می‌شود و رای هم
نمی‌آورد. حال چه کسی دارد از
او پشتیبانی می‌کند؟ کدام حزب
مسئولیتی را در این زمینه پذیرفته؟
اصلاً حزب است یا نیست؟ هزینه‌های
تبلیغات چگونه تامین می‌شود؟**

فعالین عدالتخواه:

محافظه کاری یعنی انتقاد از بخشدار، مساوی انتقاد از جمهوری اسلامی



اگر قرار باشد تمام آنچه در پیام مهم رهبر انقلاب در چهل سالگی انقلاب ایراد شد را به موجزترین شکل ممکن خلاصه کنیم به یک موضوع واحد خواهیم رسید: جوانان. حالا دیگر روزگار جدیدی رسیده است و جوانان دهه شصتی، هفتادی قرار است پرچمدار مسیری باشند که از چهل سال پیش تاکنون پیموه شده است. ادامه این مسیر جز با نقد وضعیت موجود و فراهم آوردن امکانی برای رهایی از این وضعیت و رسیدن به وضعیتی آرمانگرایانه میسر نیست. دو جوان انقلابی که به شدت به وضعیت موجود معترض هستند و می خواهند برایمان بگویند که برای رهایی از آنچه نام آن را محافظه کاری گذاشته ایم چه مسیری پیش رویمان است.

تقریباً همه نظام‌هایی که حرکت ارزشمندانه را طراحی می‌کنند، اگر نتوانند آن ارزشها را اجتماعی، فراگیر و مردمی کنند، اصحاب ثروت و قدرت از آن ارزش‌ها عدول می‌کنند و اینجاست که شما یک افسار گسیختگی و حشنتاکی در حوزه انباشت ثروت و قدرت، در بین اصحاب قدرت خواهید دید

مجتبی احمدی و وحید اشتری نامی آشنا برای تشکل‌های عدالتخواه جوان ایرانی هستند و هر دو درگیر در پروژه‌های عدالتخواهانه این سالها، وحید اشتری که به تازگی از موضوع خانه‌های ده و نک رها شده بود حالا درگیر پروژه‌های عدالتخواهانه در اهواز است و مجتبی احمدی کماکان به نبود فهم تاریخی برای برداشت دقیق از دوره‌ای که در آن به سر می‌بریم معترض است.

این میزگرد حاصل اعتراضات تند جوانان عدالتخواهی است که برادری‌شان با انقلاب را ثابت کرده‌اند. آنها تند شده‌اند و تند می‌گویند اما نشنیدن حرف آنها نتیجه‌ای جز تندتر شدن‌شان ندارد.

ما به مناسبت چهل سالگی انقلاب مطالبی را در قالب پرونده «علیه محافظه کاری در سال چهارم» منتشر کردیم. یکی از محورهایی که در این پرونده مورد تاکید ما بوده، این است که محافظه کاری مانع تحقق آرمان عدالت در طول این چهل سال شده است؛ به اعتقاد من شکلی از محافظه کاری که با نگاه‌ها و سیاست‌های محافظه کارانه دست راستی گره خورده‌اند در دوران بعد از جنگ در کشور حاکم شد که تحقق عدالت را با مشکلاتی مواجه کرد. این وضعیت ما را به سوی حفظ وضع موجود که برای عده یا طبقه‌ای دارای منافع زیادی بود، پیش برد و این منفعت‌طلبی مهمترین عامل نابرابری‌ها در جامعه ما بوده است. از سوی دیگر این شرایط ساختاری محافظه کار،

جلو بروند؟ فعلا در مورد سال‌های اول انقلاب، حداقل تا سال‌های ۶۱، ۶۲ که چپ‌ها و همه کسانی که در حال مبارزه بودند صحبت می‌کنم؛ این‌ها در این فضا به شدت آرمان‌گرایانه در مورد آینده ایران طرح بحث می‌کنند و این دو حالت می‌توانست داشته باشد یا اینکه ما خیلی واقع‌بینانه بتوانیم این آرمان‌ها را متناسب با وضع تاریخی خود فهم کنیم و توسعه و تحقق دهیم، یا به صورت کاملاً متوهمانه و آرزومندانه طرح کنیم و نتوانیم آنها را تبدیل به برنامه اجتماعی کرده و محقق‌شان کنیم.

به نظر می‌رسد همه انسان‌ها در زندگی شخصی‌شان هم این‌گونه هستند، یعنی از مقطعی به بعد که دوران نوجوانی و جوانی می‌گذرد، عواطف و احساسات فروکش می‌کند و بسیاری از حرف‌ها را رها می‌کنند، دنبال مال و منال و ثروت می‌روید، و می‌گویید آن حرف‌ها و شعارها برای دوران نوجوانی و جوانی بوده و دیگر دوران‌شان تمام شد است. این به نوعی طبیعت رشد است. بنابراین اگر ما نتوانیم شخصیت‌هایمان را واقع‌بینانه و مبتنی بر ارزش‌هایی فراتر از منفعت شخصی شکل دهیم، حتماً به سمت منفعت شخصی، چه در زندگی شخصی و چه در زندگی اجتماعی‌مان میل خواهیم کرد. بدین ترتیب نظام‌های ایدئولوژیک یا نظام‌های ارزشمدارانه اگر نتوانند ارزش‌ها را اجتماعی کنند و آن‌ها را در دل جامعه نیاورند و تبدیل به فرهنگ نکنند تا پروسه تحقق ارزش‌ها روی ریل خودش بیفتد و جلو برود، حتماً به مثابه یکسری آرزوهایی باقی خواهد ماند که برای یک عده‌ای از انقلابیون سرخورده‌گی به بار می‌آورد و برای یک عده دیگر از انقلابیون به مثابه جوک و جنگ‌هایی جلوه می‌کند که با آنها به گذشته خود می‌خندند و می‌گویند ما چقدر بچه بودیم و حرف‌های متوهمانه‌ای می‌زدیم، این حرف‌ها یعنی چه؟! من معتقدم این اتفاق در کشور ما افتاده است.

حالا چپ‌ها وارد رادیکالیسم شده و رسماً حذف شدند و رفتند و آن نگاه آرزومندانه و ایدئولوژیک‌شان را در قالب

روحیه انقلابی‌گری را شدیداً تضعیف کرد و انقلابی که به گفته امام (ره) قرار بود انقلاب مستضعفان و پابرهنگان باشد، بعد از چهل سال امکانی برای محل جولان ابربولدارها و سرمایه‌داران شد و به تضعیف هر چه بیشتر طبقات ضعیف و کم‌برخوردار شد. می‌خواستیم این وضعیت را با شما که از یک سو انقلابی هم به عنوان چهره‌های انقلابی و جزو چهره‌های جنبش عدالتخواه در کشور ما هستید به بحث بگذاریم. نظر شما درباره پیش‌فرض بنده چیست؟

مجتبی احمدی: خداوند دکتر سیدحسین حسینی رحمت کند که یکی از شعرای برجسته انقلاب بودند. ایشان می‌گوید:

اندک‌اندک قلب‌ها با زرپرستی خو گرفت
در هوای سیم و زر گندید و کم‌کم بو گرفت
غالباً قومی که از جان زرپرستی می‌کنند
زمره‌ی بیچارگان را سرپرستی می‌کنند
سرپرست زرپرست و زرپرست سرپرست
لنگی این قافله تا بامداد محشر است

به نظر من آسیب‌شناسی این ۴۰ سال با همین سه بیت کفایت می‌کند، چون ماهیت انقلاب یک امر انسانی بوده است. یک امر فرانسسانی که نبوده، ملاحظه که نیامدند انقلاب کنند که بری از شهوات، منیت‌ها و غرایز باشند، بلکه انسانها انقلاب کردند. بالآخره ما یک سرخورده‌گی تاریخی داشتیم که در ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ آن نظم قریب به بیش از ۵۰ ساله، نظامی که پهلوی‌ها ایجاد کرده بودند، فرو ریخت و از آنجایی که انقلابیون به‌طور کلی از این سرخورده‌گی تاریخی رها شده بودند، قطعاً درصدی این بودند که با طرح آرمان‌هایی که سال‌ها برای آن مبارزه کرده بودند، طرحی نو دراندازند؛ این طبیعی هم بود و اصلاً چیز عجیب و غریبی نبود. اما آیا انقلابیون ما با هر دست‌فرمانی می‌توانستند

فرم‌هایی جدید از مبارزه دنبال کردند. در همان‌ها هم این عدول از ارزش‌ها اتفاق افتاد و مثلاً بخشی از آنها تبدیل شدند به مجاهدین خلق که به‌طور مشخص الآن تجارت انسان می‌کنند. به هر حال برای بسیاری از ما آرمان تا یکجایی آرمان معنا دارد، از یک جایی به بعد همه در بحث منافع و منفعت گیر می‌کنیم و آرمان می‌شود کسک! خداوند هم می‌فرماید «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا كَشْكُ» انسان‌ها تا زمانی که هنوز امکان دستیابی به ثروت و قدرت ندارند، امکان طغیانگری ندارند، ولی وقتی این امکانات برایشان فراهم شود و احساس استغنی کند حتماً طغیان خواهند کرد.

تا قبل از وقوع انقلاب، همه مبارزه می‌کردند و زندان بودند، چون آن امکانات را نداشتند و به این معنا امکان طغیانگری نداشتیم؛ ما در آن دوران در زمستان قدرت بودیم و مولانا می‌گوید: «ففسدت اژدهاست او کسی مرده است/ از غم بی‌آلتی افسرده است». ما بی‌آلت بودیم یعنی آلت قدرت و ثروت در اختیارمان نبود. اما بعد از انقلاب این آلت قدرت (ثروت) البته تا تأخیری که جنگ ایجاد کرد، فراهم شد و ما وارد یک مرحله‌ای از ثروت‌اندوزی و قدرت‌ورزی طبقه جدید شدیم و چون به این وضعیت به‌طور واقع‌بینانه نگاه نکردیم، باز هم آن آرمانها و ارزش‌ها را صرفاً آرزومندانه طرح کردیم و در این میانه یک عده از کارگزاران و آن‌هایی که اصحاب قدرت شده بودند، فهمیدند این‌ها صرفاً یکسری آرزو است که باید از آن عبور کنیم و کارکردشان هم برای همان یک دهه انقلاب بود و اقتضای طبیعت و شور جوانی انقلاب بوده است.

به هر حال حرفم این است که تقریباً همه نظام‌هایی که حرکت ارزشمندان را طراح می‌کنند، اگر نتوانند آن ارزشها را اجتماعی، فراگیر و مردمی کنند، اصحاب ثروت و قدرت از آن ارزش‌ها عدول می‌کنند و اینجاست که شما یک افسارگسیختگی و حشمتناکی در حوزه انباشت ثروت و قدرت، در بین اصحاب قدرت خواهید دید. چون آنها احساس می‌کنند عقب افتاده‌اند و فرصت را از دست داده‌اند و باید هر چه زودتر تا موقعی که امکان برایشان فراهم است این انباشت ثروت و قدرت اتفاق بیفتد و الآن هم آن اتفاق متأسفانه در کشور ما افتاده است. یک رقابت عجیب و غریب بر سر ثروت و قدرت که مشخصاً از بعد از جنگ به تدریج شروع شد و الآن دوره اوج خودش را می‌گذراند.

این اتفاق در دوره‌های اخیرش یک زمینه تاریخی جدید هم پیدا کرد و آن هم رشد سرسام‌آور نقدینگی از دوران آقای احمدی‌نژاد به بعد بود. یعنی در پس تزریق دلارهای نفتی به جامعه ایران، کلاً ولع ثروت بیشتر و بیشتر شد. چون این ولع وقتی به وجود می‌آید که امکانش وجود داشته باشد. وقتی نقدینگی زیاد شد ولعش هم زیاد شد، فسادها زیاد شد، بی‌انضباطی‌های مالی که قبلاً هم داشتیم، بیشتر و بیشتر شد و... ضمن اینکه ساختار اقتصادی ما فشل بود و همین ساختار با آن ولع که اشاره کردم امروز یعنی در سال ۹۷ یک رانت ارزی به‌شدت و حشمتناکی را شکل داد که فقط نزدیک به ۳ میلیارد دلار انحراف اقتصادی ایجاد کرده است که باعث شد بتوانیم به نوعی در فساد و انحرافات مالی رکورد بزنیم؛ یعنی در عرض یک سال اخیر ۳ میلیارد دلار انحراف از منابع عمومی داشته‌ایم و این در نوع خود یک رکورد است! تازه این بر طبق آماری است که خودشان اعلام می‌کنند.

من معتقدم با مسیری که طی کردیم همه این‌ها طبیعی بوده است؛ یعنی تا ما از آن نگاه‌های آرزومندانه دست برداریم و به واقعیت تاریخی انسان برنگردیم و نفهمیم که انسان موجود پدرسوخته‌ای است و این پدرسوختگی مؤمن و غیرمؤمن و حزب‌اللهی و غیر حزب‌اللهی ندارد، وضعیت همین خواهد بود. تا وقتی ما نخواهیم بفهمیم که انسان در ذات خودش موجود به‌شدت ثروت‌اندوز، قدرت‌طلب و طغیانگری است وضعیت همین است. اساساً به همین خاطر است که خداوند امکان زیست در دنیا را یک مقدار سخت کرده است و در قرآن می‌فرماید «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» اگر خدا رزق را برای بندگانش بسط می‌داد این‌ها همه طغیان می‌کردند. امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند «لَمَّا لَمَّ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ» مال ماده شهوات است؛ چون وقتی مال باشد می‌توانیم بقیه شهوات را بسط دهیم و این یعنی آلت قدرت و شهوت، ثروت است.

بنشینیم و در رابطه با انقلاب اسلامی حرف بزنیم یکی از مهم‌ترین جاهایی که باید نسبت خودمان را با آن روشن کنیم، همین جریان محافظه‌کاری است. به این معنی که ما به‌عنوان طرفداران جمهوری اسلامی و همچنین منتقدین به جمهوری اسلامی و معتقد به آسیب‌شناسی آن از منظر انقلاب اسلامی، باید نسبت خودمان را با یکسری دیگر از طرفداران جمهوری اسلامی مشخص کنیم؛ تا این را مشخص نکنیم نمی‌توانیم تبدیل به جریان اجتماعی شویم؛ یعنی تا موقعی که ما حرف جدی نزنیم و تمایزها و تفاوت‌ها و مرزها مشخص نشود کاری از پیش نخواهیم برد. به نظر من الآن در جایی هستیم که می‌توانیم این کار را انجام دهیم. چون امروز به رشد و بلوغی رسیدیم که بتوانیم از وضعیت و حرف‌های اولیه عبور کنیم و به تعبیری از مرحله سلبی بگذریم و به ایجاب برسیم. چون جریان عدالت‌خواهی با اعتراض به اشرافیت، فساد و اعتراض نسبت به بروز پدیده‌هایی مانند فقر

جمهوری اسلامی یک ساختار و اقتصاد بی‌دروپیکر داشته و ما به جای اصلاح آن، با توهمات ایدئولوژیک، آرزومندانه خواستیم بگوییم این گونه نیست و مسئولین ما پاک‌دست و خوب هستند، حالا کنارش چهار تافساد هم اتفاق می‌افتد طبیعی است و همه جا هست و خیلی چیز جدیدی نیست! این دست‌فرمان ۴۰ ساله ماست که وضعیت ما را به این‌جا رسانده است

بر این مبنا معتقدم که جمهوری اسلامی یک ساختار و اقتصاد بی‌دروپیکر داشته و ما به جای اصلاح آن فقط مدام گفتیم نه، این گونه نیست! یعنی با توهمات ایدئولوژیک، آرزومندانه و آرمان‌خواهانه خواستیم بگوییم این گونه نیست و مسئولین ما پاک‌دست و خوب هستند، حالا کنارش چهار تافساد هم اتفاق می‌افتد طبیعی است و همه‌جا هست و خیلی چیز جدیدی نیست! این دست‌فرمان ۴۰ ساله ماست که وضعیت ما را به اینجا رسانده است. در این وضعیت اصحاب قدرت برای ثروت رقابت می‌کنند و ما هم می‌گوییم انقلاب دارد مسیر خود را می‌رود!

آقای اشتری نظر شما درباره این محافظه‌کاری چیست؟

وحید اشتری: می‌خواهم از بحث‌های مبنایی و تاریخی آقای احمدی کمی فاصله بگیرم و مصداقی‌تر حرف بزنم؛ چون به نظرم در مورد محافظه‌کاری مصداقی حرف زدن، به‌خصوص الآن خیلی مهم است. از این منظر که انقلاب اسلامی در شرایطی قرار دارد که طبیعی نیست، یعنی وضعیتی که مجموعاً ما داریم در این سال‌ها تجربه می‌کنیم و احتمالاً در سال‌های آینده تجربه خواهیم داشت برای انقلاب ما طبیعی نیست. انقلاب اسلامی الآن اوضاعی دارد که مجموعاً تبیین شرایط و وضعیت آن مهم است؛ یعنی افراد و جریان‌ها و جناح‌ها باید این امکان را داشته باشند که تحلیلشان را از شرایط کلی کشور بگویند و راهکارهایشان را برای برون‌رفت از این وضعیت ارائه دهند. اگر این را بپذیریم، الآن همه باید حرف بزنند و باید مرزبندی‌ها و خط‌ها خیلی دقیق و روشن شود. بر این مبنا وقتی ما می‌خواهیم روی صندلی عدالت‌خواهی

و کارتن‌خواهی و کسانی که در سرما می‌میرند شکل گرفت، و شاید آن موقع مبنای گفتمانی و جریان فکری خاصی حول آن شکل نگرفته بود. البته الآن هم چنین جریانی به نحو دقیق و گسترده وجود ندارد و ما در حال بلوغ و مدام در حال پوست‌اندازی هستیم. ولیکن حرف‌ها در آن دوره اولیه خیلی کلی بود؛ می‌گفتند اشرافیت نباشد، مسئولین و کارگزاران این‌طور نباشند و بیشتر یک رویکرد سلبی وجود داشت و به تبع حرف زدن از عدالت و مطالبه عدالت‌خواهانه نوعی «سیاه‌نمایی» بود. زیرا جریان کلی حاکم، وضعیت را خیلی سفید ترسیم می‌کرد و قرارش این بود که بگوید این‌طور نیست و فقط چند نفر از سرما در زمستان مردند و برخی از مسئولان اشرافیت دارند که خیلی جدی نیست. اما الآن بعد از ۱۰، ۱۵ سال، ما به بسیاری از حرف‌های جدید و افق‌های معقول رسیده‌ایم، آسیب‌شناسی‌های دقیقی از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی داریم و چه‌بسا امروز در خیلی از حوزه‌ها به‌طور عمیق‌تری نگاه می‌کنیم و به عمق مسائل راه یافته‌ایم. مثلاً ما در گذشته در خیلی از حوزه‌ها خیلی فردی و شخصی ورود می‌کردیم یا نگاه می‌کردیم. یک موقعی ما وقتی به بی‌عدالتی در جمهوری اسلامی نظر داشتیم صرفاً نگاهمان به قوه قضائیه بود و از آن انتقاد می‌کردیم و حتی انتقاد ما خیلی فردی بود، مثلاً فکر می‌کردیم اگر مرحوم آقای هاشمی شاهرودی مثلاً کمی عملکرد درست‌تری داشتند و با مفاسد برخورد می‌شد، مشکل حل بود. یا مثلاً فکر می‌کردیم رئیس مجلس در برخورد با مفاسد کوتاهی می‌کند، یا مثلاً وقتی کارتن‌خواب‌ها را می‌دیدیم تصورمان این بود که باید به شهرداری اعتراض کنیم و بگوییم کمی هوای این مستضعفان، متکدیان و گرسنگانی که در خیابان مانده‌اند را داشته باشید تا از سرما یخ نزنند. اما امروز کلی حرف

هزار میلیاردی هستند و... وضعیت را نسبت به گذشته بسیار متفاوت کرده است. برای همین خیلی مهم است که اولاً مرز نگاه محافظه کار با نگاه عدالت خواهی مشخص شود و ثانیاً و به تبع آن مرز جریان عدالت خواه با بقیه جریان های منتقد و معترض هم بیرون بیاید که من معتقدم بعد از مرحله اول این دومی هم خود به خود درمی آید.

بدین ترتیب به نظرم باید دقیقاً تبیین شود که نگاه و رویکرد ما به نظام، سیستم و ساختارها دقیقاً چیست؟ چون از دل این بحث است که شما می توانید روشن کنید که قائل به نوعی از آسیب شناسی هستید که با آن می توانید بگویید این ساختارها و سوزها ما را به اهدافمان نمی رسانند. چون بعد از ۴۰ سال یکی از مهم ترین کار کردها و مأموریت های ما این است که ببینیم هر کدام از این ساختارها، کار کردها و آدمها چقدر ما را به اهداف خود رساندند و یا نرساندند و وقتی این را بیرون آوردیم نسبت به آسیب شناسی و جراحی این وضعیت کاملاً بی رحم باشیم. یعنی هر بخشی را که حس کردیم ما را به اهدافمان (اهداف انقلاب اسلامی) نرسانده، به اصلاحات اساسی در خصوص آنها فکر کنیم و دست به کار شویم.

افراد تقدس دارند. تقدس آدمها هم فقط این نیست که بعضاً فردی در رأس یک قوه تقدس داشته باشد، یعنی اینطور نیست که مثلاً بگویند آقای آملی لاریجانی را نباید نقد کنید، یا نباید قوه قضائیه را تضعیف کنید و... بلکه ساختارها و آدمها از پایین پایین تقدس دارند تا بالای بالا. مثلاً ما در بسیج بودیم به ما می گفتند وقتی شما به مسئول بسیج انتقاد یا اعتراض می کنید، چون مسئول بسیج منصوب حوزه است، حوزه منصوب رئیس ناحیه است، رئیس ناحیه منصوب رئیس سپاه منطقه است، او منصوب فرمانده سپاه و فرمانده سپاه هم منصوب آقا است و آقا هم منصوب امام زمان (عج) است، در واقع شما دارید با چند واسطه به امام زمان (عج) انتقاد و اعتراض می کنید. این مبنای محافظه کاری است؛ یعنی چون رویکرد محافظه کاری برای همه ارکانش تقدس قائل است، شما اگر به بخشدار شهرتان هم اعتراض کنید و بگویید او دارد ریخت و پاش می کند، یک ساختار محافظه کار می گوید این آدم منصوب جمهوری اسلامی است و اگر به این انتقاد کنیم ممکن است جمهوری اسلامی تضعیف شود. یعنی اگر شما یک جریان اجتماعی در یک روستا هم ایجاد کنید تا علیه بخشدار فاسدش اقدامات عدالت خواهانه انجام دهد،

در توسعه شهری، در مدل توزیع ثروت، در اداره شهر داریم و به دلیل همین رشد و بلوغی که به لحاظ فکری کرده ایم، یکی از الزاماتش این است که نسبت خود را با جریان های دیگر مشخص کنیم؛ این به نظر من مقدمه ورود به بحث محافظه کاری است.

اساساً ریشه عدالت خواهی در دل واپسی است؛ به این معنی که نگران و دلوایس باشید که سیستم دارد کارش را خوب انجام می دهد و یا دلوایس و نگران باشید که این سیستم با این دست فرمانی که می رود به مقصد و هدف می رسد، این مقدمه عدالت خواهی است و دقیقاً تمایز آن با محافظه کاری هم همینجا است. چون جریان محافظه کار مجموعاً اوضاع و عملکرد سیستم و ساختار را خوب می بیند، یا نهایتاً یکسری انتقادات جزئی دارد و یکسری ریخت و پاش ها و فسادها را که در برخی از مدیران بوده ذکر می کند، ولی مجموعاً می گوید داریم به سمت افق حرکت می کنیم و مشکل حادی وجود ندارد. این به نظر من مرز عدالت خواهی و محافظه کاری است و ما باید درباره این ها حرف های مصداقی و عینی بزنیم. و الا هرگونه حرف کلی درباره فضای محافظه کار یا انقلابی و عدالت خواهی بزنید همه خوششان می آید ولی کارکرد خاصی ندارد.

نگاه و ریشه عدالت خواهی و مرز آن با محافظه کاری اساساً نوعی «بی اعتمادی» است که البته نمی خواهیم به معنای بدی در نظر گرفته شود و شاید بهتر باشد به جای آن از «خوش بین نبودن» به کار کرد سیستم استفاده کنیم. در این وضعیت شما به کار کرد سیستم و به ساختاری که در حال پیش رفتن است و مسیری که دارد طی می شود خوش بین نیستید و دائماً دلوایس هستید



مثلاً فکر کنیم این قوه قضائیه و ساختاری که تاکنون ایجاد کردیم و کلاً هم دست مجتهدین بوده است و ما هیچ انتخاباتی هم در آن برگزار نکرده ایم و از این نظر دیگر نمی توانیم آن را توی سر مردم بزنیم و بگوییم خودتان رأی دادید و دذنتان نرم و چشمتان کور باید تحمل کنید! اگر این نیاز به اصلاح دارد باید اقدام کنیم و به این فکر نکنیم که چون کامل و پلمب شده آن را دادیم به دست مجتهدین و از خودشان افرادی منصوب می شوند، پس نباید دست به اصلاح آن بزنیم. یعنی اگر بر مبنای نرسیدن به آن اهداف در اینجا به نتیجه رسیدیم و فهمیدیم که وضعیت آن ناسامان است، باید دست به کار شویم و اتفاقاً در مسیر این اصلاح هم باید کاملاً بی رحم عمل کنید. یعنی باید بگوییم من می خواهم اصلاحات ساختاری کنم و مثلاً این نهاد حتی نتوانسته با فساد در خودش مقابله کند، پس چطور قرار است با فساد در کشور مقابله کند؟

یا مثلاً برای بازطراحی و بازسازی قوه قضائیه چطور باید عمل کنیم که مثلاً قوه مستقلاً داشته باشیم که ما را به اهداف انقلاب برساند؟! شاید نیاز باشد که اصلاً در بدویات و اولیات قانون اساسی تأمل کنیم؛ مثلاً به این فکر کنیم که آیا همچنان نیاز است حتماً یک

این می شود تضعیف جمهوری اسلامی. اندیشیدن به این خط و مرزهای دقیق بین محافظه کاری و عدالت خواهی بسیار مهم است. چون الآن در سطحی از اعتراضات اجتماعی فراگیر قرار گرفتیم که باید بتوانیم برای مسئله بی عدالتی، فساد و اشرافیت فکری اساسی کنیم. چون دیگر پرداختن به این بی عدالتی و فسادها و اشرافیت صرفاً دغدغه یک طیف خاصی نیست که مثلاً یک جریان یا یک چند نفر عدالت خواه بخواهند جلوی قوه قضائیه تجمع کنند و چیزی را مطالبه کنند، الان بخش زیادی از مردم تبدیل به مطالبه گر شده اند، حتی الآن وضع یاسی که فراگیر شده است و شرایط عجیب و غریبی را شکل داده نشان از همین گستردگی مسائل دارد. مثلاً وضعیت اشرافیت، نگاه مردم نسبت به حاکمیت، ریزش بدنه اجتماعی، این ها خیلی فراگیرتر از ۵ یا ۱۰ سال پیش شده است. اعتراضات یکی دو سال گذشته، وضعیت عمومی مردم، عدد و ارقامی که درباره فسادها و اختلاس ها منتشر می شود، ارقامی که گاه

با این مینا اگر بخواهم کمی این مرز را برجسته کنم باید بگویم که نگاه و ریشه عدالت خواهی و مرز آن با محافظه کاری اساساً نوعی «بی اعتمادی» است که البته نمی خواهیم به معنای بدی در نظر گرفته شود و شاید بهتر باشد به جای آن از «خوش بین نبودن» به کار کرد سیستم استفاده کنیم. در این وضعیت شما به کار کرد سیستم و به ساختاری که در حال پیش رفتن است و مسیری که دارد طی می شود خوش بین نیستید و دائماً دلوایس هستید. البته این دلوایسی خیلی در مذاکرات هسته ای و FATF خلاصه شد و معنای خاص و کلیشه ای پیدا کرد، ولی به نظر من مجموعاً عدالت خواهی یعنی دلوایسی؛ یعنی دلوایس این هستید که انقلاب با این دست فرمانی که می رود به اهداف و آرمان هایش نرسد! از اینجاست که مرزبندی ها با هم شروع می شود، مرزبندی هایی که در انتقاد از ساختارها اعمال می شود. در محافظه کاری یک تقدس وجود دارد و ساختارها و

مجتهد بالای سرش باشد. چون در این صورت به نظر می‌رسد که بعد از ۴۰ سال مهم‌ترین معضلی که داریم این بوده که می‌خواهیم یک مجتهد را در رأس قوه قضائیه بگذاریم و پیدا هم نمی‌کنیم، مجبوریم برویم از حوزه علمیه آدم‌هایی را بیآوریم که اصلاً هم کار قضایی نکردند، بعد تحول ساختاری هم نمی‌توانیم انجام دهیم و وضعیت قوه قضائیه هم که بنا بر فرضمان اصلاً خوب نیست. طبیعی هم هست، چون شما وقتی برای سازمان آتش‌نشانی هم نتوانید از خود آتش‌نشان‌ها یک نفر رئیس متخصص و کارآمدا را به عنوان رئیس بگذارید، باید بروید از بیرون یک نفر را بیآورید که ارتباطی با این ساختار ندارد و نمی‌تواند این سازمان را مدیریت کند، حالا تحول و موارد دیگر که بماند بعد شما می‌آید آسیب‌شناسی می‌کنید و می‌گویید شاید لزومی نداشته باشد مجتهد در رأس قوا بگذاریم، و شاید بهتر باشد که حقوقدان بگذاریم و هر وقت هم که نیاز به اجتهاد و فقه داشتیم یک شورای فقهی، یا مشاوران مجتهد منصوب می‌کنیم، مثل حوزه نمایندگی ولی فقیه که نیازهای فقهی و اجتهادی را برطرف می‌کنند.

به هر ترتیب حرفم این است که آن عدالت‌خواهی و اصلاحات ساختاری باید به گونه‌ای باشد که بتوانید بگویید بعد از ۴۰ سال که فهمیدیم قوه قضائیه بیشتر از اینکه مجتهد بخواهد، مدیری متخصص با نگاه عدالت‌خواهی می‌خواهد تا کار را مدیریت کند، اقدام به این اصلاح ساختاری کنیم، چون هیچ کدام از این‌ها هیچ تقدسی ندارند، یعنی شما باید به این مسئله برسید که ساختارهای جمهوری اسلامی، ساختارهای مقدسی نیستند. کما اینکه ما اول انقلاب، یک چیزی را تعیین کردیم به عنوان جمهوری اسلامی با انواع و اقسام نهادها که کارها را مدیریت کنند؛ شورای نگهبان و قوه قضائیه و... درست شد، حدود ۱۰ سال بعد آمدیم دیدیم که کلی از کار کردها و ساختارها تنش و چالش دارند و آمدیم آسیب‌شناسی کردیم و گفتیم مدل نخست‌وزیری حذف شود. یا مثلاً همین ارگان سپاه که الان داریم، قبلاً وزارتخانه بود که آمدیم گفتیم تبدیل به سازمان بشود. پس در خیلی از حوزه‌های دیگر هم جمهوری اسلامی می‌تواند خودش را بازنگری و بازسازی کند. مثلاً باید یکبار در سال ۷۸ و یکبار هم ده سال بعد از آن یعنی ۸۸ قانون اساسی‌اش را بازخوانی و بازنگری می‌کرد، که نکرد؛ الان داریم به ۹۸ می‌رسیم و می‌توان این کار را کرد. کما اینکه ما در سپاه هم به‌عنوان یکی از مقدس‌ترین نهادهای جمهوری اسلامی بازنگری کردیم، همین سپاه ما در آغاز ساختار انتخاباتی بوده و برای فرمانده سپاه انتخابات برگزار می‌شد، مثلاً آقای «بوشریف» که اولین فرمانده سپاه است از دل انتخابات بیرون آمده است. ممکن است برای مدیریت سپاه ۱۰۰ تا الگوی دیگر وجود داشته باشد و ما می‌توانیم الان آسیب‌شناسی کنیم و بگوییم که این مدل مدیریت سپاه درست است یا خیر؟ و اگر درست نبود بیاییم اصلاحات ساختاری انجام دهیم.

بنابراین در رویکرد عدالت‌خواهی اساساً هیچ حد و مرزی در آسیب‌شناسی از جمهوری اسلامی از ساختارها، نهادها و خود قانون اساسی وجود ندارد. ما برای بهتر شدن و رفتن به سمت شرایط مطلوب باید دست به این آسیب‌شناسی و اصلاحات ساختاری بزنیم. ولیکن در رویکرد محافظه‌کاری نسبت به این‌ها مرزبندی جدی دارد؛ یعنی نسبت به تک‌تک حرف‌هایی که شما می‌زنید شاخک‌هایشان تیز می‌شود و کلی حرف و

**وضعیت ما به گونه‌ای است که
منتشر کننده‌ی فیش‌های نجومی
بازخواست و محاکمه می‌شود نه
خود کسانی که دارای فیش‌های
نجومی هستند؛ کارمند گمرکی که
نمی‌خواهد اجازه کار غیر قانونی را
بدهد و می‌گوید کارت غیر قانونی
است بازخواست و اخراج می‌شود،
نه مسئولی که می‌خواسته کار
غیر قانونی انجام دهد! چرا؟
چون ما به این ساختار و این اوضاع
فکر نکرده بودیم و طرحی برای
دخالته مردم در جلوگیری از فساد
نداشته و نداریم**

تحلیل دارند و می‌گویند این‌ها مثلاً تضعیف جمهوری اسلامی و یا کاهش اختیارات ولی فقیه است و... می‌گویند این‌ها می‌خواهند این کارها را بکنند تا سپاه را فلان و بهمان کنند. یعنی کلی ان قلت می‌آورند. مثلاً همین حرفهایی که ما درباره قوه قضائیه گفتیم را اگر طرح کنید می‌گویند می‌خواهند با برداشتن مجتهد، نظام را غیراسلامی کنند. یعنی کلی سؤال و گارد و مانع در خصوص هر کدام دارند و این‌ها مرزهایی است که باید تبیین و روشن شود.

باید یکسری شاخص و فاکتور عینی را لحاظ کنیم و بگوییم که اگر شما عدالت‌خواه باشید، این فاکتورها را دارید، اگر محافظه‌کار باشید آنها را. حالا ممکن حدود و ثغور و طیف‌بندی داشته باشند داشته باشد، ولی می‌شود مشخص کرد و طبق آن آسیب‌شناسی کرد. ممکن است آسیب‌شناسی ما بچه‌های عدالت‌خواه از قانون اساسی جمهوری اسلامی ۱۰ مدل باشد ولی اگر آن شاخص‌ها مشخص شده باشد دیگر جزء بدیهیات است که فلان آسیب‌شناسی برای جریان عدالت‌خواهی است و مثلاً با آسیب‌شناسی جریان محافظه‌کاری کاملاً متمایز است.

**❖ قرارمان این است که در این میزگرد
بر مبنای همین شاخص‌های جریان
عدالت‌خواه به نقد محافظه‌کاری بپردازیم
و انتظار از این میزگرد هم همین است. اما
بگذارید به اتفاقی که امروز برای خود این
میزگرد افتاد اشاره کنم و بحث را به صورت
انضمامی پیش ببریم. امروز قرار بود در کنار
شما دو بزرگوار شخص سومی هم حضور
داشته باشد که متأسفانه به دلیل اینکه باید
به دادگاه می‌رفتند تا این لحظه نتوانستند
خودشان را به میزگرد برسانند. هر دوی
شما ایشان را می‌شناسید و من دوست دارم
مورد ایشان را به عنوان یک نمونه وسط
بکشیم و به بررسی محافظه‌کاری از این منظر
بپردازیم. آقای «محمدجواد معتمدی‌نژاد» بر
مبنای همان شاخص‌های عدالت‌خواهانه و
آموزه‌هایی که در دین به آنها تأکید شده با
یک رویکرد انقلابی اقدام به دفاع از حقوقی
می‌کنند که ضایع شده است. اما ساختار
موجود در کشور ما ایشان را بازداشت کرده
و برای اقدامشان در دفاع از حق مظلومان**

**به دادگاه می‌برد! چرا جمهوری اسلامی با
وجود این همه تأکیدی که حضرت امام (ره)
بر حفظ روحیه انقلابی در برخورد با مفاسد و
مقابله با تضییع حقوق مستضعفان کرده‌اند،
وقتی شخصی مانند محمدجواد معتمدی‌نژاد
دست به اقدام انقلابی و عدالت‌خواهانه
می‌زند، او را به دادگاه فرامی‌خواند؟ آیا این
همان روحیه محافظه‌کارانه نیست که در
عین شعار انقلابی دادن، صرفاً دارد وضعیت
موجود را همانگونه که هست حفظ می‌کند
و با کسانی که می‌خواهند در این وضعیت
گسست ایجاد کنند برخورد می‌کند؟**

احمدی: به نظر من بخش مهمی از این قضیه ریشه‌های روان‌شناختی دارد. شما وقتی وارد قدرت می‌شوید و یک ایدئولوژی را به عنوان خوانش رسمی از انقلاب ایجاد می‌کنید، می‌گویید انقلاب و انقلابی بودن آن چیزی است که من می‌گویم، آن چیزی که رسانه‌های رسمی مطرح می‌کنند. شما ببینید تأکیدات رسانه‌های رسمی سر چیست؟ معلوم است که همان ایدئولوژی رسمی چیست. وقتی رسانه‌ها، فضاها و تربیون‌های رسمی صرفاً نماینده‌های نهادهای حاکمیتی هستند، نه بلندگوهای عدالت و عدالت‌خواهی، وقتی تأکیداتشان اصلاً بر اعتراض مردم برای گرفتن حقوقشان نیست، معلوم است که این بحث‌ها در دایره گفتگمانی کنونی اصالت و ضرورت ندارد و طرحشان در تضاد با خوانش رسمی از انقلاب است.

من معتقدم متأسفانه ما فراموش کردیم که انقلاب در ذات خودش یک امر اجتماعی بوده است، نه یک امر ایدئولوژیک؛ یعنی انقلاب برای همه مردم بوده است، آن‌هم با یک هدف بسیار مشخص که همه مردم داشتند و همین الان هم دارند. به همین خاطر جامعه همواره می‌تواند جامعه انقلابی باشد، اگر که اجازه بدهیم مردم همواره به‌مثابه امر اجتماعی، دنبال عدالت باشند. این پیگیری عدالت و حقوق یک امر طبیعی هم است، چه کسی بدش می‌آید دنبال حقش یا دنبال تحقق عدالت باشد؟ به همین دلیل معتقدم علی‌رغم اینکه کسب منافع در وجود ما منشأ روانی دارد، گرایش به گرفتن حق هم منشأ روانی دارد. کما اینکه می‌بینید وقتی حقی از ما بیامال می‌شود، اعصاب‌مان خرد می‌شود؛ وقتی با تبعیض مواجه شویم عصبی می‌شویم و حتی اگر بتوانیم می‌خواهیم یقه طرف را بگیریم. بدین ترتیب انگیزه اجتماعی برای انقلابی ماندن جامعه، به‌واسطه خلقت و سرشتی که خداوند در ما ایجاد کرده، شکل می‌گیرد. ولی وقتی شما اجازه نمی‌دهید این امر به‌مثابه امر اجتماعی ادامه پیدا کند و آن را به‌مثابه یک امر سفارشی، فرمایشی و بسته‌بندی شده، رسمی‌اش می‌کنید، این مسئله تضادی بین حاکمیت و جامعه به وجود می‌آورد. وقتی می‌آید می‌گویید حاکمیت انقلاب یعنی چیزی که من تفسیرش می‌کنم و با تأکیدات و اولویت‌های من، وضعیت اینگونه می‌شود. مثلاً تأکید حاکمیت بر عدالت‌خواهی منحصر می‌شود در مقاومت و مبارزه با اسرائیل، ولی مردم در داخل می‌گویند این همه‌ی عدالت نیست، بلکه مطالبه ما از حقوقمان هم عدالت است، ولی متأسفانه این در گفتگان حاکمیت ضریب ندارد.

بنابراین متأسفانه ما یک اشتباه استراتژیک کردیم و تازه من این را خیلی خوش‌بینانه می‌گویم، چون



محافظه کاری انواع مختلف و سطوح متفاوتی دارد. یک نوع از محافظه کاری، متأسفانه محافظه کاری خود انقلابی‌ها و نهادهای حاکمیتی و انقلابی است و یک نوع محافظه کاری، محافظه کاری کارگزاران حاکمیتی است. کارگزاران حاکمیتی نمی‌خواهند کسی اعتراض کند و مانع جولان دادن آنها شود، یا آرامش ذهنی آنها را به هم بزند تا آن‌ها بتوانند به اهدافی که دارند، برسند. ولی محافظه کاری انقلابی متأسفانه با تغییر در اولویت‌ها، تأکیدات و ضرایب و خوانش‌های اشتباه از انقلابی‌گری اجازه نمی‌دهد که جامعه انقلابی بماند. گفتمان عدالت‌خواهی با هر دوی ناسازگار است؛ یعنی هم با نهادهایی که کارگزاران حاکمیتی در آن‌ها

بدیهات در یک جامعه عدالت‌محور این است که شما تأمین امنیت یک آدم افشاگر را فراهم نکنید؛ حتی به این معنی است که شما از یک آدم افشاگر فساد تقدیر کنید و به او جایزه بدهید و با این روش این فرهنگ عدالت‌خواهانه را در جامعه دامن بزنید

میدان را به دست دارند و اجازه نقد، پرسش و اعتراض نمی‌دهند، ناسازگاری دارد، و هم با آن محافظه کاری انقلابی که نهادهای انقلابی در آنها اجازه نمی‌دهند خوانشی غیر از خوانش خودشان مطرح شود.

من معتقدم دستگیری و بازداشت چهره‌هایی مانند «محمدجواد» و غیر محمدجوادها به خاطر این است که جامعه دارد عدالت‌خواهی خود را می‌کند و این خیلی هم طبیعی است و همانطور که گفتیم در سرشتش وجود دارد و باید هم عدالت‌خواهی کند. تازه یکجایایی مسئله عدالت و عدالت‌خواهی آنقدر مهم می‌شود که اجازه پیدا می‌کنیم که یک چیزهایی که در ظاهر امر، اخلاقی است، کنار گذاشته شود تا عدالت محقق شود. لذا می‌فرماید «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» یعنی اگر چه خدا دوست ندارد کسی صدایش را به زشتی بلند کند و فحش بدهد، اما وقتی به تو ظلم شد، اجازه این کار به تو داده می‌شود. مسئله عدالت این قدر مهم است و جامعه می‌تواند و باید انقلابی شود و بیاید اعتراض کند، چون اگر جامعه امکان اعتراض را نداشته باشد، از لحاظ روانی فرو می‌پاشد. اساساً امکان بروز اعتراض برای این است که جامعه از لحاظ روانی فرونیاشد و برود حقش را بگیرد.

پس مشکل این است که خوانش‌های ما تغییر کرده و ما اولویت‌ها و تأکیدات را تغییر داده‌ایم؛ داریم قدرت‌ورزی می‌کنیم و داریم انقلابی خوب و انقلابی بد درست می‌کنیم. می‌گوییم انقلابی خوب کسی است که با آن چیزی که من می‌گویم همراه باشد و انقلابی بد کسی است که با آن همراه نباشد. اینجاست که متوجه می‌شویم که متأسفانه پشت بسیاری از محافظه کاری‌ها همان قدرت‌ورزی و اقتدارگرایی وجود دارد.

***پس به هم‌بستگی محافظه کاری و اقتدارگرایی قائل هستید؟**

معتقدم حتی امروز مهم‌تر از محافظه کاری، آسیب جدی‌ای که در جامعه ما وجود دارد، اقتدارگرایی است.

عدالت‌خواه دوباره ظهور و بروز پیدا کنند و راه رشد را طی کند.

***آقای اشتری، چرا محمدجواد معتمدی نژاد به عنوان یک چهره مومن انقلابی که برای احقاق حقوق کارگران و مستضعفان که به قول امام راحل صاحبان اصلی انقلاب هستند، اعتراض می‌کند، در جمهوری اسلامی دستگیر می‌شود؟**

اشتری: بعد از انقلاب آمریکا در ۱۷۷۶، مجموعه قوانینی موسوم به «قانون سوت‌زنی» تنظیم می‌شود تا این امکان فراهم شود که مردم درباره فساد موضع بگیرند و بتوانند فسادها را افشا کنند. بعد طی چندین و چند سال، این مجموعه قوانین صد بار تکمیل می‌شود تا به جایی می‌رسد که مردم به راحتی می‌توانند با فساد در جامعه‌شان مقابله کنند. نکته اینجاست که آن قدر این قوانین تکمیل شده و برای افشاگری و مبارزه با فساد، رویکرد حمایتی دارد که حتی اگر شما در یک باند فساد باشید، برای شما می‌صرفد که از باند فساد بیرون بیایید و آن باند را به حاکمیت لو بدهید. یعنی حاکمیت پاداش و جایزه‌ای به شما می‌دهد که از میزان مبلغی که قرار بوده در آن باند فساد گیرتان بیاید، به مراتب بیشتر است، چه بسا بسیاری از مفسدان هزینه-فایده می‌کنند و می‌گویند اگر در باند بمانم سهمم چقدر است و اگر بروم باند را گزارش بدهم چقدر است؟! از طرف دیگر در ساختار جامعه این امکان وجود دارد که تمام مردم اگر اسناد فساد از یک مقام مسئول به دستشان رسید، بتوانند به عنوان مدعی‌العموم از آن مقام شکایت کنند و او را به دادگاه بکشانند؛ حتی اگر آن فساد هیچ ربطی به او نداشته باشد؛ مثلاً من یک دانشجوی هستم و از فساد یک مسئولی در شهر اسنادی به دستم می‌رسد و متوجه آن فساد می‌شوم، به راحتی می‌توانم به عنوان مدعی‌العموم از آن مسئول شکایت کنم و او را به دادگاه بکشانم. همه مردم در هر مقام و موقعیتی می‌توانند به عنوان دادستان و مدعی‌العموم بروند از افراد فاسد شکایت کنند.

این ساختاری است که از حدود ۳۰۰ سال پیش در

اقتدارگرایی نمی‌خواهد اقتدارش را از بین ببرد لذا اولاً باید از گفتمان رسمی محافظت شود و ثانیاً ساختار موجود قدرت هم برای کارگزاران حکومتی محفوظ بماند. چون در این ساختار رسمی، همان کارگزاران حکومتی خیلی راحت با یک جمهوری توده‌ای رأی خود را می‌آورند. ولی اگر جمهوری، واقعاً جمهوری باشد، و قرار باشد مردم در آن عاقل شوند و پرسش و اعتراض کنند، دیگر نمی‌شود با یک هفته دادار دودور رأی آورد؛ یعنی رأی آوردن در این جامعه سخت می‌شود، چون این جامعه پرسشگر، مطالبه‌گر، منتقد و اهل اعتراض است. این جامعه می‌گوید «سپورت» و «سلب‌یتی» و «موسیقی فلان» و... می‌خواهم چه کار؟! دنبال اصل‌ها است، نه دنبال امور فرعی و نمایشی.

ولی با یک جمهوری توده‌ای آن کارگزاران اقتدارگرا می‌خواهند و می‌توانند ساختار موجود و کنونی قدرت را حفظ کنند و رأی آوردن در آن هم خیلی راحت است. یک شخص می‌تواند به‌مثابه اپوزسیون جریان اپوزسیون برای خودش رأی بیاورد و متأسفانه اقتدارگرایی اپوزسیون و اپوزسیون اجازه رشد عدالت‌خواهی را به جامعه نمی‌دهد. اینجاست که معتقدم دستگیری امثال محمدجواد، اتفاقی‌نمادین در دل چنین جامعه‌ای است. باید هم این اتفاق‌ها بیفتد تا این فربه‌ها شکسته شود و جامعه عدالت‌خواه شود.

پس باز تأکید می‌کنیم که ما آمدیم انقلاب را با خوانش‌های متأسفانه اشتباهی رسمی کردیم و اتفاقاً فقهای ما هم در این امر دخیل بودند. نقد دیگری که باید به محافظه کاری بکنیم این است که یک محافظه کاری بسیار غلیظ و عمیق در حوزه‌های ما شکل گرفته که سنت‌های فقهاتی را به‌مثابه امر مقدس رسمیت داد و اجازه نقد و پرسش در مورد آن‌ها را گرفت. در این شرایط وقتی جامعه می‌خواهد در مورد مسئله‌ای نقد و پرسش کند، مثلاً در مورد بسیاری از مسائل نوظهور اجتماعی، آن محافظه کاری حوزوی ما اجازه نمی‌دهد که دیالوگ و دیالکتیک اجتماعی شکل بگیرد. این در حالی است که انقلاب اسلامی ماحصل یک دیالکتیک اجتماعی بود، نه ایدئولوژیک. یعنی مردم با همان فطرت عدالت‌خواهشان آمدند و در نهایت انقلاب کردند، و ما هم باید اجازه بدهیم آن فطرت

ایالات متحده شکل گرفته و به مرور تکمیل شده است، حالا شما این را مقایسه کنید با وضعیتی که ما داشتیم و داریم. بعد از انقلاب اسلامی، تلقی ما این بود که اگر یک مجتهد نورانی را که نماز شب می‌خواند بالاسر یک ارگان یا نهادی بگذاریم، خودبه‌خود فقه و اسلام در آن نهاد سرریز می‌کند و احکام اسلامی در آنجا جاری و ساری می‌شود! امروز می‌بینیم که این سازوکارها به یک انسدادی رسیده است. چون فقط معتمدی‌نژاد تنها که نیست، «باشار سلطانی» را داشته‌ایم، «منصور نظری» و... را هم دیده‌ایم. عده‌ای از مردم می‌خواهند با فساد مقابله کنند، هیچ عنادی هم با نظام و دولت و حکومت ندارند، باید چه کار کنند؟ اگر به خود دادستان و قوه قضائیه ارجاع دهید می‌شود مثل الگوی منصور نظری؛ در این الگو شما نمی‌خواهید رسانه‌ای کنید و مقابله با فساد را با رسانه پیش ببرید؛ به خود دادستان شهر و مرجع رسیدگی که دادگستری است رجوع می‌کنید، بعد می‌بینید که دادستان یا هر مرجع دیگری، با همان باند فساد مرتبط است و خود منصور نظری را می‌گیرند و زندانی می‌کنند و می‌گویند به شما چه ربطی دارد که اسناد و مدارک جمع کردید؟! اگر بخواهید بروید رسانه‌ای کنید و از الگوی رسانه‌ای جلو ببرید، می‌شود باشار سلطانی که می‌گویند اسناد محرمانه را افشا کردید و دوباره زندانی‌تان می‌کنند. اگر

احمدی: آن مقطعی که در انتهای عمر حضرت امام (ره) هم دست به بازنگری قانون اساسی زدیم، بدترش کردیم. یعنی در آن مقطع می‌آئیم قانون اساسی را متمرکزتر می‌کنیم، نهادهای حاکمیتی را باز هم مبتنی بر سلسله مراتب بالا به پایین اداره می‌کنیم و...!

بخواهید بروید با الگوی جنبش دانشجویی پیش بروید و پیگیری و مطالبه دانشجویی کنید که با رسانه‌ای کردن اسناد و افشا و رجوع به دادستان و... کاری ندارد، بلکه می‌خواهد برود ببیند درد مردم چه هست و به آن رسیدگی کند و از ظرفیت دانشجویی استفاده کند، می‌شود وضعیت محمدجواد معتمدی‌نژاد و دوباره شما را می‌گیرند و دادگاهی می‌کنند و... به همین دلیل شما یک انسدادی در ساختار می‌بینید که طبق آن مردم اصلاً نمی‌توانند به فساد اعتراض کنند و آن را پیگیری کنند. در حالی که این کف کف عدالت‌خواهی است که مردم بتوانند به فساد اعتراض کنند. این حداقلی‌ترین سطح جمهوریت و نقش داشتن مردم در حوزه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کشور است. وضعیت ما به گونه‌ای است که منتشرکننده‌ی فیش‌های نجومی بازخواست و محاکمه می‌شود نه خود کسانی که دارای فیش‌های نجومی هستند؛ کارمند گمرکی که نمی‌خواهد اجازه کار غیرقانونی را بدهد و می‌گوید کارت غیرقانونی است بازخواست و اخراج می‌شود، نه مسئولی که می‌خواسته کار غیرقانونی انجام دهد! چرا؟ چون ما به این ساختار و این اوضاع فکر نکرده بودیم و طرحی برای دخالت مردم در جلوگیری از فساد نداشته و نداریم. شاید امثال معتمدی‌نژاد، باشار سلطانی، منصور نظری و... کسانی هستند که در این شرایط که هیچ ساز و کاری برای

مقابله عمومی با فساد طراحی نشده، اقدام به مقابله با فساد کرده‌اند.

***اینکه بگوییم ما فکر نکرده بودیم ساختاری طراحی کنیم، یک مسئله است، ولی اینکه بگوییم ساختاری وجود دارد یا حتی طراحی شده که صدای کسانی که نسبت به فساد اعتراض می‌کنند شنیده نشود یا مانع فسادستیزی عمومی شود یک مسئله دیگر است. احساس عمومی و ذهنیت بخش زیادی از مردم این است که ساختار طوری طراحی شده که فاسدان به راحتی بتوانند به کارشان برسند و مردم هم نتوانند با آنها مقابله کنند. اگر وجه دوم درست باشد شاید ارتباط این موضوع با محافظه‌کاری تا حد زیادی روشن شود. شما در این باره چه فکر می‌کنید؟**

اشتری: من چنین تلقی‌ای ندارم. البته می‌پذیرم که ممکن است در قالب یک پروسه بسط پیدا کرده باشد و در نهایت به محدود کردن کنشگری و مطالبه مردم منجر شده باشد؛ ولی به طور کلی معتقدم چون ما تجربه حکومت‌داری نداشتیم، ساختاری که تعریف و طراحی کردیم، ساختاری نیست که مردم بتوانند در آن نقش‌آفرینی جدی در حوزه‌های مختلف داشته باشند. بگذریم از یکسری بسترها و زیرساخت‌هایی مثل بسیج و جهاد سازندگی که حضرت امام (ره) در اوایل انقلاب ایجاد کردند و این‌ها ظرفیت‌های نقش‌آفرینی عمومی مردم بود اما در مسیر طی شده تا امروز تغییر هویت دادند که کیفیت این تغییرات هم خودش بحث مفصلی است.

فقط تا همین مقدار بگوییم که به نظر من در اوایل انقلاب دعوی امام (ره) با لیبرال‌ها و بقیه، بر سر همین نقش‌آفرینی مردم بوده است؛ یعنی مبنای اندیشه امام (ره) این است که همه‌چیز را باید مردمی کنیم و به مردم بسپاریم؛ جنگ، بسیج، جهاد سازندگی و... همه الگوهایی است که مدام می‌خواهد برای مردم نقش تعریف کند. در کنار این، خوانش رسمی آقایان بازارگان، بنی‌صدر و... است که کاملاً خوانش حکومتی و رسمی دارند. بنی‌صدر می‌گوید جنگ را نمی‌شود این‌قدر بلبشو اداره کرد، ما یک ارتش داریم ارتش باید در جنگ باشد و بحث سپاه و بسیج مردمی بخشی از اختلافات اول انقلاب است که دعوا در آن بر سر همین نقش‌آفرینی مردم بوده است. ولی بعد در پروسه‌های مختلف، ما مدام مردم را در حوزه‌های مختلف محدود کردیم، چون کم‌کم یک بی‌اعتمادی به وجود آمد که طبق آن گفته می‌شد که اگر کار را دست مردم بدهیم نکند فلان و بهمان بشود! تمام پروسه‌های انتخابات، سیکل شورای نگهبان، پروسه تبلیغات در انتخابات مدام منجر به بسته‌تر شدن حوزه نقش‌آفرینی مردم شد. به هر ترتیب حرفم این بود که از ابتدای انقلاب در ساختار رسمی حقوقی ما می‌گفتند این شاه در مملکت دارد چه کار می‌کند؟ همین که نهج‌البلاغه را بگیرد و در کشور پیاده کنید عدالت محقق می‌شود. درست است که از دل نهج‌البلاغه کلی تئوری بیرون می‌آید، ولی فهم ساده‌ما از حکومت‌داری در حدی بود که فکر می‌کردیم اگر یک مجتهد را یکجا بگذاریم عدالت محقق می‌شود؛ ولیکن امروز با تجربیات کشورهای

مانند آمریکا بعد از استقلال آن، شواهد و قرائن را که می‌بینیم متوجه می‌شویم که ذهن پیشرفته‌تری نسبت به فساد باید وجود داشته باشد و زیرساخت‌های متعددی باید فراهم شود.

احمدی: چون در آمریکا، تجربه انگلستان و دعوای موجود در اروپا وجود داشت و این تجربیات به آمریکا آمد و مدل جدید شکل گرفت.

اشتری: بله شاید این‌طوری بوده است. البته نمی‌خواهم بگویم که آمریکا در همه زیرساخت‌ها و ساختارها از ما جلوتر بودند. مثلاً همین الگوی بسیج و یا جهاد سازندگی که امام ایجاد کردند خیلی الگوهای مترقی بوده است. نمی‌خواهم جوری حرف بزنم که بعداً بگویند در این گفت‌وگو، گفته شد که انقلاب اسلامی از آمریکا هم عقب‌تر بوده است؛ حرفم اصلاً این نیست، ولی این یک مسئله مشخص است که مثلاً ما در زیرساخت‌های مبارزه با فساد خیلی عقب هستیم. ما اصلاً ساختار حمایت از مبارزه با فساد نداریم. حتی بدیهی‌ترین اتفاقات هم در این خصوص در کشور ما نمی‌افتد، چیزهایی که ۳۰۰، ۴۰۰ سال پیش در اروپا تعریف شده بود و یک کانال امنیتی ایجاد می‌کرد که مردم خیالشان راحت شود که اگر فساد

اشتری: لازمه مقابله با این سرمایه‌داری افسارگسیخته‌ای که در کشور پیاده می‌کنند همین محاکمه، زندان، برخورد و شلاق است و این از یک جهت واقعا افتخار است. این به نظر من جزء بدیهیات ماجراست.

را گزارش کردند، لااقل خودشان بلایی سرشان نمی‌آید و گیر نمی‌افتند.

ما هم قطعاً می‌توانیم این کانال امنیتی را ایجاد کنیم که مثلاً صاحب رسانه‌ها بتوانند این مسائل را پیگیری کنند. مثلاً اگر سندی به دست شما رسید، بتوانید آن را به مقامی برسانید یا منتشر کنید و آن کانال، کانال امنی باشد که خود رسانه تعطیل نشود یا اگر شخص بود خودش دستگیر نشود. ما این بدیهیات را هم در کشورمان نداریم؛ یعنی هر کسی اگر فیش حقوقی مافوقشان را که قانونی نبود، منتشر کرد، با آن مافوق که ۵۰، ۶۰ میلیون حقوق می‌گرفته برخورد نشد، بلکه با کارمندان زیر دست که فیش حقوقی مافوق خود را منتشر کرده بود، برخورد شد. مثلاً در همین ماجرای کمپین افشای فیش‌های حقوق نجومی، با همه این پایینی‌ها برخورد شد. این مشخص است ما زیرساختی برای مطالبه کردن حق و مقابله با فساد نداریم و این ما را به سمت انفجار می‌برد. الان شاید یک آتش‌فشان خاموش باشد، ولی این روند، آتش‌فشان را به مرحله انفجار و فوران می‌رساند.

وقتی مردم، کارگران، کارگر معدن و... حس کند حتی نمی‌تواند در مورد ۶ ماه حقوق معوقه‌اش اعتراض کند و حرف بزند، در حالی که عده‌ای حقوق‌های نجومی می‌گیرند و شما نمی‌توانید حرف بزنید، این جامعه را به مرحله انفجار و فوران هیجانی می‌رساند. الان این ۴۰، ۵۰ کارگری که اخیر در اهواز اعتراض کردند و... وقتی بلد شدند برای حقوقشان اعتراض کردند، یک مستند

برایشان می‌سازیم و می‌گوییم این‌ها همه عوامل بیگانگان هستند و فلان! یعنی این‌ها همه کارگر معدن و دیگران همه عوامل بیگانه هستند؟! شما ببینید چند نفر از کارگران معترض به چندیدن ماه حقوق معوقه و به مدل خصوصی‌سازی و مسائل دیگر اعتراض در این چند ماه اخیر بازداشت شدند. لذا می‌خواهم بگویم این مدل و الگو به شدت باید خود را آسیب‌شناسی کند و اتفاقاً از ظرفیت معتمدی‌نژادها و... استفاده کند تا یک اصلاح ساختاری و اساسی صورت بگیرد.

***از این مسائل به عنوان بدیهیات یاد کردید؛ مسئله همین است که از نظر سیاست‌گذاران و جریان حاکم این مسئله اصلاً جزو بدیهیات نیست و اتفاقاً همین است که ما را با نوعی روند محافظه‌کار در دل این جریان پیوند می‌زند!**

اشتری: بدیهیات در یک جامعه عدالت‌محور این است که شما تأمین امنیت یک آدم افشاگر را فراهم نکنید؛ حتی به این معنی است که شما از یک آدم افشاگر فساد تقدیر کنید و به او جایزه بدهید و با این روش این فرهنگ عدالت‌خواهانه را در جامعه دامن بزنید. این مدل عدالت‌خواهی را که دوستان نقد می‌کنند و می‌گویند «عدالت‌خواهی اینستاگرامی» و فلان، یک بخشش به خاطر همان آتش‌فشان‌هایی است که دارد از یکسری درزها بیرون می‌زند؛ یعنی برای مردم دیگر راهی برای مقابله فساد باقی نمانده است، جز اینکه هر چه دیدند برون در کانال تلگرامشان یا در اینستاگرام بگذارند. هیچ ساختار و زیرساختی برای پیگیری و ارائه راهکار قانونی وجود ندارد و چون هیچ کدام از این‌ها وجود ندارد، این‌ها ناچار هستند از این مدل‌ها استفاده کنند. ما در این زمینه‌ها پارادوکس‌هایی داشتیم؛ یعنی مثلاً آقایان فکر نمی‌کردند که انقلابیون و حزب‌اللهی‌ها این قدر عمیق باشند و به این مسائل ورود کنند. البته شاید نظر شما هم درست باشد که نگاه‌های امنیتی را دخیل می‌کنند تا مانع شوند. ولی آنچه که من به آن معتقدم این است که این ساختار چیز مقدسی ندارد و همه آن قابل آسیب‌شناسی و بازخوانی و تغییر است. فکر نمی‌کنیم این منطقی و معقول باشد که مثلاً در یک شهر وقتی یک دادستان قرار است مدعی‌العموم باشد، خودش از طرف یک مقام حکومتی منصوب شود؛ یعنی وقتی رئیس قوه قضائیه خودش مثلاً دادستان تهران را منصوب می‌کند و در واقع یک نهاد حکومتی، آمده یک فرد حکومتی را منصوب کرده، او بطور می‌تواند نماینده مدعی‌العموم باشد؟ این می‌شود که دادستان هر جا به‌عنوان و کیل حکومت، صاحب‌منصب و مقام، ورود کرده است برای این است که یک کارگری را شلاق بزند، یک خبرنگاری را زندان بفرستد و یا یک فعال دانشجویی را محکوم کند! در این شرایط مدعی‌العموم مدعی‌الخصوص و مدعی حکومت است و این ساختاری است که مشخص است پارادوکس دارد و باید اصلاح شود. این یک چیز بدیهی است.

به خاطر همین است که وقتی یک دادستان در قزوین می‌آید جلوی گران‌شدن عوارض اتوبان زنجان - قزوین را می‌گیرد و می‌گوید این‌ها حق ندارند عوارضی بگیرند، تا وضعیت اتوبان را اصلاح نکنند، شما می‌بینید این خیر در تمام رسانه‌ها و تلویزیون تبدیل به یک بمب خبری می‌شود و همه می‌گویند این

پیگیر حقوق مردم است! یعنی این قدر یک دادستان که حامی حقوق مردم باشد، استثنا است، باعث به یک بمب خبری می‌شود. حالا این موضوع را هم بروید داخلش و دربیابید که موضوعش چی بوده، خودش مفصل است و به آن کاری ندارم. ولی این نوع از مدعی‌العموم آنقدر استثنا شده است که بعد از ۴۰ سال از انقلاب وقتی یک نفر می‌شود مدعی‌العموم و جلوی یک عوارضی را می‌گیرد، ما آن را در بوق و کرنا می‌کنیم و در اخبار ۲۰:۳۰ اعلام می‌کنیم و کلی ذوق می‌کنیم.

من معتقدم در این وضعیت باید ساختارها را شخم بزنیم و در اینجا دیگر جای رودبایستی، دفاع و گفتن اینکه با اینها نظام تضعیف می‌شود و... نیست. یعنی نباید در این زمینه با جریان محافظه‌کار تعارف داشته باشیم. مثلاً در این وضعیت از این حرف‌ها زیاد زده می‌شود که وضعیت این‌طور که شما می‌گویید نیست و مثلاً ساختار رسانه‌ای غلط بوده و این‌طور دیده شده، یا اینکه گفته می‌شود کارهای خوب زیاد است ولی شما نمی‌بینید و... همه این‌ها ادبیات محافظه‌کاری است؛ محافظه‌کاری که دارد توجیه می‌کند و اجازه آسیب‌شناسی اساسی و ساختاری را نمی‌دهد.

***آقای احمدی، تفسیر شما بیشتر مبتنی بود بر نقد سوژه و انسان خودبنیادی که به تعبیری که شما از قرآن وام گرفتید سوژه طغیانگر. البته شما به بحث‌های ساختاری ایدئولوژیک هم اشاره داشتید و نقدتان را به این ساختار مطرح کردید، اما در اینجا ما یلم نظر شما را درباره ساختاری که بیشتر مد نظر آقای اشتری بود بدانم.**

مجتبی احمدی: معتقدم جدای از آن عقب‌ماندگی عقل عملی ما در طرح‌ریزی و ساختن ساختار به دلیل آنکه ما تجربه حکمرانی نداشتیم، اتفاقاً آن مقطعی که در انتهای عمر حضرت امام (ره) هم دست به بازنگری قانون اساسی زدیم، بدترش کردیم. یعنی در آن مقطع می‌آئیم قانون اساسی را متمرکزتر می‌کنیم، نهادهای حاکمیتی را باز هم مبتنی بر سلسله‌مراتب بالا به پایین اداره می‌کنیم و...! چرا این اتفاق می‌افتد؟ چون در دهه ۶۰ ما وارد رقابت‌های ایدئولوژیک مبتدلی شدیم؛ یعنی متأسفانه در دهه ۶۰ ما با انباشت رقابت‌های ایدئولوژیک در تاریخ معاصرمان مواجه هستیم. در مشروطه هم موفق نشدیم نهادسازی خوبی انجام دهیم و علی‌رغم اینکه قانون خوبی را تحت عنوان قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نوشتیم اما نهادسازی مناسبی انجام نشد. اگر آن قانون از دوره مشروطه اجرا می‌شد، عملاً

متأسفانه ما فراموش کردیم که انقلاب در ذات خودش یک امر اجتماعی بوده است، نه یک امر ایدئولوژیک؛ یعنی انقلاب برای همه مردم بوده است، آن هم با یک هدف بسیار مشخص که همه مردم داشتند و همین الآن هم دارند. به همین خاطر جامعه همواره می‌تواند جامعه انقلابی باشد، اگر که اجازه بدهیم مردم همواره به‌مثابه امر اجتماعی، دنبال عدالت باشند

ما چیزی به نام حکومت محلی می‌داشتیم؛ یعنی این قدر تمرکزگرایی وحشتناک که در سیستم حکومتی ما از آن دوره تا امروز وجود داشته، اتفاق نمی‌افتاد. ولی چرا از مشروطه هم نتوانستیم این نهادسازی را انجام دهیم؟ چون همان موقع هم وارد دعواهای ایدئولوژیک شدیم. سید عبدالله بهبهانی را اجتماع‌یون و عامیون ترور کردند. یکی گفت مشروطه، مشروع است آن یکی گفت مشروع نیست، دیگری یک حرف ایدئولوژیک دیگر زد و... این دعواهای ایدئولوژیک بخشی از اتفاقات نامیون معاصر ما بوده که هنوز هم حل نشده است. این فضای ایدئولوژیک در دهه ۶۰ هم چون حل نشد و اتفاقاً آئین قانون اساسی را طوری بازنگری کردیم که در آن رقابت به نحو ایدئولوژیک یک جریان توفیق حاصل کند و مثلاً اثبات کنیم که آنچه ما گفتیم می‌شود و ما می‌توانیم آن را اجرایی کنیم، نه اینکه بخواهیم آنچه جامعه می‌خواهد بشود، بلکه آنچه این ایدئولوژی می‌خواهد می‌شود.

اینجاست که ساختارها را به نفع قرائت و ایدئولوژی رسمی فریه‌تر کردیم و انگاره‌های تحت عنوان «حفظ نظام» ساختیم؛ معنای آن این بود که چون نظام ما، ایدئولوژی رقیب دارد، ما باید این نظام و ایدئولوژی خاص آن را حفظ کنیم. لذا تمام کنش‌ها و خوانش‌هایی که در تضاد با خوانش رسمی است، کنش‌ها و خوانش‌هایی است که در جهت حفظ نظام نیست و باید طرد یا سرکوب شود.

بدین ترتیب این اتفاق تلخ تاریخی رخ داد و باعث شد ما تفسیر و انگاره غلطی از «حفظ نظام از اوجب واجبات است» را به خوانش رسمی تبدیل کنیم. این خوانش بسیار غلطی بود که از فرمایش امام انجام شد و حالا بگذریم که خود این جمله با این فرمت، اساساً در صحبت‌های امام موجود نیست، البته مضمونش وجود دارد، ولی این فرم بیانی از امام نیست. این خوانش غلط با آن فرهنگ اقتدارگرایی که از دهه ۶۰ باقی مانده بود و آن سرخوردگی تاریخی که اسلام‌گرایان در طول مدت زمان درازی داشته‌اند، ما را با یک وضعیت محافظه‌کاری پیچیده مواجه کرده است. در این بین یک عده هم بسیار زرنگ بودند و آمدند خودشان را اپوزیسیون جا زدند که حالا مثلاً قرار است در مقابل پوزیسیون قرار بگیرند و با این نقابها در ساختار فشل قدرت در کشور ما کاری کردند که همواره خودشان رأی بیاورند. اتفاقاً آن‌ها هم از این ساختار کاملاً راضی هستند و آن را حفظ می‌کنند و اجازه ترمیم ساختاری نمی‌دهند.

بنابراین علی‌رغم اینکه آقا اشتری می‌گویند ما عقب‌ماندگی داشتیم و باید ساختارهایمان را به چالش بکشیم، و این کاملاً درست است، اما من معتقدم ریشه‌های این امر در انگاره‌های ذهنی است؛ تا آن انگاره‌های ذهنی اصلاح نشود و اصلاح فکر دینی و فکری که به اسم انقلاب اسلامی وجود دارد، صورت نگیرد، امکان تحقق حرف‌های روبه‌جلوی ما برای انجام تحولات ساختاری خیلی کم است. یعنی ما باید خیلی هزینه بدهیم تا بتوانیم دو قدم جلو برویم؛ چون ایدئولوژی دائماً این گونه تفسیرتان می‌کند و این اجازه را به شما نمی‌دهد؛ عدالت‌خواهی می‌کنید روی شما برچسب عدالت‌خواهی فانتزی می‌زند و شما را در جهت مقاصد استکبار جهانی جا می‌زند! یعنی آن ایدئولوژی به راحتی می‌تواند با سرمایه اجتماعی که دارد، مانع پیشرفت شما در حوزه تحولات ساختاری شود، یا اگر هم اجازه را به شما بدهد، طوری برنامه‌ریزی کند که

خودش مدیریتتان کند و از این طریق باز هم اجازه ندهد که ساختار قدرت خیلی باز شود. اینجاست که من معتقدم ما باید آن پیشنه‌های ذهنی و نظری را که ایجاد شده است و با آن چنین رفتارهای محافظه کارانه‌ای توجیه می‌شود، آن‌ها را به چالش بکشیم. بدون به چالش کشیدن آن پیشنه‌های نظری که هم در درون حوزه‌های ماست و هم درون خوانش رسمی موجود است کاری از پیش نمی‌رود. الان در مورد انگاره‌های مثل «پشتیبان ولایت فقیه» تا به مملکت شما آسیب نرسد»، حضرت امام (ره) خودشان را در جایگاه حفاظت از حقوق مردم می‌دیدند که این حرف را می‌زدند، ولی این قدر آن خوانش غلط را فریب داده‌اند که ما را به مقوله «ذوب در ولایت» رساندند و حالا اگر مخالف «ذوب در ولایت» هم باشید، می‌شوید «ضدانقلاب» یا «ضد ولایت فقیه»! یعنی این قدر دایره آن اقتدارگرایی و محافظه کاری را فریب کرده و بسطش داده‌اند که اگر با کوچک‌ترین اجزاء

حاکمیتی رسیدیم و به وضعیتی رسیدیم که سهم همه را بدهیم تا در قدرت باشند و چیزی به نام اپوزیسیون عملاً شکل نگیرد و اگر هم بخواهد بگیرد صرفاً در حد رقابت‌های سیاسی و جناحی باشد که بتوانند شور اجتماعی ایجاد کنند و یک حضور حداکثری در انتخابات داشته باشیم و نشان دهیم که مردم دارند به نظام رأی می‌دهند. بنابراین من معتقدم این فضاهای شدیداً مبتذل که درست شده، پیشنه‌های ذهنی و نظری دارد و باید این پیشنه‌ها به چالش کشیده شود. این حرف‌های آقای اشتری خیلی خوب و متین و درست است و من هم معتقدم که باید قانون انتخابات عوض شود، چون این «قانون انتخابات اکثریتی»، اصلاً امکان تحقق عدالت را فراهم نمی‌کند و ما باید به سمت «قانون انتخابات تناسبی» برویم. همچنین ما باید به سمت این برویم که امکان بدهیم اقلیت‌های کوچک ما در قدرت حضور داشته باشند تا آن دیالکتیک و نظارت اجتماعی در قدرت ایجاد شود. حتماً باید قانون

نمی‌رسیم، خودش ممکن است به یک انسداد و یأس منجر شود و اساساً انسداد و ناامیدی ایجاد کند. شکی نیست که خیلی از حوزه‌های و ساختارها رگ و ریشه اندیشه‌ای دارند، ولی باید ببینیم اصلاحات در این حوزه‌ها چطوری اتفاق می‌افتد؟ خیلی از آن‌ها با ایجاد یک گفتمان عمومی و عمومی شدن مطالبه‌گری‌ها اتفاق می‌افتد یا لاقطل زمینه آن باز می‌شود. اگر شما بگویید من تا انگاره‌های تاریخی و ذهنی حوزه‌های علمیه و فقه سنتی را اصلاح نکنم، این‌ها درست نمی‌شود، من می‌گویم خیلی از این تحولات در تاریخ ما با تغییرات انگاره‌های ذهنی صورت گرفته است، بلکه یکسری تحولات تاریخی بوده است. اگر ما بخواهیم همه چیز را به حوزه اندیشه شیفته بدهیم و بگوییم تا حوزه اندیشه اصلاح نشود، این‌ها اصلاح نمی‌شوند، اساساً حرکت را از جریان انقلابی و عدالت‌خواه می‌گیریم و اختلاف نظر ما با آقای احمدی در اینجاست. بگذارید یک مثال عینی بزنم تا منظرم



احمدی: تفسیر و انگاره غلطی از «حفظ نظام از او جب واجبات است» را به خوانش رسمی تبدیل کردیم. این خوانشی بسیار غلطی بود که از فرمایش امام انجام شد و حالا بگذریم که خود این جمله با این فرمت، اساساً در صحبت‌های امام موجود نیست، البته مضمونش وجود دارد، ولی این فرم بیانی از امام نیست.

برای شما مفهوم شود. وضعیتی که در شهرهای ما بوده در نظر بگیرید که در آنها هیچ اعتراضی به ائمه جمعه نمی‌کردند، یعنی چون امام جمعه نماینده ولی فقیه است، اصلاً اعتراض کردن به او را قبول نداشتند و هیچ اعتراضی نمی‌کردند. می‌گفتند این آقا الان شعبه نمایندگی مجاز ولی فقیه در شهر ما است و نتیجتاً هر کاری بکند اعم از فساد، فعالیت اقتصادی، اشرافی‌گری و... چونکه به هر حال نماینده ولی فقیه است، نمی‌شود انتقاد کنیم و این درست نیست.

بدین ترتیب ما با یک رویکرد محافظه کاری در این شهرها مواجه بودیم که در آن به صورت عمومی حزب‌اللهی‌ها و انقلابی‌ها که در همه شهرها وظیفه خودشان را دفاع از ولی فقیه و نماینده ایشان می‌دانستند دست به اعتراض نمی‌زدند. مشخص است که چنین مسئله‌ای رگ و ریشه اندیشه‌ای دارد، ولیکن برای اینکه رگ و ریشه اندیشه‌ای را درست کنیم، باید می‌آمدیم دومینوی اعتراضی در شهرهای مختلف راه می‌انداختیم که شما حتی از خود ولی فقیه حق پرسشگری دارید، نه تنها از ولی فقیه، بلکه از امام معصوم که سر کار باشد هم حق پرسشگری دارید و اگر ایشان یک والی را منصوب کرده باشد، شما می‌توانید از او بپرسید این چه کاری است که می‌کنید؟ یا چرا ریخت‌وپاش کردید و... کما اینکه مردم به حضرت امیر(ع) شکایت می‌کردند و حضرت آن والیان را از عزل می‌کرد. این دومینو خودش هزینه بالایی داشت. اما الان خیلی از طلبه‌ها در شهرهای مختلف ما به نماینده ولی فقیه اعتراض کرده‌اند و دادگاه و زندان رفتند. خیلی از دوستان ما در شیراز که از دبیران سابق جنبش عدالت‌خواه بوده‌اند،

این ساختار و سوزها بخواهید سر ناسازگاری داشته باشید، ضدانقلاب و ضد ولایت فقیه شناخته می‌شوید و نمی‌توانید ادامه دهید. یعنی فضا برای شما ایجاد نمی‌شود، تریبون‌هایتان را از شما می‌گیرند، محدود و سرکوب می‌کنند و... از سویی هم یک ترس بسیار بزرگ در دل بسیاری از نخبگان حاکمیتی و انقلابی وجود دارد که اگر بخواهیم چنین حرف‌هایی بزنیم طرد و حذف می‌شویم این حرف‌ها را نمی‌زنند تا اینکه فعلاً نتوانند در بازی قدرت باقی بمانند. یا مثلاً اصلاح‌طلب‌ها که آمدند این بازی را به چالش بکشند، به دلیل اشتباهاتی که کردند و خودشان هم بخشی از اصحاب قدرت شدند یا آن هیجانات کاذبی که ایجاد کردند، مسیر درستی برای اصلاحات طراحی نکرده و فضا و زمینه اصلاح وضع موجود را بنوعی از بین بردند؛ حالا بگذریم که خودشان هم شدیداً محافظه کار شدند و امروز از وضع موجود اصلاً بدشان نمی‌آید، به شرط اینکه خودشان هم در قدرت باشند و انگار اگر مشکلی داشتند، آن مشکل این بوده که در قدرت نبودند، و حالا که در قدرت هستند، وضع موجود را حفظ می‌کنند.

***مسئله مهمی است، آقای اشتری نظر شما درباره این ورود انتقادی به مسائل نظری که به اعتقاد آقای احمدی نوعی تقدم بر آن مطالبات تحول‌خواهانه دارد چیست؟**

وحید اشتری: بحثی که آقای احمدی مطرح کردند، یک آسیبی دارد و آن اینکه اگر ما تمام ایرادات و ساختارهایی که وجود دارد را به حوزه اندیشه ببریم و بگوییم که یک پا در حوزه اندیشه دارند و ما تا حوزه اندیشه را اصلاح نکنیم، به این اصلاحات ساختاری

این ساختار و سوزها بخواهید سر ناسازگاری داشته باشید، ضدانقلاب و ضد ولایت فقیه شناخته می‌شوید و نمی‌توانید ادامه دهید. یعنی فضا برای شما ایجاد نمی‌شود، تریبون‌هایتان را از شما می‌گیرند، محدود و سرکوب می‌کنند و... از سویی هم یک ترس بسیار بزرگ در دل بسیاری از نخبگان حاکمیتی و انقلابی وجود دارد که اگر بخواهیم چنین حرف‌هایی بزنیم طرد و حذف می‌شویم این حرف‌ها را نمی‌زنند تا اینکه فعلاً نتوانند در بازی قدرت باقی بمانند. یا مثلاً اصلاح‌طلب‌ها که آمدند این بازی را به چالش بکشند، به دلیل اشتباهاتی که کردند و خودشان هم بخشی از اصحاب قدرت شدند یا آن هیجانات کاذبی که ایجاد کردند، مسیر درستی برای اصلاحات طراحی نکرده و فضا و زمینه اصلاح وضع موجود را بنوعی از بین بردند؛ حالا بگذریم که خودشان هم شدیداً محافظه کار شدند و امروز از وضع موجود اصلاً بدشان نمی‌آید، به شرط اینکه خودشان هم در قدرت باشند و انگار اگر مشکلی داشتند، آن مشکل این بوده که در قدرت نبودند، و حالا که در قدرت هستند، وضع موجود را حفظ می‌کنند.

بدین ترتیب انگار ما از نخبگان حاکمیتی، به طبقه

برای همین اعتراضات محکوم شده‌اند. ولیکن مجموع این عملکردها و کنشها راه را باز کرد و فضا هم تا حدی باز شد. الان این موضوع دیگر یک امر تقریباً جافتاده‌ای است که نماینده ولی فقیه امام‌جمعه در هر شهر، باید زیر ذره‌بین انقلابیون و مردم باشد و به محض اینکه پایش را کج گذاشت، دیده می‌شود و اعتراض صورت می‌گیرد. اما اگر این‌ها را به حوزه اندیشه شیفت می‌کردیم و می‌گفتیم برویم آن را اندیشه‌های درست کنیم، بعد بیاییم هم هزینه می‌دادیم و هم نتیجه کاملاً به تعویق می‌افتاد. به همین دلیل من معتقدم که خیلی از حوزه‌های ساختاری را باید در یک ساختار و الگو عملیاتی اصلاح کنید و حتی برایشان عملیات طراحی کنید. برا این مینا باید هزینه را هم بدهید و این طبیعی است که مثلاً زندان هم دارد و ...

به هر حال باید پذیرفت که مقابله با محافظه‌کاری و بلند کردن پرچم عدالت‌خواهی در جمهوری اسلامی سخت است باید هزینه بدهید، درگیر شوید تا اصلاح شود. اگر یک موقع می‌گفتیم «وظیفه دانشجو است که پیگیر درد کارگر باشد»، خیلی هزینه داشت، ولی الان یک چیز بدیهی است و شما می‌بینید که بچه‌های بسیج پیش کارگرهای هفت‌تپه می‌روند و پیگیر درد آن‌ها می‌شوند. همین چند سال پیش رفتن به خانه رضا شهبازی و راننده‌های شرکت واحد، حجم زیادی از فضای رسانه‌ای را علیه عدالت‌خواه‌ها بسیج کرد، ولی وقتی هزینه می‌دهید، فضا باز می‌شود. تاکید می‌کنم که قطعاً بخشی از مسائل و اوضاع وجهه اندیشه‌ای و نگرشی دارد، ولی اگر بگویید فعلاً بنشینیم یکسری بحث‌های اندیشه‌ای و تولید ادبیات کنیم و بعد نگرش‌های ذهنی را تغییر دهیم و ... یک یک پروسه ۲۰۰، ۳۰۰ ساله است. شما بروید ۴ تا کار خوب تعریف

به ایشان حمله بشود؛ ایشان گفته بود که در موقعیت کنونی جمهوری اسلامی، زندان رفتن افتخار است و ... حالا با آن حاشیه‌ها و طرح بحث‌ها کاری ندارم، ولیکن واقعا لازمه عدالت‌خواهی، لازمه مواجه شدن با ظلم و ساختارهای غلطی موجود در جمهوری اسلامی که در نهادهای مختلفی داریم، همین است. لازمه مقابله با این سرمایه‌داری افسارگسیخته‌ای که در کشور پیاده می‌کنند همین محاکمه، زندان، برخورد و شلاق است و این از یک جهت واقعا افتخار است. این به نظر من جزء بدیهیات ماجراست. مثل اینکه شما در استخری بخواهید شنا کنید و ابا داشته باشید از اینکه خیس بشوید! یعنی خیس شدن با در استخر شنا کردن، لازم و ملزوم همدیگر هستند؛ اینها با هم است و نمی‌توانید یکی را از دیگری جدا کنید.

در این وضعیت اگر یک آدم محافظه‌کار زندان برود و با او برخورد شود، چیز عجیبی است. چون چنین شخصی اساساً نباید انتقاد خیلی جدی‌ای به جایی داشته باشد و اگر هم داشته باشد بیان نمی‌کند. ولی عدالت‌خواه‌ها چون حرف‌ها و انتقادات جدی درباره ساختارها دارند، اساساً نمی‌توان آنها را منفک از پدیده‌هایی مانند محکومیت و دادگاه و زندان و ... دید و تصور کرد. این بخشی از مسیر است. به همین دلیل هم نباید غصه بخوریم که چرا این‌طوری شده است. این فضای آه و ناله و چیزهایی که در برخی رفق‌های ما وجود دارد، درست نیست. بخشی از آن به خاطر این است که این مسیر خوب تبیین نشده است که اگر بخواهیم اعتراضی به وضعیت خصوصی‌سازی افسارگسیخته موجود بکنیم بدانیم که این خصوصی‌سازی افسارگسیخته در همه دنیا بدون همراهی نهادهای امنیتی امکان ندارد محقق شود.

انداختن منافع تعداد زیادی آدم با نفوذ مسئله فرق می‌کند. این‌ها باندهای اساسی هستند؛ باند هم یک فرد تنها نیست و در تمام نهادهای اطلاعاتی و امنیتی کشور آدم دارند و منسوبین یا منصوبینشان در خیلی از این نهادها هستند، ارتباطات گسترده دارند، آدم می‌گیرند و دستگیر می‌کنند و چه بسا به خاطر مقاصدشان آدم می‌کشند! یعنی فساد در کشور در این حد است و فضا اصلاً فضای گل و بلبل نیست که تصور می‌شود یک فعالیت دانشجویی که نهایتش این است که بروید یک بیانیته بخواهید و تمام شود.

به‌خصوص برای دوستان ما که مثل آقای معتمدی‌نژاد در آن سطح داشتند کار را پیگیری می‌کردند و سطح درگیری‌شان با فساد بسیار زیاد بود، این‌ها چیزها خیلی بدیهی است و عدالت‌خواهی با این‌ها به هم چسب خورده است. این همان رویکرد محافظه‌کاری است و اینطور نیست که بگویید این چیزها قبلاً در نظام طاغوت وجود داشته و الان که دیگر جمهوری اسلامی شده است همه چیز دیگر گل و بلبل است. یا اینکه بگوییم چون جمهوری اسلامی است، همه چیز مقدس شده است و همه ساختارها پاک و مطهر است و اصلاً زندان یعنی چه؟! همانطور که گفتم خود این، یک ادبیات محافظه‌کارانه است.

در برابر این، ادبیات عدالت‌خواهی وجود دارد که می‌گوید وقتی شما بخواهید در جمهوری اسلامی با باندهای مافیا، فساد و ساختارها درگیر شوید و اصلاحات اساسی انجام دهید، مقاومت این ساختارها کاملاً بدیهی است و طبیعی است که با شما برخورد کنند و گارد بگیرند و شما را دادگاهی یا زندانی و ... کنند. نکته مهم این است که برای اینکه این مرز و این راه باز شود، ناگزیر از این مقاومت و مقابله هستیم، مثلاً در زمان جنگ برای اینکه یک مسیر باز شود، یک عده بودند که به میدان مین می‌رفتند و خودشان را به کشتن می‌دادند تا مبری باز شود، بعد لشکر لشکر آدم می‌آمد و رد می‌شد. این‌ها مصداق همان‌ها هستند؛ یعنی آن ۴ نفر عدالت‌خواه شیراز که محاکمه شدند، آقای معتمدی‌نژاد و دیگران مصداق همین‌ها هستند که به میدان مین رفتند تا راه باز شود. ان‌شاءالله خداوند به ایشان توفیق دهد و ما را هم نسبت به وظایفمان غافل نکند.

احمدی: ساختارها را به نفع قرائت و ایدئولوژی رسمی فرجه تر کردیم و انگارهای تحت عنوان «حفظ نظام» ساختیم؛ معنای آن این بود که چون نظام ما، ایدئولوژی رقیب دارد، ما باید این نظام و ایدئولوژی خاص آن را حفظ کنیم. لذا تمام کنش‌ها و خوانش‌هایی که در تضاد با خوانش رسمی است، کنش‌ها و خوانش‌هایی است که در جهت حفظ نظام نیست و باید طرد یا سرکوب شود.

کنید، بعد در حین آن کم‌کم ادبیات و کار اندیشه‌ای هم بکنید. اینگونه کم‌کم فضا را می‌شکنید و می‌بینید که انقلابی‌ها می‌روند پای درد و داغ کارگرها می‌نشینند.

یکی از مباحثی که در فرمایشات شما این بود که امروز عدالت‌خواهی تاوان دارد و اگر مثلاً آقای معتمدی‌نژاد محاکمه می‌شود یا به زندان می‌رود خیلی طبیعی و بدیهی است؛ من حرفم این است که این طبیعی بودن برخورد سفت و سخت با عدالت‌خواهی (به عنوان یکی از آرمانهای انقلاب اسلامی) نشان از غیرانقلابی بودن وضعیت موجود و محافظه‌کاری ساختاری شده است. چرا اساساً باید در پس انقلابی که با آرمان عدالت جلو آمده، خود عدالت‌خواهی دارای تاوان باشد؟

آشتوری: چند وقت پیش بحثی را آقای رحیم‌پور ازغدی مطرح کرد که من اینجا با حدود و ثغورش کاری ندارم. اما طرح این بحث باعث شد که خیلی

ما باید بدانیم که در ایران خصوصی‌سازی فقط به خاطر تصمیم رئیس سازمان خصوصی‌سازی و آقای روحانی و فلانی که می‌خواهند آموزش و پرورش و نظام بهداشت و درمان را هم خصوصی کنند نیست، بلکه این‌ها کلی نهاد امنیتی، وزارتخانه‌ها، اطلاعات سپاه، نیروی انتظامی و ... را هم پشت و همراشان دارند؛ بنابراین بدیهی است که اعتراض به خصوصی‌سازی افسارگسیخته موجود، بدون برخورد‌های امنیتی جدی با معترضان امکان‌پذیر نیست. یعنی اعتراض به خصوصی‌سازی مساوی با زندان، دستگیری، دادگاه، برخورد و ... است. اصلاً یک چیز بدیهی است.

بر همین مینا نباید عدالت‌خواهی را یک چیز فانتزی در نظر گرفت؛ مثلاً شما وقتی می‌روید پیگیر اعتراضات راننده‌های کامیون می‌شوید صرفاً یک حال و هوای مستضعف‌دوستی و این‌ها نیست که شما بگویید این مستضعفان را دوست داریم و مثلاً راننده‌های کامیون پول لاستیک ندارند و فلان! وقتی بدانید که دارید روی فساد شبکه حمل‌ونقل کشور دست می‌گذارید، روی قاچاق دست می‌گذارید و ... و این یعنی به خطر

آقای آشتوری بخش زیادی از مخاطبان ما جوانانی انقلابی‌ای هستند که در این شرایط دچار یک سردرگمی شده‌اند؛ وقتی نمونه‌هایی مثل محمدجواد معتمدی‌نژاد به عنوان یک چهره انقلابی و برخورد دستگاه‌های امنیتی و قضایی با او را می‌بینند با خود می‌گویند دیگر هیچ کاری از ما ساخته نیست و ساختارها چندان متصلب شده است که دیگر حتی امکان پیش بردن آرمانهای انقلاب اسلامی وجود ندارد. از سوی دیگر هم این انسداد بسیاری از این جوانان را به سمت نوعی قرائت منفعلانه و غیرسیاسی از اسلام پیش برده است و باعث شده فارغ از مسائل اجتماعی صرفاً به برگزاری مناسک مذهبی و پرداختن به شعائر آئینی در قالب هیئت‌های غیرسیاسی و غیراجتماعی بپردازند. در این وضعیت مواجهه ما به‌عنوان انسان انقلابی با

کسانی که دوست دارند این شرایط تغییر کنند و آرمان‌های انقلاب اسلامی به نحو حداکثری در جامعه محقق شود چیست؟ به عبارت دیگر، انقلابی بودن در شرایط موجود که شرایطی محافظه‌کاری است چه معنی می‌دهد و ما چطور باید این را برای دیگر جوانان جامعه‌مان تبیین کنیم؟

اشتری: سوال شما در حقیقت این است که الان تکلیف ما چیست و چه کاری می‌شود کرد؟ یکی از مسائلی که به ذهنم می‌رسد این است که بالاخره باید رشد جریان عدالت‌خواه در طول این سالها را نشان داد؛ بخشی از چیزهایی که امیدواری ایجاد می‌کند و جوانان را از ناامیدی و بی‌کنشی دور می‌کند این است که نشان دهیم رسیدن اینجایی که الان هستیم، ۵ سال پیش واقعاً برابمان یک آرزوی دست‌نیافتنی بود. زندان رفتن و محاکمه شدن را کنار بگذارید، همانطور که گفتیم اینها طبیعت این کار است. اما واقعاً ۱۰ سال پیش میزان تأثیرگذاری ما در جریان عدالت‌خواهی چقدر بود؟ آن موقعی که تازه داشتیم خط و میدان را باز می‌کردیم، نهایت تأثیرگذاری ما چه بود؟ احتمالاً

اشتری: در این وضعیت اگر یک آدم محافظه‌کار زندان برود و با او برخورد شود، چیز عجیبی است. چون چنین شخصی اساساً نباید انتقاد خیلی جدی‌ای به جایی داشته باشد و اگر هم داشته باشد بیان نمی‌کند. ولی عدالت‌خواه‌ها چون حرف‌ها و انتقادات جدی درباره ساختارها دارند، اساساً نمی‌توان آنها را منفک از پدیده‌هایی مانند محکومیت و دادگاه و زندان و... دید و تصور کرد.

۲۰۰، ۳۰۰ نفری مطالب ما را روی سایت عدالت‌خواهی می‌دیدند، بعد از کلی زنگ، تماس و التماس به ایسنا، فارس، مهر و بقیه خبرگزاریها و رسانه‌ها برخی‌شان با کلی منت مطالب ما را منتشر می‌کردند؛ بعد آن مطالب را در صفحه دانشگاه هم می‌گذاشتند و ۱۰۰ تا کلیک هم آنجا می‌خورد و این نهایت نهایت تأثیرگذاری بود! اما الان مجموعه جریان عدالت‌خواه به لحاظ رسانه‌ای در حدی است که مثلاً روی فلان امام جمعه دست می‌گذارد و اراده می‌کند تا به خاطر کار غیرقانونی یا بی‌عدالتی که از او سر زده یک هفته مانور خبری می‌رود و آن امام جمعه عزل می‌شود. مثلاً در ۷، ۸ ماه گذشته حدود ۴، ۵ امام جمعه به دلیل همین مطالبه‌گری‌های عدالت‌خواهانه عوض شده است؛ از امام جمعه ایلام، گیلان، گرفته تا امام جمعه بروجرد و بقیه.

این برای جریان عدالت‌خواهان یک جایگاه قابل قبول است که ما به آن رسیده‌ایم؛ البته می‌دانم اینها در تأثیرگذاری بر وضعیت حد کلان جامعه، عدد و رقمی نیست. اما همین که اراده می‌کنیم و مسئله لواسان و ده ونک را تبدیل به یک مسئله ملی می‌کنیم به نظر

من پیشرفت بسیار خوبی است. درست است که این اشل کوچک، مثلاً لواسان چیز خاصی نیست، لواسان یک ساختمان است که دارند دو طبقه اضافه می‌سازد؛ یعنی موردش چیز خاصی نیست، ولی اتفاقاً این توان تأثیرگذاری ماست که روی حوزه‌های چنین کوچک ورود می‌کنیم و دست می‌گذاریم و آن را به مسئله‌ای مهم تبدیل می‌کنیم. امروز به این توان رسیده‌ایم که بتوانیم آن را تبدیل به مسئله ملی کنیم و به جایی برسیم که صداوسیما ساعت‌ها به آن آنتن اختصاصی بدهد. موضوع ده ونک همین‌طور است.

بنابراین ما خیلی رشد کردیم و به نسبت قبل خیلی تأثیرگذار شده‌ایم. البته این رشد و تأثیرگذاری در حد تأثیرگذاری لازم برای تحقق آرزوهایی که برای اصلاح جمهوری اسلامی داریم، نیست و این هنوز بسیار کم است، ولیکن باید رشد خودمان را ببینیم و بدانیم که آب نرفته‌ایم! ممکن است مفاسد و مشکلات در کشور زیاد شده باشد، ولی عدالت‌خواهی هم خیلی رشد کرده، بزرگ شده و در کشور تأثیرگذار شده است. این یک بخشی است که اگر خوب القا نشود؛ یعنی هر

قرآن و عبرت و مدل‌هایی که دارد را پیش می‌برد. نتیجه آن همین خلسه‌ای و فقدان نگاه اجتماعی و انقلابی است که دارد بچه‌های حزب‌اللهی و انقلابی را با خود می‌برد. یک بخش دیگر آن هم ناشی از مأیوس شدن از اصلاح در سیستم و در نتیجه رادیکال شدن است که باید در جای خود به آن پرداخت؛ اما همانطور که گفتم اگر میزان و توان تأثیرگذاری بچه‌های عدالت‌خواه گفته نشود موجب این یأس بیشتر فراهم می‌شود.

یک بخش دیگر ماجرا هم که می‌تواند یک امیدواری به این جنبش و جوانانی که گفتید بدهد این است که اگر شما یک تکلیف تاریخی برای جمهوری اسلامی، انقلاب و خودتان متصور باشید، این باعث می‌شود که زود خسته نشوید و در این مسیر مقاومت کنید و ادامه بدهید. چون من فکر می‌کنم عدالت‌خواهی تنها جریانی است که احتمال دارد بتواند جمهوری اسلامی را از وضعیتی که امروز دارد، نجات بدهند و اگر این تحقق عدالت برای ما و برای انقلاب اهمیت داشته باشد، باعث می‌شود که عدالت‌خواهان امیدوار باشند و خیلی



MEHR NEWS AGENCY
Photo: Majid Haghdoost

زود خسته نشوند.

چون مجموعه محافظه‌کاران به صورت کلی مسئله و آسیبی در جامعه نمی‌بینند و می‌خواهند همین وضع حفظ شود و مشکل اساسی با این سیستم ندارند. اینها در حقیقت کسانی هستند که علقه‌ای با تاریخ انقلاب و زحماتی که انقلابیون کشیده‌اند و مثلاً شهدایی که در این راه دادیم و... ندارند؛ تنها بخشی که علقه‌ای دارد و بر ارزش‌ها و ریشه‌ها پافشاری می‌کند و اهل آسیب‌شناسی و حرف و نقد جدی است، همین عدالت‌خواهان هستند. با این رسالت و تعهد تاریخی و هویتی و ارزشی، تنها جریانی که می‌تواند نقش‌آفرینی جدی کند و حرف بزند همین عدالت‌خواهان هستند. جریانی که خودش معتقد به انقلاب اسلامی است و در حوزه‌های مختلف هم پژوهش کرده و هم دارد کار می‌کند و به نظر من معرفی و دامن زدن به کارکردهای ایجابی آنها تا حد زیادی می‌تواند این یأس عمومی و ناامیدی مردم از برخورد سیستم با فساد را از بین ببرد و آینده را در نظر آنها امیدوارکننده جلوه دهد.

وقت در مورد عدالت‌خواهی حرف می‌زنیم، صرفاً از شلاق، زندان، شکنجه‌ها و محکومات بگوئید خود این عدالت‌خواهانه نیست و انسداد بیشتری ایجاد می‌کند. چون اگر در این مسیر پیش برویم مردم می‌گویند نهایت عدالت‌خواهی این است که ۴ تا اعتراض می‌کنید و بعد محاکمه می‌شوید و زندان! این وضعیت ما را به خلسه‌های دینی و عرفانی می‌برد و باعث همان وضعیتی می‌شود که شما گفتید.

البته یک بخش از این خلسه‌ها و ورود صرف به دین‌داری مناسکی و عرفانی و هیبتی شدن به خاطر رواج و نفوذ همین عرفان‌هایی است که در دانشگاه‌ها تبلیغ می‌شود و یک بخشی از آن هم توسط نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ترویج می‌شود. بخشی از این وضعیت به خاطر «اسلام حجتیه»‌ای است که امروزه در جامعه و دانشگاه‌های ما ترویج می‌شود. یکی از مهم‌ترین مروجان این اسلام حجتیه، خود نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌هاست که دارد اسلام فردی، کانون‌های

حسن بنیانیان:

ذهنیت بدنه حزب الهی هادین حداقلی است / حوزه راه حل ایجابی ندارد

این که برخی‌ها به افراط از کنار آسیب‌ها می‌گذرند و فقط دستاوردها را فهرست می‌کنند و یک نوع رخوت، بی‌تفاوتی و رفع نگرانی کاذب را القاء می‌کنند هم خیلی پدیده خطرناک‌تری است؛ من معتقدم که باید به خوانش انتقادی از این چهل سال پرداخت و مسائل را مطرح کرد. در این مقطع ما نیازمند یک واقع‌گرایی عالمانه و نگاه از بیرون و از بالا به انقلاب و چهل سالی که از آن می‌گذرد هستیم؛ این یک ضرورت است



وقتی به دل هر کدام می‌روید می‌بینید که برای اینکه نرخ تورم را ارائه دهند، چه سازوکارهای دقیقی پیش‌بینی و تعیین شده است. مثلاً ۵۰ نوع کالا را به صورت سه ماه یکبار قیمت‌گیری می‌کنند و کلی بحث علمی و نظری مطرح می‌شود تا یک عدد در مورد نرخ رشد یا تورم و... به شما بدهند. گرچه ما در این بخش اقتصادی هم دچار کاستی‌هایی هستیم، ولی امروز تا می‌گویند اقتصاد مسئله دارد، یک حرف کلی زده نمی‌شود، بلکه مثلاً می‌گویند بر مبنای این آمارها و گزارش‌های عینی و دقیق ما بیکاری و تورم و رکود داریم و گوینده و شنونده می‌فهمند که اقتصاد ما بیمار است و جنس این بیماری هم چیست. ولی به دلایلی که بعداً عرض می‌کنم هنوز در کشور ما مدیریت علمی در حوزه فرهنگ برقرار نشده است که الآن بتوانیم بگوییم وضعیت فرهنگ به طور عینی خوب یا بد است؛ می‌گوییم وضعیت فرهنگ بد است ولی نمی‌توانیم بگوییم این بیماری مربوط به این قسمت فرهنگ است!

در این وضعیت بسته به اینکه افراد کجا باشند در خصوص فرهنگ نظرات متفاوتی دارند؛ مثلاً فرض کنید یک روحانی که نماینده رهبری در دانشگاه است، ظهر نماز جماعت برپا می‌کند و می‌بیند در محلی که برای نماز پیش‌بینی کرده‌اند جا نیست و برای مثال ۳۰۰ دانشجو آمده‌اند برای نماز و نمازخانه پر شده است و آن دانشجویها هم از بچه‌های نخبه و تیزهوش هستند و... این روحانی احتمالاً می‌گویند وضعیت فرهنگ خوب است و هر چه منتقدان درباره معضلات فرهنگ می‌گویند سیاه‌نمایی است. اما یک عزیز دیگری که انسان متدینی است در یک بازار مدرن در شمال شهر تهران کار می‌کند و همه انواع مفاسد فرهنگی را در آنجا شاهد است و خودش هم احساس ناراحتی و تنگی می‌کند و می‌گوید همه چیز از دست رفته و فرهنگ نابود شده است. یک عزیز دیگری در موضعی است که گزارشات مربوط به اعتیاد را برایش می‌آورند - مثلاً در نیروی انتظامی مسئول جمع‌آوری اطلاعات مربوط به اعتیاد است - او یک نوع قضاوت می‌کند و عزیز دیگری که مسئول فهرست کردن خدمات بچه‌های بسیج در سازندگی و اردوهای جهادی است، قضاوت

و ساختارهای دولتی باشد. در ابتدای بحث دوست داریم که تفسیر شما از این ماجرا را بدانیم. چه اتفاقی برای آرمان‌های بزرگ ایرانی در تاریخ چهل ساله انقلاب رخ داد؟ ارزیابی یک پدیده و تحول عظیم و گسترده‌ای به نام انقلاب اسلامی کار آسانی نیست. مثلاً با ارزیابی معضلاتی که امروز در روابط اجتماعی در شهرهای بزرگ به وجود آمده که البته بخشی از مسئله است و نمی‌شود از کنارش به راحتی رد شد، نمی‌شود این پدیده بزرگ و تاریخی را ارزیابی کرد. در این بررسی نیاز داریم یک مقدار از بالا و در عین حال در بستر تاریخ، همه ابعاد را مورد توجه قرار دهیم. و گرنه با یک نگاه آرمان‌گرایانه، بدون اینکه کسی کار تجربی و اجتماعی کرده باشد، با وجود معیارهایی که از مبانی دینی خود داریم، همه چیز می‌تواند با یک علامت سؤال همراه شود و نتیجه گرفته شود که انقلاب اسلامی موفق نبوده و نظریه حضور دین در سیاست جواب نمی‌دهد! اگر بدون نگاه تاریخی و در نظر گرفتن اقتضائات و مناسبات حیات جدید پیش برویم، می‌شود زود این نتیجه را گرفت؛ نتیجه‌ای که بسیار تلخ و خطرناک است.

اما این هم که برخی‌ها به افراط از کنار آسیب‌ها می‌گذرند و فقط دستاوردها را فهرست می‌کنند و یک نوع رخوت، بی‌تفاوتی و رفع نگرانی کاذب را القاء می‌کنند هم خیلی پدیده خطرناک‌تری است؛ من معتقدم که باید به خوانش انتقادی از این چهل سال پرداخت و مسائل را مطرح کرد. در این مقطع ما نیازمند یک واقع‌گرایی عالمانه و نگاه از بیرون و از بالا به انقلاب و چهل سالی که از آن می‌گذرد هستیم؛ این یک ضرورت است.

شما در نظر بگیرید که در کشور ما از سال ۱۳۲۸ در مسائل اقتصادی چند شاخص اقتصادی تعریف کردند و هر کدام از آن شاخص‌های بزرگ، خودش واجد بسیاری از شاخص‌های کوچکتر بود که مثلاً نرخ رشد، بیکاری و تورم و... با آنها کاملاً اندازه‌گیری می‌شد.

سابقه پراهمیت حسن بنیانیان به عنوان رئیس حوزه هنری سازمان تبلیغات و فرهنگ اسلامی، یکی از استراتژیک‌ترین مراکز فرهنگی هنری نظام جمهوری اسلامی که نقش برجسته‌ای در تحولات دهه‌های بعد از انقلاب داشته است برای گفتگو با او درباره محافظه‌کاری و ناکارآمدی حاصل از آن در سیستم فرهنگی کشور کافی است. اما نام حسن بنیانیان با چیزی به نام «مهندسی فرهنگی» نیز گره خورده است. یکی از بزرگترین استراتژی‌های فرهنگی جامع ایران بعد از انقلاب، حسن بنیانیان سالها درباره مدیریت فرهنگی کار کرده است و پژوهش انجام داده است و کتاب نوشته است و در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تحول فرهنگی در ایران اندیشیده است و حالا به نظر می‌رسد به موضع مشخصی درباره مدیریت فرهنگی در ایران رسیده است و این همان چیزی است که بنیانیان از آن سخن می‌گوید. این سی‌ونهمین شماره پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهلم» است.

«چهل سال پیش انقلابی در ایران رخ داد که بارزترین مشخصه‌اش تغییر و تحول بنیادین در فرهنگ بود. به یکباره تمام آنچه در فرهنگ رسمی و ظاهری کشور جاری بود متحول شد و آرمان‌های انسانی و بزرگی چون اخلاق و آزادی و عدالت به عنوان اولویت‌های جامعه مطرح شد. این اولویت‌ها در دوره‌ای با شدت و حدت خاصی پیگیری شد و اتفاق عجیب دفاع مقدس و دوره طلابی زندگی در دهه شصت زیر سایه بزرگ آرمان‌های انقلاب همچنان در خاطرمان هست. اما تصور می‌کنیم که امروز وضعیت این آرمان‌ها چه در زندگی روزمره مردم و چه در ساختارها چندان جالب نباشد. پرونده «علیه محافظه‌کاری در سال چهلم» قرار است تفسیری از محقق نشدن تمام و کمال این آرمان‌ها در زندگی روزمره ایرانی‌ها

همین الآن هم ادامه پیدا کرده است؛ چه بسا بسیاری از مسائلی به نقاط ضعف کلیدی ما تبدیل شده‌اند از دل همین رویه شکل گرفته باشد. من در طول بحث مثالهایی در این خصوص خواهم زد.

* پس معتقدید که ما به واسطه رجوع فرهنگی به دین و آموزه‌های دینی قدرتی پیدا کردیم که توانستیم در جنگ نظامی هم عملکرد قابل قبولی داشته باشیم.

بله، جنگ ما، موجب می‌شود که ما به فطرت پاک و دین دارانه مردم‌مان مراجعه کنیم و با بهره‌گیری از سرمایه‌های تاریخمان مثل عشق به امام حسین (ع) و ائمه اطهار (ع)، از جنگ نظامی سربلند بیرون بیاییم. بعد از آن دشمن به صورت علمی مطالعه می‌کند که چرا نشد در جنگ این‌ها را شکست دهیم! و متوجه می‌شود که ریشه‌های این امر، ریشه‌های فرهنگی بوده است. آنها متوجه می‌شوند که اگر باور این‌ها به قیامت وصل شود، انسان جدیدی می‌شوند. انسانی که در لحظه پرکار و منظم و خستگی‌ناپذیر است و در عین حال اطاعت‌پذیری خوبی دارد. انسانی می‌شود که شبانه‌روز فکر و کار می‌کند و از دل این تلاش، دانش و تحرک درمی‌آید.

دشمن همچنین مطالعه می‌کند و می‌بیند ما در داخل کشورمان دو نوع سازمان‌دهی داریم؛ یکی سازمان‌دهی ساختارهایی که ریشه‌هایش در غرب است و ما به تقلید از آنها در اینجا درست کردیم و چون مولد نیستیم، از داخل آن‌ها چیزی برایمان بیرون نمی‌آید، مثل صنعت خودروسازی و سازمان‌های اداری موجود و... که امروز هم داریم. اما یک رقم سازمانی داریم که وابسته به نهادهای دینی اصیل است و بچه‌های تحصیل کرده و متدین آنجا کار می‌کنند و از داخل آن مثلاً موشک و فناوری‌های جدید به دست می‌آید. وقتی روی بچه‌های آنجا مطالعه می‌کنند می‌بینند یکی از ویژگی‌های این‌ها قیامت‌باوریشان است؛ اینها کسانی هستند که برای پول کار نمی‌کنند، البته زندگی‌شان را تأمین می‌کنند ولی مسئله‌شان پول نیست. مسئله‌شان عشق به وطن و دینشان است؛ مسئله‌شان این است که این نظام استمرار پیدا کند و از طریق خدمت به این نظام نشاط درونی ایجاد شود.

دشمن بعد از مطالعه و تحقیق در این مسائل متوجه می‌شود که باید با آن اسلام واقعی مبارزه‌ای را سازمان‌دهی کنند. البته بستر این مبارزه در خود کشورهای اسلامی وجود دارد و اینجا آن حلقه پیوند با نقاط ضعف کلیدی روشن می‌شود؛ یعنی ما یک بستر فکری داریم که با یک کار مدیریتی می‌شود داعش را از داخل آن بیرون آورد. چون مثلاً غسل‌هایی بین شیعه و اهل سنت وجود دارد که می‌شود فعالش کرد و از ضعف‌های درونی این کشورها هم استفاده کرد و به نتیجه رسید. این کار مدیریتی برای لطمه زدن به فضای فرهنگی در حوزه‌های دیگر هم وجود دارد.

* نمونه‌های آن در حوزه‌های دیگر چیست؟

مثلاً دشمن با سرعت فناوری‌های ارتباطی را سازمان‌دهی می‌کند و در دسترس قرار می‌دهد. در خانه‌های ما مسلمانان انواع ماهواره و برنامه‌های ماهواره‌ای را وارد می‌کند، شهوت‌جویان ایرانی که ما نتوانستیم پاسخ مناسب و مشروع برای آن داشته باشیم و نیازش را برطرف کنیم تحریک می‌کند، از دیگر نیازها

اعتقاداتی که مردم شیعه داشتند و به واسطه استیلا و تأثیراتی که محمدرضا پهلوی و پدرش داشتند، در حال نابود شدن بود، آن سرمایه دینی ما را بازتولید و بازسازی و آرام‌آرام شکوفه‌های اسلام واقعی را بارور کرده و انقلاب اسلامی به وجود آمد. قبل از اینکه ما بفهمیم این پدیده و تحول چقدر عظیم است، خود دشمن به واسطه تسلط ۴۰۰ ساله‌اش بر مطالعات جهانی، متوجه آن می‌شود و بارها بر این امر اعتراف کرده است.

حالا مسئله این است که این چشمه‌ای که در اینجا به وجود می‌آید و در تضاد با آموزه‌های استکباری نظام جهانی است، اگر عامل بیداری یک و نیم میلیارد مسلمان دیگر شود، مسلمانانی که مسلط بر منابع گاز و نفت و انرژی دنیا هستند، خواه ناخواه آن تمدن متضاد با تمدن اسلامی نابود خواهد شد. اینجا است که یک جنگ پنهان فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی که قدیم بین تفکر کمونیستی و نظام سرمایه‌داری بوده، حالا بین تفکر سرمایه‌داری و نظام اسلامی شکل می‌گیرد و اتاق‌های فکر بسیار با تجربه و توانمندی که انگلیس، فرانسه، آلمان و آمریکا برای اداره کشورشان و همچنین تسلط بر کشورهای جهان سوم دارند، وارد کار می‌شوند. همچنین سرویس‌های جاسوسی بسیار توانمند و قدرتمندی که یکی از کارهایشان این است که در قاره آفریقا، کشورهای آفریقایی را با انواع روشها اعم از اعمال ناامنی و کودتا و... در مشقت خود دارند بخش مهمی از تلاششان را معطوف به کشور ما و خاورمیانه می‌کنند و ما بالقوه تبدیل به دشمن درجه یک آنها شده و باید مهار شویم.

یک دین انحرافی هم در جمهوری اسلامی وجود داشته و دارد که هر موقع سراغ آن می‌رویم رخوت، بی‌حالی، بی‌تفاوتی، بی‌نظمی و «باری به هر جهت بودن» درمی‌آید. در طول عمر جمهوری اسلامی این دین انحرافی وجود داشته و تا همین الآن هم ادامه پیدا کرده است؛ چه بسا بسیاری از مسائلی به نقاط ضعف کلیدی ما تبدیل شده‌اند از دل همین رویه شکل گرفته باشد

* این تعابیر و تفاسیر معمولاً با سوءتفاهم‌هایی مواجه می‌شود. مثلاً می‌گویند که وقتی اینطور تفسیر شود، این احساس را القا می‌کنیم که گویی ما خودمان فاقد هر گونه نقضی بودیم و صرفاً چون دشمن قدرتمندی داشته‌ایم به این شرایط فرهنگی رسیده‌ایم!

نه، ما در داخل هم نقاط ضعف کلیدی داشتیم؛ اما در نظر داشته باشید که قبل از اینکه خودمان و مدیریت جامعه ما متوجه این نقاط ضعف کلیدی شویم، دشمن خودش را اول با حمله نظامی تجهیز می‌کند و یک جنگ نابرابر را به راه می‌اندازد. اما به واسطه اینکه حمله نظامی، محسوس است ما بلافاصله به خود می‌آییم و با بازگشت به دین، تبدیل به یک قدرت نظامی قابل قبول می‌شویم که جلوی‌شان می‌ایستیم. به این نکته دقت کنید، این دستاورد مهم انقلاب اسلامی است که هر جا سراغ دین اصیل می‌رویم از آن برای ما قدرت بیرون می‌آید. چون یک دین انحرافی هم در جمهوری اسلامی وجود داشته و دارد که هر موقع سراغ آن می‌رویم رخوت، بی‌حالی، بی‌تفاوتی، بی‌نظمی و «باری به هر جهت بودن» درمی‌آید. در طول عمر جمهوری اسلامی این دین انحرافی وجود داشته و تا

دیگری می‌کند. همه این قضاوت‌ها وجود دارد؛ حتی بعضاً ممکن است اگر اینها در جلسات مشترکی حضور داشته باشند در خصوص قضاوت‌های متفاوتشان به هم پرخاش هم نکنند، این یکی به آن یکی بگویند چرا شما سیاه‌نمایی می‌کنید، آن یکی جواب می‌دهد که شما خودتان را به خواب زده‌اید! همه این‌ها مربوط به مشکل کلانی است که امروز مدیریت فرهنگی عالمانه‌ای در کشور نداریم که قدم اولش تعریف شاخص باشد تا بتوانیم سنجش دقیقی در این خصوص داشته باشیم و وقتی گفته می‌شود فرهنگ رو به جلو یا رو به عقب می‌رود، بلافاصله بگوییم کجا جلو و کجا عقب می‌رود.

* چرا بعد از ۴۰ سال هنوز مدیریت فرهنگی دقیق و علمی‌ای نداریم؟

بله، این خودش جای بحث و تعمق دارد که چرا با وجود گذشت ۴۰ سال از انقلاب هنوز مدیریت فرهنگی عالمانه‌ای در کشور ما شکل نگرفته است. اتفاقاً من در این خصوص کار و پژوهش کرده‌ام و برخی از سرفصل‌های کلی را عرض می‌کنم. اولاً توجه داشته باشید که چرا کلماتی مثل «تحول عظیم» را برای انقلاب به کار می‌برم؛ این یک شعار و کلیشه نیست. آنچه در برابر انقلاب اسلامی قرار داشت و امروز هم قرار دارد یک اندیشه مبتنی بر لیبرالیسم غربی بود که با پس زدن دین و متکی شدن به گزاره‌های دانشمندان و فیلسوفان تمدنی را در غرب شکل داده بود که با اتکا بر سرمایه‌های اومانستی بشریت در طول تاریخ جلو آمده بود و بر اساس این

اندیشه کشورهای توسعه‌یافته‌ای شکل گرفت که صرفاً متکی بر علم پوزیتیویستی بود و خیل عظیم کشورهای بدبخت و جهان‌سومی را که اسم آن‌ها را کشورهای «در حال توسعه» گذاشتند، دچار مشکلات و آسیب‌های متعددی کردند؛ به عبارت دیگر، تمدنی که برپا کردند به قیمت نابودی بسیاری از کشورهای جهان سوم بود. چون این لیبرالیسم با استفاده از زور، قدرت و نظام سرمایه‌داری فاسد جهان تمدنی را شکل داده بود که کارش سلطه‌گری بود. به همین دلیل تمام نهادهایی که امروز در دنیا شکل گرفته و پوسته زیبایی از حقوق بشر دارد، وابسته به همین نظام است و مثلاً چون می‌خواهد پول‌های عربستان را بکشد، او را رئیس حقوق بشر سازمان ملل می‌کند و عربستان و اسرائیل با هم رفیق می‌شوند و در جرگه نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرند و چون این یکی پول دارند، اما شعور و دانش ندارند، و آن یکی هم علم دارد و نیاز به پول دارد، با هم یکی می‌شوند و با کمک هم ادامه حیات می‌دهند. انقلاب اسلامی از آنجا یک تحول عظیم است که در برابر این نظام می‌ایستد؛ در این شرایط رهبری مانند حضرت امام خمینی (ره) با درک زمان و ویژگی‌های خاصی که داشتند، با استفاده از ته‌مانده باورها و

هم به همین شکل بهره‌برداری می‌کند و مثلاً او را نیازمند کالاهای غربی می‌کند و از فروش آن کالاها پول درمی‌آورد و فرهنگ خود را تزیین می‌کند. با همه اینها جوان پرتلاش، مسلمان و بانگیزه ما را به آدم سیگاری و شلوار پاره پوش و اهل اباحه و عشق و حال تبدیل می‌کند. متأسفانه تا اندازه زیادی هم موفق می‌شود و وضعیت فرهنگی را به این شرایط می‌کشاند.

***مسئله این است که چرا می‌تواند موفق شود؟ اشاره کردید که هم بستریهاش در ما وجود دارد و هم اینکه ما نتوانستیم پاسخ درخور و مناسبی به نیازهای جوانانمان بدهیم. دشمن که دشمن است و چیزی جز دشمنی هم از او بر نمی‌آید، ما کی باید به بررسی انتقادی کمبودهای خودمان بپردازیم؟** ما در داخل کشور، از گذشته‌های دور یک نظام تبلیغ دینی داشتیم که سنتاً کار می‌کرد و در گذشته دور هم موفق بوده است و همچنان چون در گذشته می‌اندیشیم،

آدم‌هایی را که با یک نگاه الهی به مسائل جامعه نگاه می‌کنند و آنها را می‌فهمند و افراد اهل مطالعه، پژوهش و تحقیق هستند و سالم زندگی می‌کنند و نه پول دارند و نه سر و زبان و... نمی‌توانند بیایند در چنین سیستم انتخاباتی شرکت کنند و احیاناً رای بیاورند. بلکه معمولاً افرادی می‌آیند در انتخابات خود را کاندید می‌کنند که با یک کارخانه‌دار یا صاحب سرمایه‌ای و یا با جایی وصل هستند و بارانت و وعده‌ها نامشروع و... خود را بالا می‌کشند

فکر می‌کنیم چون این نظام سنتی در قدیم در انتقال دین موفق بوده، از این به بعد هم موفق خواهد بود. در این راستا شروع می‌کنیم مناسک دینی خود را توسعه می‌دهیم، مناسک دینی در جای خود بسیار ارزشمند است، چرا؟ چون باعث انتقال باورها و اعتقادات در بستر تاریخ می‌شود. ولی مدیریت فرهنگی یعنی چه؟ مدیریت فرهنگی یعنی تبدیل «باور دینی» به «رفتار دینی» درست! تحقق این امر هم با ابزارهای گذشته امکان‌پذیر نیست. این کار با حضور عزیزانی که ۵ تا ۱۰ ساله روی منبر بالا بروند و صرفاً آیه قرآن و حدیث و بعد هم روضه امام حسین(ع) بخوانند، امکان‌پذیر نیست؛ این کار، که گفتیم در جای خود بسیار نیکو و ارزشمند است، باور دینی را تبدیل به رفتار دینی نمی‌کند. برای رسیدن به آن نیازمند تحولات جدیدی هستیم که هنوز این فناوری را کشف نکرده‌ایم!

***چرا نتوانسته‌ایم این راهکار را کشف کنیم؟**

چون در سازمان‌دهی نظام سیاسی رفتیم تجربه غربی‌ها را برداشتیم و به‌صورت ناقص آوردیم اینجا و به کار بستیم، رفتیم نظام انتخاباتی غربی را در کشور خودمان اعمال کردیم و به نوعی در زمین آنها توپ زدیم، به

عبارت دیگر با فضایی که دشمن برای ما درست کرد مجبور به همراهی با او شدیم، چون او می‌گوید شما مردم‌سالاری ندارید و ما می‌خواهیم اثبات کنیم که داریم و خیلی هم خوب داریم؛ برای اثبات این مدعا شروع کردیم هر ساله در کشور انتخابات به راه انداختیم. الان هم نظمی به آن داده‌ایم که هر دو سال یک‌بار یک انتخابات داشته باشیم، حالا چه نوع انتخاباتی؟! انتخاباتی که پشتوانه آن هیچ نهاد مردمی، مدنی یا حزب سیاسی درست و حسابی نیست؛ به همین دلیل آدم‌هایی را که با یک نگاه الهی به مسائل جامعه نگاه می‌کنند و آنها را می‌فهمند و افراد اهل مطالعه، پژوهش و تحقیق هستند و سالم زندگی می‌کنند و نه پول دارند و نه سر و زبان و... نمی‌توانند بیایند در چنین سیستم انتخاباتی شرکت کنند و احیاناً رای بیاورند. بلکه معمولاً افرادی می‌آیند در انتخابات خود را کاندید می‌کنند که با یک کارخانه‌دار یا صاحب سرمایه‌ای و یا با جایی وصل هستند و بارانت و وعده‌ها نامشروع و... خود را

او حواسش جمع است، چون می‌خواهد فساد کند، شروع می‌کند به صورت افراطی یک پوسته دینی را برای خودش می‌سازد و آن را تقویت می‌کند؛ البته همه را متهم نمی‌کنم، خیلی‌ها هم با اخلاص این کار را می‌کنند. ولی این خطر وجود دارد که عده‌ای با کارهای پوسته‌ای و قشری افراطی، کارهای فاسد خود را پشت این پدیده پنهان کنند.

***به اعتقاد شما نوعی ساختار وارداتی به اضافه نوعی دینداری قشری و پوسته‌ای این وضعیت را ایجاد کرده است؟**

همینطور است؛ اینها مواردی را دامن زد که باعث شد بعد از انقلاب ضرباتی بخوریم و همچنان هم خواهیم خورد، مگر اینکه برایشان راه‌حل مناسبی پیدا کنیم. ما باید در خصوص شکل‌گیری مدیریت اجرایی، ساختار مجلس و شورای شهر و... که در این مدیریت‌های اجرایی مداخله می‌کنند و همه ساختارهای دیگر دست



به بررسی انتقادی بزنیم تا درک کنیم که این روندها، روندهای رو به رشد، روند انقلابی شدن، اسلامی شدن، وفادارتر شدن به آرمان‌های انقلاب نیست.

این هم چیزی نیست که من بگویم، بارها مقام معظم رهبری با آن اشرافی که به مسائل دارند به صورت‌های مختلف این بحث‌ها را مطرح کرده‌اند، ولی چرا مخاطب این را نمی‌گیرد؟ چون اگر اینها را بفهمند و بخواهند به کار بگیرند، با منافعی سازگار نیست! البته برخی اوقات هم اساساً نمی‌فهمند که رهبری چه گفتند که حالا بخواهند اینها را با منافعش بسنجند و ببینند به نفعشان است یا نیست.

مثلاً فرض کنید حضرت آقا می‌فرمایند در جریان جمع‌آوری رأی، سعی کنید راستی، درستی و صداقت را محور قرار دهید، می‌فرمایند رأیی ارزشمند است که با راست‌گویی به دست آمده باشد. اما در این شرایط که فرهنگ عمومی ما پیدا کرده و توده مردم با دروغ، بهتر پای صندوق رأی می‌آیند، تا با حرف راست و حرف حساب زدن، چند نفر می‌توانند با راست‌گویی رای بیاورند و نامشان به عنوان منتخب از صندوق بیرون بیاید؟! یعنی آیا اگر بگویند عزیزان، اصلاً در مجلس

بالا می‌کشند. یعنی یا همان موقع انتخابات به جایی وصل هستند، یا در انتخابات می‌گویند من شانس رأی آوردن دارم، شما هزینه انتخابات مرا بده، من وقتی به مجلس رفتم، جبران می‌کنم. کسی را متهم نمی‌کنم، حرفم صرفاً این است که وقتی نظام انتخاباتی غربی را به طور ناقص می‌آورید و بومی‌سازی نمی‌کنید، آرام‌آرام بین رهبری و توده مردم یک شبکه‌ای از مدیریت شکل می‌گیرد که فاصله زیادی با آرمان‌های انقلاب پیدا می‌کنند.

البته در نطق‌های انتخاباتی‌شان خیلی درباره دین و اسلام حرف می‌زنند، ولی در عمل مسئله‌شان اسلام نیست. نه تنها اسلام نیست، بلکه اگر مبانی اسلامی بخواهد درست مطرح و پیاده شود، این آدم‌ها نمی‌توانند مدیریتشان را ادامه دهند. به همین خاطر است که اینها ترجیح می‌دهند صرفاً به شاعران پوسته‌ای دین بپردازند و آنها را ترویج کنند. برخی اوقات افراد فاسد را که دستگیر می‌کنند، می‌گویند این همان نبود که هر روز در نماز جماعت می‌آمد؟ این همان نبود که اصرار داشت ما روضه‌خوانی راه بیندازیم؟ این همان نبود که در خانه‌اش روضه برگزار می‌کرد؟ و... طبیعی است،

برای شما نمی‌شود کار خاصی انجام داد، مگر اینکه من خودم را به یک وزیر بفروشم و بگویم نمی‌گذارم استیضاحات کنند، شما هم در عوض این جاده منطقه ما را آسفالت کنید! و چون این حرام است من چنین کاری را نمی‌کنم، آیا می‌تواند رای بیاورد؟ یا اینکه بگویند چون من می‌دانم این وزیر، کجای کارش دچار مشکل است و من باید وظیفه نمایندگی را انجام دهم و مقابلش بایستم و مانع فساد بیشتر شوم، در نتیجه کاری که دیگران می‌توانند با رانت و رابطه انجام دهند نمی‌توانم انجام دهم، آیا مردم به او رای می‌دهند؟ مردم احتمالاً می‌گویند برو دنبال زندگی‌ات، دلت خوش است، ما چه کار به مسائل کشور داریم، ما جاده آسفالت منطقه خودمان را می‌خواهیم! نماینده می‌گوید جاده منطقه شما مستلزم این است که من بروم خودم را بفروشم، می‌گویند هر کاری می‌خواهی بکن، فقط جاده منطقه ما را آسفالت کن!

این سازوکاری است که ما درست کرده‌ایم و از داخلش همین وضعیت بیرون می‌آید. نمونه‌هایش هم الان زیاد است که یکسری نامه استیضاح امضا می‌کنند ولی همان امضا و استیضاح را روی معامله‌های پس می‌گیرند. بنابراین الان که می‌خواهیم آرمانهای انقلاب را ارزیابی کنیم باید توجه داشته باشیم که مراجعه و الگوگیری ناشیانه از مدل‌های غرب است که دارد تفکر ناب انقلاب اسلامی و حتی ارزش‌های دینی ما را با علامت سؤال روبه‌رو می‌کند!

مضافاً اینکه یکسری ساختارها هم از قبل از انقلاب به نام «نظام اداری» داشتیم که چون بعد از انقلاب اصلاح نشد و در ذات خودش نوعی فرهنگ سازمانی را به مرور القا می‌کرد وضعیت را به مراتب وخیم‌تر کرد. چون اساساً فرهنگ به‌تدریج تغییر می‌کند و بیش از آنکه افراد بتوانند فرهنگ سازمانی را عوض کنند، این فرهنگ سازمانی است که آدم‌ها را عوض می‌کند. ما بعد از انقلاب مدام وزرای متدین و آرمان‌گرا را به سازمان‌ها فرستادیم و عموماً سازمان‌ها آن تدین و آرمانخواهی را خنثی کرده و حتی بسیاری از این آدم‌ها را عوض کرد؛ این فرهنگ سازمانی و ساختاری، نه تنها وزیر را عوض می‌کند، بلکه معاون وزیر و مدیرکل و دیگر عوامل زبردست را هم عوض می‌کند. یعنی از همان روز اولی که وارد وزارتخانه شدید، کلی کار تابل جلوی شما می‌گذارند و چون بلد نیستید چه کار کنید، آرام آرام شما را راهنمایی و کمک می‌کنند تا تصمیم بگیرید که چه بکنید. یعنی به شما می‌فهمانند که در این وزارتخانه یا شرکت یا نهاد... به فلان مسائل گیر ندهید، در آموزش و پرورش به آن چیزها گیر ندهید... و گرنه نمی‌توانید ادامه حیات بدهید؛ مخالفت می‌کنند، با استیضاح روبه‌رو می‌شوید... و گرنه شما در نظر بگیرد که بهترین وزرای ما به لحاظ تدین و انقلابی بودن، همیشه در آموزش و پرورش حضور داشتند، شما به راحتی نمی‌توانید هر نیرویی را در آموزش و پرورش بگذارید. این‌ها اگر قدرت مدیریت داشتند و آموزش‌های لازم را دیده بودند، تغییراتی که اعمال می‌کردند، آرام آرام وضعیت آموزش و پرورش ما درست می‌شد، ولی نشد و حتی به مراتب از گذشته بدتر هم شد! تا جایی که ما ناچار شدیم طرح تحول بنیادین آموزش و پرورش را طراحی کنیم که الان در اجرا دوباره گیر کرده است. چرا؟

بخش عمده‌ای از دلیل به همان فرهنگ سازمانی برمی‌گردد. از طرفی هم ما یک مدیریت میانی داریم

که نهایتاً ۲ ساله تا ۴ ساله فکر می‌کنند، نه بیشتر؛ یعنی شما هر کسی را رئیس جمهور و وزیر و وکیل می‌کنید می‌خواهد کاری کند که در دوره خودش به نتیجه مطلوب و خوشایندی برسد، نه اینکه مسائل و مشکلات را به صورت دائمی و بلندمدت حل و فصل کند. اگر در دوره‌اش پایه یک کار اساسی اصلاحی را بریزد در دوره‌های بعدی به بار می‌نشیند و این نمی‌تواند گزارش کار دوره خودش را پر و پیمان کرده و مقبولیت عام پیدا کند.

بنابراین رئیس جمهور و وزیری که می‌خواهد در دوره خودش رضایت دیگران را جلب کند، مثلاً می‌آید یارانه مستقیم به آدم‌ها می‌دهد تا همه دعایش کنند و بگویند عجب رئیس جمهور دلسوز و مردمی داریم! از او تعریف می‌کنند و برایش «الله اکبر» هم می‌گویند! چرا اینطور است؟ چون ما عمیقاً مشکل فرهنگی داریم. یعنی همین رئیس جمهور و وزیری که قرار بود فرهنگ مردم را اصلاح کنند و به مردم بفهمانند دولت‌هایی که آینده را می‌فروشند تا شما امروز را خوش بگذرانید، دولت‌های خوبی نیستند، خودش دارد همین کار را می‌کند. به نوعی می‌توان گفت که رئیس‌جمهورها و نمایندگان مجلس ما در دهه‌های برای مردم سخنرانی می‌کنند و می‌گویند اگر من موفق شوم آینده را بفروشم و امروز را برای خوش باشی شما آماده کنم، رئیس جمهوری خوبی هستم و مردم هم همین را می‌خواهند. باز تولید و تکرار این شرایط باعث می‌شود که ما به شیوه‌های غیر فرهنگی و ضد فرهنگی تربیت شویم و متأسفانه شده‌ایم! از قدیم هم اینگونه بودیم؛ ما یک مردمی بودیم که «فرح پهلوی» در جیبش از سکه‌های بیت‌المال را می‌گذاشت، و وقتی از این هنرمند یا آن تابلو خوشش می‌آمد به آدمی که ملازم و دنبالش بود می‌گفت «یک سکه به این هنرمند بده» و او هم یک سکه می‌داد. در فیلم‌های تاریخی هم خیلی نشان داده‌اند که مثلاً یک شاعری برای سلطان شعر می‌خواند و پادشاه از دور یک کیسه سکه برایش پرتاب می‌کرد! متأسفانه مردم ایران به این پدیده‌ها عادت کرده‌اند و شکل‌های جدید آن را همین امروز هم می‌بینیم.

اگر امروز یک رئیس‌جمهور به دانشگاهی برود و اعلام کنند ایشان ۱۰ میلیارد تومان به این دانشگاه کمک کرد، بسیاری از مردم از جمله حتی نخبگان ما می‌گویند عجب رئیس‌جمهور دانش‌پوروی است!

ما بعد از انقلاب مدام وزرای متدین و آرمان‌گرا را به سازمان‌ها فرستادیم و عموماً سازمان‌ها آن تدین و آرمانخواهی را خنثی کرده و حتی بسیاری از این آدم‌ها را عوض کرد؛ این فرهنگ سازمانی و ساختاری، نه تنها وزیر را عوض می‌کند، بلکه معاون وزیر و مدیرکل و دیگر عوامل زبردست را هم عوض می‌کنند. یعنی از همان روز اولی که وارد وزارتخانه شدید، کلی کار تابل جلوی شما می‌گذارند و چون بلد نیستید چه کار کنید، آرام آرام شما را راهنمایی و کمک می‌کنند تا تصمیم بگیرید که چه بکنید. یعنی به شما می‌فهمانند که در این وزارتخانه یا شرکت یا نهاد و... به فلان مسائل گیر ندهید

درحالی که ده‌ها سؤال در مورد این بذل و بخشش به دانشگاه وجود دارد که باید پرسیده شود. شما با چه کارشناسی‌ای تشخیص دادید که ۱۰ میلیارد تومان به فلان دانشگاه بدهید؟ اگر این دانشگاه مستحق بود که ۱۰ میلیارد تومان به آن اختصاص داده شود، چرا قبلاً ندادید؟ چون این پول بیت‌المال است و باید حساب‌رسی شود. آیا چون خودتان اینجا درس خواندید یا رئیس دانشگاه دوستان بوده این کار را کردید؟... بنابراین ساختار اداری‌ای که از قبل از انقلاب آمده بود، همچنان ادامه حیات می‌دهد و به‌عنوان یک جریان مقاوم در کشور منشأ سوزاندن انگیزه‌های دینی، اسلامی و الهی شده است. حالا میزان تخریبی که در ما ایجاد می‌کند، متفاوت است. یکی اهل حرام و حلال و نماز است، این‌ها را از او نمی‌گیرد ولی انگیزه‌های انقلابی را از او می‌گیرد و او را آدم بی‌تفاوتی می‌کند؛ عده‌ای دیگر را هم فاسد و دزد می‌کند و از سیستم بیرون می‌دهد. اما در این میانه یک چیزی خیلی روشن است؛ اینکه این ساختار ریاست جمهوری، این ساختار وزارت، معاونت، اداره کل و کلیت ساختار اداری در تخریب دین، انقلاب و انگیزه‌های دینی و انقلابی و به‌طور کلی سلامت نفس همه ما نقش تخریبی دارد، مگر اینکه در دل این وزارتخانه و ساختارهای اداری مسئولی، وزیری، معاونی به لحاظ شخصی، یک خودسازی قوی داشته باشد و به‌طور مداوم و از کانال‌های غیررسمی تلاش کند سلامت خودش را حفظ کند.

***آقای دکتر، در این زمینه وقتی همه نقدها به ساختاری که به قول شما بیرون از ساخت انقلاب بوده و به آن تحمیل شده است، راجع می‌شود، ممکن است این سوال ایجاد شود که پس کارکرد خود انقلاب و سوزهای انقلابی آن در این زمینه چه بوده و چه می‌بایست باشد؟**

مسئله این است که در این سال‌ها هر چه جلوتر آمدیم آرام آرام این فرهنگ ساختاری و فرهنگ قدرتمند محیط سازمانی به ارث رسیده از رژیم گذشته، مدام در حال «بازسازی» و «بازتولید» بوده است. باید معنای این بازسازی را توضیح دهیم؛

یک وقتی مثلاً من به سازمان برنامه و بودجه کشور، یا سازمان امور اداری یا وزارت آموزش و پرورش و... می‌روم و می‌بینم که فضا آنجا با معیارهای اسلامی که من در ذهنم دارم همخوان نیست و اشکالات جدی در آن ساختار وجود دارد؛ در این شرایط شما می‌توانید به دو مرکز نظریه‌پردازی مراجعه کنید، یکی مرکز نظریه‌پردازی غربی است که در شرایط موجود، ما پشت میزمان، فقط باید ۹۰ درجه صندلی خودمان را بچرخانیم و روی روی مانیتور کامپیوتر قرار بگیریم و کلیدواژه را بزنیم و هزاران مقاله از غرب پیدا کنیم که در سازمان برنامه و بودجه برای شما برنامه توسعه ارائه دهند، با همه ویژگی‌ها و نقاط قوت و ضعفی که دارند. راه دم چیست؟ آیا یک کامپیوتری هم این طرف وجود دارد که در یک فضای اسلامی بتواند آخرین مقالات و تحقیقات کاربردی که مبتنی بر آموزه‌های اسلامی در خصوص برنامه و بودجه یا آموزش و پرورش است را پیدا کند؟ چنین چیزی الان وجود خارجی ندارد، بلکه بیشتر یکسری کلی‌گویی‌هایی است که نمی‌تواند به‌طور کاربردی و عملیاتی به شما برنامه توسعه ارائه دهد.

اینجا ما با معضل دیگری برخورد می‌کنیم؛ اینکه

از گذشته دور بدنه اصلی حوزه‌های علمیه ما اگر چه خود را از ادعای اینکه جامعه را مدیریت می‌کند، دور نگه می‌داشت، ولی در عمل جامعه را به خوبی مدیریت می‌کرد. به عبارت دیگر در گذشته دور که جامعه بسته بود، علمای بزرگ می‌گفتند ما کاری به کار حکومت نداریم، اما عملاً آنها بودند که بر فرهنگ و فضای عمومی حکومت می‌کردند. چون بخش حاکمیت صرفاً کارش عبارت از لشکرکشی و حفظ امنیت کشور بود؛ آنها عموماً باج و خراجی می‌گرفتند و دنبال عیش و نوش خودشان بودند و برای اینکه آن عیش و نوش به هم نخورد، باید از کشور محافظت می‌کردند! اما نبض تصمیم‌گیری توده مردم در اختیار علما بود و علما عملاً یک حکومت مردمی داشتند و آنها را هدایت می‌کردند. اما در ۲۰۰ سال اخیر نظام‌های مدرن مثل آموزش و پرورش، ثبت اسناد، دانشگاه، میراث فرهنگی و... مدام یکی‌یکی آمده و حوزه نفوذ عالمان دینی را از آنها گرفته است. روحانیت ما این تحول را به موقع دریافت نمی‌کند و نمی‌تواند خودش را به‌روز و بازسازی کند؛ این وضعیت تا امروز ادامه داشته و در جمهوری اسلامی هم روحانیت و حوزه علمیه راه‌حل‌های ایجابی ندارند، بلکه صرفاً انتقادات عالمانه و البته بسیار قوی نسبت به نظام غرب و ساختارهای حکومتی کنونی دارند. یعنی مثلاً الآن عالم دینی می‌گوید این بانک‌ها ربوی و حرام است، اما آیا حوزه‌های علمیه می‌توانند یک مدل بانکداری که ربوی نباشد و مشکل امروز را حل کند ارائه کنند؟ خیر. فقط به طور سلیبی می‌توانند بگویند که آنچه امروز هست، بد است.

حالا مدیران، حتی اگر متدین هم باشند، این وسط می‌فهمند که این آموزه‌های غربی پر از آسیب است و باید به دین مراجعه کرد، اما عالمان دینی که این وسط مأموریت و مسئولیت دارند، امر ایجابی ندارند که به این‌ها بدهند. این است که این شجره مستحکم نظام اداری که متأسفانه بسیار بزرگ و در تحولات فرهنگی کشور بسیار تعیین‌کننده است، کار خودش را می‌کند و آن آسیب‌ها و بحران‌ها را بازسازی می‌کند.

* در این زمینه نقش دولت‌ها و نهادهای انقلابی چیست؟ چرا تحولاتی ایجاد نمی‌کنند که این بازسازی یا باز تولید صورت نگیرد؟

دولت‌ها به نفعشان نیست این حرف را بپذیرند که نظام اداری در تحولات فرهنگی اثر می‌گذارد. اتفاقاً آنها از ناآگاهی مردم و نخبگان نسبت به فهم عمیق فرهنگی استفاده می‌کنند و گاهی جملاتی را می‌گویند که واقعا عجیب است؛ مثلاً می‌گویند «بهتر است ما در فرهنگ دخالت نکنیم!» بعد هم همه می‌گویند خدا پدرتان را بیامرزد که شعور دارید و نمی‌خواهید در فرهنگ دخالت کنید! اما عرض ما این است که مگر می‌شود در فرهنگ دخالت نکرد؟ اصلاً دخالت در فرهنگ دست کسی نیست، چون دخالت نکردن در فرهنگ هم خودش نوعی دخالت کردن در آن است. اتفاقاً شما باید لحظه‌به‌لحظه در خصوص فرهنگ سخنرانی و موضع‌گیری و سیاست‌گذاری کنید؛ این شما باید که باید بدانید چه کسی را تحویل بگیرید و چه کسی را تحویل نگیرید! یا چه کسانی ملاقات کنید، با چه کسی ملاقات نکنید! در حرف‌هایت درباره فرهنگ چه چیزهایی را پیگیری کنید و چه چیزهایی را پیگیری نکنید؟ حتی اگر نخواهید به طور خودآگاه در فرهنگ

در ۲۰۰ سال اخیر نظام‌های مدرن مثل آموزش و پرورش، ثبت اسناد، دانشگاه، میراث فرهنگی و... مدام یکی‌یکی آمده و حوزه نفوذ عالمان دینی را از آنها گرفته است. روحانیت ما این تحول را به موقع دریافت نمی‌کند و نمی‌تواند خودش را به‌روز و بازسازی کند؛ این وضعیت تا امروز ادامه داشته و ساختارهای حکومتی کنونی دارند

دخالت کنید، باز هم به طور ناخودآگاه این کارها را می‌کنید و این‌ها همه مداخله در فرهنگ است. مثلاً مگر می‌شود از وزیر صنعت نپرسیم که شما برای اشتغال خانم‌های خانه‌دار، برای اینکه آنها مجبور نشوند بچه‌هایشان را از ساعت ۷ صبح تا ۶ بعدازظهر رها کنند و بروند بیرون کار کنند، چه برنامه‌ای دارید؟ این کاملاً به فرهنگ جامعه وابسته است و اگر رها شود یک‌مرتبه می‌بینید که در صنعت همه ترجیح می‌دهند خانم‌ها را از خانه بیرون بکشند و با نصف قیمت مردها، کارهایشان را از طریق خانم‌ها انجام دهند. همچنین برای اینکه بتوانند کارشان را از طریق خانم‌ها انجام دهند، باید بروند تکنولوژی‌های روز دنیا را بیآورند، چون خانم‌ها توان بدنی‌شان زیاد نیست و باید با این تکنولوژی‌ها کار کنند. یک‌دفعه می‌بینید همه مردها در جامعه بیکار و خانه‌نشین هستند و زنان همه سرکار می‌روند و خانواده از هم متلاشی می‌شود و... این‌ها دخالت در فرهنگ است یا نیست؟!

اینکه دولت‌ها گاهی به زبان می‌آورند که بهتر است علما مسئولیت فرهنگ را بر عهده بگیرند، یک سوءاستفاده از ناآگاهی فرهنگی در بین نخبگان است. اینکه مدام به این موضوع تکیه می‌کنیم که نخبگان و مدیران ارشد اجرایی ما علی‌رغم شدیداً در فرهنگ دخالت دارند، منظور ما همین است.

مقام معظم رهبری در سال ۱۳۸۱ در میان اعضای شورای انقلاب فرهنگی توضیح و تاکید داشته‌اند که وقتی شما کارهای اقتصادی می‌کنید، در فرهنگ دخالت می‌کنید؛ وقتی ساختن می‌سازید، در فرهنگ دخالت می‌کنید؛ وقتی در سیاست خارجی مذاکره می‌کنید، در فرهنگ دخالت می‌کنید و بلافاصله سؤال می‌کنند فرهنگی که باید در ساختمان‌سازی، صنعت، خدمات، فعالیت‌های امنیتی و سیاسی ما چارچوب‌ها را مشخص کند، چیست؟ معنی این تاکیدات آن است که همه اعضای هیئت دولت باید بدانند که با اعتقادات و ارزش‌های جامعه کار دارند؛ یا آن ارزش‌ها را می‌فهمید و با کارهایتان تقویت می‌کنید، یا نه، کارهایی می‌کنید که این ارزش‌ها را تخریب می‌کنید. ایشان این بحث را در سال ۱۳۸۳ ادامه می‌دهند و می‌فرمایند که ما نیازمند یک نقشه مهندسی فرهنگی هستیم و خودشان توضیح می‌دهند که این نقشه باید دو محور داشته باشد؛ یکی اینکه روی اثربخشی فعالیت‌های فرهنگی که روحانیت، سازمان و دفتر تبلیغات اسلامی، وزارت و اداره‌های ارشد،

مربیان تربیتی در مدارس، مداحان و... انجام می‌دهند، کار کنید، دوم اینکه پیامدهای فرهنگی فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی را بشناسید و اصلاح کنید.

باز در سال ۱۳۸۶ می‌بینند که مدیران مطلب را نگرفته‌اند و توجه کافی نکرده‌اند، می‌گویند فعلاً طرح‌های مهمی که در اختیار دارید، برای آنها پیوست فرهنگی تهیه کنید! یعنی وقتی می‌خواهید یارانه مستقیم فرهنگی تهیه کنید یک تحول بزرگ اقتصادی و البته فرهنگی است، برای آن یک پیوست فرهنگی تهیه کنید و آثار فرهنگی و مثبت و منفی این پدیده را ببینید. شما در نظر بگیرید که در روستا یک خانواده عادت کرده با ۲ یا ۳ گاو و گوسفند و کار روی مزرعه زندگی‌اش را بچرخاند. یک مرتبه به اینها می‌گویند یک حساب بانکی باز کنید و ماهی ۳۰۰ هزار تومان به حسابتان می‌ریزیم، این ۳۰۰ هزار تومان در زمان خودش، تمام زندگی این خانواده را تغییر می‌دهد. دیگر از فردا صبح زن خانه حال ندارد به مزرعه برود، جوان مزرعه هم حال ندارد در مزرعه کار کند و همین‌ها می‌شود زمینه‌هایی برای برخی آسیب‌های مهم فرهنگی.

بالآخره با پیگیری‌ها و تاکیدات مقام معظم رهبری، نقشه مهندس فرهنگی در سال ۱۳۹۱ تصویب می‌شود، ولی به اجرا در نمی‌آید، چرا؟ چون هر رئیس‌جمهوری که می‌آید می‌بینید ۴ سال اینجا مهمان است و منابعش هم محدود است، می‌گوید بهتر است من پروژه‌های نیمه‌تمام را که از گذشته شروع شده است، تمام و افتتاح کنم تا قهرمان بیرون بروم! باز دوباره گرفتاری شما اینجا چیست؟ اینکه باید آن مدیران ارشد اجرایی به مفهوم واقعی قیامت‌باور باشند؛ یعنی عاشق خدمت باشند و بگویند من می‌خواهم این کار را بکنم اسم من نباشد اسم یکی دیگر باشد در حالی که این را هم کمتر می‌بینیم.

* در تحلیل‌های شما تاکید بر یک مسئله خیلی پررنگ است؛ اولاً معتقدید که ما نسبتی با غرب به عنوان دشمن خود برقرار کردیم که برای ما برنامه‌ریزی کرده و به لحاظ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... لطمات بسیاری به ما زده است. از طرف دیگر هم وقتی می‌خواهید نقش خودمان را در وضعیت موجود بررسی کنید می‌فرمایید ما آمدیم یک الگوی اداری و سازمانی که آن هم از غرب اخذ شده بود را به کار بستیم و دچار این آسیب‌ها شدیم. همه اینها را مردم در قالب یک انقلاب اسلامی و حکومتی که از آن برآمده فهم می‌کنند. برای آنها تنها خروجی این ساختار و سوژه‌هایی که در دل این ساختار کار می‌کنند اهمیت دارد و این خروجی تا حد زیادی با آنچه در آرمانهای انقلاب اسلامی بوده متفاوت و حتی مغایر است. اینها مردمی هستند که سابقه درخشانی در تبعیت و همراهی با حاکمانشان برای استقرار آرمانهای انقلاب داشته‌اند ولی امروز چیزی را که می‌بینند اصلاً برایشان رضایت‌بخش نیست، فکر نمی‌کنند در این شرایط اینکه ما همه چیز را به دوش غرب یا ساختاری که او به ما تحمیل کرده بیندازیم، چندان منصفانه نیست.



اینجا سوژه‌های در کارند که اگر بخواهند می‌توانند بسیاری از ساختارها را تغییر دهند و ما این تغییرات را در حوزه‌های دیگر شاهد بودیم! سوال این است که در این ۴۰ سال ما چه کردیم تا بتوانیم از همان توطئه‌های غرب خلاص شویم یا ساختاری را بچینیم که به بهبود شرایط مردم و تحقق آرمانهای انقلاب منجر شود؟

البته من گفتم ما از غرب الگوی ناقص گرفتیم؛ این الگوگیری ناقص بوده که مدیریت ارشد ما را می‌سازد و این مدیریت ارشد ساخته شده در دل همان ساختار هم نمی‌تواند یا نمی‌خواهد این ساختار فاسد را اصلاح کند.

حرفهایی که من زدم با این نیت بود که لااقل در یک فضای فرهنگی و رسانه‌ای روشن که ما از کجا داریم می‌خوریم! ما هم از غرب و هم از درون تحت‌فشار و آسیب جدی هستیم، سؤال پیش می‌آید که پس نظام رهبری انقلاب ما در این ۴۰ سال چه می‌کرد؟ عرض می‌کنم که ما یک قانون اساسی داریم و برای رهبری حوزه اختیاراتی تعریف کرده است. ایشان یکسری سیاست‌گذاری‌هایی کرده و رهنمودهایی دادند. وقتی شما مجموعه این راهکارها و سیاست‌ها را مطالعه می‌کنید، می‌بینید راه‌حل‌های درستی است، ولی شما چیزی به نام فرهنگ و «نظام باورها» دارید که در این نظام باورهایمان آسیب‌هایی جدی وجود دارد و متأسفانه برخی‌ها دوست ندارد به این‌ها گوش کنند. چون خودشان زیر سؤال می‌روند!

***دقیقا چه آسیب‌هایی مد نظر شما است؟**

بینید هنوز در ذهن بدنه روحانیت و بدنه بچه‌های متدین ما، یک دین حداقلی وجود دارد که می‌خواهند در طول زندگی غربی زندگی کنند، ولی وجدان مذهبی‌شان ناراحتشان می‌کند و می‌آیند ۱۵ روز مانده به ماه محرم شروع می‌کنند

به آماده شدن برای سینه‌زنی و در آن ۱۰ روز محرم خود را تخلیه می‌کنند. اربعین و روزهای دیگر را هم عزاداری می‌کنند و... ولی محرم و صفر که تمام شد، دوباره به جای اولشان برمی‌گردند.

می‌خواهم آسیب دینداری‌مان را بگویم؛ شما ببینید این دین حداقلی از آن دین ناب اسلامی که حضرت امام (ره) صحبتش را می‌کرد و مقام معظم رهبری بر آن تأکید دارند و تبیینش می‌کنند، چقدر فاصله دارد و متأسفانه نظام فرهنگی ما نتوانسته آن خوانش به‌روز شده و انقلابی از اسلام را در جامعه مستقر کند.

شما می‌پرسید چرا؟ من می‌گویم ۲۳ دلیل دارد و من فقط یکی دو تا را برای شما شمردم. اولین آنها این نظام سیاسی فلجی است که ما به تقلید از غرب برای خودمان ساختیم. امروز باید این نظام فلج سیاسی را اگر لازم است با تغییر قانون اساسی و اگر بدون تغییر قانون اساسی ممکن است و راه‌حل‌های دیگری دارد مورد بازنگری و بازسازی مجدد قرار دهیم. چون این‌گونه انتخابات، این‌گونه شورای شهر و مجلس درست کردن، پاسخ نیازهای ما را نمی‌دهد. این‌ها می‌نشینند و می‌خواهند همه‌جا را نظارت کنند، ولی نظارت بر خودشان را نمی‌پذیرند و بر نمی‌تابند. شفافیت را برای جاهای دیگر می‌خواهند، برای خودشان نه! این‌ها چیزهایی است که جلوی چشم همه ماست و خاص این مجلس هم نیست، در مجلس‌های قبل هم همین بود و اصلاح‌ربطی به جریانات و جناح‌های سیاسی ندارد. اساساً خود جریانات سیاسی ما جریانات باندهی است و اصلاً مبانی فکری ندارند؛ به همین دلیل هم همین کسانی که امروز طرفدار ارتباط با آمریکا هستند، چند وقت پیش تندترین افراد در مخالفت با سرمایه‌داری و امپریالیسم آمریکایی بودند. این‌ها آمدند این طرف، آن جناح مقابل هم رفت طرف دیگر و مدام هم‌جا عوض می‌کنند؛ یعنی بر حسب اینکه در کدامیک از

این جریانات و جناح‌ها می‌شود رأی بیشتری جمع کرد، مدام جایجایی صورت می‌گیرد. بنابراین بحث‌های ما فراتر از جریان‌های سیاسی است.

در این فضا شما ببینید وقتی مردم تهران برای شورای شهرشان به کشتی‌گیر و تکواندوکار و وزنه‌بردار و... رای می‌دهند و اینها را انتخاب می‌کنند و در شهرستان‌ها هم به هنرپیشه‌ها و ورزشکاران را می‌دهند که بروند و مسائل پیچیده شهری و اجتماعی و فرهنگی را حل کنند، شما چطور می‌خواهید با این فرهنگ سیاسی مدیریت مطلوبی را در جامعه سازمان‌دهی کنید؟! فرهنگ سیاسی ما به طور کلی معضلات اساسی‌ای دارد که باید حل شود، جای حل این‌ها کجاست؟ در کتب درسی، رسانه‌ها، روزنامه‌ها، صداوسیما، حوزه‌های علمیه و منبرها و... برای نمونه من نوع دینداری‌ای که در حال ترویج است را گفتم. منبرهای دهه اول محرم را در نظر بگیرید، در روزهای اول که خلوت است، روز تاسوعا و عاشورا خیلی شلوغ است که شما بروید محتوای منبرها را در روزهای تاسوعا و عاشورا مطالعه کنید و ببینید درباره چیست؟ آیا بیدارسازی مردم برای ادامه آرمانهای انقلاب است یا تخدیر مردم است؟ روی این منبرها می‌گویند هر آدمی با هر گناه و هر میزان اشتباهی آمده باشد اینجا همه چیز درست می‌شود؛ به این آدمها می‌گویند تو عجب آدم درستی هستی و خوش به حالت که امروز امام حسین (ع) دعوت کرده است، برو در زندگی حالت را بکن که کارت درست است! شما غیر از این می‌بینید؟! در حالی که بر مبنای خوانش انقلابی و اجتماعی از دین باید روی منبرها مسائل فرهنگی و اجتماعی امروز را تبیین کنند؛ بگویند آقای پزشک اگر شما به خاطر پول یک جراحی بی‌مورد را توصیه کردید، آن روز باید جواب خدا را بدهید. بگویند آقای بنگاه معاملاتی اگر برای

معنی این حرف آن است که در جمهوری اسلامی هم باید برای حفظ ایمان مسئولان، وزرا، رئیس‌جمهورها و... سازوکار ایجاد می‌کردیم و مانع فساد می‌شدیم. حتی باید برای حفظ زن و بچه‌های مسئولان و مدیرانمان سازوکار تولید می‌کردیم.

امروزه در عموم کشورهای جهان، وقتی یکی سفیر می‌شود، یک هفته به فرزندش آموزش می‌دهند که شما بچه سفیر هستید و ممکن است سرویس‌های جاسوسی بیایند اطلاعات شما را تخلیه کنند و... بنابراین باید مراقب باشید. حالا نمی‌دانم در ایران این کارها را می‌کنیم یا نه، ان‌شاءالله به این درجه از بلوغ رسیده باشیم. اما این نباید صرفاً منحصر به سفر باشد، امروز وقتی شما همسر استاندار هستید وزارت کشور باید یک نظام آموزشی بگذارد و شما را صدا بزند و بگوید از این به بعد به‌عنوان زن استاندار این مسئولیت‌ها را بر عهده دارید؛ باید سطح زندگی شما با سطح متوسط زندگی مردم شهر و استانتان یکسان باشد؛ حتی اگر

بدهد ولی در رفتار اقتصادی هنوز نمی‌داند کار درست و دینی چیست! یعنی ما نتوانستیم رفتار مسلمانی را به افراد جامعه‌مان بفهمانیم. چرا؟ چون دینمان را ناقص و خلاصه کردیم و در حد شعائر دینی فروکاستیم؛ البته شعائر در جای خودشان ارزشمند است و باید روی آن‌ها کار کنیم، ولی دین محدود به شعائر نیست و ما متأسفانه دین را تقلیل داده‌ایم. در این فضا از فرهنگ ژاپن و چین دیگر کشورها مثال می‌زنیم و معتقدیم آنها باید الگوی ما باشند.

این توجه و دغدغه در راس آن حرم وجود دارد ولی در وسط هرم مدیریت جامعه وجود ندارد؛ کاری که باید بکنیم این است که فرمایشات مقام معظم رهبری را تک‌تک وزرا و نمایندگان و مسئولان نهادها و... در حوزه سازمانی خودشان مراقبت کنند و فرهنگ کارکنان زبردستان را ارتقا دهند. باید بنیید فرهنگ کارکنان خودشان چه سیری را طی می‌کند و اگر نقصی در این چرخه وجود دارد برای آن فکری کنند. اگر این نهضت

خریدوفروش با دروغ این دو را به هم رساندید و قیمت را بالا بردید تا سهم شما دو برابر شود، اگر قیمت خانه را بالا بردید و اقتصاد کشور را نابود کردید، دارید گناه می‌کنید و درآمد شما حرام است، و مال حرام و حق الناس بخشیده نخواهد شد! کسی این‌ها را در کشور ما تذکر می‌دهد؟ به همین دلیل، جوان امروز ما شیرینی دین را در روابط جامعه‌اش نمی‌فهمد و کارکرد دین را در رشد و ارتقای جامعه لمس نمی‌کند.

در رسانه‌هایمان هم همین است؛ مگر چند آدم باسواد و فرهنگی و هوشمند در رسانه‌ها هستند که بتوانند مسائل را خوب تحلیل کنند و برای رشد فرهنگی و تداوم آرمانهای انقلاب کارهای تاثیرگذار انجام دهد؟ رسانه‌های ما هم بیشتر و بیشتر به بازتولید همین وضعیت دامن می‌زنند. و طعم دین‌داری درست و تاثیر اجتماعی دین در جامعه لمس نمی‌شود و اعتقادی به پیش‌بردن آرمانهای انقلاب اسلامی وجود نخواهد داشت.

وقتی جوان ما به خانه یک آدم پولدار و متدین رفت برای خواستگاری دخترشان، گفت من جوانی ۲۴ ساله هستم و خانه و ماشین هم ندارم؛ اگر آن پدر فهمید اینکه در ۲۴ سالگی ماشین و خانه ندارد، دلیل سلامت و ایمانش است، یعنی ارزش‌های دینی در جامعه قابل لمس است. در حالی که به چنین جوانی دختر داده نمی‌شود. اگر یک جوانی ۲۶ ساله آمد و گفت من هم خانه دارم و هم ماشین دارم و خودم در این ۳، ۴ ساله همه این‌ها را به دست آورده‌ام، آن آقای مذهبی که پدر دختر است باید بفهمد که این پسر مسئله دارد و نباید به او زن داد. حتماً خلافی در کار است که یک پسر ۲۶ ساله ظرف ۳، ۴ سال هم دارای خانه است و هم ماشین و امکانات دارد. حالا در این شرایط این پدر، که مذهبی هم هست، به کدام مورد دختر می‌دهد؟!

بنابراین ما فهم مردم را بالا نبردیم، چون نظام فرهنگی ما فشل است و اساساً مدیریت فرهنگی رها شده است. در وسط هرم مدیریت در جامعه ما کسی خودش را مخاطب کلام رهبری نمی‌بیند! تا جایی که رهبری ناچار شدند بگویند «آتش به اختیار!» یعنی شما که جوان حزب‌اللهی هستی و در آن شهرستان حرف مرا می‌فهمی، فعلاً در حوزه فهم خودت از دین و فرهنگ و انقلاب اسلامی کاری کنی تا ببینیم آینده چه اتفاقی می‌افتد!

***اگر یک نظام سیاسی به این مسائل توجه نمی‌کند، پس دقیقاً دارد به چه چیز توجه می‌کند؛ چون این مسائل است که لطامات مهمی به سرمایه اجتماعی می‌زند و فقدان سرمایه اجتماعی هم یک حاکمیت را با معضلات مهمی در حوزه‌های سیاست و اقتصاد و... مواجه خواهد کرد. چرا به اینها توجه نمی‌شود؟**

امروز معضلات اقتصادی ما خط اول شده است و بیش از هر زمانی در گذشته، توجه به فرهنگ به حاشیه رفته است. در حالی که والله قسم بیش از پنجاه درصد معضلات اقتصادی ما ریشه فرهنگی دارد. شما دارید تجربه می‌کنید و می‌بینید همین آدمی که روزی بچه‌اش را فرستاده برود در جبهه بجنگد، همین آدم امروز در بحران اقتصادی تا می‌بیند رب گوجه فرنگی دارد گران می‌شود می‌آید ۱۵ قوطی رب می‌خرد و در خانه می‌گذارد! بعد بروید به او بگوئید اگر یک روزی فهمیدید همسایه شما رب ندارد، به او رب می‌دهید؟ می‌گوید بله می‌دهم، چون کمک به همسایه واجب است! یعنی حاضر است یکی یکی رب‌ها را به همسایه

بلاخره با پیگیری‌ها و تاکیدات مقام معظم رهبری، نقشه مهندس فرهنگی در سال ۱۳۹۱ تصویب می‌شود، ولی به اجرا در نمی‌آید، چرا؟ چون هر رئیس‌جمهوری که می‌آید می‌بینید ۴ سال اینجا همان است و منابعش هم محدود است، می‌گوید بهتر است من پروژه‌های نیمه تمام را که از گذشته شروع شده است، تمام و افتتاح کنم تا قهرمان بیرون بروم!

ارث پدری هم دارید، دیگر حق ندارید سفره آن چنانی بیندازید یا ماشین آنچنانی سوار شوید و... همچنین باید پسر استاندار و فلان مسئول را را صدا بزنند و بگویند که آدم‌های فاسد می‌آیند شما را در تیمشان وارد می‌کنند تا اگر دستگیر شدند پدرتان دخالت کند و شما و آن‌ها را آزاد کند، باید مراقب باشید زیرا بیشتر از آدم‌های معمولی در معرض فساد هستید! ما این کارها را نکرده‌ایم! نه تنها استاندار و رئیس و روسا، بلکه حتی باید مراقبت اطرافیان بزرگان دین و علمای معروف شهر هم باشیم. بنابراین برای اینکه ما دین و ارزش‌های اسلامی را حفظ کنیم باید توجه می‌کردیم که نفس قدرت فسادآور است. می‌گویند این‌ها در مکانیزم‌های نظارتی دیده شده است ولی من می‌گویم منظور شما مجلس است؟ سازوکار

آغاز شود، آن وقت نهادها و سازمانهای به مرور اصلاح می‌شوند؛ اما همانطور که گفتیم برا این اصلاحات ما با مقاومت ساختار و فرهنگ سیاسی مواجه‌ایم. مثلاً یک نهاد آموزش و پرورش را در نظر بگیرید که ۱۱۰ هزار مدرسه و ۱ میلیون معلم دارد. شما اگر می‌خواهید در آموزش و پرورش کار فرهنگی کنید، باید اول مشکل اقتصادی معلمان را حل کنید و برای حل این معضل باید مدل سیاسی و کشورداری و نظارت و عدالت‌گستری و بسیاری از مسائل دیگر را دستکاری کنید تا دیگر کسی از نظر درونی و روانی نتواند و جرأت نکند ۱۵ یا ۲۰ میلیون تومان حقوق بگیرد، وقتی که می‌بیند معلم ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد.

***این تغییرات اساسی چرا صورت نمی‌گیرد؟ آیا ما با یک روحیه محافظه کارانه مواجه نیستیم که تلاش می‌کند وضعیت موجود حفظ شود؟** ببینید به لحاظ تاریخی در ذات به قدرت رسیدن، فساد وجود دارد، مگر اینکه تمهیداتی برای ممانعت از بروز فساد اندیشیده شود. همه انقلاب‌های تاریخ هم که آرام آرام مستهلک و نابود شدند، به این خاطر بوده که بخشی از آن فسادهای حاشیه‌ای و خرد، به مرکز قدرت نفوذ کرده و آن انقلاب را از بین برده است.

بگذارید با حدیث به درک این مسئله برسیم. ما در احادیث داریم که یک فرد نباید با یک جنس مخالف خود در یک اتاق در بسته تنها باشد؛ این اشکال دارد، چون شیطان می‌آید و معنی آن این است که تقوا به‌خودی‌خود، قدرت کنترل تمایلات غریزی و نیازهای جنسی را ندارد. حالا در نظر داشته باشید که امام باقر(ع) می‌فرماید «عشق به میز، قدرتش از شهوت مرد خیلی بیشتر است». یعنی آدم برای حفظ میز آمادگی دارد خیلی از گناهان را انجام دهد و به طریق اولی در این خصوص هم تقوا به‌خودی‌خود کفایت نمی‌کند.

کشورداری و فرهنگ سیاسی ما به گونه‌ای است که مجلس اهل نظارت، از داخل آن در نمی‌آید. فکر می‌کنید وزرا چطور نظارت می‌شوند؟ در برخی از موارد روزهای اول کاریشان، وزرا معاون پارلمانی خود را صدا می‌زنند و می‌گویند بروید فعالان این‌ها را شناسایی کنید، بعد می‌نشینند برای خرید فعالان این‌ها طراحی می‌کنند.

همین می‌شود که کارها اینگونه پیش می‌رود. یعنی برخی نماینده‌های مجلس که مدام غر می‌زنند، برخی دیگر از نمایندگان هم اساساً کاری به کشور ندارند و همه دغدغه‌شان کارچاق کنی است، مثلاً می‌گویند این پسرخاله ما را رئیس آموزش و پرورش منطقه کنید تا شما را استیضاح نکنم. بعد هم همه دغدغه‌شان این است که چطور از فشار نظارتی خارج شوند.

***با وجود وضعیتی که تا اینجا توصیف کردید، تصور می‌کنم نقش و کارکرد نخبگان و دانشگاهیان و فعالانی که از تربیت فرهنگی خوبی برخوردارند می‌تواند شدیداً مهم باشد. نقش این نهادها را چطور**

ارزیابی می کنید؟

به طور کلی معتمد کارکرد دانشگاه‌های ما چیزی جز تخریب باورهای دینی و انقلابی نیست! مگر استثنایمانند برخی مدارس و دانشگاه‌های خاصی که بچه‌های مذهبی را می‌پذیرند اساتید مذهبی را دعوت می‌کنند و در محتوای درسی‌شان حساسیت‌هایی را رعایت می‌کنند. بقیه دانشگاه‌ها کارکردشان تخریب دین و آموزه‌های دینی و ارزشی است. اگر به بطن این دانشگاه‌ها بروید، می‌بینید بچه‌های مهندسی کمتر بی‌دین می‌شوند، بعدش بچه‌های پزشکی کمتر بی‌دین می‌شوند و می‌بینید بیشترین بی‌دینی مربوط به بچه‌های علوم انسانی است و در سطح شدیدترش حدش بچه‌هایی هستند که به رشته هنر می‌روند! یعنی همین کسانی که باید بیاند فرهنگ جامعه را اصلاح کنند و فعالان و نخبگان فرهنگی از دل اینها بیرون بیاید، کسانی هستند که نظام دانشگاهی فشل ما آنها را کاملاً بی‌دین و بی‌اعتقاد می‌کند؛ یعنی به این‌ها مدرک دکتری می‌دهیم و موقعیت اجتماعی‌شان را بالا می‌بریم و به جامعه می‌فرستیم، به نظر تا از این قشر چه بیرون می‌آید؟ تازه کارکرد این‌ها غیر از کارکرد ماهواره‌ها و فضای مجازی رسانه‌ها ... است.

***به شخصه وقتی بعد از چهل سال به این وضعیت در جمهوری اسلامی فکر می‌کنم، تنها توجیهی که به ذهنم می‌رسد وجود یک نوع محافظه‌کاری است که در سطوح مختلف و گرایش‌های متنوعی تلاش می‌کند آنچه هست را حفظ کند و از روحیه انقلابی و آرمانخواهانه‌ای که بر مبنای آن باید تحولات مداومی را در جریان انقلاب اسلامی بیگیری می‌کردیم، دور شود. یعنی در حالی که رهبر انقلاب از محافظه‌کاری با عنوان «قتلگاه نظام» یاد کرده‌اند ما با ساختار و سوزهایی مواجه هستیم که به خاطر منافع طلبی فردی و جناحی به تثبیت وضعیت موجود دامن می‌زنند. خواه اینها محافظه‌کاران دست راستی و لیبرال‌منشی باشند که همواره چشم به نظام جهانی و غرب دارند و خواه اصطلاحاً انقلابیون قدیمی و کهنه کاری که از آرمانهایشان دست کشیده و صرفاً به دنبال حفظ شرایط مطلوب خود و جریان موافق با خود هستند. نظر شما در خصوص این محافظه‌کاری چیست؟**

اصل اینکه ما محافظه‌کار شدیم را هم پذیرفته‌ام و هم در این صحبت‌ها تا حدی عواملش را هم برای شما توضیح دادم. گفتم بخشی از آن در ذات به قدرت رسیدن است؛ یعنی شما تا به قدرت نرسیدید می‌خواهید با یک رویکرد انقلابی ساختارها را تخریب کنید، ولی تا به قدرت می‌رسید، می‌خواهید این قدرت را برای خود حفظ کنید. وقتی هم می‌خواهید موقعیت را حفظ کنید، می‌آید سبک و سنگین می‌کنید تا ببینید چه ارزش‌هایی را باید جاری کنید که محور و برآیند آن ارزش‌ها، ماندن و قدرتمند بودن خودتان است. همچنین حساب و کتاب می‌کنید تا دریابید از کنار چه ارزش‌هایی باید رد شوید و نادیده بگیرید.

مثلاً شما مدیر یک کارخانه هستید و به ذننتان می‌رسد که اگر این کارگران نماز بخوانند و اهل حرام و حلال باشند، به نفعتان است؛ می‌روید یک روحانی

شما تا به قدرت نرسیدید

می‌خواهید با یک رویکرد انقلابی ساختارها را تخریب کنید، ولی تا به قدرت می‌رسید، می‌خواهید این قدرت را برای خود حفظ کنید. وقتی هم می‌خواهید موقعیت را حفظ کنید، می‌آید سبک و سنگین می‌کنید تا ببینید چه ارزش‌هایی را باید جاری کنید که محور و برآیند آن ارزش‌ها، ماندن و قدرتمند بودن خودتان است. همچنین حساب و کتاب می‌کنید تا دریابید از کنار چه ارزش‌هایی باید رد شوید و نادیده بگیرید.

می‌آورد تا این‌ها را نمازخوان کند. بعد از مدتی این روحانی برای شما و کارگران کارخانه نهج‌البلاغه می‌خواند و می‌گوید شما مسئول زندگی این کارگران هم هستید و باید حرف‌هایشان را گوش کنید، اینها برادران شما هستند و باید از شما مطالبه کنند و ... بعد روابط عمومی کارخانه می‌آید به شما می‌گوید حاج آقا این آخوند دارد اینجا را به هم می‌ریزد، دارد چیزهایی به این‌ها می‌گوید که باعث اعتراض و اعتصاب می‌شود و ... کارگران گفته‌اند چرا اتناق رئیس باید ۳ تا منشی داشته باشد؟ چرا ناهار مدیرعامل متفاوت از ناهار ماست؟ و ...

می‌پرسد چرا اینطور شده؟ می‌گویند این آخوند مدام از حضرت علی (ع) و نهج‌البلاغه حرف می‌زد این کارگران هم در ذهنشان شما را با رفتار حضرت علی (ع) در این سازمان تطبیق می‌دهند و توقعاتشان بالا رفته است. بعد هم به این نتیجه می‌رسند که این حاج آقا را عوض کنند و می‌روند یک روحانی پیرمرد پیدا می‌کنند که کاری به نهج‌البلاغه و سیره عملی حضرت علی (ع) نداشته باشد.

این مثال کوچک را زدم که بگویم وقتی ما به قدرت می‌رسیم این خطر ما را تهدید می‌کند که حتی در ترویج آموزه‌های دینی هم گزینشی عمل کنیم و ببینیم کدام مباحث و مفاهیم دینی می‌تواند ما را ماندگار کند! می‌آییم فقط همان‌ها را ترویج می‌کنیم. اینگونه زیبایی و جذابیت دین از دست می‌رود و کسی نمی‌تواند تاثیر دین را در جامعه و شهر و سبک زندگی‌اش ببیند. در این شرایط گرایش‌های دینی مردم شروع به تضعیف شدن می‌کند و چون به آن‌ها تحلیل ارائه نمی‌دهید، می‌گویند نکنند این آموزه‌های غربی و مکاتب دنیایی و انسانی غرب بهتر باشد، چون زندگی آن‌ها خیلی روبه‌راه است! بدین ترتیب وقتی این‌ها را برای مردم نمی‌گوییم طبیعی است که مردم هم مدام غر بززند که این حکومت مسئله‌دار و کل سیستم فاسد است.

***بخش پایانی گفت‌وگو را به طرح مسائل اجاب‌ی و راه حل‌ها اختصاص دهیم. با وجود این وضعیت فکر می‌کنید راه چاره اساسی ما برای بیرون رفتن از این وضعیت چیست؟** بله، آسیب‌شناسی درونی از نوع دینداریمان کردیم؛ ولی من همچنان معتقدم که اسلام ذخیره‌ای است که

بخش کوچکی از آن کج شده است و باید حوزه‌های علمیه ما و بقیه اندیشمندان ما که در دانشگاه‌ها هستند، سراغ این ذخیره بروند و راه حل را از همینجا استخراج کنند.

مسئله بعدی همان است که پیشتر هم گفتم؛ باید یک اتفاقاتی در خصوص نظام انتخاباتی ما صورت بگیرد و ما آن را به شیوه درستی اصلاح کنیم. نظام انتخاباتی ما باید طوری برود که آدم‌های سالم و شریف و غیرمنفعت‌طلب هم احتمال رأی آوردن داشته باشند. اگر این اتفاق بیفتد ممکن است نسل تازه‌ای خود را کاندید کنند که بتوانند ساختارها را تا حد زیادی اصلاح کنند. از طرف دیگر باید یک اتفاقاتی در مجلس بیفتد و شفافیتی از جهت رأی دادن و اظهارنظرها در مقابل مردم ایجاد شود. ممکن است واقعاً به این جمع‌بندی برسیم که باید نهادسازی کنیم و حزب راه بیندازیم و ... عیبی ندارد. شاید بدون حزب نتوانیم مردم‌سالاری درست کنیم، چه ایرادی دارد؟ گرچه در کشورهای جهان سوم تا حزب درست می‌شود به جای اینکه بیایند با آگاهی و کارکرد مثبت دانه‌دانه آدم‌ها را بخردند، می‌آیند آدم‌های اصلی حزب را با پول و وعده مقام می‌خرند و بقیه هم دنبال آن‌ها می‌روند! کشوری مانند ایران این مشکل را دارد و ما به این راحتی نمی‌توانیم حزب راه بیندازیم. چون خودمان هم به نوعی استبدادزده هستیم و مثلاً به بهانه مشارکت دادن مردن، حزب راه می‌اندازیم، ولی وقتی انتخابان کردند، خودمان محور می‌شویم! این مصیبت وجود دارد که در کشور ما حزب راه نمی‌افتد.

ولی به هر حال باید این اتفاق اصلاحی در نظام انتخاباتی و پارلمانی ما بیفتد و اگر راه‌کار آن تشکیل حزب است، با در نظرگیری مناسباتی که عرض کردم شاید بهتر باشد این کار را انجام دهیم. چون تخصص من در حوزه علوم سیاسی نیست، نمی‌توانم به طور دقیق اظهارنظر کنم. اما مسئله این است که از شکل کنونی نظام ساختاری دولت و مجلس، یک هرم مدیریتی سالم برای کشور درمی‌آید تا از طریق نظارت مجلس، سیستم‌ها و ساختارها شروع کنند به سالم‌سازی خود.

بحث بعدی این است که ما باید به‌طور جدی برای مقوله فرهنگ، فضا سازی جدیدی کنیم که تا حد زیادی مبتنی بر نقد فرهنگی عمومی باشد. یک اشتباه فرهنگی ما که باید در تاریخ ثبت شود این است که ما برای اینکه بتوانیم ریشه شاه را بکنیم، در همه تحلیل‌هایمان از قبل انقلاب تا زمان وقوع انقلاب و از آن روز تا همین امروز، همه معضلات را به شخص شاه گره می‌زنیم؛ البته واقعاً هم شخص شاه پهلوی منشأ فساد بود، ولی در نظر بگیرید که همین بدنه فرهنگی جامعه بود که شاه توانست ۵۰ سال دوام بیاورد؛ یعنی همین روحیه استبدادطلبی بود که رضاشاه و محمدرضاشاه را تثبیت می‌کرد. همین امروز هم مگر نمی‌گویند ما آدمی مثل رضاشاه می‌خواهیم که نانوا را در تنور انداخت؟! این همان روح استبدادطلبی ماست که می‌گوییم یک کسی بیاید تا من بتوانم زندگی خودم را بکنم و او مسئولیت امنیت و اداره امور را بر عهده بگیرد! این‌ها معضلات فرهنگی است که همچنان استمرار دارد.

این پدیده که ما همه چیز را در شاه خلاصه کردیم، امروز بازخوردش دارد بیرون می‌زند و باعث شده هر جا حرف اقتصاد ناسامان می‌شود ذهن مردم به

سمت فساد، آن هم در رأس هرم مدیریت کشور برود. بگذارید یک خاطره شخصی برایتان بگویم؛ یک روز همسرم گفت موقع برگشتن به خانه نان بگیر. ما هم معمولاً مانند بقیه مسئولان می‌رویم ۱۰ تا نان سنگک می‌گیریم و در فریزر می‌گذاریم و یواش‌یواش می‌خوریم. در صف چندتایی‌ها ایستاده بودم صفی هم برای نان یک‌دانه‌ای بود. یک خانم بدحجابی آمد و در صف یک‌دانه‌ای نان گرفت، اما نصف نانی که به او رسید نپخته بود و سرش هم سوخته بود. این خانم شروع کرد به اعتراض کردن و نگاهی هم به صف ما کرد و چشمش به من افتاد که کمی ریش داشتم و قیافه‌ام شبیه آدم‌های حزب‌اللهی بود. رو به من گفت گند زدید در این کشور! یک‌دفعه همه این‌هایی که در صف بودند برگشتند به من نگاه کردند انگار با خود می‌گفتند که این آدم کیست در کشور گند زده است! من گفتم درست است ما در این کشور گند زده‌ایم، ولی لااقل شما یک فحش هم به این شاطر بده، چون تقصیر او بوده که نان شما نصفش نپخته است! این شاطر باید نان را می‌گرداند و نگرداند و به شما داد!

امروز کارمندان زیادی هستند که گاهی در حد یکی، دو میلیون رشوه می‌گیرند تا کاری را راه بیندازند. در این شرایط وقتی شما در صفحه اول روزنامه تیترا می‌زنید که فلان آقا ۳مقابلش ۱۲ تا صفر، اختلاس کرده است و مردم می‌فهمند که این مقدار در کشور دزدی شده است، آن کارمند احساس می‌کند که چه آدم ایثارگری است و چقدر ارزان تمام می‌کند که رشوه ۱ میلیونی می‌گیرد!

یک‌مرتبه مردمی که در صف بودند شروع کردند به خندیدن و این خانم هم هل شد و عذرخواهی کرد و تندتند رفت. مردم به من گفتند خوب حالش را گرفتید، ماشاالله به شما اصفهانی‌ها! من گفتم این مشکل همه ما است، به جای اینکه یک لحظه عقلمان را به کار بیندازیم و ببینیم مشکلی که این نان داشت، تقصیر چه کسی بوده و انتقاد را مستقیم به او بکنند، همیشه به دنبال آن هستیم که کلیت مدیریت کلان مملکت را دچار ضعف بدانیم و بگوییم گند زده‌اند به مملکت. درست است که منظور این خانم آن است که باید یک سیستم نظارتی وجود داشته باشد که نان خوب به دست مردم برسد، ولی این هم باید در نظر گرفت که ما هم نباید مسئولیت خودمان را فراموش کنیم. این به نظر من مشکل عمومی کشور است که همه در حوزه کاری خودشان بخشی از مسئولیت‌ها را انجام نمی‌دهند، یا حتی فسادهایی دارند، اما هم‌زمان فسادهای بزرگ‌تر را تحلیل می‌کنند و می‌گویند مسئولان و نهادها مقصرند. با این شیوه هم فساد خودشان ادامه پیدا می‌کند و بزرگ‌تر می‌شود و فساد کل مملکت. چون همین‌ها بالاتر هم می‌روند می‌شوند همان آدم‌های فاسدی که فسادهای کلان را مرتکب می‌شوند.

فسادهای بزرگ را مدام بگویند و مردم بگویند این چه شد، آن چه شد و همچنان تکلیفشان نامشخص بماند. اینها باید مجازات شوند و پولها باید برگردانده شود، ولی چون مسئولان به لحاظ دارا بودن همان روح استبدادی که در طول تاریخ و از زمان پهلوی در ما مانده، هنوز مردم را مهم نمی‌بینند، به‌عنوان مسئول قوه قضائیه یا فلان دادگاه و نهادنظارتی می‌گوییم، مردم چه کار دارند، بدانند؟ ما باید بدانیم که می‌دانیم! بسیاری از این پرونده‌ها حتی رسیدگی شده و پول بیت‌المال هم برگشت داده شده، ولی هنوز مردم را به رسمیت نشناختیم که به آنها اعلام کنیم. علی‌رغم اینکه رهبری مدام تذکر می‌دهد، این اتفاق نمی‌افتد.

باقی وزرا و مسئولان هم همینطور هستند؛ همین که نخبگان اطراف خودشان را توجیه کنند احساس می‌کند



که مسئولیتشان تمام شده است. مجموع این‌ها موجب می‌شود که شما نه در جاری‌سازی دین در اخلاق و رفتار جامعه تلاش کنید و نه در فرهنگ تخصصی که عامل پیشرفت کشور می‌شود، کار جدی کنید که مثل کشورهای غربی هر فسادى اتفاق می‌افتد به آدم‌ها یاد بدهند، اول نقش خودتان را ببینید بعد نقش دیگران را. یعنی به مردم می‌گویید وظیفه دارید از کانال پیگیری‌هایتان و در حد توانتان با فساد مبارزه کنید. این‌ها نتیجه آگاهی است و در فکر افراد فرو می‌کنند که وقتی آدمی خلاف قانون رفتار می‌کند، در حقیقت دارد به شما توهین می‌کند. مثلاً اگر شما در خیابان‌های آلمان یک خلاف قانون انجام دهید، قبل از اینکه پلیس بیاید، نگاه‌ها و تذکرات مردم شما را بیچاره می‌کنند.

یک بار من در ماشین سرپرست مدارس ایرانی‌های مقیم آلمان نشسته بودم، یک‌دفعه دیدم پیرزن‌هایی که پشت چراغ قرمز بودند تا سبز بشود و بروند، با عصیانیت شروع کردند به تکان دادن عصایشان، فکر کردم در خیابان روبرویی تصادفی شده که آن‌ها می‌بینند و ما نمی‌بینیم. به راننده گفتم چه شده، گفت الان درستش می‌کنم. بنده تعجب کردم! راننده دنده عقب گرفت و حدود ۷۰، ۸۰ سانت عقب آمدیم. بعد گفت تابر من رفته بود روی خط عابر پیاده و این خانم‌ها داشتند به من اعتراض می‌کردند که چرا خلاف قانون تابر ماشینتان روی خط‌کشی عابر پیاده آمده است! ببینید قانون را در ذهن آدم‌های آنجا طوری جا انداخته‌اند که تصورشان این است که هر کسی خلاف قانون رفتار کرد، دارد به شما توهین می‌کند و شما باید با آنها برخورد کنید.

امروز در جمهوری اسلامی مثلاً قانون «منع ماهواره» را به مجلس می‌بریم و تصویب می‌شود. بعد در همه خیابان‌های اصلی تهران می‌بینید در بالکن خانه‌ها ماهواره قرار دارد و از کنارشان رد می‌شویم و برایمان خیلی عادی است. این یعنی قانون کشک! با این شرایط نمی‌شود کشور را اداره کرد.

***حتی مناسبات اجتماعی و فرهنگی در سطح شهرها به گونه‌ای است که اگر قانون را رعایت کنید با اعتراض مواجه می‌شوید. مثلاً در خیابانها اگر فاصله قانونی را رعایت کنید یا با سرعت مجاز برانید برایتان بوق می‌زنند و حتی ممکن است فحاشی کنند.** همینطور است. می‌دانید مشکل کجاست؟ مشکل این است ما یک کشور استبدادزده هستیم و به همین دلیل وقتی خواستیم چیزی را حل کنیم یک راه‌حل بیشتر در ذهنمان نبوده؛ اینکه برداریم آن را در مجلس تبدیل به قانون کنیم.

جامعه‌شناسان می‌گویند اگر مشکلی بیش از ۵ درصد عمومیت داشت، شما با کارهای فرهنگی باید آن را حل کنید، اگر نمی‌توانید با کار فرهنگی حل کنید یا حجم آن بالا رفته آن را تبدیل به قانون کنید. امروز حدود ۷۰ درصد از مردم ما می‌خواهند ماهواره داشته باشند و ما قانون منع ماهواره می‌گذاریم و خیلی از معضلات دیگر ما، چون آن روح استبدادی شما می‌خواهد از طریق یک کار کوتاه‌مدت، ظرف یک سه‌ماهه یک قانون دوفوریتی بگذارید و با مردم برخورد کنید و این نشدنی است.

مثلاً بخش مهمی از مسئله فرار مالیاتی مربوط به

معضل فرهنگی است. شما باید این معضل فرهنگی را حل کنید تا مردم وقتی مالیات می‌دهند، احساس کنند دارن دینشان را به کشورشان ادا می‌کنند. اگر این احساس نکند و با اکراه مالیات بدهد، از فردا که مالیات داد می‌نشینند مغزش را به کار می‌برد که دیروز ۱۰۰ میلیون پول زور دادم، این را باید یک جور برگردانم. حالا مغازه لبنیاتی دارد، به کارگش می‌گوید از امروز ۱۰ گرم در هر پنیری کمتر بریز! می‌گوید چرا؟ می‌گوید دخالت نکن، شما حقوق می‌خواهید یا نمی‌خواهید؟ من دیروز ۱۰۰ میلیون مالیات دادم! اگر تولیدی دستمال کاغذی دارد، می‌گوید ۵ تا برگ کمتر بگذارید. می‌گوید اینکه کار زشتی است روی آن ۱۵۰ تا برگ نوشتم، می‌گوید مگر کسی می‌شمارد؟ می‌گوید نه. می‌گوید بخشید این حرام است! می‌گوید شما حقوق می‌خواهی یا نه، من دیروز ۱۰۰ میلیون مالیات دادم!

حالا ببینید که چقدر وزارت اقتصاد و دارایی ما روی فرهنگ مردم کار می‌کند؟ بله دو تا بیلپورد و بنر می‌زند، ولی اگر این وزارتخانه خواست روی فرهنگ کار کند، باید اول بیاید جلوی فساد نظام اداری خودش را بگیرد و بگوید آقای وزارت نیرو وقتی شما این ساختمان

این پدیده که ماهمه چیز را در شاه خلاصه کردیم، امروز باز خوردش دارد بیرون می‌زند و باعث شده هر جا حرف اقتصاد نابسامان می‌شود ذهن مردم به سمت فساد، آن هم در رأس هرم مدیریت کشور برود.

را می‌سازید، من دیگر نمی‌توانم از مردم مالیات بگیرم! بگوید آقای کارمند وقتی شما جلوی چشم مردم بیکار نشستید و دارید روزنامه می‌خوانید، من دیگر نمی‌توانم مالیات بگیرم!

بدین ترتیب است که خود نهاد اقتصاد و دارایی می‌تواند در درون دولت شروع کند به مطالبه‌گری کردن و برای اینکه مردم بتوانند طیب خاطر داشته باشند، بگوید خدمات ما باید طوری باشد که وقتی من می‌گویم پول شما تبدیل به خدمت می‌شود، مردم باور کنند. در کشورهای غربی ۴۰۰ سال است که این اتفاقات می‌افتد و توسعه اینگونه شکل می‌گیرد. مثلاً اگر همین امروز یک پیرزن ۳ بار برود به یک اداره محلی در انگلستان و ببیند ۳ نفر خانم هستند که ۲ نفر مشغولند و ۱ نفر بیکار است، می‌آید خانه و تلفن می‌کند به اداره دارایی که رفتم به فلان اداره و دیدم این خانم دارد در آنجا ژاکت می‌بافد! من چرا باید مالیات بدهم این خانم ژاکت بیافد؟ اداره دارایی هم سریع سیستم خودش را اصلاح می‌کند و یک کارمند بیکار را از آنجا حذف می‌کند. البته نه فقط با یک تلفن، وقتی ۶، ۵ نفر تلفن کنند، می‌فهمند که اینجا اشکالی وجود دارد.

اما وضعیت ما چطور است؟ شما امروز شهر و خیابانهای ما را پر از بانک کردید و نزدیک ظهر که می‌شود می‌بینید که ۸، ۷ نفر بیکار هستند و دارند با هم دارند درباره معامله ماشین و خانه و مسائل شخصی حرف می‌زنند؛ هیچ‌کسی هم اعتراض نمی‌کند! در چنین کشوری همه احساس می‌کنند اگر دولت دارد از

آن‌ها پول مالیات می‌گیرد، پول زور است. بنابراین من معتقدم که مسائل فرهنگی و اجتماعی، مجموعه‌های بزرگی از اتفاقات کوچک است که باید اصلاح شود. اما مدیران و مردم ما عادت کرده‌اند که دنبال چند کار بزرگ و دفعی بگردند. اگر این معنا مفهوم شد که همین کوچک‌کوچک‌ها را باید اصلاح کنیم، آن وقت تازه اهمیت فرهنگ را درک خواهیم کرد. این دغدغه فرهنگی حضرت آقا که تلاش کردند به مخاطبان اصلیشان بفهمانند، و متأسفانه نفهمیدند همین بود؛ ایشان تاکید کردند که هر مدیری در سازمان خودش، مسئول فرهنگ سازمان خودش است. شما باید به عنوان مدیر سازمان با عمل خودتان خدمتگزاری را به مردم یاد بدهید، نه اینکه فرهنگ را به امید فرا رسیدن محرم و عاشورا و اربعین و زیارت امام (ع) و... پیگیری کنید. این‌ها دیگر درس‌های الفبایی است که از زندگی حضرت علی (ع) برای ما گفته شده است.

وقتی دم ظهر ناهار مخصوص برای شمای مدیر می‌آورند، طبیعی است اگر ناهار بدنه کارگزاران با شما تفاوت معناداری داشته باشد، باید اینها را با زور و با کمک حراست و جرمه و... اداره کنید و تازه همه تلاش همین کسانی که زیر دست شما کار می‌کنند، این خواهد بود که زیر پای شما را خالی کنند. وقتی اتاق کار و ماشین ما تفاوت محسوسی با کارمندان دیگر داشت و یا مثلاً راننده‌ای داشتید که رفت بچه‌هایتان را از مدرسه می‌آورد و... بعد شما مدام درباره عدالت در سیره زندگی معصومین (ع) حرف زدید، آن وقت مفهوم عدالت یک چیز بی‌معنی و مضحک و مسخره‌ای می‌شود. با این شیوه‌ها، همین اداراتی را خواهیم داشت که الان داریم، چون نتوانستیم جلوی هوای نفس خودمان را بگیریم.

*بنابراین معتقدید که بازگشت عملی و نه شعاری به همان آرمانهای انقلاب اسلامی تنها راه ما برای اصلاح وضعیت موجود است؟

همینطور است. چون ذخیره اسلام، یک ذخیره راهبردی برای ما است. دقت کنید این را به عنوان تعارف یا شعار عرض می‌کنم؛ فضای ما هم طوری است که دیگر آخر خط کاری خودمان هستیم و با این قانون بازنشستگی که گذاشته‌اند، دیگر هیچ آمیدی هم نداریم که بخواهیم جایی پستی بگیریم! اینها به عنوان کسی که چندین دهه در امور فرهنگی این کشور کار کرده‌ام واقعاً تجربه و نظر واقعی من است. همین نظریه ولی فقیه و وجود ولی فقیه برای کشور ما یکی از نعمت‌های الهی است؛ این را آقای پروفیسور رفیع‌پور هم سعی کردند در کتاب «مبادا که ایران ویران شود» با استدلال علمی نشان دهند.

در آنجا ایشان نظام‌های سیاسی دنیا را مقایسه کرده و بعد گفته‌اند که چرا انگلستان هنوز پادشاه خود را حفظ کرده است! چرا این کشورها امپراتوری‌شان را حفظ می‌کنند! ایشان استدلال کردند که ولی فقیه ما علاوه بر آن کار کرده‌ها، به واسطه وامدار بودن از معارف اصیل قرآنی و باورش‌ها به قیامت و اینکه خود و مخاطبش را وامدار دین می‌داند، نمی‌گذارد انحرافات بزرگی اتفاق بیفتد و این بهترین مدلی است که می‌توانیم داشته باشیم. بنابراین باید به این ذخیره و آموزه‌های دینمان توجه کنیم.

وقتی اتاق کار و ماشین ما تفاوت محسوسی با کارمندان دیگر داشت و یا مثلاً راننده‌ای داشتید که رفت بچه‌ها پتان را از مدرسه می‌آورد و... بعد شما مدام درباره عدالت در سیره زندگی معصومین (ع) حرف زدید، آن وقت مفهوم عدالت یک چیز بی‌معنی و مضحک و مسخره‌ای می‌شود.

از طرف دیگر، عیب کار را گفتیم ولی هنرش را هم باید گفت. مثلاً ظرفیت‌های شخص مقام معظم رهبری و دغدغه فرهنگی ایشان را باید مد نظر قرار داد. ببینید همین که ما امروز نشستیم و راحت در خصوص حساس‌ترین نهادهای این کشور آسیب‌شناسی می‌کنیم، غنیمت است؛ شما زمان شاه نبودید، این جور که نمی‌شد حرف زد و آسیبها را گفت! هر وقت می‌خواستید حرف بزنید باید مستضعفین را متهم می‌کردید! من امروز اینجا نشستیم با شما راجع به رئیس‌جمهور کشور حرف می‌زنم و نقد می‌کنم. متأسفانه نسل شما قدر این آزادی را نمی‌داند، ما که زجر استبداد را کشیدیم می‌فهمیم این‌ها چقدر نعمت است. این نعمت آزادی که نظام به ما داده و الآن در آن تنفس می‌کنیم واقعا غنیمت است. نمی‌گویم این حد اعلای آزادی است ولی همین را هم باید قدر دانست. امروز مردم بدون نگرانی حرفشان را به شما و به مسئولان می‌زنند.

یا مثلاً تجربیات عظیمی که ما در جنگ به دست آوردیم بسیار ارزشمند بود؛ البته بیشتر برخورد احساسی با این تجربیات کردیم و اگر این تجربیات دست کشورهای غربی بود، صدها دانشمند از دل آنها، نظریه‌های علمی بسیاری را برای اداره کشورشان استخراج می‌کردند. مثلاً ما ارزان‌ترین سرباز دنیا را داشتیم؛ یعنی مادری فرزندش را می‌فرستاد به جبهه و بچه هم اصلا حقوق نمی‌خواست؛ تازه آن مادر یک مشت پسته مغز می‌کرد و می‌گفت خودت با رفیقانت بروید آنجا با هم بخورید، یعنی حتی بار اقتصادی جبهه را هم کم می‌کرد. این‌ها جزء معجزات الهی است که خدا در قرن بیستم برای ما انجام داد.

امروز یک سرباز آمریکایی می‌آید و شما ببینید چقدر باید او را تجهیز کنند و چه میزان حقوق باید به او بدهند و... تازه باز اینجا که می‌آید، تا بچه‌های ما دستگیر می‌کنند، بدنش می‌لرزد. اما در کشور ما بچه ۱۶ ساله می‌آید، مادرش تدارک راهش را هم می‌کند و بدون حقوق می‌گوید برو جانت را فدای نظام کن. این تجربیات را نباید دست‌کم بگیریم. یک جمعیت انبوه وفادار به نظام اسلامی همیشه در صحنه حضور دارند و بدون چشمداشت ایثارگری می‌کنند، این‌ها سرمایه‌های ماست.

اما در کنارش آن معضلاتی که گفتیم را داریم و باید حل کنیم. من می‌خواهم از این‌ها استفاده کنم بگویم همان‌طور که حضرت آقا خطاب به جوانان توقعات خود را مطرح می‌کنند. رسانه‌ها باید این جنس تجربیاتی که داریم و می‌توانیم صریح و بی‌پرده حرف بزنیم را برای نسل جوان باز کنند و تبیین کنند که راه بازگشت ما، پناه بردن به غربی نیست. آنها اصلا نه

ما را می‌پذیرند، نه کاری برای ما خواهند کرد، بلکه ما را متلاشی می‌کنند، چون می‌گویند اینها را اگر نجات دهیم، یک روز دوباره چوموشی می‌کنند. وضعیت ما مثل آن سردار اندلس است که تا پیاده شد کشتی پشت سرش را آتش زد و گفت جلو شما دشمن است و عقب هم دریاست. سربازها ناچار بودند مقاومت و مبارزه کنند. ما هم چاره‌ای جز این را نداریم که متکی بر مبنای دینی و ملی خودمان یک تمدن متعلق به خودمان برپا کنیم. این هم یک نسل جدیدی را طلب می‌کند که مزد نهایی کارش را از در دنیا نخواهد؛ یعنی نخواهد مردم به او احترام بگذارند، نخواهد مردم برایش شعار بدهند، نخواهد یک زندگی توأم با رفاه کامل و بدون کمبود داشته باشد. این راه، یک زندگی متوسط بیشتر نمی‌دهد. اگر غیر از این شد راه را اشتباه رفته‌اید و در آن مسیر نمی‌شود آرمانهای انقلاب را محقق کرد. البته ممکن است حقوقتان بالا باشد ولی اگر این خودتان با ماشین اداره رفت و آمد کردید و آن ماشین زیر پای پسترتان بود و پسترتان برود با این ماشین رفیق‌هایش را جابه‌جا کرد و... می‌گویند عجب بخوربخوری در کشور است. این بچه وزیر است، ماشین اداره هم زیر پایشان است، چه حالی می‌کنند و این کشور دست یک مشت دزد است! مردم این‌طور تعبیر می‌کنند. بنابراین شما اگر می‌خواهید وزیر باشید باید مراقب باشید ماشین اداره را زیر پای خودتان و بچه‌تان نیندازید. یا ماشین لوکس از پول‌های خودتان خرید و به فرزندتان بدهید! حتی اگر ارث پدرتان هم باشد نباید این کار را بکنید. اگر وزیر شدید و می‌خواهید در خدمت انقلاب باشید شما و بچه و نوه و داماد و... ساده زندگی کنید.

حالا بگویید این ارث پدر بزرگشان است و من نمی‌توانم کار کنم. بگویید پدر بزرگشان خواسته یک خانه ۵۰۰ متری به اینها بدهد، می‌گویم ایرادی ندارد، شما که نمی‌توانید این‌ها را برای مردم توضیح بدهید، از وزارت استعفا بدهید و کنار بروید و گرنه آسیب‌های فرهنگی رفتار شما سر جایش هست و همین نفیض آقا زاده‌ها هم از همین‌جاها شروع شد و ما داریم تبعاتش را در این کشور می‌بینیم.

حتی آن کسی که بچه مرجع تقلید است، مسئولیت‌های مضاعفی دارد. حالا که بچه مرجع تقلید و داماد او شدید، زندگی‌تان باید از متوسط طلبه‌ها هم پایین‌تر باشد، و گرنه طلبه‌ها را هم دچار بدبینی می‌کنید و آن‌ها بدبینی را اشاعه می‌دهند. این‌ها لوازمی بود که انتظار بود در جمهوری اسلامی یک سازمان امور اداری اسلامی شکل بگیرد و این‌ها را بفهمد و بگوید هر کسی قرار است مسئول و وزیر و وکیل و استاندار و... شود، باید خودش و خانواده‌اش آموزش ببیند و به آنها بفهماند که سبک زندگی شما نمی‌تواند هرچوری که خواستید باشد. باید به آنها فهمانده می‌شد که چرا این ضوابط لازم است؛ باید بدانند اگر می‌خواهید انقلاب اسلامی سیره زندگی حضرت علی (ع) و فرهنگ عاشورا را می‌خواهید برای مردم تبیین کنید باید اینها را رعایت کنید و الا حرف‌های شما بر منبر و در تلویزیون و... انتظار ایجاد می‌کند و اگر خودتان عامل نباشید همه چیز زیر سوال می‌رود. وقتی راجع به زندگی حضرت علی (ع) و نان خشک در روغن زدن صحبت می‌کنید، این‌ها پس

ذهن مردم می‌ماند می‌گویند ما که نمی‌خواهیم وزیر ما آن‌گونه باشد، ولی لااقل خانه‌اش کاخ نباشد! بعد که آرام‌آرام فراوانی پیدا کرد، شما می‌شنوید که می‌گویند کل سیستم فاسد است. بعد حضرت آقا باید بگویند که سیستم فاسد نیست، بلکه تک‌چهره‌های خیلی مؤثر مسئله‌دار شدند و مردم دارند جمع‌بندی می‌کنند.

حالا ما باید توضیح دهیم که چرا کلیت سیستم فاسد نشده است بلکه مدام این‌ها دارد بیرون می‌زنند و مردم فقط اینها را می‌بینند. اگر سیستم فاسد شده بود همه این آدم‌ها را در خود هضم می‌کرد و می‌شد مانند زمان شاه. در آن زمان مثلا سرمایه‌دار فاسد بود و می‌دانست اگر دو دونگ از این سرمایه را به نام ولیعهد بکند، دستگیر نخواهد شد. بنابراین همه این سرمایه‌دارها به دربار وابسته بودند. طرف می‌آمد می‌گفت خانم اشرف ما دلمان می‌خواهد یک دونگ این کارخانه برای شما باشد! اشکالی دارد؟ خانم اشرف می‌گفت نه، وکیل را می‌فرستم به نام من کنید. بعد تا مالیات برایش می‌فرستادند، یک نامه به مسئول دفتر اشرف می‌دادند که این پدر سوخته‌ها نفهمیدند که خانم اشرف اینجا شریک است، خود شما حل کنید. او هم یک تلفن می‌کرد و می‌گفت من مسئول دفتر خان اشرف هستم، پدر سوخته‌ها جایی که خانم اشرف هستند برگه مالیات بریدید؟! امروز چنین چیزی در کشور ما نیست. مشکل ما مشکل فرهنگی است؛ ما به مردم نفهمانندیم که اگر بیرون از ضوابط و قوانین پولدار شدید، حرام است و باید از حرام اجتناب کرد. وقتی ما این قدر روی قانون تأکید می‌کنیم، از آن طرف باید سازوکار وضع قانون درست باشد؛ یعنی وقتی به نماینده مجلس می‌گویید که می‌تواند ۵ مشاور داشته باشید، او نتواند پسرخاله، پسرعمو، پسردایی و... را دور هم جمع کند تا بشوند مشاورانش؛ پولش را از بیت‌المال می‌گیرد و این‌ها هم دور هم، همدیگر را تأیید می‌کنند.

بنابراین نظام جمهوری اسلامی آدم سالم می‌خواهد تا ساختارها را اصلاح کند تا این ساختارها آدم‌ها را فاسد نکند. ما هم آدم سالم و هم ساختار سالم می‌خواهیم، اما نقطه شروع آدم سالم است که ساختارها را اصلاح کند. همه می‌گویند ساختارها خراب است، اما ما که تجربه کار فرهنگی داریم، می‌گوییم این ساختارها چه کسی قرار است درست کند؟ آدم‌ها باید ساختارها را اصلاح کنند تا به سمت سلامت کامل پیش برویم و الا با یک دور باطل مواجه خواهیم بود.

آن کسی که بچه مرجع تقلید است، مسئولیت‌های مضاعفی دارد. حالا که بچه مرجع تقلید و داماد او شدید، زندگی‌تان باید از متوسط طلبه‌ها هم پایین‌تر باشد، و گرنه طلبه‌ها را هم دچار بدبینی می‌کنید و آن‌ها بدبینی را اشاعه می‌دهند. این‌ها لوازمی بود که انتظار بود در جمهوری اسلامی یک سازمان امور اداری اسلامی شکل بگیرد و این‌ها را بفهمد

محمد حسین قدوسی:

دین داران مناسکی، عامل اصلی بی‌اعتنایی به آرمان‌های انقلاب هستند



محمد حسین قدوسی، نوه علامه طباطبایی و فرزند آیت‌الله شهید علی قدوسی نخستین دادستان کل انقلاب اسلامی، است. قدوسی اکنون در گوشه‌ای آرام در قم به زندگی و تفکر مشغول است. او همچنین هر هفته دو روز را به تهران آمده و در باشگاه اندیشه که خود یکی از اعضای هیات موسس‌اش است و چند نهاد فرهنگی خصوصی دیگر، جلسات تفسیر قرآن و همچنین بازخوانی انقلاب را برای جوانان برگزار می‌کند. تحلیلی که او در این گفت‌وگو از جریان مبارزات انقلابی به رهبری امام خمینی (ره) ارائه می‌کند تحلیلی جامعه‌شناختی است.

***حرکت انقلابی که توسط امام خمینی (ره) شروع شد و اصحاب امام آن را دنبال کردند در بستر خود با آرمان‌هایی همراه بود و در این آرمان‌ها بحث عدالت اجتماعی جایگاه ویژه‌ای داشت که بدون محافظه‌کاری توسط انقلابیون پیگیری می‌شد. بحث عدالت اجتماعی از دستورات اساسی اسلام نیز است، اما به گفته صاحب‌نظران بویژه پس از جنگ با شتاب عجیبی عمل‌آزاد شعارهای انقلاب، بویژه همین شعار عدالت اجتماعی عقب‌نشینی شد؛ علت این امر چه بود؟ چرا انقلابی به آن عظمت با ثور پستی‌هایی چون امام خمینی و علامه طباطبایی به این وضعیت دچار شد؟**

انقلاب ما بر بستری از اسلام و ایده‌های مسلمانی صورت گرفت. فرهنگ و فضایی که تحت نام اسلام و مسلمانی در تاریخ و جغرافیا و زمان ما وجود داشت عامل اصلی در تعیین شدن مسیر انقلاب و چگونگی پیروزی آن بود. همچنین همین فرهنگ تعیین کرد که انقلاب ما پس از پیروزی به چه سمتی برود و در کدام شئون موفق شود؟ این را نمی‌توان نادیده گرفت.

در مراجعه به فرهنگ دینی می‌توان دو خط کاملاً متمایز را از هم تشخیص داد: نخست خط خواص است. این خط همیشه در اقلیت محض بوده است، اما آن اسلام حقیقی، اسلام معرفتی و اسلامی که محتوا و باطن دارد و در آن سعی شده همه چیز آن بر طبق مبانی دینی شکل بگیرد و جوهره دیانت را که معرفت و معنویت است در آن به بهترین شکل لحاظ شده، در این خط می‌توان یافت.

امثال ملاصدرا، امام خمینی، علامه طباطبایی، آیت‌الله بروجردی و... برای احیاء نگهداری و زنده ماندن اسلام همه زندگی خود را فدا کردند، اما جامعه و فضای عمومی مسلمانان و حتی فضای عمومی روحانیت چندان

آیت‌الله قدوسی سال‌ها پیش از آنکه انقلاب اوج بگیرد، همیشه می‌گفت مشکل ما داخلی است نه رژیم شاه؛ این خودی‌ها هستند که نمی‌توانیم روی آن تکیه‌ای داشته باشیم. اعتراض و انتقادی که شهید قدوسی به داخل روحانیت داشتند، هیچ آدمی از بیرون نداشت

بسیار به واژه‌ها دقت داشت که نکند واژه‌هایی را به کار ببرد که عرف و جامعه عادی روحانیت نسبت به آن حساسیت دارند. حتی در همین جلسات خصوصی و خاص نیز گاهی ایشان در حین صحبت درباره مطلبی، عبارتی را به کار می‌برد که بعد آن عبارت را برمی‌گرداند و می‌گفت که شما به این واژه توجهی نکنید، ما به ایشان می‌گفتیم ما که خصوصی هستیم و این مسائل شما را می‌دانیم چرا در جلوی ما احتیاط می‌کنید؟ علامه در پاسخ بیان کردند که نمی‌خواهم زبانم عادت کند! این نشان می‌دهد که احتیاط علامه آنقدر سنگین بوده که ایشان تمرین می‌کرد که زبانش برخی از واژه‌ها را به کار نبرد که بعداً این واژه دچار مشکل شود. فراموش نکنیم که حواشی علامه بر بحار الانوار می‌توانست بسیار ارزشمند باشد. یعنی خود متن بحار الانوار که متن بسیار ارزشمندی است با حواشی علامه ارزش مضاعفی را پیدا می‌کرد، اما متأسفانه جلوی ادامه نگارش علامه با فشار خودی‌ها و مقدسین گرفته شد.

در واقع ما تعارض، تلاقی و تضاد این نوع دیانت را در طول تاریخ تمدن‌مان داشته‌ایم و چیز تازه‌ای نیست. اما فراموش نکنید که جوهره، استخوان‌بندی، اصل و اسکلت انقلاب اسلامی ایران توسط این اقلیت شکل گرفت. درست است که می‌گوییم روحانیت انقلاب کرد، اما همه می‌دانیم که اکثریت روحانیت از ابتدا نه در انقلاب بود نه با آن توافق و هماهنگی داشت. با اینکه مرحوم امام (ره) خود مرجع تقلید بود، اما اکثریت روحانیون با او هماهنگی نداشتند.

***خواص انقلابیون و شاگردان امام خمینی (ره) تلاشی برای تغییر زاویه دید طیف عامه روحانیت داشتند؟**

آیت‌الله قدوسی سال‌ها پیش از آنکه انقلاب اوج بگیرد، همیشه می‌گفت مشکل ما داخلی است نه رژیم شاه؛ این خودی‌های هستند که نمی‌توانیم روی آن تکیه‌ای

سر سازگاری با این بزرگان نداشت و آنها پیوسته در طول تاریخ در وضعیتی از برخورد دوگانه بودند و فقط بخش‌هایی از اعتقادات، تفکرات و معارفی را که به آن رسیده بودند برای عموم جامعه دینی مطرح می‌کردند. امام خمینی، آیت‌الله بروجردی و... در زمانه‌شان در ظاهر در اوج قدرت و شهرت بودند، اما خودشان هم می‌دانستند که اگر یک قدم از خطوط قرمزی را که مقدسان و روحانیت متداول گذاشته، کنارتر بگذارند، مشکلاتی ایجاد خواهد شد. اگر قدم‌های بیشتری فراتر از آن خطوط قرمز برمی‌داشتند که باید مانند ملاصدرا رفته و در گوشه‌های مخفی می‌شدند و طولانی‌تر شدن قدم‌ها ممکن بود شرایط شهید اول و ثانی و سهروردی را برایشان بسازد.

مرحوم آیت‌الله علی پهلوانی تهرانی از خواص شاگردان علامه طباطبایی بود و از ابتدا تا انتهای حلقه عرفان عملی که علامه حدود ۳۰ سال در قم داشت، در زمره پایه‌های اصلی این جلسات قرار داشت. متن آن جلسات اکنون در حال انتشار است که تقریباً متن بی‌ظییری در فرهنگ ماست. جلد نخست این مجموعه با عنوان «تومر حیات» شامل تقریرات مرحوم پهلوانی تهرانی از این جلسات سری به تازگی منتشر شده است. در آن جلسات حتی بسیاری از شاگردان بزرگ علامه هم حضور نداشتند. من دو مطلب از آقای پهلوانی نقل می‌کنم نخست اینکه ایشان می‌گفتند گاهی برخی از بزرگان — که البته ایشان اسم آورده اما من از بیان آن معذورم — وارد جلسه می‌شدند و علامه به محض ورود آنها ساکت شده و دیگر صحبت‌های خود را ادامه نمی‌داد. در تقریرات هم درج شده که یک آقای در جلسه آمد و چون این آقا حضور داشت دیگر علامه هیچ چیز نگفت. یعنی مطالب به‌نوعی بود که حتی برخی از بزرگان و شاگردان علامه که وارد آن جلسات می‌شدند، علامه احتیاط می‌کرد که نکند او با شنیدن آن مطالب دچار شبهه شده و باعث گمراهی خود و دیگران شود! همین‌طور آقا پهلوانی بیان کرده که علامه طباطبایی

داشته باشیم. اعتراض و انتقادی که شهید قدوسی به داخل روحانیت داشتند، هیچ آدمی از بیرون نداشت. امثال پدرم و شهیدان بهشتی و مطهری با آنکه خود روحانی بودند، اما منتقد این نوع از روحانیت به شمار آمده و تلاش بسیاری برای تربیت نسل جدید طلاب کردند. شهید قدوسی بخش عمده‌ای از عمرش را برای تربیت روحانی‌های جدید، تشکیل مدرسه، اصلاح حوزه و تشکیل یک حوزه جدید گذاشت و در واقع مؤسس فضای جدید حوزه مرحوم شهید قدوسی بود.

مدرسه حقانی آغاز راه شهید قدوسی برای تغییر در کلیت حوزه بود. مهم این است که با وجود این همه تلاش و نیرویی که ایشان برای بهبود اوضاع صرف می‌کرد، اما همیشه منتقدترین آدم به روحانیت بود و انتقادات تندی را که خودم از زبان پدر درباره روحانیت و روحانی‌ها شنیدم از هیچ مخالفی نشنیدم.

*مواجهه این اکثریت پس از پیروزی انقلاب با اقلیت شروع کننده مبارزه چگونه بود؟ چه تقابلی بین آنها شکل گرفت؟

انقلاب با آن اقلیت شروع شد و در دوره اوجش اکثریت جامعه دین‌داران با آن همراه شدند و انقلاب بر موج همراهی آنها سوار شد و به پیروزی رسید. پس از پیروزی طبیعی بود که این اقلیت که همیشه در تضاد با اکثریت دینی بود، صرفاً تا مدت کوتاهی می‌توانند سوار بر این موج باشند. طبیعی بود به جای آن دیانت معرفتی، محتوایی و معنوی، یک دیانت مناسکی، ظاهربین و قشری بیاید؛ دیانتی که عقل را در مقابل دین و علم جدید را در مقابل دیانت قدیم قرار می‌دهد. بیشتر رونق این دیانت از طریق ضدیت به دست می‌آید، ضدیت با همه چیز: رونق و حیاتش ناشی از دشمن‌تراشی است. به هر کسی که حتی اندکی فکرش با آنها متفاوت باشد، برچسب غیرخودی زده و طردش می‌کنند.

فضای عمومی متدین‌ها هم این نوع از دیانت را اصل می‌دانست. به همین دلیل کم‌کم همین دیانت جای دیانت آن اقلیت محدود را گرفت. بنابراین به نظر من در اینکه چرا فضا این‌گونه شده، ما نباید این گروه‌ها را مقصر بدانیم. البته تقصیر کار درجه دو هستند. مقصر اصلی فضای دینی ما در طول تاریخ بوده است؛ ما فکر می‌کردیم با به دست گرفتن حکومت همه چیز را می‌توانیم اصلاح کنیم. بزرگانی چون شهیدان آیات بهشتی، مطهری، قدوسی و... در پیش از پیروزی انقلاب به جوانان داغی که می‌گفتند انقلاب زود پیروز می‌شود، تذکر می‌دادند که مشکل اصلی ما پس از پیروزی انقلاب تازه آغاز می‌شود.

یادم هست که جوان بودم، برادرم که سنش از من بیشتر بود و شهید شد، از من تندتر بود. از دبیرستان اسلحه داشت و پیش از انقلاب در درگیری مسلحانه زخمی شده بود. اخوی بزرگتر و من گاهی با پدر بیش از چند ساعت بحث می‌کردیم. مدام حرف پدر این بود که اصل مشکل شما بعد از پیروزی انقلاب است و فکر نکنید که با دست گرفتن حکومت به جایی رسیده و همه مشکلات را حل می‌کنید، وقتی حکومت را در دست گرفتید مشکل شما شروع می‌شود. در این گفت‌وگوها شهید قدوسی به فضای عمومی و اشکالاتی که مذهبی‌ها و روحانی‌ها دارند اشاره می‌کرد. می‌گفت این دین‌دارانی که اکنون شما می‌بینید نماز شب می‌خوانند و... معلوم نیست وقتی

اخوی بزرگتر و من گاهی با پدر بیش از چند ساعت بحث می‌کردیم. مدام حرف پدر این بود که اصل مشکل شما بعد از پیروزی انقلاب است و فکر نکنید که با دست گرفتن حکومت به جایی رسیده و همه مشکلات را حل می‌کنید

به حکومت برسند، چگونه عمل می‌کنند؟ گاهی ما عبارتهایی بیان می‌کردیم که پدر یک نگاه عاقل‌اندر سفیه به ما می‌کرد و می‌گفت که دین‌داری در خانه بسیار تفاوت دارد با اینکه شخص به قدرتی برسد و بتواند دین خود را حفظ کند.

مطالبی را که پدر برای من و برادرم می‌گفت برای ما ناآشنا بود و در واقع گوش ما چندان برای شنیدن آن حرف‌ها تمایلی نداشت. ما بیشتر به این فکر می‌کردیم که چگونه می‌توان حکومت را در دست گرفت. بویژه در نزدیکی‌های پیروزی انقلاب که آثار به دست گرفتن حکومت مشخص شده بود، دیگر بهایی به آن حرف‌های پدر نمی‌دادیم، اما گذشت زمان نشان داد که این دغدغه شهیدان قدوسی، بهشتی و مطهری درست بود.

این بستر عمومی و این دیانت مناسکی که همیشه در فضای مذهبی ما حاکم بود، بعد از انقلاب که حکومت را به دست گرفتیم، به سرعت خیز برداشت که همه چیز را در اختیار خود بگیرد. در آن دوران که حکومت در دست ما نبود و این همه نان و آب و امکانات وجود نداشت، این طیف حاکم بود، حال چه دلیلی دارد که با وجود این همه امکانات عقب‌نشینی کند؟ معلوم است که عقب‌نشینی نکرده و انقلاب را مال خود می‌دانند. به نظرم این مساله عامل اصلی است و زمانی که دیانت مناسکی جای اسلام معرفتی را گرفت، همه چیز متفاوت شد. البته عوامل دیگری هم دخیل است. مثلاً اینکه خود خواص از مذهبی‌ها هم هیچگاه موقعیت تاریخی خود را به خوبی نشناختند و به اختلافات داخلی خودشان پایان ندادند، بویژه این دو طیف خاصی که در ابتدای انقلاب دو جناح اصلی حکومت بودند: یعنی روحانیون و دانشگاهیان.

*منظور شما دولت موقت و اختلافاتش با شورای انقلاب است؟

اوج این اختلافات دولت موقت بود. شورای انقلاب بیشتر دست روحانیون و دولت موقت دست دانشگاهی‌ها بود. این دو طیف شرایط تاریخی خود را در نظر نگرفتند. دانشگاهیان و روحانیون در یک موقعیت خطرناک تاریخی

شهید قدوسی می‌گفت این

دین‌دارانی که اکنون شما می‌بینید نماز شب می‌خوانند و... معلوم نیست وقتی به حکومت برسند، چگونه عمل می‌کنند؟ گاهی ما عبارتهایی بیان می‌کردیم که پدر یک نگاه عاقل‌اندر سفیه به ما می‌کرد و می‌گفت که دین‌داری در خانه بسیار تفاوت دارد با اینکه شخص به قدرتی برسد و بتواند دین خود را حفظ کند

قرار گرفته و برای نخستین بار در طول تاریخ، قدرت در دستان آنها قرار گرفت. باید این دو طیف به هر شکل ممکن با هم کار کرده و نمی‌گذاشتند طیف دیگری بیاید و هر دو را با هم حذف کند و کار دست اکثریتی بیفتد که با این اقلیت هیچ تفاهم فکری در اصول اندیشه‌ها و دیانت ندارد. تاریخ مختصر ابتدای انقلاب تمام تعارض میان این دو طیف دانشگاهی و حوزوی است. البته این مساله طبیعی بود. به هر حال اهل دیانت معرفتی سابقه حکومت نداشتند و طبیعی بود که اختلاف نظر پیدا شود و در آن زمان هم کسی فکر نمی‌کرد که بخش عمده‌ای از این طیف شهید و یا خانه‌نشین شوند. بسیاری از این طیف به هر شکل از گردونه خارج شده و یک تعداد اندکی که کاری از دستشان بر نمی‌آید، باقی می‌مانند. به هر روی قدرت در دست طیف اکثریتی افتاد که همیشه در تاریخ به عنوان ویتترین دین‌داری حضور داشتند.

*چرا روحانیت شورای انقلاب و دانشگاهیان مسئول در دولت موقت نمی‌توانستند اختلافات خود را حل کنند؟

آن اختلافات طبیعی بود و البته حل کردنش هم کار راحتی نبود. افکار این دو طیف درباره حکومت هنوز شکل درست و انضمامی به خود نگرفته بود و برای رسیدن به این افکار باید زمان صرف می‌شد. اما این اشکال عدم شناخت موقعیت خطیر تاریخی‌شان به آنها وارد است. منظورم از این سخنان فرد خاصی نیست، فضای کلی آن دوران مورد نقد من است. موقعیتی را که نه بیشتر سابقه داشت و نه ممکن است در قرون دیگر دوباره بدست بیاید، نشناخته و فضا را به دیگران واگذار کردند. شاید اگر آن اکثریت زبده هم باقی مانده و شهید نمی‌شدند، در مقابل عموم دین‌داران و پیروان دین مناسکی نیز تاب مقاومت را پیدا نمی‌کردند. در هر صورت کار انقلاب هم در دست کسانی افتاد که در طول هزار سال کار دست‌شان بود.

*گویا همین طیف چند ماه پیش از پیروزی انقلاب سعی در قبضه کردن آن داشتند. اسلام علامه طباطبایی یک اسلام گفت‌وگویی و تعاملی است. شخصی روایت کرده در چند ماه پیش از انقلاب عده‌ای از همین طیف واسطه‌هایی را به نزد علامه فرستادند که آقا شما دیدارهایتان با هانری کریبن را متوقف کنید. این یعنی که شمای علامه طباطبایی نباید اهل گفت‌وگو باشید. سوال اینجاست که به هر حال این طیف هم مسلمان بودند، اما چرا به این وضعیت دچار شدند؟

اسلام آنها همین بود و اختلاف در نوع دیانت با معتقدان به اسلام معرفتی داشتند و نگاه آنها به دین نیز با نگاه امثال امام(ره) و علامه طباطبایی تفاوت داشت.

*یعنی از دین بحث عدالت اجتماعی را در نمی‌آوردند؟ از عدالت همین را می‌فهمیدند که امروزه هم رواج دارد. فهم آنها از دین باعث تغییر جهت‌گیری نیروها شد. البته به فاصله چند سال آسیب‌های مهم مثل اختلاف فاحش طبقاتی و فسادهای عظیم مالی پیدا شد. این آسیب‌ها تبعات نگاه این طیف به اسلام است. منتها از اول این‌گونه نبود. یعنی ابتدا افرادی که کار را در

از هواداران سازمان مجاهدین خلق، مارکسیست‌ها و مسلمانان پیرو امام با من دوست بودند. در دانشگاه شریف دوستان مذهبی و متدین ما که درست نقطه مقابل سازمان مجاهدین در دانشگاه بودند و بعدها عضو دانشجویان پیرو خط امام شده و سفارت آمریکا را اشغال کردند، آنچنان با امثال پدرم و شهید بهشتی ضد بودند که کم مانده بود ناسزا بگویند. در واقع اینها یک طیف و سازمان هم طیف دیگری بود. حتی این دانشجویان مذهبی در بسیاری از موارد تندتر از اعضای سازمان عمل می‌کردند. البته در سازمان هم افرادی بودند که از این شرایط استفاده کرده و بعد حوادث بعدی سازمان و آن خیانت‌های بزرگ را سامان دادند تا بر قدرت سوار شوند، اما شکست خوردند. یعنی سازمان با همه اعتبارش توانست کار چندانی را پیش ببرد چون با مردم ضدیت مستقیم پیدا کرد، اما آن طیف مذهبی که اکثریت فضای دینی با آنها بود قدرت را در دست گرفت و هیچ معارضی هم در جلوی خود نداشت.

شورای انقلاب بیشتر دست روحانیون و دولت موقت دانشگاهی‌ها بود. این دو طیف شرایط تاریخی خود را در نظر نگرفتند. دانشگاهیان و روحانیون در یک موقعیت خطرناک تاریخی قرار گرفته و برای نخستین بار در طول تاریخ، قدرت در دست آنها قرار گرفت. باید این دو طیف به هر شکل ممکن با هم کار کرده و نمی‌گذاشتند طیف دیگری بیاید و هر دو را با هم حذف کند

*به نظر شما وضعیت محافظه کارانه فعلی چرا پدید آمده است؟ چرا جریان نقد به سازمان‌ها و حتی کوچکترین جزء و بخش دولت به مقابله با نظام تغییر می‌شود؟ این در صورتی است که حتی رهبری نظام هم بارها بر لزوم پویایی جریان نقد صحه گذاشته و آن را از ضروریات شمرده‌اند. به نظر شما نبودن همین جریان نقد باعث شکل‌گیری حجم عمده از فسادها و بر فرض فسادهای مالی بسیار نشده است؟ درباره این موضوع یک سیر را می‌شود در نظر گرفت که مراحل گوناگونی داشته و در هر کدام از این مراحل نگاه به محافظه‌کاری شکل خاصی داشته است. در شروع کار آن گروهی که تغییر مسیر انقلاب را سازمان دادند در مقابل این اقلیت خاص، اتفاقاً نه تنها محافظه‌کار نبودند بلکه با استحکام زیادی هم برنامه‌های خود را به پیش بردند. یعنی آنچنان محکم بودند که توانستند مسیر انقلاب را تغییر دهند. آنها با دیدن چند تار موی خانمی که از روسری‌اش بیرون زده بود، آنچنان غوغایی به پا می‌کردند که آن سرش ناپیدا، با همچنین روی آدمی که کراوات زده و در خیابان راه می‌رفت هزار برنامه را پیاده می‌کردند. در ابتدای انقلاب پیروان این اشخاص در دسته‌های چند نفری در خیابان‌ها راه می‌رفتند تا یک انسان کراوات زده را پیدا کرده و در یک حرکت انقلابی کراواتش را قیچی کنند. در این برنامه‌ها که نه تنها هیچ محافظه‌کاری وجود

کل است، اسلحه می‌کشند و روزنامه‌های رسمی و اصلی کشور که به دست انقلابیون افتاده علیه او مطلب می‌نویسند.

عجیب آنکه در راس روزنامه جمهوری اسلامی در آن دوران آیت‌الله بهشتی بود. شهید بهشتی خود از همفکران شهید قدوسی است اما روزنامه او، علیه شهید قدوسی مطلب می‌نویسد. یعنی شهید بهشتی با آن مقام بالایی که داشت و اعتماد شدید رهبری و معمار انقلاب به او، حتی بر روزنامه خودش هم مسلط نبود. بنابراین فضای عمومی در حیطه قدرت همین پیروان اسلام مناسکی قرار داشت و انقلابیون در راس قدرت باورش نمی‌آمد که همه چیز دارد از دست‌شان خارج می‌شود. آنها امیدوار بودند که بتوانند وضعیت خود را نگه دارند. البته اشتباهاتی هم داشته و همانطور که گفتم با آن طیف دانشگاهی که دیگر بازوی انقلاب بود به اندازه کافی دست‌به‌یک نمی‌شوند تا بتوانند این قدرت فراری را که هزاران دهان باز و حلقوم گشاد آماده

دست گرفتند این‌گونه فاسد نبودند و فقط نگاه‌شان به دین با نگاه امثال امام(ره)، علامه طباطبایی و شهیدان قدوسی و بهشتی و مطهری تفاوت داشت. زمانی که شهید قدوسی دادستان کل انقلاب بود؛ اموال و زمین‌های مفصلی از میراث خانوادگی او مصادره می‌شود. همچنین اموال موروثی علامه طباطبایی در تبریز هم که در مالکیت شهید قدوسی بود پس از انقلاب مصادره می‌شود. در همان دوران شهید قدوسی موضع‌گیری‌های شدیدی مقابل تندروی‌ها و اعدام‌ها توسط انقلابیون داشت و هر چند که تلاشی برای جلوگیری از مصادره اموال خود نکرد، اما جلوی مصادره اموال بسیاری از بی‌گناهان را هم گرفت. به همین دلیل روزنامه کیهان و روزنامه جمهوری اسلامی شدیدترین حمله‌ها را به شهید قدوسی کردند و حتی در زندان اوین، مسئولان زندان و زندانبانان علیه دادستان کل انقلاب یعنی شهید قدوسی اعتصاب می‌کنند.



بلعیدنش بود، در جهت ارزش‌های خود نگه دارند. پس از مدتی هم که همگی شهید شده و همه چیز از دستشان خارج می‌شود.

یک نکته را فراموش نکنید. آن کسی که در زندان اوین روی فقیه مجاهدی چون آیت‌الله قدوسی با آن همه خدمات به اسلام و انقلاب، اسلحه می‌کشد، حرکت خود را به نام دین انجام می‌دهد. او هم به نام دین می‌گوید که چون این شخص در زمان حکومت شاه این موقعیت را داشته باید اموالش مصادره شود، اما شهید قدوسی اصرار داشت که مصادره باید از روی قواعد فقهی و حقوقی انجام شود. آنها این مساله را نمی‌پذیرند. یعنی تفکر آنها بیش از این نیست، نه اینکه سوءنیت داشته باشند؛ یعنی بیش از این در کی از اسلام نداشته‌اند. متأسفانه پس از این طیف بدون سوءنیت، افرادی که رسماً سوءنیت داشته به دنبالشان و بر مصدر امور آمدند، اما در شروع کار این پیروان اسلام مناسکی اتفاقاً همگی متدین و نماز شب‌خوان هستند، اما خب نگاهشان به دین همان بود.

*ارتباط این طیف در دوران مبارزاتی با مسلمانان سرخ‌تائیری در این روند داشت؟ زمانی که من دانشجوی دانشگاه شریف بودم بسیاری

*این همان اعتصاب معروفی است که مسئولان زندان اوین پس از آمدن شهید قدوسی در بین خود به روی ایشان اسلحه می‌کشند؟

بله. یعنی برای اینکه شهید قدوسی جلوی تندروی آنها و اعدام‌های بی‌وجه را گرفته بود، آنقدر از او عصبانی بودند که در زمان حضورش در زندان به رویش اسلحه می‌کشند. پس از این جریان شهید قدوسی به تلویزیون آمده و برای مردم صحبت می‌کند که فیلم آن اکنون موجود است. در این فیلم شهید قدوسی نوشته‌های کیهان و جمهوری اسلامی را خوانده و به مردم می‌گوید که اینها از من می‌خواهند که مدام اعدام کرده و اموال را مصادره کنم و من تا آخر عمرم حاضر به این کار نیستم. حتی اگر مرا به رگبار مسلسل هم ببندید حاضر به این کار نیستم.

در همین سخنرانی تلویزیونی شهید قدوسی می‌گوید که ما برای رسیدن به اسلام انقلاب کردیم، اسلام که برای انقلاب نیست. این جریان نشان می‌دهد که شهید قدوسی با وجود اینکه دادستان کل انقلاب بود، اما فضا در دستانش قرار نداشت. اموال خود و پدر همسرش را که علامه طباطبایی است و استاد همه انقلابیون، مصادره می‌کنند. در زندان اوین که در آن دوران امنیتی‌ترین جای نظام است علیه او که دادستان

نداشت بلکه با تحکم زیادی هم صورت می گرفت. همین طیف در گزینش‌ها، تصفیه‌ها و دیگر کارهایشان آنچنان محکم بوده که به ناصیح هیچکس حتی امام(ره) هم اعتنایی نمی کردند. اعمال آنها آنقدر بدون محافظه کاری بود که حتی صدای امام(ره) هم درآمد، اما با این اوصاف راه خود را ادامه داده و توانستند سوار بر قدرت شوند. وقتی هم که قدرت را در دست گرفتند آنقدر برایشان شیرین بود که نمی توانستند آن را به کناری بگذارند. ساختار قدرت دوست داشتنی است و در این ویژگی فرقی بین مذهبی و غیرمذهبی نیست. اگر مذهبی باشد حضور در قدرت را با این مسائل توجیه می کند که چون حکومت دینی است من وظیفه دارم تا آن را نگه دارم و حفظ نظام از او واجب واجبات است. اینها توجیه است و در اصل صرفا شکل و تابلوی کار تغییر کرده و رفتار همان کنشی است که همه حکومت گران در طول تاریخ و در همه جوامع داشته اند. یعنی در همه جای دنیا فارغ از دین و آیین شان وقتی کسانی به قدرت می رسیدند، از هر چیزی که می توانست قدرتش را دستخوش زوال، سستی یا ضعف کند، هراس داشته اند و یکی از این چیزها انتقاد است. طبیعتا در هر حکومتی سعی می شود با توجیهات گوناگون جلوی انتقاد را بگیرند، مگر اینکه افراد فرهیخته و عاقلی درون آن حکومت باشند که متوجه لزوم انتقاد برای حفظ آن حکومت بشوند. یعنی افراد عاقلی پیدا شوند که ترویج کنند راه حفظ حکومت در انتقاد و در «التصحیح لائمة المسلمین» است، اما در ایران اگر این فرهیخته‌ها در ایران باقی ماندند تعدادشان اندک بود و نمی توانستند در برابر این اکثریت نافرهیخته، قشری و سطحی بایستند. به همین دلیل هم کم کم توجیهاتی چون مصلحت نظام و... روی بورس افتاد و کار به جایی رسید که اکنون آن را مشاهده می کنید.

از زاویه دیگری اکنون وضعیت برعکس هم شده است و همه در حال انتقاد هستند. یعنی در این سال‌ها در فضای جامعه مشاهده می کنید که همه از هر قشر، جناح و سطحی اپوزسیون شده و مشغول انتقاد هستند.

بجز رجل سیاسی که توسط شورای نگهبان به عنوان کاندیدهای انتخابات ریاست جمهوری انتخاب می شوند، حتی رییس جمهور فعلی هم با وجودیکه همه قدرت در دستش است اما باز هم مدام انتقاد می کند!

اکنون هیچکس مدافع نیست و همه منتقد هستند و معلوم نیست این وسط تقصیر کار کیست؟ در این وضعیت محافظه کاری معنایی ندارد و هر کسی از هر قشری اگر بخواهد طرف مقابلش را بکوبد به مصلحت نظام توجهی ندارد و هیچ فکرش به معاندان خارجی هم نیست. اکنون هیچکدام از اعضای جناح‌های سیاسی مصالح نظام را رعایت نکرده و در حال انتقادهای بی پروا، سهمگین و عمیق نسبت به هم هستند. چرا باید اسم این وضعیت را محافظه کاری بگذاریم؟ کدامیک از اعضای جناح‌ها اکنون رعایت می کند که ما در حال جنگ و تحریم هستیم و نباید فرصت سواستفاده به خارجی‌ها بدهد. من به شخص کاری نداریم اما از راست‌ترین آدم‌ها که ذوب در ولایت هستند بگیر تا چپ‌ها هیچکدام مصلحت نظام را رعایت نمی کنند. مردم هم چون قدرت ندارند بنابراین حق انتقاد هم ندارند. این حق فقط برای صاحبان قدرت است. چه کسی می خواهد از مردم دفاع کند؟ نهادهای حکومتی

که دفاعی از مردم ندارند و با این کنش خود شرایط کشور را به مرز بحران برده اند. به نظر هیچ راه عاجلی نیز برای اصلاح این امور وجود ندارد.

دهه اول انقلاب دهه ترور و جنگ تحمیلی بود. با توجه به شهادت برخی از چهره‌های اثرگذار این طبیعی بود که فضای امنیتی بوجود بیاید و در داخل فضای امنیتی طبیعتا برخی از آزادی‌ها محدود می شود. پس از پایان جنگ علیرغم اینکه معاندان انقلاب دیگر قدرتی برای ترور نداشتند، اما فضای امنیتی برداشته نشد و دولت پس از جنگ تبدیل به تاریک‌ترین دوران از نظر آزادی بیان شد و حق انتقاد مشروع نیز به زیر سوال رفت و تا سال‌ها ساز و کاری برای بیان انتقاد مشروع مردم بوجود نیامد و شاید حتی اگر عصر امروز عصر انفجار اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی نبود، این فضا برداشته نمی شد و این روند نیز از سوی دولت‌ها که با رای مردم انتخاب می شوند، اعمال می شد.

بله. هر جناحی تا وقتی قدرت در دستش نیست مدام دم از آزادی بیان می زند اما به قدرت که می رسد وضعیت فرق می کند. این به دلیل عدم حضور و وجود همان انسان‌های فرهیخته و برجسته‌ای است که ارزش نقد را بدانند. منتها این ساختار بزرگ لخت و مثل تن لشی شده که ما اسم آن را حکومت گذاشته‌ایم، چرا که سرش قدرت کشیدن بدن را ندارد. این سر نداشتن به

از بزرگان دین نداشتند. با آدم فرهیخته کسی کار می کند که یا خودش فرهیخته‌تر از او باشد یا حداقل در سطح خودش. آدم‌هایی که ۱۰ درجه پایین‌تر از فرهیختگان هستند که نمی توانند با آنها کار کنند، از این طرف تلویزیون هم باید برنامه درست کند، بنابراین در هنگامه نبودن فرهیخته‌ها به سراغ کسانی می رود که علم و سوادی نداشته و فقط خنجره دارند.

در این میان یک مساله سومی هم وجود دارد که هرچند اتفاقش اتفاق خوبی بود، اما اثرش از دو مقله دیگری که عرض کردم فاجعه آمیزتر بود. ببینید مردم کشور ما واقعا بالاستعداد هستند و در طول تاریخ پیوسته از حوادث در جهت توسعه ظرفیت‌های فکری شان بهره برده اند. یعنی از نابود شدن حکومت ساسانیان و حضور مسلمان و اعراب گرفته تا آمدن مغول‌ها، هر مهاجمی که می آمد، به کشور ما ضررهای زیادی وارد می کرد، امت در نهایت باعث بالا رفتن ظرفیت‌ها ما می شد. این است که ظرفیت وجودی تمدن ایرانی ظرفیتی بالایی است. در سال‌های پس از انقلاب هم به دلیل میدان آزادی که بعد از یکی دو قرن بسته بودن فضا، پیش آمد، دفعتا جهش ظرفیتی و استعدادی عظیم در مردم و بدنه ملت ایران ایجاد شد. به این فکر کنید که ما دو قرن فضای بسته داشتیم و دو قرن همه مردم تحت فشار بودند و فضا برای آزادی بیان و فکر نبود و با انقلاب پتانسیل فکری مردم بالاتر رفت. بنابراین مردم با استعداد بودند اما در رأس حکومت تعداد افراد فرهیخته اندک کم شد. تن قدرتمند بود اما سر ضعیف.

طبیعتا در هر حکومتی سعی می شود با توجیهات گوناگون جلوی انتقاد را بگیرند، مگر اینکه افراد فرهیخته و عاقلی درون آن حکومت باشند که متوجه لزوم انتقاد برای حفظ آن حکومت بشوند. یعنی افراد عاقلی پیدا شوند که ترویج کنند راه حفظ حکومت در انتقاد و در «التصحیح لائمة المسلمین» است

بنابراین بسیار از سلول‌ها از بین رفتند. چاره حکومت برای این فضا هم رفتن به سمت امنیتی شدن بود. شما فکر می کنید چرا جریان قتل‌های زنجیره‌ای پیش آمد؟ تپیی مثل سعید اسلامی هنر این را ندارد تا با نویسنده نشست و با او گفت و گو و جدل فکری کند. از طرفی هم او مسئول امنیت داخلی کشور است. بالاخره قشری آمدند که از نظر او امنیت داخلی را با مخاطره مواجه کرده بودند. سعید اسلامی آدمی است که تفنگش خوب کار می کند و استعدادش برای کار امنیتی بسیار است، اما هنر این را ندارد که برای استفاده از نویسنده‌ها و روشنفکران مخالف برنامه ریزی کند. حال مسئولی که از سعید اسلامی ضعیف‌تر است او را به عنوان مسئول امنیت داخلی می گذارد و سعید اسلامی هم تنها راه حفظ امنیت داخلی را در کشتن و ترور نویسنده‌های مخالف می داند.

این سه عامل خودبه‌خود باعث شد ما پیوسته امنیتی‌تر و امنیتی‌تر شویم. از آن طرف استعداد مردم ایرانی که تمام نمی شد. راست و دروغش را نمی دانم اما این مساله مطرح شد که جریان اعتراضات دی ماه پارسال را بخشی از یک جناح حکومت در مخالفت با بخشی دیگر راه اندازی کرد، اما از جریان امور از دست‌شان خارج شد و اعتراضات به خودشان نیز بازگشت.

همین روند امنیتی کردن در بهمن سال گذشته باعث شد در قم که باید محل امن نظام و کشور باشد شعارهایی به

دلیل آن است که تعداد فرهیخته‌ها در آن کم است و هر جناحی هم که به قدرت می رسد وضعیت به همین صورت است. فرهیخته‌ها به دلایل مختلف از گردونه خارج شدند و افرادی آمدند که نه دیانتشان دیانت فرهیخته‌ای است و نه درک و فهم‌شان از قدرت در یک جامعه اسلامی. چنین ویژگی افراد قدرت گرفته و کوچک بودن ظرفیت وجودی و معرفتی‌شان باعث شد در مواجهه با معضلات مهم کشور که تعدادشان متاسفانه کم هم نبود، به سراغ غیرعقلانی‌ترین گزینه، یعنی همان امنیتی کردن فضا بروند.

این طیف هر فرصتی را تبدیل به تهدید کرده و هر مساله‌ای را سعی کردند با امنیتی کردن فضا درست کنند. این روند باعث چه وضعیتی در کشور ما شد؟ پاسخ این است که ما با این وضعیت و علیرغم این همه مشکلاتی که داریم، توانسته‌ایم در برنامه‌ریزی‌های خود به سراغ افراد باسواد و درس خوانده‌ای برویم که بتوانند مطالب دین و علم را فهمیده و سعی در حل مشکلات کنند. ما مدام از بی‌سوادترین آدم‌ها سعی کردیم بهره ببریم. در بحث تبلیغ دین هم از عالمان برجسته و حتی درجه دو و سه هم استفاده نمی شد. در این وضعیت در تبلیغ دین کسانی میدان دار شدند که کارشان صرفا مداحی بود. صدا و سیما برای برنامه‌های دینی خود سخنرانانی با کمترین سواد را دعوت می کرد، چرا که ظرفیت و وجودی برای دعوت



نسل جوانی که می‌خواهد به آرمان‌های اصیل انقلاب و اندیشه‌های امام خمینی (ره)، علامه طباطبائی و شهیدان قدوسی، بهشتی و مطهری بپردازد، چگونه باید فکر و عمل کند؟

نسل‌های جدید و کسانی که پس از انقلاب به دنیا آمدند کاملاً متفاوت‌تر از ما نسل دوم انقلاب هستند. ما در اوایل انقلاب ۱۸، ۲۰ ساله و در اوج هیجان بودیم. نسل ۱۸، ۲۰ ساله امروز با ما بسیار تفاوت دارند، یعنی هم عاقل‌تر و هم فرهیخته‌تر هستند و هم اطلاعات بیشتری دارند. نسل‌های جدید هم هنر کار کردن با همدیگر را دارند و هم ابتکار عمل در دست‌شان است. بسیاری از جوانان اکنون در قالب NGOها برنامه‌ها و کارهای مهمی را در حوزه‌های محیط زیست، خیریه و... انجام داده‌اند و کارهای فکری مهمی را در قالب موسسات و باشگاه‌ها به سرانجام رسانده‌اند. من در نوشته‌های درباره قضایای حجاب و دختران خیابان انقلاب توضیح داده‌ام که نسل جوان بسیار جدی کار می‌کند و هیچ هم منتظر نسل اول انقلاب و یا مسئولان حکومت نیست و نسل سالخورده را به کناری گذاشته است. قدرت حضور جوان‌ها باعث شده که آینده کشور در دست‌شان باشد. عرصه کشور پر از فضا برای کار کردن است. متأسفانه اکنون فضاهایی مدام یأس و ناامیدی را به جوانان تلقین می‌کنند. یعنی این باور را دارند ترویج می‌دهند که جوانان خوشفکر هیچ‌گاه به قدرت نمی‌رسند و این نسل سالخورده میدان را به آنها نمی‌دهد. هرچند این مساله درست است اما اگر جوانان به تلاش خود ادامه دهند قطعاً آینده را در دست‌شان خود خواهند گرفت. جوانان نباید فکر کنند که این نسل سالخورده فعلی که تحت عنوان‌های مختلفی چون منتقد، معتمد، اپوزیسیون و پوزیسیون هستند، کاری برایشان انجام داده و پشت سر آنها می‌ایستند. این جوانان مومنی که خود بدون پیشخوانه این طیف سالخورده وارد میدان شده و با نشاط به کشور خدمت می‌کنند حتماً در آینده کشور را از ما که نسل سالخورده انقلاب هستیم، تحویل گرفته و راه اصیل انقلاب را ادامه خواهند داد و من در این زمینه تردیدی ندارم.

حکومت برویم حتی اگر این نگاه با نگاه دیگر بزرگان تفاوت داشته باشد. نگاه علامه در حکومت را من در جواب نامه آقای کدیور توضیح داده‌ام. علامه می‌گوید تکلیف حکومت را عقل تعیین می‌کند و شما نمی‌توانید جدای از عقل و با پیش‌فرض‌های دینی در مورد آن تصمیم بگیرید. بنابراین این نگاه، اکنون به جای هر شعار و هدفی، وظیفه شما بازگرداندن دوباره فرزاندانی است که از حکومت کنار گذاشته شده‌اند، تا دوباره عقل جمعی فرهیختگان اختیار امور را در دست بگیرد. تنها راه نجات کشور و دیانت راه دادن انسان‌های باسواد و فرهیخته با هر فکر و سلیقه‌ای در امور کشور و حکومت است و کمتر از هم نتیجه‌ای ندارد.

اکنون دیگر راست و چپ همه به بن‌بست رسیده‌اند و هیچ شعاری دیگر جوابگو نیست. سال‌های پیش جناحی می‌گفت می‌خواهم اصلاح کنم و جناحی دیگر می‌خواست وضعیت فعلی‌اش را حفظ کند. یک جناح می‌گفت من مترض و متقدم جناح دیگر خود را محافظه‌کار می‌دانست. در وضعیت کنونی همه یکی از یکی منتقدتر، اصلاح‌طلب‌تر و خانمان‌برانداز و ساختارشکن‌تر هستند. دیگر آن زمان نیست که امام‌جمعه در دفاع از اوضاع سخنرانی می‌کرد. اکنون امام‌جمعه‌های ما از همه منتقدتر و از همه ساختارشکن‌تر و از همه بی‌پروا تر در اعتراض هستند. در دهه‌های گذشته امام‌جمعه می‌گفت که باید مصالحه کنید تا دشمن سوءاستفاده نکند. اکنون بالاترین دستگاه‌های تبلیغاتی خارجی از صحبت‌های امام‌جمعه ما استفاده می‌کنند. بنابراین همه به انتها رسیده‌اند و برداشتن امام‌جمعه‌های معترض کار درست نمی‌شود و نباید هم به این نکته فکر کنیم که ممکن است اوضاع در دوران ریاست جمهوری فردی دیگر درست می‌شود. اگر الان کسی می‌خواهد کاری کند باید مجموعه فرهیختگان حوزوی و دانشگاهی را که به دلایل مختلف از عرصه قدرت و تصمیم‌گیری کلان کنار گذاشته شده‌اند، به حوزه‌های تصمیم‌گیری بازگرداند. این کار سختی است چرا که آنها به سادگی باز نمی‌گردند. بنابراین باید عقل جمعی نخبگان را دوباره بر مقدرات کشور حاکم کرد و کمتر از این هم هیچ نتیجه‌ای دربر ندارد.

در وضعیت کنونی همه یکی از یکی منتقدتر، اصلاح‌طلب‌تر و خانمان‌برانداز و ساختارشکن‌تر هستند. دیگر آن زمان نیست که امام‌جمعه در دفاع از اوضاع سخنرانی می‌کرد. اکنون امام‌جمعه‌های ما از همه منتقدتر و از همه ساختارشکن‌تر و از همه بی‌پروا تر در اعتراض هستند

نفع رضایان، داده شد و اتفاقاً سرکوب هم نشد. این شعارها نه در دوره پس از انقلاب که حتی در زمان رژیم پهلوی هم سابقه نداشته است. حتی در دوره رضایان هم کسی نیامد در قم به طرفداری از او که زمامدار وقت بود شعار بدهد. این شعارها که دیگر دروغ نیست و خود من به عنوان شهروند قم شاهدش بودم. حتی آن نهادی که وظیفه‌اش جمع کردن این شعارها و برقراری امنیت بود در آن وضعیت دچار اختلال، گیجی و سردرگمی شد و تا به خود بچنید تظاهرات‌ها ادامه پیدا کرد و شکل منسجمی به خود گرفت.

تحلیل شما مخاطب را به فکر فرو می‌برد. آقای قدوسی اکنون چه کنیم که شعارها و اهداف اصیل انقلاب دوباره احیا شود؟

اکنون همه انتقاد دارند و شعار می‌دهند اما معلوم نیست که چه می‌گویند؟ اگر منظور شما انقلاب اسلامی و خط اسلام و امام خمینی است که آن معیارهای روشنی دارد. یقینی‌ترین، ضروری‌ترین و روشن‌ترین معیار انقلاب ما نهج‌البلاغه است و اگر بخواهیم عمل به این معیار در حکومت را ببینیم بهترین میزان آن «عهدنامه مالک اشتر» است. آیا عهدنامه مالک اشتر توسط افرادی که اکنون حضور دارند قابل اجراست؟ این اشخاص چطور می‌خواهند عهدنامه مالک اشتر را اجرا کنند؟! هرچند این کلام من تند است، اما اعتقاد دارم که این طیف نمی‌توانند عهدنامه مالک اشتر را در شرایط فعلی اجرا کنند. شعار بی‌وجه و ادعای بی‌خود درباره عمل به این عهد می‌دهند.

اگر ادعای عمل کردن دارند ما در جواب می‌گوییم سالی که نکوست از بهارش پیداست. آن شخصیت با عظمتی که عهدنامه مالک اشتر را نوشت، یک چشمه کوچک از اعتقادات عملی‌اش این بود که در زمان زمامداری خود با یک یهودی مساله حقوقی پیدا کرد و کارشان به دادگاه کشید. در آن دادگاه قاضی حکومتی که امیرالمومنین در راسش است علیه حضرت حکم داده و دادگاه به نفع یهودی تمام می‌شود. ما در جمهوری اسلامی باید حداقل یک مورد مشابه را داشته باشیم تا بگوییم که به نهج‌البلاغه عمل می‌شود. نه اینکه بگویند بله این اتفاق یواشکی در جایی افتاده و شما خبر ندارید؛ باید به طور روشن بگویند که در یک دعوی حکومتی که یک طرف مسئولان حکومت بوده‌اند و طرف دیگر آدمی که در این انقلاب غیرخودی، غیرمسلمان، اقلیت و ضعیف بوده و قاضی در این میان بر علیه حاکمان و مسئولان حکومتی حکم صادر کرده است. بنابراین این شعار بیخودی است که ما ادعا داشته باشیم در حکومت بر طبق عهدنامه مالک اشتر عمل کرده‌ایم. باید ببینیم که این اشخاص توانایی چنین کاری را ندارند. سنگ بزرگ علامت نزدن است. پس از اینکه این را پذیرفتیم به سراغ نگاه علامه طباطبائی در

میثم نیلی:

جرات ریسک نقادی نداریم / محافظه کاران واقعی مدیران دهه ۶۰ و ۷۰ هستند


 MEHR NEWS AGENCY
 Photo: Majid Asgaripour

میثم نیلی جوان سابقه‌ای نه چندان اندک در حوزه مدیریت فرهنگی دارد. از حلقه جوانانی انقلابی که چند صباحی است مدیریت فرهنگی به دستشان سپرده شده است و چند صباحی دیگر منتظر نتیجه عملکرد آنان هستیم. نیلی در یکی از آخرین گفتگوهای پرونده «علیه» محافظه کاری در سال چهلیم» نظرات متفاوتی در باب محافظه کاری و نسبتش با انقلاب دارد. نیلی هم اکنون مدیرعامل مجمع ناشران انقلابی است. او می‌گوید قضاوت درباره محافظه کاری نسبی است و این مفهوم اصالتی ندارد.

***پیش‌فرض ما در پرونده «علیه» محافظه کاری در سال چهلیم» این است که امروز بعد از گذشت فراز و نشیب‌های فراوان در تاریخ معاصر انقلاب می‌توانیم ادعا کنیم که یکی از اصلی‌ترین موانع پیشروی آرمان‌های انقلاب و دلایلی توقف برخی از آنها به‌خصوص در حوزه فرهنگ، چیزی است که اسم آن را محافظه کاری می‌گذاریم. ما معتقدیم که خیلی از آرمان‌های انقلاب به تحقق نرسیده است و همچنان راه زیادی تا تحقق دارد و یکی از عمده‌ترین دلایلش قانع شدن ساختارها و مدیران و کارمندان و آدم‌های سیستم به وضع موجود است. افقی فراتر از وضع موجود موجود همواره با برچسب‌بده‌ال‌گرای و نسناختن واقعیت منکوب شد و نتیجه چیزی شد که الان می‌بینیم. چه قدر با این تحلیل موافقت می‌کنید؟**

شما محافظه کاری را چه تعریف می‌کنید؟

***به معنای عمومی آن یعنی حفظ وضع موجود در نظر می‌گیریم. که البته تقابلی همیشگی با آرمانگرایی هم در درونش مستتر است. در واقع دوگانه ما دوگانه آرمانگرایی و محافظه کاری است**

و آرمان را چه تعریف می‌کنید؟

***بسیار مصداقی؛ همان آرمان‌های انقلاب ۵۷ استقلال، عدالت، آزادی و...**

و البته حاکمیت اسلام. واقعیت این است که این سوال مبهمی است و نکاتی که در توضیح می‌فرمایید نشان‌دهنده ابهام همین سوال است. طبیعتاً جواب سوال مبهم هم مبهم است. بنده معتقدم اولاً محافظه کاری

این، اگر بخواهم موضوع بحث را بیشتر از حالت ابهام در بیاوریم و صریح‌تر باشیم اجازه دهید این را عرض کنم که بخشی از طیف انقلابیون و حزب‌اللهی‌ها در حوزه فرهنگ متهم هستند که آن قدر مرزهای امر فرهنگی و هنری را سفت و سخت نگاه داشتند و با استدلال‌هایی چون الان وقت این حرف‌ها نیست و فعلاً تهدید داخلی و خارجی داریم و... به محافظه کاری‌ای در حیطه فرهنگ دست‌آویختند که مانع از هر تحولی در حوزه فرهنگ شد و خلاصه بخشی از وضعیت فرهنگی امروز ایران ناشی از محافظه کاری آنان است

جسارتاً این هم مبهم است. اینکه می‌گویم مبهم است دلیلش این است که مفهوم، مفهوم دارای اصالتی نیست یعنی کلمه محافظه کاری و تحول یک مفهومی نیست که اصالتاً بگوید مطلوب است یا نیست. مثلاً صداقت مطلوب است و تمام. ولی وقتی می‌گویند محافظه کاری مطلوب است یا خیر؟ جواب محافظه کارانه‌اش این است که بسیار چیز بدی است و ای کاش محافظه کاری از این کشور بر بیفتد و ای‌وای! هر چه می‌کشیم از محافظه کاری است. این جواب محافظه کارانه به این سوال در این رابطه می‌شود.

***به نظر شما محافظه کاری مفهوم نسبی است؟**

بله. اصالت ذاتی ندارد. مفهومی نیست که بگوییم مطلوبیت یا عدم مطلوبیت ذاتی داشته باشد. در همین حوزه فرهنگ که مثال زدیم بگوییم؛ من از کلمه فرهنگ فقط یک چیز را می‌فهمم، فرهنگ یعنی حرکت اجتماعی و عمومی در یک جهت خاص و دقیقاً آن جهت خاص است که تعیین می‌کند تحول یا سکون خوب است یا نیست. حرکت به چه سمتی حرکت‌جول‌خواهانه است؟ آیا اگر حرکت ما به سمت پرتگاه الحاد، پرتگاه

همیشه بد نیست و در همه معناها بد نیست. اگر به معنی حفاظت از دستاوردی باشد که اصلاً قابل تحسین است. یک وقت‌هایی شما باید حفاظت کنید از آنچه به دست آورده‌اید؛ یعنی عملیات شما پدافندی است. اگر محافظه کاری به معنی پدافندی عمل کردن باشد در برخی از وضعیت‌هایی که در طول تاریخ انبیا، اولیا، ائمه و انقلاب اسلامی داشتیم در برخی از مواضع و مواقع ما باید به یک گونه‌ای از عملیات پدافندی دست می‌زدیم؛ یعنی قدرت و چیرگی طرف مقابل باعث می‌شد شما یک وارد نوعی عملیات انفعالی و پدافندی شوید.

پدافند چیز بدی نیست و یک استراتژی است که معنایش حفظ بخشی از پیروزی و لااقل عدم شکست است. البته استراتژی فتح و پیشروی حتماً جلو و علاقه‌مندان بیشتر دارد ولی این‌طور هم نیست که بگوییم استراتژی حفظ همیشه یک استراتژی غلط است. بنابراین بنده در مرحله اول معتقدم که محافظه کاری همیشه هم بد نیست. محافظه کاری در معنای حفظ دستاوردها بخشی از استراتژی نبرد است در حوزه‌های مختلف نظامی، امنیتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... اما اگر محافظه کاری به معنی گونه‌ای از سکون، عدم تحرک و تحول نخواهی باشد معلوم است که منفی است. هر موجودی که از حرکت و رشد باز بایستد دوره مرگش آغاز شده و باید خداحافظی کند

***فکر می‌کنم تعریف اول در موضوع مورد بحث ما وجهی نداشته باشد. به خصوص اگر وارد حوزه فرهنگ شویم هیچ‌گاه به جرات نمی‌توانیم بگوییم که آرمان‌های ابتدای انقلاب در موقعیتی در تاریخ انقلاب کاملاً محقق شدند و آن زمان وقت حفظ این دستاورد و حفظ وضع موجود بود. به خاطر همین فکر می‌کنم در این مرحله از انقلاب، محافظه کاری هیچ‌گاه نمی‌تواند آن معنای اول یعنی حفظ دستاورد را داشته باشد. فارغ از**

بنده معتقدم اولاً محافظه کاری همیشه بد نیست و در همه معناها بد نیست. اگر به معنی حفاظت از دستاوردی باشد که اصلاً قابل تحسین است. یک وقت‌هایی شما باید حفاظت کنید از آنچه به دست آورده‌اید؛ یعنی عملیات شما پدافندی است

محدود شده است آنچه‌ان که امروز دیگر داد بچه حزب‌اللهی‌ها و انقلابی‌ها هم درآمده است که ما حرفمان را کجا بزنییم و چگونه بزنییم که در دسرساز نشود.

به دو نکته درباره این بحث باید اشاره کنم. اول اینکه آن آزادی که در حاکمیت اسلامی تعریف می‌شود امروز هم کاملاً محترم است. همه می‌دانیم که مسئله ما مسئله آزادی بلاقید نیست، کما اینکه آنچه‌هایی که معتقد و لاقبل مدعی آزادی بلاقید هستند هم چنین چیزی را قبول ندارند. نمونه‌هایش را هم آن قدر دیدیم که لازم نیست مثال بزنییم. کسانی که مدعیان آزادی بیان هستند امروز خودشان در رأس مستبدین عالم هستند، این نکته اول را خواستم بگویم تا نسبت ما معلوم باشد با آزادی‌ای که در مورد آن حرف می‌زنیم. آن آزادی، آزادی در چارچوب اسلام و حاکمیت اسلام است نه آزادی مطلق! علاوه بر اینکه این مفهومی که حرفش را می‌زنیم چیزی نیست که احیاناً دیگران دارند و ما

سعی می‌کنند سازوکار سلطه را در این منطقه جغرافیایی و مناطق دیگری از دنیا بهم بزنند؛ دقیقاً همان جریان‌ی که علیه هژمونی و قدرت مسلط برآورده است متهم به محافظه‌کاری می‌شود. آن کسی که دارد از قدرت هژمون دفاع و محافظت می‌کند و آن را در ایران بازتولید می‌سازد می‌شود تحول‌خواه و این مجموعه مظلوم که تنها جریان مقاومت در برابر هژمونی مسلط را برپا داشته است می‌شود محافظه‌کار. این واقعیت خنده‌داری در عالم است. و اگر با این دید به دنیا نگاه کنید اصلاً پازل عوض می‌شود. آن وقت معلوم می‌شود محافظه‌کاران واقعی همان کسانی هستند که در دهه ۶۰ و ۷۰ در سازمان‌های فرهنگی، وزارتخانه‌های فرهنگی، سازمان‌های هنری، مجموعه‌های تبلیغی و رسانه‌ای مستقر بودند و نیروهای انقلابی مثل شهیدآوینی که اتفاقاً از جنس انقلاب اسلامی حرکت‌های آوانگارد انجام می‌دادند را له کردند و با تانک از روی آن‌ها رد شدند از قضا همان‌ها هستند که بقیه را به محافظه‌کاری متهم

پوچ‌گرایی، لاپالی‌گری، لادری‌گری، فساد و... باشد سکون مطلوب‌تر است یا حرکت؟ آیا ترمز اینجا حرکت انقلابی و غیرمحافظه‌کارانه است یا گاز دادن و تشدید حرکت؟ و یا اینکه اگر حرکت در مسیر توحید، عدالت، توسعه فضائل اخلاقی، تعمیق فضائل اخلاقی و ایجاد بینش درست حقیقت‌مدار در انسان‌هاست چه؟ اینجا است که معنای نسبی محافظه‌کاری معلوم می‌شود. معلوم است که اگر اینجا بنشینید بسیار بهتر از این است که وارد دره شوید و اتفاقاً کسی که در راه افتادن به دره ترمز می‌گیرد کار درست را انجام می‌دهد. حالا اسمش محافظه‌کار است؛ باشد. این را برای این گفتم که ترسسیم از انگ‌های جریان شبه روشنفکری. امروز گاهی مقاومت فرهنگی نیروهای انقلاب در برابر ساختارشکنی‌های مدرنیست‌ها و پسمدرنیست‌ها، تعبیر به محافظه‌کاری می‌شود. خوب بشود. نباید از این برچسب‌ها ترسید. محافظت از حدود الهی و توقف عندالشیبهه و التزام به تقوای فردی و اجتماعی گاهی اقتضا می‌کند از این

محافظه‌کاری مفهومی نیست که بگوئیم مطلوبیت یا عدم مطلوبیت ذاتی داشته باشد. در همین حوزه فرهنگ که مثال زد دید بگوئیم؛ من از کلمه فرهنگ فقط یک چیز را می‌فهمم، فرهنگ یعنی حرکت اجتماعی و عمومی در یک جهت خاص و دقیقاً آن جهت خاص است که تعیین می‌کند تحول یا سکون خوب است یا نیست

نداریم! خیر، آن‌ها هم در مواضع دیگری برای حفاظت از منافع مهم‌تری که ممکن است نظام سرمایه‌داری باشد یا هر چیز دیگر مربوط به آن اجازه حرف و بیان و استفاده از رسانه را نمی‌دهند.

نکته دوم که بسیار مهم‌تر است این است که ما وقتی از آزادی حرف می‌زنیم با مرزهای پیچیده‌ای سروکار داریم و در ساحت فرهنگ، هنر و... شیاطین تلاش می‌کنند که مرزبندی‌های فرهنگی را جابجا کنند. اینکه می‌گوئیم شیاطین هم دلیل دارد. چون به جد معتقدیم که شیطان در جریان‌های فرهنگی مقابل اسلام و جریان‌های الحادی وجود دارد. شیطان که فقط از جنس آتش و اجنه نیست. در قرآن تعریف شیطان انس داریم که در کل تاریخ با خط توحیدی و انبیا مقابله می‌کند و شیطان اصلی با این‌ها مرتبط است به این‌ها وحی می‌کند و حرف درگوشی با آنها دارد. بنابراین یک وقت بحث‌ها جابه‌جا کردن مرزهای فرهنگ و هنر دیندارانه توسط آنهاست که معتقدیم این آزادی نیست و اصولی ربطی به آزادی در حاکمیت اسلام ندارد و بلکه دفاع کردن از این مرزها آزادی می‌خواهد و جرأت.

اما یک وقتی است که منظور از آزادی بیان، انتقاد از رفتار سازمان‌های فرهنگی، مدیران، ساختارها، روش بودجه‌ریزی، پخش کردن مدیریت‌ها و مسئولیت‌ها، راهبردها و این جور مسائل است و این اتفاقاً آن چیزی که ما در آن بسیار ضعیف شدیم و باید خود را در آن خوب تقویت کنیم. متأسفانه ما جرأت انتقاد از ساختارها و مدیریت‌ها را نداریم. به دلایلی وجود ملاحظاتی و



می‌کنند. بنابراین به نظر من باید به دو نکته درباره محافظه‌کاری در ایران دقت کرد: اول اینکه محافظه‌کاری مفهومی نسبی است و اگر قرار است که تحول به سمت فرهنگ سکولار و الحادی باشد؛ اتفاقاً کار انقلابی‌جویی از این حرکت است و دوم اینکه جریان محافظه‌کاری غالب در ایران و جهان اتفاقاً فرهنگ لیبرال سرمایه‌داری است و همان‌ها که مدافع حفظ این وضع هستند؛ سایرین را که سعی می‌کنند این جهان را برهم زنند به محافظه‌کاری متهم می‌کنند.

***بسیار خوب. حالا که بحث به اینجا کشید اگر موافق باشید کمی مصداقی‌تر به یکی از مهمترین آرمان‌های انقلاب یعنی آزادی هم اشاره کنیم. تصوراتی مربوط به آزادی در اوایل انقلاب ظاهراً با تصوراتی که الان از فضای آزاد در جامعه وجود دارد تفاوت دارد. در محدود شدن مرزهای این آزادی خیلی‌ها انگشت اتهام را به سمت حاکمیت می‌برند. فارغ از اینکه چه دولتی بر سر کار باشد به نظر می‌رسد که آزادی نقد و گفتگو در ایران امروز تا اندازه‌ای**

تیرها و برچسب‌ها استقبال هم نکنیم. این یک جنبه از مسائلی که در مورد محافظه‌کاری به نظر می‌رسد حتماً باید به آن اشاره کرد؛ اما در نگاهی کلی‌تر واقعیت این است که محافظه‌کاری لاقبل در عرف علوم سیاسی با مفهومی به نام هژمونی نسبت مستقیمی دارد؛ با قدرت هژمونیک، قدرت سلطه‌گر، قدرت مسلط و آن قدرت غالب به واسطه همان تسلطی که دارد سعی می‌کند از خود محافظت کند و حفظ وضع موجود کند. حالا یک سوال! در کشور ما و در جهان کنونی چه در دوره پهلوی‌ها چه در دوره بعد از انقلاب، هژمون و قدرت سلطه‌گر کیست؟ کدام تفکر و نگرش و جهان‌بینی هژمونی است؟ خیلی هم نیاز نیست فکر کنید، لیبرال سرمایه‌داری، بالاب دموکراسی و درونمایه اومانیستی و سکولار غرب در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی و... غالب است و خودش را در حوزه‌های فرهنگی هنری هم به خوبی تعریف کرده و منافع خود را کاملاً بر حسب ساختارها تنظیم است. بنابراین اگر قرار به تعریف چیزی به نام محافظه‌کاری باشد اتفاقاً دقیقاً در جهت حفظ هژمونی غرب در داخل کشور است. حال جالب است که در داخل کشور جمهوری اسلامی ایران که تنها کشوری است که



به دو نکته درباره محافظه کاری در ایران دقت کرد؛ اول اینکه محافظه کاری مفهومی نسبی است و اگر قرار است که تحول به سمت فرهنگ سکولار و الحادی باشد؛ اتفاقاً کار انقلابی جلوگیری از این حرکت است و دوم اینکه جریان محافظه کاری غالب در ایران و جهان اتفاقاً فرهنگ لیبرال سرمایه داری است و همان ها که مدافع حفظ این وضع هستند؛ سایرین را که سعی می کنند این جهان را برهم زنند به محافظه کاری متهم می کنند

مصلحت سنجی های بی مورد یا هر دلیل دیگری و این آن چیزی است که باید به هم بخورد و این خیلی هم پیچیده نیست.

من معتقدم که در کشور ما آزادی وجود دارد؛ اما چه چیزی نیست؟ جرأت ریسک نقادی الان شما در خبرگزاری مهر، جرأت دارید عملکرد صداوسیما یا فلان دستگاه فرهنگی حتی بالاسری خودتان را به نقد جدی بکشید؟ آیا بنده در فضای مجازی متعلق به خودم تبعات انتقاد از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را می پذیرم؟ به عنوان یک مؤسسه ای که با وزارتخانه و دستگاه رسمی سیاست گزار و حامی در حوزه فرهنگ، هنر و ادبیات دارم کار می کنم؛ می دانم که وقتی انتقاد جدی کنم برای من تبعات دارد چون تحملش برای آن ساختارها و مدیران مربوطه کار سختی است و ما هنوز به آن بلوغ و پختگی نرسیده ایم و برای حفظ موقعیت شغلی خودمان جلوی این نقادی ها می ایستیم. فرض کنید الان بنده به مدیر کتاب ارشاد، می گویم چرا در وزارتخانه شما تعداد قابل توجه کتاب های پوچ گرا، الحادی و مروج سبک زندگی غربی و اروتیسم و بی اخلاقی و رفتارهای ضد اخلاقی و خانوادگی منتشر می شود؟ او دلخور می شود چون فکر می کند دارم پایه میز او را سست می کنم؛ در صورتی که دارم به وظیفه انقلابی خودم بر مبنای هدفی که جمهوری اسلامی به وجود آمده عمل می کنم. من می گویم شما طبق قانون، اخلاق، شرع و عرف جامعه ایمانی حق ندارید این ها را ترویج و حمایت کنید و مجوز دهید. وقتی این را در رسانه می گویم او ناراحت می شود. حالا فرض کنید رسانه شجاعت لازم را به خرج داد بنده هم شجاعت لازم را در این تذکر امر به معروف و نهی از منکر دادم که این عرف جامعه اسلامی بر همین اساس حفظ می شود. بر همین اساس این وظیفه را انجام دادم آیا هزینه ای که به من می رسد برای من قابل تحمل است؟ اگر نیست معمولاً به سکوت، آرامش، «مساکم الله بالخیر»، موفق باشید، بهره بردیم، احسنت و گل و شکوفه در تلگرام بسته می کنم و مسئله را در ذهن خودم حل می کنم. نمی ایستم هزینه ای بدهم که در حقیقت وظیفه من است. برای همین فیتله را پایین می کشم، در حوزه آزادی این مسئله اصلی است.

درست است. اما من فکر می کنم این ماجرا را خیلی دارید به فرد تقلیل می دهید. آیا طبیعی است که در جمهوری اسلامی

این نوع نقد هزینه داشته باشد؟

این در قواعد الهی است و ظاهراً جز ذاتیاتی است که تکویناً غیر قابل اجتناب است. همین جا اگر شما به من بگویید که تشکل شما (مجمع ناشران) هیچ کاری نکرده و نمی کند، خب من احساس ناراحتی می کنم و سعی می کنم جوابش را بدهم. چقدر باید تحمل کنم که جواب این را ندهم؟ درون من بیرون می ریزد ولی ممکن است بروز ندهم. به آدم فشار می آید به خصوص اگر آن حرف ناحق باشد! ولی عموماً ما به این پختگی نرسیدیم. یک آیه در قرآن خیلی جالب است کانه این موضوع می خواهد اشاره کند. از قول جناب لقمان حکیم است که در قرآن سوره ای به نام اوست و یکجایی اسمش آمده و از او نقل قول شده است. یکی از چیزهایی است که خدا از قول لقمان خطاب به فرزندش نقل می کند و توصیه می کند. می گوید لقمان به پسرش گفت «یا بُنَیْ اَقِمْ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» بعدش خیلی جالب است کانه این سه با هم است «وَاَضِیْرٌ عَلَیْ مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ» یعنی این ها با هم است؛ یعنی وقتی امر به معروف و نهی از منکر کردید بدانید بعدش به شما چیزهایی اصابت خواهد کرد، مصیبت خواهید داشت، صبر کن، در این مصیبت هایی که می رسد پایدار باش. «اِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ» اگر این طوری بودید این نشان دهنده قدرت و عزم و اراده شماست. اینکه از مدیران، فعالان و افراد مسئول توقع کنیم اگر به شما انتقادی شد فحشی به شما دادند همه تحمل کنید و هیچ کاری نکنید زیاد خواهی است، چون آدمیت افراد به این راحتی ها آرام نمی گیرد. دو صباح تحمل کند صباح یا مساء روز سوم ممکن است چیزی بگوید. این واقعیت ماست. از آن طرف چرا امیرالمؤمنین در خطبه نهج البلاغه می فرمایند امر به معروف و نهی از منکر فضیلتی در میان تمام واجبات الهی دارد که تمام واجبات و فضائل در برابر آن مانند قطره در برابر دریاست. این یعنی چه؟ این جملات از یاد ما می رود و همه چیز را مادی و بر اساس مدل های مرسوم دنیا می بینیم؛ آن کسی که می خواهد امر به معروف کند باید تاوان آن را بدهد. بخشی از تاوانش بد بیراه، محرومیت، اوقات تلخی و بی توجهی می شود و به خاطر همین تاوان است که اینقدر فضیلت بزرگی است.

البته این جواب برای من قانع کننده نبود. به نظرم ساختارها باید این غرایز و احساسات انسانی را کنترل کنند و اساساً برای همین به وجود آمده اند.

ساختارها به هم می ریزند. از ساختارها کاری بر نمی آید. این ما هستیم که وقتی با شجاعت عمل می کنیم به نفر بعدی خود انگیزه می دهیم و این امر به معروف و نهی از منکر را تبدیل به رویه می کنیم. آن کسی که در خط مقدم تیر را شلیک می کند و الله اکبر می گوید به پستی های خود شجاعت حرکت می دهد. توقع از دشمن یا مقام بالاتری که این جنگ را مدیریت کند، به نظرم توقع بیجا است. خداوند این عالم را عالم امتحان، ابتلاء و مصیبت دائم قرار داده است. آن کسی که می فهمد این مصیبت ها از آن فردی که دارد به او مصیبت وارد می کند نیست از ناحیه خداست، و نگاهش توحیدی شد خیلی راحت تحمل می کند ولی اگر این نشد می خواهد همه چیز را در معادله این دنیایی حل کند و کار گیر می کند.

البته به نظرم امر به معروف و نهی از منکر نیاز به ساختار پشتیبانی هم دارد. چنانچه ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر هم داریم که تغییر و تحولات خوبی هم در آن ایجاد شده و حضرت آیت الله جنتی جای خود را به حضرت آیت الله صدیقی دادند. به نظرم آنجا باید پشتیبانی کند. ما قانون امر به معروف و نهی از منکر در جامعه داریم که قانون بسیار پیشرفته ای است. خواهش می کنم در خبرگزاری ها و حتی رسانه های شخصی به این پرداخته شود که قانون امر به معروف و نهی از منکر ما قانون فوق العاده ای است یکی از قوانین پیشرفته این کشور است خیلی هم جریانات محافظه کار داخلی گفتند که با این قانون منتقدین یا آمران به معروف و ناهیاناز منکر را پر رو نکنید و نسبت به این موضوع حساسیت نشان دادند و مخالفت کردند. و با بیش از یک سال و نیم تأخیر آن را ابلاغ کردند.

چه سالی ابلاغ شد؟

اواخر سال ۹۳ کارش تمام شد، اواسط ۹۴ تصویب شد و با کلی کش و قوس و رفت و آمد در شورای نگهبان نهایی شد. از آن زمان تا سال ۹۶ همین طور در هوا مانده است.

نظام بهرامی کمیل:

روشنفکران ایرانی محبوب بودن را بر حقیقت طلبی ترجیح داده‌اند



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Majid Asgaripour

در جهان سوم پای روشنفکران چه بخواهند چه نخواهند به حوزه سیاست کشیده می‌شود. زیرا دولت در همه حوزه‌ها دخالت می‌کند و می‌خواهد همه کار باشد. پس بطور طبیعی نقد و روشنگری در هر حوزه‌ای پای دولت را وسط می‌کشد و به نقد سیاسی می‌انجامد. حالا شما ببینید امثال علامه جعفری، دکتر الهی قمشه‌ای و دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی چه هنر و استعدادی دارند که می‌توانند هزار تا سخنرانی در مورد شعر، فلسفه، هنر، خانواده، عرفان، مذهب و تاریخ انجام دهند اما به هیچکس بر نخورد

شاید یکی از مهم‌ترین وجوه فراگیر شدن محافظه‌کاری در ایران پس از انقلاب اسلامی در نحوه عملکرد روشنفکران جامعه نهفته باشد. به نظر می‌رسد روش مواجهه روشنفکران با نهاد قدرت خواه ناخواه سطح و وجهی از محافظه‌کاری را به جامعه تسری داده است. همچنین طرح بحث «شرایط حساس کنونی» از دوران جنگ و تسری دادن آن تا به امروز باعث شد تا آتش جریان نقادی خاکستر شده و گاه به گاه در موضوعاتی نه چندان مهم شعله‌ای از آن سر برآورد. جمعی از روشنفکران در این میان سعی کردند که با چسبیدن و دنباله‌روی در گروهی سیاسی راه خود را پی بگیرند که البته این روند منافات با ذات روشنفکری دارد. درباره محافظه‌کاری روشنفکران ایران در پس از انقلاب بویژه در فضای آکادمیک با نظام بهرامی کمیل به گفت‌وگو نشستیم. نظام بهرامی کمیل، جامعه‌شناس معاصر، را دنبال کنندگان مباحث روشنفکری با کتاب «گونه‌شناسی روشنفکران ایرانی» می‌شناسند. مهمترین مدعای او در کتاب گونه‌شناسی این است که روشنفکران دینی، بومی و همه آنها که خواسته‌اند ترکیبی از خوبی‌های سنت و مدرنیته بسازند و راه سومی را برای جامعه به ارمان آورند؛ در نهایت هیچ مسی را به طلا تبدیل نکرده و فقط هزینه آزمون و خطاهای فکری خود را بر دوش جامعه گذاشته‌اند.

*** آیا می‌توان بر اساس منظومه فکری اشخاص، روشنفکران ایرانی پس از انقلاب را دسته‌بندی کرد؟ اگر پاسخ مثبت است شما چگونه آنها را دسته‌بندی می‌کنید؟**

به نظر من می‌شود و اگر خواستار تجمیع دانش و تجربه هستیم باید هم روشنفکران را تقسیم‌بندی بکنیم؛ همانطور که این تقسیم‌بندی در هر علمی وجود دارد. هر دسته‌بندی بطور طبیعی باعث برخی تحریفات خواهد شد و در مورد تقسیم‌بندی بر اساس منظومه فکری اندیشمندان احتمالاً برخی روشنفکران از قرار گرفتن در یک گروه و مکتب فکری خرسند نخواهند بود. یکی از دلایل این عدم رضایت این است که روشنفکران نمی‌خواهند زیر مجموعه یک گروه قرار بگیرند؛ چون هر کدام مدعی هستند و خود را رأس گروه جدید فکری می‌دانند که باید دیگران را در زیر مجموعه آنها تعریف کرد. به قول معروف ما ایرانی‌ها هر کدام یک شاه کوچک هستیم؛ روشنفکران هم از این قاعده مستثنا نیستند. همچنین قرار گرفتن در یک مکتب به معنی آن است که روشنفکر باید به نقدهایی که به آن مکتب می‌شود پاسخ دهد و روشنفکران چون بیشتر تمایل دارند نقد کنند نه اینکه پاسخگوی انتقاد دیگران باشند؛ با چنین دسته‌بندی‌هایی مخالفت خواهند کرد. البته سختی‌های دیگری هم هست مانند اینکه اکثر اندیشمندان دوره‌های فکری مختلفی داشته‌اند و ناچار می‌شویم که برای مثال بگوییم جلال آل احمد در یک دوره چپ است بعد چپ بومی یا راه سومی می‌شود و در انتها به چپ اسلامی نزدیک می‌شود. یا رضا داوری در یک دوره اندیشمندی ذات‌گراست که کلیت مدرنیته را قبول دارد؛ اما با این کلیت مخالفت می‌کند و در

ندارد؛ به سخن دیگر، معیار مناسب برای دسته‌بندی روشنفکران «مدرنیته» است و پرسش نخست این است که آیا مدرنیته ذات دارد یا ندارد؛ نه اینکه آیا روشنفکر مدرنیته را دوست دارد یا ندارد؟

*** ذات داشتن یا نداشتن مدرنیته از کجا مشخص می‌شود؟**

ذات داشتن مدرنیته در درجه اول از روی پروژه فکری که روشنفکر ارائه می‌کند مشخص می‌شود نه از روی نقدی که به دیگران وارد می‌کند. (این موضوع را اگر فرصت شد در هنگام بررسی اندیشه‌های دکتر سید جواد طباطبایی باز خواهیم کرد). با این معیار دو پاسخ خواهیم داشت: ۱. اگر پاسخ مثبت است؛ از او بپرسیم که به لحاظ ارزشی آیا حامی و مبلغ این کلیت است یا مخالف و دشمن آن؟ اگر پاسخ مثبت بود در گروه موافقان کلیت مدرنیته قرار می‌گیرد؛ که از آخوندزاده قبل مشروطه و تقی‌زاده بعد مشروطه تا رضا داوری دوره دوم و رامین جهاننگو امروز را شامل می‌شود. اگر هم فرد پاسخ داد مدرنیته ذات و کلیت دارد اما به لحاظ ارزشی با آن مخالف است و نمی‌خواهد ایران به راه غرب برود؛ می‌شود شیخ فضل‌الله نوری، مصباح یزدی، فردید، نصر و رضا داوری دوره اول که در اوایل انقلاب نظریه‌پردازی می‌کرد. البته این دو گروه اصلی هم زیر شاخه‌های خود را دارند که مخاطب می‌تواند به کتاب مراجعه کند.

۲. اگر پاسخ منفی بود؛ یعنی فرد معتقد به ذات و کلیت مدرنیته قائل نبود و اعتقاد داشت می‌شود در مؤلفه‌های

دوره دیگری نه تنها این کلیت را قبول دارد؛ بلکه آن را سرنوشته محتوم ما می‌داند.

در مورد دسته‌بندی روشنفکران نظرم را بطور مسیوط در کتاب «گونه‌شناسی روشنفکران ایرانی» گفته‌ام که شامل روشنفکران از قبل از انقلاب مشروطه تا بعد از انقلاب اسلامی می‌شود. حرف اصلی من این است که اکثر این گونه‌شناسی‌ها روشنفکران را در سه گروه «موافق مدرنیته»، «مخالف مدرنیته» و «موافق ترکیب سنت و مدرنیته» قرار داده‌اند. اشکال این تقسیم‌بندی آن است که اکثر روشنفکران که می‌خواهند از انگیزندگی (که به امثال تقی‌زاده زده شد) یا انگ ارتجاع (که به امثال شیخ فضل‌الله نوری زده شد) فرار کنند خود را در زیر گروه سوم یعنی موافقان ترکیب خوبی‌های سنت با خوبی‌های مدرنیته و غرب قرار می‌دهند.

همچنین اگر دقت کنیم معیار این تقسیم‌بندی یک قضاوت و داوری ارزشی و اخلاقی نسبت به غرب است. گروهی غرب را می‌خواهند؛ گروهی با آن دشمن هستند و گروه سوم (کیمیاگران) می‌خواهند میان غرب و سنت گزینشگری و تلفیق کنند. این وضعیت، جریان روشنفکری در ایران را به بن بست کشانده و به نظر من یکی از مهمترین کارها پیدا کردن معیار جدیدی برای دسته‌بندی روشنفکران است.

در کتاب مذکور معیار جدیدی ارائه دادم و گفتم قبل از اینکه موضع‌گیری ارزشی روشنفکر را در برابر کلیت مدرنیته (یا همان غرب)؛ جویا شویم باید از او بپرسیم که آیا کلیت و ذات مدرنیته یعنی مولفه‌هایی مانند خودبنیادی، اومانیسیم و سکولاریسم را قبول دارد یا

روشنفکری که در حکومت یا حزبی خاص ادغام می شود نمی تواند در نقدی که انجام می دهد؛ عدالت و انصاف داشته باشد. اکثر روشنفکران نزدیک به اردوگاه اصلاح طلبان حکومتی از عبدالکریم سروش تا هاشم آغاچری و محمدرضا جلالی پور در چنین وضعیتی هستند

آن دست به گزینش زد و یا آنها را تغییر داد؛ بررسی کنیم و ببینیم این گزینش را بر اساس چه منبعی قرار می دهد. من منبع موجود را معرفی کرده ام که شامل «اسلام»، «ایران» و «اندیشه های چپ» بوده است و البته این فهرست باز است و می تواند منبع جدیدی اضافه شود.

براین اساس دسته اول یعنی اسلام گراهای غیردات گرا خودشان در سه گروه اسلام راست، اسلام چپ و اسلام فقهاتی صورت بندی می شوند. اسلام راست از سید جمال الدین اسد آبادی و نایینی عصر مشروطه تا عبدالکریم سروش (البته در دوره ای) و سید محمد خاتمی و گروه اعظم روشنفکران اصلاح طلب حکومتی را شامل می شود. نماینده معروف اسلام چپ دکتر شریعی و اسلام فقهی آیت الله بهشتی و آیت الله مطهری هستند. دسته دوم ملیت گراهای غیردات گرا هستند که من آن را بومی گریان نامیده ام و از فخرالدین شادمان تا سیدجواد طباطبایی را شامل می شود.

*دسته بندی سیدجواد طباطبایی در میان بومی گریان با وجود نقدهای او به بومی گریان عجیب نیست؟

فراموش نکنیم سیدجواد طباطبایی در کتاب «جلد دوم دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران» می گوید؛ راه این است که با پرسش از بنیاد سنت و نقادی آن با ابزار مدرن؛ احتمالا به راهی که باید به نوزایش تمدن ایران زمین بیانجامد دست پیدا کنیم؛ هرچند کوره راهی تاریک و باریک بیشتر نمی بینیم. یعنی هرچند طباطبایی در نقد و در وجه سلبی به درستی شریعی و جلال را ایدئولوگ های می داند که کلیت مدرنیته را نگرفته و یا در توهم دستکاری آن هستند؛ اما در وجه ایجابی و زمانی که می خواهد راه حل خودش را پیشنهاد دهد به همان مسیر می رود و یک راه سوم و یک راه بومی برای ایران تصور می کند.

به سخن دیگر سید جواد طباطبایی در هنگام نقد دیگران کلیت مدرنیته را می پذیرد، اما به وقت ارائه پروژه فکریش گمان می کند ما با بقیه جهان فرق داریم و باید راه مخصوص خودمان را پیدا کنیم. پروژه ایران شهری یعنی ایشان کلیت مدرنیته را از جهانشمولی آن منفک کرده است و این تناقض آمیز است.

دسته سوم چپ گراهای غیردات گرا هستند که از خلیل ملکی، انور خامه ای، جلال (در دوره ای از زندگی فکریش) تا مصطفی شجاعیان را شامل می شود. لازم به ذکر است که گونه شناسی های قبلی نمی توانست امتداد و پیوستگی روشنفکران ایرانی را از عصر مشروطه تاکنون نشان دهند؛ اما گونه شناسی پیشنهادی در این کتاب قابلیت آن را دارد که نسبت میرزا آقاخان کرمانی را با محمدامین رسول زاده و مصطفی رحیمی که هر کدام

متعلق به نسلی از روشنفکران هستند؛ اما همگی چپ دموکرات هستند؛ نشان دهد. علاوه بر این در این کتاب شما می توانید خروجی هر جریان فکری را در حوزه سیاست ببینید. برای مثال خروجی راست اسلامی غیردات گرا؛ دولت خاتمی و خروجی چپ اسلامی غیردات گرا یعنی شریعی، سازمان مجاهدین خلق است.

*در میان این دسته بندی شما آیا می توان تعریفی از روشنفکر محافظه کار ارائه داد؟ تعریف شما از این مدل روشنفکری چیست و همچنین از نظر شما نسبت روشنفکران با نهاد قدرت چگونه باید باشد؟

«محافظه کار» کسی است که وضع موجود را پذیرفته و نقد اساسی و بنیادین به آن وارد نمی کند. در مورد «روشنفکر» هم معتقدم وظیفه اصلی روشنفکر نقد قدرت با ابزار مدرن یعنی خردخوبنیاد است. حالا این نقد می تواند نقد قدرت سیاسی یا نقد قدرت ارزش ها، باورها و هنجارهای جامعه باشد. این نقد بسیار مهم است زیرا علاوه بر آگاهی بخشی به افراد جامعه، مانع از شکل گیری و گسترش فساد به خصوص در حوزه سیاسی می شود.

همچنین برای اینکه بحث محدودتر و دقیق تر شود تمایل دارم دست کم محافظه کاری و انقلابی گری (یا بهتر است بگوییم غیرمحافظه کاری) در سه حوزه «فرهنگ»، «سیاست» و «اقتصاد» را از همدیگر متمایز کنم. در حوزه فرهنگ، انقلابی کسی است که برخی از ارزش ها، باورها و هنجارهای رایج و اساسی جامعه را به چالش کشیده و خواستار تغییر آنها شود؛ برعکس محافظه کار کسی است که با هیچ کدام از ارزش ها و باورهای جامعه مخالفتی ندارد. در حوزه سیاست؛ انقلابی فردی است که وضع موجود را نقد کرده و پایه های آن را می لرزاند. از منظر اقتصادی هم انقلابی کسی است که ساختار اقتصادی حاکم یعنی جایگاه و سهم کارگران در مالکیت، تولید و دریافت ثروت را ظالمانه و عامل اصلی بدبختی ها و کمبودها دانسته و به همین دلیل ساختار و نظام اقتصادی جایگزینی را پیشنهاد می دهد.

بدیهی است در جهان مادی و واقعی این سه بعد درهم تنیده هستند و به ویژه بعد سیاسی و اقتصادی (به خصوص در جوامع استبدادی) قابل تفکیک از یکدیگر نیستند.

*به عبارتی روشنفکران خواه ناخواه به عرصه سیاست کشیده می شوند؟

بله. در جهان سوم پای روشنفکران چه بخواهند چه نخواهند به حوزه سیاست کشیده می شود. زیرا دولت در همه حوزه ها دخالت می کند و می خواهد همه کار باشد. پس بطور طبیعی نقد و روشنگری در هر حوزه ای پای دولت را وسط می کشد و به نقد سیاسی می انجامد. حالا شما ببینید امثال علامه جعفری، دکتر الهی قمشه ای و دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی چه هنر و استعدادی دارند که می توانند هزارتا سخنرانی در مورد شعر، فلسفه، هنر، خانواده، عرفان، مذهب و تاریخ انجام دهند اما به هیچکس برنخورند!

در مورد نسبت روشنفکران با قدرت باید گفت قاعده این است که روشنفکر باید فاصله خود با سیاستمداران را حفظ کند؛ اگر این فاصله کم شود، بسیار سخت

است که روشنفکر بتواند وظیفه کشف و دفاع از حقیقت را منصفانه انجام دهد و دیر یا زود باید یکی را برای حفظ دیگری رها کند. البته همین تضاد را یک عالم دینی که به حوزه سیاست وارد می شود پیدا می کند و در واقع لب کلام ماکیاوول در کتاب «شهریار» همین بود که حوزه سیاست با حوزه اخلاق فرق می کند و قاعده این است که سیاست عرصه کسب و حفظ قدرت با هر وسیله ای است. روشنفکری که در حکومت یا حزبی خاص ادغام می شود نمی تواند در نقدی که انجام می دهد؛ عدالت و انصاف داشته باشد. اکثر روشنفکران نزدیک به اردوگاه اصلاح طلبان حکومتی از عبدالکریم سروش تا هاشم آغاچری و محمدرضا جلالی پور در چنین وضعیتی هستند. با آنکه احمدی نژاد را یک پوپولیست می دانم؛ اما نقد اکثر روشنفکران وابسته به جریان سیاسی اصلاح طلبی به ایشان از خاستگاه سیاست یعنی تضعیف قدرت ایشان بود نه از خاستگاه روشنگری که به دنبال حقیقت و آگاهی بخش باشد.

*به نظر شما مهمترین شیوه ها و شگردهایی که روشنفکران محافظه کار ایران خود را پشت آنها پنهان می کنند کدام است و شما چه نقدی به آنها دارید؟

به نظر من روشنفکران ایرانی آگاهانه و یا ناآگاهانه روش های گوناگونی را برای پنهان کردن محافظه کاری خود به کار بسته اند که می خواهم دوتا از مهمترین ها آنها را معرفی کنم:

نخست جابه جایی اولویت ها: مهمترین شگردی که اساتید و روشنفکران محافظه کار با توسل به آن خود را منتقد نشان می دهند آن است که اولویت ها را جابه جا می کنند یعنی موضوعات کم اهمیت را در مرکز انتقادهای خود قرار می دهند و از پرداختن به موضوعات اصلی طفره می روند. بنابراین اگر بخواهیم روشنفکری محافظه کار و مصلحت گرا را از روشنفکری غیرمحافظه کار متمایز کنیم در گام نخست باید مشخص کنیم مسئله و اولویت های اصلی جامعه کدامند.

قبلا در کتاب «گونه شناسی روشنفکران ایرانی» و در نقد جریان روشنفکری دینی که شکاف «دینی - غیردینی» را به اولویت اصلی جامعه تبدیل می کنند نوشته ام؛ «تضاد و شکاف اصلی در حوزه سیاست، شکاف بین «دموکراسی و آزادیخواهی» با «استبداد و تمامیت خواهی» است و کشاندن سایر شکاف های اجتماعی و فرهنگی به حوزه سیاست، تضعیف جبهه دموکراسی و آزادیخواهی است. البته این به معنای سرپوش گذاشتن و ندیده گرفتن بی عدالتی های جنسی، قومی و عقیدتی نیست؛ اما باید دقت کرد که ریشه تبعیض بین زن و مرد، کرد و ترک و فارس و بلوچ، مسلمان و غیرمسلمان، بورژوازی و پرولتاریا، مذهبی و سکولار، معمم و مکلاء و غیره در همان وجود استبداد است.»

البته به جز شکاف بین «آزادی و استبداد» شکاف بین

«محافظه کار» کسی است که وضع موجود را پذیرفته و نقد اساسی و بنیادین به آن وارد نمی کند. در مورد «روشنفکر» هم معتقدم وظیفه اصلی روشنفکر نقد قدرت با ابزار مدرن یعنی خردخوبنیاد است

«عدالت و بی‌عدالتی» هم موضوع حیاتی و اولویت بسیار مهمی است تا اندازه‌ای که برخی روشنفکران آن را اولویت نخست جامعه می‌دانند. ضمن احترام و باور به طرح موضوع عدالت باید گفت؛ اگر آزادی به خصوص آزادی بیان نباشد نمی‌توان در مورد تعریف عدالت و تعیین ابعاد و موانع و سازو کارهای تحقق آن به اجماع رسید. به همین دلیل است که به قول دارندورف؛ جوامعی که آزادی را در اولویت گذاشتند تا اندازه‌ای و به مرور زمان به عدالت نسبی هم رسیدند؛ اما کشورهای که از عدالت شروع کردند منظور او شوروی و کشورهای کمونیستی است هیچگاه به آزادی و دموکراسی نرسیدند. به نظر من بعد از آنکه حداقل‌هایی از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر به رسمیت شناخته شد؛ بلافاصله باید کار عدالت را شروع کرد که مبارزه‌ای طولانی‌تر و عمیق‌تر را می‌طلبد. برای اینکه تغییر نادرستی نشود همینجا می‌گویم که از نظر من آزادی‌های اقتصادی در انتهای طیف آزادی‌ها قرار می‌گیرند و اولویت با آزادی‌های سیاسی و اجتماعی است؛ کاری که دولتمردان ایرانی مانند هاشمی رفسنجانی، حسن روحانی، محمد خاتمی (بعد سال ۱۳۷۸) و برخی اقتصاددانان نزدیک به این گرایش مانند اساتید بزرگوار موسی غنی‌نژاد، محمد طیبیان و مسعود نیلی دقیقاً برعکس آن را انجام دادند. تجربه نشان داده جوامع جهان سومی که قبل از رسیدن به حداقلی از آزادی سیاسی و آزادی بیان؛ سیاست‌های درهای باز، تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی را در اولویت قرار می‌دهند در نهایت حکومتی بیگانه یا به گفته داگلاس نورث «کلیتوکراسی» KLEPTOCARACY را به ارث می‌گذارند. زیرا آزادی بیان و رسانه‌ها و شفافیت کافی برای ممانعت از زدنی، رانت‌خواری، اختلاس و فساد دولتی نیست و چنین حکومتی هم منابع جامعه را غارت می‌کند هم به مرور زمان فرهنگ چپاول را در جامعه نهادینه و همه را دزد می‌کند.

بطور خلاصه معتقدم مهمترین مساله کشور از عصر مشروطه تاکنون موضوع «آزادی و استبداد» بوده و اشتباه بخشی از روشنفکران آن است که از این شکاف غافل شده و شکاف‌های دیگری مانند «دینی - غیردینی»، «بالاشهری - پایین شهری»، «سرمایه‌دار - کارگر»، «شیعه - غیر شیعه»، «زن - مرد»، «آریایی - غیر آریایی»، «احجاب - بدحجاب»، «روحانی - غیر روحانی» و غیره را فعال کرده‌اند. واقعاً چه اهمیت دارد که مذهب و محل سکونت و جنس و نژاد مستبدان و آزادیخواهان چیست؟ اگر یک روحانی آدم خوبی باشد باید با پیشداوری و به خاطر معمم بودن او را خصم پنداشت و برعکس اگر مردی کروات‌پوش یا زنی بدحجاب وجدان کاری داشته باشد و به دیگران کمک کند باید به دلیل کم و زیاد بودن کمی پارچه او را دشمن فرض کرد؟

*به عبارتی روشنفکران سعی در پنهان کردن خوی محافظه کارانه خود داشته‌اند؟

بله. با این مقدمه می‌توان فهمید برخی از جریان‌های روشنفکری برای پنهان کردن محافظه‌کاری خود چه موضوع و مساله را به اولویت نخست خود تبدیل کرده‌اند. الف. گروهی از روشنفکران که در حوزه اخلاق و نقد جامعه کار می‌کنند موضوعاتی مانند؛ حجاب؛ شبکه‌های اجتماعی، فساد اخلاقی و روابط جنسی، اجرای کنسرت‌های مختلط، مراسم و جشن‌های فرهنگی و مواردی از این دست را دستور کار خود قرار داده و تمایل دارد که چنین موضوعاتی به اولویت و مسئله

اصلی جامعه تبدیل شوند.

در مقابل گروهی دیگری از روشنفکران و در همین حوزه اخلاق؛ موضوعاتی مانند دروغ، تظاهر و ریا، اختلاس، پارتی بازی، فساد اداری و رشوه‌خواری و مواردی از این دست را در اولویت قرار داده و معتقدند موضوعات دیگر اولویت بعدی آنها است. خوب شما نمایندگان هر دو گروه را دیده‌اید و خودتان می‌توانید قضاوت کنید مساله مهم و اساسی جامعه کدام است و کدام از این دو دسته متعهدتر و کدام یک محافظه‌کارتر هستند. به خاطر دارم در زمان آقای احمدی‌نژاد که موضوع جعلی بودن مدرک تحصیلی مرحوم کردان ثابت شد، فقط یک یا دو امام جمعه در کل کشور به موضوع وارد شدند و دروغ و فریب را نکوهش کردند؛ اما چند ماه بعد که هنر پیشه‌ای با جنس مخالف دست داد؛ اکثریت آقایان به میدان آمده و کار آن هنرمند را نکوهش کردند.

ب. مدرنیسم و پست مدرنیسم: موضوع «پست مدرنیسم» که در دهه ۷۰ خورشیدی برخی افراد مانند آقایان رضا داوری اردکانی، بابک احمدی و علی باباچاهی و چند مترجم در ایران برجسته کردند، چیزی جز انحراف ناخواسته افکار عمومی از مسائل اصلی‌تر نبود. لازم به بیان است در غرب مدرنیته حاکم است و پست مدرنیته به عنوان یک جریان فکری و هنری حاشیه‌ای برای نقد مدرنیته کار کرده‌ای دارد، اما در کشوری که ابتدایی‌ترین مؤلفه‌های مدرنیته مانند عقلانیت، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، خودبنیادی و حقوق فردی و اجتماعی به رسمیت شناخته نشده و هنوز در سیطره سنت قرار دارد؛ ترویج و گسترش پست مدرنیته چیزی جز ضربه زدن به پیکر نحیف مدرنیته نیست. به گفته اندیشمندیانی مانند داریوش آشوری و داریوش شایگان، طرح پرسش‌های پست مدرن در جوامعی که هنوز به حد درگیری با این مسائل نرسیده‌اند، مساله کاذبی است.

به سخن دیگر، نقد عقلانیت، دموکراسی و حقوق بشر در یک جامعه توسعه یافته واقع‌بینانه و مفید است اما در یک جامعه توسعه نیافته نیازی به شجاعت و تعهد ندارد. البته افراد دیگری مانند دکتر محمدرضا تاجیک بودند که با همین ادبیات پست مدرنیسم به خوانش انتقادی وضع موجود برخاستند و تلاش کردند به نقد قدرت بپردازند و مثلاً رویکرد جدیدی از امنیت یا حقوق اقلیت‌ها ارائه دهند.

در همین رابطه و برعکس تاجیک؛ شما نمی‌توانید از دکتر حسین کچویان؛ که نصف عمر علمی‌اش را صرف مطالعه فوکو کرده؛ یک کار و تحلیل نقادانه فوکویی ببینید. حتی در کتابی با عنوان «تطورات گفتمان‌های هویتی در ایران» هیچ اشاره‌ای به نقش و سازوکار قدرت در ساختن گفتمان هویتی بعد از انقلاب نمی‌کند و تا آنجا که یاد دارم در مقدمه کتاب با صراحت می‌گوید که عامل قدرت را از تحلیلش کنار گذاشته است. درست مثل آن است که یک نفر بگوید تحقیقی با عنوان «خوانش مارکسیستی از انقلاب اسلامی» انجام داده؛ اما کاری به بحث مبارزه طبقاتی نداشته است. خوب این هم از تضادهای جامعه ماست؛ همانطور که سفرنامه‌نویسان اشاره کرده‌اند؛ ایران سرزمین تضادها و تناقض‌هاست. هم می‌خواهیم اندیشمند مستقل با کلاس فوکویی باشیم، هم عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی. به همین دلیل است که می‌گویند روشنفکر برای آنکه بتواند به وظیفه خود عمل کند باید فاصله خود را با قدرت حفظ کند.

پ. محافظه کاری زیر پرچم مبارزه با لیبرالیسم؛ گروهی از اندیشمندان که گرایش چپ و یا اسلامی دارند با برجسته کردن شکاف بین «لیبرالیسم و نتولیبرالیسم» یا «سوسیالیسم و یا اسلام»؛ تمام فکر ذهن خود را به دفاع از یکی و کوبیدن دیگری معطوف می‌کنند. همانطور که اشاره شد این دسته از روشنفکران یا گرایش چپ دارند و از خاستگاه سوسیالیستی و عدالت‌محوری به لیبرالیسم حمله می‌کنند که در نتیجه موضوعاتی مانند منطق سرمایه‌داری، جهانی شدن، فاصله طبقاتی، مصرف‌گرایی و بازاری شدن را در مرکز حملات خود قرار می‌دهند. یا گرایش اسلامی دارند و از خاستگاه مذهبی به لیبرالیسم حمله می‌کنند و موضوعاتی مانند اومانیزم، سکولاریسم، هویت، انحرافات اخلاقی، رباخواری و اشراف‌سالاری را

مهمترین شگردی که اساتید و روشنفکران محافظه کار با توسل به آن خود را منتقد نشان می‌دهند آن است که اولویت‌ها را جابه‌جا می‌کنند یعنی موضوعات کم اهمیت را در مرکز انتقادهای خود قرار می‌دهند و از پرداختن به موضوعات اصلی طفره می‌روند. بنابراین اگر بخواهیم روشنفکری محافظه کار و مصلحت‌گرا را از روشنفکری غیر محافظه کار متمایز کنیم در گام نخست باید مشخص کنیم مسئله و اولویت‌های اصلی جامعه کدامند

دستمایه نقد قرار می‌دهند.

حال پرسش این است که آیا منتقدان نتولیبرالیسم به شرایط جامعه‌ای که در آن قرار دارند آگاه هستند و آن را در انتخاب موضوعات و طرح مسائل رعایت کرده‌اند؟ نبرد بر سر معایب و محاسن نتولیبرالیسم شاید در سوئد و دانمارک سوسیال دموکرات؛ یا انگلیس و آمریکای لیبرال دموکرات و در بین احزاب چپ و راست کشورهای غربی نبردی واقعی، مهم و مفید باشد؛ اما اساساً طرح این موضوع در کشور ما چه اندازه واقعی و مفید است؟ اولویت دادن به این موضوع در کشورهایی که نظام آنها کاپیتالیستی و نتولیبرالیستی است درست است؛ اما مگر در جامعه ما چنین نظامی حاکم است؟ آیا زمانی که از حکومت ایران سخن گفته می‌شود اولین و مهمترین تصویری که به ذهن می‌رسد کاپیتالیستی و نتولیبرالیستی بودن آن است؟

منتقدان نظام سرمایه‌داری و نتولیبرالیسم در ایران معتقدند چنین نظام‌هایی حواس جامعه را از موضوعات واقعی و مهم دور کرده و مسائل غیرواقعی را در ذهن آنها برجسته کرده و آنها را به مسائل کم اهمیت سرگرم می‌کنند. در پاسخ باید گفت کسانی که در ایران سرمایه‌داری، لیبرالیسم و نتولیبرالیسم را هدف گرفته‌اند خودشان از جمله کارگزارانی هستند که جای مسائل و موضوعات اصلی را با فرعی عوض کرده و افکار عمومی را درگیر مسائل خیالی می‌کنند. برخی از اساتید و روشنفکران چپ ایرانی که اعمال نژادپرستانه ترامپ و هر اتفاق ستم‌گرایانه‌ای که در غرب اتفاق می‌افتد را محکوم



محافظه‌کاری روشنفکران بحث می‌کنیم و تأیید یا رد عملکرد فکری آنها به معنای قضاوت اخلاقی و رد یا تأیید شخصیت آنها نیست.

داشتید درباره شگردهای پنهان کردن محافظه کاری در میان روشنفکران می‌گفتید...

دومین شیوه «تجزیه و پاره پاره کردن موضوعات اساسی جامعه» است. از نقدهای قدیمی به پوزیتیویست‌ها این بود که آنها با خارج کردن پدیده‌ها از متن و زمینه‌اشان و همچنین تکه پاره کردن دانش اجتماعی در نهایت فقط با یک عینک خاص به یک قسمت از پدیده‌های اجتماعی آن‌هم در شرایطی تصنعی نگاه می‌کنند. به سخن دیگر آنها کلیت پدیده‌های اجتماعی را پاره پاره کرده و بطور غیرواقعی فقط بخشی از بخش‌های مختلف پدیده‌ها را زیر ذربین می‌برند و فقط در همان مورد یافته‌هایی را ارائه می‌دهند. بدیهی است چنین یافته‌هایی در عمل کاربرد چندانی ندارد؛ زیرا در جهان واقعی این ابعاد از هم جدا نیستند. پوزیتیویست‌ها این پاره پاره کردن را با ژست علمی بودن انجام می‌دادند و دیگران را به کلی‌گویی و آرمان‌گرایی متهم می‌کردند. این موضوع به شکل‌گیری مباحث طولانی انجامید که شکل‌گیری علوم بین‌رشته‌ای مانند مطالعات خانواده یا زنان یکی از دستاوردهای آن بود که اینجا مجال بررسی آن نیست.

به هر حال این پاره پاره کردن مسائل یکی از مهمترین روش‌هایی است که به ویژه اساتید دانشگاه پشت آن محافظه‌کاری خود را پنهان می‌کنند. شما نگاه کنید که فرضاً یافته‌های تحقیقی با عنوان «رابطه اعتیاد به مواد صنعتی والدین بر انگیزه تحصیل دانش‌آموزان دختر مدارس غیرانتفاعی» یا «بررسی رابطه مدیریت

هزینه نشده تا در خدمت کشورهای دیگر به خصوص کشورهای غربی باشند و نواقص آنها را در شیپور بگذارند. چشم مردم ایران به آنهاست تا فکری برای مشکلات آنان بکنند. کارشناس روابط بین‌المللی که اشتباهات راهبردی سیاست روابط خارجی دولت آمریکا را در برزیل و مکزیک و شبه جزیره کره نمایان می‌کند؛ دو جمله در مورد ایرادات روابط خارجی کشور خودش در عراق یا افغانستان مطلب ندارد. به سخن دیگر؛ ما اگه بیل زنیم اول باید بتوانیم در باغچه خودمان بیل بزنیم. در جمع‌بندی این قسمت می‌توان گفت؛ اگر روشنفکران همانند روشنفکران عصر مشروطه هنوز موضوعاتی مانند آزادی، عدالت، حقوق بشر و اخلاق به معنی حقیقت و انسانیت را مطرح می‌کنند؛ متعهد هستند؛ اما اگر شکاف‌های دیگری را فعال می‌کنند؛ به نظر می‌رسد دچار محافظه‌کاری شده‌اند. البته لزومی هم ندارد این روشنفکران و کنشگران حتماً در حوزه سیاست فعال باشند. آنها می‌توانند در حوزه اخلاق و دین کار کنند مانند دکتر مصطفی ملکیان یا استاد مجتهد شبستری یا دکتر حسن محدثی و دکتر محمد فاضلی. آنها همچنین می‌توانند مانند دکتر محسن رنانی و دکتر حسین راغفر در حوزه اقتصاد روشنگری کنند. همین کار را از دکتر رضا داوری گرفته تا دکتر مرتضی مردی‌ها در حوزه فلسفه و علوم سیاسی انجام می‌دهند. فراموش نکنیم که ما در مورد اندیشه محافظه‌کاری و عدم

کنند و نگران حقوق اقلیت‌ها در بعد از یازدهم سپتامبر هستند؛ در کارنامه روشنفکریشان یک یادداشت ساده در حمایت از کارگران ناراضی کشور خودشان وجود ندارند. به همین ترتیب و همانطور که گفته شد روی دیگر محافظه‌کاری زیر پرچم مبارزه با لیبرالیسم توسط افرادی با خاستگاه مذهب انجام می‌شود. این دسته از روشنفکران مصلحت‌گرا و محافظه‌کار که دوست دارند آنها را اصولگرا و ارزشی صدا کنند آنچه در زندان گوانتانامو و ابوقریب گذشته قلبشان را به درد می‌آورد اما به آنچه در زندان‌های کشور خودشان می‌گذرد اهمیتی نمی‌دهند. منتقدان ارزشی که سیاست‌های نظام‌سرمایه‌داری را نقد می‌کنند در مورد رباخواری بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری و کلاهبرداری‌های وطنی سکوت اختیار می‌کنند.

ت: تمرکز بر مسائل و اولویت‌های جوامع دیگر؛ یکی از راه‌های شناخته شده و قدیمی محافظه‌کاری این است که به مسائل جوامع دیگر بپردازیم و در مورد مسائل و موضوعات اساسی کشور خودمان سکوت کنیم. آن دسته از اساتید و روشنفکرانی که مدام از ضعف‌های جوامع دیگر می‌گویند و بیکاری، فقر، رشوه‌خواری، دزدی، اختلاس، تبعیض، خودکشی و طلاق را در چین و آمریکا و انگلیس نشان می‌دهند؛ فراموش کرده‌اند که زمان و عمر خود و بودجه و امکانات جامعه برای آنها

در زمان آقای احمدی نژاد که موضوع جعلی بودن مدرک تحصیلی مر حوم کردان ثابت شد، فقط یک یا دو امام جمعه در کل کشور به موضوع وارد شدند و دروغ و فریب را نکوهش کردند؛ اما چند ماه بعد که هنر پیشه‌ای با جنس مخالف دست داد؛ اکثریت آقایان به میدان آمده و کار آن هنرمند را نکوهش کرد

مشارکتی بر رضایتمندی شغلی کارکنان شیفت شب بیمارستان‌های وابسته به تأمین اجتماعی» یا «تأثیر بازی رایانه‌ای‌نگری برد بر کاهش شادی اجتماعی کاربران آن» و... که انجام می‌شود چه اندازه شناخت ما از پدیده‌هایی مانند «انگیزه تحصیلی» «رضایت شغلی» و «شادی اجتماعی» را افزایش می‌دهند. شاید فکر کنید این موضوعات پایان‌نامه‌های مقطع لیسانس و فوق لیسانس است اما به شما قول می‌دهم رساله دکتری بسیاری از دانشگاه‌ها و پروژه‌های تحقیقاتی بسیاری از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها از این سطح بالاتر نرفته است.

در آن روی سکه؛ روشنفکرانی هم پیدا شده‌اند که با استناد به افکار میشل فوکو و با طرح این ادعا که دیگر روشنفکر عام که رسالت اجتماعی داشته باشد نداریم و روشنفکران هم باید در حوزه تخصصی خودشان قرار بگیرند محافظه‌کاری را پیشه کرده و مثلاً فقط در مورد ترافیک، محیط زیست، کودکان کار، بهره‌وری، مصرف، و به هر حال فقط بر روی یک موضوع خاص کار می‌کنند. البته اگر این دسته از روشنفکران افکار فوکورا تحریف نکنند و همانطور که او گفته ساختار

اول اینکه با هم گفت‌وگو نمی‌کنند و سریع دچار خشونت کلامی می‌شوند. روشنفکران به جای آنکه به تحلیل جامعه خود بپردازند وارد جنگ با همدیگر شده و علیه هم لشکرکشی می‌کنند. شاید تحلیل بدبینانه‌ای باشد اما به نظر من بعد از مشخص شدن اهمیت نشریات روشنفکری در توریزه کردن جنبش دوم خرداد؛ گروهی به فکر این افتادند که با کار در این حوزه مانع شکل‌گیری تجربه‌مجددی شوند. این افراد هر چند مدت یکبار نشریه‌ای را راه انداختند و روشنفکران را مشغول کرده‌اند و این نزاع را به تلویزیون هم خواهند کشاند. اجازه بدهید تجربه خودم را بگویم؛ در چند سال گذشته به خصوص در وقایعی که بعد از گرانی سکه و ارز از اواخر سال ۹۶ اتفاق افتاد، حجم عظیمی از پول و منابع جامعه به یغما رفت. به همین دلیل تصمیم گرفتم مقاله‌ای در مورد فساد ساختاری و عمومی بنویسم؛ خیلی زود متوجه شدم در این مورد و باوجود تکرار اصطلاح «فساد ساختاری» مطلب چندانی در این مورد توسط اندیشمندان هموطن منتشر نشده است. بعد از تهیه کردن یک یادداشت کوتاه و فرستادن آن برای چند سایت و نشریه موفق به انتشار آن هم نشدم. در

همین مدت نشریات روشنفکری فضا را هموار کرده بودند که برخی از روشنفکران از خجالت هم در بیایند. به نظر من این هم نوعی محافظه‌کاری ناآگاهان در فضای روشنفکری کشور است.

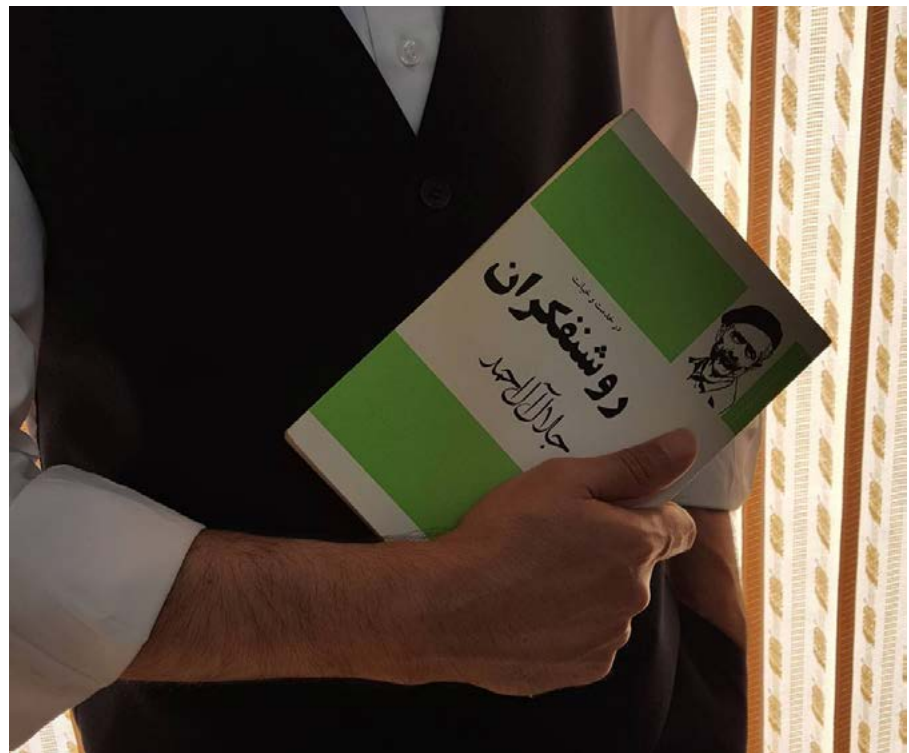
دوم اینکه متأسفانه اکثر روشنفکران بین «حقیقت» و «محبوب مردم بودن» اولویت را به دومی می‌دهند و به همین دلیل در برخی موارد مجبور می‌شوند حقیقت را کنار گذاشته و دنبال مردم بدونند. این درحالی است که به نظر می‌رسد روشنفکر باید حقیقت را بگوید؛ هر چند حقیقت همچون طفل حرامزاده‌ای باشد که منجر به بدنامی مادر شود. بارها شنیده‌ام که دکتر شریعتی را تمجید می‌کنند چون مخاطبان زیادی داشته و مثلاً نوار سخنرانی‌هایش هزار هزار تکثیر می‌شده است. اگر این استدلال درست است که در همان دوره مخاطبان مرحوم کافی خیلی بیشتر بودند. اجازه دهید مثال دیگری بزنم؛ ببینید دکتر یوسف ابادری از حضور جمعیت زیاد در مراسم ختم خواننده پاپ مرحوم مرتضی پاشایی و حضور انگشت شمار آنان در مراسم بزرگان موسیقی همچون پرویز باقی، یا همایون خرم گلابه‌مند بودند و البته به هیچ وجه نگفتند که این موسیقی باید جمع شود و همه موسیقی سنتی گوش کنند. زیرا اگر اندیشمندی چنین چیزی بگوید از حوزه روشنفکری خارج شده و پیراهن دیکتاتور مصلحی به تن کرده است. باری در این مورد ابادری در سطح نقد و آگاهی بخشی وارد شد که شجاعانه بود. داخل پراتز بگم با همه این حرف‌ها من ترانه‌های جواد پساری رو خیلی بیشتر از موسیقی کلاسیک دوست دارم.

سوم اینکه خیلی از روشنفکران مشغول بندبازی و شارلاتانسیسم هستند. اگر به فضای هیأت علمی دانشگاه‌ها نگاه کنید می‌بینید جدا از اساتید خنثی و منفعل؛ اکثریت آنها تمایلات مذهبی، اصلاح‌طلبی و یا چپ دارند. اما هر سه گروه در این نکته که مسائل اصلی را کنار گذاشته و شکاف‌های فرعی را فعال کنند؛ باهم هم‌پایه هستند. اساتید ارزشی علیه بدحجابی و مختلط شدن کلاس درس تجمع می‌گذارند و اساتید چپ‌گرا کمتر از ترامپ و مکرون را نقد نمی‌کنند؛ اما در نهایت همه این‌ها برای بندبازی و فرار از موضوعات اصلی است.

چهارم اینکه روشنفکران ایرانی عقده و عطش عجیبی دارند یک نظریه یا حداقل یک اصطلاح به نام خود ثبت کنند. دور از شأن خود می‌بینند که بگویند من پیرو اندیشه‌های جان استوارت میل، کانت، فوکو و یا هوادار فلان نظام سیاسی موجود در دنیا هستم. از دموکراسی متعهد شریعتی تا دموکراسی دینی سروش همگی در همین پارادایم است. به نظر من روشنفکر باید خود را در قبال هزینه‌هایی که نظراتش، حتی پس از مرگش، به جامعه تحمیل کرده متعهد بداند.

پنجم و مهمتر از همه اینکه مدعی روشنفکری زیاد داریم؛ اما در میدان عمل تقریباً هیچ کس دیده نمی‌شود. برای اثبات این مدعا کافی است به عکس‌های تجمعی که در محکومیت اسیدپاشی در اصفهان برگزار شده نگاه کنید. نه خبری از لشکر لیبرالیسم و تئولبرالیسم؛ نه خبری از روشنفکران اصلاح‌طلب بود، نه اثری از نیروهای ارزشی و پیروان عدل علی (ع)؛ روشنفکران جریان پست مدرنیسم و پسااستعمارگرایی و نوشریعتی‌ها و دیگران هم احتمالاً کارهای مهم‌تری داشتند.

این گفتگو پیش از این در مجله زمانه منتشر شده است.



شما نمی‌توانید از حسین کچویان؛ که نصف عمر علمی‌اش را صرف مطالعه فوکو کرده؛ یک کار و تحلیل نقادانه فوکویی ببینید. حتی در کتابی با عنوان «تطورات گفتمان‌های هویتی در ایران» هیچ اشاره‌ای به نقش و سازوکار قدرت در ساختن گفتمان هویتی بعد از انقلاب نمی‌کند و تا آنجا که یاد دارم در مقدمه کتاب با صراحت می‌گوید که عامل قدرت را از تحلیلش کنار گذاشته است

قدرت و تبعیضی که پشت هر کدام از حوزه‌های تخصصی هست را نشان دهند و آن را نقد کنند کار بسیار ارزشمندی خواهد بود و اتفاقاً از کلی‌گویی فاصله خواهیم گرفت. اما اگر فقط قسمت نخست حرف فوکو را بچسبند و به توصیف و اطلاع‌رسانی و آماردهی در یک حوزه خاص بسنده کنند؛ قطعاً محافظه‌کاری آنها را نشان می‌دهد.

نقد شما به کنش‌های جریان‌های روشنفکری در ایران پس از انقلاب چیست؟ این جریان‌ها در تحولات جامعه ایران آیا نقشی داشته‌اند؟ بطور خلاصه چند نقد به جریان روشنفکری دارم.

جشنواره‌های ایرانی؛ دوره‌می محافظه کاران در پاسداشت فراموشی

جشنواره‌های فرهنگی و هنری عموماً یک گردهمایی است که «شکل» (چه شکل برگزاری و چه شکل آثار، چه شکل حاضران و شرکت‌کنندگان و داوران و هزار شکل دیگر) در آن، از هر امر انسانی، محتوایی و آرمانی مهمتر است. یک اتفاق فرهنگی است که ساختار آن با فرمالیسم افراطی و شکل‌پرستی فراگیرش به سمتی می‌رود که آگاهی فردی و نقد فرهنگی و اجتماعی و از این نظر انقلابی را با نسیانی همه‌جانبه مواجه می‌کند و این فرم‌ها نهایتاً همه رفق و توان‌های آرمانی و محتوایی را از خود این پدیده فرهنگی سلب می‌کند؛ بدین ترتیب احتمالاً چند صباح دیگر باید انتظار مشاهده شکل‌های ناب و خالص از رویدادهایی را



بکشیم که هیچ رسوبی از محتوا بر آنها قابل مشاهده نیست و در یک جریان مکانیستی «برگزار می‌شوند که برگزار شوند»؛ و این چیزی نیست جز روبرو شدن با «جشنواره بما هو جشنواره»، «دوره‌می، بما هم دوره‌می» و «کالت به ما هو کالت»!

این فرایند و جریان فراگیر را باید در پارادایم یک «جامعه نمایش» درک و تبیین کرد. در جامعه‌ای که همه چیز، از صدر تا ذیلش وجه شدیداً نمایشی، ریاکارانه و خودنمایانگرانه پیدا می‌کند، آرام آرام همه وجوه و عناصر جدی خویش را هم به مصرف همین «نمایش» می‌رساند و ناگزیر «دوره‌می»‌ها و «کالت»‌ها را جایگزین بزرگترین رویدادهای تاریخ فرهنگی جهان کرده و هرگونه جدیت تحول‌خواهانه را چه از فرم این رخدادهای اصطلاحاً فرهنگی و چه از آثار اصطلاحاً هنری موجود در آنها و چه از انسان ناظر/نمایشگر حاضر در آنها می‌زداید و دود می‌کند و به هوا می‌فرستد.

بدین ترتیب جشنواره‌های نو، جایی برای جدیت فرهنگی و آرمان‌خواهانه مبتنی بر ایده انسان والا باقی نمی‌گذارد؛ جدیتی فرهنگی که تاریخ، نمونه آن را چه در یونان باستان چه در دوره‌های دیگری که هنوز همه چیز بشر، نمایش، پرزنت‌سازی کالایی و تبلیغات تجاری نبود، بارها و بارها نشانمان داده است؛ جشنواره‌های نو از این طریق، نه تنها از عموم محتوای جدی فرهنگی که از تاریخ بشریت به ارث رسیده جدیت‌زدایی می‌کند، بلکه اهمیت هرگونه جدیت را به محاق می‌برد و در حاله‌ای از ابتذال نمایشی و خودنمایانگرانه محو می‌کند.

در این زمینه، انسان حاضر و روبرو شده با این پدیده‌های شیک، پر از زرق و برق و مملو از نظم ساختگی و متفرعانه بورژوازی، با پذیرش سستی و وهن جدیت‌زدا، توان هرگونه مواجهه جدی و بنیان‌کن با تاریخ و سرنوشت‌اش را از دست می‌دهد و هرگونه تحول‌خواهی و «چیز دیگر بودن» را از یاد خواهد بود و به نسیانی همیشگی خواهد سپرد. در این وضعیت باید هم «آرمان انسان والا» و هرگونه جدیت مبتنی بر شرافت تحول‌خواهانه به تمسخر کشیده و طرد شود. بدین ترتیب جشنواره‌های ما به عنوان رویدادهایی فرهنگی جشن‌ها و دوره‌هایی‌های است که در آنها محافظه‌کاران حامی وضعیت موجود، دور هم برگزار می‌کنند تا در مستی این جشن، هرگونه وظیفه تاریخی مبتنی بر شرافت انسان والا را برای لحظاتی هم که شده فراموش کنند و یا به فراموشی بسپارند. از این نظر این‌ها، نه تنها جشنواره‌هایی انقلابی نیستند، بلکه جشن‌هایی هستند برای پاسداشت فراموشی، و محو کردن هرگونه‌ای از تذکره‌ای از تحول تاریخی.

موسیقی، سرود، معماری، مجسمه‌سازی و ... در یونان باستان، شرایطی را به وجود می‌آورد که همه سازمان‌ها و ساختارهای اجتماعی برای پروراندن (پایداری) تن و روح آدمی آماده شود و لحظه وقوع و تحقق «انسان والا» را نزدیک و نزدیک‌تر سازد. از این طریق، یونانیان توانستند زندگی اجتماعی خود را بر پایه‌های نو بنا کنند و در تاریخ عنوان «آغازگر زندگی عقلانی - فرهنگی» را به خود اختصاص داده و خود را به عنوان مبداء فرهنگی تاریخ غرب در طول تاریخ بشری تعیین ببخشند.

در این معنا انسان یونانی به خوبی می‌دانست که فرهنگ و تربیت فرهنگی، جوهر ساده مشتق تصورات مجرد نیست، بلکه خود تاریخ و واقعیت انضمامی سرنوشت اوست و به همین دلیل به عنوان مظهر قوی‌ترین نوع اراده بشری به یاری همان فرهنگ و تربیت، خود را با سرنوشت مواجه می‌کرد و حتی در برابر آن ایستاد تا به مقام انسان والا دست یابد. انسان یونانی شرکت‌کننده در جشنواره‌های فرهنگی هنری کشورش، اعم از هنرمندان و کارگزاران جشنواره یا شرکت‌کنندگان و مخاطبان، واجد ویژگی شکل‌یافته و معینی است که در آن واحد هم نگاه انتقادی دارد و هم برخورد اصیل با تناقضات بنیادی جامعه و تاریخ را امکان‌پذیر می‌سازد؛ او واجد آگاهی تمرکز یافته‌ای است که همه رشته‌های جامعه را به هم متصل می‌کند و این امکان را فراهم می‌سازد که آدمی، هم به آگاهی فردی برسد و هم وظیفه نقد فرهنگی و اجتماعی را از یاد نبرد و روح تمهید هنری را برای همیشه زنده نگه دارد. این فضای فرهنگی به هنرمندان و آفرینشگران اجازه می‌داد که خلاقیت و ابتداع خویش را برای حرکت به سمت نوعی «انسان والا» به کار بندند و بدین ترتیب «فرهنگ» را محور تحولی قرار دهند که در معنای اکتونی کاملاً اجتماعی، سیاسی و بدین ترتیب «انقلابی» بود. جدیت فرهنگی و هنری در جشنواره‌های فرهنگی خاستگاه (یونان)، از همین‌جا ناشی می‌شد؛ و همین امر، نقطه تمایز اصلی آن اتفاقات اصیل و جدی با جشنواره‌های امروزی ما است. واقعا نسبت جشنواره‌های سیاست‌زادی و جدیت‌زادی امروزی ما که با استفاده از انواع چسب‌ها و برچسب‌ها تلاش می‌شود، زورکی هم شده «انقلابی» بودن را لااقل و صرفاً در عنوان خویش داشته باشد، با آن فرهنگ و آرمان تحول‌خواهانه انسان والا چیست؟ تا چه حد می‌توان در این جشنواره‌ها که نه، جشن‌ها یا دوره‌می‌ها، از آن جدیت آگاهانه و تاریخی سراغ گرفت؟ این‌ها پرسش‌هایی است که لااقل یک بار و برای همیشه باید به شیوه‌های بنیادین به آن اندیشید و برایشان پاسخی یافت.

در این زمینه بیشتر به نظر می‌رسد که برای ما،

آنچه امروز عنوان «فرهنگ» بر آن اطلاق می‌شود، صورت مسخ‌شده‌ای از آرمان «انسان والا» است که برای نخستین بار به شیوه‌ای جدی در یونان باستان مورد توجه «انسان» قرار گرفت و قسراً بر این بود که این آرمان با فرایند «پایداری» (تربیت)، در آدمی به نحوی خودآگاهانه جامعه عینیت بیوشد و محقق شود. به عبارتی در این فرایند آدمی باید بر مبنای نوعی خودآگاهی تاریخی به آن والایی عینیت می‌داد و فرهنگ را در معنایی جدی و در جامعه عینیت می‌بخشید. بر همین اساس آنچه امروز عنوان «جشنواره» بر آن اطلاق می‌شود، باز صورت مسخ شده‌ای از مناسکی فرهنگی و آئینی است که با

محوریت ورزش و هنر در یونان باستان شکل گرفت. آنچه در جشنواره‌های یونانی رخ می‌داد، انعکاس همان «فرهنگ» بود که می‌بایست آرمان انسان والا را برای یونانیان ملموس و در دسترس سازد.

بدین ترتیب در طول تاریخ هم «فرهنگ» و هم «جشنواره» در قالب آنچه که امروز «جشنواره فرهنگی/هنری» شناخته می‌شود از یک فرایند یکسان، یعنی «مسخ»، گذشته و از یونان باستان به جامعه مدرن امروزی رسیده است و ما را با فرود و تقلیلی روبرو می‌کند در آن مفهوم آرمانی انسان والا روز به روز از اصالت فاصله گرفته و به مفاهیم یا پدیده‌هایی بی‌رمق تبدیل شده‌اند. این آرمان و اندیشه فرهنگی در خاستگاه تاریخی‌اش در یونان باستان، از چنان قوت و اعتباری برخوردار شد که یک‌بار و برای همیشه دورانی را رقم زد که هنوز هم آدمی با همه پیشرفت‌های تکنیکی عصر حاضرش و با همه غرور مبتنی بر پیشرفت و علم‌زده‌اش، در فقدان روح و معنویت آن «دوران طلایی» مرثیه سر می‌دهد و آن را تمنا می‌کند.

قطعا «جشنواره»‌های امروزی هم پیوندی هرچند سست با «فرهنگ» دارند و از این رو رویدادهایی فرهنگی محسوب می‌شوند، اما سوال اینجاست که معنا و محتوای این رویدادهای فرهنگی که مثلاً هر ساله در ایام منتهی به پیروزی انقلاب با چندین و چند فرم آن مواجه‌ایم و از زبان بسیاری از مسئولان می‌شنویم که برای نمونه «جشنواره سینمایی فجر بزرگترین اتفاق فرهنگی کشور است» تا چه حد با آرمانی نظیر «آرمان انسان والا» نسبت دارد؟ آیا این عدم نسبت با یک آرمان انسانی والا نیست که جشنواره‌ها تا این حد بی‌رمق، بی‌جان، بی‌مناسبت با تحولات فرهنگی و از این نظر بی‌کارکرد کرده است و آنها را به سطح و پتیرین‌ها، نمایشگاه‌ها و صرفاً بستری نمایشی برای کالاها و زلم‌زیمبوهایی که کمترین ارتباطی به «فرهنگ والا» ندارند فروکش‌انده است؟

یونانیان باستان در همان دورانی که باشکوه‌ترین و بانفوذترین جشنواره‌های تئاتر ملی تاریخ را برگزار می‌کردند معتقد بودند که آدمی صورت فرهنگی و اجتماعی خود را از طریق اراده آگاهانه و خرد به نسل‌های آینده منتقل می‌کند و تنها بواسطه همین اراده آگاه و خرد است که می‌توان جریان تحول را در مسیر خاصی هدایت کرد؛ بر مبنای نظر انسان یونانی از طریق پرورش آگاهانه می‌توان طبیعت جسمانی آدمی را دگرگون ساخت و او را به فعالیت برتر و والاتری توانا ساخت که لازمه نیل به مقام انسان والا است. بر این مبنا است که همه شئون هنر از شعرهای تراژیک و کمدی گرفته تا تئاتر،

نگاهی به سلبریتی محوری و محتواگریزی در رسانه‌های انقلاب

انحراف در مسیر رسانه‌های انقلابی / کلیک خورها، انقلاب را می‌بلعند



یگر همه به نوعی پذیرفته‌اند که عصر ما عصر «تصویر» و «صورت» است. فارغ از نگاه عمیق و فلسفی اندیشمندانی مانند مارتین هایدگر آلمانی که مقاله «عصر تصویر جهان» را نوشت و این ایده را پیش کشید که معنای تصویر بودن جهان صرفاً این نیست که جهان به یک رونوشت و کپی تبدیل شده، بلکه «تصویر بودن» جهان به این معنی است که آنچه در پارادایم متافیزیکی، «جهان هستی» نامیده می‌شود اساساً چیزی نیست جز ایزه‌ای تصویری که سوژه (انسان) آن را در برابر خویش نهاده و تمام نسبتی که با آن برقرار می‌کند نشأت گرفته از همین رابطه سوژه با تصویر است. همچنین فارغ از نگاه ژان بودریار که نظریه‌اش درباره «فراواقعیت» ارتباط معناداری با جهان به مثابه تصویر و تصویری رسانه‌ای شده داشت که بیش از خود واقعیت برای سوژه‌ها تعیین کننده و اثرگذار بود و برای آنها مناسبات و اقتضائاتی برمی‌ساخت که توان ساختن‌شان در خود واقعیت وجود نداشت. آری فارغ از این نگاه‌های فلسفی، می‌توان به معنای عرفی و عامیانه‌تر هم پذیرفت که الحق عصر ما عصر «تصویر» و «صورت» است.

در این معنای عامیانه ما صرفاً جذب اموری می‌شویم که دارای یک تصویر عینی، ملموس و معنادار برای خودمان است. این عینی و ملموس و معنادار بودن را

از الوهیت نمایشی که حول این پدیده در جامعه ما شکل گرفته را شاید بتوان با این نوع از «پرستش» فرمها و شکل‌ها که از رهگذر فرایند محتوازدایی و جدیت‌زدایی حاصل می‌آید، فهم کرد. در این میانه بیش از هر حوزه و عرصه دیگری، دستان رسانه‌ها و مسئولان رسانه‌ای آن جامعه در کاسه است؛ حتی اگر نخواهیم بپذیریم که عمدی در کار بوده، بگوییم در این کشتار محتوا و جدیت، دست رسانه‌ها و مسئولان رسانه‌ای ما بیش از هر کشتارگری به خون آلوده است.

اینکه رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی در معنای عامشان، از سینما و شبکه‌های تلویزیونی‌اش بگیرند تا خبرگزاری‌ها و روزنامه‌هایش، به این فرمالیسم افراطی و سلبریتی‌ساز دامن زده‌اند تقریباً امری بدیهی است. اما مسئله غیربدیهی‌تر که معمولاً از نظرها دور می‌ماند عناوین و القابی است که این «رسانه‌های رسمی» برای خود برمی‌سازند و یدک می‌کشند و اتفاقاً وجود همین القاب سفارشی و تحمیل شده و از این رو بی‌مسما و بی‌محتوا، خود نمونه و مصداق بارز دیگری از تسلط همان فرمالیسم افراطی است که گفتیم همه چیز را از درون تهی از محتوا می‌کند. آن القاب هم چیزی نیست جز رسانه‌های «انقلابی» یا «جهت انقلاب»! از آنجا که رسانه‌های رسمی در ایران که می‌توان آن را رسانه‌های دولتی و حکومتی

باید در معنای پوزیتیویستی فهم کرد؛ به این اعتبار عصر تصویر، عصری است که ما در آن چیزها، هر قدر هم غیرمادی و دارای وجوه معنوی باشند، باید در قالب‌ها (قالب‌هایی) تصور (تصویر) شوند که بیشترین حد دسترسی را برای ما فراهم کنند تا بتوان بر آنها فاتح شد و غلبه کرد و به یک اعتبار آنها را به ایزه یا چیز فروکاست. در این معنا همه چیزهای معنادار برای ما باید چیزهایی باشند که فرم و شکل و صورت معینی دارند، اندازه و زمان و مکان خاصی دارد، قابل محاسبه و سنجش ریاضی فیزیکی است و بدین اعتبار از هرگونه محتوای رازآمیز، مفهومی، واجد عمق معنایی و از این رو دور از دسترس عاری شده باشند. به عبارت دیگر در جهان کنونی هر چیز مفهومی، محتوایی و عمیق علی‌رغم عینی و انضمامی بودنش تا به تصویر بدل نشود و واجد فرم نمایش و بازنمایی نگردد و به این اعتبار شی‌واره نباشد فاقد ارزش است و طرف شدن با آن به نوعی وقت تلف کردن و سر و کله زدن با هیج و انحرافی صریح از منطق تثبیت شده در زندگی امروز است.

این وجه از حیات انسانی ما را باید نوعی فرمالیسم افراطی نام داد که هرگونه محتوا را پس می‌زند و به پرستش فرم و تصاویری که فرم‌های متعدد ارائه می‌دهند دامن می‌زند. «سلبریتی‌گرایی» یا به بیان دقیق‌تر «سلبریتی‌محوری» و ایجاد نوعی

و هر کنش انقلابی، کنشگر را در معرض داوری بر اساس بنیادهای حقیقت و فریب قرار می‌دهد و در نتیجه هزینه دارد؛ بدین ترتیب اگر چنین کنشگر انقلابی‌ای حقیقتاً انقلابی نباشد دستش رو می‌شود و به احتمال زیاد منافعتش شدیداً به خطر می‌افتد؛ منافعی که کمترین آن همان دستمزدی است که آن رسانه موسوم به انقلابی در ازای کار این فعال رسانه‌ای به او می‌دهد.

به عبارت دیگر و به طور مصداقی‌تر تصور کنید خبرنگاری بخواهد با نزدیک شدن به محتوا از فساد یا پولشویی راه‌یافته به نهادی مانند سینما پرده بردارد، تنها کسی می‌تواند چنین کاری کند که هم دستش با مفسدان در یک کاسه نباشد و هم در صورت ناخوشنودی مدیران بالادستی رسانه‌اش باز بر آن افشاجاری تأکید کند، حتی اگر به قیمت اخراجش تمام شود، چنین

روی همین‌ها دست گذاشته بود تا از آنها سلبریتی بسازد.

رسانه انقلابی حتی قدمی فراتر از جمع کردن سلبریتی‌ها به دور خود، با هدف جذب و کسب کلیک و لایک بیشتر برداشته بود. او داشت به کارگاهی برای تولید و عرضه سلبریتی تبدیل می‌شد. بعد از چندی جلوی این روند در آن رسانه گرفته شد و دفعتاً چنین کنش‌های جدیدت‌زدا بر مبنای کالا و شیء‌واره کردن همه چیز در آن گرفته شد. اما در عین حال درد بی‌درمان جذب و کسب کلیک و لایک از طریق فرایندهای کالاسازی، تصویرمحوری فرمالیستی با توسل به سلبریتی‌ها همچنان در این رسانه‌ها وجود دارد و گاه و بی‌گاه سر برمی‌آورد. در این فرایند، دعوت و پرزنت‌سازی انواع و اقسام سلبریتی‌هایی که می‌توانند مشتکی کلیک و کامنت و... به همراه داشته باشند شکلی حاد در رسانه‌هایی

هم خواند، همه افتخارشان و البته ارتزاقشان از همین القاب است، و باید پذیرفت که ما اساساً چیزی به عنوان رسانه غیررسمی در همان معنا در کشور نداریم، باید در این داوری همه رسانه‌ها را به نوعی شریک جرم همدیگر بدانیم. سلبریتی‌گرایی ناشی از آن فرمالیسم راه‌یافته به همه این رسانه‌ها که ما امروز اشکال حاد آن را حتی در رسانه‌هایی می‌بینیم که از قضا بیش از همه سنگ انقلاب را به سینه می‌زنند، نشانه‌های هولناک از نوعی گریز از محتوای انقلابی و درافتادن در دام نوعی فرم‌گرایی محافظه‌کارانه است که بیشترین فاصله و تضاد را با لقب «انقلابی» دارد. چند سال پیش حضور یکی از بازیگران زن سینمای ایران در یکی از خبرگزاری‌های موسوم به رسانه انقلابی مثل بمب در فضای رسانه‌ای ایران منفجر شد. عکس‌های «مکش مرگ ما» ی خانم بازیگر با لوگوی یکی از معروفترین رسانه‌های انقلابی بین همه دست به دست می‌شد و فاجعه‌بارتر از آن محتوا و متن مصاحبه منتشر شده عده‌ای خبرنگار ظاهراً انقلابی با سلبریتی سینمای ایران بود. سوالات در حد اینکه خودتان آشپزی می‌کنید یا نه؟ و یا در قورمه سبزی لوبیا چیتی می‌ریزید یا چشم‌بلبلی؟! اوج پرستش تصویر و فرم جذاب سلبریتی و درافتادن به محاق فرمالیسم لوس و عاری از محتوا را می‌شد در کنش رسانه که نمی‌توان از آن نام برد، دید. اما این همه ماجرای آن رسانه نبود.

جریان به شکلی پیش می‌رفت که گویی آن رسانه در حرکت اعجاب‌آور با حجم بالایی از وقاحت نمایشی و لوس‌بازیهایی تینجری قرار بود کلیک و لایک جمع کند؛ دردی که به جان همه رسانه‌های انقلابی امروز افتاده است. تقریباً همزمان با همان گفت‌وگوی رسانه انقلابی با خانم سلبریتی سینمای ایران که کمتر به خاطر هنر بازی‌گری‌اش، بلکه بیشتر به خاطر نوع آرایش و جذابیت بصری و تا حد زیادی بدنمندی تبدیل به سلبریتی شده بود، گفت‌وگوهایی با چهره‌های فکری و فلسفی در همان رسانه منتشر شد که اساساً کارکردشان تقلیل دادن چهره‌هایی جدی در عرصه محتوا به فرم‌هایی جذاب و مامانی و از این طریق ساخت سلبریتی از کسانی بود که ذاتاً نسبتی با آن بچه‌بازها نداشتند. برای مثال با چهره ماندگار فلسفه اسلامی در ایران گفت‌وگویی درباره خصوصی‌ترین لحظات زندگی با همسرش پرسیده بودند، یا اینکه مثلاً آیا آن فیلسوف دست‌پخت همسرش را دوست دارد یا نه! با دیگر استاد و شارح فلسفه غرب که امروز شاگردانش در دانشگاه‌های مهم این مملکت در حال تدریس هستند، درباره مدل مو و ابرو و رنگ مورد علاقه و عاشق شدنش در جوانی و... پرسیده بودند! در این مورد اخیر، برخلاف مورد اول که ما رسماً با یک سلبریتی که پیشتر و از طریق رسانه‌های دیگر (سینما) به عنوان یک سلبریتی تعیین یافته بود، با کسانی مواجه بودیم که در برابر فرمالیسم موجود در جامعه گریزان از محتوا و جدیت، بر اهمیت و ضرور محتوای گرایشی و جدیت‌مندی تأکید داشتند و بدین ترتیب با آن فرمالیسم و سلبریتیسم به مقابله و مقاومت برخاسته بودند؛ اما حالا رسانه انقلابی ما



وضعیتی در رسانه‌های رسمی این کشور به ندرت پیدا می‌شود. اهالی رسانه یا دستشان در کاسه پرزنت‌سازی اشخاصی است که رسانه‌ها می‌توانند انحرافشان از حقیقت را لاپوشانی کنند و از این طریق منافعتشان را محقق سازند، یا اگر اینگونه نباشند در حکم کارمندی هستند که ماه به ماه دستشان جلوی کارفرمایشان دراز است و دنبال دروسری نیستند که حقوق ماهانه را در خطر اندازد. واضح است که در این وضعیت بهترین گزینه چیست؛ وقتی نمی‌خواهی حرفی جدی را در قالب گزارشی اتفاقاً کلیک‌خور و پر بازدید در خصوص فساد که به سینما راه‌یافته بزنی و اینگونه از محتوا و جدیت فرما می‌کنی، تنها راه باقی‌مانده برای فراهم آوردن بازدید و کلیک و لایک تن دادن به همان فرمالیسم سلبریتی‌گرایانه است؛ خانم بازیگر یا آقای بازیگر لوس و مامانی را با آن اداها و اطوارهای «مکش مرگ ما» پشان دعوت کن، از آنها عکس بگیر و با آنها درباره قورمه‌سبزی حرف بزن. این همان فرایندی فرمالیستی است که رسانه‌های انقلاب اسلامی پس از چهل سال به آن اسیر شده و بدان خو کرده‌اند.

پیدا کرده‌اند که از اساس قرار بود اینها حرف مردم را بزنند، نه سلبریتی‌هایی که تقریباً بیشترین فاصله را با مردم دارند. حالا ما با رسانه‌هایی مواجه شده‌ایم که بر صدر آنها انقلابیون نشستند و در ذیل آنها سلبریتی‌ها حکمفرمایی می‌کنند و این موضوع تا حد بنگاهی به نام صداوسیما جمهوری اسلامی ایران نیز نفوذ پیدا کرده است.

اما مسئله در کجاست و این فرایند از کجا ناشی می‌شود؟ به نظر می‌رسد «کنش‌گران رسانه‌ای حاضر در رسانه‌های موسوم به انقلابی» - که به عمد نوشتیم «کنش‌گران موسوم به انقلابی» رسانه‌های رسمی»، زیرا عموم شاغلان در این مجموعه‌های رسانه‌ای نه تنها ذره‌ای اندیشه انقلابی ندارند، بلکه عملاً با حجم بالایی از کنش‌های رسانه‌ای محافظه‌کارانه به راحتی می‌توان آنها را «ضد انقلاب» یا لاقبل «غیرانقلابی» نامید - در کنار فقدان دانش و عمق معرفتی، هیچ دغدغه‌ای برای نزدیک شدن به محتوای جدی را ندارند. هر محتوای جدی که واجد حقیقت باشد از قضا و به قول «آنتونیو گرامشی» کنشی انقلابی است

درباره مناسبات محافظه کاری رخنه کرده در مدیریت فرهنگی

گزارشی از مواجهه بایک مدیر فرهنگی / خدای روی دلار، انقلابی محافظه کار

انقلابی بودن مدیران فرهنگی تاکید بسیاری داشت؛ از چیزی به عنوان «تحفظ» و «ماندن در حاشیه امن» و «لکنت» در مدیران فرهنگی سخن گفت و اظهار کرد که نمی‌داند چرا این میزان از محافظه کاری و تحفظ در بستری که بعد از انقلاب اسلامی شکل گرفته، ایجاد شده است! از نظر او این ضعف‌ها و محافظه‌کاریها باعث می‌شود مسائل اصلی فرهنگی در کشور ما شناخته نشوند و کار ایجابی خاصی در حوزه فرهنگ اتفاق نیفتد!

پس از این مصاحبه و با گذشت حدود ۲ ماه از آن زمانی که اقدام به انتشار این مصاحبه و بخشی از همین حرفهای انقلابی کردم، از روابط عمومی نهادی که این شخص معاون فرهنگی و اجتماعی آن بود تماس گرفته شد و به خاطر تیتراژ بسیار ساده‌ای از سخنانش به این تقریر: «تعارف نداریم؛ کار ایجابی مسئولان در حوزه فرهنگی عمومی چه بوده؟» با انتشار مصاحبه مخالفت شد. تیتراژ مذکور در نسبت به محتوای رادیکالی که در سخنان آقای معاون بود کاملاً غیررادیکال به حساب می‌آمد و من با این چالش مواجه بودم که چه تیتراژی می‌توان از آن محتوای رادیکال انتخاب کرد که اصطلاحاً «زهر» کمتری داشته باشد! این کار تقریباً ناممکن بود، مگر اینکه مثلاً تیتراژی استنباطی را در قالبی بی‌کارکرد، کلیشه‌ای، تکراری و لوس بر صدر مصاحبه‌ای کاملاً جدی و رادیکال قرار می‌دادم؛ این کاری بود که منتشر نکردن مصاحبه برایم بهتر و راحت‌تر از اتکاب به آن بود. استفاده از تیتراژی مانند «باید کار فرهنگی ایجابی انجام دهیم!»، «کار فرهنگی ایجابی خوب است!» یا «ضرورت توجه به کار فرهنگی ایجابی در عرصه عمومی» یا «چرا به کار فرهنگی ایجابی اهمیت نمی‌دهیم» یا «بیاید به کار فرهنگی ایجابی بپردازیم» و... که متأسفانه همین امروز هم در رسانه‌های ما کم نیستند.

شرایط مصاحبه به گونه‌ای بود که هر تیتراژ دیگری را که از جملات آقای معاون انقلابی انتخاب می‌کردم، قطعاً رادیکال‌تر از تیتراژی می‌شد که سعی کرده بودم غیررادیکال باشد و احیاناً برای آقای معاون دردسر درست نکند. به هر حال، من از پذیرش تیتراژی خنثی و مضحک تن زدم و اجازه انتشار مصاحبه هم داده نشد!

بعد از این اتفاق، یاد دلار آمریکا و کاربرد مصرفی از نامی مقدس افتادم. در آنجا استفاده از نام خدا برای ساختن و شکل دادن به یک هویت و پرستیژ نمادین نداشته، مورد مصرف قرار گرفته بود و در اینجا عنوان مقدس دیگری با عنوان «انقلابی» بودن، برای شکل دادن به هویت و پرستیژ نداشت‌های نظیر نمونه قبل. در آنجا نمایشی برای القای معتقد بودن خویش به خدا، در عین تسلط سکولاریسم و مناسبات طاغوتی در جریان است، و در اینجا نمایشی برای معتقد بودن به آرمانهای انقلاب، در عین تقید تام و تمام به تحفظ غیرانقلابی خویش و مناسبات محافظه‌کاری!

این شاید همه بخش مهمی از چیزی باشد که امروز در صحنه فرهنگی جامعه ایران در جریان است و مدیران محافظه‌کار ظاهراً انقلابی متهم درجه اول آن هستند.



شیهه‌ای نباید وارد مناسبات مصرفی شود. مصرفی شدن نام خدا، چه در اینجا یعنی ایران باشد، چه در آنجا یعنی ایالات متحده رخ دهد، قبل از هر چیز نشان از بی‌اعتقادی کامل مصرف‌کنندگان این نام، به وجود و عظمت خداوند است. همه بحث‌های کلامی در خصوص این بحث بماند به جای خود، این امر بدیهی‌تر از آن است که نیازمند استدلال و حجت‌آوری‌های کلامی باشد.

دوم

چندی پیش با معاون فرهنگی اجتماعی یکی از نهادهای وابسته به شهرداری تهران قرار مصاحبه‌ای گذاشتم تا با او در خصوص مسائل موجود در حیطه فرهنگ عمومی و نسبت آن با ایده‌ها و فعالیت‌های فرهنگی‌ای که نهادهای ریز و درشت فرهنگی کشور و معاونت‌های فرهنگی ارگانهای مختلف کشور، با آنها خوب یا بد بر وضعیت فرهنگی جامعه تأثیر می‌گذارند، گفت‌وگو کنم. کل زمان مصاحبه به انتقاد این معاون فرهنگی اجتماعی نسبت به ساختارها و سوژه‌های فرهنگی موجود در کشور گذشت و تندترین انتقادهایش نسبت به وضعیت موجود و ضرورت گذر از وضعیت محافظه‌کار موجود ارائه شد. معاون فوق‌الذکر هم از نظر ظاهری و هم با سخنانش خود را به عنوان یک «جوان مومن انقلابی» معرفی می‌کرد و با یک رویکرد صراحتاً انقلابی بسیاری از باورهای به‌روز نشده اعتقادی و فرهنگی موجود کشور را به باد انتقاد گرفت و با برجسته کردن روحیه انقلابی بر محافظه‌کاری موجود تاخت.

معاون فرهنگی اجتماعی یک نهاد رسمی در کشور حرفه‌ای می‌زد که در وهله اول این تصور را ایجاد می‌کرد که نسل جدیدی از جوانان انقلابی در حال به دست گرفتن مسئولیت‌ها هستند که با تثبیت شرایط، قطعاً وضعیت محافظه‌کار موجود از بین خواهد رفت و تغییرات ساختاری و اساسی چشمگیری در انتظار جامعه و فرهنگ ما خواهد بود. او درباره خانواده‌اش سخن گفت و همه اعضای خانواده‌اش را انسانهای مذهبی و انقلابی و محجبه معرفی کرد؛ خود را اهل شرکت در مراسم عزاداری ماه محرم و متأثر از دیدگاه انقلابی عاشورایی و همچنین از فعالان حق‌طلب در زمینه احقاق حقوق ملت مظلوم فلسطین و عضوی از جبهه جهانی مقابله با صهیونیسم معرفی کرده و بر ضرورت

اول

دلار و سکه‌های آمریکا از معدود پولهای موجود در جهان هستند که روی آن نام «خداوند» و مفهوم «اعتقاد داشتن به خدا» درج شده است! برای کسانی که شناختی از مناسبات جهان سکولار سرمایه دارند، این شاید یکی از عجیب‌ترین پدیده‌های روزگار ما باشد؛ اینکه ایالات متحده به عنوان سکولارترین کشور و نظام سیاسی و قطب اصلی جهان سرمایه، دارای واحد پولی باشد که اسکناس‌ها و سکه‌هایش به عنوان مهمترین نماد ارزش در چنان نظامی، منقوش به نام خداوند و اصرار بر اینکه «باور (توکل) ما به خدا است» (In God We Trust) باشد.

این عبارت که اگر مثلاً کشوری اسلامی آن را روی اسکناس‌هایش استفاده می‌کرد، با عنوان نمادی از ایدئولوژی‌زدگی آن کشور اسلامی تعبیر می‌شد، ولی به شکلی عجیب برای کشوری مانند ایالات متحده چنین تعبیری به کار گرفته نمی‌شود، در سال ۱۹۵۶ با تصویب قانونی در کنگره هشتاد و چهارم ایالات متحده رسماً به عنوان «شعار ملی» ایالات متحده انتخاب شد. سال بعد از این تصویب، یعنی در ۱۹۵۷ عبارت (In God We Trust) بر روی اسکناس‌های ایالات متحده نقش بست. این عبارت همچنین شعار دو ایالت جورجیا و فلوریدا است و بر پرچم این دو ایالت هم درج شده است.

تشخیص یک تناقض آشکار در این میان جالب توجه است؛ استفاده از برچسب «خداوند» روی اسکناس‌های مهمترین نظام سکولار دنیا و مروج سکولاریته در تمام عرصه‌های جهانی و همچنین نظامی که به عنوان نماد سلطه سرمایه در جهان شناخته می‌شود و از این نظر می‌توان در یک کانتیکست دینی آن مترادف با «طاغوت» گرفت، اگر تناقض نیست، پس چیست؟ اما اینجا اصلاً قرار نیست به نقد این تناقض نهفته در کنش نظام سکولار سلطه پرداخته شود، بلکه اشاره به این مضمون تناقض، صرفاً برای بهره بردن از یک قیاس محل توجه بوده است. آنچه محمل این قیاس است آن است که ایالات متحده به سادگی می‌تواند نام خداوند را روی اسکناس‌هایش درج کند، این نام را مصرف کند برای آنکه هویتی را که فاقد آن است تا حدی به دست آورد. استفاده از نام و عنوان خدا بر روی بنیادی‌ترین عنصر حیات نظام سیاسی اقتصادی ایالات متحده به معنای مصرف از نمادی است که می‌تواند او را دارای وجهه‌ای کند که خود بدواً و ماهیتاً فاقد آن است. درست مانند توکیسه‌ای که بدواً و ماهیتاً فاقد هرگونه هویت سرمایه‌دارانه و پرستیژ تولیدمحور است و صرفاً با مصرف کالای لوکس و نادر که توان مصرفش تنها در یک سرمایه‌دار وجود دارد که صاحب ابزار تولید است، می‌خواهد هویت و پرستیژ نداشت‌های را برای خود دست و پا کند!

در این خصوص روشن است که مصرف منفعت‌طلبانه از نام «خداوند» نه تنها به معنای این است که مصرف‌کننده، اعتقادی به «خداوند» ندارد، بلکه نشان‌دهنده بی‌اعتقادی کامل او نسبت به مفهومی اعلا، به‌غایت ارزشمند و مقدس است که به هیچ

روایتی از یک محافظه کاری

آخرین «علیه محافظه کاری در سال چهلیم» با امیدیه / امیدوارانه می جنگیم



کل زندگی خودش، همسرش و دو بچه کوچکش به خاطر یک تصمیم برای مقابله با بی عدالتی و فساد در سیستم به مخاطره افتاده است: «اسماعیل شریفی» مردی جوان، لاغر اندام، آرام، تکیده، بیمار و نحیف از اهالی امیدیه در استان خوزستان و در عین حال ایستاده، استوار و محکم تر از آنچه بتوان از ظاهرش چیز زیادی درباره این استواری فهمید. اسماعیل با چند تن از دوستانش مقابل یک زمین خواری سازمان یافته ایستاده است و حالا باند یا ساختاری که در این فساد ذینفع است، با او در افتاده اند، برایش پرونده ساخته، به زندانش برده اند و او حالا با قرار وثیقه آزاد است.

اسماعیل با وجود بیماری و جانبازی اش، زنده تر از هر کسی بود که این روزها می بینم. هر چند او لایه لای حرف هایش از ظلم هایی که به او و همشهریانش شده، بغض می کرد و به سختی جلوی فوران اشک را می گرفت، اما با وجود اینکه می گفت تمام امیدش را از ساختارها و نهادهای موجود از دست داده، اصلاً ناامید به نظر نمی رسید و تأکید می کرد تا آخر راه مقاومت می کنم.

بارها و بارها به حالش غبطه خوردم و از سرزندگی اش بواسطه حضور در کنشی انسانی، عدالت خواهانه و از این بابت حقیقی، از انسانیت خویش شرمسار شدم. سرزنده بودن و استواری او مرا به همه اشکال دیگر زنده بودن، مشکوک می کرد، فکر کردم زندگی بدون تلاش برای تحقق عدالت و مقاومت در برابر فساد و بی عدالتی، نهایتاً چیزی نیست جز یک زندگی نباتی، یا حداکثر حیوانی! در طول مواجهه ام با اسماعیل نمی توانستم خودم را موجودی برگزیده و فرارفته از سطوح زندگی نباتی - حیوانی تصور کنم.

اسماعیل خود را به درون شکافی هراسناک، اندیشناک و سهمگین انداخته بود و همین نگرستن و مواجه شدن با مفاک سهمگین، او را در عین آرام و نحیف و بیمار بودن، به موجودی سهمگین بدل ساخته بود؛ موجودی که می شد کل ظرفیت یک زندگی انسانی را با همه عظمتش در او دید. او آرام تر و بیمارتر و در عین حال زنده تر، قوی تر و امیدوارتر از هر زمان دیگری بود که می شد تصورش را کرد. اسماعیل در نابترین لحظه های زندگی اش قرار داشت و به نقطه ای رسیده بود که می بایست یکبار و برای همیشه توان خود را برای پیگیری حقیقت و فریب، برای انتخاب میان برابری یا بربریت بیازماید. رمز سرزنده بودن اسماعیل در برابر خودگی بیولوژیکال من در این بود!

در گفت و گوی پیش رو با او، درباره جزئیات وقایعی که در این مدت برایش پیش آمد و پرونده هایی که برای او به عنوان یک کنشگر انقلابی و ایستاده در برابر ظلم و زمین خواری ساخته شده، صحبت کردیم. او به عنوان یکی از بچه های مسجدی یکی از مساجد شهر امیدیه در استان خوزستان حالا به یکی از نمادهای مقاومت با فساد در داخل کشور تبدیل شده است. پیش از این او نماد مقاومت در بیرون مرزها بود و در سوریه با داعش جنگید تا به درجه جانبازی رسید. اینکه نتیجه مقاومت او در داخل چه خواهد بود را گذر زمان مشخص می کند!

سال پیش که بچه های مؤمن و مذهبی و مسجدی تلاش کردند تا به شورا و شهرداری راه یابند و در رأی گیری بالا آمدند و انتخاب شدند و زمینه مساعدی برای مقابله با این روند شکل گرفت. در این وضعیت که اداره اطلاعات نیاز به مدارک و اسناد داشت، با همکاری شهرداری به خیلی از سوژه و زمین هایی که به طور غیرقانونی واگذار شده بود، ورود پیدا کرد و یک فضای خوبی برای مقابله با تخلفات شکل گرفت.

*** چطور به این قضایا ورود می کردند؟ یعنی اطلاعات از کجا می رسید و چگونه کشف می شد که تخلفی در حال وقوع است؟**

مثلاً فرض کنید خانه من سر نبش است، صبح که بیدار می شدم، می دیدم دو سه تا خانه در کنار خانه من ساخته شده است؛ این یعنی که زمینی که اساساً قرار نبوده کاربری مسکونی داشته باشد، واگذار شده است. مرتب در طرح های تفکیکی می آمدند به این زمین ها دست می زدند و مثلاً زمین هایی که در نقشه های شهری اساساً جزو سرانه فضای سبز بوده و طبق قانون نمی توانند کمتر یا بیشتر از حدی که تعیین شده باشد، مورد دست دزداری قرار می گرفت و واگذار می شد و کاربری اش تغییر می کرد. مثلاً به فضاهای سبز مناطق بسیار خوب و گران قیمت امیدیه ورود می کردند و آن زمین ها را می گرفتند، و برای اینکه به میزان فضای سبز دست نخورده، زمین های دیگری در مناطق ارزان قیمت را با آن جایگزین می کردند و این زمین های گران قیمت را برای خودشان برمی داشتند. خلاصه به بهانه های مختلف از این جنس کارها زیاد انجام می دادند. چه با تغییر کاربری، چه با جایگزین کردن زمین ها و تغییر نقشه ها و... زمین های بسیاری را مال خود می کردند.

به هر حال اداره اطلاعات امیدیه ورود کرد و شهرداری هم مدارک لازم را در اختیار داشت و همکاری کرد

*** آقای شریفی، با توجه به اینکه هنوز اطلاع رسانی و کار رسانه ای مناسبی در خصوص ورود فعالان عدالت خواه به ماجرای فساد و زمین خواری در امیدیه انجام نشده، به نظرم خوب است با شرح آنچه اتفاق افتاد شروع کنیم؛ توضیح بدهید که چه شد شما به عنوان بچه های مسجدی و حزب الهی به این قضیه ورود کردید و تلاش کردید جلوی اقدامات غیرقانونی را بگیرید؟**

امیدیه یک شهر صنعتی است و معمولاً در شهرهای صنعتی قیمت ملک و املاک خیلی بالاست. ساکنان امیدیه که ما در آن زندگی می کنیم، عموماًشان بومی نیستند؛ شاید فقط یک سوم از جمعیت آن بومی باشند، بقیه بچه های تهران و شیراز و دیگر شهرهای مجاور هستند. چون آنجا یک منطقه صنعتی و پر از شرکت و کارخانه است عده زیادی برای کار در آنجا ساکن شده اند. به همین خاطر اکثر مسئولان آنجا هم غیربومی هستند و عموماًشان از ۲ تا ۴ سال در آنجا می مانند و بعد هم از آنجا می روند.

همان طور که عرض کردم زمین هایی که آنجا وجود دارند گران هستند و وقتی مسئولی به آنجا می آید دوست دارد زمینی بگیرد و وقتی می رود چیزی برای خود داشته باشد و به هر حال از سودی بهره مند شده باشد. بنا به این شرایط و دلایل حجم تخلفات در امیدیه خیلی زیاد بود و چندین سال به همین صورت گذشت.

از سوی دیگر امیدیه یک شهر کوچک است و کوچک ترین اعتراض و سر و صدایی بر علیه این تخلفات و کارهای غیرقانونی خیلی زود سرکوب می شود و به همین دلیل خیلی امکان مقابله با این اقدامات وجود نداشت. چندین سال اداره اطلاعات روی این قضیه کار می کرد ولی عملاً کار خاصی برای مقابله با این روند غیرقانونی و تخلفات صورت نگرفته بود؛ تا حدود یک

و مثلاً در خصوص زمین‌هایی که می‌خواستند رد و بدل یا جایگزین کنند تحقیقات خوبی شد و تخلفات ثبت شد و مقابله شد. حتی دادگستری امیدیه هم در جاهایی ورود کرد و کارهای خوبی انجام شد. مثلاً در یک نمونه خیلی عجیب که همه نقشه‌های آن موجود است، و اصل ورود بچه‌ها به مسئله از همین‌جا شروع شد، مربوط به یک قطعه زمین بود که درست در وسط یک جاده دو طرفه و دارای بلوار بود و آنها روی آن دست گذاشتند. یعنی می‌خواستند بخشی از زمین یک باند از خیابان دو بانده را برای خود کنند. در این نمونه یک زمین را برای ساخت خانه‌ای که بیش از چهار صد متر بوده، واگذار کردند و جالب است که سند هم داشتند. اینکه پرسیدید چطور وارد این مسائل شدند، باید بگویم که درگیری از اینجا شروع شد؛ البته تخلفات خیلی زیاد بوده و هست، اما این مورد را که تخلف در آن خیلی مشهود بود باعث شد که ما هم ورود پیدا کنیم. مثلاً در این مورد دوستانی مثل آقای «میلاد گودرزی» به آنجا آمدند و ورود کردند، چون این قضیه اصطلاحاً خیلی تابلو بود؛ در بقیه موارد، آنها اکثراً به صورت جعل اسناد و مدارک و یا با سوء استفاده از ضعف‌های قانونی، و اتفاقاً قانونی جلوه دادن کارها، کارشان را انجام می‌دادند.

*موردی که ذکر کردید خیلی عجیب است، چطور توانسته بودند بخشی از یک جاده دو بانده را بگیرند؟

همین‌طور است، بگذارید اول وضعیتش را بگویم، بعد توضیح می‌دهم که چطور این زمین را واگذار کرده بودند؛ در آنجا یک کانالی وسط خیابان بود و آنها آمدند یک سمت این کانال را بستند و زمین را بزرگ کردند، چون زمین مسکونی باید با کانال فاصله داشته باشد، این موضوع در فیلم‌های آقای میلاد گودرزی نشان داده شده است. با این کار آنها توانستند زمین را واگذار کنند و به این ترتیب یک طرف خیابان بسته شد. البته بعداً شهرداری ورود کرد و گفت این معبر شهری است، این جاده است، شما چطور آن را واگذار کردید؟! بعد از سازمان زمین شهری ورود کردند و گفتند این تخلف است و به شهرداری نامه دادند که شما می‌توانید آن زمین را اسفالت کنید و استفاده جاده داشته باشد که شهرداری هم اسفالت کرد.

اما چطور این تخلف را انجام داده بودند؟! کسی که این زمین را گرفته بود رفته بود با کمک یک شرکت تعاونی، شخصی را پیدا کرد بود که می‌توانست چنان زمینی را داشته باشد، بعد شناسنامه او را از او خریده بود، مثلاً ۵ میلیون تومان به او داده بودند و شناسنامه‌اش را خریده بودند. مثلاً مدیر تعاونی این شناسنامه را می‌خرد، از شخص و کالت می‌گیرد و ۵ میلیون تومان به او می‌دهد و آن را به نفر دیگری می‌فروشد و او با روابطی که دارد می‌رود آن زمین و اسناد را طوری جا به جا می‌کند که صاحب آن زمین شود. درگیری و کشف تخلف از آنجا شروع شد که اداره اطلاعات ورود کرد و آن صاحب زمین یا همان صاحب شناسنامه را پیدا کرد و او گفت من فقط ۵ میلیون تومان پول گرفتم و اصلاً نمی‌دانم زمین کجاست. بعد سند را نشان دادند و گفتند که این زمین به نام شماست و در فلان جا است؛ آن آقا گفت هم گفته بود من ۵ میلیون تومان گرفتم و شناسنامه را به مدیر تعاونی فروختم. خلاصه اینکه جلوی کار گرفته شد و متخلف به زندان رفت و الان هم با وثیقه ۱ میلیارد تومان آزاد شده است.

*این تخلف را شهرداری وقت انجام داده بود؟

شهرداری قبلی، یعنی مسئول دفتر فنی شهرداری این را امضا می‌کند و زمین شهری را به شخص واگذار می‌کند و آن هم می‌رود اقداماتش را انجام می‌دهد. ولی بعد از مدتی همان شهردار قبلی که خودش امضا کرده بود، متوجه تخلف می‌شود و خودش جلوی این تخلف را می‌گیرد؛ یعنی نامه می‌زند که این تخلف بوده و این چیزی که ما امضا کردیم اشتباه بوده و اینجا جاده و زمین شهری است و تلاش شد جلوی آن گرفته شود.

مسئله‌ای که وجود داشت این بود که این قضیه به مراجع و صاحب‌فوقانی ارتباط پیدا می‌کرد که آنها می‌خواستند این واگذاری انجام شود و این داستان را پیچیده کرد. این قضیه ادامه پیدا می‌کند تا به شهردار جدید می‌رسد؛ شهردار جدید گفت این جاده است و من چطور می‌توانم آن را واگذار کنم؟ این امکان ندارند؛ آنها آمدند گفتند کاری ندارد که بیاید جاده در دور این زمین بچرخانید و وسط این جاده، مثلاً شبیه یک میدان که جاده دور آن می‌چرخد، زمینش را واگذار کنید! شهرداری زیر بار نرفت و آن زمین را اسفالت کردند و گفتند اجازه چنین واگذاری‌ای داده نخواهد شد. جالب است بدانید که حکم جلب برای شهردار گرفتند!

ما در فضای مجازی فعالیت می‌کردیم و همیشه این‌ها را نقد می‌کردیم. همه هم می‌دانند که ما چیزی نداریم و مثلاً خودم مستأجر هستم. ما فعالان یک مسجد در امیدیه هستیم و چند تا از بچه‌های قدیم جبهه و جنگ با ما هستند و ما را کمک می‌کنند و هیچ سرمایه‌ای نداریم.

در همین شرایط و شاید کمی قبل از آن دادستان امیدیه متوجه شده بود که اداره اطلاعات با همکاری شهرداری به چندین واگذاری و تخلف مربوط به زمین‌خواری ورود کرده است، که از جمله آنها چند زمین بوده که تعاونی دادگستری روی آنها دست گذاشته بوده است، زمین‌های قضات و حتی زمین خود دادستان و معاونش بوده است. این‌طور شد که درگیری شروع شد و خیلی بیخ پیدا کرد. مثلاً شورای تأمین و دادستان، به رئیس و معاون اداره اطلاعات، به شهردار و به مسئول دفتر فنی فرمانداری و... توهین کردند. خلاصه اینکه درگیری‌ها شدید شد و همراه با توهین و تهدید به دستگیری بود. کار به جایی رسید که بعد از ۲۰ روز رئیس اداره اطلاعات امیدیه را تغییر دادند و گفتند این عمداً و با سوء نیت دارد این کارها را می‌کنند. از قضا رئیس اطلاعات جدیدی هم که آمد، آدم خوبی بود و اتفاقاً معاون رئیس قبلی هم که با متخلفان درگیری داشت، بر سر کار مانده بود و این مقاومت و مقابله همان‌طور باقی ماند و قضیه پیش رفت تا جایی که درگیری‌ها خیلی زیاد شد و کار به جلساتی کشیده شد که در دفتر امام جمعه برگزار کردند. در همین جلسه، دادستان امیدیه، رئیس شورای شهر و شهردار امیدیه را تهدید کرد و گفت «شما را به زندان می‌فرستم و با دستبند در شهر می‌چرخانم!» همچنین گفته بود که «با این شهر جای من است،

یا جای شما!»

*ورود شخص شما به این قضیه چطور اتفاق افتاد؟ شما خودتان از اعضای شورای شهر هستید؟

خیر. یکی از دوستان من از اعضای شورای شهر است و من با ایشان رابطه نزدیکی در مسجد و فعالیت‌های فرهنگی دیگر داشته و دارم. این دوست من که سال‌ها شاهد همین زمین‌خواریها بود برای اینکه بتواند تغییر در این جو و فضا ایجاد کند کاندیدای شورای شهر شد و من هم در ستاد انتخاباتی‌اش بودم. چون فضای شهر خیلی بد بود و مردم کاملاً اعتمادشان را از دست داده بودند؛ چون زمین‌خواری را به چشم می‌دیدند. طرف می‌آمد بر سر خودش می‌زد و می‌گفت خانه من سر نبش بوده است و حالا ۲ تا زمین چسبیده به من را واگذار کرده‌اند! همه مستندات اینها را دارم و اگر خواستید ارائه می‌دهم. مثلاً کوچه‌ها را از ۸، ۱۰، ۱۲ متری و... تبدیل کرده‌اند به کوچه‌های ۳ متری! یعنی همه‌جا تنگ شده و فضای شهر کاملاً به هم ریخته است! از این کارها زیاد کرده‌اند.

اینکه چطور من وارد این درگیریها شدم قضیه این بود که مناقشات به جایی رسید که ما تصمیم گرفتیم در رسانه و فضای مجازی به مردم اطلاع‌رسانی کنیم و به شفافیت دامن بزنیم؛ یک کانالی به نام کانال «اسناد محرمانه» ایجاد شد و در همان شب جلب شهردار شروع به نوشتن کرد. در این کانال نوشته شد که آقای دادستان، زمین شما هم رصد شد و طبق این اسناد و مدارک شما هم جز کسانی هستید که در واگذاری زمین تخلف کرده‌اید! نوشته شد آقای دادستان شما چرا معبر را گرفتید؟! از دادستان پرسیده شد که جریان آن معبر و زمین شما چیست؟ یا مثلاً گفته شد چطور توانستند برای فضای سبز سند بگیرند و بسازند؟ قضیه این سندسازها چیست؟ داستان آن جاده که دادستان و معاونش هر کدام ۲۵۰ متر از آن را گرفته‌اند و یک کوچه تنگی را باقی گذاشته‌اند چیست؟

جالب است بدانید که باقی آن فضا هم واگذار شد و نهایتاً آن کوچه بسته شد! یعنی جاده‌ای بوده که یک جاده دیگر هم به آن می‌خورده، ولی به طور کامل یک سمتش را بستند و اعتراضات زیادی هم به آن شد. جالب‌تر اینکه آنجا به عنوان منطقه مسکونی و محلی واگذار شد، در صورتی که زمینی فرامحله‌ای بوده است؛ یعنی می‌توانست تجاری و تفریحی و غیر از مسکونی هر چیزی باشد، به جز مسکونی، ولی درست به عنوان زمین مسکونی واگذار و ساخته شد!

***حالا چرا اصرار دارند این زمین‌های چسبیده به محله و منطقه مسکونی را بگیرند، چرا نمی‌روند زمین‌های دیگری را بگیرند؟** چون هر قطعه زمین در اینجا الان ۲ میلیارد تومان قیمت دارد، ولی چنین زمینی در جای دیگر ۸۰۰، ۷۰۰ میلیون تومان می‌ارزد! یعنی اگر بتوانید این را بگیرید، دو برابر سود می‌کنید.

*شما در فضای مجازی شروع به افشاگری کردید و اسناد و مدارک را منتشر کردید و این موجب درگیری و دردسر شما شد؟

بله، ما در فضای مجازی فعالیت می‌کردیم و همیشه این‌ها را نقد می‌کردیم، همه هم می‌دانند که ما

و شهرداری مشکل دارند. اداره اطلاعات آمده به طور مستند با ارائه اسناد نشان داده که تخلفاتی صورت گرفته است، حالا این به ما چه ربطی دارد که مدام ما را تهدید یا احضار می‌کنند؟ اگر هم در گروه یا کانالی این مطالب منتشر شده است، شما بروید دنبال کنید که کجا تخلف شده است، نه اینکه مدام ما را ببرند و بیاورند و تهدید کنند!

به هر حال این قضایا جلو رفت تا اینکه یکی از مدیران تعاونی را دستگیر کردند، چون تخلفات زیادی داشت و دهها بلکه صدها زمین را به طور غیرقانونی و با شناسنامه دیگران تصاحب یا واگذار کرده بود.

اینکه می‌فرمایید با شناسنامه مردم زمین می‌گیرند چطور است؟

ببینید اینها می‌روند به طرف می‌گویند شما یک سهمیه دارید، من سهمیه شما را می‌خرم، ولی باید

به طور مشخص بعد از فعالیت در فضای مجازی، یعنی قبل و بعد از این جلسه وجود داشت؛ اما بعد از این جلسه فشارها خیلی سنگین‌تر شد. به من گفتند دیگر نباید در آن گروه و کانال فعالیت داشته باشید.

مثلاً یکی از نمونه‌های فعالیت انتقادی ما این بود ۱۸ نفر از اقوام و آشنایانش یکی از مسئولان و مدیران شرکت نفت در حراست شرکت استخدام شده بود؛ یعنی مثلاً رئیس حراست نفت استخدام شد؛ مردم اعتراض کردند و حتی در شهر تجمع شد و مسئولان احساس خطر کردند و قول همراهی و همکاری دادند، ولی دروغ بود؛ یعنی وقتی تجمع به پایان رسید فراموش شد. همیشه همین‌طور مردم را ساکت می‌کنند و بعد فراموش می‌شود. ما خیلی پیگیری کردیم و در نهایت به ما هم گفتند، ساکت شوید و بیشتر از این حرف نزنید. این وضعیت مردم را نسبت به مسئولان و نظام خیلی ناامید و بی‌اعتماد کرده است؛ این وضعیت بی‌اعتمادی



چیزی نداریم و مثلاً خودم مستأجر هستم. ما فعالان یک مسجد در امیدیه هستیم و چند تا از بچه‌های قدیم جبهه و جنگ با ما هستند و ما را کمک می‌کنند و هیچ سرمایه‌ای نداریم، ولی آن‌هایی که ما شروع به نقدشان کرده بودیم، سرمایه‌دار هستند، وکیل‌های خوبی می‌گیرند و همیشه هم ما محکوم می‌شویم؛ ما که می‌گوییم، یعنی بچه‌های شورای شهر و شهرداری محکوم می‌شوند، ولی با این حال برخی از بچه‌ها بی‌محابا این مسائل و وضعیت را نقد می‌کردند. مثلاً مسئولان را مورد نقد قرار می‌دادند که شمایی که در نظام جمهوری اسلامی مسئول هستید، دارید اشرافیت را دنبال می‌کنید و بر خلاف آرمانهای انقلاب اسلامی است ...

بعد از این فعالیت‌ها، یک مسئول قضائی ما را خواست و اعتراض کرد اتفاقاً آن کسی هم که نوشته بود این مسئول قضائی دارد اشرافیت را دنبال می‌کند، یک پاسدار بود. آن مسئول قضائی گفت من او را دستگیر می‌کنم و مرتب هم به او فحش می‌داد. می‌گفت این کانال کار شهردار است و اطلاعات را هم شورای شهر به او می‌دهد و چند بار گفت این‌ها یک مشت بی‌ناموس هستند. من بلند شدم و گفتم حاج آقا شما دارید اشتباه می‌کنید، این کانال برای شهردار و شهرداری نیست، این مطالب را کسان دیگری نوشته‌اند؛ خیلی با او بحث کردیم و در نهایت به نتیجه‌ای نرسیدیم و رفتیم.

من کارم در شرکت نفت بود که تهدید شدم و مشکل هم پیدا کردم. چون من مجروح جنگی هستم و از وزارت نفت مجوز گرفته بودم تا بتوانم برای درمانم با هواپیما به تهران بیایم ولی این مجوز را باطل کردند و دیگر به من اجازه نمی‌دهند کار درمانی‌ام را پیگیری کنم.

به من وکالت بدهید. مثلاً به او ۵۰۰ هزار تومان یا ۱ میلیون تومان می‌دهند و آن صاحب شناسنامه هم به اینها وکالت می‌دهد. می‌روند «فرم جیم» او را می‌گیرند و با آن زمین می‌فروشند. مثلاً من با «فرم جیم» خودم می‌توانم یک زمین بگیرم و اگر وکالت بدهم به دیگری، او می‌تواند به جای من آن زمین را بگیرد.

یعنی مردم به خاطر یک میلیون تومان سهمیه خودشان را می‌فروشند؟

بله آنجا مردم خیلی ضعیف و فقیر هستند و قبول می‌کنند. جالب است که امیدیه الان حدود ۱۹٪ نفت و گاز کشور را تولید می‌کند، ولی مردم امیدیه خیلی ضعیف هستند و در فقر زندگی می‌کنند.

فرمودید تا ۲۲ دی‌ماه در گیریها زیاد شده بود، ۲۲ دی‌ماه چه اتفاقی افتاد؟

روز ۲۲ دی‌ماه ساعت ۶:۳۰ صبح که هنوز آفتاب طلوع نکرده بود، در خانه ما را زدند. ما خواب بودیم، خانمم بیدارم کرد و گفت در می‌زنند، گفتم بگذار بزنند. مدام ضربات در شدیدتر می‌شد و ما نگران شدیم. با خودم

در شهر ما واقعاً فاجعه است. چون در وضعیتی که آمار بیکاری در آنجا خیلی بالا است، ۱۸ نفر خیلی شیک و مجلسی از شهرهای دیگر آمدند و استخدام شدند، فقط یک نفر از خود شهر بود که آن‌هم پسر رئیس حراست شرکت نفت بود؛ بقیه همه از فامیل‌های مدیرعامل بودند؛ الان هم نیروهای قراردادی شرکت هستند و احتمالاً چند سال دیگر هم رسمی می‌شوند.

ما را بارها تهدید کردند و درگیری‌ها خیلی زیاد شده بود. کانال اسناد محرمانه مطلب می‌نوشت و مرتب مسئول قضائی را نقد می‌کرد و می‌گفت که باید داد مردم را بشنوید و به دادشان برسید. چرا مقابل تخلفات نمی‌ایستید ما را خواستند، یک‌بار خیلی با شدت و خشونت ما را به آگاهی بردند و گوشی‌هایمان را گرفتند. حتی به خانه بچه‌ها ریختند و خانه‌شان را بازرسی کردند و ... حتی به خانه آن پاسدار هم رفته بودند تا وارد خانه شوند، ولی چون او از طرف سپاه به ما موریت سیستم رفته بود، نتوانسته بودند به خانه‌اش وارد شوند. بدین ترتیب درگیری‌ها تا ۲۲ دی‌ماه امسال خیلی زیاد شده بود. من به همراه دوستانم آقای همتیان به دادگستری و حفاظت قوه قضائیه استان رفتیم و نامه زدیم و کتاب گزارش دادیم که این‌ها با اداره اطلاعات

چرا مسئول قضائی باید با شما جلسه بگذارد؟ مگر شما چه مسئولیت یا شخصیت حقوقی‌ای داشتید؟

مسئولیتی نداشتم ولی او من و تعدادی از فعالان مسجد را به خود دادگستری دعوت کرد و ما هم رفتیم. شاید چون من مدیر گروهی بودم که حدود ۱۰۰۰ نفر بودند و گاهی اوقات مسئولان را به خاطر تخطی از آرمانهای انقلاب اسلامی و قانون‌گریزی نقد منصفانه می‌کردند. او ما را به این چشم نگاه می‌کرد.

احیاناً خود شما را تهدید نکرد؟

چرا. من کارم در شرکت نفت بود که تهدید شدم و مشکل هم پیدا کردم. چون من مجروح جنگی هستم و از وزارت نفت مجوز گرفته بودم تا بتوانم برای درمانم با هواپیما به تهران بیایم ولی این مجوز را باطل کردند و دیگر به من اجازه نمی‌دهند کار درمانی‌ام را پیگیری کنم. خیلی اتفاقات دیگر هم برایم افتاد که گفتشان در اینجا وقت زیادی می‌گیرد.

این اتفاقات بعد از این جلسه با آن مسئول قضائی برای شما افتاد؟

گفتم هر کسی با من کار داشته باشد می‌تواند به موبایلم زنگ بزند. به خانمم گفتم زنگ بزن پدرم بیاید، چون خانه‌شان زیاد با خانه ما فاصله نداشت. صدای کوبیدن در لحظه به لحظه بلندتر می‌شد ۲ تا بچه‌هایم بیدار شدند و شدیداً ترسیده بودند. به آنها گفتم چیزی نیست، یک نفر دارد اشتباهی در خانه ما را می‌زند، الان خسته می‌شود و می‌رود. ولی خودم نگران واقعاً نگران شده بودم و احتمال می‌دادم به خاطر افشاگری‌های ما در خصوص زمین آن مسئول قضائی است؛ چون گزارش آن به استان رفته بود و اداره اطلاعات استان گزارش محکمی برای پیگیری داده بود و از سوی دیگر هم در ماده ۵ شهرداری هم رأی منفی گرفته بود و اینها خیلی به مسئول قضائی شهر فشار آورده بود. مسئول قضائی شهر هم انتظار داشت شهرداری رأی مثبت دهد و تمام شود، ولی زمین شهری و جاهای دیگر رأی داده بودند که باید ابطال شود و کاملاً مشخص شده بود که تخلف است.

در همان گیرودار، به یکی از دوستانم که با ما همراه بود، زنگ زدم و دیدم جواب نمی‌دهد، چون همزمان در خانه او هم رفته بودند و من خیر نداشتم. هم‌زمان به خانه ۱۶، ۱۷ نفر از رفقای ما که در این پروژه افشاگری و عدالت‌خواهی همکاری داشتیم، رفته بودند

حالا جالب اینجاست که در دوره جدید شهرداری همین نهادی که آمده بود ۶ صبح دم در خانه ما طرح تفکیک آن را آورده بودند پیش شهردار تا امضا کند، شهردار پرسیده بود این چیست؟ و آنها گفته بودند این زمین‌های تعاونی ماست که در امیدیه است؛ شهردار هم گفته بود نمی‌شود و غیرقانونی است. آنها گفتند ما کاربری‌اش را عوض کردیم و همه چیزش تغییر کرده و طرح مسکونی دارد و مشکلی وجود ندارد؛ اما شهردار بررسی کرده بود و گفته بود این زمینی که شما بخشی از آن را گرفته‌اید ۷۰ هکتار است، بعد شما آمدید ۳/۵ هکتار در آن درآوردید و کوچهبندی کردید و در آن جاده درآوردید، در حالی که باید در فضای سبز و سرانه آموزشی و... تعبیه شود، این طور نیست که شما هر نقطه‌ای از آن را که می‌خواهید بردارید و تفکیک کنید و از آن یک شهرک بسازد. به هر حال شهردار قبول نکرده بود و با آنها درگیر شده بود. بعد این طرح به شورای تأمین رفت و شهردار مسئله را برای این شورا توضیح داد. آنها هم رفتند مشاور از تهران آوردند و مشاور گفت این ۷۰ هکتار است و تا سال ۱۴۰۰ فریز طرح مسکونی است و کسی نمی‌تواند به آن دست بزند و هیچ کس حق هیچ‌گونه ساخت‌وسازی را ندارد. با این وجود، باز هم قانع نشدند و درگیری با شهرداری را شدت دادند؛ مثلاً به شهرداری نیرو نمی‌دادند و شهردار را اذیت می‌کردند و... هر متخلفی ساخت‌وساز غیرمجاز می‌کرد و شهردار قصد جلوگیری داشت، آنها جلویش را نمی‌گرفتند.

*آن ماجرا چه شد؟ شما در باز نکرديد و منتظر بوديد پدرتان بیاید؟

بله، همین طور که منتظر بودم پدرم بیاید، دیدم که آنها از در حیاط بالا آمدند و پریدند داخل حیاط و وارد خانه شدند و شروع کردن به کوبیدن در ورودی حال و داد می‌زدند در باز کنید. بچه‌های به گریه افتادند و خیلی ترسیده بودند. بچه‌ها را بغل گرفتم و سعی کردم آرام‌شان کنم. خانمم رفت پشت در و گفت چه شده، چه می‌خواهید؟ گفتند کاری نداریم، فقط می‌خواهیم

با اسماعیل شریفی صحبت کنیم. خانمم گفت جلوی بچه‌ها؟ بچه‌ها دارند از ترس می‌میزند، این چه برخوردی است که با ما می‌کنید؟ مگر شوهرم چه کار کرده است؟ شوهر من مریض است و باید تحت مراقبت باشد! اما آنها مدام محکم و محکم‌تر در می‌زدند، به طوری که انگار می‌خواستند در بشکنند. چند دقیقه‌ای همین‌طور گذشت تا اینکه دیدم صدای پدرم آمد که داشت با آنها صحبت می‌کرد. به آنها می‌گفتند که این چه اوضاعی است و با آنها وارد بحث شده بود.

حالا یک چیز جالب به شما بگویم، آنها به خانه من هجوم آورده بودند و وارد حیاط خانه شده بودند و بچه کوچک من که شدیداً ترسیده بود، در همان حین رفته بود پشت پنجره و با تفنگ پلاستیکی و اسباب بازی‌اش مثلاً به سمت آنها شلیک می‌کرد و در تصور خودش داشت از ما حمایت می‌کرد! بعدها گزارش داده بودند که پسر اسماعیل شریفی با اسلحه به سمت ما نشانه رفته بود! تلاش‌شان این بود که مدام با این حرف‌ها علیه ما جوسازی کنند. من در باز کردم و بیرون آمدم که فکر کنم از اینجا به بعد را در فیلمی که در فضای مجازی منتشر شده است دیده باشید. گفتند ما می‌خواهیم خانه را بازرسی کنیم، گفتیم بفرمائید، حتی لازم نیست کفستان را هم در بیاورید. اما در آن بین یک نفر داشت با گوشی شخصی، نه با دوربین سازمانی و با وجود حکم قضائی و... از ما و خانه ما فیلم می‌گرفت.

اعدام هستیم. گفت شما فعلاً سندی در پرونده من ندارید، ما به عنوان «مطلع» با شما برخورد کردیم، نه «متهم». گفتیم کدام مطلع؟ ریختند به خانه ما و ما را متهم کردند. گفت شما فعلاً «مطلع» هستید و هنوز من شما را نخواستم. گفتیم همیشه به خانه «مطلع» این‌طور وارد می‌شوید؟ بدون ابلاغیه و اتهام و حکم؟ اگر متهم بودیم با بولدوزر خانه ما را خراب می‌کردید؟ این کارهایی که در خانه ما کردند فقط با قاچاقچی‌ها و قاتل‌ها می‌کنند! شما در یک زمان به خانه ۱۶ نفر هجوم بردید. ۴ نفر به خانه ما وارد شدند و ۴ نفر هم در بیرون خانه را محاصره کردند و همه هم مسلح بودند. بعد از آن به پلیس فتا رفتیم؛ در آنجا هم یک جوانی بود و بعد از سلام و علیک، او به ما گفت حرف‌هایی زده شده که نباید زده می‌شد! گفت شما با اسماعیل بخشی هم ارتباط دارید؟ گفتیم هیچ ارتباطی با اسماعیل بخشی ندارم.

خیلی با آن جوان در پلیس فتا بحث کردم و گفتیم این شیوه خیلی زشتی است. گفت من اسم چند نفر را دارم که به عنوان ادمین‌های کانال اسناد محرمانه فعالیت می‌کنند و برخی از دوستان من را نام برد که آنها اصلاً تلگرام ندارند! به هر حال با همه بحث‌هایی که با او کردیم به نتیجه نرسیدیم و بیشتر به این نتیجه رسیدیم بودیم که آقایان با بغض و کینه هر کسی را دوست داشتند رفتند و گرفتند و تهدید می‌کردند به پاسخگویی نداشتند.

بچه‌های مسجد و بسیج هم دل و جرأت پیدا کردند و به طور خودجوش تمام عکس‌های زمین مسئول قضائی را در گروه‌هایشان و حتی در شبکه‌های اجتماعی دیگر، بدون هیچ ترسی باز نشر می‌کنند. الآن آن مسئول قضائی نسبت به رئیس حوزه سفیران و حتی نسبت به نصف مردم شهر که وارد این قضا یا شده‌اند، اعلام جرم کرده است.

بعد از آن به حفاظت نیروی انتظامی رتتم و گفتم که نیروهای شما چنین کاری کردند و با هجوم به خانه من با گوشی شخصی‌شان از حوزه و وسایل شخصی ما فیلم گرفتند. آنها گفتند این تخلف است و آنها حق فیلم‌برداری نداشتند. بعد از این ماجرا علیه ما شکایت کردند و ما تبدیل به متهم شدیم.

*بعد از این شکایت و صدور کیفرخواست عکس‌العمل شما چه بود؟

بعد از این قضیه من خیلی ناراحت و عصبی بودم. مطلبی را نوشتم و از طرف بسیجیان امیدیه و با تأیید آنها برای نهادهای امنیتی، انتظامی، مردمی و قضائی به اشتراک گذاشتم. منظورم از نهادهای مردمی سپاه بود. نوشتم «ما مظلوم واقع شده بودیم، هل من ناصر ینصُرُنِی، کسی نیست بسیجیان و جوانان مسجدی مظلوم را یاری کند؟ خدایا! خدایا! به عزت و جلالت، حق ما مظلومان این پرونده را از بانیان آن بگیر و...».

در بین این متن اشاره کردم که آیا وقتی امام حسین (ع) فرمودند «هل من ناصر ینصُرُنِی» آیا ترسیده بودند؟ بعد استدلال کردم این جمله از روی ترس نبود، چرا که در روایات ما آمده که لشکر ملائک و جنیان آماده پشتیبانی از حضرت بودند؛ پس چرا امام چنین جمله‌ای را فرمودند؟ من نوشتم به خاطر آن بود

من به او گفتم فیلم بگیر و دستش را گرفتم که بیاورم داخل، ولی نیامد. بحثمان شد گفتم حق نداشتی این طور از خانه و خانواده من فیلم‌برداری کنی؟ چرا چنینی کاری می‌کنی؟!

آنها به کارشان ادامه دادند و به اعتراض من توجهی نکردند. ما درگیر شدیم و آنها آمدند داخل خانه و از همه جا، حتی از کدهای خانه ما فیلم گرفتند؛ یعنی از وسایل شخصی ما هم فیلم گرفتند و اینجا بود که من داد زدم که «به خدا تو کافری، آمده‌ای از خانه من فیلم می‌گیری!» آنها نه حق ورود به خانه من با خشونت و قوه قهریه را داشتند، نه حق داشتند از فضا و وسایل خصوصی زندگی ما فیلم بگیرند. با این حال این کارها را کردند و در نهایت گوشی و وسایل ارتباطی من را گرفتند و بردند. خواهرم که همراه پدرم آمده بود از آن‌ها فیلم گرفت و این فیلم در فضای مجازی پخش شد.

روز بعد با دو نفر از بچه‌ها به اهواز رفتیم. قاضی پرونده را دیدیم. چون فیلم پخش شده بود، آن‌ها ما را می‌شناختند. قاضی که او هم جوان بود آمد گفت تو می‌خواهی کاندیدای شورای شهر بشوی؟ گفتیم نه والله نه بالله، کدام شورا؟ گفت پس شما یک مشت بسیجی بی‌ترمز هستید، باید ترمز شما را بکشم! گفتم اگر با این ذهنیت می‌خواهید جلو بروید که همه ما

پاسخ شما به این انتقاد چیست؟

من همان اول گفتم که اولین نهاد درگیر با این قضایا اداره اطلاعات بود. شما همین الان به مدیرکل اداره اطلاعات استان خوزستان مراجعه کنید، می بینید که اصل پرونده آنجاست؛ آنها به تهران هم گزارش دادند. از سوی دیگر خود شورای شهر و شهردار امیدیه آمدند تهران و به قوه قضائیه و بازرسی کل کشور و همه مراجع قانونی گزارش دادند. هر کدام از این مراجع بگویند ما نمی دانستیم، دروغ می گویند. منتها مسئله این است که پرونده ها هر کجا که

کل فیلم هایی که آنها از خانه های ما گرفتند فقط برای تحقیر ما بچه های بسیج و بچه های شهری بوده است. من حتی شنیدم که در جلساتشان فیلم ها را می دیدند و با صدای بلند و چیخ و داد می خندیدند. شنیدم که بچه های ما در فیلم ها می دیدند و می خندیدند.



می رفت، کلاً می خوابید! یعنی در حالی که همه خبر داشتند ولی هیچ پیگیری ای انجام نشد. همه می دانند که گوشی ها و کامپیوترهای ما را ضبط کردند، همه فیلم هایی که گرفته اند را دیده اند، ولی چه اتفاقی افتاد؟ چه کسی پیگیری کرد؟ اصلاً مگر استخراج فیلم ها، عکس ها و مدارک داخل گوشی و کامپیوتر چقدر زمان می برد که الان بعد از گذشت یک ماه هنوز آنها را به ما پس نداده اند؟ این چه قانونی است؟

این چه قانونی است که می آیند با گوشی شخصی از خانه ها و وسایل شخصی ما فیلم می گیرند و پاسخگو هم نیستند؟ کل فیلم هایی که آنها از خانه های ما گرفتند فقط برای تحقیر ما بچه های بسیج و بچه های شهرداری بوده است. من حتی شنیدم که در جلساتشان فیلم ها را می دیدند و با صدای بلند و چیخ و داد می خندیدند. شنیدم که بچه های ما در فیلم ها می دیدند و می خندیدند.

شما ببینید در پرونده من نیروی انتظامی حداقل ۵ تخلف صریح دارد، کدام قانون به این تخلفات رسیدگی می کند؟ بعد می آیند برای چیزهای خنده دار برای ما کیفرخواست می زنند! همین کسانی که مدافعان این تخلفات هستند، بسیاری از مساجد ما را که بر علیه کارهای قانونی موضع گرفته، «مسجد ضرار» نامیدند. رفتند جلسه وحدت گذاشتند، کلی از معتمدین شهر را هم دعوت کردند و به مدافعان حرم توهین کردند! من برایشان پیغام فرستادم که من اسماعیل شریفی بد هستم، این چه ربطی به بچه های مدافعان حرم دارد؟! شما با من مشکل دارید، چرا به همه مدافعان حرم توهین می کنید؟ ما شهید دادیم. درست است که شما با من به عنوان جانباز مدافع حرم مشکل دارید، ولی نباید به همه مدافعان حرم توهین کنید. خدا شاهد است ما هیچ ادعایی نداریم ولی نباید به خاطر چند صد متر زمین، به مساجد این مردم بگویید مسجد ضرار!

پس شما راهکارهای قانونی را طی کردید

پیگیری می کنند، خود ما هم تا آخرش می ایستیم و کنار نمی کشیم. الحمدلله به خاطر تهدیدها، جو نخواهید و بچه ها خیلی محکم هستند و ان شاء الله نمی ترسند. الان صدای ما به همه جا رسیده است، قبلاً صدایمان به جایی نمی رسید. ما تازه فهمیدیم دنیا دست کیست؛ هیچ وقت فکر نمی کردم که روزی به خبرگزاری مهر بیایم و درباره این مسئله صحبت کنم. درست است. من آسیب دیدم و خیلی هزینه ها کردم افتاده است. وکیل هایی که می گیرم، هتل هایی که به خاطر رفت و آمد می گیرم و هزینه های دیگر برایم خیلی سنگین است، بقیه دوستانمان هم همین طور هستند. همه داریم هزینه می دهیم، ولی برای چه کسی؟ برای شهرمان، برای بیت المال و برای انقلاب و مردم.

پس از وضعیت ناامید نیستید؟

یک جاهایی امید به آدم برمی گردد؛ من وقتی آمدم تهران واقعا امیدوار شدم، وقتی بچه های عدالت خواه تهران را دیدم پر از انگیزه و امید شدم. تلفنی به بچه های امیدیه گفتم که نمی دانید اینجا چه خبر است! ما فکر می کردیم همه کشور خواب هستند و فقط ما بیداریم؛ ولی الان می بینم کسانی هستند که تمام زندگی شان صرف این کارها کرده اند. خیلی امیدوار شدم. اصلاً یکی از فرمایشات و مطالبات رهبری از ما همین است. ایشان می گویند مطالبه کنید و آتش به اختیار باشید! از این بابت بچه ها محکم هستند و حتی خود رئیس حوزه سفیران هم پشت ماست و پیگیری کرده است.

معمولاً انتقاداتی که به کنش های انقلابی و عدالت خواهانه - نظیر آنچه شما و دوستانتان انجام دادید - وارد می شود این است که شما باید پیگیری این نوع مطالبات را به مراجع قانونی بسپارید. در چنین مواقعی استفاده از کلیشه «مملکت قانون دارد!» پر بسامد می شود و به شما و امثال شما خرده می گیرند که چرا از طریق قانونی اقدام نکرده اید و کار را به حواشی کشانده اید.

که اگر کسی در درونش تکانی خورد و خواست بیاید راه برایش باز باشد. حضرت این را فرمودند تا کسانی مثل حر به خودشان بیایند و به جبهه حق و حقیقت بپیوندند. نظر من هم این بود که اگر کسانی هستند که در جریان هستند و به نوعی دست هم بر آتش این وضعیت دارند، برگردند! بعد این را یکی از شاکیان پرونده «کانال اسناد محرمانه» اسکرین شات گرفته است و یک پرونده دیگری هم با آن برابری درست کردند و در کیفرخواست، همان قاضی این مورد را هم بررسی کرد.

یعنی این اتهام را مطرح کردند که شما به امام حسین (ع) جسارت کردید؟

بله. در حالی که منظور من کاملاً روشن است و من هم برایشان توضیح دادم که منظورم چیست. خلاصه الان من سه تا پرونده شده و هر کدام هم یک قاضی دارد و اتهامات هم از همین مسائل است که برایتان گفتم.

الان وضعیت انسجامی بچه هایی که در گروهتان بودند و دغدغه عدالت خواهی داشتند چگونه است؟ کار را رها کرده اند یا انسجام قبلی هنوز وجود دارد؟

به نظر من اینها کار خداست. وقتی این قضیه پیش آمد آقای میلاد گودرزی و آقای وحید اشتری از تهران به این مسائل ورود کردند. در آن زمان که درگیرها شروع شد کانال اسناد محرمانه ۷۰۰ نفر عضو داشت، ولی الان اعضایش رسیده به ۲ هزار و خرده ای. خیلی ها آمدند عضو شدند تا ببیند حقیقت چیست.

از طرفی خود بچه های مسجد و بسیج هم دل و جرأت پیدا کردند و به طور خودجوش تمام عکس های زمین مسئول قضائی را در گروه هایشان و حتی در شبکه های اجتماعی دیگر، بدون هیچ ترسی باز نشر می کنند. الان آن مسئول قضائی نسبت به رئیس حوزه سفیران و حتی نسبت به نصف مردم شهر که وارد این قضایا شده اند، اعلام جرم کرده است.

می خواهم بگویم جو خیلی خوب شد و خیلی ها خوشحال هستند که این اتفاقات افتاده و محکم آن را

ولی نتیجه‌ای نداده است و به همین خاطر خودتان دست به اقدام زدید؟

بله. رئیس شورا خودش چندین مرتبه اقدام قانونی کرده است. همین الان هم دارند پیگیری می‌کنند. نیروی انتظامی رفت، به عقیدتی سیاسی نهادهای گوناگون رفته، به دادسرا و بازرسی رفته و... اما هیچ نتیجه‌ای نداشت است.

*فرمودید با قید وثیقه آزاد هستید. این مصاحبه و گفتن این مطالب در روند رسیدگی به پرونده‌تان تأثیر نمی‌گذارد و برایتان دردسر نمی‌شود؟

من دیگر دستم را از همه چیز شسته‌ام. به همه دوستانم هم گفته‌ام. بگذارید یک چیز دیگر را برایتان بگویم؛ ما ۱۶ نفر هستیم که رقتیم اهواز تا یک وکیل بگیریم. وکیل اهواز تا ما را دید شناخت و گفت شما همان‌هایی نیستید که به خانه‌تان ریختند و فیلمتان پخش شده؟ گفتیم چرا، گفت من فیلم را دیده‌ام و یک چیز را به شما می‌گویم، از ۴، ۵ ماه پیش سند‌های شما را بسته‌اند و ما از همان موقع هم می‌دانستیم به خانه‌های شما می‌ریزند؛ یا چیزی پیدا می‌کنند، یا پیدا نمی‌کنند. اگر چیزی هم پیدا نکنند، برای تأدیبات حداقل ۳، ۴ نفر شما را محکوم می‌کنند. او به ما گفت فایده ندارد وکیل بگیریم، من وکیل شما نمی‌شوم چون این پرونده نتیجه‌اش روشن است! پیش وکیل دیگری رفتیم،

او هم همین را به ما گفت. دیگر پیش سوومی نرفتیم و رها کردیم. یعنی همه می‌دانند وضعیت چگونه است، خود ما هم با این قضیه کنار آمده‌ایم.

الآن رئیس اداره اطلاعات خودش به خاطر پیگیری فساد، متهم است! رئیس اداره اطلاعات امیدیه خیلی آدم خوبی بود، مسئول جدیدی اداره اطلاعات هم خیلی آدم درستی است و در این شش ماهی که آمده است، محکم هم پشت این قضایا را گرفته، ولی دستش بسته است؛

من یک جانباز مدافع حرم هستم و دو بار به سوریه رفتم و هر دو بار آن هم داوطلبانه رفتم. بار دوم مجروح شدم، گردنم آسیب دید، موج انفجار به شنوایی‌ام آسیب زده است، کمرم را عمل کرده‌ام. وقتی با منی که جانباز هستم، این طوری برخورد می‌کنند، چطور دیگران باید جرأت کنند و با فساد و بی‌عدالتی برخورد کنند؟ تنها کسانی که از ما حمایت کردند، بچه‌های جنبش عدالت‌خواهی بودند.

*شما از نظر سند و مدرک چیزی کم ندارید؟ یعنی می‌توانید مدعیان را با اسنادی که دارید به اثبات برسانید؟

هیچ کمبودی از نظر اسناد تخلف و فساد آقایان نداریم. اصلاً مدارک

تخلفات آنها در ماده ۵ باطل شده است؛ ولی چون ساخته‌اند، دیگر نمی‌توانند تخریبش کنند و ما فقط چون این‌ها را افشا کردیم، دارند از ما انتقام می‌گیرند و اذیت می‌کنند. بعد به ما می‌گویند، شما یک بار گفته‌اید و دیگر از شما ساقط است، نباید پیگیری کنید! باید صبر انقلابی داشته باشید! ولی من هر چه فکر می‌کنم «صبر انقلابی» چیست و چه معنایی دارد، نمی‌فهمم.

*به‌عنوان آخرین سوال؛ بخش مهمی از مخاطبین ما جوانان انقلابی هستند که به نوعی دچار سردرگمی و ناامیدی شده‌اند. آن‌ها هم مثل شما می‌گویند ساختار به حدی دچار فساد یا رانت شده که آرمان‌های انقلاب فراموش شده و امکان تحققشان از دست رفته است. این مسئله هم تا حد زیادی وضعیت سرمایه اجتماعی در جمهوری اسلامی را مخاطره‌آمیز کرده است. در این شرایط چه حرف امیدوارکننده‌ای می‌شود به آنها زد و آنها را برای پیگیری و تحقق آرمان‌های انقلاب همچنان امیدوار کرد؟ به عبارت دیگر، انقلابی بودن در این وضعیت چه اقتضائاتی دارد و برای انقلابی بودن در این شرایط چه وظایفی بر دوش ماست؟

من نمی‌توانم راهکار خاصی به جوانان انقلابی

بدهم، فقط درباره خودم حرف می‌زنم؛ من پس از گذراندن دوره‌ای که کاملاً ناامید شده بود، امروز می‌گویم که تا آخرش هستیم و می‌ایستیم. به جوانان می‌گویم که به خاطر حمایت بچه‌های عدالت‌خواه روزبه‌روز دارم امیدوارتر می‌شوم؛ آقای گودرزی به امیدیه آمد، آقای اشتری زندگی‌اش را کنار گذاشت و به امیدیه آمد و از زمین‌های دادستان و نیروی انتظامی فیلم‌برداری کرد.

به نظر من فضا تا حدی عوض شده و ما با هم می‌توانیم با این روند مقابله کنیم. این وظیفه ماست. در جمهوری اسلامی هیچ کس نمی‌تواند با تخلفات مبارزه کند، حتی بسیاری از نهادها که قبلاً می‌توانستند این کار را بکنند، امروز بسیار ضعیف شده‌اند و نمی‌توانند با تخلفات مبارزه کنند. در این شرایط معتقدم فقط رسانه، فقط رسانه، فقط رسانه!

من به یکی از همین قاضی‌ها گفتم اگر فیلم من پخش نمی‌شد، شما تا الان مرا سینه دیوار گذاشته بودید و تیرباران کرده بودید! من در فیلم نه فحاشی کردم نه هیچ توهینی به آنها کردم، فقط گفتم «تو کافر هستی!» که بدون اجازه و حکم از فضای شخصی و خصوصی ما فیلم می‌گیری؛ اما مأمورین نوشتند در خانه که باز شد شریفی با توهین و فحاشی با ما روبرو شد. بله من دادوییداد کردم، ولی فحش ندادم. فقط به کسی که فیلم می‌گرفت گفتم آمدی در خانه من فیلم می‌گیری «به خدا تو کافری!» ولی آنها سندسازی می‌کنند، در این شرایط تنها چیزی که کار را به نفع ما پیش برد، رسانه بود! رسانه کارش را خیلی خوب انجام داد و جو تا حدی عوض شد. ولی ما امید داریم. بعد از خدا امیدمان به رسانه است.

*خیلی ممنون از وقتی که به ما دادید، حرف دیگری مانده است که بخواهید بزنید؟

یک مطلب را یادم رفت بگویم. می‌خواهم بگویم که اینها به ما می‌گویند شما باید برای این نظام هزینه بدهید، مگر شما انقلابی نیستید؟ چه اشکالی دارد به خاطر نظام و انقلاب هزینه بدهید؟! به من گفتند آقای شریف تو که رفتی از جان خودت گذشتی و در سوریه جنگیدی، حالا یک ماه هم به زندان برو و این قدر جاروچنگال به پا نکن! به خدا آنها در چشم من نگاه کردند و این حرف‌ها را زدند. طرف روحانی هم بود. گفتم من ترسی از زندان و هزینه ندارم، ولی شما خودتان می‌دانید دارید چه می‌گوئید؟ چرا اگر ظلم و تخلف و فساد شود صدایتان را بلند نمی‌کنند؟! بزرگان شما آن کارها را کردند که بزرگ شدند، ولی الان شما چرا این کار را نمی‌کنید؟! آرمان‌های انقلاب اسلامی این بود؟! اما آنها در جواب به ما می‌گویند روحیات شما، همان روحیات جنگ است. این طوری نمی‌شود کشور را اداره کرد. در نهایت به ما گفتند به فضایی که به شما ارتباط ندارد، دخالت نکنید!



من یک جانباز مدافع حرم هستم و دو بار به سوریه رفتم و هر دو بار آن هم داوطلبانه رفتم. بار دوم مجروح شدم، گردنم آسیب دید، موج انفجار به شنوایی‌ام آسیب زده است، کمرم را عمل کرده‌ام. وقتی با منی که جانباز هستم، این طوری برخورد می‌کنند، چطور دیگران باید جرأت کنند و با فساد و بی‌عدالتی برخورد کنند؟